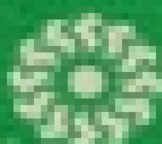
۶۶

ترجمه

بحار الأنوار

الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار

از محدث کبیر شیخ علامه محمد باقر مجلسی ره



ترجمه بحار الانوار

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 : 978-600-7150-71-9 ؛ ج.6 : 978-600-7150-72-6 ؛ ج.7 : 978-600-7150-73-3 ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 : 978-600-7150-76-4 ؛ ج.11 : 978-600-7150-83-2 ؛ ج.12 : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.13 : 978-600-7150-85-6 ؛ ج.14 : 978-600-7150-86-3 ؛ ج.15 : 978-600-7150-87-0 ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ترجمه

بحار الانوار

جلد 66

کتاب ایمان و کفر - 2

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار، جلد 66

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

(ادامه باب ها از جلد 65)

ابواب مربوط به ایمان و اسلام و تشیع و معانی این اصطلاحات، و فضیلت آن ها و بیان صفات آن ها

باب بیست و هشتم : دینی که تنها با پیروی از آن، اعمال بندگان مورد قبول درگاه خداوند قرار می گیرد

آیات:

- قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ ما أُوتِيَ مُوسى وَ عِيسى وَ ما أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما هُمْ فِي شِقاقٍ.(1)

{بگویید ایمان آوردیم به خداوند و آنچه بر ما نازل شد و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط فرستاده شد و آنچه موسی و عیسی و پیامبران از جانب پروردگار خود آوردند. میان هیچ یک از آن ها تفاوتی نمی گذاریم و ما تسلیم آنان هستیم. پس اگر به آنچه شما به آن ایمان آوردید ایمان آوردند همانا راه یافته اند و اگر سرپیچی کردند به راستی آنان در گمراهی هستند.}

می گویم: تفسیر آن در باب اول بیان شد.(2)

روایات:

1. اکمال الدین، امالی صدوق: عبد العظیم حسنی گفت: بر مولایم علی بن محمد علیهماالسلام وارد شدم، پس هنگامی که چشمش بر من افتاد به من فرمود:

1- . بقره / 136 - 137
2- . بحار الانوار 67 : 20 - 21

خوش آمدی ای اباالقاسم، تو دوست راستین ما هستی، گفت: به ایشان گفتم: ای فرزند پیامبر خدا، می خواهم دینم را بر شما عرضه کنم. پس اگر پسندیده بود بر آن استوار بمانم تا آنکه به دیدار خداوند بزرگ و بلند مرتبه بروم. پس فرمود: ای اباالقاسم بگو. پس گفتم: من می گویم خداوند بزرگ و متعال یگانه است و هیچ چیز شبیه او نیست. از دو حد خارج است: حد باطل کردن و حد شباهت داشتن. و اینکه او جسم و صورت و پدیده و جوهر نیست؛ بلکه او به وجود آورنده جسم ها و صورت گر نقش ها و آفریدگار اعراض و جواهر است. پروردگار همه چیز و صاحب آن هاست و قرار دهنده آن و سخن گوینده از آن است. و محمد بنده و فرستاده اوست. پایان بخش پیامبران است و پس از او تا روز قیامت پیامبری نیست و آیین او پایان بخش آیین هاست و پس از آن تا روز قیامت هیچ دینی نیست. و می گویم پیشوا و جانشین و ولی امر پس از او امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است و سپس حسن، سپس حسین، سپس علی بن حسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس شما هستید ای مولای من. پس امام علیه السلام فرمود: و پس از آن فرزندم حسن است، پس مردم با جانشین او چگونه خواهند بود! گفت: پس گفتم: ای مولای من، مگر چگونه است؟ فرمود: زیرا او دیده نمی شود و نمی توان نام او را بر زبان آورد تا زمانی که قیام کند و زمین را از عدل و داد پر کند آن گونه که از ظلم و ستم پر شده باشد.

گفت: پس گفتم: اعتراف کردم و می گویم دوستان آنان دوست خدا و دشمنان آن ها دشمن خدا هستند و فرمانبرداری از آنان اطاعت از خداست و سرپیچی از دستور آن ها نافرمانی از خداست. و می گویم معراج راست است و پرسش در قبر راست است و بهشت و دوزخ راست است و صراط و میزان راست است و قیامت بدون شک خواهد آمد و همانا خداوند هر که را در گورهاست برخواهد انگیخت. و می گویم واجبات پس از ولایت عبارت است از نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر. پس محمد بن علی علیهماالسلام فرمود: ای اباالقاسم، به خدا سوگند این دین خداوند است که برای بندگانش پسندیده است، پس

بر آن استوار باش که خداوند در دنیا و آخرت تو را بر گفتار استوار در زندگی پایدار گرداند.(1)

توضیح: حدّ ابطال یعنی اینکه صفتی (از صفات مخلوقاتش را) برای او ثابت نکنی و حد تشبیه این است که چیزی را که دربردارنده شباهت یافتن به آفریدگان باشد برای او ثابت کنی، آن چنان که اثبات آن در کتاب توحید بیان شد.

2. امالی شیخ طوسی: اسماعیل جعفی گفت: مردی بر امام باقر علیه السلام وارد شد و نامه ای به همراه داشت که سؤال ها و شبهه های دشمنان در آن بود. پس امام باقر علیه السلام به او گفت: این نامه دشمنی است که با دین دشمنی دارد؛ دینی که خدا عمل را در آن می پذیرد. پس گفت: خداوند تو را رحمت کند. این همان چیزی است که من می خواهم. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: گواهی بده که معبودی جز خداوند نیست و او یکی است و شریکی ندارد و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست (و باید) اقرار کنی به آنچه از جانب خداوند آمده است و اینکه ولایت و سرپرستی از آن ما اهل بیت است و اقرار به دشمنی با دشمنان ما و تسلیم برای ما و تواضع و آرامش و انتظار برای امر ما داشته باشی، که اگر خدا بخواهد دولتی خواهیم داشت که خداوند اگر بخواهد، آن را می رساند.(2)

الکافی از حسین بن محمد از معلی از وشاء از ابان مانند آن را روایت کرده است .(3)

توضیح: در کافی عبارت «مخاصم سائل» دارد؛ یعنی مناظره کننده جدال گر. و اینکه گفته شده مخاصم اسم شخصی است بعید به نظر می رسد. «اشهد» در صیغه امر است و در کافی عبارت «شهادت» دارد. و «تقر» یعنی و اینکه اقرار کنی. و بر اساس آنچه در امالی است ممکن است واو حالیه باشد. و در الکافی چنین است: «التسلیم لنا و الورع و التواضع» و «الطمأنینه» در آن نیست. و شاید منظور از طمأنینه، آرامش قلبی و اضطراب نداشتن به هنگام آزمایش هاست. و منظور از

1- . کمال الدین 2 : 51، امالی صدوق: 204

2- . امالی طوسی 1 : 182
3- . الکافی 2 : 23، و در آن آمده: صحيفه مخاصم يسأل عن الدين.

«التواضع» تواضع برای خدا و دوستان اوست یا آنکه شامل هر دو باشد. و «انتظار أمرنا» و در کافی گفته شده: «قائمنا» و این دربردارنده اقرار به وجود حضرت حجت علیه السلام و زنده بودن و ظهور ایشان و تردید نداشتن و تسلیم بودن در دوران غیبت و اعتراض نکردن به آن و شکیبایی در آزارهایی است که به خاطر آن به او می رسد و چنگ زدن به آثاری که در دست اوست و مراجعه به راویان احادیث امامان علیهم السلام است. و در الکافی آمده: «إذا شاء» و این آشکارتر است.

3. امالی شیخ طوسی: ابراهیم مخارقی گفت: برای ابوعبد الله جعفر بن محمد علیه السلام دینم را توصیف کردم و گفتم: شهادت می دهم معبودی جر خداوند نیست، یگانه است و شریکی ندارد. و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست و علی پیشوای عادل پس از اوست، سپس حسن و حسین سپس علی بن حسین سپس محمد بن علی سپس شما هستید ای آقای من. پس فرمود: خداوند تو را رحمت کند. و فرمود: از خداوند پروا کنید، از خداوند پروا کنید، از خداوند پروا کنید، بر شما باد به ورع و راستی در گفتار و أدای امانت و عفت در شکم و فرج، تا در رفیق اعلی با ما باشید.(1)

4. معانی الأخبار: حمزه و محمد پسران حمران گفتند: به همراه گروهی از والاترین شیعیان نزد امام صادق علیه السلام گرد آمدیم و حمران بن اعین نیز در میان ما بود. پس مشغول مناظره شدیم و حمران همچنان ساکت بود. پس امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای حمران، چرا چیزی نمی گویی؟ پس گفت: بر خودم لازم گردانیده ام جایی که شما حضور دارید سخن نگویم. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: به تو اجازه سخن گفتن می دهم. سپس حمران سخن را آغاز کرد و گفت: شهادت می دهم معبودی جز خداوند نیست، یکتاست و شریکی ندارد. فرزند و همسری ندارد و از دو حد بیرون است: حد تعطیل و حد تشبیه، و گفتار درست میان دو گفتار است، نه جبر است و نه تفویض. و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست که او را با هدایت و آیین راستین فرستاد تا آن را بر تمام دین ها آشکار گرداند، هر چند

1- . امالی طوسی 2 : 226

برای مشرکان ناپسند آید. و گواهی می دهم بهشت و دوزخ راست است و برانگیخته شدن پس از مرگ راست است. و گواهی می دهم علی علیه السلام حجت خداوند بر مردم است. کسی نمی تواند او را نشناسد. و پس از او حسن است و سپس حسین و سپس علی بن حسین سپس محمد بن علی سپس شما ای مولای من پس از آن ها هستید. پس امام صادق علیه السلام فرمود: ریسمان، ریسمان حمران است. سپس فرمود: میان خودت و عالم مطمر بکش. گفتم: مولای من مطمر چیست؟ فرمود: شما به آن می گویید: نخ بنایی، پس هر کس در این مورد با تو مخالفت کرد زندیق است. سپس حمران گفت: حتی اگر علوی و فاطمی باشد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: حتی اگر محمدی، علوی و فاطمی باشد.(1)

توضیح: «فخضنا» یعنی آغاز کردیم و وارد شدیم. و در قاموس «التِّرّ» با ضمه نخی است که با آن بنا را اندازه گیری می کنند و گفته است: مطمار نخی است برای بنّا که با آن اندازه گیری می کند، مانند مطمر؛ پایان. این حدیث وجود واسطه میان ایمان و کفر را رد می کند. پس هر کس که امامی مذهب با عقیده ای صحیح نباشد کافر است.

5. المحاسن: معاذ بن مسلم گفت: برادرم عمر را بر امام صادق علیه السلام وارد نمودم، سپس به ایشان گفتم: این برادرم عمر است و می خواهد چیزی از شما بشنود. پس فرمود: هر چه می خواهی بپرس. گفت: از شما درباره چیزی می پرسم که خداوند جز آن را از بندگانش نمی پذیرد و در ندانستن آن عذری از ایشان قبول نمی کند. امام فرمود: گواهی بر اینکه معبودی جز خداوند نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست و نمازهای پنج گانه و روزه ماه رمضان و غسل از جنابت و حج خانه خدا و اقرار به همه آنچه از جانب خداوند آمده است و اقتدا به پیشوایان راستین از خاندان محمد صلی الله علیه و آله. پس عمر گفت: خداوند شما را اصلاح کند؛ آن ها را برایم نام ببر. فرمود: علی امیر مؤمنان است و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی (امامان به حق هستند) و خداوند خیر را به هر کس

1- . معانی الأخبار: 212

بخواهد می بخشد. پس به ایشان گفت: فدایتان شوم، پس شما شما چطور؟ فرمود: آنچه برای اولین ما پیش آمد برای آخرین ما نیز پیش خواهد آمد. و محمد و علی صلوات الله علیهما نیز فضیلت خاص خود را دارند. پس به ایشان گفت: پس شما چطور؟ فرمود: امر امامت چیزی است که مانند شب و روز در جریان است. پس گفت: پس شما چطور؟ فرمود: امر امامت جریان دارد همان طور که حد بر زناکار و دزد جاری می شود. پس گفت: فدایتان شوم، شما چطور؟ فرمود: قرآن درباره مردمانی نازل شد و تا روز قیامت میان مردم جاری است. گفت: گفتم: فدای شما گردم، همانا در این مورد بر دانش من افزودید.(1)

6. تفسیر عیاشی: هشام بن عجلان گفت: به ابوعبدالله علیه السلام گفتم: از شما درباره چیزی می پرسم که پس از شما از کسی درباره آن سؤال نخواهم کرد. از شما درباره ایمانی می پرسم که مردم نمی توانند نسبت به آن نادان باشند. پس فرمود: گواهی به اینکه معبودی جز خداوند نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست و اعتراف به درستی هر چه از جانب خداوند آمده و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات و حج خانه خدا و روزه رمضان و پذیرش ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما، تا آنکه از صدیقان باشی.(2)

توضیح: و «تکون مع الصدیقین» یعنی اگر همه این کارها را انجام دهی در آخرت همراه به صدیقان خواهی بود. مانند فرموده خداوند که: {آن ها همراه با کسانی هستند که خداوند به ایشان نعمت داده است یعنی پیامبران و صدیقان}(3) و یا به این معنی که بودن با آن ها و پیروی از ایشان از ایمان است، همان گونه که خداوند بزرگ فرمود: {و همراه راست گویان باشید}.(4)

7. رجال کشی: عمرو بن حریث از امام صادق علیه السلام نقل می کند و می گوید: روزی که امام در منزل برادر خود عبد الله بن محمد بود بر ایشان وارد شدم

1- . المحاسن: 288، و درآن چنین آمده است: هذا الامر یجری لآخرنا کما یجری لأولنا.
2- . تفسیر عیاشی 2 : 117

3- . نساء / 69
4- . توبه / 120

و به ایشان گفتم: فدایتان شوم، چه چیز شما را به این منزل آورده؟ فرمود: طلب تفریح. گفت: گفتم: فدایت شوم، آیا دینم را که به آن متدیّن هستم را برایتان بازگو کنم؟ فرمود: بله ای عمرو. گفتم: تدیّن من برای خداوند چنین است که گواهی می دهم معبودی جز خداوند نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و قیامت بدون شک فراخواهد رسید و خداوند همه کسانی را که در گورها هستند برخواهد انگیخت. و به برپایی نماز و دادن زکات و روزه ماه رمضان و حج خانه خدا برای کسانی که راهی به سوی آن بیابند و ولایت علی بن ابی طالب امیرمؤمنان پس از پیامبر خدا و سرپرستی حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی پس از او معتقدم و شما پیشوایان من هستید. با این اعتقاد زنده هستم و با آن می میرم و دین من برای خدا این گونه است. فرمود: ای عمرو، به خدا سوگند این دین من و پدران من است که آشکارا و پنهانی خداوند را به آن عبادت و اطاعت می کنیم. پس از خداوند پروا کن و زبانت را از هر چیز جز نیکی بازدار و هرگز نگو من خودم راه را پیدا کردم، بلکه خداوند تو را هدایت نمود. پس بر نعمت هایی که خداوند به تو عطا کرد، سپاسگزار باش و از کسانی نباش که هنگامی که رو در رو هستند در مقابلشان بدگویی می شود و چون پشت می کنند در پشت سر او را بدگویی می کنند. و کاری نکن که مردم بر شانه ات سوار شوند که اگر مردم را بر پشت خود سوار کنی، بیم آن می رود استخوان میان دو کتفت را خرد کنند. (1)

کافی مانند آن را از صفوان نقل کرده است.(2)

توضیح: در قاموس «التنزه» یعنی دوری کردن. و اسم آن «النزهه» با ضمه است. و «مکان نزه» بر وزن کتف است. و «نزیه» و «أرض نزهه» با کسره زاء می باشد. و «نزیهه» یعنی دور از آب و علف و رطوبت آب ها و مگس های آبادی ها و نمناکی دریاها و آلودگی هوا. «نزه» بر وزن «کرم و ضرب»، «نزاهه و نزاهیه» مصدر آن است. و «الرحل» دوری کردن از هر ناپسند است، پس او نزیه است. و

1- . رجال کشی: 356
2- . الکافی 2 : 23 با اندکی اختلاف

استفاده «التنزه» در بیرون رفتن به سوی بوستان و سبزه زار و باغ ها، نادرست و ناپسند است. و « هو بنزهه من الماء» با ضمه به معنای دوری است.(1)

می گویم: استفاده امام علیه السلام از آن در این معنا (تفریح) شاهدی است برای درستی و فصاحت آن، هرچند حمل آن بر برخی از معناهایی که یاد کرده است ممکن باشد، با این وجود که امامان علیهم السلام برای نزدیکی به فهم مردم با عرف و اصطلاحات آن ها سخن می گفتند. و در مصباح گفته شده ابن سکیت در فصل سخنانی که مردم آن را در غیر جایگاه خود استفاده می کنند گفته است: «خرجنا نتنزه» برای زمانی است که به سوی باغ ها بیرون می روند، در حالی که «تنزه» برای دور شدن از آب و علف است. و ابن قتیبه گفته است: اهل علم این نظر را دارند که کلام مردم که می گویند: «خرجوا یتنزهون إلی البساتین» غلط است، اما به نظر من این غلط نیست، چرا که باغ ها در همه سرزمین ها فقط خارج شهر هستند؛ پس هنگامی که کسی بخواهد به سوی آن برود باید از منازل و خانه ها دور شود. سپس استفاده از آن زیاد شد تا اینکه «نزهه» درباره سبزه و باغ نیز به کار برده شد.

سخن او که: «أدین به» در کافی چنین است: «أدین الله به» یعنی خداوند را عبادت می کنم و با این عقاید و اعمال او را اطاعت می کنم. و در کافی آمده: «لمحمد بن علی و لک من بعده و أنکم أئمتی» سخن امام علیه السلام که: «فی السر و العلانیه» یعنی با قلب و زبان و همه اعضا، یا در خلوت و در حضور دیگران، بدون تقیه. و «کف لسانک» اختصاصی ذکر کردن بازداشتن زبان پس از دستور به مطلق تقوا، از این باب است که بیشتر بدی ها از جانب زبان است، و نیز در آن اشاره خفیفی به مراعات تقیه نیز وجود دارد. و «لا تقل إنی هدیت نفسی» یعنی دین خود را با خودبینی نابود نکن و بدان که هدایت از جانب خداوند است، آن چنان که خداوند بزرگ می فرماید: {بگو به خاطر اسلام آوردن خود بر من منت نگذارید، بلکه خداوند بر شما منت دارد که شما را به ایمان هدایت نموده است. }(2)

و در کافی

1- . قاموس 4 : 294
2- . حجرات / 18

چنین آمده است: «بلکه خدا تو را هدایت فرمود؛ پس شکر آن نعماتی را که خدای عز و جل به تو عطا نموده، ادا کن». و «لا تکن ممن إذا أقبل» یعنی از نیکان باش تا مردم تو را در حضور و نبودت ستایش کنند و از جمله بدکارانی نباش که مردم آن ها را در حضور و نبودشان ملامت می کنند. یا اینکه دستور به تقیه از مخالفان یا معاشرت نیکو به صورت مطلق می باشد. و «لا تحمل الناس علی کاهلک» یعنی با ترک تقیه مردم را بر خود مسلط نکن. و یا با مدارا و سستی بسیار آنان را بر خود قدرتمند نساز تا به جهت آن زیان کنی. گویی آنچه را بر آن توانایی ندارند برای آن ها ضمانت می کند یا آن را که خود طاقت حملش را ندارد، از دوش آنان برمی دارد و یا تشویقشان می کند تا بر خلاف راستی حکم کنند یا در آنچه روا نیست با آن ها موافقت کند. و این معانی از لفظ بر می آید، هر چند معنای اول روشن تر است. در قاموس کاهل بر وزن صاحب، به معنای استخوان دو کتف یا جلوی قسمت بالایی پشت و کنار گردن است و آن یک سوم بالای آن است که شش مهره دارد. یا آنچه میان دو کتف است یا استخوانی است که گردن را به صلب وصل می کند. و گفته: «الصدع» شکستن چیز سخت است، و گفته است: «الشعب» با حرکت حروف آن فاصله بین شانه هاست.

8. رجال کشی: ابوسلمه جمال گفت: خالد بجلی بر امام صادق علیه السلام وارد شد و من نزد ایشان بودم. پس گفت: فدایت شوم، من می خواهم دینم را که با آن خدا را می پرستم برای شما بازگو کنم، و پیش از آن نیز گفته بود: می خواهم از شما سؤالی بپرسم. پس فرمود: بپرس که به خدا سوگند هر چه از من بپرسی، پاسخش را یکی یکی به تو خواهم داد و آن را پنهان نخواهم کرد. گفت: اولین چیزی که با آن آغاز می کنم این است که که گواهی می دهم معبودی جز خداوند نیست، یکتاست و شریکی ندارد و معبودی جز او نیست. گفت: پس امام صادق علیه السلام فرمود: همچنین محمد صلی الله علیه وآله بنده خداست که به بندگی خداوند اقرار می کند و فرستاده او برای آفریدگان او است. سپس گفت: و گواهی می دهم حقّ پیروی از علی علیه السلام مانند حق پیروی از محمد صلی الله علیه وآله بر همه بندگان واجب است. گفت: حضرت فرمود: علی علیه السلام نیز چنین عقیده ای

داشت؛ گفت: هم چنین برای حسن بن علی علیهما السلام مانند حق پیروی از محمد و علی صلی الله علیهما وآلهما بر همه بندگان واجب است. حضرت فرمود: حسن علیه السلام نیز چنین عقیده ای داشت؛ گفت: گواهی می دهم فرمانبرداری از حسین پس از حسن مانند آنچه از محمد و علی و حسن صلوات الله علیهم واجب بوده است بر همه بندگان واجب می باشد. حضرت فرمود: حسین علیه السلام نیز چنین عقیده ای داشت؛ گفت: پس گواهی می دهم فرمان برداری از علی بن حسین نیز مانند آنچه از حسین علیه السلام واجب بوده است بر همه بندگان واجب می باشد. حضرت فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام نیز چنین عقیده ای داشت؛ گفت: پس گواهی می دهم فرمان برداری از محمد بن علی علیهما السلام نیز مانند آنچه از علی بن حسین علیهما السلام واجب بوده است بر همه بندگان واجب می باشد. حضرت فرمود: محمد بن علی علیهما السلام نیز چنین عقیده ای داشت؛گفت: پس گواهی می دهم خداوند تو را وارث همه آن قرار داده است. گفت: پس ابوعبدالله علیه السلام فرمود: برای تو کافی است، اکنون دیگر سکوت کن. پس من ساکت شدم. پس حضرت خداوند را سپاس گزارد و او را ستود. پس فرمود: خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد که نسل و فرزندانی داشته، مگر اینکه آنچه را برای اولین کس از آن ها بوده برای آخرینشان نیز اجرا نموده است. و همانا ما نسل محمد صلی الله علیه و آله هستیم و به راستی آنچه خداوند برای اولین کس از ما جاری کرده برای آخرین کس از ما نیز جاری فرموده و ما بر روش پیامبر خود هستیم. اطاعت از ما مانند اطاعت از او واجب است.(1)

9. رجال کشی: یوسف گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: دینم را که با آن خداوند را می پرستم برایتان توصیف می کنم، پس اگر درست بود استوارم دارید و اگر غیر از آن بود مرا به سوی حق بازگردانید. فرمود: بگو. گفتم: گواهی می دهم معبودی جز خداوند نیست که یکتاست و شریکی ندارد و محمد بنده و فرستاده اوست و علی علیه السلام پیشوای من است و حسن علیه السلام پیشوای من است،

1- . رجال کشی: 359

و حسین علیه السلام پیشوای من است، و علی بن حسین علیهما السلام پیشوای من است، و محمد بن علی علیهما السلام پیشوای من است، و شما که فدایتان شوم بر روش پدران خود هستید. گفت: پس در این هنگام حضرت چند مرتبه فرمود: خداوند تو را رحمت کند، سپس فرمود: به خدا سوگند این دین خداوند و دین فرشتگان او و دین من و پدران من است که خداوند چیزی جز آن را نمی پذیرد.(1)

10. رجال کشی: حسن بن زیاد عطار از امام صادق علیه السلام نقل می کند و می گوید: به ایشان گفتم: می خواهم دینم را بر شما عرضه کنم، اگر چه در نیکی هایم از کسانی باشم که از (امر تصحیح عقایدم) فارغ شده ام. فرمود: بگو. گفت: گفتم: گواهی می دهم معبودی جز خداوند نیست که شریکی ندارد و محمد صلی الله علیه وآله بنده و فرستاده اوست. و به آنچه از جانب خداوند آورده است اقرار می کنم. پس مانند آنچه گفتم را به من فرمود، و (گفتم) اینکه علی علیه السلام پیشوای من است و خداوند فرمان برداری از او را واجب گردانده است. هر کس او را بشناسد مؤمن است و هر که نسبت به حق او نادان باشد گمراه است و هر کس او را نپذیرد کافر شده است. سپس امامان را توصیف کردم تا آنکه به ایشان رسیدم. پس فرمود: چه می خواهی؟ آیا می خواهی این عقیده را به تو واگذارم؟ پس همانا من این عقیده را به تو واگذار می کنم.(2)

توضیح: «و إن کنت فی حسناتی» یعنی به وسیله کارهای نیکم و پیروی ام از شما در آن و اطمینانم از آن از جمله کسانی باشم که از تصحیح عقاید خود بی نیاز شده اند. و به نظر می رسد «حسبانی» بوده است، یعنی گمان من.

11. صفات الشیعه: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس چهار چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست: معراج و سؤال در قبر و آفرینش بهشت و دوزخ و شفاعت.

1- . رجال کشی: 360
2- . رجال کشی: 361 و در آن چنین است: فی حسبانی.

و امام رضا علیه السلام فرمود: هر کس به یگانگی خداوند اقرار کند و تشبیه را از او نفی کند و او را از آنچه شایسته او نیست پاک بداند و اقرار کند که نیرو و جنبش و اراده و خواست و آفرینش و فرمان و قضا و قدر از جانب اوست، و اینکه کارهای بندگان به آفرینش تقدیر آفریده شده است و نه آفرینش تکوینی، و گواهی به اینکه محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست و علی و امامان پس از او حجت خدا هستند و دوستی با دوستان آنان و دشمنی با دشمنان آن ها، و دوری از گناهان بزرگ و به رجعت و به متعه حج و نکاح و معراج و پرسش قبر و حوض و شفاعت و آفرینش بهشت و جهنم و صراط و میزان و برانگیخته شدن و پاداش و حساب اعتراف کند، پس او مؤمن راستین است و از پیروان ما اهل بیت می باشد.(1)

12. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: شما نیکوکار نخواهید گشت مگر اینکه شناخت یابید و شناخت نمی یابید مگر اینکه تصدیق کنید و تصدیق نخواهید کرد مگر اینکه به چهار مسأله که اولین آن جز با آخرین آن درست نگردد، تسلیم گردید. کسانی که تنها به سه مسأله چنگ زدند، گمراه شده و بسیار به بیراهه رفتند. خداوند تبارک و تعالی جز عمل نیک را نمی پذیرد و آن را جز با وفا به شروط و پیمان ها قبول نمی کند. هر کس به شرط های خداوند وفا نموده و آنچه را که خداوند در پیمانش ذکر نموده کامل گرداند، به آنچه نزد خداست می رسد و مستحق وعده های خداوند به طور کامل خواهد شد. خداوند عزوجل راه هدایت را به بندگان نشان داد و در آن برای آنان چراغ هایی قرار داد و به آنان آموخت که چگونه راه بپیمایند. و فرمود: {من برای کسی که توبه نماید و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس هدایت یابد، بسیار آمرزنده هستم}(2)

و فرموده است : {همانا خداوند از پرهیزگاران می پذیر}(3) پس هر کس در آنچه خداوند بدان دستور داده از خداوند پروا نماید، خداوند عز و جل را در حالی ملاقات می کند که به آنچه که محمد صلی الله علیه و آله آورده ایمان دارد. هیهات، هیهات، قومی درگذشتند و پیش از آنکه

1- . صفات الشیعه: 189
2- . مائده / 27
3- . مائده / 27

هدایت یابند، مردند و گمان بردند که ایمان آوردند و ندانسته مشرک گشتند. هر کس از در خانه ها وارد خانه شود، هدایت یافته و هر کس راه دیگر در پیش گیرد راه هلاکت پیموده است. خداوند فرمانبرداری از ولی امر خود را به فرمانبرداری از پیامبرش پیوند داده است و فرمانبرداری از پیامبرش را به فرمانبرداری از خودش پیوند داده است. پس هر کس اطاعت والیان امر را ترک گوید، از خداوند و از پیامبرش اطاعت نکرده است. و این اقرار به چیزی است که از جانب خداوند نازل شده است: {در هر مسجدی جامه خود را برگیرید} و خانه هایی را بجویید {که خداوند اجازه فرموده که [قدر و منزلت] آن ها رفعت یابد و نامش در آن ها یاد شود.} زیرا او به شما خبر داده که آنان {مردانی هستند که نه تجارت و نه داد و ستدی، آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات، به خود مشغول نمی دارد، و از روزی که دل ها و دیده ها در آن زیرورو می شود می هراسند} خداوند پیامبران را برای [ابلاغ] فرمان خود برگزید، سپس آنان (والیان امر) را برای تصدیق فرمان خود درباره بیم دادن خود برگزید. و {و هیچ امّتی نبوده مگر اینکه در آن هشدار دهنده ای گذشته است} (1)

هر کس که نادان ماند، گمراه گشت و آن کس که بینا گشت و تعقل نمود هدایت یافت. خداوند عزوجل می فرماید: {در حقیقت، چشم ها کور نیست لیکن دل هایی که در سینه هاست کور است} (2)و

چگونه ممکن است آن کس که بینا نگشته هدایت یابد؟ وچگونه آن کس که بیم داده نشده، بینا گردد؟ و از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی کنید و به آنچه که از جانب خداوند نازل شده اقرار نمایید و به دنبال نشانه های هدایت باشید، زیرا آنان نشانه های امانت و پرهیزگاری هستند. و بدانید که هر کس عیسی بن مریم علیهما السلام را انکار نماید و به سایر پیامبران اقرار نماید، چنین فردی ایمان نیاورده است. راه هدایت را با دنبال کردن چراغ ها بجویید. نشانه ها را از پشت پرده ها جستجو کنید تا امر دین خود را کامل کنید و به پروردگارتان ایمان آورید.(3)

1- . فاطر / 24
2- . حج / 46
3- . الکافی: 2 : 7

توضیح: این حدیث در کتاب امامت(1) بیان شد و در آن جا آن را شرح دادیم و در اینجا برخی توضیحات را می دهیم. «حتی تعرفوا» گفته شده یعنی امام زمان را بشناسید، «حتی تصدقوا» منظور امام است، و او را در آنچه می گوید راستگو بدانی. «حتی تسلموا أبوابا أربعه» سخن درباره درهای چهارگانه به تفصیل بیان شد. و محدث استرآبادی رحمه الله گفته: اشاره است به اقرار به خداوند و پیامبر او و آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورده است. و اقرار به معانی آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است. و «التیه» یعنی سرگشتگی و بیرون رفتن از راه میانه، و هنگامی که حیران شود گفته می شود: «تاه فی الأرض» هم چنان که در قاموس آمده است. «إن الله أخبر العباد» تفصیلی است برای آنچه امام علیه السلام در گذشته به طور کوتاه بیان فرمود، و توضیحی است برای ابواب و شرط ها و پیمان هایی که یاد شده بود. و «المنار» جمع مناره است و این جمع بدون قاعده است، یعنی جایگاه نور. و گفته شده «منار» کنایه از امامان است، چرا که با صیغه جمع آمده است بر اساس آنچه ابن اثیر در نهایه آورده است. و پرهیزگاری از خداوند در آنچه به آن دستور داده، کنایه از هدایت یافتن به وسیله امام و پیروی از اوست، و وارد شدن از درهای بیوت، کنایه از به دست آوردن شناخت از طریق امام است. پایان.

و «استکمل وعده» یعنی به طور کامل سزاوار وعده شد. آنچنان که خداوند متعال فرمود: {به پیمان خود وفا کنید تا من به وعده شما وفا کنم. }(2) «مات قوم فیما مضی» یعنی «فاتوا» به این معنا که گروهی از دست رفتند. و این صحیح تر به نظر می رسد. چرا که از ما درگذشتند و با ما بیعت نکردند، یا اینکه مردند. و دومین «ماتوا» تأکید است. «من أتی البیوت» یعنی خانه های ایمان و علم و حکمت، «من أبوابها» و آن ابواب امامان هستند، اشاره به معنای کلام خداوند متعال: {و خانه ها را از درهایشان وارد شوید }(3)

«وصل الله» اشاره ای است به سخن خداوند که {از

1- . بخشی از آن در جلد 23 ص 96 از این چاپ بیان شد.
2- . بقره / 40
3- . بقره / 182

خداوند اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان فرمان در میان شما پیروی کنید}(1)

و نیز اشاره است به این آیه که {از خداوند و پیامبرش پیروی کنید}(2) و این آیه که {هر کس از پیامبر پیروی کند همانا خداوند را اطاعت کرده است}.(3) «خذوا زینتکم» یا توضیحی است برای آنچه نازل شده که قبلا در کلام آمد، و یا از سر گرفتن کلام است. و امام علیه السلام معنای زینت را شناخت امام دانسته و مسجد را به معنای همه عبادت ها می داند و خانه ها را خانه های معصومان سلام الله علیهم، و «الرجال» را خود امامان علیهم السلام می داند. و منظور از مشغول نگشتن آن ها با خرید و فروش و تجارت از یاد خداوند این است که آن ها میان این و آن جمع نموده اند؛ نه اینکه تجارت و بیع را اساساً کنار گذاشته اند، همچنان که در حدیث دیگری بیان شده است. در سخن امام علیه السلام که «ثم استخلصهم» ضمیر منصوب به «ولاه امر» بازمی گردد و «ذلک» اشاره به امر است، یعنی جانشینان را در حالی که در امر رسالت تصدیق کننده بودند در میان انذار کنندگان خالص گردانید و آنان را برگزید، و آن انذاردهندگان فرستادگان هستند. پس این سخن «فی نذره» متعلق به «مصدقین» است. و شاید در «نذره» نیز حال وجود داشته باشد، یعنی در حالی که در میان انذارکنندگان مندرج بوده اند، و ممکن است ضمیر «استخلصهم» به «الرسل» بازگردد، یعنی پس از فرستادن فرستادگان آن ها را خالص گرداند و به آن ها دستور داد امر جانشینی را در انذارکنندگان پس از خود تصدیق کنند، و آنان اوصیاء علیهم السلام هستند. و گفته شده «ثم» برای تراخی در رتبه است نه فاصله زمانی، یعنی این خالص شدن در حالی برایشان رخ داد که آنان خالص شدن را برای انذارکنندگان دیگر نیز تصدیق کرده بودند، به معنای تصدیق هر یک از آنان برای سایرین، و برای بیان استمرار در انذار، از سخن خداوند متعال شاهد آورده که فرمود: {و هیچ امتی نیست مگر آنکه انذار کننده ای در آن بوده است.} سپس ضرورت وجود انذارکننده و ضرورت شناخت او را با متوقف بودن هدایت بر

1- . نساء / 59
2- . انفال / 20
3- . نساء / 80

بصیرت داشتن، و توقف بصیرت داشتن بر انذار و توقف انذار بر لازم بودن انذار کننده و شناخت او بیان نموده است. و با «آثار الهدی» به امامان علیهم السلام اشاره کرده است.

و در برخی نسخه ها «ابتغوا آثار الهدی» با پیش انداختن باء بر تاء و غین آمده است، و امام علیه السلام با این سخن که: «اگر کسی عیسی علیه السلام را انکار کند» به لزوم ایمان به همه انبیاء بدون سرپیچی از هیچ یک توجه داده است. سپس سفارش به پیروی از آنان را تکرار می کند و دلیل می آورد که آنان نشانه های راه هدایت هستند و دستور می دهد هرچند رسیدن به ایشان برای ما ممکن نباشد، از گفتار و کردارشان هدایت جویی شود.

13. التمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرمود: ده چیز را بر بندگانم واجب کردم که اگر آن ها را بشناسند، آنان را در ملکوت خود جای می دهم و بهشتم را بر ایشان واجب می گردانم. اولین آن ها شناخت من است و دوم شناخت پیامبرم که به سوی بندگانم فرستادم و اقرار به او و تصدیق اوست. و سوم شناخت دوستان من و اینکه آنان حجت های من بر مخلوقاتم هستند، هر کس آنان را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که با آنان دشمنی کند مرا دشمن داشته و آن ها نشانه های میان من و بندگانم هستند. هر کس آن ها را انکار کند، او را به دوزخ می فرستم و عذاب خود را بر او دو چندان می کنم. و چهارم شناخت کسانی است که از نور قدس من برپا داشته شده اند و آنان پایه های عدل و داد من هستند. و پنجم شناخت کسانی که قائم به برتری و تصدیق آن ها هستند. و ششم شناخت دشمن من ابلیس است و آنچه ذات و یاران او را تشکیل می دهد. و هفتم پذیرش دستور من و تصدیق فرستادگان من است و هشتم پوشیده داشتن راز من و راز دوستان من است. و نهم بزرگداشت خاصان و برگزیدگان من و پذیرش آنان و مراجعه به آن ها در موارد اختلاف شما است، تا آنکه آنان حکم را تبیین کنند. و دهم اینکه او و برادرش در دین و دنیا برابر هستند. پس هنگامی که چنین باشد، او را وارد ملکوت خود می کنم و از بیم و ترس بزرگ ایمن می گردانم و در علیین با من هستند.

ص: 22

توضیح: گویی فرق میان فریضه سوم و چهارم در این است که اولی برای حجت های زنده در زمان بیان سخن است، مانند علی و دو فرزندش علیهم السلام، و دومی برای امامان پس از آن هاست. یا اولی برای پیامبران و جانشینان دیگر است و دومی برای امامان ما علیهم السلام است.

14. دعوات راوندی: ابوجارود گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: من مردی نابینا و مسن هستم و فاصله بین من و شما دور است، و من چیزی می خواهم که خداوند را با آن بپرستم و برایم حجت باشد و به آن چنگ بزنم و آن را برای آیندگان خود به جای گذارم. گفت: سخن من برای حضرت پسندیده آمد و راست نشست و سپس فرمود: ای اباجارود، کلامت را تکرار کن، پس تکرار کردم. فرمودند: بله ای ابوجارود، آنچه طلب کردی، گواهی به یگانگی خداوند که معبودی جز او نیست، و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، و برپاداشتن نماز و دادن زکات و روزه ماه رمضان و حج خانه خدا و دوستی با دوستان ما و دشمنی با دشمنان ما و تسلیم بودن برای دستور ما و انتظار کشیدن برای قائم ما و ورع و کوشش می باشد.

15. ابوالجارود گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم : ای فرزند رسول خدا، آیا می دانی که من نسبت به شما محبت دارم و از همه بریده و به سوی شما آمده ام و دوستی شما را دارم؟ حضرت فرمود: آری. گفتم: پس من سؤالی را از شما می پرسم که جواب آن را به من بگویید. زیرا که من نابینا هستم و بسیار کم راه می پیمایم و نمی توانم در هر وقتی به دیدار شما آیم. حضرت فرمود: خواسته ات را بگو. گفتم: درباره دین خود که با آن خود و خاندانت بندگی خداوند را به جای می آورید، برایم بگویید تا من با همان دین خداوند را بندگی کنم. فرمود: گرچه سخن کوتاه کردی، اما مطلب مهمی پرسیدی. به خدا قسم که دین خود و دین پدرانم را که با آن خداوند را بندگی می کنیم، برایت می گویم [که آن عبارت است از]: گواهی دادن به اینکه خدایی جز خداوند یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداوند است و اقرار به آنچه که از نزد خداوند آورده است. و [نیز] پذیرفتن

ولایت از ولی ما و بیزاری از دشمنان ما و تسلیم به امر ما و انتظار قائم ما و کوشش و پارسایی.(1)

توضیح: «أقصرت الخطبه» به نظر می رسد خطبه با ضمه خاء یعنی سخن مناسبی که پیش از بیان خواسته گفته می شود. و گویی امام علیه السلام با وجود طولانی بودن خطبه آن را کوتاه دانسته است تا مسئله را بزرگ نمایش داده و اعلام کند که این مطلب بزرگ نیاز به خطبه طولانی تری دارد. و گفته شده کوتاه دانستن آن توسط امام از این جهت است که راوی بدون بیان و اعلام چیزی از مطلب سؤال کرده. و برخی از شرّاح نیز خطبه را با کسره می خوانند، که استعاره از خواستگاری زنان است و این تکلف آمیز است. در نهایه در حدیثی آمده که یک نفر اعرابی نزد حضرت آمد و گفت: چیزی به من بیاموز که مرا وارد بهشت گرداند. پس حضرت فرمود: اگرچه خطبه را کوتاه کردی اما پرسشی بزرگ را بیان نموده ای. یعنی خطبه ای کوتاه خواندی و پرسشی طولانی را بیان کردی، یعنی سخن را اندک کرده و درخواست را بزرگ نمودی.

و «التسلیم لأمرنا» یعنی رضایت قلبی از گفتار و کردار آن ها که از آن ها صادر می شود، از انتخاب صلح گرفته تا قیام و جنگ و یا ظهور و غیبت و هر چیز دیگری که آن ها انجام دهند و اندیشه ها از درک آن ناتوان است و نمی تواند دلیل آن را بفهمد، آنچنان که خداوند بزرگ می فرماید: {به پروردگارت سوگند آنان ایمان نخواهند آورد تا اینکه در اختلافات خود حکم را به تو واگذار کنند، سپس در وجود خود هیچ مانعی برای اجرای حکم تو نبینند و کاملا تسلیم گردند. }(2)

و «الاجتهاد» سعی و کوشش در انجام دستورات است، و «الورع» دوری از گناهان و بلکه کارهای شبهه ناک و مکروه است.

16. الکافی: ابوبصیر از امام صادق علیه السلام سؤال پرسید و گفت: فدایت گردم، مرا از دینی آگاه کن که خداوند عزوجل بر بندگان واجب ساخت. همان دینی

1- . الکافی 2 : 21
2- . نساء / 65

که عدم آگاهی از آن بر بندگان روا نیست و غیر از آن از آنان پذیرفته نیست. آن دین کدام است؟ حضرت فرمود: سؤالت را دوباره بگو. او بار دیگر سؤال خود را تکرار کرد. حضرت فرمود: گواهی دادن به اینکه خدایی جز خداوند یگانه نیست و محمد فرستاده خداوند است و برپاداشتن نماز و ادای زکات و حج خانه خدای برای کسی که بتواند راهی به سوی آن بیابد و روزه ماه رمضان. سپس اندکی سکوت نمود و بعد دو مرتبه فرمود : و ولایت. و این چیزی است که خداوند بر بندگان واجب نموده است. و خداوند در روز قیامت از بندگان خود نخواهد پرسید که چرا افزون بر آنچه که بر تو واجب نمودم، عملی برایم انجام ندادی؟ اما هر کس که عمل بیشتر انجام دهد، خداوند هم پاداش او را بیشتر می کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله سنت های نیکو و زیبایی برجای گذاشت که شایسته است که مردم بدان عمل کنند.(1)

توضیح: این سخن که «ما لایسعهم» عطف بیان برای دین یا مبتداست، و «ما هو» خبر آن است، این کلام که: «أعد علی» گویا دستور به تکرار برای شنیدن حاضران و توجه آن ها به او بوده است، و یا برای آشکار کردن نیکویی سخن و خوشایندی شنیدن آن بوده است. و گویا ایشان هر آنچه به شناخت خداوند مربوط باشد، از صفات ذات و صفات افعال را در جمله گواهی به یگانگی دانسته است. و هر چه مربوط به شناخت پیامبران و ویژگی های آنان است را داخل در گواهی به پیامبری آنان دانسته و به همین صورت اقرار به معاد را به دلیل خبر دادن پیامبر از آن، داخل در اولی یا دومی دانسته است. و «إقام الصلاه» تاء برای اختصار حذف شده است. و گفته می شود منظور از برپاداشتن، ادامه دادن نماز بوده، و گفته شده انجام آن به صورت شایسته و یا انجام آن در برترین زمان آن بوده است. و گفته شده بر اساس عرف قرآنی فقط تعبیر انجام نماز را با عبارت «إقام» آورده و نه سایر فرائض دیگر را. و این به دلیل ویژه بودن نماز و فراوانی شرایط و واجبات و آداب و فضیلت های آن است، و برپاداشتن آن یعنی ادامه انجام آنکه همه این ها را در بر دارد.

1- . الکافی 2 : 22

می گویم: ممکن است برپاداشتن برای نماز برای تشبیه آن نسبت به ایمان در جایگاه ستون خیمه باشد، چنان که در حدیث آمده است. و تنها به این دلیل از جهاد نام نبرده که واجب بودن آن تنها با وجود امام است و مندرج تحت مقوله امامت است. یا به خاطر عدم تحقق شرط واجب بودن آن در آن زمان است. «مرتین» یعنی تکرار ولایت برای تأکید. سخن امام علیه السلام که: «هذا الذی فرض الله علی العباد» یعنی واجب بودن آن را جزء ضروری دین می داند. «فیقول ألا زدتنی» «ألا» با تشدید حرف تحضیض و تشویق است، و هنگامی که در ابتدای فعل ماضی بیاید برای سرزنش و پشیمان ساختن است. گویا معنای آن چنین است که خداوند از چیزی غیر از جنس این امور سؤال نمی کند. همچنان که هر کس نمازهای پنج گانه را بخواند خداوند از او درباره نافله ها نمی پرسد، و هر کس زکات واجب را بپردازد از او درباره صدقات مستحب نمی پرسد و به همین ترتیب.

ص: 26

باب بیست و نهم : کمترین چیزی که بنده را مؤمن می گرداند و کمترین چیزی که او را از ایمان خارج می کند

روایات:

1. معانی الأخبار: جعفر کناسی گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کمترین چیزی که بنده با آن مؤمن است چیست؟ فرمود: شهادت به اینکه معبودی جز خداوند نیست و اینکه محمد صلی الله علیه وآله بنده و فرستاده اوست و اقرار به فرمان برداری از خدا و شناخت امام زمان خود، پس اگر چنین کند او مؤمن است.(1)

2. معانی الأخبار: ابو ربیع می گوید: گفتم: کمترین چیزی که انسان را از ایمان خارج می کند چیست؟ فرمود: اینکه بداند عقیده ای برخلاف حق است و به آن پایبند باشد.(2)

توضیح: «الرأی یراه» یعنی عقیده ای در اصول دین، یا اعم از آن، عمدا یا اعم از تعمد و از سر کوتاهی و در هر صورت ایمان بر یکی از معناهایی که گذشت، حمل فرموده است.

3. کتاب سلیم بن قیس: مردی نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و به ایشان گفت: ای امیرمؤمنان، کمترین چیزی که انسان را مؤمن می کند و کمترین چیزی که او را کافر می سازد و کمترین چیزی که او را گمراه می کند چیست؟ فرمود: سؤال کردی پس جواب را نیز بشنو. کمترین چیزی که او را مؤمن می کند این است که خداوند او را به وی بشناساند، پس به ربوبیت و یگانگی او اقرار کند، و اینکه پیامبر او را

1- . معانی الأخبار: 393
2- . معانی الأخبار: 393

بشناسد و به پیامبری او و رساندن پیام او اعتراف کند، و اینکه حجت او در زمین و شاهد او را بر بندگانش بشناسد و به فرمان برداری از او اقرار کند. گفت: ای امیرمؤمنان، هرچند هر چه غیر آنچه را که گفتی نداند؟ فرمود: بله، هرگاه دستوری داده شود، اطاعت کند و چون از کاری بازداشته شود دست از آن بردارد. و کمترین چیزی که با آن کافر می شود این است که متدین به چیزی شود و گمان کند خداوند او را بدان امر کرده و او را از آن بازنداشته، و سپس آن را به پا دارد و تبرّی و تولّی آن را پیدا کند و گمان کند خدایی را می پرستد که دستور به انجام آن داده است.(1) و کمترین چیزی که با آن گمراه می شود این است که حجت خدا را در زمین و شاهد او را بر بندگان، که خداوند دستور به اطاعت از او داده و سرپرستی او را واجب کرده است، نشناسد. گفت: ای امیرمؤمنان، آنان را برایم نام ببر، فرمود: آن هایی که خداوند ایشان را همراه خود و پیامبرش گردانید و فرمود: {از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امرتان اطاعت کنید. }(2)

گفت: آنان را برایم آشکار گردان. فرمود: کسانی که پیامبر خدا در خطبه ای که در واپسین روز از زندگی خود بیان کرد، و همان روز از دنیا رفت، فرمود: همانا من دو چیز را در میان شما گذاشته ام که تا زمانی که به آن دو چنگ زنید گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و اهل بیتم، پس همانا خداوند مهربان و آگاه با من پیمان بسته که این دو مانند دو انگشت من از هم جدا نمی شوند تا آنکه در حوض بر من وارد شوند. پس به آن ها چنگ زنید که گمراه نمی شوید و بر آنان پیشی نگیرید که نابود می گردید و از آن ها عقب نمانید که پراکنده می شوید و به آنان نیاموزید که از شما داناتر هستند.(3)

الکافی: به اسناد خود از سلیم (4) مانند آن را با اندکی تغییر آورده است.

1- . در الکافی پس از آن اضافه کرده است: و فقط شیطان را می پرستد.
2- . نساء / 59
3- . کتاب سلیم: 86
4- . کافی 2 : 414

باب سی ام : عمل جزئی از ایمان است و ایمان در تمام اعضا جریان دارد

آیات:

- وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُضِیعَ إِیمانَکُمْ.(1)

{و چنین نیست که خداوند ایمان شما را ضایع کند. }

- لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَهِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی إلی قوله أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.(2)

{نیکی چنین نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب بگردانید، بلکه نیکی این است که به خداوند و روز قیامت و به فرشتگان و پیامبران ایمان آورده و مال خود را برای دوستی خداوند به نزدیکان بدهد.» تا آن جا که: «آن ها کسانی هستند که راست گفتند و آنان همان پرهیزکاران هستند. }

- وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ.(3)

{و برای خداوند بر مردم حج خانه واجب است، هر کس که راهی به سوی آن بیابد. و هر کس کافر شود به راستی خداوند از عالمیان بی نیاز است. }

- إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ.(4)

1- . بقره / 143
2- 2. بقره / 176
3- . آل عمران / 97
4- . فاطر / 10

{سخن پاک به سوی او بالا می رود و کار شایسته آن را بالا می برد. }

تفسیر:

«و ما کان الله لیضیع إیمانکم» یعنی نماز شما را، همچنان که خواهد آمد، و به این آیه استدلال شده است که عمل جزئی از ایمان است. و بیضاوی گفته است: یعنی پایداری شما بر ایمان. و گفته شده که مراد، ایمان به قبله منسوخ (یعنی بیت المقدس) یا نماز به سوی آن است به دلیل روایتی که ایشان هنگامی که به سوی کعبه برای نماز روی آوردند گفته شد: ای پیامبر خدا، پس برادران ما که پیش از تغییر قبله درگذشته اند چه می شوند؟ پس آیه نازل شد.(1) «و لکنّ البرّ من آمن» یعنی کسی که ایمان بیاورد، نیکی کند؛ یا منظور از نیکی کننده کار نیک است. و مقابل قرار دادن ایمان و عمل دلیل بر مغایرت این دو است، و پایان آیه که می فرماید: «اولئک الذین صدقوا» یعنی در ادعای ایمان یا در آنچه به آن پایبند بوده و به آن چنگ زده اند که اشاره به جزئیت و یا شرطیت صدق در ادعای ایمان دارد، و آیاتی که بر دو طرف دلالت دارند بسیار هستند و در ابواب مختلف پراکنده گشته اند و ان شاء الله از آن سخن خواهیم گفت. و سخن خداوند که «و من کفر» دلیل بر داخل شدن اعمال در ایمان است، چرا که ترک حج را به منزله کفر گرفته است. و اگرچه برخی آن را به معنای انکار واجب بودن حج بگیرند، یا کفر را به معنای کفران نعمت حمل کنند. چرا که انجام ندادن دستور به منزله کفران نعمت دستور است.

«الیه یصعد الکلم الطیّب» گفته شده منظور از کلام پاک عقاید راستین است، و گفته شده کلمه توحید است. و گفته شده هر گفتار نیکی است. و بالا رفتن کنایه از پذیرفته شدن از صاحب آن و پاداش گرفتن بر آن است. و «و العمل الصالح یرفعه» بر دو احتمال است، یکی اینکه ضمیر مرفوع در «یرفع» را به عمل برگردانیم و ضمیر منصوب آن را به «الکلم» برگردانیم، یعنی کار شایسته باعث بالا رفتن عقاید

1- . تفسیر بیضاوی: 44

و درستی آن یا کمال و پذیرفته شدن آن می شود، و دوم برعکس این؛ یعنی عقاید درست شرط درستی اعمال است. و وجه اول مناسب این باب است. و نیز گفته می شود ضمیر مرفوع به «الله» و ضمیر منصوب به «العمل» بر می گردد.

روایات:

1. کنز الکراجکی: امام صادق علیه السلام فرمود: ملعون است، ملعون است هر کس بگوید ایمان فقط به زبان و بدون عمل است.

2. الکافی: امام باقر علیه السلام فرمود: از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد: آیا کسی که شهادت دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداوند است، مؤمن است؟ حضرت فرمود: پس واجبات الهی چه می شود؟ راوی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: امام علی علیه السلام می فرمود: اگر ایمان به زبان بود، روزه و نماز و حلال و حرام درباره اش نازل نمی شد. او گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: در میان ما عده ای هستند که می گویند: هر کس گواهی دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداوند است، چنین شخصی مؤمن است. حضرت فرمود: پس چرا حد برآنان جاری می شود و دست هایشان بریده می شود؟ و خداوند عزوجل آفریده ای گرامی تر از مؤمن نیافریده است. زیرا فرشتگان خدمتکاران مؤمنان هستند و همسایگی خداوند برای مؤمنان است و بهشت برای مؤمنان است و حوریان سیاه چشم برای مؤمنان است. سپس فرمود: پس چرا کسی که واجبات را انکار کند، کافر است؟ (1)

توضیح: می گویم: حاصل کلام امام علیه السلام «فأین فرائض الله» این است که ایمانی که باعث بالارفتن درجات و رهایی از مجازات در دنیا و آخرت می شود، تنها عقاید محض نیست که در این صورت خداوند نمی بایست واجبات را قرار می داد و برای گناهان مجازات تعیین می کرد. و همچنین آیات و روایاتی که بر

1- . کافی 2 : 33

بزرگی مؤمنان و درجات و جایگاه های آنان وارد شده است، با اجرای حد بر آن ها و خوار کردن و اهانت به آن ها منافات دارد. پس ناگزیر باید آنان را در حال شایستگی برای این مجازات ها از ایمان خارج دانست. این سخن که «فما بال من جحد» شاید به این معنی است که اگر ایمان، محض بر زبان آوردن شهادتین یا اعتقاد به آن دو است، همچنان که گمان می کنید، مخالفت با واجبات نباید به معنای کفر باشد، با اینکه شما به دلیل وجود احادیثی در این مورد، با ما موافق می باشید. پس چرا به ایمان نداشتن ترک کننده فرائض و کسانی که گناهان کبیره را انجام می دهند معتقد نیستید؟ با اینکه در این مورد نیز احادیث فراوانی آمده است. و گفته شده منظور از انکار واجبات، ترک آن از روی عمد و بدون عذر است. چرا که ترک بدون عذر آن موجب سبک شمردن و انکار است.

شهید ثانی رفع الله درجته در بیان حقیقت کفر گفته است: گروهی در تعریف کفر چنین می گویند که کفر عبارت است از ایمان نیاوردن از جانب چیزی که شأن او ایمان داشتن است. خواه این عدم ایمان، ایمان به ضد آن باشد یا ایمان به ضد نباشد. مثال برای ایمان به ضد آن، مانند کسی که معتقد به عدم اصولی است که با شناخت آن اصول، ایمان محقق می شود یا معتقد به عدم یکی از آن اصول باشد، و مثال عدم ایمان به غیر ضدّ مانند کسی که به هیچ یک از ضدین اعتقادی ندارد؛ یعنی نه اعتقاد به آنچه ایمان را محقق می سازد و نه اعتقاد به نبود آن. و این مانند تردید کننده یا شخص کاملا بدون اعتقاد است. مانند کسی که هیچ یک از چیزهایی را که ایمان به آن محقق می شود را تاکنون نشنیده است. و ممکن است تردید کننده را در گروه اول بدانیم، چرا که ضد آن به ذهنش خطور کرده و در غیر این صورت، تردید نمی کرد.

و به شهید ثانی اعتراض شده که در این صورت کفر همراه با تصدیق اصول معتبر در ایمان نیز محقق می شود، مانند کسی که از روی عمد قرآن را در نجاسات بیفکند یا قرآن را زیر پا بگذارد، یا از روی مخالفت اقرار به زبان را ترک کند. و در این صورت تعریف ایمان از حیث مانعیت نقض می گردد و تعریف کفر از حیث جامعیت نقض می شود.

گاهی به این اشکال به این صورت پاسخ داده می شود که ما برای کسی که چنین کاری کند تصدیق را باقی نمی دانیم. و اگر هم آن را بپذیریم شارع می تواند انجام آن عمل را علامت و نشانه ای بر تکذیب و عدم تصدیق انجام دهنده این کار بداند و حکم به کفر او در زمان انجام کار بدهد. و این مثل این است که اقرار به زبان نشانه ای برای حکم به ایمان قرار داده شده، با وجود اینکه اقرارکننده به زبان، در حقیقت کافر باشد. و گاهی چنین پاسخ دهیم که شرع می تواند هنگام انجام یکی از این کارها حکم ظاهری به کفر او بدهد تا مکلفان دیگر جرأت شکستن حرمت ها و تعدی از حدود را پیدا نکنند. هرچند در حقیقت تصدیق، محقق باشد. و نهایت نتیجه آن جایز بودن حکم به ایمان و کفر شخص واحد است. و این مانعی ندارد، چرا که حکم به کفر او ظاهری است و امکان ایمان باطنی او وجود دارد. و این موضوع مورد اختلاف است. پس اجتماع دو چیز متقابل محقق نمی شود تا غیرممکن باشد. و مانند آن استدلالی است که درباره اقرار به ایمان بیان کردیم، که با وجود کافر بودن او در باطن، حکم به آن داده می شود.

و نیز می گویم: نقضی که در اینجا بیان شد جامع بودن تعریف کفر را رد نمی کند، چرا که بیان شد که نبودن اعتقاد، اعم از اعتقاد به ضد آن و یا غیر آن است. و چیزهایی که درباره موارد نقض یاد شد، داخل در غیر ضد است، چنان که پوشیده نیست. و به این ترتیب جامعیت تعریف کفر به دلیل درستی آن در موارد یاد شده، محقق است و کسانی که نقض کرده و پاسخ داده اند هر دو از آن غفلت کرده اند. و می توان پاسخ مانع بودن تعریف ایمان را نیز این گونه بیان کنیم که هر کس ایمان را به معنای تصدیق یاد شده بداند، انجام ندادن هر یک از کارهایی که جزء موارد نقض بوده را شرعا شرطی برای اعتبار آن تصدیق و تحقق حقیقت ایمان می داند. و نتیجه اینکه هنگامی که ما می بینیم شارع، حکم به ایمان کسی که تصدیق می کند داده و کسی را که یکی از کارهای نام برده را انجام دهد مطلقا کافر دانسته، می فهمیم که آن تصدیق در نظر شارع تنها در صورتی معتبر است که انجام هر یک از موارد نقض و مانند آن ها را که باعث کفر می شوند به همراه نداشته باشد. بنابراین نبود کارهای یاد شده شرطی برای به حصول ایمان است. و شکی نیست که وقتی شرط از بین برود،

مشروط نیز وجود نخواهد داشت. و شروط معرِّف که وجود آن متوقف بر آن شروط است، در تعریف گنجانده شده است، هرچند به دلیل آگاهی از اعتبار آن به صورت عقلی، به صراحت بیان نشده باشد. چرا که برای عقل بدیهی است که بدون وجود علت، معلولی نیز وجود ندارد. و همچنان که در بحث به آن تصریح کرده اند، شرط از اجزای علت است و کل بدون جزء خود وجود نخواهد داشت. و این جواب و دو جوابی را که پیش از این بیان کردیم هیچ کس جز ما بیان نکرده و از بخشش های خداوند متعال و مقدس است. و اگر چه شایسته آن نیستیم، مانند آن را نفی نمی کنیم. پایان کلام ایشان قدس سرّه.

و می گویم: این تکلفات تنها در صورتی مورد نیاز است که ایمان را به عنوان عقاید تنها در نظر بگیریم و اعمال را در آن وارد نکنیم. و با اعتقاد به دخالت داشتن اعمال در ایمان نیازی به آن ها نیست. با اینکه این تحقیقی که ذکر شد، آنچه را که ایشان در گذشته بنا نهاده بود نابود می سازد، چرا که این وجوه در اعمال و تروکی که دخیل در ایمان بودن آن ها را نفی فرمود نیز جاری است و آنچه امام علیه السلام در پایان حدیث درباره ملزم کردن مخالفان بیان فرموده به این تحقیق اشاره می کند. پس درنگ و اندیشه کن.

3. الکافی: حسن بن هارون گوید: امام صادق علیه السلام در مورد آیه {زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد} به من فرمود: از گوش درباره آنچه که شنیده و از چشم درباره آنچه که بدان نگاه نموده و از قلب درباره آنچه که بر آن مصمم گشته پرسش می شود.(1)

4. الکافی: محمد بن مسلم گوید: از امام صادق علیه السلام درباره ایمان پرسیدم. حضرت فرمود: گواهی دادن به اینکه خدایی جز خدای یگانه نیست و اقرار به آنچه که از جانب خداوند آمده است. و آنچه که از تصدیق آن در دل ثابت شده است. گفتم: آیا گواهی دادن، عمل نیست؟ فرمود: چرا. گفتم: آیا عمل از ایمان

1- . کافی 2 : 37، و آیه در إسراء / 36

است؟ فرمود: ایمان جز به واسطه عمل تحقق نمی پذیرد و عمل جزئی از آن است و ایمان جز به واسطه عمل ثابت نمی شود.(1)

توضیح: «شهاده أن لا إله إلا الله» یعنی بر زبان آوردن کلمه توحید و اقرار ظاهری به آن. و به دلیل تلازم آن با اقرار به پیامبری، تنها به آن بسنده کرده است، و یا اینکه اقرار به نبوت در این سخن امام داخل است که فرمود: «و الإقرار بما جاء من عند الله» و ضمیر در «جاء» به موصول بازمی گردد. یعنی اقرار به هر آنچه خداوند فرستاده است؛ از پیامبران و کتاب ها و دستورات، هر آنچه به تفصیل بداند إقرار به تفصیل و هر چه به تفصیل نداند، اقرار اجمالی و همه این اقرارهای ظاهری. و این سخن که: «ما استقر فی القلوب» یعنی اقرار قلبی به همه آن ها، و این یکی از معانی ایمان است، چنان که خواهی دانست. و کارهای اعضای بدن در آن وارد نیست، مگر اقرار ظاهری به آنچه با قلبش آن را تصدیق کرده است.

و هنگامی که برای پرسشگر روشن شد که ایمان تنها عبارت است از دانش و اعتقاد، و اعمال در آن وارد نمی شود، داخل دانستن شهادت را درایمان، به عنوان یکی از کارهای اعضای بدن، بعید دانست. پس امام علیه السلام چنین پاسخ می دهد که عمل جزئی از ایمان است. و «لا یثبت الإیمان» یعنی واقعا تحقق نمی یابد و یا اینکه در نزد مردم ایمان تنها با اقرار و شهادتی که یکی از کارهای اعضای بدن است ثابت می شود. یا اینکه ایمان تنها با کارهای جوارحی استقرار پیدا می کند. پس تصدیقی که عمل همراه آن نباشد از بین می رود و پایدار نیست.

5. الکافی: جمیل بن دراج گوید: از امام صادق علیه السلام درباره ایمان پرسیدم. حضرت فرمود: گواهی دادن به اینکه خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده خداوند است. گفتم: آیا این عمل نیست؟ فرمود: چرا. گفتم: پس عمل از ایمان است؟ فرمود: ایمان جز به واسطه عمل تحقق نمی یابد و عمل جزئی از ایمان است.(2)

1- . کافی 2 : 38

2- . الکافی 2 : 38

توضیح: عبارت «أ لیس هذا عمل» در سایر نسخه ها نیز این گونه یعنی کلمه عمل، مرفوع آمده است و شاید این اشتباه از نسخه نویسان باشد. و نیز ممکن است که ضمیر شأن در این عبارت در تقدیر گرفته شده باشد. و یا اینکه ممکن است این عبارت بر اساس لغت بنی تمیم باشد. قبیله تمیم بر این اعتقاد بودند که هرگاه معنای نفی لیس، نقض شود، از عمل می افتد. و در اینجا استفهام انکاری، معنای نفی لیس را نقض کرده است. و در عبارت «لا یثبت له الإیمان» ضمیر به مؤمن بر می گردد که با کلمه ایمان به آن دلالت شده است.

6. الکافی: ابوعمرو زبیری گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای عالم، به من بفرمایید که کدام عمل در نزد خداوند برتر است؟ فرمود: آن عمل که خداوند چیزی را بدون آن نمی پذیرد. گفتم: آن چیست؟ فرمود: ایمان به خدای یگانه والاترین اعمال از لحاظ درجه و منزلت و والاترین آن ها از لحاظ بهره است. گفتم: آیا درباره ایمان به من خبر نمی دهی که آیا گفتار است و یا عمل و یا گفتار بدون عمل است؟ فرمود: تمام ایمان عمل است و گفتار جزئی از آن عمل است. خداوند آن را واجب ساخته و در کتابش بیان نموده است. نورش آشکار و حجتش ثابت است و کتاب بدان گواهی داده و به آن فرامی خواند. گفتم: فدایت گردم، آن را برایم توضیح دهید تا بفهمم. فرمود: ایمان درجات و طبقات و مراتبی دارد که برخی کامل است و به کمال رسیده است و برخی ناقص است که نقصان آن مشخص است و برخی هم برتر است و برتری آن هم افزونی آن است. گفتم: ایمان کامل می شود و کاستی می پذیرد و زیاد می شود؟ فرمود: بله. گفتم: چگونه؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی ایمان را بر اعضای انسان تقسیم و بر آن ها واجب ساخت. و هیچ عضوی نیست مگر اینکه در مورد ایمان وظیفه ای دارد که غیر از وظیفه سایر اعضای بدن است. از جمله اعضاء قلب اوست که به واسطه آن می اندیشد و درک می کند و می فهمد و آن امیر بدنش است که اعضاء تنها با رأی و دستور او کار می کنند. و از جمله اعضاء، چشمانش است که به واسطه آن ها می بیند و دیگر گوش هایش است که به واسطه آن ها می شنود و هر دو دستش است که به واسطه آن ها از زور استفاده می کند. و پاهایش است که به واسطه آن ها راه می رود و شرمگاهش است که

شهوتش از آنجاست و زبانش که با آن سخن می گوید و سرش که صورتش در آن قرار دارد. پس از میان این اعضاء هیچ عضوی نیست مگر اینکه در مورد ایمان وظیفه ای دارد که غیر از وظیفه عضو دیگر است. و [این ایمان] از جانب خداوند تبارک و تعالی واجب گشته و کتاب درباره آن سخن گفته و بدان گواهی می دهد. پس خداوند بر قلب چیزی را واجب ساخته است که با آنچه که بر گوش واجب ساخته متفاوت است. و بر گوش چیزی را واجب ساخته که با آنچه که بر چشمان واجب ساخته متفاوت است. و بر چشمان چیزی را واجب ساخته که با آنچه بر زبان واجب ساخته متفاوت است و بر زبان چیزی را واجب ساخته که با آنچه که بر دست ها واجب ساخته متفاوت است و بر دستان چیزی را واجب ساخته که با آنچه که بر پاها واجب نموده متفاوت است. و بر پاها چیزی را واجب ساخته که با آنچه که بر شرمگاه واجب نموده متفاوت است. و بر شرمگاه چیزی را واجب نموده که با آنچه که بر صورت واجب نموده متفاوت است. اما آنچه که از ایمان بر قلب واجب ساخته، اقرار و شناخت و تصمیم و رضایت و تسلیم به این است که خدایی جز خداوند یگانه نیست و شریکی ندارد و خداوند یگانه است و زن و فرزندی اختیار نکرده است و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و اقرار به پیامبر و یا کتابی است که از جانب خداوند آمد ه است. و این اقرار و شناختی که خداوند بر قلب واجب ساخته است، عمل قلب است. و این سخن خداوند عزوجل است: {مگر آن کس که مجبور شده ولی قلبش به ایمان اطمینان دارد. اما کسی که سینه اش به کفر گشاده گردد}(1)

و فرموده است: {آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد}(2) و فرموده است: {آنان که با زبان خود گفتند: «ایمان آوردیم»، و حال آنکه دل هایشان ایمان نیاورده بود}(3)

و نیز فرموده است: {و اگر آنچه در دل های خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می کند؛ آنگاه هر که را بخواهد

1- . نحل / 106
2- . رعد / 28
3- . مائده / 41

می بخشد، و هر که را بخواهد عذاب می کند}[(1)]

و این همان اقرار و شناخت است که خداوند عزوجل بر قلب واجب ساخته است و این اقرار عمل آنست و به منزله سر ایمان است. و خداوند متعال بر زبان گفتار و بیان آنچه که قلب بدان استوار گشته و اقرار نموده است، را واجب ساخته است. خداوند تبارک و تعالی فرموده است: {با مردم به زبانِ خوش سخن بگویید}[(2)] و فرموده است: {و بگویید: به آنچه به سوی ما نازل شده و آنچه به سوی شما نازل گردیده، ایمان آوردیم؛ و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم او هستیم}[(3)] و این چیزی است که خداوند بر زبان واجب ساخته که عمل آن است. و بر گوش واجب ساخته که از گوش دادن به آنچه که خداوند حرام ساخته، دوری جوید و از آنچه که برایش حلال نیست و خداوند عزوجل از آن نهی نموده و گوش دادن به آنچه که موجب خشم خداوند عزوجل است، پرهیز نماید. خداوند عزوجل فرموده است: {و در این کتاب بر شما نازل کرده که: هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد، با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند.}[(4)]

سپس خداوند مورد فراموشی را استثنا نموده و فرموده است: {اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت، پس از یاد آوری، با قوم ستمکار ننشین}[(5)] و فرموده است: {پس به بندگانم بشارت بده همان کسانی که به سخن گوش فرامی دهند و از بهترین آن پیروی می کنند؛ اینان کسانی هستند که خداوند هدایتشان نموده و اینان همان خردمندان هستند}[(6)]

و خداوند عزوجل فرموده است: {به راستی که مؤمنان رستگار شدند، همان کسانی که در نمازشان فروتنند، و آنان که از بیهوده رویگردانند، و آنان که زکات می پردازند}[(7)]

و فرموده است: {چون سخن بیهوده ای بشنوند، از آن روی برتابند و بگویند: اعمال ما

1- . بقره / 284
2- . بقره / 83

3- . عنكبوت / 46
4- . نساء / 140
5- . انعام / 68
6- . زمر / 18
7- . مؤمنون / 1 - 4

برای خود ما و اعمال شما برای خود شماست}(1)

و فرموده است: {و چون بر بیهودگی می گذرند، بزرگوارانه می گذرند} (2) و این ایمانی است که خداوند بر گوش واجب ساخته است که به آنچه که برایش حلال نیست نسپارد. و این عمل گوش است که از ایمان است. و بر چشم واجب ساخته که به آنچه که خداوند بر او حرام نموده ننگرد و از آنچه که برایش حلال نیست و خداوند از آن نهی نموده دوری نماید. و این عمل چشم است و از ایمان است. خداوند تبارک و تعالی فرموده است: {به مردان با ایمان بگو: «دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند}(3) پس خداوند آنان را از نگاه کردن به شرمگاشان و از اینکه مردی به شرمگاه برادرش نگاه کند، نهی نموده است تا هر کس شرمگاه خود را از نگاه دیگران حفظ کند. و خداوند فرموده است: {و به زنان با ایمان بگو: «دیدگان خود را فرو بندند و پاکدامنی ورزند}(4) و یکی از آنان به شرمگاه برادر خود نگاه نکند و شرمگاه خود را از نگاه دیگران حفظ کند. و حضرت فرمود: هر آنچه که در قرآن در مورد حفظ شرمگاه است، در مورد زنا است مگر این آیه که در مورد نگاه کردن است. سپس خداوند آنچه را که بر قلب و زبان و گوش و چشم واجب نموده در آیه دیگر آورده و فرموده است: {و شما [که گناه خود را] پنهان می نمودید، نه به خاطر این بود که [مبادا] گوش و چشم و پوستتان بر علیه شما گواهی دهند}(5)

مقصود از پوست، شرمگاه ها و ران ها است. و نیز فرموده است: {و چیزی را که بدان علم نداری دنبال نکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد}(6)

و این چیزی است که خداوند بر چشم واجب نموده که همان فروبستن چشم از آن چیزی است که خداوند عز و جل حرام ساخته است. و این عمل چشم است که از ایمان است. و واجب خداوند بر دستان این است

1- . قصص / 55
2- . فرقان / 72
3- . نور / 30
4- . نور / 31
5- . فصلت / 22

6- . اسراء / 36

که آن ها را برای آنچه که خداوند حرام نموده به کار نگیرد و برای آنچه که خداوند عزوجل امر نموده و واجب ساخته مانند صدقه و صله رحم و جهاد در راه خدا و طهارت برای نمازها به کار گیرد. خداوند فرموده است: {ای کسانی که ایمان آورده اید، چون به نماز برخاستید، صورت و دست هایتان را تا آرنج بشویید؛ و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی مسح کنید}(1)

و فرموده است: {چون با کافران رو به رو شدید، گردن هایشان را بزنید تا چون آنان را از پای درآوردید، اسیران را در بند کنید. سپس یا منت گذارید و یا اینکه فدیه بگیرید. تا اینکه در جنگ اسلحه ها بر زمین گذاشته شود} (2) این است آنچه که خداوند بر دست واجب نموده است. زیرا زدن از جمله کارهای دست است. و بر پاها واجب نموده انسان با آن ها به سوی چیزی از نافرمانی خداوند گام برندارد. و بر آن ها گام برداشتن به سوی آنچه که مورد رضای خداوند است را واجب ساخته است. خداوند فرموده است: {در زمین با تکبر راه نرو زیرا که هرگز نمی توانی زمین را بشکافی و در بلندی به کوه ها نمی رسی}(3)

و فرموده است: {و در راه رفتنِ خود میانه رو باش، و صدایت را آهسته ساز، که بدترین آوازها بانگ خرانَ است}(4)

و درباره گواهی دستان و پاها بر ضد خود و صاحبان خود نسبت به تباه ساختن امر و واجب خداوند عزوجل فرموده است: {امروز بر دهان های آنان مُهر می نهیم، و دست هایشان با ما سخن می گویند، و پاهایشان بدانچه فراهم می ساختند گواهی می دهند}(5)

این نیز از جمله اموری است که خداوند بر پاها و دست ها واجب ساخته و این عمل آن ها است و از ایمان است. و بر صورت واجب نمود که در شب و روز در اوقات نماز برای او سجده نماید و فرمود: {ای کسانی که ایمان آورده اید، رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را

1- . مائده / 6
2- . محمد / 4
3- . اسراء / 37
4- . لقمان / 19

5- . يس / 65

بپرستید و کار خوب انجام دهید، باشد که رستگار شوید}(1) پس این وظیفه ای است که هم بر صورت و هم بر دست ها و هم بر پاها واجب است. و در جایی دیگر فرموده است: {و مساجد مخصوص خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید}(2) و آن زمان که خداوند پیامبر خود صلی الله علیه و آله را از بیت المقدس به سوی کعبه بازگرداند، درباره طهارت و نمازی که بر اعضاء واجب نموده فرمود: {و خداوند ایمان شما را ضایع نمی گرداند، زیرا خدا نسبت به مردم دلسوز و مهربان است.}(3)

پس خداوند نماز را ایمان نامید. پس هر کس خداوند عزّ و جلّ را ملاقات نماید در حالی که اعضای بدن خود را حفظ نموده و هر عضوی از اعضایش آنچه که خداوند بر آن واجب ساخته، انجام داده است، با ایمان کامل خداوند را ملاقات می نماید و از اهل بهشت است. و هر کس که در چیزی از آن ها خیانت روا دارد و یا از امر خداوند پافراتر بگذارد، در حالی خداوند عزّ و جلّ را ملاقات می کند که ایمانش ناقص است. گفتم: من نقصان و کمال ایمان را فهمیدم. پس زیادی آن از کجا آمد؟ حضرت فرمود: خداوند عزّ و جلّ می فرماید: {و چون سوره ای نازل شود، از میان آنان کسی هست که می گوید: «این سوره ایمان کدام یک از شما را افزود؟» امّا کسانی که ایمان آورده اند بر ایمانشان می افزاید و آنان شادمانی می کنند. اما کسانی که در دلشان بیماری دارند، بر پلیدی شان پلیدی افزوده می گردد}(4)

و فرموده است: {ما خبرشان را بر تو درست حکایت می کنیم: آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و بر هدایتشان افزودیم}(5) اگر همه ایمان ها یکی بود و زیادی و نقصانی در آن نبود، هیچ یک از آنان بر دیگری برتری نداشتند و نعمت ها برابر بود و مردم هم یکسان بودند. و برتری بیهوده بود. ولی به وسیله کمال ایمان است که مؤمنین وارد بهشت می شوند و به واسطه زیادی ایمان است که در نزد

1- . حج / 77
2- . جن / 18
3- . بقره / 143
4- . توبه / 124 - 125
5- . کهف / 13

خداوند چندین درجه از [یکدیگر] برتری می یابند و به واسطه نقصان ایمان است که کم کاران وارد دورخ می شوند.(1)

راوی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا ایمان درجات و مراتبی دارد که مؤمنان به واسطه آن ها در نزد خداوند برتری می یابند؟ فرمود: آری. گفتم: خدایت رحمت کند، آن را برایم توضیح دهید تا بفهمم. فرمود: خداوند میان مؤمنان مسابقه گذاشته است همچنان که در روز مسابقه اسبان میان اسب ها مسابقه گذاشته می شود. سپس آنان را بر اساس مراتبی که آنان در پیشی گرفتن به سوی او به دست آورده اند، برتری داده است. و هرکسی را در مرتبه ای که در مسابقه کسب نموده، قرار داده است. و از حق کسی در این مسابقه نکاسته است. و [در نزد خداوند] هیچ عقب افتاده ای از پیشی گیرنده و هیچ کم فضیلتی از صاحب فضیلت جلو نمی افتد. به واسطه این[مسابقه] است که پیشی گیرندگان و عقب افتادگان این امت بر همدیگر برتری می یابند. و اگر پیشی گیرندگان بر عقب افتادگان برتری نداشتند، آنگاه آخرین فرد این امت با اولین آن برابر می شد. بله اگر برای کسی که به سوی ایمان پیشی گرفته است، بر کسی که عقب افتاده است برتری نبود، آن که عقب افتاده از کسی که جلو افتاده پیش می افتاد. ولی خداوند براساس درجات ایمان پیشی گیرندگان را مقدم داشته و براساس تأخیر در ایمان عقب افتادگان را عقب انداخته است. به همین خاطر از مؤمنانی که عقب افتاده اند، کسانی را می بینیم که از پیشی گیرندگان، اعمال بیشتری انجام داده و بیشتر نماز خوانده و روزه گرفته و حج نموده و زکات داده و جهاد کرده و انفاق نموده اند. اگر سوابقی نبود که برخی مؤمنان به واسطه آن بر برخی دیگر در نزد خداوند برتری می یابند، آنگاه عقب افتادگان به واسطه بسیاری اعمالشان بر پیشی گیرندگان مقدم می شدند. ولی خداوند عز و جل نخواسته است که آخرین درجات ایمان با اولین درجات آن برابر گردد و کسی که خداوند او را عقب انداخته جلو افتد و یا اینکه کسی که خداوند او را جلو انداخته عقب افتد. گفتم: در این باره که خداوند مؤمنین را در پیشی گرفتن به ایمان به سوی خود فراخوانده است، به من بفرمایید. فرمود: این

1- . الکافی 2 : 33 - 37

سخن خداوند عز و جل که می فرماید: {برای آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است و برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند، بر یکدیگر سبقت جویید}(1)

و نیز فرموده است: {و سبقت گیرندگان مقدّمند. آنانند همان مقرّبان هستند}(2)

و فرموده است: {و پیشگامانِ نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان از او خشنودند}(3) خداوند با مهاجرین پیشگام براساس درجه پیش افتادنشان آغاز نمود. سپس در مرتبه دوم انصار را ذکر نمود و کسانی را که به نیکی از ایشان پیروی کرده اند را در مرتبه سوم قرار داد. پس هر قومی را بر اساس در درجه و مراتبی که در نزدش دارند، قرار داد. سپس چیزی را که خداوند به واسطه آن برخی اولیای خود را بر برخی دیگر برتری می بخشد ذکر نموده و فرموده است: {برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم. از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد} تا آخر آیه(4)

و فرموده است: {و ما برخی پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم} (5) و فرموده است: {ببین چگونه برخی از آنان را بر برخی دیگر برتری داده ایم، و قطعاً درجات آخرت و برتری آن بزرگ تر و بیشتر است}(6)

و فرموده است: {[هر یک از] ایشان را نزد خداوند درجاتی است}(7) و فرموده است: {خداوند مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ، برتری بخشیده است. [پاداش بزرگی که] به عنوان درجات و آمرزش و رحمتی از جانب او است}(8) و فرموده است: {کسانی از شما که پیش از فتح [مکّه] انفاق و جهاد کرده اند، [با دیگران] یکسان نیستند. مرتبه آنان از کسانی اند که بعداً به

1- . حدید / 21
2- . واقعه / 10- 11
3- . توبه / 100
4- . بقره / 253

5- . اسراء / 55
6- . اسراء / 21
7- . آل عمران / 163
8- . نساء / 95 - 96

انفاق و جهاد پرداخته اند بالاتراست }(1)

و فرموده است: {خدا رتبه کسانی از شما را که ایمان آورده و کسانی را که دانشمند گشته اند بالا می برد }(2)

و فرموده است: {زیرا که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی رسد؛ و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می آورد قدم نمی گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی آورند مگر اینکه به سبب آن، عمل صالحی برای آنان نوشته می شود }(3)

و فرموده است: {و هر خیری که از پیش برای خود بفرستید، آن را نزد خدا باز خواهید یافت }(4)

و فرموده است: {پس هر که هموزن ذرّه ای نیکی کند آن را خواهد دید. و هر که هموزن ذرّه ای بدی کند آن را خواهد دید }(5)

این بود بیان درجات ایمان و مراتب آن در نزد خداوند عز و جل.(6)

تبیین: بدان که عیاشی در تفسیر خود بیشتر قسمت های این حدیث را به صورت پراکنده بیان کرده است. و چون آنچه در الکافی آمده کامل تر و درست تر بود به آن بسنده کردیم. و در الکافی نیز تفاوت آن در دو باب بود.(7) بر این اساس آن را برای به هم پیوستگی معنی و سندهای آن ها جمع نمودم. و شیخ بزرگوار جعفر بن محمد بن قولویه از سعد بن عبد الله با اسناد خود از امام صادق علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام در آنچه از انواع آیه های قرآن آورده، با اندکی تفاوت بیان کرده است. و مانند آن نیز به روایت نعمانی از امیر مؤمنان علیه السلام خواهد آمد. پس این مضمون آشکار است و با احادیث دیگر نیز تأیید شده است.

کلام امام علیه السلام «الإیمان بالله» مبتدا و «أعلی» خبر آن است. و ممکن است منظور از آن همه عقاید ایمانی باشد که به دلیل دربرداشتن بقیه، به ذکر والاترین آن ها بسنده کرده است. با این وجود که والاتر بودن توحید واجب بودن

1- . سجده / 29

2- . مجادله / 11
3- . توبه / 120
4- . بقره / 110
5- . زلزال / 6 - 7
6- . الکافی 2 : 40 - 42
7- . باب این که ایمان در تمامی اعضای بدن جاری است، و باب پیشتازی در ایمان.

سایرین و مشروط به توحید بودن آن ها را نفی نمی کند. و «سنا» نور است، و با مد به معنای بلندی است. و «الحظ» یعنی سهم، و منظور از گفتار، تصدیق قلبی یا تصدیق قلبی همراه با اقرار به زبان به عقاید ایمانی است. و گفته شده آن چیزی است که از آن تعبیر به حدیث نفس می شود. و با کلام امام علیه السلام که فرمود: «عمل کله» استدلال شده است که تصدیقی که به آن دستور داده شده با دانستن تنها محقق نمی شود، چرا که علم از قبیل انفعال است و آن تصدیق فعل قلبی است.

شارح مقاصد گفته: اعتقاد صحیح مذهب ما چنین است که ایمان چیزی جز دانش و معرفت است؛ چرا که در میان کفار نیز کسانی بوده اند که حق را می شناختند و از روی دشمنی و تکبر آن را تصدیق نمی کردند. خداوند متعال فرمود: {کسانی که به ایشان کتاب بخشیدیم و آن را مانند فرزندان خود می شناختند و همانا گروهی از آن ها حق را پنهان می کنند در حال که می دانند}(1)

و فرمود: {به راستی کسانی که به آن ها کتاب داده شد می دانند که گفتار حقی از جانب پروردگارشان است، و خداوند از کرده های آنان غافل نیست}(2) و خداوند متعال از زبان موسی علیه السلام به فرعون می فرماید: {همانا تو می دانی تنها خداوند آسمان ها و زمین آن ها را فرو فرستاده است}(3)

بنابراین نیاز به وجود تفاوت میان آگاهی از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده، یعنی شناخت آن، و میان تصدیق به وجود می آید، تا آنکه امر اول بدون تحقق دومی برای اهل عناد به دست آید و دومی نیز در نبود امر اول ایمان را محقق سازد. پس برخی از آنان بر این اکتفا نموده اند که انکار و تکذیب ضد تصدیق هستند و ناآگاهی و نادانی ضد معرفت هستند. و غزالی که تصدیق را به معنای تسلیم دانسته به همین امر اشاره کرده است. پس همانا تسلیم برخلاف آگاهی و شناخت، با انکار و برتری جویی همراه نخواهد بود.

و برخی از آنان نیز توضیح فراوانی بیان کرده اند و گفته اند: تصدیق عبارت است از ارتباط قلب با خبرهایی که از خبردهنده دانسته می شود و این امر به دست

1- . بقره / 146
2- . بقره / 144
3- . إسراء / 102

آوردنی است که با اختیار تصدیق کننده به وجود می آید و از همین روست که در مقابل آن پاداش و ثواب داده می شود، بلکه رأس عبادات به شمار می رود. بر خلاف شناخت، چرا که بسیار ممکن است که آن بدون اکتساب پدید آید؛ مانند کسی که چشمش بر چیزی می افتد و شناخت پیدا خواهد کرد که آن چیز دیوار است یا سنگ. و برخی از متأخرین نیز در این باره تحقیق بیشتری کرده اند و گفته اند: آنچه در ایمان معتبر است، تصدیق اختیاری است. و معنای آن نسبت تصدیق به سخنگو از روی اختیار است. و با این قید از تصدیق منطقی که در مقابل تصور است، متمایز می شود؛ چرا که در تصدیق منطقی گاهی اختیار وجود ندارد. مانند زمانی که پیامبر ادعای پیامبری می کند و معجزه ای را آشکار می سازد، پس در قلب بدون اختیار و از روی ضرورت باور آن واقع می شود. پس در لغت نمی گویند: پیامبر را تصدیق کرده ولی این ایمان شرعی نمی باشد،؛ چگونه می توان چنین گفت در حالی که تصدیق به آن دستور داده شده است، پس باید فعلی از روی اختیار باشد که مازاد بر آگاهی است. چرا که وجود آن کیفیتی نفسانی یا انفعال است، و آن پدید آمدن معنا در قلب است. و فعل قلبی چنین نیست، بلکه فعل قلبی به وجود آمدن نسبت از روی اختیار است که همان حدیث نفس است و عقد قلب نیز نامیده می شود. پس سوفسطائی از وجود روز آگاه است، و نیز برخی از کافران نیز از پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله آگاهند، اما آنان تصدیق نمی کنند چرا که از روی اختیار حکم نداده و انکار می کنند.

و سخن این گوینده دو پهلو است؛ گاه به این سو تمایل دارد که تصدیق مورد اعتبار در ایمان نوعی از تصدیق منطقی است، به دلیل وجود شرط اختیار در آن، و تصدیق علمی شامل بر هر دو نوع است، و در شرط اختیار یا نبود آن تفاوتی میان آن دو نیست. و گاهی سخن را به این سمت میل پیدا می کند که تصدیق معتبر در ایمان اساساً از جنس آگاهی نیست، چرا که فعلی اختیاری است و علم یک کیفیت یا انفعال است. و برخی از اصرارکنندگان در تحقیق حقیقت ایمان بر این نظر پافشاری کرده اند و یقین کرده اند که تسلیمی که غزالی تصدیق را به آن تفسیر نموده

از جنس علم نیست، بلکه چیزی فراتر از آن است که معنای آن «گردن دادن و گرویدن و حق دانستن مر آن را که حق دانسته باشی» می باشد.

و مؤید آن اینکه امام الحرمین گفته: مسلماً تصدیق حدیث نفس است. اما سخن نفس نیز تنها با علم ثابت می شود. و ما می گوییم: شکی نیست که تصدیق مورد اعتبار در ایمان چیزی نیست جز آنچه در فارسی به عنوان «گرویدن و باور کردن و راست گوی دانستن» وقتی به حاکم کننده نسبت داده شود از آن یاد می شود. و «راست دانستن و حق دانستن» وقتی به حکم نسبت داده می شود. و تنها داشتن آگاهی و شناخت، بدون وجود این امر کافی نیست. سپس سخن را به درازا کشیده و تحقیق او به این مطلب بازمی گردد که چیزی ورای آگاهی و شناخت وجود ندارد.

و محقق دوانی در شرح عقائد گفته است: بدان که اگر تصدیق مورد اعتبار در ایمان را به عنوان یکی از دو قسم علم معنا کنیم، باید قید دیگری را نیز معتبر بدانیم تا کفر از سر دشمنی را از آن جدا کنیم. و برخی از متأخرین از آن تعبیر به تسلیم شدن و گردن نهادن کرده اند و آن را از ارکان ایمان دانسته اند. و نزدیک تر به واقع این است که تصدیق را به تسلیم باطنی و پذیرش قلبی تفسیر کنیم. و آنچه گفته می شود که تصدیق چنین است که با اختیار خود درستی را به چیزی نسبت دهی، به آن نزدیک است و چنین مطلبی پیرامون آن می گردد؛ هرچند هم که به اصل مطلب نمی رسد. پایان.

و می گویم: حقیقت این است که اثبات معنای دیگری به جز آگاهی و شناخت دشوار است. و محقق شدن برخی از افراد آن بدون اختیار، با تکلیف کردن به کسی که برایش حاصل نشده منافات ندارد. و مترتب شدن پاداش برای آنچه بدون اختیار پدید آمده است یا از روی تفضل خداست و یا برای پایدار ماندن بر آن و آشکار کردنش و عمل به مقتضای آن می باشد. و سخن درونی نفس که از آن نام برده اند، چیزی بیش از تصور و تصدیق نیست. بله، در اینجا معنایی که اضافه بر آگاهی می فهمیم، عزم در بیان چیزی است که به آن اعتقاد دارد، و یا عدم انکار آن در ظاهر بدون وجود ضرورتی است که به سوی آن فرامی خواند. و می توان آن را از جمله شرایط و لازمه های ایمان برشمرد. همچنان که برخی از آیات و احادیث به آن اشاره

کرده است. و اگر بپذیریم که علم از قبیل انفعال است پس برشمردن آن از قبیل عمل، بر مبنای مجازگویی بر اساس اسباب و مبادی آن است.

سخن امام علیه السلام «بفرض» باء برای سببیت و دو ضمیر در «نوره و حجته» به فرض بازمی گردند، و همچنین دو ضمیر «به و إلیه» نیز به آن بازمی گردند. و ضمیر «له» به عامل و گفته شده به «کونه عاملا» بازمی گردد. و گفته شده به خداوند بازمی گردد، و اولی آشکارتر است. و هر کس ضمیر «به» را به «فرض» و ضمیر له را به «کونه عملا» برگرداند، اگر برعکس در نظر بگیرد مناسب تر است. و ضمیر مستتر در «یدعوه» به کتاب و ضمیر آشکار آن به عامل بازمی گردد. و گفته شده به نظر می رسد که «یشهد و یدعوه» حال برای فرض است، و ضمیر «له و إلیه» به خداوند بازمی گردد. و ضمیر «به» و ضمیر بارز در «یدعوه» به فرض بازمی گردد. و منظور از دعوت کتاب از واجبات به سوی خداوند، نسبت دادن آن به خداوند سبحان است و توضیحی برای بیان این مطلب است که همه این ها از سوی خداوند است. و ممکن است حال برای ایمان باشد و ضمیر «له» و «یدعوه» به ایمان بازگردد و ضمیر «به» و «الیه» به عمل برگشت کند. یعنی کتاب گواهی می دهد که ایمان عبارت است از عمل، و کتاب ایمان را می خواند که آن عمل است. پایان. و دوری این دو احتمال مخفی نیست. و در تفسیر عیاشی چنین است: «یشهد له بها الکتاب و یدعو إلیه» پس ضمیر «بها» به حجت بازمی گردد.(1)

و این کلام که «واضح و ثابته» دو صفت برای فرض هستند. «للإیمان حالات» گویی اشاره ای است به حالت های سه گانه ای که در ادامه می آید یعنی «التام و الناقص و الراجح». و «الدرجات» مراتب برتری است، که برحسب کمیت و کیفیت فراوان هستند. و «الطبقات» مراتب نقصان است. و «المنازل» چیزی است که برای آن درجات و طبقات لازم است، از قبیل نزدیکی و دوری نسبت به خداوند سبحان، و پاداش ها و مجازات هایی که بر آن مترتب می شود.

1- . در چاپ کمپانی این دو جمله جابجا آورده شده است.

و گفته شده اشاره ای است به اینکه ایمان مراتب بسیار دارد، که همان حالات انسان برحسب اقدام او برای آن است، و درجاتی دارد برحسب بالا رفتن آن از برخی به برخی دیگر، و طبقاتی دارد بر اساس تفاوت مراتب آن در روح او و باارزش بودن برخی نسبت به برخی دیگر و منازلی دارد به این اعتبار که انسان در آن ها فرود می آید و در آن پناه می گیرد.

«فمنه التام» و آن ایمان پیامبران و جانشینان آن هاست، به دلیل اشتمال آن بر تمامی اجزای ایمان از قبیل انجام واجبات و ترک گناهان بزرگ است، اگرچه با پیوستن مکمل های دیگر، مانند انجام کارهای مستحب و ترک کارهای مکروه در کم و زیاد آن تفاوت داشته باشد. یا اینکه منظور از تام، منتهای درجه کمال یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان پس از ایشان است. «و منه الناقص البین نقصانه» و آن کمترین مراتب ایمان است که پس از آن کفر قرار دارد، و از جمله آن ها راجح است، و افراد بی شماری بر اساس کمیت و کیفیت در آن میان هستند.

سپس اینکه این سخن دو وجه را محتمل است: اول اینکه ایمانی که دربردارنده انجام واجبات و ترک گناهان بزرگ است برای همه پدید آید، چرا که بدون آن ایمان صدق نخواهد کرد. و درجات و منازل براساس آن کارها و کمبود آن ها و پیوستن انجام دیگر واجبات و ترک گناهان دیگر و انجام مستحبات و ترک کارهای مکروه و حتی مباح، و متصف شدن به خلق و خوهای نیکو و ویژگی های شایسته باشد. و دوم اینکه قدر مشترک، حصول ایمان به نحو اجمالی است، و حد کامل آن چیزی است که همه اجزا را در بر داشته باشد و آن ایمان راستین است. و ایمان ناقص تام، چیزی است که تنها عقاید درست را به همراه داشته باشد. و درجات میانی بر اساس کم و زیادی اجزای ایمان، متفاوت است. بنابراین مؤمن راستین اولین فرد است. و اطلاق آن بر سایرین، به دلیل از میان رفتن کل ایمان با از بین رفتن یکی از اجزا، از باب مجازگویی است، و هر یک از آن ها از لحاظ لفظ و معنا شواهدی دارد. پس درنگ و اندیشه کن و چون به دلیل الفت ذهن سائل در روایت به اصطلاحات متکلمین، فهم آن برای سائل دشوار شد، برای توضیح بیشتر سؤال را تکرار نمود.

کلام امام علیه السلام که: «به یعقل و یفقه و یفهم» گفته شده عقل عبارت است آگاهی از مسائل ضروری، و فقه یعنی مرتب نمودن آن برای نتیجه گرفتن مسائل نظری، و فهم عبارت است از دانستن نتیجه.

می گویم: ممکن است عقل شناخت اصول عقلی، و فقه دانستن احکام شرعی، و فهم آگاهی از مسائل دیگر زندگی و غیر آن باشد. و منظور از قلب، روح ناطق است که به این نام خوانده شده، اولا به دلیل ارتباط آن با روح حیوانی که از آن برخاسته است. و یا قلب صنوبری شکل، به دلیل ارتباط روح به آن. و گفته شده: از ظاهر آیات و احادیث چنین برمی آید که جایگاه درک همین قلب صنوبری شکل است، و بررسی آن إن شاء الله در محل خود خواهد آمد.

راغب در مفردات گفته: برخی از حکماء گفته اند: هر جا که خداوند از قلب نام برده، اشاره به عقل و علم است، مانند آنکه فرمود: {آن تذکری است برای کسی که قلب دارد }(1)

و هرجا که از صدر نام برده است نیز اشاره به آن و نیروهای دیگر از جمله شهوت و میل و خشم و مانند آن است، و فرموده: {پروردگارا، سینه ام را برایم گشاده گردان }(2)

درخواست برای بهبود گرداندن نیروهای اوست. و همچنین فرموده: {و دل های گروه با ایمان را شفا می دهد }(3)

اشاره به شفا دادن آن هاست. و این فرموده: {بلکه قلب هایی که در سینه ها هستند نابینا می شوند }(4)

یعنی عقل هایی که در میان نیروهای دیگر قرار گرفته و هدایت نشده است. و خداوند از آن آگاه تر است.(5)

و گفته: به قلب انسان نیز «قلب» گفته شده به دلیل دگرگونی بسیار آن و تعبیر قلب برای معانی بسیاری که به آن اختصاص یافته، از قبیل روح و علم و شجاعت و سایر آن ها به کار می رود؛ و فرموده ی خداوند که: {قلب ها به حنجره

1- . ق / 37
2- . طه / 25
3- . براءه / 14
4- . حج / 46
5- . مفردات غريب القرآن: 276

رسید }(1)

یعنی روح ها، {همانا درآن تذکری است برای کسی که قلب داشته باشد}، یعنی علم و فهم آن، و {بر قلب هایشان پرده هایی افکندیم تا آن را نفهمند}، و فرموده: {بر دل هایشان مهر زده شد و به همین دلیل نمی فهمند}(2)،

و فرموده: {تا قلب هایتان از آن آرامش یابد}(3)، یعنی شجاعتتان استوار گردد و ترستان برطرف شود. و برعکس آن: {و در قلب هایشان ترس افکنده شد}(4) و فرموده: {اوست کسی که آرامش را در قلب های مؤمنان فرو می فرستد}(5) و این فرموده: {قلب هایشان پراکنده است}(6)

یعنی از یکدیگر جداست، و فرموده: {اما قلب هایی که در سینه ها جای گرفته نمی بیند}، گفته شده عقل است، و گفته شده روح است. اما عقل نمی تواند باشد؛ و مجاز به کار رفته در آن مانند مجاز این آیه است: {از زیر آن رودها جریان دارد}، و رودها جاری نیستند، بلکه آبی که در آن است جریان دارد. پایان.(7)

و «الورود» رسیدن به آب برای نوشیدن است، و «الصدر و الصدور» بازگشت از آن می باشد. و این ضرب المثلی است که هنگامی به کار می رود که هیچ کاری را بدون دستور او انجام نمی دهد. همچنان که در فارسی گفته می شود: بدون اجازه او آب هم نمی خورد. و «البطش» گرفتن هر چیزی با قدرت و نیرو است. و «الباه» در برخی نسخه ها بدون همزه و در برخی دیگر با هاء است، جوهری گفته: باه مثل جاه و کلمه ای برای «الباءه» و به معنای جماع است.(8) «ینطق به» این جمله، صفت برای فرض است. و ضمیر «به» در هر دو جا به فرض بر می گردد، و دو ضمیر «لها و علیها» به جارحه بر می گردند. و لام برای انتفاع و علی برای اضرار است، و ارجاع

1- . احزاب / 33
2- . منافقون / 3
3- . انفال / 10

4- . احزاب / 26
5- . فتح / 4
6- . حشر / 14
7- . مفردات غريب القرآن: 411
8- . صحاح: 2228

ضمیر «به» به ایمان، چنان چه گفته شده، موجب خالی بودن جمله از ضمیر عائد می شود. و ارجاع ضمیر لها در اینجا به جارحه، تأییدی است برای ارجاع ضمیر «له» به عامل که در گذشته آمده بود.

«فالإقرار» یعنی اقرار قلبی، زیرا سخن درباره فعل قلب است، اگرچه محتمل است منظور اقرار به زبان نیز باشد، چرا که آن هم خبر دادن از چیزی است که درون قلب بوده است. اما بیان آن به عنوان عمل زبانی، ممکن است قابل پذیرش نباشد، هرچند که توجیه آن ممکن باشد. و بر اساس نظر اول، معطوف های به کار رفته عطف تفسیر آن است، و گویا اشاره ای به مراتب یقین و ایمان قلبی باشد. زیرا کمترین مراتب آن اعتراف قلبی است، حتی اگر از روی تقلید یا دلیل خطابی باشد، و معرفت چیزی است که از روی برهان قطعی بوده باشد، و «العقد» یعنی عزم برای اقرار به زبان و هر کار جوارحی دیگری که در پی آن آید و پس از آن لازم باشد، و «الرضا» یعنی پذیرفتن حکم و اوامر و نواهی خداوند، و اینکه چیزی در مخالفت با میل نفسانی از آن ها برای او سخت و سنگین نباشد، و «التسلیم» یعنی پذیرش کامل هر دستوری که از جانب پیامبر باشد، مخصوصاً آنچه درمورد جانشینان خود به آن امر فرموده است و بدان در میان آنان حکم کرده است. چنان که خداوند متعال فرموده: {پس به پروردگارت سوگند آنان ایمان نمی آورند مگر اینکه تو را در آنچه میانشان رخ داده قاضی قرار دهند، سپس در نزد خود هیچ مانعی برای اجرای حکم تو نبینند و تسلیم کامل باشند. }(1)

بنابراین، به نظر می رسد اقرار به ولایت نیز از جمله آن باشد و بلکه هر آنچه پیامبر به آن دستور داده است داخل در آن است. و این سخن که: «بأن لا إله الخ» متعلق به اقرار است، چرا که پس از آن تفسیر و مکملی برای آن آمده است. و «الصاحبه» یعنی همسر، و «الإقرار» عطف بر اقرار است، و منظور از آن اقرار به پیامبری دیگر پیامبران و کتاب های آسمانی است، و ضمیر مستتر در «جاء» به موصول بازمی گردد. و آنچه گفته شده که عبارت «بأن لا إله إلا الله» تا پایان، متعلق به «الإقرار و المعرفه و العقد» است، و فرموده: «و الإقرار بما

-1 . نساء / 65

جاء من عند الله» معطوف بر «أن لا إله» است، بنابراين دو كلمه اول بيان براى دو كلمه بعد مى باشند و آخرى نيز بيان براى اولى است، اشكالات متعددى كه در آن است، پوشيده نيست.

و محدث استرآبادى رحمه الله گفته: در كلام ائمه عليهم السلام، معرفت به معانى متعددى آمده كه يكى از آن ها تصور مطلق است، و منظور از فرموده آن ها كه «شناساندن و بيان بر عهده خداوند است»، يعنى يادآورى مدعا و توجه دادن به آن؛ چرا كه آن گونه كه از باب شک و ديگر باب ها دريافت مى شود، آفريدن اعتراف واجب نيست. و دومين آن ها، اعتراف قلبى است، كه همان منظور از سخن: «به شهادتين اقرار كردند» مى باشد، و معرفت به پيامبرى حضرت محمد صلى الله عليه وآله در قلب هايشان وارد نشده است. و سوم عبارت است از عقد قضيه اجمالى، مانند بله و آرى، و اين بسته شدن از باب تصور و تصديق نيست. و چهارم علمى است كه دربردارنده تصور و تصديق است، كه همان منظور آنان از علم و جهل از آفريدگان خداوند در قلب ها هستند. پايان؛ و اين جملات نيز اشكالاتى دارد.

و آيه اول از سوره نحل: {هر كس پس از ايمان خود كافر شود}(1)، گفته شده بدل است براى: {كسانى كه ايمان ندارند}، و آنچه ميان آن دو است جملات معترضه اى است كه يا از آن ها و يا از دروغگويان است، يا «من كفر» مبتدايى است كه خبر آن حذف شده است، و اين آيه بر خبر آن دلالت مى كند: {پس خشم خداوند بر آنان باد}، و مى توان آن را بر ذم منصوب نمود. و ممكن است «من» شرطيه باشد كه جواب آن حذف شده است، «إلا من أكره» يعنى بر افتراء يا سخن كفر اكراه شده است؛ استثناء در آيه از نوع متصل است از آن جا كه كفر نيز مانند ايمان، كلمه اى است كه سخن و تصميم را در بر مى گيرد و بيضاوى اين گونه بيان كرده.(2)

و ظاهر اين است كه استثناء منقطع است. «و قلبه مطمئن بالايمان» يعنى عقيده اش تغيير نمى كند. «و لكن من شرح بالكفر صدرا» يعنى به آن اعتقاد دارد و

1- . نحل / 106
2- . أنوار التنزيل: 233

آن را پسندیده می داند. «فعلیهم غضب من الله و لهم عذاب عظیم». و در بسیاری از احادیث شیعه و سنی آمده است که درباره عمار بن یاسر نازل شده است، هنگامی که کفار مکه او و پدر ومادرش را مجبور به ارتداد نمودند، پس پدر و مادرش خودداری کرده و کشته شدند، و آن ها اولین کشته ها در اسلام بودند و عمار در حالت اکراه با زبان خود آنچه را خواسته بودند برایشان انجام داد، پس به پیامبر گفته شد: همانا عمار کافر شده است، ایشان فرمودند: هرگز، عمار از فرق سر تا پایش از ایمان لبریز شده و گوشت و خونش با آن آمیخته شده است، پس عمار در حالی که می گریست نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد، ایشان اشک چشمان او را پاک کرده و به او فرمودند: چه شده؟ اگر باز هم با تو چنین کردند، همان را که گفتی تکرار کن. و امام صادق علیه السلام فرموده اند: خداوند درباره او این آیه را نازل کرد: {مگر کسی که مجبور شود} تا پایان آیه. پس در این هنگام پیامبر صلی الله علیه وآله به او فرمودند: ای عمار، اگر باز هم چنین کردند، همان کاری را که کردی تکرار کن، چرا که خداوند عذر تو را نازل کرده و به تو فرمان داده است تا اگر باز هم چنین کردند تو همان کار را تکرار کنی. و درنهایت آیه دلالت بر این دارد که برخی از اجزای ایمان به قلب مربوط است، هرچند کسانی با این آیه استدلال می کنند که ایمان چیزی جز تصدیق قلبی نیست. و آیه دوم: {کسانی که ایمان آورده و قلب هایشان با یاد خداوند آرام می گیرد}(1) گفته شده: «تطمئن» یعنی از روی انس و اعتماد و امید به او، یا با یاد رحمت خداوند پس از نگرانی و ترس از او، یا با به یاد آوردن دلائل وجود و یگانگی او یا با سخن او که قرآن است و قوی ترین معجزات است. {آگاه باشید که قلب ها با یاد خداوند آرامش می گیرد}، یعنی با آن آرام می گیرد. و در مجمع البیان گفته است: معنای آن این است که: کسانی که به یگانگی خداوند با تمام صفات او، و به پیامبری پیامبرش و پذیرش هر آنچه از جانب خداوند آورده اعتراف نمودند و دل هایشان با یاد خداوند به آرامش رسید و با آن انس گرفتند. و «الذکر» یعنی حضور مطلبی برای روح، و علم را نیز ذکر می نامند

1- . رعد / 28

و سخنی را که معنای حاضری برای روح دارد را نیز ذکر می نامند. «الا بذکر الله» تا پایان آیه، تشویق بندگان برای آرامش قلب با وعده پاداش و بهشت خداوند است. پایان.(1) و استدلال امام علیه السلام با این آیه بر این اساس است که منظور از یاد خداوند، عقاید ایمانی و دلایلی است که به سوی او منتهی می شود. چرا که به وسیله آن قلب از شک و اضطراب آرام می گیرد. و سخن پیشین در آیه قبلی آن را تأیید می کند: {و قلب او با ایمان آرام گرفته است}. این سخن که: {کسانی که با زبان هایشان ایمان آوردند}، به نظر می رسد نقل به مضمون آیه است، اگر از جانب نسخه برداران یا راویان نباشد. و در سوره مائده چنین آمده است: {ای پیامبر، کسانی که در کفر شتاب می کنند و کسانی که به زبان هایشان گفتند: ایمان آوردیم و دل هایشان ایمان نیاورده است، تو را اندوهگین نسازند} و در روایت نعمانی چنین است: {کسانی که گفتند به زبان هایشان ایمان آورد ه اند}(2)

و این آشکارتر است.

فرموده خداوند سبحان: {اگر آنچه را در درون شماست آشکار کنید}(3)

طبرسی رحمه الله گفته است: یعنی عزم درونی خود را بر طاعت و معصیت یا عقاید، آشکار کنید و اعلام نمایید. {یا پنهان کنید}، یعنی کتمان کنید. {خداوند شما را بدان محاسبه می کند}، یعنی خداوند آن را می داند و در آن شما را جزا می دهد. و گفته شده: معنای آن چنین است که اگر گواهی خود را پنهان کنید یا آشکار نمایید خداوند آن را می داند و جزای آن را به شما می دهد که از ابن عباس و گروهی دیگر نقل شده است. و گفته شده: این بیان در احکامی که پیش تر در سوره بیان شد عمومیت داشته و خداوند آن ها را از انجام خلاف آن ترسانیده است.

و گروهی گفته اند: این آیه به وسیله آیه: «لا یکلف الله نفسا الا وسعها»(4)

منسوخ شده است. و حدیث ضعیفی را در این باره روایت کرده اند و این ادعا صحیح نیست، چرا که تکلیف نمودن کاری که خارج از توانایی است جایز نیست، پس

1- . مجمع البيان 6 : 291
2- . چنان که در شماره 29 خواهد آمد.
3- . بقره / 284
4- . بقره / 286

چگونه می تواند منسوخ شود؟ پس منظور آیه اعتقادات و اراده هایی است که به آن امر و نهی می شود، و چیزهای دیگری که بر ما پوشیده است. اما چیزهای دیگری که از جمله تکالیف شمرده نمی شوند، مانند وسوسه ها و خطورات قلبی و چیزهایی که ذهن از به خاطر سپردن آن ناتوان است، به دلیل راهنمایی عقل از آن جمله خارج است. و به دلیل فرموده ایشان که «از این امت بخشیده می شود هر آنچه به فراموشی سپرده و هرچه در درون با خود سخن می گوید» و بنابراین می توان نتیجه گرفت که آیه دوم روشنگر معنای آیه اول است و توهم کسی را که آیه را به غیر وجهی که مراد است منصرف نموده، از بین می برد که توهم کرده آنچه به ذهن می رسد یا نفس در درون خود سخن می گوید از تکلیف خارج است. پس همانا خداوند از آن بازخواست می کند. در حالی که امر بر خلاف آن است، «فیغفر لمن یشاء» از روی رحمت و بخشش، «و یعذب من یشاء» کسانی از آنان را که از روی عدالت شایسته عذاب باشد، «و الله علی کل شیء قدیر» از آمرزش و عذاب این را ابن عباس روایت کرده است.

و لفظ «آیه» در همه چیز عمومیت دارد، و سخن درباره گناهانی است که به ذهن می رسد و خداوند از آن بازخواست نمی کند، و تنها از چیزهایی بازخواست می کند که انسان با اراده خود آن را انجام داده باشد و با وجود امکان خودداری، قلبش تصمیم به انجام آن گرفته باشد. بنابراین از اعمال قلب به شمار می رود که به آن جزا داده می شود، همچنان که به اعمال اعضا و جوارح دیگر جزا داده می شود. و تنها مجازات تصمیم و اراده به آن تعلق می گیرد، نه مجازات عین گناه، چرا که آن را به انجام نرسانده است. و این بر خلاف اراده انجام طاعت است؛ چرا که کسی که تصمیم به انجام طاعت گرفته به خاطر این تصمیم، پاداش انجام آن طاعت را دریافت می کند. همچنان که در احادیث آمده است که کسی که منتظر نماز است، تا زمانی که در این انتظار باشد مانند کسی است که در نماز بوده است. و این از الطاف و نعمت های خداوند بر بندگانش است. پایان.(1)

1- . مجمع البیان 2 : 401

و از ظاهر احادیث فراوانی که برخی از آن ها در این کتاب خواهد آمد، چنین نتیجه گیری می شود که به خاطر اندیشه و تصمیم بر گناه مؤاخذه ای وجود ندارد. بنابراین می توان این آیه را مخصوص عقائد دانست، همچنان که از ظاهر حدیث برمی آید. و اگر نیت گناه و تصمیم بر انجام آن نیز گناه باشد، خداوند آن را برای مؤمنان می آمرزد. پس منظور از فرموده «برای هر کس که بخواهد»، مؤمنان است. و آنچه محقق طوسی و دیگران بیان کرده اند آن را تأیید می کند که اراده انجام کار ناپسند، ناپسند است. پس درنگ و اندیشه کن. و از برخی روایات چنین برمی آید که این آیه منسوخ است، و خداوند آن را به این امت تخفیف داده است، چنان که دیلمی در ارشاد القلوب با اسناد خود از موسی بن جعفر از پدرانش علیهم السلام در حدیثی طولانی درباره معراج پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده است: سپس او را به آسمان بالا برد تا اینکه به ساق عرش رسید و با آنچه خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود آورده است با او مناجات کرد: همه آنچه در آسمان ها و زمین است برای خداوند است، و اگر چیزی را پنهان دارید یا آشکار کنید، خداوند آن را از شما بازخواست می کند، پس هر که را بخواهد می آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می کند. و این آیه بر امت های دیگر هم، از زمان آدم تا برانگیخته شدن حضرت محمد صلی الله علیه وآله عرضه شده بود، پس همگی به خاطر سنگینی از پذیرش آن سرباز زدند، و محمد صلی الله علیه و آله آن را پذیرفت. هنگامی که خداوند پذیرش آن را از پیامبر و امتش دید، سنگینی آن را از آنان برداشت. پس خداوند عز و جل فرمود: پیامبر به آنچه از جانب خداوند بر او نازل شده ایمان آورد. سپس خداوند بر محمد و امتش بزرگواری نمود و به خاطر سختی آیه ای که او و امتش آن را پذیرفتند، بر آنان مهر ورزید و پاسخ آنان را چنین بیان فرمود: «و مؤمنان، همگی به خداوند و فرشتگان و کتاب ها و پیامبران او ایمان آوردند و گویند: میان هیچ یک از پیامبران او تفاوتی قائل نمی شویم». پس خداوند عز و جل فرمود: چون چنین کردند، آمرزش و بهشت برای ایشان است. سپس پیامبر فرمود: {شنیدیم و اطاعت نمودیم، آمرزشت را می طلبیم ای پروردگار ما، و بازگشت به سوی توست}. یعنی محل بازگشت در آخرت، سپس خداوند پاسخ او را داد: همانا برای توبه کنندگان از

امتت چنین نمودم، همانا آمرزش را برای آنان واجب نمودم. سپس خداوند متعال فرمود: اما هنگامی که تو و امتت آن را پذیرفتید در حالی که پیش از آن بر پیامبران و امت های دیگر عرضه شده بود و آنان نپذیرفته بودند، پس سزاوار است که آن را از امت تو بردارم. پس خداوند بزرگ فرمود: {خداوند همه را تنها به اندازه توانایی شان مکلف می گرداند، هر چه از نیکی دریافت کرده از آن اوست. و هر آنچه از بدی و شرّ به دست آورده نیز علیه او می باشد}. خداوند عز و جل به پیامبرش الهام کرد که بگوید: {پروردگار ما، اگر فراموش کردیم یا خطایی نمودیم ما را بازخواست نکن}، پس خداوند فرمود: به خاطر منزلت تو، آن را برایت می بخشم، تا پایان حدیث.(1)

و اما مخالفان، آنان در این باره اختلاف نموده اند، رازی در تفسیر این آیه گفته است: از ابن عباس روایت شده که هنگامی که این آیه نازل شد، ابوبکر و عمر و عبدالرحمن بن عوف و معاذ و گروهی از مردم نزد پیامبر آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا، کاری که بر انجام آن توانایی نداریم بر دوش ما قرار گرفته است، همانا برخی از ما چیزهایی را که دوست نداریم در قلبمان جای گیرد با خود حدیث نفس می کنیم، آیا این گناه است؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: شاید شما نیز همچون بنی اسرائیل می گویید: «شنیدیم و نافرمانی نمودیم»، پس بگویید: «شنیدیم و اطاعت کردیم»، و این برایشان ناگوار بود و یک سال در آن حال درنگ نمودند. پس خداوند آیه نازل کرد: {خداوند هرکس را تنها به میزان توانایی اش مکلف می گرداند}. پس این آیه باطل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی که خداوند آنچه را امت من با خویش حدیث نفس کنند، تا جایی که عمل نکرده باشند و آن را به زبان نیاورده باشند، از ایشان بخشیده است.

و بدان که محل بحث در این آیه این است که فرموده: «إن تبدوا» تا پایان آیه مربوط است به حدیث نفس و خاطرات ناپسندی که بر قلب می گذرد و نمی توان آن

1- . ارشاد القلوب جلد دوم

را برطرف نمود. پس بازخواست از آن، مانند بازخواست از تکلیفی است که خارج از حد توانایی است. و دانشمندان به چند گونه پاسخ آن را داده اند:

اول اینکه اندیشه هایی که در قلب می گذرند دو نوع هستند: یک نوع از آن ها چیزهایی است که انسان نفس خود را برای ورود آن آماده می کند و تصمیم بر داخل کردن آن ها در وجود دارد؛ و نوع دوم اندیشه های دیگری که چنین نیستند، بلکه چیزهایی هستند که در ذهن می گذرند در حالی که انسان آن را ناپسند می داند ولی نمی تواند از آن جلوگیری کند. پس گروه اول مورد بازخواست قرار می گیرند و از گروه دوم بازخواست صورت نمی گیرد. چرا که خداوند متعال فرمود: {خداوند شما را به سوگندهای لغوتان مؤاخذه نمی کند، ولی شما را بدانچه دل هایتان [از روی عمد] فراهم آورده است، مؤاخذه می کند}(1) و در پایان همین سوره فرموده است: {آنچه دریافت کرده برای اوست و آنچه به دست آورده علیه اوست}(2) و فرمود: {همانا کسانی که دوست می دارند زشتی ها گسترش یابد}(3) این همان پاسخ مورد اعتماد ماست است.

وجه دوم اینکه هر آنچه در قلب است و در اعمال داخل نمی شود، در جایگاه بخشش است. و منظور از فرموده: {و اگر آشکار کنید... } تا پایان آن، این است که یا آشکارا و یا در نهان آن کار را به انجام رساند. اما آن تصمیم ها و اراده ها که در قلب پدید آید و به انجام نرسد، همه آن ها مورد بخشش هستند، و این پاسخ ضعیف است، چرا که بیشتر بازخواست ها تنها به دلیل کارهای قلبی است، همچنان که اعتقاد به کفر و بدعت، چیزی جز کار قلب نیست. و بدترین و بزرگ ترین عذاب ها نیز مربوط به آن ها می باشد. و کارهای اعضای بدن اگر بدون عمل قلب باشد، مجازاتی برای آن قرار نمی گیرد؛ مانند کارهای انسان خواب یا فراموش کار. بنابراین ضعف این پاسخ روشن گردید.

1- . بقره / 225 - 286
2- . بقره / 225 - 286
3- . نور / 19

وجه سوم اینکه خداوند متعال از آن بازخواست کرده و بازخواست آن نیز به وسیله اندوه های دنیاست، و در این مورد حدیثی را عایشه از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت کرده است.

وجه چهارم اینکه خداوند متعال فرموده است: {خداوند حساب آن را از شما خواهد گرفت}، و نفرموده: خداوند آن را از شما بازخواست خواهد نمود. و در معنای حسابگر و محاسبه کننده بودن او وجوهی را بیان کردیم که از جمله آن ها آگاه بودن اوست. پس معنا به این مطلب بازگشت که او بر ضمیرها و نهان ها آگاه است. و از ابن عباس روایت شده که هنگامی که خداوند متعال آفریدگان را گرد هم آورد، آنان را از آنچه در روح هایشان دارند آگاه می سازد. پس مؤمن را آگاه کرده و او را می بخشد، و برای گناهکاران نیز تکذیب و گناهانی را که پنهان داشته بودند آشکار می گرداند.

وجه پنجم اینکه خداوند متعال پس از این آیه می فرماید: {پس هر کس را بخواهد می آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می کند}. پس آمرزش نصیب کسی می شود که این اندیشه ها را ناپسند دانسته و عذاب نیز از آن کسی است که آن را تکرار می کرده و برایش خوشایند بوده است.

وجه ششم: برخی از مفسران گفته اند: منظور از این آیه، پنهان داشتن شهادت است، که با وجود واقع شدن آیه در ادامه بحث شهادت، ضعیف می باشد.

وجه هفتم چیزی که در مورد منسوخ بودن این آیه گذشت، که با فرموده خداوند که: {خداوند هر کس را تنها به اندازه توانایی اش مکلف می گرداند}، منسوخ شده و این نیز به دلایلی ضعیف است. اول اینکه این نسخ تنها در صورتی می تواند وجود داشته باشد که بگوییم پیش از آن، آن ها مأمور بوده اند به خودداری از چنین اندیشه هایی که از برطرف نمودن آن ها نیز ناتوان بوده اند. و این باطل است، زیرا پیش از آن نیز تکلیف وارد نبوده مگر در جایی که توانایی آن وجود داشته باشد. و به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من با دین حنفیت سهل و آسان مبعوث شدم. دوم اینکه نسخ تنها زمانی مورد نیاز است که آیه بر وجود عذاب برای چنین اندیشه هایی دلالت داشته باشد. و ما بیان کردیم که چنین دلالتی ندارد. سوم

اینکه نسخ اخبار جایز نیست، بلکه تنها نسخ اوامر و نواهی ممکن است. و درباره اینکه آیا خبر نیز نسخ می شود یا خیر اختلاف وجود دارد. پایان.

و ابومعین نسفی گفته: اهل سنت و جماعت گفته اند: بنده به خاطر چیزی که تصمیم قلبی بر آن گرفته باشد، مانند زنا و لواط و مانند آن بازخواست می شود. اما چیزی که در ذهنش گذشته و قصد انجام آن را ندارد مورد مؤاخذه قرار نمی گیرد. و برخی از آنان نیز گفته اند: در هیچ یک از دو صورت مورد بازخواست قرار نمی گیرد. و دلیل آن ها سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: آنچه در ذهن امت من بگذرد، تا زمانی که سخن نگویند و انجامش ندهند، بخشیده می شود.

و دلیل ما سخن خداوند متعال است که فرمود: {و اگر آنچه را درون خود دارید آشکار سازید... } تا پایان آیه، پس ثابت می شود که به دلیل تصمیم مؤاخذه می شود. و حدیثی که شما بیان کردید حمل بر چیزی است که در ذهنش گذشته و قصد آن را ندارد، اما اگر قصد آن را کند چنین نیست. پایان.

«و هو رأس الإیمان» تشبیه به سر به این دلیل است که با از بین رفتن آن، ایمان نیز از بین می رود. چنان که با نابود شدن سر، زندگی از بین رفته و همه بدن نابود می شود. این سخن که: «القول» یعنی سخن هایی که باید گفته شوند، مانند بیان حقیقت و امر به معروف و نهی از منکر و قرائت و ذکرهای نماز و مانند آن. بنابراین عبارت «التعبیر» می بایست به خاطر اهمیت بیشتر، تخصیص پس از تعمیم باشد.

«و قولوا للناس حسنا»(1) بیضاوی گفته است: یعنی سخن نیک، و آن را برای مبالغه «حسناً» نامیده است. و حمزه و یعقوب و کسائی آن را «حَسَناً» با دو فتحه خوانده اند. پایان.

می گویم: در برخی از روایات از امام صادق علیه السلام آمده است: که «حُسناً» یعنی بگویید محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست.

1- . بقره / 83، رجوع شود به تفسیر بیضاوی: 35 چاپ ایران

و در روایت دیگری نیز از ایشان آمده که این آیه درباره یهود نازل شد، سپس با این آیه باطل شد که می فرماید: {با کسانی که به خداوند ایمان ندارند بجنگید}(1)،

تا پایان آیه.

و در بعضی روایات نیز آمده که یعنی حسن معاشرت و سخن زیبا، و در برخی دیگر آمده که منظور از آن امر به معروف و نهی از منکر است. پس تعمیم شایسته تر است، بنابراین تعمیم در قول در درجه اول مناسب است. و آنچه از تفسیر نعمانی بیان خواهیم کرد آن را تأیید می کند.

پس از آن، اینکه آیه دوم در مصحف های قرآنی چنین نیست که نقل شده؛ بلکه در سوره بقره چنین است: {بگویید ایمان آوردیم به خداوند و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط فروفرستاده شده است}. و در سوره عنکبوت آمده: {و بگویید ایمان آوردیم به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر شما نازل شده، و پروردگار ما و شما یکی است و ما همه تسلیم او هستیم}. پس به نظر می رسد تغییر از نسّاخ بوده یا اینکه مضمون آیه نقل شده است. و در تفسیر نعمانی با نظر اول موافقت شده است. و شاید در حدیث هر دو آیه بوده که ذیل آیه را از اولی و صدر آیه را از دومی انداخته اند. و «التنزه» یعنی دوری کردن، و «أن یعرض» عطف است بر «أن یتنزه»، و «الإصغاء» عطف بر موصول در «عما لا یحل» است.

«و قد نزّل علیکم فی الکتاب»(2)، این آیه در سوره نساء است، و در تفسیر علی بن إبراهیم (3)

آمده که آیات خداوند همان امامان علیهم السلام می باشند. و عیاشی (4) در تفسیر آن روایت کرده است که: هنگامی که شنیدی کسی با حق مخالفت نموده و آن را دروغ می شمارد و به اهل خود دروغ می گوید، از نزد او برخیز و با او همنشینی نکن. راغب گفته است: «الخوض» به معنای جریان آب و گذشتن آن

1- . توبه / 290

2- . نساء / 136
3- . تفسير قمى: 467 - 469
4- . تفسير عياشى 1 : 281

است، و استعاره از کارهاست. و بیشتر مواردی که در قرآن بیان شده درباره چیزهایی است که انجام آن ناپسند است. ادامه آیه چنین است: {در این صورت شما نیز هم چون آن ها هستید، به راستی که خداوند منافقان و کافران را همگی در جهنم گرد هم می آورد}. و استثنای آن در سوره انعام است که می فرماید: {و هنگامی که کسانی را دیدی که در نشانه های ما سخن بیهوده می گویند، از آنان رویگردان شو تا آنکه سخن دیگری بگویند. و اگر شیطان آن را از یاد تو برد}(1)... تا پایان آیه. و ممکن است فرموده ی خداوند که: {همانا در این کتاب بر شما نازل کرد، اشاره ای به آنچه در سوره ی انعام نازل شده باشد}. پس این آیه مانند تفسیری برای آن است.

پس امام علیه السلام آیه سوره نساء را یادآوری نموده تا بیان کند که خوض در آیات مذکور در سوره انعام به معنای کفر و به استهزاء گرفتن آن هاست. در غیر این صورت مناسب بود آیه متصل به استثناء را بیان می فرمود؛ پس هشیار باش. و عیاشی درباره این آیه از امام باقر علیه السلام روایت کرده(2) که فرمود: سخن درباره خدا و جدال بر سر قرآن است و فرمود: افسانه سراها از جمله آن ها هستند. «و إما ینسینک الشیطان» به معنای نهی است، «فلا تقعد بعد الذکری» یعنی پس از آنکه به خاطر آوردی. «مع القوم الظالمین» یعنی همراه با آنان، پس در اینجا ظاهر در جایگاه خودش قرار داده شده تا این نکته را بیان فرماید که آنان با انجام تکذیب و استهزاء به جای تصدیق و بزرگ دانستن، ظلم نموده اند. و در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وآله آمده است: هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد نباید در مجلسی بنشیند که در آن بدگویی پیشوا یا غیبت مسلمانی می شود، به درستی که خداوند در کتاب خود می فرماید: {و هنگامی که دیدی... } تا پایان آیه.(3)

سپس خطاب در این آیه یا خطابی عام است و یا ظاهر آن مخصوص پیامبر صلی الله علیه وآله می باشد و منظور آن همه امت است؛ چرا که فراموشی برای پیامبر صلی الله علیه وآله جایز نیست، مخصوصاً اگر از جانب شیطان باشد. پس هر

1- . انعام / 68
2- . تفسیر عیاشی 1 : 362

3- . تفسير قمی:192

کس سهو و فراموشی را برای حضرت رسول صلی الله علیه وآله جایز دانسته، مانند صدوق، فقط فراموشی دادن از جانب خداوند را که برای مصلحتی بوده جایز می داند، نه از جانب شیطان. «فبشر عبادی» اضافه عباد به یاء نسبت برای تشریف است، و «أحسن القول» چیزی است که خشنودی خداوند در آن است، یا خشنودی او را بیشتر می کند، و هر آنچه برای نفس دشوار است. و این کلمه جامعی است که اصول و فروع دین و اصلاح میان مردم و تمیز حق از باطل و مقدم داشتن برترین ها را در برمی گیرد. و در روایتی آمده که منظور کسی است که سخنان را همان گونه که شنیده بازگو می کند و آن را کم و زیاد نمی نماید.

«أولئک الذین هداهم الله» در راه دین خود، «و أولئک هم أولوا الألباب»(1)

یعنی خردهای پاک از نزاع با هوای نفس و توهمات و عادت ها، و «عبادی» در نسخه ها به همراه یاء آمده است، مانند روایت ابی عمرو از روایت موسی، که به هنگام وصل یاء را با فتحه و هنگام وقف آن را با سکون می خواند. و باقی قرّاء با انداختن یاء و اکتفاء به کسره می خوانند.

{کسانی که در نماز خود فروتن هستند» } گفته شده یعنی کسانی که از خدا می ترسند و برای او اظهار خاکساری می کنند، دیده های خود را به محل سجده می دوزند. و در تفسیر علی بن إبراهیم (2)

آمده: یعنی چشم بر زمین دوختن در نماز، و پیش آمدن به سوی ما. و تفسیر آن ان شاء الله در کتاب نماز خواهد آمد. {و کسانی که از سخن لغو روی گردانند } گفته شده لغو چیزی از سخن و رفتار است که بی ربط باشد، و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده یعنی غناء و آلات لهو.

و در ارشاد مفید از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که: هر سخنی که در آن ذکر نباشد لغو است.

1- . زمر / 18
2- . تفسیر قمی:444

و در مجمع از امام صادق علیه السلام است که فرموده: یعنی اینکه کسی سخن باطلی را بر تو ببندد یا چیزی را که در تو نیست درباره ات بگوید، پس روی خود را از او به سوی خداوند بگردانی.

گفت: و در روایت دیگری است که: به معنای غناء و آلات لهو است.

و در اعتقادات از ایشان روایت شده که: درباره افسانه سرایان از ایشان پرسیده شد که آیا می توان به آن گوش داد یا خیر؟ فرمود: نه.

و نتیجه این است که لغو عبارت است از سخنان و صداهایی که خیری درآن نیست، و برای استشهاد کردن همین کافی است که برخی اجزای آن حرام است، مانند غناء و دف و صنج و طنبور و افسانه ها و مانند آن، و در سوره قصص فرموده: {و هنگامی که سخن بیهوده را می شنوند از آن رویگردان می شوند}. علی بن ابراهیم گفته است:(1) لغو یعنی دروغ و لهو و غناء، و در سوره فرقان می فرماید: {و هنگامی که به بیهوده می رسند، با بزرگواری از آن می گذرند}،(2)

یعنی از آن رویگردان می شوند و خویشتن را از ایستادن نزد آن و مشغول شدن به آن گرامی تر می دانند. و در احادیث بسیاری تفسیر این آیه را به غناء و آلات لهو بیان کرده اند. در «من الإيمان» «مِن» تبعیضیه است، و «أن لا يصغى» عطف بیان برای «هذا» است، و گفته شده: «من الإيمان» مبتدا و «أن لا يصغى» خبر آن است.(3) و این ترکیب اشکالاتی دارد.

{به مؤمنان بگو چشمان خود را فروافکنند}(4) خطاب به پیامبر صلی الله علیه وآله است، و «يغضوا» مجزوم به تقدیر لام است، یعنی: «ليغضّوا»، بنابراین منظور رساندن دستور خداوند یا بیانی از محتوای دستور امام علیه السلام است، و یا منصوب با تقدیر «أن» می باشد، یعنی به آنان دستور بده تا فروافکنند، چرا که «به آنان بگو» به معنای «آنان را فرمان بده» می باشد. و گفته شده که آن جواب امر

1- . تفسیر قمی:490 و آیه سوره قصص / 55
2- . فرقان: 72
3- . بلکه برعکس است.

4- . نور: 30

است، یعنی به آنان فرمان بده فروافکنند، تا آنکه فروافکنند. و به این نظر اعتراض شده از این جهت که بر این اساس باید فاء داشته باشد، یعنی باید «فیغضوا» باشد، و پاسخ آن چنین است که برای سهولت حذف شده است. و اینکه گفته می شود اصل آن «قل لهم یغضّوا» بوده بعیدتر از ترکیب قبلی است. و اصل «غض» به معنای آهسته کردن و پایین آوردن است، چنان که خداوند فرمود: {و صدایت را پایین آور}(1) و اخفش زائده بودن «من» را مُجاز دانسته و سیبویه آن را نپذیرفته و گفته است: برای تبعیض است و شاید سخن سیبویه درست باشد. و منظور کم کردن دیدنی ها و فاصله انداختن میان آن ها نیست، بلکه منظور نگاه کردن به آن هاست. که همان منظور از این است که گفته می شود: «غض بصر» پایین افکندن نگاه از چیزی است که نگریستن به آن حرام است، و اکتفا کردن در نگاه به چیزی است که نگاه به آن حلال می باشد. و نیز چنین است فرموده {و فرج خود را حفظ کنند} یعنی به جز بر همسران یا کنیزانی که در اختیار دارند. پس از آن جا که مستثنی در اینجا با وجود معلوم بودن و شناخته شدگی مانند موارد کمیاب است، برخلاف آنچه در غض بصر دیدیم، حفظ کردن را به شکل مطلق به کار برده و غمض بصر را با حرف تبعیض مقید گردانده است. و در کشاف آمده است: و ممکن است منظور، نگهداری آن از منجر شدن به آنچه که حفظ آن از آشکار شدن روا نیست باشد، و این روایت و مانند آن دلیل بر این است که منظور از حفظ فرج در این جا، پوشاندن آن از نگاه های دیگران است. و همچنین ظاهر روایت نشان می دهد فرو انداختن نگاه، مختص ترک نگاه به عورت است.

کلام امام علیه السلام: «ثم نظم»، می گویم: در تفسیر نعمانی آمده: سپس خداوند متعال آنچه را بر گوش و چشم و فرج واجب کرده بود، در یک آیه سامان داد. پس فرمود: «و ما کنتم» و این واضح تر است، و آنچه اینجا بیان شده به تکلف انسان برای وارد کردن زبان و قلب نیاز دارد، پس گفته شده منظور از پوشاندن، ترک یادآوری این کارهای ناپسند در مجالس است. «و أن یشهد» با در تقدیر

1- . لقمان / 19

گرفتن «مِن» ایت یعنی «من ان یشهد»، و این ظرف متعلق به استتار است و معنای ترس را دربردارد. پس عبارت «تستترون» اشاره ای است به لزوم همراهی قلب و زبان، و ممکن است منظور از آیه دیگر، جنس باشد، یعنی هر دو آیه. و فؤاد در آیه دوم وارد است، همچنین زبان، چرا که عبارت: «لا تقف» عبارت است از عدم تصدیق چیزی که معلوم نیست و آشکار نکردن آن با زبان. «و ما کنتم تستترون» در آیه پیش از این در سوره حم تنزیل است. {و روزی که دشمنان خدا به سوی آتش برده می شوند و صفوف پیشین را نگه دارند، تا آنکه به آن ها رسند و گوش و چشم و پوست هایشان در آنچه انجام می دادند بر ضد آن ها گواهی می دهد، و به پوست هایشان می گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ می گویند: خداوندی که همه چیز را به سخن آورده ما را به سخن درآورد، {و اوست که آغازین مرتبه شما را آفرید و شما به سوی او بازمی گردید}(1) طبرسی قدس سره گفته است: یعنی گوش هایشان به دعوت به حقی که شنید ند و از آن روی گرداندند و آن را نپذیرفتند گواهی می دهد، و چشم هایشان به نشانه هایی که بر یگانگی خداوند مشاهده نموده و به آن ها ایمان نیاوردند گواهی می دهند، و پوست های دیگرشان بر گناهان و کرده های ناپسند دیگری که انجام داده اند گواه خواهند بود.

و گفته شده در شهادت اعضای بدن دو نظر وجود دارد: اول اینکه خداوند متعال آن ها را زنده خواهد کرد و آنان را وادار به اعتراف و گواهی دادن بر آنچه صاحبانش انجام داده اند، خواهد نمود. نظر دیگر این است که خداوند متعال گواهی را به وسیله آن ها انجام می دهد و فقط مجازاً گواهی را به آن ها نسبت داده است. و نیز گفته شده صورت سومی نیز وجود دارد و آن اینکه خداوند نشانه هایی را که دلیل بر سزاوار بودن صاحبان این اعضا برای آتش می باشد در این اعضا آشکار می کند، بنابراین مجازاً آن را گواهی دادن نامیده است، مانند زمانی که گفته می شود: چشمان تو گواهی به شب زنده داری ات می دهند. و گفته شده منظور از پوست ها در

1- . فصلت / 20

اینجا کنایه از فرج هاست، از ابن عباس و مفسرین.(1) سپس فرمود: «و ما کنتم تستترون أن یشهد» یعنی از اینکه گواهی دهند «علیکم سمعکم» یعنی پنهان نمی شوید، یعنی قادر نخواهید بود کارهای خود را از این اعضا پنهان نمایید، چرا که به وسیله آن ها انجام داده اید و خداوند آن ها را در روز قیامت بر ضد خودتان گواه قرار می دهد. و گفته شده: یعنی شما از بیم اینکه اعضای بدنتان گواهی دهند، گناهان را ترک نکردید، چرا که گمان نمی بردید چنین باشد. {اما گمان می کردید خداوند بسیاری از آنچه را} همواره {انجام می دادید نمی داند} به دلیل جهل شما نسبت به خداوند متعال، به همین دلیل انجام گناهان برایتان آسان نمود. و از ابن مسعود روایت شده که این آیه درباره سه تن نازل شد که با هم راز می گفتند و گفتند: آیا گمان می کنید خداوند از این کار ما آگاه است؟ و نیز می تواند به این معنی باشد که اعمال شما مانند کسی بود که گمان می کند کرده اش از خداوند پنهان می ماند. مانند اینکه گفته می شود: خودم را نابود کردم، یعنی کار کسی را انجام دادم که خویشتن را نابود می کند. و گفته شده کافران می گفتند: خداوند آنچه درون ماست را نمی داند اما آنچه را ببیند می داند، از ابن عباس. {و آن گمانی بود که درباره پروردگارتان داشتید}، «ذلکم» مبتدا و «ظنکم» خبر آن است، و «أرداکم» خبر دوم است، و می توان «ظنکم» را به جای «ذلکم» قرار داد. و معنای آن چنین خواهد بود: گمان شما به پروردگارتان که او بسیاری از کرده های شما را نمی داند، شما را به نابودی کشاند؛ چرا که انجام گناهان را برایتان آسان نمود و شما را به کفر کشاند. {پس از زیان کاران شدید} یعنی از جمله کسانی قرار گرفتید که در تجارت خود زیان دیده اند، چرا که بهشت را از دست دادید و به آتش دوزخ درافتادید. پایان (2).

پس اگر گفته شود: این آیات در سوره های مکی است و نیز آیه «و لاتقف...» تا پایان آیه نیز مکی است، آنچنان که حدیث محمد بن سالم نیز بر آن دلالت دارد، پس چگونه اعمال اعضای بدن در این آیات از اجزای ایمان شمرده شده و چگونه

ص: 68

1- . مجمع البیان 9 : 9
2- . مجمع البیان 9 : 10

وعده ی پاداش و عذاب به آن داده شده است؟ در جواب می گویم: شاید وعده جزا بر اساس کفر و شرک آنان باشد، نه اینکه دلالت بر این داشته باشد که این کارها را فقط از روی کفر به خداوند و سبک شمردن دستور او و گمان اینکه خداوند بسیاری از کارهای آنان را نمی بیند، انجام داده اند. پس وعده جزا به دلیل شرک ورزیدن آن ها و انجام این کارها از روی سبک شمردن و حلال نمودن بوده است. و از اصول دینی که نسبت به آنان آگاهی نداشتند پیروی نمودند، با اینکه در گذشته نیز اشاره شد که در آن وعده ای برای آتش نیست. و مکی بودن همه آیات سوره فصلت به دلیل عدم اعتماد به گفته های مفسران عامه ثابت نیست. و نیز ممکن است در اینجا منظور فقط مرتبط بودن اعمال به اعضای بدن باشد، و اینکه میان این اعمال و ایمان ارتباطی وجود دارد، هرچند این ارتباط در کمال ایمان است، و منظور این حدیث مطلب دیگری است. و همچنین در فرموده: {و در زمین با خودبینی گام برندار} نیز سخن چنین است، زیرا آن هم آیه ای مکی است.

عبارت «إلی ما حرم الله» مانند قتل و ضرب و غارت و دزدی و از روی ستم چیزی نوشتن و دروغ و ظلم و ارتباط با بیگانگان و مانند آن. «و بر دو دست صدقه و صله رحم را واجب نمود» چرا که رسیدن صدقه به دست نیازمندان و نیکی به نزدیکان و گرفتن و زدن و کشتن در راه خدا و پاکیزگی برای نماز، همگی از واجبات دست می باشد. و گفته شده: از این جمله، واجب بودن به کارگیری دست در شستن صورت در وضو برداشت می شود، و این یا به دلیل غالب بودن استعمال دست در شستن صورت است می باشد و یا به دلیل اینکه فردی از واجب تخییری است.

و می گویم: ممکن است شستن صورت از جمله آنچه در کلام ایشان باشد که فرمود: «فیما فرض الله» و در ادامه خواهد آمد.

«فضرب الرقاب»(1) ضرب الرقاب عبارتی است برای کشتن به وسیله گردن زدن، و ریشه آن بوده: «فاضربوا الرقاب ضربا» فعل حذف شده و مصدر به جای آن نشانده شده و به مفعول اضافه شده است، و «الإثخان» فراوانی کشتار و زخم هاست،

1- . قتال / 4

به گونه ای که توانایی در برخاستن نداشته باشد. و «الوثاق» با فتحه و کسره چیزی است که با آن بسته می شود و «شدّ وثاق» کنایه از اسارت است، و «منا و فداء» مفعول مطلق برای فعلی است که حذف شده، یعنی یا از روی منت با شما رفتار می شود (و آزاد می شوید) و یا فدیه می پردازید و (آزاد می شوید)، و «أوزار الحرب» سنگینی و ابزار آن است، مانند شمشیر و نیزه و مانند آن ها، و کنایه از پایان یافتن جنگ است. و آنچه روایت شده و اصحاب اعتقاد دارند این است که اگر در هنگام جریان داشتن جنگ اسیری گرفته شود، حکم کشتن او یا به وسیله زدن گردنش و یا با قطع دست و پایش در جهت های مخالف و رها کردن او در همان حال خواهد بود تا از شدت خونریزی جان دهد. و اگر پس از پایان جنگ اسیر گرفته شود، حاکم می تواند یا از روی منت و یا در ازای گرفتن فدیه او را آزاد کند و یا او را به بردگی بگیرد، و نمی تواند او را بکشد. و به بردگی گرفتن (در آیه قرآن ذکر نشده بلکه) از سنت گرفته شده است. و علاج یعنی درمان نمودن.

«أن لا یُمشی» به صیغه مجهول است، و باء در «بهما» بای به معنای آلت است و ظرف نائب فاعل است، و سخن امام علیه السلام که«فقال» شاید تفسیر آنچه گذشت و استدلال بر آن نباشد، بلکه بیان نوع دیگری از وظایف قدم ها باشد، که همان شیوه راه رفتن است. و آنچه پیش تر بیان شد، غایت راه رفتن بود. و در ادامه بیانی از روایت نعمانی که به منظور نزدیک تر است، خواهد آمد. بیضاوی گفته: «و اقصد فی مشیک»(1)

حد میانه ای بین آرام راه رفتن و سرعت داشتن است، و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که: راه رفتن سریع، هیبت مؤمن را از بین می برد. «و اغضض من صوتک» و آن را اندک گردان و کوتاه کن، «إن أنكر الأصوات» زشت ترین آن ها، «لصوت الحمیر» و حمار ضرب المثلی برای سرزنش است، به خصوص بانگ و صدای آن. و به همین دلیل از آن کنیه ای نیز ساخته شده و گفته می شود: دراز گوش، و برای مثل زدن از صدای بلند می باشد. بنابراین استعاره آن

1- . لقمان / 18، تفسیر بیضاوی: 335

برای مبالغه فراوان و مفرد آوردن صوت، به منظور برتری دادن جنس صدا در زشتی است، نه تک تک اصوات و یا به این دلیل که صوت، مصدر است.

و درباره فرموده خداوند سبحان: «الیوم نختم علی أفواههم»(1) گفته: برای اینکه آنان را از سخنشان بازداریم، «و تکلمنا أیدیهم» تا پایان، با آشکار کردن آثار گناهان و دلالت آن بر کردارشان، یا به سخن درآوردن آن ها توسط خداوند است. و در حدیث آمده که آنان انکار و دشمنی می کنند و خداوند بر دهان هایشان مهر می زند و دست ها و پاهایشان را به سخن وامی دارد. پایان. و گفته شده: این منافی با روایتی نیست که بیان می کند: در آن روز مردم برای خویشتن دلیل می آورند و هرکس تلاش می کند خود را از بند برهاند، همچنان که خداوند متعال فرموده: {روزی که هر کس به دفاع از خود برمی خیزد}(2)

و خداوند حجت خود را به هر کس که بخواهد تلقین می کند، چنان که در دعای وضو نیز آمده است: خداوندا، در آن روز که به دیدار تو می آیم حجتت را به من تلقین کن. زیرا مهر بر دهان زدن مخصوص کافران است، آن گونه که برخی از مفسران گفته اند. یا به این دلیل که مهر بر دهان زدن پس از اقامه دلیل و مجادله است. همان طور که در روایت پیشین بیان شد. و در مجموع، مهر زدن در یک جایگاه اتفاق می افتد و دفاع و جدال در جایگاه دیگری است. این کلام که: «فهذا أیضا» گویا اشاره به چیزی است که اعضا بر آن گواهی می دهند. بنابراین، «من» در «مما» تبعیضیه است، یا برای سخن گفتن و گواهی دادن بوده که در این صورت «مِن» تعلیلیه می باشد. و می تواند اشاره به همه آنچه بیان کردیم باشد.

و بیضاوی درباره سخن خداوند متعال: «ارکعوا و اسجدوا»(3) گفته: یعنی در نمازتان آنان را دستور به آن داده است، زیرا در آغاز اسلام آن را انجام نمی دادند. یا اینکه نماز خواندند و از آن تعبیر به نماز کرده، چرا که آن ها بزرگ ترین ارکان نماز هستند. و یا یعنی برای خداوند فروتن شوید و برای او به سجده افتید. «و اعبدوا

1- . یس / 65
2- . نحل / 111
3- . حج / 77، تفسیر بیضاوی: 274

ربکم» با دیگر اعمالی که خداوند شما را بدان متعبد ساخته، «و افعلوا الخیر» و در کارهایی که انجام داده یا ترک می کنید، آنچه را بهتر و شایسته تر است بجویید و انجام دهید، مانند نافله های مستحبی و پیوند با خویشان و خلق و خوی نیک، «لعلکم تفلحون» یعنی همه این کارها را انجام دهید، و امید به رستگاری داشته باشید، در حالی که به آن یقین ندارید و به کرده های خود تکیه نمی کنید.

می گویم: «لعل» از جانب خداوند موجبه است، «و هذه فریضه جامعه» یعنی چیزهایی که در این آیه بیان شد، از رکوع و سجِده و عبادت و انجام نیکی، و دخالت اعضای یاد شده در این کارها إجمالاً آشکار است. «و أن المساجد لله»(1) به نظر می رسد امام علیه السلام مساجد را تفسیر به اعضای هفت گانه ای کرده که به هنگام سجده باید بر زمین قرار بگیرد. یعنی آن ها برای این آفریده شده اند که خداوند با آن اعضا پرستیده شود؛ پس با سجودتان بر این اعضا غیر خدا را با او شریک مسازید. و این همان تفسیر مشهور میان مفسران است که در صحیح حماد(2) نیز آمده است که از امام جواد علیه السلام نیز روایت شده، هنگامی که معتصم درباره این آیه از ایشان پرسید. و ابن جبیر و زجاج و فراء(3)

نیز همین نظر را گفته اند. پس این نظر که منظور همان مساجد شناخته شده می باشد، اعتباری ندارد، و نیز سخن کسانی که می گویند: منظور همه بقعه های زمین یا مسجدالحرام است و جمع آمدن مساجد براساس این است که مسجد الحرام قبله همه مساجد است، بی اعتبار است. و نیز سخنی که می گوید: آن «السجدات» بوده، جمع مسجد که با فتحه است و مصدر می باشد، یعنی سجده ها برای خداست و آن را برای دیگری انجام نده.

و در فقیه (4)

از امیرمؤمنان علیه السلام در وصیت ایشان به فرزندش محمد بن حنفیه آمده است: ای فرزندم، آنچه را نمی دانی بازگو نکن، بلکه همه آنچه را که می دانی نیز نگو. پس به راستی که خداوند تبارک و تعالی برای تمام اعضای بدنت

1- . جن / 18
2- . الكافى 3 : 312
3- . مجمع البيان 10 : 372
4- . من لا يحضره الفقيه 2 : 381

واجباتی قرار داده که در روز قیامت با آن ها بر تو احتجاج می کند و از تو درباره آن ها سؤال می کند. و حدیث را به اینجا رسانده که امام فرمود: سپس اعضای خود را به طاعت خدا متعبد نما که خداوند عز و جل فرمود: {ای کسانی که ایمان آوردید رکوع کنید} تا این جای آیه که: {شاید رستگار شوید} بنابراین، واجبی فراگیر و برای همه اعضای بدن می باشد. و خداوند عز و جل فرمود: «و أن المساجد...» تا پایان، منظور از مساجد، صورت و دست ها و زانوها و انگشتان پا است. تا آخر حدیث که طویل است.

عبارت «و قال فیما فرض علی الجوارح من الطهور و الصلاه بها» یعنی با اعضا و جوارح. و گویا مفعول قول محذوف است، یعنی «ما قال» مفعول است، یا «من الطهور» مفعول آن است و «من» زائده است و یا با تقدیر گرفتن «شیئا» یا «کثیرا» باشد، یا منظور این است که آن را گفته است («ذلک» مفعول باشد)، یعنی نشانه بودن مساجد در آنچه خدا بر این اعضا واجب فرموده از قبیل طهارت و نماز است. چرا که طهارت نیز به مساجد مربوط می شود. و با همه این برآوردها، «و ذلک» اشاره به این است که آیات گذشته دلیل بر جریان داشتن ایمان در اعضای بدن می باشد. زیرا آیه دلالت دارد بر اینکه خدای متعال اعمالی را که متعلق به آن جوارح است واجب نموده و آیه دلالت ندارد که آن اعمال، ایمان هستند. پس خداوند متعال با آن استدلال نموده که نمازی که به همه اعضای بدن وابسته است، ایمان نام دارد. و این بیان استدلال را با آیات یاد شده کامل می کند. و به نظر می رسد در عبارت افتادگی یا تحریف و یا اختصار مخلّی از سوی راویان یا مصنف به وجود آمده که مضمون را تغییر داده است. همان گونه که آنچه از نعمانی نقل خواهیم کرد، دلالت بر آن دارد.

و در روایت ابن قولویه چنین است: و در جای دیگری فرموده است: «و أن المساجد...» تا پایان آیه، اصحاب ما در جایی غیر از این حدیث روایت کرده اند که منظورخداوند عز و جل، اعضای پنج گانه بوده است. و در جایی دیگر درباره چیزهایی که بر این اعضا واجب شده، از طهارت و نماز، گفته اند: هنگامی که خداوند متعال به پیامبر خود دستور داد از بیت المقدس به سوی کعبه روی آورد، مسلمانان

گفتند: ای پیامبر خدا، نماز ما که به سوی بیت المقدس می گزاردیم و نماز کسانی از ما که به سوی آن خوانده اند و از دنیا رفته اند چگونه خواهد بود؟ پس خداوند عز وجل آیه نازل فرمود: «و ما کان الله...» تا پایان آیه.

و ممکن است مفعول «قول» این باشد: «و ما کان الله لیضیع إیمانکم» یا امر مبهمی مفعول باشد که تفسیرش توسط آن بیان شده، و چون تعلیل دلالت بر آن دارد، حذف شده است. و عبارت «ذلک» تعلیل برای سخن است، یعنی نازل شدن، و فرموده: «فأنزل الله» جواب برای «لمّا» نیست، چون فاء نمی تواند بر سر آن بیاید. بلکه جواب به تقدیر «أنزل وجه الحکمه فی الصرف فأنزل» یعنی «علت و حکمت در منصرف ساختن رسول خود از بیت المقدس به کعبه را نازل فرموده و چنین نازل کرده» حذف شده است.

این کلام که: «فمن لقی الله» به هنگام مرگ، یا در قیامت، یا هردو است «حافظا لجوارحه» از حرام، «موفّیا کل جارحه» التوفیه یعنی دادن حق به صورت تمام و کمال، و می توان «کلّ» را با رفع و نصب خواند، «مستکملاً لإیمانه» یعنی کامل کننده آن، در قاموس آمده: «أکمله و استکمله و کمّله» یعنی آن را کامل کرد و جمع نمود.(1)

و «و من خان فی شیء منها» یعنی در یکی از جوارح با انجام کارهای مورد نهی «او تعدی ما امر الله عزّ و جلّ» توسط اعضا، و ممکن است خیانت اعم از ترک اوامر یا انجام منهیّات باشد، و تعدی، به آوردن فرائض به صورت بدعت و مخالف دستور خدا می باشد.

می گویم: امام علیه السلام در مورد اول حکم به وارد شدن در بهشت بدون مجازات فرموده و برای دومی حکم به وارد شدن در آتش نداده است. زیرا او، هر چند پس از گذشت مدتی وارد بهشت خواهد شد و به دلیل احتمال بخشش و آمرزش خداوند، داخل شدن او در جهنم قطعی نیست.

عبارت «فمن أین جاءت زیادته» نشان می دهد که سائل از «زیادت» فهمیده که در ایمان اموری شرط است که آن را تحقق می بخشد و آن را زیاد می کند؛ نه

1- . قاموس 4 : 46

اینکه ایمان زائد نسبت به ایمان ناقص سنجیده شود؛ در غیر این صورت نیاز نداشت که سؤال کند زیرا هرگاه نقصی گرفته شود، نسبت به آن زیادی پدید خواهد آمد. بنابراین افراد سه گروه هستند: «کسی که ایمان کامل دارد» و او کسی است که به واجبات عمل نموده و از گناهان بزرگ دوری کرده و اگر چیزی از آن ها را انجام داده پس از آن توبه نموده است و گناهان کوچک را تکرار نمی کند. «کسی است که ایمانش ناقص است» او کسی است که با وجود داشتن عقیده صحیح، برخی گناهان بزرگ را انجام می دهد و از آن توبه نمی کند. یا برخی از واجبات را ترک نموده و برای انجام آن کاری نمی کند، یا گناهان کوچک را تکرار می کند. و «زائد الإیمان» و او کسی است که در کم و کیف عقاید خود، بر آنچه داشته و بیان آن خواهد آمد، افزوده است و بر اعمال خود نیز با انجام واجبات و مستحبات دیگر و ترک گناهان کوچک و کارهای مکروه اضافه نموده است. و هر چه عقاید و اعمالش افزون شود، بر ایمانش نیز افزوده می شود.

پس چون این را دانستی، نیازمند تکلفاتی که برخی خود را با آن به دشواری افکنده اند نخواهی بود، از جمله این تکلفات اینکه امام علیه السلام که فرمود: ایمان بر اعضای بدن نیز واجب است، و قابل کم و زیاد شدن می باشد، و پرسش کننده مطلب اول را از آیات یاد شده فهمید و مطلب دوم را نیز به صورت ضمنی التزامی دانست. به خاطر اینکه علم ضروری به این داشت که علم، کم و زیاد می شود؛ و از آیاتی که صراحتاً دلالت بر دومی داشته باشد پرسید. یا قصد او از پرسش این است که من از آنچه بیان شد، کمبود ایمان عملی و کامل شدن آن را بر این اساس که عمل کم و زیاد می شود دانستم. پس افزونی ایمان تصدیقی از چه چیز ناشی می شود و کدام آیه بر آن دلالت دارد؟ و بنابراین در اینجا صنعت ادبی استخدام نیز وجود دارد؛ زیرا مراد از لفظ ایمان، ایمان عملی است، و هر جا ضمیر آن بیاید، منظور ایمان تصدیقی است. و بر هر دو اساس، این این اشکال وارد نیست که چون کمبود و کمال ایمان را دانست، زیادت آن را نیز دانسته است؛ چرا که در کامل اضافه ای وجود دارد که در ناقص نیست. پایان.

«فمنهم»(1) بیضاوی گفته: کسانی از منافقان، «من یقول» از روی انکار و استهزاء، «أیکم زادته هذه» این سوره «إیمانا». و «أیکم» با نصب نیز خوانده می شود، با اضمار فعلی که «زادته» آن را تفسیر می کند. «فأما الذین آمنوا فزادتهم إیمانا» با افزون شدن علم به وجود آمده از تدبر در سوره و ضمیمه شدن ایمان و آنچه در آن سوره بوده بر ایمان آنان. «و هم یستبشرون» از نازل شدن آن، زیرا دلیل افزونی کمال آنان و بالا رفتن درجه شان بوده است. «و أما الذین فی قلوبهم مرض» مرض یعنی کفر «فزادتهم رجسا إلی رجسهم» با نزول این سوره کفری بیشتر از کفر به غیر این سوره افزوده شده است. «و ماتوا و هم کافرون» و تا زمان مرگ در آنان پایدار می ماند تا بر آن جان دادند. «و زدناهم هدی»(2)

یعنی هدایتی علاوه بر ایمانشان، یا به دلیل ایمان بر پایداری و یقین و شکیبایی شان در سختی های دینی می افزاییم، همان گونه که فرمود: {و دل هایشان را محکم ساختیم}. پس این هدایت خاصّ ربانی است که افزون بر ایمانی می باشد که به آن متصف شده بودند، آنجا که در ابتدا خداوند متعال فرمود: {آنان جوان هایی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند}. عبارت«و لو کان کلّه واحدا»، یعنی همه ایمان یکی بود و امکان کم و زیاد شدن در آن نبود، هیچک از مؤمنان بر دیگری برتری نداشت. چرا که برتری تنها با ایمان پدید می آید؛ پس با یکسان بودن آنان هیچ برتری وجود نخواهد داشت. «و لا استوت النعم» یعنی نعمت های خداوند با هدایت های ویژه در ایمان، «و لاستوی الناس» در وارد شدن به بهشت یا در خوبی و بدی، و برتری یافتن برخی بر برخی دیگر در درجات و کمالات باطل می شد. و لوازم آن همگی در کتاب و سنت باطل شده. «و لکن بتمام الایمان» یعنی بر اساس اصل تصدیق و عمل به واجبات یا عمل به واجبات وترک گناهان کبیره و منهیّات، «دخل المؤمنون» مؤمنانی که با آن وصف شده اند وارد «الجنه» بهشت می شوند. «و بالزیاده فی الایمان» با ضمیمه کردن واجبات دیگر با مستحبات یا انجام مستحبات و ترک گناهان کوچک و کارهای

1- . توبه / 126، تفسیر بیضاوی: 181
2- . کهف / 13

مکروه، یا ترک مکروه و به دست آوردن آداب نیک و اخلاق پسندیده، «تفاضل المؤمنون» مؤمنانی که با آن ها وصف شده اند به درجات والای بهشت و جایگاه های بلند آن در قرب خدای متعال می رسند. و «بالنقصان» با کوتاهی در تصدیق یا اعمال واجب و انجام کارهای حرام، «دخل المفرّطون» اگر خداوند با فضل و بخشش خود نجاتشان ندهد، بدکاران وارد «النار» آتش دوزخ می شوند.

«درجات» یعنی صاحب درجات، یا بر اساس اضافه شدن درجات، خود آن می باشد؛(1)

و گفته شده درجات یعنی مراتب بالا رفتن، و منازل به معنای مراتب پایین آمدن است. و ممکن است منظور از آن دو یکی باشد که دو لفظ برای آن ها به دو اعتبار به کار گرفته شده. «إن الله سبَّق» صیغه معلوم در باب تفعیل است، و «یسبق» صیغه مجهول از باب تفعیل است، یعنی سبقت را قرار داد و آن را برای ایمان، میانشان مقدر نمود و آنان را به سوی آن فرا خواند. «کما یسابق بین الخیل یوم الرهان» و «خیل» یعنی گروهی از اسبان، که این لفظ، مفرد ندارد. و گفته شده: مفرد آن «خائل» است؛ چرا که آن می تازد. و جمع آن أخیال و خیول است، و خیل به اسب سواران نیز گفته می شود. و «الرهان و المراهنه» با کسره یعنی مسابقه اسب دوانی، گویا امام علیه السلام دوران زندگی را به جولان گاه اسب ها و روح انسان ها را به اسب سواران و بدن های آنان را به اسب تشبیه نموده و علمی که به سوی آن پیشی گرفته می شود، نهایت مراتب ایمان است و جایزه ای که برای آن رقابت می کنند بهشت است. پس در میان آنان کسی هست که بر همه پیشی می گیرد و به پایان راه می رسد، و او پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. و کسانی نیز هستند که از همه بازمی مانند و کسانی هم در میانه راه می مانند. و جایگاه های آن ها براساس عقاید و اعمال می باشد که از نظر کمیت و کیفیت بی پایان است.

سخن امام علیه السلام که: «فجعل کل امرئ منهم» یعنی بزرگی و پاداش و یاد نیکویی را که سزاوار آن بود، به او بخشید. گفته شده: در اکتفا کردن به نفی نقص، بدون زیاد نمودن، اشاره ای به جواز آن از باب تفضل است، هرچند مستحق آن

1- . به این توجیه نیازی نیست، چرا که لفظ حدیث چنین است: «ان للایمان درجات».

نباشد. «و لا یتقدم» یعنی در بخشش و پاداش «مسبوق» در ایمان «سابقاً» در آن، «و لا مفضول» در کمالات و اعمال شایسته، «فاضلا» در آن.

«تفاضل» استیناف بیانی است، »بذلک» یعنی با سبقت، «أوائل هذه الأمه» یعنی کسانی از صحابه که در ایمان پیشی گرفتند، «أواخرها» از صحابه یا اعم از صحابه و دیگران، و یا سبقت صحابه بر تابعین و تابعین بر دیگران. و ظاهر آن نشان دهنده سبقت زمانی است، تا اشاره فرماید به اینکه غاصبان خلافت اگر اسلام آوردن و اعمال شایسته شان، مفروض گرفته شود، مقدم داشتن آنان بر امیرمؤمنان علیه السلام جایز نیست؛ چرا که امام بدون در نظر گرفتن برتری ها و کمالات دیگر که سزاوار مقدم داشتن می باشد، اولین ایشان در ایمان و باسابقه ترین آن ها بوده اند. و ممکن است منظور، اعم از سابقه زمانی و سابقه به حسب مرتبه و کمال یقین باشد. پس اکثریت بر اساس اعمال یاد شده پس از آن اکثریت، براساس کمیت است نه کیفیت. چرا که اکثریت کیفی تابع کمالات نفسانی و حقایق ایمانی است که از جمله اعمال قلب می باشد. اما این از سیاق سخن بعید به نظر می رسد.

و سخن امام که فرمود: «نعم» تأکید برای سخن ایشان: «لَلَحِقَ» است، و «لتقدموهم» عطف بر فرموده «نعم» یا عطف بر «للحق» است. و این سخن امام: «إذا لم یکن» تکرار شرط پیشین و برای تأکید است، یا معنای آن چنین است که: اگر سبقت زمانی در برتری دخالتی نداشته باشد، بایستی پیوستن متأخران به پیشتازان و یا حتی تقدم بر آنان ممکن باشد، با وجود اینکه هیچ برتری در اصل ایمان و شرایط و مکملات آن برای پیشتازان در مقابل کسانی که بعداً پیوسته اند، وجود نداشته باشد. بنابراین پیوستن در صورت برابری و تقدم در صورت زیادت ایمان لاحقان بر ایمان سابقان است. در حال که چنین نیست، همانا آنان به دلیل سبقت زمانی برتری دارند. پس منظور از برتری چیزی غیر از سبقت در زمان است. و فرموده: «و لکن» پا فراتر نهادن از «نعم و لتقدموهم، تا پایان» است. و منظور از درجات چیزی است که بر اساس پیشینه زمانی است، «من الأولین» یعنی از برخی از آن ها «مقدمین علی الأولین» یعنی به صورت مطلق، ولی چنین نیست، بلکه ممکن است برخی از اولین براساس پیشینه، برتر از بسیاری از آخرین باشند، اگر چه به دلیل پیش تر بودن و

دشواری ایمان در آن زمان، و نیز به دلیل حقی که آنان در ایمان دیگران دارند، نسبت به آنان از نظر عمل کمتر باشند.

و نتیجه چنین است که این مسابقه بر اساس درجه و زمان است. پس هر کس هر دو را یک جا داشته باشد، مانند امیرمؤمنان علیه السلام، او حق کمال را دارا بوده و درمقابل همه نیز پیشرو می باشد. و هر کس هیچک از دو شرط را نداشته باشد، انسان ناقصی است که سزاوار خواری و مجازات است. اما اگر این دو شرط در تعارض قرار گیرند، از ظاهر حدیث به نظر می رسد آن کس که پیشینه زمانی دارد برتر از دیگری است و درجه والاتری نسبت به او دارد.

و بعضی از محققان گفته اند: هدف از این حدیث روشن نمودن این مطلب است که تفاوت درجات ایمان به میزان پیشینه و تلاش برای پاسخگویی به دعوت به سوی ایمان است، و این خود چند معنی دربردارد:

اول اینکه منظور از سبقت، سبقت در عالم ذر و میثاق است، چنان که روایت شده که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیده شد: شما به چه دلیل بر فرزندان آدم برتری یافتید؟ فرمود: من اولین کسی بودم که به پروردگارم اقرار نمودم. همانا خداوند از پیامبران میثاق گرفت و آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: بله. پس من اولین کسی بودم که پاسخ دادم.(1)

و بر این اساس، منظور از اولین و آخرین ها در این امت، اولین و آخرین افراد در اقرار و پاسخ دادن در آنجا بوده است. پس برتری برای کسانی است که در گفتن «بلی» پیشی گرفته اند و به انجام آن مبادرت نموده اند، سپس کسانی که پس از او بوده و پاسخ داده اند.

و معنای دوم اینکه منظور از پیشینه، سابقه در شرف و مرتبه و علم و حکمت و فراوانی عقل و بصیرت در دین و بسیاری سهم از ایمان و به ویژه یقین است که در ادامه خواهد آمد، چنان که از احادیث آینده فهمیده می شود. و بر این اساس منظور از اولین های این امت و اواخر، اوائل آن و اواخر آن، در مراتب شرف و عقل و علم

1- . الكافى 2 : 10، اعراف / 171

است. بنابراین برتری، با عاقل ترین و دانشمندترین و کسی است که همه کمالات را یکجا داشته باشد. و این معنا به دلیل تلازم و یکسان بودن هدف و یکسانی حاصل کننده آن به معنای اول بازمی گردد. و وجه اینکه برتری از آنِ سابقان است بنابراین دو معنا آشکار است و شکی در آن نیست. و از جمله دلایلی که برای این دو معنا آورده می شود که هر دو به یک معنا بازمی گردند، سخن امام علیه السلام است که فرمود: «و لو لم یکن سوابق یفضل بها المؤمنون» تا آنجا که: «من قدم الله» و به خصوص این کلام که: «أبی الله أن یدرک آخر درجات الإیمان أولها». و هر کس در تتمه این حدیث چنان که سزاوار است تأمل کند، اگر خداوند متعال بخواهد درمی یابد که منظور همین است.

و معنای سوم اینکه منظور از پیشینه، سابقه زمانی در دنیا به هنگام دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی ایمان است. و براین اساس، منظور از اوائل و اواخر این امت، اولین و آخرین افراد در پاسخ به پیامبر و پذیرش اسلام و تسلیم قلبی و گردن نهادن به تکالیف شرعی با میل و رغبت می باشند. و حکم دوران های دیگر با مقایسه مشخص می شود. و دلیل برتری پیش گامان طبق این معنا این است که پیشرو بودن در پاسخگویی به حق دلیل بر بیشتر بودن بصیرت و عقل و شرف است، که همان برتری و کمال می باشد.

و معنای چهارم اینکه منظور از پیشینه، سابقه زمانی در هنگام رسیدن دعوت است. بنابراین دوران های پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز دربرمی گیرد. و این معنا دو وجه را محتمل است: اول اینکه منظور از اولین ها و آخرین ها همان چیزی است که در مورد اخیر بیان کردیم، و دلیل برتری نیز همین است. دیگر اینکه منظور از اولین ها، کسانی باشد که در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند و منظور از اواخر نیز کسانی هستند که پس از ایشان می باشند. و دلیل برتری اولین ها، دشواری پذیرش اسلام و ترک عاداتی است که در زمان های پیشین بر آن رشد کردند، و سهولت ایمان پس از استقرار و آشکار شدن اسلام و گسترش آن در سرزمین های گوناگون است، مضافا بر اینکه پیشروان، وسیله هدایت یافتن آیندگان

بوده اند. چرا که با وجود و یاری آنان اسلام به استقرار امروز خود رسید و قدرت یافت و آشکار شد. و یاری از جانب خداوند است. پایان.

عبارت «أخبرنی عما ندب الله» به واسطه دلالت کلام پیشین امام درباره اینکه خداوند از آنان خواست به سوی ایمان پیشی بگیرند، راوی درباره آیاتی پرسید که بر این مطلب دلالت می کنند. «سابقوا الی مغفره» در سوره حدید چنین آمده است. و در سوره آل عمران نیز چنین است: «و سارعوا الی مغفره من ربکم» (1)

و مقتضای جمع میان دو آیه این است که منظور از شتاب گرفتن، مسابقه و پیشی جستن باشد. یعنی در حالی که از یکدیگر سبقت می گیرید به اسباب آمرزش خداوند، از جمله ایمان و کارهای شایسته، شتاب بگیرید. «و جنه» یعنی به سوی بهشتی که، «عرضها کعرض السماء و الارض» و در آل عمران چنین است:«عرضها السموات و الارض اعدت للمتقین». محقق اردبیلی قدس سره گفته است: عرض کنایه از مطلق مقدار است و این متعارف است. و اشعاری از مجمع البیان نیز برای تأیید آن بیان کرده است، یا اینکه اگر عرض آنکه همواره کمتر یا مساوی طول است، معلوم باشد، طول آن نیز با آن برابر یا بیشتر از آن خواهد بود. (2)

و قاضی گفته است: بیان عرض برای مبالغه و تمثیل در توصیف گستره می باشد. چرا که عرض از طول کم تر است. و از ابن عباس آمده: «مانند هفت آسمان و هفت زمین که برخی را به برخی دیگر وصل کرده باشند». (3)

و ظاهر آیه بیانگر وجوب شتاب گیری یا رجحان آن به سوی طاعتی است که ورود به بهشت را به همراه دارد، و بزرگ ترین آن طاعات ایمان به خدا و کتاب ها و پیامبران او و روز قیامت و رسیدن به مقامات والای آن جاست. «اعدّت للذین آمنوا بالله و رسله» ظاهر این آیه و آیات و روایات مشابه دیگر، این است که بهشت هم اکنون آفریده شده است و دوزخ نیز چنین است. و اصحاب نیز همین نظر را دارند و شیخ مفید نیز در برخی نوشته های خود به آن تصریح نموده و گفته است: همانا بهشت هم اکنون آفریده شده و مسکون است و ساکنان آن فرشتگان هستند. و از

1- . آل عمران / 133
2- . زبده البیان فی أحکام القرآن: 181
3- . أنوار التنزيل: 81

ظاهر آیه چنین برمی آید که در آسمان است، و نیز به نظر می رسد منظور این است بخشی از بهشت در آسمان و بخشی دیگر در بالای آن است. یا اینکه درهای آن درون آسمان و یا در بالای همه هستند. و آنچه حکما بیان کرده اند شرعاً صحیح به نظر نمی رسد. و ظاهر نیز همین است، چنان که گفته می شود: آتش زیر زمین است، بنابراین آیه دلیلی بر باطل بودن سخن آنان است.

و بیضاوی گفته: در آن دلالتی است بر اینکه بهشت آفریده شده و بیرون از این جهان است.(1)

و گروهی از معتزله این نظر را دارند که بهشت و جهنم هنوز آفریده نشده اند و در روز قیامت آفریده می شوند. و بیضاوی درباره آیات سوره ی واقعه: «و السابقون السابقون»(2) گفته است: یعنی کسانی که پس از آشکار شدن حق، در ایمان آوردن و اطاعت پیشی گرفتند، بدون کندی و تأخیر، یا اینکه به سوی سرچشمه کمالات و فضیلت ها و یا به سوی پیامبران پیشی جستند. پس به راستی که آنان همان پیش تازان از پیروان دین ها هستند. همان ها که سرگذشت و هدف آن ها شناخته شده است. مانند سخن ابونجم: «من ابو نجم هستم و شعرم شعر من است». یا منظور کسانی هستند که به سوی بهشت شتابان شدند. «اولئک المقربون فی جنات النعیم» یعنی کسانی که درجات بهشتی آن ها نزدیک شد و مراتب والایی یافتند.

«و قال» یعنی در سوره توبه، «و السابقون الاولون»(3) و در کتاب معاد سخن به میزان کافی در این باره گذشت، در مجمع آمده: یعنی پیشروان و سبقت گیرندگان در ایمان یا در انجام طاعات، و ستایش آنان در سبقت گرفتن، تنها به این دلیل است که کسی که در امری پیشی بگیرد، غیر او تابعش می شود و او متبوع و غیر تابع او می گردد، پس او امام است و به سبب سبقتی که گرفته، دعوت کننده به سوی نیکی خواهد بود. و همچنین کسی که در بدی ها نیز سبقت داشته باشد نیز به همین دلیل سرنوشت بدتری خواهد داشت. «من المهاجرین» یعنی کسانی که از مکه به سوی مدبینه و حبشه هجرت نمودند. و «الأنصار» یعنی کسانی از انصار که از همتایان

1- . أنوار التنزيل: 81
2- . واقعه / 10 - 11، تفسير بيضاوى: 420
3- . توبه / 100

خود از مردم مدینه در اسلام پیشی گرفتند. و یعقوب انصار را با رفع خوانده و آنان را از پیشتازان قرار نداده است و سبقت را تنها مخصوص مهاجرین دانسته است. «و الذین اتبعوهم باحسان» یعنی با انجام کارهای نیک و پذیرفتن اسلام پس از ایشان و عمل به روش آن ها، و پس از ایشان تا روز قیامت داخل در آن خواهند بود. {خداوند از آنان راضی شده و آن ها نیز از او خشنود می شوند و برای ایشان باغ هایی آماده کرده که از پایین آن چشمه ها جاری است. تا ابد در آن جاویدان خواهند ماند، و آن رستگاری بزرگ است} گفت: در این آیه نیز دلالت بر برتری سابقه داران و امتیاز آنان بر دیگران است، که به واسطه دشواری های فراوان در یاری دین به آنان رسید. از آن جمله دوری از خاندان و نزدیکان، و ترک آیین گذشته، و یاری اسلام با وجود اندک بودن تعداد و فراوانی دشمنان و نیز سبقت در ایمان و دعوت است.(1)پایان.

و برخی گفته اند: منظور از«السابقون الأولون من المهاجرین» کسانی هستند که به سوی دو قبله نماز گزارده و در جنگ بدر شرکت کرده اند و پیش از هجرت اسلام آوردند. و از انصار نیز کسانی که در پیمان اول عقبه شرکت کردند که هفت نفر بودند، و کسانی که در دومین پیمان عقبه شرکت کردند که هفتاد تن بودند. و برخی از مخالفان نیز گفته اند: کلمه «من» برای تبیین است، بنابراین ستایش، همه اصحاب را شامل می شود.

کلمه «ثم» در عبارت «ثم ذکر»، نشان دهنده درنگ براساس رتبه است، چرا که سوره بقره پیش از سوره های توبه و حدید نازل شده است. «فقال الله عز و جل» یعنی در سوره بقره، «تلک الرسل» گفته شده اشاره به گروهی است که داستان آن ها در سوره بیان شده است. یا اینکه برای پیامبر یا گروهی از پیامبران معلوم است. و لام برای استغراق می باشد. «فضلنا بعضهم علی بعض» به اینکه آنان را با خصوصیتی که دیگران ندارند، ویژه قرار دادیم. «منهم من کلم الله» تفصیل آن است که برای موسی بوده است. و گفته شده: موسی و محمد صلی الله علیه و آله هستند که با

1- . مجمع البیان 5 : 64

موسی در لیله الحیره و در طور سخن گفت و در شب معراج نیز با محمد صلی الله علیه و آله سخن گفت، در آن هنگام که: «فکان قاب قوسین أو أدنی» و میان موسی علیه السلام و پیامبر ما صلی الله علیه و آله فاصله ای طولانی قرار دارد. و در مصحف ها چنین است: «و رفع بعضهم درجات» و در آن ها «فوق بعض» نیامده است.(1) پس افزودن آن یا از راویان و یا از جانب نسخه برداران است، و مؤید این امر عدم این تعبیر در روایت نعمانی است و یا این زیادی از جانب امام علیه السلام است که برای بیان و تفسیر آن را اضافه فرموده و این زیادی در سوره زخرف آمده است، در آیه ای که می فرماید: «نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاه الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات»(2)

پس ممکن است زیاده آن اشاره ای به این دو آیه باشد.

گفته شده: «و رفع بعضهم درجات» این برتری دادن بر دیگران از جهات متعدد و رتبه های به دور از هم است. او محمد صلی الله علیه و آله است و مخصوص ایشان است که با دعوت همگانی و حجت های فراوان و معجزات پی درپی و نشانه هایی که پشت سر هم در گذر زمان آشکار می شوند و فضیلت های علمی و عملی که حصر و ابهامی ندارد، برای بزرگداشت مقام ایشان است. که گویی او یگانه شخصی است که این وصف از آن اوست و نیازی به مشخص کردن ندارد. و گفته شده: ابراهیم علیه السلام است که با دوستی خداوند خاص گردید، که از والاترین درجات است. و گفته شده: ادریس است که خداوند درباره او فرمود: {و او را به جایگاه والایی رساندیم}(3) و گفته شده: آنان پیامبران اولو العزم هستند. و پس از آن فرموده است: {و به عیسی پسر مریم نشانه های آشکار دادیم و او را با روح القدس مورد تأیید قرار دادیم. و اگر خداوند می خواست کسانی که پس از آنان بودند، با دیدن معجزات آشکار نمی جنگیدند، اما آن ها دچار اختلاف شدند؛ پس کسانی از آن ها ایمان آوردند و کسانی هم کافر شدند. و اگر خداوند می خواست آنان جنگ نمی کردند اما خداوند هر چه را بخواهد انجام می دهد. } و «قال» یعنی در سوره

1- . بقره / 253
2- . زخرف / 32
3- . مریم / 57

إسراء، «و لقد فضلنا ...» تا پایان،(1) بیضاوی گفته: یعنی با برتری های روحی و دوری از وابستگی های جسمی، نه با فراوانی مال و پیروان. حتی در مورد داود علیه السلام، چرا که برتری او به دلیل کتابی بود که خداوند بر او وحی نمود، نه به خاطر پادشاهی که به او داده شد. و گفته شده: آن اشاره ای است به برتری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، و فرموده: «وآتینا داود زبورا» بیان دلیل برتری اوست. و ایشان پایان بخش پیامبران و امت ایشان نیز برترین امت ها هستند، که دلیل آن در سخنی که در زبور آمده بیان شده است: «أن الأرض یرثها عبادی الصالحون.»(2) و «قال» یعنی باز هم در سوره أسری. گفته شده: آن عطف بر «ثم ذکر» است، نه برای «فقال»، به این دلیل که آنچه پس از آن بیان شده مخصوص اولیاء نیست، بلکه برای همه مؤمنان است. «کیف فضلنا» گفته شده: عنی در روزی، و در مجمع گفته است: با این وسیله که برخی را ثروتمند و برخی را فقیر قرار دادیم، و برخی را مولا و برخی دیگر را برده نمودیم، و برخی را تندرست و برخی دیگر را بیمار قرار دادیم، براساس مصلحت هایی که بر آن آگاهی داریم. «و للآخره أکبر درجات» یعنی درجات و مراتب آن والاتر و برتر است، بنابراین شایسته است رغبت و تلاششان برای آن بیشتر باشد.(3)

«و قال» یعنی در سوره آل عمران، «هم درجات عند الله» گفته شده: به دلیل تفاوتی که در پاداش و مجازات میان آن ها بود، درجات به کار رفته است. یا به این معنا که آنان صاحب درجات هستند. پس فرمود: {و خداوند بر کرده های آنان بیناست}(4)

و «قال» یعنی در سوره هود، «و یؤت کل ذی فضل» یعنی در دین خود، «فضله»(5) یعنی پاداش خوبی اش را در دنیا و آخرت. و دلیل بر برتر ندانستن مفضول است. و «قال» یعنی در سوره توبه، «و هاجروا» یعنی به سوی پیامبر صلی الله علیه و

1- . إسراء / 55، تفسیر بیضاوی: 239
2- . انبیاء / 105
3- . مجمع البیان 6 : 407، و آیه در سوره إسراء / 21
4- . آل عمران / 163، هود / 3، توبه / 19 - 20
5- . آل عمران / 163، هود / 3، توبه / 19 - 20

آله، هجرت کردند و ترک سرزمین و خویشان و همسایگان گفتند و به دنبال خشنودی خداوند مهربان رفتند، و «جاهدوا فی سبیل الله بأموالهم» با مصرف کردن آن، «و أنفسهم» با بخشیدن آن، «أعظم درجه عند الله» یعنی در برترین مرتبه و بزرگوارترین مقام، از کسانی که این ویژگی ها را ندارند، یا کسانی که آبرسانی و ساخت و ساز را در میان شما بر عهده دارند؛ چرا که پیش از آن فرمود: {آیا آبرسانی به حاجیان و ساختن مسجد الحرام را برابر با کسی می دانید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جنگیده است؟ آنان نزد خداوند یکسان نیستند و خداوند گروه ستم کاران را هدایت نمی کند}(1)

«و قال» یعنی در سوره نساء، و پیش از آیه: {کسانی از مؤمنان که نشسته و آسیبی ندیده اند، با کسانی که در راه خدا با جان و مال خود می جنگند برابر نیستند، خداوند کسانی را که با جان و مال خود در راه خدا می جنگند را بر نشسته ها برتری داده است. و خدا به هر یک وعده ای نیکو داده است، و خداوند جهادگران را بر نشستگان با پاداشی بزرگ برتری داده است}(2) بیضاوی گفته: چون مصدر است منصوب شده است. چون «فَضَّل» یعنی پاداش داد. یا اینکه مفعول دوم است، زیرا معنای بخشیدن را نیز دربردارد. مانند اینکه بگوید: به آنان بیش از پاداش نشستگان، پاداش بزرگی داد. «درجات منه و مغفره و رحمه» هر یک از آن ها بدلی برای «أجرا» می باشد. و می توان «درجات» را منصوب به دلیل مفعول مطلق دانست، مانند این سخن که: «ضربته أسواطا» و «أجرا» حال است که پیش تر از مصدر آمده، چون نکره است. «و مغفره و رحمه» مصدر هستند که فعل آن ها پنهان شده است.(3)

ادامه آیه چنین است: {و خداوند آمرزنده مهربان است}.

و «قال» یعنی در سوره حدید، «لا یستوی منکم» بیضاوی گفته است: توضیحی برای تفاوت منافقین و تفاوت پیشینه آن ها و نیروی یقین است، و طلب نیازها، از باب تشویق به طلب برترین آن ها پس از تشویق به انفاق است. و ذکر

1- . آل عمران 163، هود / 3، توبه / 19 - 20
2- . نساء / 95

3- . تفسیر بیضاوی: 204

قتال از باب استطراد است. و قسیم «من انفق»، به دلیل روشنی آن و دلالت ما بعد آن حذف شده است. و منظور از پیروزی، فتح مکه است؛ چرا که عزت اسلام به وسیله آن محقق گشت و مسلمانان فراوان شدند و نیازی به جنگ و انفاق کم شد. «من الذین أنفقوا من بعد و قاتلوا» یعنی پس از فتح مکه،(1) و ادامه چنین است: «و کلا وعد الله الحسنی و الله بما تعملون خبیر» و «قال» یعنی در سوره مجادله، و آیه چنین است: {ای مؤمنان، هرگاه به شما گفته شود در مجالس جا را باز کنید، جای باز کنید تا خداوند برایتان گشایش آورد. و اگر گفته شود برخیزید، بلند شوید تا خداوند شما را بالا ببرد}. و «التفسح» جا باز کردن است، «و إذا قیل انشزوا» یعنی برای باز کردن جا برخیزید، یا برای چیزی که شما را به آن دستور داده اند، مانند نماز یا جهاد، یا در مجلس بالا روید. «یرفع الله الذین آمنوا منکم» با یاری و یاد نیکو در دنیا، و دادن جایگاه هایی در خانه های بهشت در آخرت. «و الذین أوتوا العلم» و علماء آنان را به واسطه علم و عملی که دارند، به صورت ویژه «درجات» مدارجی بالا می برد. و تفسیر آنان به ائمه علیهم السلام بیان شد.

«و قال» یعنی در سوره توبه، آن جا که می فرماید: {مردم مدینه و پیرامون آن حق ندارند از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله سرپیچی کنند، و برای حفظ جان خویش از جان او چشم بپوشند} و گفته شده «ذلک» اشاره ای است به آ نچه «ما کان» بر آن دلالت دارد، از نهی از سرپیچی و واجب بودن پیروی «بأنهم» به این دلیل که آنان، «لا یصیبهم ظمأ» یعنی چیزی از تشنگی، «و لا نصب»، یعنی خستگی، «و لا مخمصه» یعنی قحطی، «فی سبیل الله و لا یطؤن» یعنی گام نمی نهند، «موطئا» یعنی مکانی، «یغیظ الکفار» یعنی راه رفتن آنان، مشرکان را به خشم آورد، «و لا ینالون من عدو نیلا» مانند قتل و اسارت و غارت، «إلا کتب لهم به عمل صالح» یعنی مگر اینکه سزاوار پاداش شوند، و آن از جمله چیزهایی است که باید برای آن پیشی گرفت، «إن الله لا یضیع أجر المحسنین.»(2)

ص: 87

1- . تفسیر بیضاوی: 424، و آیه در حدید / 10
2- . توبه / 120

«و قال» یعنی در سوره مزمل، {و آنچه از نیکی ها که پیش بفرستید، آن را نزد خداوند خواهید یافت} ممکن است بیان نکردن ادامه سخن برای اختصار باشد، پس ادامه آن چنین است: {آن بهتر و دارای پاداش آن بزرگ تر است} یعنی آنچه را تا وصیت هنگام مرگ به تأخیر می اندازی، و خیراً دومین مفعول «تجدوه» می باشد. که تأکید یا فصل است و یا مانند «هو خیر» با رفع خوانده می شود، همچنان که به ندرت این گونه خوانده می شود. پس سخن تا جایی که «عندالله» کامل است، و «هو» مبتدا و «خیر» خبر آن است، و آن جمله دیگری برای تأکید اولی است. «و من یعمل مثقال ذره» ذره همان مورچه کوچک است، یا غباری که در هوا پراکنده است.

و در مجموع همه این آیات دلالت بر تفاوت مراتب مؤمنان در پاداش و درجات نزد خداوند متعال و جایگاه های بهشتی دارد، چنان که پوشیده نیست.

7. الکافی: محمد بن حکیم گوید: از امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: آیا گناهان کبیره انسان را از ایمان خارج می سازد؟ فرمود: آری، و غیر از گناهان کبیره هم [از ایمان خارج می سازد] رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زنا کار در حال ایمان زنا نمی کند و دزد در حال ایمان دزدی نمی کند.(1)

8. الکافی: عبید بن زراره گوید: ابن قیس ماصر و عمرو بن ذر و به گمانم ابوحنیفه هم بود نزد امام باقر علیه السلام رفتند. پس ابن قیس سخن آغاز کرد و گفت: ما هم کیشان خود را با ارتکاب گناهان از ایمان بیرون نمی دانیم. امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابن قیس، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زناکار در حال ایمان زنا نمی کند و دزد در حال ایمان دزدی نمی کند. پس تو و اصحابت به هر سو که خواستید بروید.(2)

9. خصال و عیون اخبار الرضا و امالی صدوق: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که آن

1- . الکافی 2 : 284

2- . الکافی 2 : 285

حضرت فرمود: ایمان عبارت است از اقرار به زبان و شناخت با قلب، و نیز عمل به ارکان.

همانند این حدیث با سند دیگری از امام رضا علیه السلام روایت شده است. ابو حاتم گوید: اگر سند این حدیث بر مجنونی خوانده شود، آن مجنون شفا می یابد.(1)

10. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «إلیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه» فرموده: مقصود کلمه اخلاص است. و اقرار به همه دستوراتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خداوند آورده است به عنوان فرائض و ولایت، موجب می شود که اعمال صالح بندگان به سوی خداوند بالا رود.

امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود از الکلم الطیب، این است که انسان مؤمنی بگوید: «لا إله إلا الله محمد رسول الله علی ولی الله و خلیفه رسول الله.» و مقصود از «العمل الصالح» هم این است که از دل معتقد باشد که آنچه را که می گوید، حق و از جانب خداوند پروردگار جهانیان است و هیچ شکی در آن نیست.

امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که فرمود: هر گفتاری، باید یک مصداق عملی داشته باشد که آن را تأیید نموده یا تکذیب کند. هر گاه انسانی، با زبان خود سخنی بگوید و به آن سخن خود جامه عمل بپوشاند، سخن او به واسطه عملی که انجام داده، به سوی خداوند بالا می رود. اما اگر سخنی بگوید به آن جامه عمل نپوشاند، سخنش نیز به عملش بازگردانده می شود و او را به آتش می کشاند.(2)

11. عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ایمان عبارت است از شناخت قلبی، و اقرار به زبان و عمل به جوارح.(3)

در دو کتاب خصال و عیون اخبار الرضا همانند این حدیث با سندی متفاوت نقل شده است.(4)

1- . خصال 1 : 84 ، عيون اخبار الرضا 1 : 227، امالی صدوق : 160
2- . تفسیر قمی در تفسیر آیه 10 از سوره فاطر
3- . عيون اخبار الرضا 1 : 226
4- . خصال 1 : 84 ، عيون اخبار الرضا 1 : 227

در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین همانند این روایت نقل شده است.(1)

در خصال و عیون الاخبار نیز همین حدیث با سندی متفاوت نقل شده است.(2)

12. خصال و عیون اخبار الرضا: عبدالله بن طاهر گوید: من در کنار پدرم ایستاده بودم و افرادی چون ابو الصلت هروی و اسحاق بن راهویه و احمد بن محمد بن حنبل در آنجا حضور داشتند. پدرم خطاب به افراد حاضر گفت: هر کدام از شما باید حدیثی برایم نقل کند. ابو الصلت هروی گفت: امام رضا علیه السلام که به خدا قسم مانند نام خود، مورد رضایت خدا و خلق بود، از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ایمان عبارت است از اقرار به زبان و عمل. وقتی ما از آنجا بیرون شدیم، احمد بن حنبل پرسید: این سند (امامانی که این حدیث را از پیامبر نقل کرده بودند) چیست؟ پدرم در جواب او گفت: این دارویی است که برای مجنون حکم انفیه را دارد که هرگاه مجنونی، این دارو را استفاده کند، هوشیار می گردد.(3)

توضیح: عبارت «کان و الله رضا» یعنی اینکه امام رضا علیه السلام مورد رضای پروردگار و بندگان خداوند بود. و عبارت «سعوط المجانین» مقصود این است که این سند به جهت اینکه اسامی شریف را در خود دارد همچون دعایی است که شایسته است مجنون برای درمان خود آن را بخواند. و شاید هم به کار بردن کلمه کنایه از قوت و مورد اعتماد بودن این سند باشد که هرگاه مجنونی آن را بشنود، باور کند تا چه رسد به افراد هوشیار و عاقل. البته احتمال اول، آشکارتر است.

13. خصال و عیون اخبار الرضا: ابو الصلت هروی گوید: از امام رضا علیه السلام درباره ایمان پرسیدم. حضرت فرمود: ایمان عبارت است از اعتقاد قلبی و اقرار زبانی و عمل با جوارح و اعضاء. و ایمان معنایی جز این ندارد.(4)

1- . نهج البلاغه 2 : 194
2- . خصال 1 : 84 ، عیون اخبار الرضا 1 : 227
3- . خصال 1 : 84 ، عیون اخبار الرضا 1 : 228

4- . خصال 1 : 84 ، عيون أخبار الرضا 1 : 227

در کتاب معانی الاخبار همانند این حدیث روایت شده است.(1)

14. قرب الاسناد: امام جعفر صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ایمان عبارت است از گفتار و عمل. این دو با هم هستند.(2)

در کتاب معانی الاخبار همانند این حدیث روایت شده است.(3)

15. قرب الاسناد: ابن صدقه گوید: از امام صادق علیه السلام سوال شد: چرا شما زنا کار را کافر نمی دانید در حالی که تارک نماز را کافر می دانید؟ دلیل شما چیست؟ حضرت فرمود: زیرا زناکار و افرادی که به قصد لذت جویی گناه می کنند، به خاطر اینکه شهوت بر او غلبه یافته مرتکب گناه می گردد. اما کسی که نماز را ترک می کند، و قصد ترک آن را دارد از روی خوار شمردن نماز است. و تو می دانی که هرکس با زنی همبستر شود، فقط برای لذت جویی است اما هر کس که قصد ترک نماز کند، این ترک نماز کردنش برای لذت جویی نیست. وقتی که لذت جویی در کار نباشد، خوار شمردن نماز در کار است وقتی که خوار شمردن نماز در کار باشد، کفر است.(4)

16. قرب الاسناد: ابن صدقه گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد: چه فرقی است میان کسی که به زنی نگاه کند و بعد با او زنا کند و همچنین کسی که به خمر نگریسته و آن را بنوشد با کسی که ترک نماز کند. با در نظر داشتن اینکه زناکار و شارب خمر، از روی خوار شمردن چیزی مرتکب آن نمی شود. چرا میان این دو تفاوت قائل می شوی و دلیل و حجت شما در این امر چیست؟ حضرت فرمود: دلیل این است که هر امری که تو نفس خود را به آن فراخوانی در حالی که هیچ انگیزه لذت جویی و شهوتی در کار نباشد، یعنی مانند زنا و شرب خمر نباشد که در آن لذت است، در این صورت تو خود را به ترک نماز فراخوانده ای در حالی که هیچ

1- . معانی الأخبار: 186
2- . قرب الإسناد: 13
3- . معانی الأخبار: 187

4- . قرب الإسناد: 22

انگیزه ای در ترک نماز نیست بلکه تنها به خاطر خوار شمردن نماز است و این است تفاوت میان زنا کار و شارب الخمر و تارک نماز.(1)

توضیح: در عبارت «أن کل ما أدخلت» گویا خبر «أن» محذوف است. و آن این است: «هو الاستخفاف». و این از قرینه «فأنت دعوت» فهمیده می شود. و نیز احتمال دارد که عبارت «لم یدعک» خبر أن باشد. و گفته شده: مقصود از حجت، دلیل نیست بلکه معیار است. و مراد از «الداعی»، همان انگیزه قوی است. وگرنه هیچ فعل اختیاری بدون انگیزه رخ نمی دهد. و عبارت «مثل الزنا» تشبیهی است برای آنچه که نفی شده است.

17. قرب الإسناد: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زنا کار، در آن حال که زنا می کند، ایمان ندارد و دزد هم در همان حالی که دست به دزدی می زند، ایمان ندارد.(2)

18. خصال: حلبی گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: در اخلاق و روش مؤمن، دروغگویی و بخل و هرزه گری، جای ندارد. اما ممکن است که گاهی به این گناهان آلوده شود ولی به زودی خود را از این گناهان کنار می کشد. سؤال شد: یعنی آیا ممکن است مؤمن زنا کند؟ فرمود: بله مؤمن هم امتحان می شود ولی به زودی توبه می کند. ولی از آن نطفه او فرزندی به دنیا نمی آید.(3)

توضیح: عبارت «ربما ألم» یعنی فرود می آید و نزدیک شود. در النهایه آمده است: «و إن کنت ألممت بذنب فاستغفری الله» یعنی اگر به گناهی نزدیک شدی، از خداوند آمرزش بخواه. و گفته شده است که « اللمم» به معنای نزدیک شدن به گناه است بدون اینکه عملا مرتکب آن شود. و نیز گفته شده است که: اللمم، به معنای گناهان کوچک است. فتنه به معنای امتحان است که این حدیث به همین معنا اشاره دارد: «المؤمن خلق مفتنا» یعنی مؤمن، آفریده شده است تا مورد امتحان قرار گیرد یعنی خداوند او را با گناه مورد آزمایش قرار می دهد و او هرگاه مرتکب گناهی

1- . قرب الإسناد: 23
2- . قرب الاسناد: 149 - 165
3- . خصال 1 : 64

گردد، فورا توبه می کند و باز وقتی گناهی مرتکب شد، باز هم توبه می کند. «فتنته أفتنه فتنا و فتونا» یعنی او را مورد آزمایش و امتحان قرار دادام. و افتتنه نیز به همین معناست.

19. عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ایمان عبارت است از اقرار با زبان، شناخت قلبی، و عمل جوارح.(1)

در کتاب صحیفه الرضا نیز همین حدیث از امام رضا علیه السلام با همین سند روایت شده است.(2)

20. مجالس شیخ مفید و امالی شیخ طوسی: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ایمان عبارت است از اینکه شهادتین به زبان رانده شود و به واجبات دینی عمل شود و با عقل هم درک شود. ابوالصلت گوید: من این حدیث را در مجلس احمد بن حنبل نقل کردم. احمد بن حنبل به من گفت: ای ابا صلت اگر این اسناد (راویان این حدیث که امام رضا علیه السلام و پدران بزرگوارشان تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند) بر انسان دیوانه ای خوانده شود، او هوشیار می گردد.(3)

21. امالی شیخ طوسی: امام هادی علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ایمان پرسیدم. آن حضرت در جواب فرمود: ایمان عبارت است از تصدیق قلبی، و اقرار زبانی و عمل به جوارح.(4)

1- . عیون أخبار الرضا 1 : 227 و نیز 2 : 28
2- . صحیفه الرضا علیه السلام: 2
3- . مجالس مفید: 169، أمالی طوسی 1 : 35
4- . امالی طوسی 1 : 290

22. امالی شیخ طوسی: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ایمان عبارت است از اقرار با زبان، و شناخت قلبی، و عمل بدنی.(1)

23. امالی شیخ طوسی: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: ایمان عبارت است از اقرار زبانی، شناخت قلبی، و عمل بدنی. و عبارت این حدیث از داود (یکی از راویان حدیث) است.

ابو الصلت گوید: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: ایمان عبارت است از گفتار با زبان و شناخت با قلب، و عمل با اعضاء. ابوحاتم گوید: ابو الصلت گفت: اگر این اسناد، بر دیوانه ای خوانده شود، به اذن خداوند شفا می یابد. ابو المفضل گوید: این حدیثی است که کسی جز امیرالمؤمین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل نکرده است. و این حدیث از طریق امام رضا علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارش روایت شده است. و بزرگان علم حدیث همگی به اتفاق صحت این حدیث را تأیید کرده اند و این حدیث را دلیل بر بطلان عقیده مرجئه آورده اند. تا جایی که می دانم فقط امام موسی علیه السلام از پدر بزرگوارش این حدیث را نقل نموده بود. و نمی دانستم که کسی غیر از امام رضا علیه السلام این حدیث را از امام موسی علیه السلام روایت کرده باشد تا اینکه محمد بن علی بن معمر الکوفی این حدیث را برایمان نقل کرد و من فقط از او این حدیث را نوشتم. او با اسنادی یکسان از امام کاظم علیه السلام روایت را نقل می کرد.(2)

24. امالی شیخ طوسی: احمد مصعبی گوید: در مجلس برادرم طاهر بن عبدالله بن طاهر در خراسان بودم و در آن روز، اسحاق بن راهویه حنظلی و ابو

1- . امالی طوسی 1 : 379

2- . امالی طوسی 2 : 63

الصلت و عبدالسلام بن صالح هروی و عده ای از فقهاء و محدثین نیز حضور داشتند. آنان سخن از ایمان به میان آوردند. و اسحاق بن راهویه چندین حدیث را نقل نمود و فقهاء و محدثین درباره آن احادیث به بحث نشستند. ابو الصلت ساکت نشسته بود. به او گفتند: ای ابو صلت، چرا برایمان حدیث نقل نمی کنی؟ ابو الصلت گفت: امام رضا علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم، که مثل نام خود، مورد رضای خداوند و بندگان خداوند بود، برایم حدیث نقل نمود و فرمود: امام موسی الکاظم از امام صادق از امام باقر از امام سجاد از امام حسین از امام علی علیهم السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ایمان عبارت است از اعتقاد قلبی، و اقرار زبانی و عمل بدنی. راوی گوید: حاضران در مجلس ساکت شدند. ابو الصلت برخاست و اسحاق بن راهویه و بقیه فقهاء نیز برخاستند. اسحاق بن راهویه خطاب به ابو الصلت گفت: برایمان بگو که این اسناد چیست؟ ابو الصلت گفت: این داروی درمان دیوانگان است و این عطر و شمیم عاقلان است.(1)

25. امالی شیخ طوسی: ابومفضل از ابوعبدالله محمدبن عبدالله کاتب روایت می کند که روز سه شنبه نهم جمادی الاولی سال سیصد و بیست و چهار علی بن محمد بن فرات هدایای بسیاری توسط من به ابو احمد عبیدالله بن عبدالله بن طاهر فرستاد. من آن ها را رسانیدم و او را در فقر شدیدی یافتم. وی هدایا را پذیرفت و این گونه فی البداهه سرود:

نعمت های تو همواره در حق من بسیار بوده است و من همواره در سپاسگزاری آن ها کوتاهی کرده ام

اگر چه تو از تشکر من بی نیازی، اما من به تشکر از نعمت هایت بسیار نیازمندم

راوی گوید: عرض کردم: خداوند امیر را عزیز گرداند، این چیزی نیکوست. گفت: نیکوتر از آن، چیزی است که من از او به سرقت بردم. پرسیدم: و آن چیست؟

1- . امالی طوسی 2 : 64

گفت: دو حدیثی است که ابا صلت از امام رضا از پدرانش از جدش امیرالمؤمنین علیهم السلام از رسول خدا صلوات الله علیه وآله روایت فرمودند که فرمود: کفران نعمت در میان گناهان سریع ترین عقوبت را دارد.

و اباصلت به این اسناد روایت کرد که رسول خدا صلوات الله علیه وآله فرمودند: بنده ای روز قیامت به پیشگاه خداوند آورده می شود و عرض می کند: پروردگارا! مرا به ورود در آتش امر کرده ای در حالی که من قرآن خوانده ام. خداوند می فرماید: ای بنده من! من بر تو نعمت ارزانی کردم و تو شکر نعمتم را به جا نیاوردی. بنده می گوید: خداوندا! فلان نعمت را به من دادی و من فلان جور شکر تو را به جا آوردم، و فلان نعمت را بر من ارزانی داشتی و من به فلان شیوه شکرت را به جا آوردم؛ و همچنان نعمت های خداوند و شکرگزاری خود را می شمارد و خداوند می فرماید: بنده من! راست گفتی، اما تو شکر کسی را که من نعمتم را به دست او به تو رساندم، به جا نیاوردی و من به خودم قسم یاد کردم که شکر هیچ بنده ای را که بر او نعمتی ارزانی کرده ام نپذیرم، مادامی که سپاس بنده ای را که نعمت را به او رسانده، بجا نیاورد.

راوی گوید: خبر را به علی بن فرات که در مجلس ابوالعباس احمد بن محمد بن فرات بود رساندم و ماجرا را برایش بازگو کردم. او نیز خبر را پسندید و از آن نسخه برداری کرد و همان لحظه مرا با هدایایی بیشتر از هدایای برادرش، نزد ابواحمد عبیدالله بن عبدالله فرستاد. من هدایا را به او رساندم. او نیز آن ها را پذیرفت و از آن خوشحال شد و به او نوشت:

سپاس من از تو به ایمانم گره خورده و بر نهان و آشکارم حاکم است، که پیمانی در درونم است و دهانم را به شکرت گویا کرده و اعضا و ارکانم را به انجام شکر واداشته است.

گفتم: خداوند امیر را عزیز گرداند که این از اولی بهتر است. او پاسخ داد: و بهتر از آن، آن چیزی است که من از او به سرقت بردم. سؤال کردم: وآن چیست؟ پاسخ داد: اباصلت در نیشابور از حضرت رضا از پدرش حدیث نقل نموده و فرمود: پدرم موسی کاظم برایم حدیث گفته و فرموده: پدرم جعفر صادق برایم حدیث گفته

و فرموده: پدرم محمد باقر برایم حدیث گفته و فرموده: پدرم علی سجاد برایم حدیث گفته و فرموده: پدرم حسین سبط برایم حدیث گفته و فرموده: پدرم امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت کرد که پیامبر صلوات الله علیه وآله فرمود: ایمان پیمان به قلب است و بیان به زبان و عمل به اعضا. راوی گوید: دوباره نزد ابوعباس بن فرات برگشتم و حدیث را برایش خواندم و او نیز از آن نسخه برداری کرد. ابواحمد گفت: اباصلت در مجلس برادرم در نیشابور بود که جمعی از فقهای نیشابور و اهل حدیث این شهر از جمله اسحاق بن راهویه وارد مجلس شدند. اسحاق رو به اباصلت کرد و پرسید: ای اباصلت این چه اسناد عجیب و غریبی است؟! او پاسخ داد: این انفیه و داروی دیوانگان است که هرگاه بر دماغ ایشان کشیده شود، آن ها را به اذن خداوند شفا می بخشد. ابومفضل می گوید: با ابوعلی بن همام درباره روایتش از ابواحمد صحبت کردم و در روایت دوم از من خواست تا به خاطر زیادت موجود و اشعار آن، بر او املا کنم و من این چنین کردم.

توضیح: کلمه «برّاً» می تواند به ضم یا کسر خوانده شود و عبارت «علی إضافه» یعنی مهمانی و معنای آن این باشد که مهمانان بسیاری نزد او بودند. عبارت از او به سرقت بردم نیز گویی به معنای از او پنهان داشتم و برایش بیان نکردم و الان بیان می کنم است، و شاید آن را به این دلیل سرقت نامیده که او می توانست این حدیث را بشنود و من برایش بیان نکردم گویی که از او به سرقت برده ام. و همچنین می توان «ما سرَّ» را در صیغه مفعول از ریشه سرور خواند، «قنه» با کسره ی قاف و تشدید نون، یعنی بنده او، و ضمیر به ابن فرات بازمی گردد، «منه» یعنی از شنیدن آن، و ممکن است «سرّ» را در صیغه فاعل نیز خوانده شود، یعنی غلامی را که به سوی او فرستاده شده بود، به وسیله آن شادمان ساخت. و درست تر این است که از ریشه سرقت است و معنی این باشد که آنچه دزدیدم، این شعر از آن است، چرا که شعر حاوی فقر اوست و حدیث بر آن دلالت دارد.

و اما مثنی آمدن کلمه شکراک یا به اعتبار دو نعمت است که مفرد آمدن خبر نیز به اعتبار هر کدام از دو نعمت است و یا مقصود از آن مصدر شکری است مانند ذکری، هر چند در کتب لغوی ذکر نشده است. و بر اساس احتمال اول، مقصود صرفاً

تکرار است مانند کلمه لبیک، و در برخی نسخ نیز به صورت شکریک با یاء به معنای شکر تو را با قسم بر خود واجب ساختم آمده است، همان گونه که خداوند می فرماید: «بما عقّدتم الأیمان» این با فتحه همزه به معنای سوگندهاست. و گویا کسره آن برای سخنی که از او دزدیده بود مناسب تر است. «حکم» با دو حرکت متوالی، یعنی فرمانروا، یا داور. و ممکن است با ضمه باشد، و «الفم» در اینجا با تشدید است، در قاموس آمده: «الفم» با سه حرکت است، ریشه آن «فوه» بوده که میم در آن تشدید گرفته است و سه حرکت را می گیرد، و این سخن که: «حدثت... تا پایان» اشاره به حدیثی است که پیش از این حدیث از ایشان روایت شد. و گویا آشکارتر «ما تقدّمه» است.

26. معانی الاخبار: از امام صادق علیه السلام روایت است که رسول خدا صلوات الله علیه وآله فرمود: ایمان به زینت بستن و آرزو کردن نیست، بلکه ایمان آن چیزی است که در قلب صاف گردد و کردار شخص، آن را تصدیق کند.

توضیح: «بالتحلی» یعنی زینت ظاهری بدون یقین قلبی؛ «و لا بالتمنی» نیز بدین معنی است که انسان به صرف عقاید و بدون عمل، آرزوی نجات داشته باشد.

27. معانی الاخبار: از حسن بن زیاد عطار روایت است که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: به ما می گویند: آیا شما مؤمنید و ما پاسخ می دهیم بلی، سپس می پرسند: آیا مؤمنان در بهشت نیستند؟ و ما پاسخ می دهیم: بلی، می گویند: آیا شما الان در بهشتید؟ و ما وقتی به خودمان نگاهی می اندازیم از پاسخ ناتوان و درمانده می شویم. راوی می گوید: حضرت فرمود: هرگاه پرسیدند آیا شما مؤمنید به آن ها بگویید بلی إن شاءالله؛ عرض کردم: آن ها می گویند شما استثناء کردید چون در شک و تردیدید. حضرت فرمود: به آن ها بگویید: به خدا قسم ما دچار شک نیستیم بلکه استثنا کردن ما مانند فرمایش خداوند متعال است که فرمود: {با امنیت وارد مسجد الحرام می شوید إن شاءالله}(1) در حالی که می داند که آن ها نخست وارد مسجد الحرام می شوند. و خداوند مؤمنین را به خاطر عمل صالح مؤمن

1- . فتح / 27

نامیده است و بر اهل گناهان کبیره و چیزهایی که خداوند در کتب آسمانی و اخبار وعده آتش داده است، نام مؤمن اطلاق نفرموده است و ما نیز اهل این گناهان را بعد از ارتکاب آن مؤمن نمی شماریم.

توضیح: عبارت «بالایمان» از باب تنازع، متعلق است هم به عبارت «لم یسمّه» و هم «لا نسمّیهم».

28. کتاب توحید: از عبدالرحیم قصیر روایت است که گفت: به دست عبدالملک بن اعین به امام صادق علیه السلام نامه ای نوشتم و از ایشان درباره ایمان پرسیدم که چیست. حضرت نوشت: ایمان اقرار به زبان است و پیمان به قلب و عمل به اعضاء. اجزای ایمان از یکدیگر پدید می آیند و گاهی بنده قبل از اینکه مؤمن باشد مسلمان است و تا مسلمان نباشد مؤمن نمی شود، چرا که اسلام قبل از ایمان است و با ایمان مشارکت می کند. و آنگاه که بنده مرتکب یکی از گناهان کبیره یا صغیره نهی شده از سوی خداوند گردید، از ایمان خارج و نام ایمان از او ساقط می شود و اسم اسلام بر او باقی می ماند، پس اگر توبه و طلب مغفرت کرد به ایمان برمی گردد. و مسلمان را تنها انکار و استحلال کافر می کند یعنی وقتی به حلالی حرام گوید و به حرامی حلال اطلاق کند و آن ها را آیین خود قرار دهد. در این صورت است که از ایمان و اسلام به کفر وارد می شود و به منزله کسی است که داخل حرم شود سپس وارد کعبه شود و در آن حدثی از خود سر دهد که در این صورت از کعبه و حرم بیرون برده می شود و گردنش زده می شود و وارد آتش می شود... تا آخر حدیث.

29. تفسیر نعمانی: از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود: و اما ایمان و کفر و شرک و زیادت و نقصان آن: ایمان به خداوند متعال در میان اعمال بالاترین درجه و شریف ترین منزلت ها و بهترین بهره ها را دارد. از ایشان پرسیده شد: آیا ایمان در کردار و گفتار است یا تنها در گفتار است و نه در کردار؟ فرمود: ایمان تصدیق به دل است و اقرار به زبان و عمل به اعضاء که سراسر ایمان عمل است و تمام و کمال ایمان به عمل است و زیادت و نقصان ایمان که نقصان آن واضح است، وابسته به عمل است و نیز زیادت ایمان که واضح است نیز از عمل است خداوند

متعال ایمان را بر هیچ یک از اعضای انسان واجب نفرمود مگر اینکه آن عضو به امری غیر از امور اعضای دیگر موکل شد. از جمله این اعضا قلب است که با ایمان تعقل و تفقّه می کند و امور را بررسی می کند و آن ها را اراده می کند و قلب امیر بدن و امام جسم است که ورود و خروج تمامی جوارح تنها به نظر و امر و نهی قلب است. و از جمله اعضا زبان انسان است که با آن سخن می گوید. و دو گوش اوست که با آن می شنود و دو چشم است که با آن ها می بیند. و دستانی است که با آن اشیاء را به شدت می گیرد و از جمله آن ها دو پایش است که با آن ها راه می رود و عورتی است که لذت نکاح با آن است و سری که صورتش در آن است و هیچ عضوی از اعضا نیست مگر اینکه وظیفه مخصوص خود را دارد، و وظیفه ای غیر از وظیفه گوش را بر قلب معین فرمود و وظیفه ای بر گوش معین فرمود که غیر از وظیفه چشم است و وظیفه چشم نیز غیر از وظیفه دو دست است، وظیفه ای را نیز بر دو دست فرض فرمود که غیر از وظیفه ای است که بر دو پا فرض فرموده است، و بر پاها وظیفه ای مشخص فرمود که غیر از وظیفه ای است که بر عورت معین فرموده است، و وظیفه ای برای عورت مقدر فرموده که غیر از وظیفه ای است که بر صورت مشخص کرده است، و بر صورت چیزی را فرض فرموده که غیر از چیزی است که برای زبان مشخص فرموده است. اما آنچه از ایمان بر قلب فرض فرموده است عبارت است از اقرار و معرفت و پیمان بر سر آن، و رضایت بر چیزی که خداوند بر آن فرض فرموده است، و تسلیم به امر خداوند و ذکر و تفکر و فرمانبری از همه آنچه از سوی خداوند عز و جل در کتابش آمده همراه با حصول اعجاز آن، که اعتقاد به آن واجب است و هر آنچه را که در دل دارد ظاهر سازد مگر اینکه اخفای آن ضرورت داشته باشد همان گونه که خداوند متعال فرمود: {مگر آن کس که مجبور شده ولی قلبش به ایمان اطمینان دارد}(1) و فرمود: {خداوند شما را به سوگندهای لغوتان مؤاخذه نمی کند، ولی شما را بدانچه دل هایتان [از روی عمد] فراهم آورده است، مؤاخذه

1- . نحل / 106

می کند}(1) و فرمود: {آنان که با زبان خود گفتند: ایمان آوردیم، و حال آنکه دل هایشان ایمان نیاورده بود}(2) و فرمود: {آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد»}(3) و فرمود: {و در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند که پروردگارا، این ها را بیهوده نیافریده ای}(4) و فرمود: {آیا به آیات قرآن نمی اندیشند یا مگر بر دل هایشان قفل هایی نهاده شده است؟}(5) و فرمود: {در حقیقت، چشم ها کور نیست لیکن دل هایی که در سینه هاست کور است}(6) و تعابیر مشابه این ها که در کتاب خداوند متعال فراوان است و آن رأس ایمان است.

اما وظیفه ای که خداوند بر زبان فرض فرموده است، بیان آن چیزی است که قلب بر آن محکم شده و بدان اقرار نموده است که خداوند می فرماید: {بگویید ما به خدا، و به آنچه بر ما نازل شده، و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب نازل آمده، ایمان آوردیم}(7) و می فرماید: {با مردم به زبانِ خوش سخن بگویید، و نماز را به پا دارید، و زکات را بدهید}(8) و می فرماید: {و نگویید خدا سه گانه است. باز ایستید که برای شما بهتر است. خدا فقط معبودی یگانه است}(9) پس خداوند سبحان به بیان سخن حق امر فرموده و از کلام باطل برحذر داشته است.

و اما آنچه بر گوش ها فرض فرموده است عبارت است از گوش فرا دادن به ذکر خدا و خاموش ماندن به هنگام تلاوت آیاتش و ترک استماع چیزهایی که او را به خشم می آورد. خداوند سبحان فرمود: {و هنگامی که قرآن خوانده می شود به آن

1- . بقره / 225
2- . مائده / 41
3- . رعد / 30
4- . آل عمران / 191
5- . محمد / 24
6- . حج / 46
7- .[7] بقره / 136
8- . بقره / 83
9- . نساء / 179

گوش سپارید و خاموش باشید، باشد که بر شما رحمت آید.}(1) و نیز فرمود: {و در کتاب بر شما چنین فرستاده شد که هنگامی که شنیدید که به آیات خدا کفر می ورزند و آن را به سخره می گیرند، پس با آنان ننشینید تا آنکه مشغول سخن دیگری شوند}(2) تا پایان آیه. سپس خداوند با رحمت خود جایگاه فراموشی را جدا کرد و فرمود: {و اگر شیطان آن را از یادت برد، پس از آنکه یادآور شدی دیگر همراه گروه ستمکار ننشین.} (3) و نیز خداوند عز و جل فرمود: {پس بندگان مرا که سخن را می شنوند و از بهترین آن پیروی می کنند بشارت بده. آنان همان کسانی هستند که خداوند راهنمایی شان فرمود و آن ها همان صاحبان خرد هستند}(4) و فرمود: {و هنگامی که سخن بیهوده را می شنوند از آن رویگردان می شوند و می گویند: اعمال ما برعهده ما و اعمال شما بر عهده خود شماست. ما تمایلی به مردم نادان نداریم.}(5) و معنای آنچه در کتاب خداوند متعال آمده است، معنای چیزی است که خداوند برای گوش واجب گردانده که همان ایمان است، اما چیزی که برای چشم واجب قرار داده است نگاه کردن به نشانه های خداوند متعال و چشم پوشاندن از حرام الهی است. خداوند متعال می فرماید: {پس آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است؟ و به آسمان که چگونه برافراشته شده است؟ و به کوه ها که چگونه برپاداشته شده و به زمین که چگونه گسترانده شده است.}(6) و نیز فرمود: {و آیا در ملکوت آسمان ها و زمین و به آفریده های خداوند نگاه نکردند؟}(7) و فرمود: {به میوه آن هنگامی که رسیده و پربار شد بنگرید.}(8)

1- . اعراف / 204
2- . نساء / 134
3- .[3] انعام / 68
4- . زمر / 18
5- . قصص / 55
6- . غاشیه / 16 - 19
7- . اعراف / 185
8- . انعام / 99

و فرمود: {پس هرکس بینا شد به سود خود اوست و هرکه نابینا گشت به زیان خود اوست.}(1) و این آیه دربرگیرنده بینایی قلب و دیده است. خداوند متعال فرمود: {به راستی که دیده ها نابینا نیست؛ بلکه دل هایی که درون سینه هستند نابینا شده اند}(2) و مشابه آن فرموده خداوند متعال که: {به مردان مؤمن بگو دیدگان خود را فروراندازند و پاکدامنی پیشه کنند که این برایشان بهتر است.}(3) یعنی هیچ یک از شما به فرج برادر مؤمن خود نگاه نکند، یا اینکه چشمش را از نگاه کردن به آن اطاعت نکند. {و به زنان مؤمن بگو دیدگان خود را فروهشته دارند و پاکدامن باشند} یعنی فروج خود را از کسانی که دیده ایشان بر آن می افتد، باز دارند، مانند آنچه درباره نگاه داشتن فرج و نگاه کردن آمد، و نگاه کردن باعث ایجاد کار حرامی مانند زنا و غیر آن می شود. سپس خداوند متعال چیزهایی را که برای گوش بر گوش و چشم و فرج واجب است در یک آیه گرد آورد و فرمود: {و شما نمی توانید پنهان شوید از اینکه گوش ها و چشم ها و پوستتان علیه شما گواهی دهند، اما گمان کردید خداوند از بسیاری از کارهای شما آگاه نیست}(4) منظور از پوست در اینجا، فرج و ران است. و خداوند متعال فرمود: {و از آنچه به آن آگاه نیستی پیروی نکن. همانا گوش و چشم و قلب همگی مورد پرسش قرار می گیرند.}(5) و این چیزی است که خداوند برای چشم واجب قرار داده ، یعنی نگریستن به نشانه ها و چشم پوشیدن از نگاه همراه با درنگ به زشتی ها که این همان ایمان است. اما آنچه خدای سبحان برای دست ها واجب گردانده پاکیزگی است. که فرموده است: {ای کسانی که ایمان آوردید هنگامی که برای نماز برمی خیزید صورت و دست های خود را تا آرنج بشویید و سر و قدم های خود را تا بلندی آن ها مسح کنید.}(6) و انفاق در راه خدا را

-1 . انعام / 104
-2 . حجّ / 46
-3 . نور / 30 - 31
-4 . فصّلت / 22
-5 . أسری / 36
-6 . مائده / 6

برای دست ها واجب گردانید و فرمود: {از چیزهای پاکیزه ای که به دست می آورید و آنچه از زمین برایتان بیرون آوردیم انفاق کنید.}(1) و برای دست ها جهاد را نیز واجب قرار داد، چرا که جهاد از کارها و تدبیرات دست است. و فرمود: {پس هنگامی که با کافران رو به رو شدید گردن هایشان را بزنید تا آنکه آنان را از پای درآورید. سپس آن ها را به بند کشید.}(2) و همه این ها از ایمان است. اما آنچه برای گام ها واجب گردانده این است که برای رسیدن به خشنودی خداوند تلاش کنند و از گام برداشتن در مسیری که خداوند را ناخشنود سازد دوری نمایند. و این همان فرموده خداوند است که {به سوی یاد خداوند شتاب کنید و خرید و فروش را رها نمایید.}(3) و فرموده خداوند متعال که {در زمین با تکبر و غرور گام برندار}(4)، و این فرموده که: {در راه رفتن خود میانه رو باش و صدایت را پایین بیاور}(5) و خداوند برای آن دو، ایستادن در نماز را واجب قرار داد و فرمود: {و برای خداوند خاضعانه به پا خیزید}(6) سپس آگاهی داد که پاها از اعضایی هستند که در روز قیامت آن گاه که از آن ها پرسش می شود گواهی می دهند و فرمود: {امروز بر دهان هایشان مهر می زنیم و دست هایشان را به سخن درمی آوریم و قدم هایشان بر آنچه به دست آوردند گواهی می دهند.}(7) و این از جمله چیزهایی است که خداوند در کتاب خود برای پاها واجب فرمود و از ایمان است. اما چیزی که برای سر واجب کرده است این است که هنگام طهارت برای نماز، پیشاپیش آن را با آب مسح کند و فرمود: {و سرهایتان را مسح کنید.}(8) و این نیز از ایمان است، و برای صورت نیز شسته شدن با آب برای وضو را واجب نمود و فرمود: {ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که

1- . بقره / 267
2- . محمد / 4
3- . جمعه / 9
4- . لقمان / 18 - 19
5- . لقمان / 18 - 19
6- . بقره / 238
7- . یس / 65
8- . مائده / 6

برای نماز برمی خیزید صورت هایتان را بشویید.}(1) و سجده کردن را برای آن واجب قرار داد و برای دو کف دست و زانوها و پاها رکوع را واجب کرد که از ایمان است. و در آنچه برای این اعضا از پاکیزگی و نماز واجب نموده فرمود، و آن را در کتاب خود به هنگام تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه، ایمان نام نهاد. پس مسلمانان گفتند: ای پیامبر خدا، نماز و طهارت ما به سوی بیت المقدس از بین رفت و ضایع گشت؟ پس خداوند متعال این آیه را نازل کرد: {و ما قبله ای را که تو رو به سوی آن بودی تنها به این دلیل تغییر دادیم که کسانی را که از پیامبر پیروی می کنند از کسانی که پشت کرده و رویگردان می شوند، بشناسیم. و خداوند نمی خواهد ایمان شما را از بین ببرد، و به راستی خداوند نسبت به مردم مهربان و دلسوز است.}(2) پس نماز و پاکی را ایمان نام نهاد.

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به دیدار خداوند برود در حالی که ایمانش کامل است، او از اهل بهشت خواهد بود. و هرکس چیزی از واجباتی را که برای اعضای بدن قرار داده شده نادیده بگیرد و از حدود دستورات خداوند تجاوز کند و آنچه را نهی نموده انجام دهد، با ایمان ناقص به دیدار خدا می رود. خداوند عز و جل فرمود: {و هنگامی که سوره ای نازل می شود، گروهی از آن ها می گویند: کدامک از شما ایمانش افزون شد؟ پس کسانی که ایمان آورده اند بر ایمانشان افزوده می شود و آن ها شادمانی می کنند.}(3) و فرمود: {همانا مؤمنان تنها کسانی هستند که چون نام خداوند برده می شود دل هایشان جلا یافته و اگر آیات او برایشان تلاوت شود بر ایمانشان افزوده می شود و بر پروردگارشان توکل می کنند.}(4) و خداوند سبحان فرمود: {همانا آن ها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم.}(5)

و فرمود: {و کسانی که از هدایت پیروی

-1 . مائده / 6
-2 . بقره / 143
-3 . توبه / 124 - 125
-4 . انفال / 2
-5 . کهف / 13

نمودند، بر هدایتشان افزوده و به آن ها پرهیزکاری عطا فرمود. }(1)

و فرمود: {اوست کسی که آرامش را در قلب های مؤمنان می افکند تا ایمانی بر ایمانشان افزون گردد، }(2)

تا پایان آیه. پس اگر ایمان تنها یک جزء بود که مورد کم و زیاد قرار نمی گرفت، هیچ کس بردیگری برتری نداشت و همه مردم با یکدیگر برابر بودند. پس با کامل شدن ایمان است که مؤمنان وارد بهشت می شوند و به درجات آن دست میابند. و با از بین رفتن و کاسته شدن آن، دیگران وارد جهنم می شوند. و همچنین پیشتازی در ایمان است که خداوند می فرماید: {و پیشتازان سبقت گیرنده که آن ها همان مقربان هستند. }(3) و خداوند سبحان فرموده است: {و پیشتازان آغازگر از مهاجرین و انصار} (4) و پیروان را نیز در مرتبه سوم آورده است. و فرمود: {برخی از آن فرستادگان را بر بعضی دیگر برتری دادیم، و به عیس بن مریم نشانه های آشکار دادیم و او را با روح القدس نیرومند ساختیم. }(5)

و فرمود: {بعض از پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم و به داوود زبور را عطا کردیم. }(6)

و فرمود: {بنگر که چگونه برخی را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم، و همانا درجات آخرت بزرگ تر و برتر هستند. }(7)

و فرمود: {آن ها درجاتی نزد خداوند هستند، و خداوند بر اعمال آن ها بیناست. }(8) و خداوند سبحان فرمود: {و برتری هر صاحب برتری را به او می دهد. }(9) و فرمود: {کسانی که ایمان آورده و هجرت کردند و با اموال و جان های خود در راه خدا جنگیدند، درجه بزرگ تری نزد خداوند دارند. }(10)

و فرمود: {کسانی

1- . محمد / 17
2- . فتح / 4
3- . واقعه / 10 - 11

4- . توبه / 100
5- . بقره / 253
6- . إسراء / 55
7- . إسراء / 21
8- . آل عمران / 163
9- . هود / 3
10- . توبه / 20

از شما که پیش از فتح مکه انفاق نموده و جنگیده اند برابر نیستند، درجه آنان برتر از کسانی است که پس از فتح انفاق نموده و جهاد کردند، و خداوند به هر یک از آن ها وعده پاداش نیکو داده است.}(1) و نیز خداوند متعال فرمود: {و خداوند جهاد گران را با پاداشی بزرگ بر کسانی که نشسته اند برتری داد. درجات و آمرزش و رحمتی از سوی او.}(2)

و فرمود: {آن به این دلیل است که هیچ تشنگی و رنج و سختی در راه خدا به آن ها نمی رسد و هیچ قدمی برنمی دارند که کفار را خشمگین سازد و هیچ آسیبی از دشمنان به آن ها نمی رسد مگر اینکه خداوند به واسطه آن برایشان نیکی می نویسد.}(3) پس این درجات و جایگاه های ایمان نزد خداود سبحان است، و فقط کسانی به خداوند ایمان می آورند که به پیامبران و حجت های او در زمین نیز ایمان آورده باشند. خداوند متعال فرمود: {هر کس از پیامبر اطاعت کند همانا از خداوند اطاعت نموده است}(4) و چنین نیست که خداوند عز و جل برای اعضای بدن انسان پیشوایی قرار دهد تا شک را برای آن ها برطرف سازد و یقین را استوار گرداند، که این پیشوا همان قلب است، اما درباره حجت های خود چنین نکرده باشد. و این معنای سخن خداوند متعال است که: {پس حجت رسا و فراگیر از آن خداوند است، و اگر بخواهد همه شما را هدایت می کند}(5) و فرمود: {تا پس از آمدن پیامبران حجتی برای مردم وجود نداشته باشد}(6) و نیز خداوند متعال فرمود: {تا بگویید هیچ بشارت دهنده و بیم دهنده ای برای ما نیامد.}(7) و نیز فرمود: {و برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایتگری می کنند، زمانی که شکیبایی کردند،}(8)

تا پایان آیه. سپس پیروی از سرپرستان امر را که نگهبانان دین او هستند، برای امت

ص: 107

1- . حدید / 10
2- . نساء / 96
3- . توبه / 120
4- . نساء / 80
5- . انعام / 149
6- . نساء / 165
7- . مائده / 19

8- . سجده / 24

واجب قرار داد. همان گونه که پیروی از پیامبرش را برای آنان واجب کرد. پس فرمود: {از خداوند اطاعت کنید و از پیامبرش و سرپرستان امر در میان شما اطاعت کنید. }(1)

سپس نسبت سرپرستان از اهل علم را به تأویل کتاب بیان نمود، و فرمود: {و اگرآن را به نزد پیامبر و پیشوایان از آنان، بازگردانند، قطعا کسانی هستند که می توانند درست و نادرست آن را دریابند. }(2)

زیرا کسی جز آن ها از شناخت تأویل کتاب خداوند آگاه نیست. زیرا آن ها راسخان در علم و امانت داران در تأویل کتاب هستند. خداوند متعال فرمود: {و تأویل آن را جز خداوند و کسانی که در علم راسخ هستند نمی داند}(3) تا پایان آیه، و نیز فرموده است: {بلکه آن نشانه های آشکاری است که در سینه های کسانی است که به آنان دانش عطا شده است}(4)

و طلب علم از عبادت برتر است، خداوند عز و جل فرمود: {تنها بندگان دانشمند خداوند از او خشیت دارند}(5)

و به وسیله علم از جانب خداوند سزاوار عنوان صدق گشتند و آنان را به وسیله آنان راستین نامید و پیروی از آنان را بر همه بندگان واجب نمود و فرمود: {ای کسانی که ایمان آوردید، از خداوند پروا داشته باشید و با راستگویان باشید}(6) پس آنان را دوستان خود قرار داد و دوستی آنان را دوستی خود قرار داد و حزب آنان را حزب خود قرار داد و فرمود: {و هر کس خدا و پیامبرش را و کسانی را که ایمان آورده اند به دوستی بگیرد، پس همانا حزب خداوند پیروز است. }(7)

و فرمود: {همانا سرپرست شما خداوند و پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آوردند، کسانی که نماز را بر پامی دارند و در حال رکوع زکات را می پردازند}(8)

خداوند شما را رحمت کند، بدانید این امت نابود شد و پس از پیامبرش به گمراهی گذشته خود

1- . نساء / 59

2- . نساء / 83
3- . آل عمران / 13
4- . عنکبوت / 49
5- . فاطر / 28
6- . توبه / 119
7- . مائده / 55 - 56
8- . مائده / 55 - 56

بازگشت، تنها به سبب پیمودن راهی که امت های گذشته و روزگاران پیشین طی کردند، کسانی که پرستش بت ها را بر پیروی از دوستان خداوند عزوجل و نادانان را به جای کسانی که می دانند، ترجیح دادند پس خداوند متعال با این جمله در پی عمل آنان فرمود: {آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند برابرند؟ به راستی فقط صاحبان خرد پند می گیرند }(1) و درباره کسانی که به ناحق میراث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را پس از ایشان در اختیار گرفتند فرمود: {آیا کسی که به سوی راستی راهنمایی می کند شایسته است که مورد پیروی قرار گیرد یا آن کس که نمی تواند هدایتگر باشد مگر اینکه کسی او را راهنمایی کند؟ پس شما را چه می شود و چگونه داوری می کنید؟ }(2)

پس اگر برای امت جایز می بود که کسی را که نمی داند یا نادان است به عنوان پیشوا بپذیرد، إبراهیم علیه السلام به پدرش نمی گفت: {چرا چیزی را که توانایی شنیدن و دیدن ندارد و تو را از چیزی بی نیاز نمی کند می پرستی؟ }(3) بنابراین مردم پیرو پیشوایان راستین و باطلی هستند که از آنان پیروی می کنند. خداوند عز و جل فرموده است: {روزی که هرگروه از مردم را با پیشوایشان فرامی خوانیم. پس هرکس نامه اش را به دست راست بگیرد آن را می خوانند و به اندازه رشته هسته خرما به کسی ستم روا نمی شود. }(4)

پس کسی که راستگویان را پیشوای خود بگیرد با آنان برانگیخته می شود و کسی که منافقان را به عنوان پیشوای خود برگزیند با آنان برانگیخته می شود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: انسان با کسی که او را دوست می دارد برانگیخته می شود. إبراهیم علیه السلام فرمود: {پس هر کس از من پیروی کند او از من است. }(5)

و ریشه ایمان، دانش است و خداوند متعال گروهی را اهل آن قرار داده است و آنان را مأمور به اطاعت و درخواست از آن ها کرده است. پس فرموده است:

1- . زمر / 9
2- . یونس / 35
3- . مریم / 42

4- . إسراء / 71
5- . إبراهيم / 36

{پس از اهل ذکر بپرسید، اگر نمی دانید.}(1) و خداوند جلّت عظمته فرمود: {و از درگاه ها وارد خانه ها شوید}(2) و منظور از خانه ها در اینجا، آن هایی است که خداوند بنای آن را بزرگ داشته و فرموده است: {در خانه هایی که خداوند اجازه فرموده آن ها را بلند سازند و نامش در آن ها برده شود.}(3) سپس معنای آن را روشن فرمود تا گمراهان نپندارند منظور خانه های ساخته شده است. پس خداوند تعالی فرمود: {مردانی که داد و ستد و خرید و فروش آن ها را از یاد خدا بازنمی دارد} پس هر کس علم را در این جهت جستجو کند، به آن دست می یابد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شهر علم هستم، و در جای دیگری فرمود: من شهر حکمت هستم و علی در این شهر است. پس هر کس جویای حکمت است باید از در آن وارد شود، و همه این ها در کتاب الهی نیز آمده است، جز اینکه این امور اهلی دارد که تأویل آن را می دانند. پس هر کس از آن ها منحرف شده و به سوی کسانی رود که چیزی را که از آنان نیست به خود نسبت داده اند، و آنچه را برایشان متشابه است دنبال می کنند تا فتنه انگیزی کنند، و تأویل آن را جویا می شوند و آن تأویل بدون برهان و دلیل و راهنمایی است، نابود شده و نابود می گرداند و در کالای خود زیان کرده و تلاشش به گمراهی کشانده شد، در روزی که {پیشوایان از پیروان خود بیزاری جویند و عذاب را مشاهده می کنند و دستشان از همه جا کوتاه شده است}(4) و آن تنها حق و باطل، إیمان و کفر، علم و جهل، سعادت و شقاوت، بهشت و جهنم است، و حق و باطل در قلب یک نفر جمع نمی شوند. خداوند متعال فرموده است: {خداوند در سینه یک انسان دو قلب قرار نداده است،} و مردم تنها زمانی نابود می شوند که پیشوایان هدایت و پیشوایان کفر را مساوی قرار داده اند، و گفتند: همانا فرمان برداری از هر کس که در جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته باشد، واجب است. خواه نیکوکار باشد یا بدکار. پس نابودی شان پیش از آن فرارسید.

1- . نحل / 43
2- . بقره / 189
3- . نور / 36 - 37
4- . بقره / 166

خداوند سبحان فرمود: {پس آیا مسلمانان را مانند مجرمان قرار می دهیم؟ شما را چه می شود و چگونه داوری می کنید؟ }(1) و نیز خداوند متعال فرمود: {آیا نابینا با بینا برابر است یا تاریکی و نور برابر است؟ }(2) پس درباره کسانی از پیشوایان کفر که آن ها را به نام پیشوایان هدایت نامیده اند و چیزی را که خداوند به اهل حق بخشیده به زور گرفته اند، و اهل گمراهی را در ستمشان یاری نموده اند فرمود: {این ها تنها نام هایی است که شما و پدرانتان نام گذاری کرده اید، خداوند نیرویی برای آن قرار نداده است }(3)

پس خداوند سبحان آن ها را از افتراء بزرگی که به همه اهل ایمان بستند آگاه می کند و می فرماید: {همانا تنها کسانی نسبت دروغ می بندند که به نشانه های خدا ایمان ندارند. }(4)

و سخن خداوند متعال که {و چه کسی گمراه تر است از آن کس که بدون هدایتی از جانب خداوند از میل درونی خود پیروی می کند؟ }(5)

و یا این سخن خداوند سبحان: {آیا کسی که مؤمن است با آن کس که فاسق است برابر است؟ آن ها برابر نیستند. }(6)

و یا این فرموده خداوند {آیا کسی که از سوی پروردگارش دلیل روشنی دارد با آن کس که نابیناست برابرند؟ }(7)

پس خداوند متعال تفاوت میان حق و باطل را در بسیاری از آیات قرآن آشکار فرموده و پس از بیان و برهان، بهانه ای برای بندگان در مخالفت فرمان او باقی نمی ماند و آن ها را در اشتباه و گمراهی باقی نمی گذارد. و به راستی که مردم پس از پیامبرشان در اختلاف و دوگانگی و پراکندگی کار مسلمانان و دشمنی با جانشینان پیامبر شتاب کردند، پس

1- . قلم / 35
2- . رعد / 16
3- .[3] اعراف / 71
4- . نحل / 105
5- . قصص / 50

6- . سجده / 18

7- . صدر آیه در سوره محمد صلی الله علیه و آله است به این صورت: «أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ کَمَنْ زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ» و ذیل آن در سوره رعد است به این صورت: «أَ فَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمی إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ» و ظاهرا بین این دو آیه سقطی از جانب نسّاخ روی داده است.

از آنکه پاداش اطاعت و مجازات نافرمانی برایشان آشکار شده بود و از هوس های خود پیروی نمودند و آنچه را خداوند و پیامبرش دستور داده بودند ترک کردند. خداوند متعال فرمود: {و پیروان کتاب تنها پس از آنکه دلیل آشکار برایشان آمد، پراکنده شدند، }(1)

سپس برتری مؤمنان را آشکار نموده و فرمود: {همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند آن ها همان برترین مردم هستند. }(2) سپس کرامتی را که برای آنان آماده کرده بود و آنچه را برای مشرکان و نافرمانان آمده کرده بود و عذاب و مجازاتی را که برای سرکشان از دوستان او مهیا نموده بود بیان فرمود. پس ویژگی های هدایت یافتگان را از ویژگی های سرکشان جدا کرد و آن را در میان بسیاری از آیات کتابش مسطور فرمود. و به همین دلیل خداوند متعال فرمود: {پس آیا در قرآن تدبر نمی کنند یا بر دل هایشان قفل خورده است؟ }(3)

پس روشن است که پیشوا کسی است که این ویژگی را از جانب خداوند عز و جل داشته باشد و اطاعت او برای امت واجب است، کسی که به اندازه چشم بر هم زدنی به خداوند شرک نورزیده باشد و هیچ نافرمانی کوچک و بزرگی از او سر نزده باشد. یا از کسانی نباشد که بیشتر عمر و روزهای زندگانی خود را با پرستش بت ها سپری کرده اند، و سپس ایمان را آشکار داشته و نفاق خود را پنهان کرده اند. و آیا موجود حکیم می تواند به وسیله ناپاک، پلیدی را بزداید؟ و کسی که خود حدود بسیاری را بر گردن دارد حدود را بر امت جاری سازد؟ و خداوند سبحان می فرماید: {آیا مردم را به نیکی امر می کنید و خویشتن را فراموش می کنید در حالی که شما کتاب را تلاوت می کنید؟ پس آیا نمی اندیشید؟ }(4) آیا خداوند عز و جل با این آیه به پیامبرش دستور نمی دهد که پیمانی را که درباره جانشینش با او بسته و آشکار ساختن امامت و ولایت او به مردن برساند؟ {ای پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت بر تو فرو فرستاده شده به مردم برسان، و اگر چنین نکنی پیامبری خود را به انجام نرسانده ای.

1- . بینه / 4
2- .[2] بینه / 7
3- .[3] محمد / 24
4- . بقره / 44

و خداوند تو را از مردم نگاه می دارد.}(1) پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنچه را شنیده بود به مردم رساند و دانست که شیاطین به سوی ابلیس جمع شده اند و می گویند: آیا تو به ما نگفتی هنگامی که محمد از دنیا برود امتش پراکنده شده و سنتش از بین می رود و کتابی که او آورده به این مطلب گواهی می دهد و می گوید: {و محمد تنها پیامبر است که پیش از او نیز پیامبرانی آمده اند، پس اگر او بمیرد یا از دنیا برود شما به گذشته خود بازمی گردید؟}(2) پس این چگونه خواهد بود در حالی که او برای امتش راهنما و نشانه ای قرار داده و پیشوایی برایشان تعیین نموده است؟ پس ابلیس گفت: نگران نباشید، چرا که امتش پیمان او را می شکنند و پس از او به جانشینش خیانت می کنند و به اهل بیتش ستم روا می دارندو به خاطر غلبه دوستی دنیا در دل هایشان و از روی استکبار و غرور و جای گیری تعصب و کینه ها در سینه هایشان در این کار سستی می کنند. پس خداوند متعال آیه نازل کرد: {و همانا ابلیس گمان خود را به باور آنان رساند، پس همه به جز گروه اندکی از مؤمنان از او پیروی کردند.} (3)

توضیح: «باللغو فی أیمانکم» در مجمع گفته است: آن چیزی است که بر حسب عادت بر زبان مردم می آید و می گویند: «نه به خدا، و بله به خدا»، بدون اینکه قصد سوگند داشته باشند تا مالی را از کسی بگیرند یا به کسی ستم کنند. و این از أبوجعفر و أبوعبد الله علیهما السلام روایت شده است، و گفته شده به این معناست که سوگند خورد و گمان کند راست می گوید، سپس مشخص شود که او دروغ می گفته است، پس گناهی بر او نیست و کفاره ای بر عهده اش قرار نمی گیرد. و گفته شده سوگند در حال خشم است، برای شکستن این سوگند مؤاخذه نمی شود. و مسروق گفته است: هر سوگندی که به آن پایبند نباشد لغو است و کفاره برای آن واجب نیست. «بما کسبت قلوبکم» یعنی با آنچه تصمیم به انجام آن گرفته اید، چرا

1- . مائده / 67
2- . آل عمران / 144
3- . سبأ / 20

که تصمیم و نیت از دریافت های قلب است. و در آن حذف وجود دارد، یعنی از سوگندهایتان، و گفته شده به اینکه سوگند به دروغ یا باطلی خورده باشید. پایان.

و استدلال به آیه تفکر به این دلیل است که آن از کارهای قلب است، و تدبر نیز چنین است، پس فرموده خداوند متعال: پس آیا در قرآن نمی اندیشند یعنی آیا در آن و اندرزها و انذارهای آن تورق نمی کنند، تا جرأت نافرمانی پیدا نکنند، و دلیل ها وبرهان های آن را درباره همه اصول دین جویا نمی شوند تا از کفر به آن ها دور بمانند. یا اینکه بر دل هایشان قفل خورده است که هیچ یادی به آن نمی رسد و هیچ مطلبی برایش روشن نمی شود؟ و گفته شده: «أم» منقطعه است، و معنای همزه در آن برای تثبیت و انکار دل هاست. چرا که منظور دل های برخی از آنان است. یا برای اشاره به روشن نبودن کار آن در سخت دلی، یا نادانی و ناپسندی بی اندازه آن، گویا اینچنین است که ناشناخته و مبهم است. و اضافه «الأقفال» به آن برای راهنمایی به قفل های مناسب و مخصوص آن هاست که نسبتی با قفل های معمول ندارد.

«و لکن تعمی القلوب» یعنی از عبرت گرفتن، و معنا این می شود که اشکال در اعضای حسی آن ها نیست، بلکه عقل هایشان با پیروی از هوس و غوطه ور شدن در تقلید آفت زده شده است. و ذکر صدور برای تأکید است. «سلام علیکم» گفته شده برای دور کردن و وداع است، و دعا برای سلامتی یافتن از چیزی است که مبتلای آن هستند. «لا نبتغی الجاهلین» یعنی همنشینی آن ها را نمی خواهیم و به دنبال آن نیستیم. «و ینعه» یعنی رسیدن و پربار شدن آن، گفته می شود: «ینع الثمر» مانند «منع و ضرب، ینعا و ینعا و ینوعا». یعنی زمان برداشت آن فرا رسید. سخن امام علیه السلام: «خداوند فرمود: پس همانا نابینا نشده است» این آیه را پس از آنکه پیش تر آورده بود، در اینجا بیان کرده است تا به وسیله آن گواهی بگیرد که بینا بودن و نابینایی برای دیده سر و دیده دل به کار می رود.

این سخن که: «من تأمل الآیات» یعنی آیات قرآن، یا نشانه های او در آفاق و جان ها، «زادهم هدی» گفته شده یعنی خداوند توفیق و الهام خود یا سخن پیامبر را بر آنان افزون کند، «و آتاهم تقواهم» یعنی آنچه را از آن پروا دارند برایشان آشکار سازد. یا آنان را در پرهیزکاری یاری کند، یا پاداش آن را به ایشان عطا کند.

30. الکافی: امام باقر علیه السلام فرمود: مردمی ندانسته درباره این قرآن سخن گفتند. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: {اوست کسی که این کتاب را بر تو فرو فرستاد. پاره ای از آن، آیات محکم است که اساس کتابند؛ و پاره ای دیگر متشابهاتند. اما کسانی که در دل هایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تأویل آن از متشابه آن پیروی می کنند، با آنکه تأویلش را جز خدا نمی داند... }(1) پس آیات نسخ شده از آیات متشابهات است و آیات محکم از آیات نسخ کننده است. خداوند عز و جل نوح را به سوی قومش برانگیخت که {خدا را پرستش کنید و از او پروا نمایید و از من اطاعت کنید. }(2)

سپس آنان را به خداوند یکتا فراخواند که او را بپرستید و هیچ چیزی را شریک او قرار ندهید. سپس انبیاء علیه السلام را بر همین روش برانگیخت تا اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسید و آن حضرت مردم را دعوت نمود که خدا را پرستش کنند و هیچ چیزی را شریک او قرار ندهند. و خداوند فرموده است: {برای شما آیینی مقرر نمود که نوح را بدان سفارش کرده بود. و آنچه را که ما به تو وحی نمودیم و آنچه را که ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه اندازی نکنید. بر مشرکان گران می آید آنچه که تو آنان را بدان فرا می خوانی. خداوند برای این کار هر کسی را که بخواهد بر می گزیند. و کسی را که به سوی او بازگردد، هدایت می کند. }(3)

پس خداوند پیامبران را به سوی قومشان فرستاد تا مردم گواهی دهند که خدایی جز خداوند یگانه نیست و به آنچه که آنان از جانب خداوند آورده اند، اقرار نمایند. پس هر کس که خالصانه ایمان آورد و بر ایمان خود از دنیا رفت، خداوند به واسطه آن او را وارد بهشت می کند زیرا که خداوند به بندگان ستم روا نمی دارد. و خداوند بنده ای را عذاب نمی کند مگر اینکه در مورد قتل و گناهانی که خداوند بر مرتکبین آن ها جهنم را واجب ساخته است، بر او سخت گیری نماید. و چون مؤمنان از هر قومی دعوت پیامبر خود را پذیرفتند، خداوند برای هر پیامبری آیین و روشی قرار داد. و آیین و

1- . آل عمران / 7
2- . نوح / 3

3- . شورى / 13

روش همان راه و سنت است. خداوند به محمد صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: {همانا ما به تو وحی نمودیم، همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی نمودیم }(1) و

خداوند به هر پیامبری دستور داد که به راه و روش و سنت چنگ بزنند. و راه روشی که موسی را به تمسک بدان امر نمود این بود که بزرگداشت روز شنبه را برای آنان قرار داد. و هر کس روز شنبه را بزرگ می داشت و از ترس خداوند به خود جرأت نمی داد که آن (صید نمودن ماهی) را انجام دهد، خداوند او را وارد بهشت نماید و هر کس حق آن روز را نادیده گیرد و کاری را که خداوند در آن روز نهی نموده و حرام کرده است حلال شمرد، خداوند عز و جل او را وارد آتش سازد. و این زمانی بود که آنان در روز شنبه [صید] ماهی را حلال شمردند و آن ها را حبس نموده و خوردند. خداوند بر آنان خشم گرفت بدون اینکه آنان چیزی را برای خداوند شریک گرفته و در چیزی که موسی از جانب خداوند آورده بود، تردید نمایند. خداوند عز و جل فرموده است: {و کسانی از شما را که در روز شنبه [از فرمان خدا] تجاوز کردند نیک شناختید، پس ایشان را گفتیم: «بوزینگانی طردشده باشید» }(2)

سپس خداوند عیسی را فرستاد تا مردم گواهی دهند که خدایی جز خداوند یگانه نیست و به آنچه که او از جانب خداوند آورده بود، اقرار نمایند. و خداوند برای آنان آیین وروشی قرار داد که [آیینِ] بزرگداشت روز شنبه که پیش از این بدان امر شده بود و تمامی روش ها و سنتی که موسی آورده بود، را برانداخت. پس هر کس که از روش عیسی پیروی نکند، خداوند او را وارد آتش می کند اگرچه آنچه که تمامی پیامبران آورده اند این است که برای خداوند چیزی را شریک نگیرند. سپس خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برانگیخت و او ده سال در مکه بود. پس هر کس در این ده سال در مکه از دنیا رفت در حالی که گواهی داده بود که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خداوند است، خداوند او را با آن اقرارش که همان ایمان باور و تصدیق بود، به

1- . نساء / 163

2- . بقره / 65

بهشت برد. و خداوند هیچ یک از مردگان که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیروی نموده بودند را کیفر نکرد مگر کسی که به خداوند رحمان شرک ورزیده بود. و مصداق آن هم آیه ای است که خداوند در مکه در سوره بنی اسرائیل بر وی نازل نمود: {و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر خود نیکی کنید ... همانا او به بندگانش آگاه و بینا است }(1)

این فرمایش خداوند ادب و اندرز و آموزش و نهی سبک است و در مقابل آن وعده ای نداده است. و در مقابل ارتکاب چیزی از آنچه که نهی نموده بود، تهدیدی ننمود. و در مورد چیزهایی که از آن پروا داده بود، نهی نمود و در مورد آن ها سخت گیری ننمود و تهدیدی هم نکرد. و فرمود: {و از بیم تنگدستی فرزندان خود را نکشید. ماییم که به آن ها و شما روزی می دهیم. همانا، کشتن آنان خطایی بزرگ است. و به زنا نزدیک نگردید، زیرا که آن زشت و شیوه ای ناپسند است و نفسی را که خداوند حرام کرده است جز به حق نکشید، و هر کس از روی ستم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده ایم، پس نباید در قتل زیاده روی کند، زیرا او یاری شده است. و به مال یتیم - جز به بهترین وجه - نزدیک نشوید تا به رشد برسد، و به پیمان خود وفا کنید، زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد. و چون پیمانه می کنید، پیمانه را تمام دهید، و با ترازوی درست بسنجید که این بهتر و نیک فرجام تر است. و چیزی را که بدان علم نداری دنبال نکن، زیرا ازگوش و چشم و قلب بازخواست خواهد شد. و در زمین با تکبر راه نرو زیرا که هرگز نمی توانی زمین را بشکافی و در بلندی به کوه ها نمی توانی برسی. همه این ها بدش نزد پروردگار تو ناپسندیده است. این از حکمت هایی است که پروردگارت به تو وحی کرده است، و با خدای یگانه معبودی دیگر قرار نده، و گرنه حسرت زده و رانده شده در جهنم افکنده خواهی شد. }(2)

و در سوره «لیل» چنین نازل فرموده است: {پس شما را از آتشی که زبانه می کشد بیم دادم که جز نگون بخت ترین مردم در آن وارد نشود همان کس که تکذیب کرد و روی برتافت. }(3)

1- .[1] اسراء / 23 - 30
2- . اسراء / 31 - 39

3- .[3] ليل / 14 - 16

پس چنین شخصی مشرک است. و در سوره انشقاق چنین نازل نمود: {و اما کسی که کارنامه اش از پشت سرش به او داده شود، مرگ خود را می طلبد، و در آتشِ افروخته وارد می شود. او در میان خانواده خود شادمان بود. و می پنداشت که هرگز برنخواهد گشت. }(1)

پس چنین شخصی مشرک است. و در سوره تبارک چنین نازل فرمود: {هر بار که گروهی در آن افکنده شوند، نگهبانان آن از آنان می پرسند: «مگر بیم دهنده ای برای شما نیامد؟ گویند: «آری؛ بیم دهنده ای به سوی ما آمد ولی ما تکذیب کردیم و گفتیم: خدا چیزی نازل نکرده است. }(2)

پس اینان مشرک هستند. و در سوره واقعه چنین نازل فرموده است: {ولی اگر از تکذیب کنندگان گمراه باشد، پس با آبی جوشان پذیرایی خواهد شد و در جهنم خواهد افتاد }(3)

پس اینان مشرک هستند. و در سوره حاقه چنین نازل فرموده است: {و امّا کسی که کارنامه اش به دست چپش داده شود، گوید: ای کاش کتابم را دریافت نکرده بودم. و از حساب خود خبردار نشده بودم. ای کاش مرگ پایان کار بود. مالم برایم سودی نبخشید، تا آنجا که فرمود: چرا که او به خدای بزرگ ایمان نمی آورد. }(4) و در سوره شعراء چنین نازل فرمود: {و جهنّم برای گمراهان نمودار شده و به آنان گفته می شود: آنچه جز خدا می پرستیدید کجایند؟ آیا شمارا یاری می کنند یا خودشان یاری می شوند؟ پس آن ها و همه گمراهان و همه سپاهیان ابلیس در آن آتش افکنده می شوند }(5)

سپاهیان ابلیس نسل او از شیطان هستند. و مراد از این سخن خداوند: {و ما را جز مجرمان گمراه نساختند. }(6)

مشرکین هستند که آنان به ایشان اقتدا نمودند و از آنان در شرکشان پیروی کردند و آنان قوم محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند که هیچ کسی از یهود و نصاری در میان آن ها نیست و شاهد آن هم این سخن خداوند

-1 . انشقاق / 10 - 14

2- . ملک / 8 - 9
3- . واقعه / 92 - 94
4- . الحاقه / 25 - 33
5- . شعراء / 91 - 95
6- . شعراء / 99

عزوجل است: {و پیش از آنان قوم نوح تکذیب کردند.}(1) و {اصحاب آیکه تکذیب کردند.}(2)

و {قوم لوط تکذیب کردند.}(3)

آنان یهودیانی نبودند که گفتند: عزیز فرزند خداوند است، بود و نصارایی نبودند که گفتند: مسیح فرزند خداوند است. خداوند یهود و نصاری را وارد آتش خواهد نمود. و هر قومی را به سبب کردارشان وارد آتش می کند. و سخن آنان که می گویند: {جز مجرمین ما را گمراه نکرد.}(4)

یعنی هنگامی که ما را به آیین خود دعوت کردند. و خداوند درباره آنان - آن زمان که آنان را در آتش گرد می آورد - چنین می فرماید: {پیروانشان درباره پیشوایانشان می گویند: «پروردگارا، اینان ما را گمراه کردند، پس عذابی دو چندان از آتش به آنان بده.» و نیز می فرماید: هر بار که امّتی در آتش درآید، هم کیشان خود را لعنت کند، تا وقتی که همگی در آن به هم بپیوندند} (5) برخی از برخی دیگر بیزاری جسته و برخی نیز برخی دیگر را لعنت می کنند. برخی می خواهند به امید مغلوب ساختن دیگری مجادله کنند تا از گرفتاری بزرگی که بدان دچار گشته اند، رهایی یابند. در حالی که آن وقت، وقت آزمایش و امتحان و پذیرش عذر و هنگام نجات نیست. این آیات و آیات مشابه آن در مکه نازل شده اند. و خداوند جز مشرک را وارد جهنم نمی کند.

آن هنگام که خداوند به محمد صلی الله علیه و آله و سلم اذن داد که از مکه به مدینه رود، اسلام را بر پنج چیز بنا نمود: گواهی دادن به اینکه خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست. و برپا داشتن نماز و ادای زکات و حج خانه خدا و روزه ماه رمضان . و خداوند [احکام] حدود و تقسیم ارث را بر او نازل نمود و او را از گناهانی که خداوند به موجب آن ها آتش را بر مرتکبین آن ها واجب ساخته است آگاه نمود. خداوند در مورد قاتل چنین نازل

1- . ص / 12
2- . شعراء / 176
3- . شعراء / 160

4- . شعراء / 99
5- . اعراف / 38، با تقديم و تأخير

نمود: {و هر کس از روی عمد مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود؛ و خدا بر او خشم می گیرد و لعنتش می کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است. }(1)

در حالی که خداوند مؤمنی را مورد لعنت قرار نمی دهد. خداوند عزوجل می فرماید: {خدا کافران را لعنت کرده و برای آن ها آتش فروزانی آماده کرده است که در آن ماندگار هستند و دوست و یاوری نمی یابند. }(2)

چگونه ممکن است [امر قاتل موکول] به مشیت خداوند باشد در حالی که خداوند جهنم را جزای او قرار داده و او را مورد غضب و لعن خود قرار داده است. و خداوند بیان نموده که چه کسانی در کتابش مورد لعن قرار گرفته اند. و درباره کسی که از روی ستم مال یتیم بخورد چنین نازل نموده است: {کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند، و به زودی در آتشی افروخته وارد خواهد شد }(3)

زیرا کسی مال یتیم خورد، در روز قیامت در حالی می آید که آتش در شکمش شعله ور است و زبانه آتش از دهانش خارج می شود تا اینکه تمام حاضران او را می شناسند که او مال یتیم خورده است. و راجع به پیمانه چنین نازل نمود: {وای بر کم فروشان. }(4)

و خداوند «وای» را جز برای کسانی که از آنان به عنوان کافر نام برده، قرار نداده است. خداوند عز و جل فرموده است: {پس وای بر کسانی که کافر شدند از مشاهده روز بزرگ }(5)

و درباره پیمان چنین نازل نمود: {کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می فروشند، آنان را در آخرت بهره ای نیست و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و به ایشان نمی نگرد، و پاکشان نمی گرداند و عذابی دردناک خواهند داشت }(6)

و معنای «خلاق» همان بهره است. و کسی که در آخرت بهره ای نداشته

1- . نساء / 93

2- . احزاب / 64 - 65
3- . نساء / 10
4- . مطففين / 1
5- . مريم / 37
6- . آل عمران / 77

باشد، چگونه وارد بهشت می شود؟ و خداوند در مدینه چنین نازل نمود: {مرد زناکار، جز زن زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد، و زن زناکار را، جز مرد زناکار یا مشرک به زنی نگیرد، و بر مؤمنان این [امر] حرام گردیده است.} (1) پس خداوند از مرد زناکار و زن زناکار به عنوان مؤمن یاد نکرده است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که هیچ یک از اهل علم تردیدی ندارد که آن حضرت چنین فرموده است، فرمود: آن هنگام که مرد زناکار زنا می کند، مؤمن نیست و آن هنگام که دزد دست به دزدی می زند، مؤمن نیست. زیرا که وقتی او این گناه را مرتکب می شود، ایمان از او خلع می گردد همچون کنده شدن لباس از تن. و خداوند در مدینه چنین نازل نمود: {و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می دهند، سپس چهار گواه نمی آورند، هشتاد تازیانه به آنان بزنید، و هیچگاه شهادتی از آن ها نپذیرید، و آنان فاسق هستند . مگر کسانی که بعد از آن [بهتان] توبه کرده و اصلاح شوند که خداوند آمرزنده مهربان است.} (2)

پس تا زمانی که او بر تهمت خود باقی است، خداوند او را از نسبت دادن به ایمان به دور داشته است. خداوند عز و جل می فرماید: {آیا کسی که مؤمن است، همانند کسی است که فاسق است؟ یکسان نیستند.} (3)

و خداوند او را منافق قرار داده است. خداوند عز و جل می فرماید: {همانا منافقان فاسق هستند.} (4)

و خداوند عز و جل او را از پیروان ابلیس قرار داده و فرموده است: {جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید،} (5)

و خداوند او را مورد لعن خود قرار داده و فرموده است: {کسانی که به زنان پاکدامنِ بی خبر و با ایمان نسبت زنا می دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند، و برای آن ها عذابی سخت خواهد بود. در روزی که زبان و دست ها و پاهایشان، بر ضد آنان برای آنچه انجام می دادند، شهادت

1- . نور / 3
2- . نور / 4 - 5
3- . سجده / 18
4- . توبه / 67

5- . كهف / 50

می دهند. }(1)

و اندام ها بر ضد مؤمن شهادت نمی دهد و تنها بر ضد کسی گواهی می دهد که حکم عذاب برایش مقرر شده باشد. اما مؤمن، نامه اش به دست راستش داده می شود خداوند عز و جل می فرماید: {پس هر کس کارنامه اش را به دست راستش دهند، آنان کارنامه خود را می خوانند و به اندازه نخ هسته خرما به آن ها ستم نمی شود. }(2) و سوره نور بعد از سوره نساء نازل شده است و شاهد آن هم این است که خداوند عز و جل در سوره نساء بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین نازل نمود: {و از زنان شما، کسانی که مرتکب زنا می شوند، چهار تن از میان خود بر آنان گواه گیرید؛ پس اگر شهادت دادند، آن زنان را در خانه ها نگه دارید تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد. }(3)

و راهی که خداوند عز و جل از آن سخن گفته این است: {این سوره ای است که آن را نازل نموده و آن را واجب ساختیم و در آن آیاتی روشن نازل کردیم، باشد که شما پند پذیرید. به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید، و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، در دین خدا، نسبت به آنان دلسوزی نکنید، و باید گروهی از مؤمنان شاهد کیفر آن ها باشند.»(4)

شرح و تحقیق

عبارت «و ذلک أنّ» تعلیل است بر اینکه آن ها در این مورد بدون علم سخن گفته اند؛ زیرا آنان در مورد آیات متشابه سخن گفتهاند، با اینکه تاویل آن را کسی جز خداوند و راسخان در علم نمیدانند. محکم در لغت به معنای متقن است و در عرف بر سخنی اطلاق میشود که جز یک معنای واحد، احتمال هیچ معنای دیگری در آن نمیرود و بر سخنی اطلاق می شود که دلالت آن واضح باشد و نیز بر سخنی که از نسخ یا تخصیص، و یا از هر دو محفوظ مانده است. سخنی که فقط یک تاویل در بر دارد. و معنای متشابه دقیقا مقابل آن است و به گفته راغب، محکم آن سخنی

1- . نور / 23 - 24
2- . اسراء / 71

3- . نساء / 15
4- . كافى 2 : 28 - 33

است که هیچ شبههای در آن نمیرود، چه از لحاظ لفظ و چه معنا. و به گفته فقیهان، متشابه سخنی است که از ظاهر آن نمیتوان پی به مقصود اصلیاش برد.

و حقیقت این است که آیات وقتی با هم مقایسه میشوند، سه نوع هستند: محکم، متشابه، محکم از جهتی و متشابه از جهت دیگر. متشابه در جمله سه نوع است: متشابه فقط از لحاظ لفظ، متشابه فقط از لحاظ معنا و متشابه هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ معنا. متشابه از لحاظ لفظ دو نوع است: نوع اول مربوط به کلمات مفرد است، که یا از جهت غرابت آن است مثل «الأبّ» و «یزفّون» و یا از جهت مشارکت در لفظ است، مثل «ید» و «عین». و دوم مربوط به جمله است، یعنی کلام مرکب که خود بر سه نوع است: نوع اول برای اختصار کلام مثل آیه شریفه «و إن خفتم ألا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم»(1) و نوع دیگر برای بسط سخن مثل «لیس کمثله شی ء»(2) زیرا اگر گفته میشد: «لیس مثله شیء»، برای شنونده واضحتر بود و نوع دیگر برای نظم بخشیدن به کلام مثل «أنزل علی عبده الکتاب و لم یجعل له عوجا قیما»(3)

معنای آن این است که کتاب را راست و استوار گردانید و هیچ انحرافی در آن قرار نداد. و متشابه از جهت معنا، اوصاف خداوند متعال و اوصاف قیامت است. زیرا این صفات برای ما قابل تصور نیست زیرا آن را تجربه نکردهایم یا از جنس چیزهایی که ما تجربه کردهایم نبوده است.

و متشابه هم از جهت معنا و لفظ، پنج نوع است: نوع اول از جهت کمیت است مثل عموم و خصوص. مثل: «اقتلوا المشرکین»(4) و نوع دوم از جهت کیفیت است مثل وجوب و ندب: «فانکحوا ما طاب لکم من النساء». و نوع سوم از جهت زمان است مثل ناسخ و منسوخ. مثل: «اتقوا الله حق تقاته»(5)

و نوع چهارم از جهت مکان است و شرایطی که آیه در آن نازل شده است. مثل «لیس البر بأن تأتوا البیوت

1- . نساء / 3
2- . شوری / 11

3- . کهف / 1
4- . توبه / 6
5- . آل عمران / 102

من ظهورها».(1)

و همچنین: «إنما النسی ء زیاده فی الکفر».(2) پس هر کس که آداب و رسوم اعراب جاهلی را نداند، درک تفسیر این آیه برای او ممکن نیست. و پنجم از جهت شروطی است که درستی و نادرستی عمل به آن وابسته است. مانند شروط نماز و ازدواج و با در نظر گرفتن این تقسیمات میتوان گفت که هر آنچه را که مفسرین در تفسیر متشابه گفتهاند، از این تقسیمات خارج نیست. مثل سخن کسی که گفت: متشابه «الم» است و قتاده که گفت: محکم همان ناسخ، و متشابه همان منسوخ است. و اصم که گفت: محکم سخنی است که همه بر تاویلش اجماع دارند و متشابه عکس آن است، یعنی سخنی که در تاویلش اختلاف نظر وجود دارد.

سپس همه متشابهات به سه نوع تقسیم میشوند: نوعی که هیچ راهی در توضیح و تفسیر آن وجود ندارد، مثل زمان رسیدن قیامت و خروج جانور از زمین و وضعیت این جانور و امثال آن. و نوع دیگر که برای انسان قابل فهم است، مثل کلمات عجیب و غریب و احکام سخت و دشوار و نوع دیگر، چیزی بین این دو است که ممکن است فقط برخی از علمای بزرگ از عهده فهم آن برمیآیند و بر پایین دستان آنان مخفی خواهد بود و آن همان نوعی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سخن خود راجع به علی علیه السلام فرمود که خداوندا، او را در امر دین فقیه گردان و به او علم تاویل را بیاموز. و اگر معنای این جمله را بفهمی روشن میشود که وقف بر قرائت اینکه خداوند فرمود: {فقط خدا} و و نیز وصل آن با جمله: {و راسخان در علم}، هر دو جایز است. و هر یک از دو صورت، بر حسب توضیحی که گذشت، موجه و صحیح است.(3)

این سخن خداوند متعال که فرمود: «منه آیات محکمات»، گفته شده بدین معناست که به عبارات آن استحکام بخشیده تا از گزند اجمال در امان بماند. «هن أم الکتاب» یعنی این آیات، اصل کتاب خداوند، قرآن هستند و مرجع همه آیات دیگرند. و «أخر متشابهات» گفته شده یعنی آیاتی که در معنای آن ها احتمال وجود

1- . بقره / 189
2- . توبه / 38

3- . مفردات غريب القرآن: 124 و 228

دارد و منظور و مراد آن تنها با تحقیق و بحث آشکار میگردد تا در آن فضیلت عالمان ربانی که معانی آن را استنباط کنند و آن را به آیات محکمات ارجاع دهند و از طریق آن به معرفت خداوند و توحید او برسند، آشکار گردد.

و میگویم: همچنین برای این است که بدانند آن ها به تنهایی نمیتوانند قرآن را بدانند و باید در تفسیر آن از امامی که خداوند او را به امامت برگزیده است کمک بگیرند و آن ها همان راسخان در علم هستند.

و در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل است که از او پیرامون محکم و متشابه سوال شد، حضرت فرمود: محکم آن چیز است که بدان عمل می شود و متشابه آن چیزی است که معنایش بر جاهلان مشتبه میگردد.

و در روایتی دیگر آمده است که متشابه آیاتی است که بخشی از آن به بخشی دیگر به یکدیگر شبیه هستند.

و در روایتی دیگر آمده است که محکمات، آیاتی هستند که به آن ایمان آورده میشود و بدان عمل میشود و بدان متدین می شوند، اما متشابهات آیاتی است که به آن ایمان آورده می شود اما عمل نمی شود.(1)

«فأما الذین فی قلوبهم زیغ» یعنی انحراف از حق، مانند بدعت گذاران. «فیتبعون ما تشابه منه» یعنی به ظاهر آیات و یا به تاویل باطل آن اکتفا میکنند «ابتغاء الفتنه» یعنی در پی این هستند که با تردید انداختن در دل مردم و نقض کردن محکمات با متشابهات، آن ها را از دین خود خارج کنند.

در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام نقل است که منظور از فتنه در اینجا کفر است.

و «ابتغاء تأویله» یعنی میخواهند آن را طبق میل خود تاویل کنند. «و ما یعلم تأویله» یعنی معنای درست و قطعی آن را نمیداند کسی «إلا الله و الراسخون فی العلم» خداوند و علمای برجسته. یعنی کسانی که در این آیات تامل و تفکر بسیار دارند.

1- . تفسیر عیاشی 1 : 162

و میگویم: پیش از این در کتاب امامت، پیرامون تاویل این آیه سخن گفتیم، در باب آنکه راسخان در علم همان ائمه دین علیهمالسلام هستند.

این سخن حضرت علیه السلام که فرمود: «المنسوخات من المتشابهات»، گویا پیشدرآمدی است برای مطالبی که در مورد ایمانی میآید که در مکه قبل از هجرت و مدینه بعد از هجرت دستور داده شده بود و در مورد آن و تکالیف آن، چه از نظر کمّی و چه از نظر کیفی اختلاف نظر وجود داشت و این در پاسخ به کسانی است که به بعضی آیات استدلال کردهاند که ایمان، فقط اعتقاد به توحید و نبوت است و عمل و ولایت در آن اثری ندارد. استدلال ایشان به این است که اکثر آیات مربوط به آن، در مکه نازل شده است و ایمان در مکه تنها همین بوده که به شهادتین اعتقاد داشته باشی و آن را با زبان اقرار کنی. مدتی بعد پس از آنکه فریضههایی واجب گشت و احکامی حرام اعلام شد و والی منصوب شد و مردم دستور گرفتند که به ولایت او پایبند باشند، این آیه در مدینه نسخ شد و احتمال دارد که این مساله در باب نسخ وارد نباشد و او نسخ را ذکر کرد تا ناتوانی آنان را از فهم معانی آیات نشان دهد و همچنین اشتباهات آنان را در استدلال به آن نشان دهد. همانطوری که آنان توانایی تشخیص ناسخ و منسوخ را از یکدیگر ندارند و با آیات منسوخه بر احکام دلالت میکنند با اینکه به نسخ آن علم ندارند و منسوخاتی را که از نسخ آگاه نیستند، در زمره متشابهات برشمرده. اما باید دانست که منسوخات اخص مطلق از متشابهات است.

و از آنجایی که محکمات غیر از متشابهات و نواسخ غیر از منسوخات هستند، و نقیض اخص از نقیض اعم، اعم است، او در فقره دوم شیوه خود را تغییر داد و فرمود: محکمات جزء ناسخات است برای اشاره به همین، و اینکه هر چیزی به جز منسوخ را ناسخ نامید، یا از باب مجاز است یا از باب اطلاق لفظ جزء بر کل، یا به این دلیل که ناسخ شریعتهای پیشین است یا برای اصل اباحه که قبل از آن بدان تمسک می کردند. و میتوان ناسخ را بر معنای خودش حمل کرد و کلام را بر قلب و دگرگونی در آن حمل کرد؛ یعنی بگوییم: ناسخ نیز اخص از محکم است و

هیچ خطایی در این رای نیست. به دلیل اینکه در آن زمان، آیات در ناسخ و منسوخ منحصر نبوده است.

و گفته شده است: از آنجایی که حکم بعضی از آیات محکم فقط در زمان گذشته حاکم بوده است و با آیات دیگر منسوخ شده است، و نسخ آن بر اکثر مردم پوشیده بوده است و آن ها گمان میکردند که حکم آن آیه همچنان باقی است، پس از این جهت متشابه گشته است و امام علیه السلام به این دلیل فرموده است که منسوخات از متشابهات است و در بعضی نسخهها «مشتبهات» آمده است. و در نظیر آن شیوه را به این دلیل تغییر داد که محکم از جهتی اخص از ناسخ است، بر خلاف متشابه که کلا اعم از منسوخ است. پایان. اشکال این سخن این است که متشابه، مطلقا اعم از منسوخ است هیچ دلیلی ندارد جز آنکه به منسوخی اختصاص داده شود که نسخ آن بر ما پوشیده است، چنانچه پیش از این به آن اشاره کردیم و گفته شده است: ظاهرا که فاء، تفسیریه است و برای نشان دادن شدت بدی احوال کسانی بوده است که از منسوخات و متشابهات پیروی میکنند و به ناسخات و محکمات اهمیت نمیدهند. زیرا در منسوخات نیز مانند متشابهات، تشابه وجود دارد زیرا ثبات و بقای آن بر آن ها مشتبه میگردد. اگر آن ها از متشابهات پیروی کنند، از منسوخات نیز پیروی میکنند. زیرا این دو از یک باب است. و اگر از منسوخات پیروی کنند، از ناسخات پیروی نکردهاند و وقتی از نواسخ پیروی نکنند از محکمات هم پیروی نکردهاند، زیرا آن دو نیز از یک باب است.

سخن امام علیه السلام که فرمود: خداوند عز و جل نوح را مبعوث کرد، آغازی بود برای رسیدن به هدف و نتیجه آن این بود که ایمان در آغاز امر بعثت هر پیامبری، فقط تصدیق به توحید و رسالت بود و هر کس که بر این اعتقاد از دنیا می رفت، مومن بود و بهشت بر او واجب میشد و هنگامی که مردم از این دعوت آن ها استقبال کردند و پیروان آن ها زیاد شد، اعمال و شریعتهایی وضع کردند و انجام آن را بر مردم واجب کردند و گفتند که اگر مردم آن را ترک کنند، جهنم نصیب آن ها میشود. پس این اعمال جزیی از ایمان گشت.

ص: 127

اولین از پیامبران اولوا العزم، نوح علیه السلام بود. هنگامی که خداوند او را مبعوث کرد، اول فقط مردم را به توحید و اقرار به نبوتش دستور داد و آن ایمان همان بود که در سوره نوح آمده است: {ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و گفتیم: «قوم خود را انذار کن پیش از آنکه عذاب دردناک به سراغشان آید!» گفت: «ای قوم! من برای شما بیم دهنده آشکاری هستم، که خداوند را بپرستید}(1) یعنی به دور از شرک «و اتقوه» یعنی بترسید از عذابش که بر شرک بر شما مقرر داشته. «و أطیعون» در آنچه که به شما دستور می دهم و به نبوت من ایمان بیاورید. نوح در هشدارهای خود به مردم فقط همین دو مورد را ذکر کرد، سپس از آن ها دعوت کرد. یعنی سپس بعد از آن، دعوت خود را برای مدت زمان طولانی ادامه داد و دعوت او فقط در توحید و نفی شرک منحصر بود و اینکه آن ها این را از او پذیرفتند، مستلزم آن بود که نبوت او را نیز تصدیق کنند.

«ثم بعث الانبیاء» یعنی سپس سایر پیامبران اولوالعزم را مبعوث کرد و آن ها در آغاز بعثت، تنها همین یک ماموریت را داشتند، تا اینکه سلسله پیامبران اولوالعزم و دیگر پیامبران به پایان رسید و نوبت به محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسید. حضرت، در آغاز بعثت خود در مکه مردم را به توحید و آنچه در پی توحید می آید، یعنی تصدیق نبوت و معاد فرا میخواند. معاد نیز از اموری است که آیات مشتمل بر تهدیدات بسیاری قبل از هجرت در مورد آن نازل شده است. پس مراد، همه اصول دین به جز امامت است. و توحید را به عنوان مثال ذکر کرد یا به این دلیل که اقرار به آن، مستلزم اقرار به سایر اصول است و قول امام علیه السلام که فرمود: پس از آن اقرار به آنچه از نزد خدا آورده است، قرار دارد، موید آن است.

سخن امام علیه السلام که فرمود: «و قال» یعنی در سوره شوری که بنا به گفته مفسران همه آیاتش در مکه نازل شده است، به جز این آیه: «و الذین استجابوا» و «الذین إذا أصابهم» تا آنجا که می فرماید: «لا یحب الظالمین»(2)

که این

1- . نوح / 1 - 3

2- . شورى / 38 - 40

امر از حسن نقل شده، و بنا بر سخن ابن عباس و قتاده همه آیات این سوره به جز چهار آیه آن در مدینه نازل شده است: «قل لا أسئلکم علیه أجرا» تا آنجا که می فرماید: «لهم عذاب شدید»(1)

و بنا بر همه فروض آیات محل بحث مکی هستند. و استشهاد به این آیه به این دلیل بوده است که دین مشترک بین همه پیامبران، همان اصول دینی است که با وجود اختلاف ادیان باز هم در همه شریعتها یکسان است. با اینکه خداوند متعال فرمود: «کبر علی المشرکین ما تدعوهم إلیه» این آیه نشان میدهد که دین در آن زمان شامل توحید، نفی شرک و اقرار به نبوت میشده است. زیرا خداوند فرمود: «الله یجتبی».

طبرسی رحمه الله می گوید: «شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا» یعنی روشن گشت برای شما و واضح گشت از امر دین و توحید و برائت از شرک، آنچه که به نوح وصیت فرمود. «و الذی أوحینا إلیک» یعنی و آن چیزی است که به تو وحی کردیم ای محمد و آن، «ما وصینا به إبراهیم و موسی و عیسی» سپس آن را با این سخن خود توضیح داد: «أن أقیموا الدین» و اقامه دین یعنی چنگ زدن به آن و عمل به واجباتش و استمرار بر آن و دعوت کردن به سوی آن «و لا تتفرقوا» یعنی در امر دین با یکدیگر اختلاف نورزید «فیه» و در آن توافق نظر داشته باشید و ای بندگان خدا با یکدیگر برادر باشید. «کبر علی المشرکین ما تدعوهم إلیه» از توحید خداوند و اخلاص برای او و نپرستیدن بتها و نپذیرفتن دین پدران. زیرا آن ها گفتند «أ جعل الآلهه إلها واحدا» و گفته شده که معنای آن بر آن ها سنگین بود و اینکه ما تو را انتخاب کردیم تا دعوتکننده آن ها باشی و اینکه تنها تو را به وحی و نبوت اختصاص دادیم. «الله یجتبی إلیه من یشاء» یعنی آن ها اختیاری ندارند، زیرا خداوند بر مبنای آنچه که میداند که او از عهده آن برمیآید یا نه، هر که را بخواهد برای رسالتش برمیگزیند و گفته شده است: معنای آن این است که خداوند از بین بندگانش هر که را بخواهد، برای دین خود برمیگزیند. «و یهدی إلیه من ینیب»

1- . شوری / 23 - 26

یعنی و هر کس که او را عبادت کند، به سوی دینش هدایت میکند یا هر کس را که با نیت و اخلاص به سوی او بازگردد، به سوی بهشت و ثوابش هدایت میکند.(1)

سخن امام علیه السلام که فرمود:« فمن آمن مخلصا» یعنی هر کس که با قلب و زبانش، و نه فقط با زبانش. «و ذلک أن الله» گویا خداوند با این سخن به این موضوع اشاره کرده است که تنها با شهادت و اقرار او را به بهشت وارد میکند، حتی اگرچه طاعتی نداشته باشد و محرمات را ترک نکرده باشد. زیرا او در آن زمان به آن ایمان داشته است و داخل کردن مومن به جهنم ظلم است و خداوند از این طریق یا اشاره به این موضوع داشته است که انسان به واسطه ترک عمل با آتش عذاب نمیشود و یا اینکه اگر او را به بهشت وارد نکند و به جهنم وارد کند، ظالم است.

و این سخن بر دو وجه قابل حمل است: یکی از آن دو وجه این است که گناهانی که خداوند در مکه از آن نهی فرمود، جزء مکروهات است و نهی از آن به منظور تنزیه بوده است و طاعاتی که به آن دستور داده است، از مستحبات است، پس دلیل آن آشکار است. زیرا عذاب به خاطر ترک مستحبات و انجام مکروهات در آخرت ظلم است ودوم این است که نهی از انجام گناه، نهی تحریم است و دستور به طاعات، دستور وجوب است. اما تهدید به آتش، به دلیل انجام گناه و ترک طاعات نبوده است و در آن شدت به خرج نداده است. بلکه تهدید به آتش به دلیل شرک و عقاید مشرکانه و انکار نبوت و معاد بوده است که به منزله اعمال واجب و گناهان کبیره است و سایر موارد به منزله گناهان صغیره و سایر واجبات است. و خداوند متعال به دلیل گستردگی کرم و رحمتش، بر خود واجب گردانیده است که کسی را که گناه کبیرهای ندارد به خاطر گناهان صغیرهاش عذاب نکند. و اگر آن ها را به این دلیل عذاب کند، ظالم است. چرا که بر خود واجب کرده بود که آن ها را ببخشد.

یا میتوان گفت که عذاب با آتش، با عدم تهدید به آن، ظلم است. یا گفته میشود که عذاب همیشگی و دردناک با آتش، ابدی است یا برای یک مدت زمان

-1 . مجمع البیان 9 : 24

طولانی است. و این فقط به خاطر نهی بوده، بدون تهدید و اعمال خشم و شدت، انجام این عمل به خصوص از سوی کسی که قدرتش به کمال رسیده و رحمتش گسترده است، ظلم است. یا گفته میشود که لطف بر خداوند متعال واجب است و بزرگترین الطاف، تهدید به آتش جهنم است و ترک آن ظلم است. یا گفته میشود که ظلم را اطلاق کرده است بر ترک اولی بر سبیل مجاز. و همه اینها بر مبنای آن است که فقط انجام و ترک اعمالی که اجزای ایمان است، موجب استحقاق ورود به آتش جهنم است و در مکه نیز ملاک فقط عقیده بوده است. و هنگامی که در مدینه احکام وضع شد و واجبات و گناهان کبیره تعیین گردید، انسان با ترک مورد اول، مستحق عذاب آتش میگردد و با انجام مورد دوم به جهنم وارد میشود و این دو از اجزای ایمان قرار داده شده است.

«جعل لکلّ نبیّ»، به سخن خداوند متعال در سوره مائده - که یک سوره مدنی است - اشاره دارد: «لکل جعلنا منکم شرعه و منهاجا» بیضاوی(1)

گفته است «شرعه» به معنای شریعت و دین است و این کلمه به معنای راهی است که به آب ختم میشود. دین به آن تشبیه شده است زیرا راهی است به سوی آنچه که موجب حیات ابدی است و به فتح شین هم خوانده شده است. و «منهاجا» به معنای راه روشن و آشکار در دین است، «منهاج» از «نهج الأمر» گرفته شده، یعنی واضح گشت. و با آن چنین استدلال کرده که ما پیرو شریعتهای پیشین نیستیم. پایان.

و به گفته راغب، «الشرع» به معنای پیمودن راه روشن و آشکار است. می گویند: «شرعت له طریقا». و شرع در ابتدا مصدر بوده و پس از آن به عنوان یک اسم برای راه به کار رفته است. و به آن «شرع و شرعه و شریعه» گفته شده است. و این کلمه برای راه الهی دینی استعاره گرفته شده است. خداوند متعال فرمود: «لکل جعلنا منکم شرعه و منهاجا.»(2) این موضوع به دو چیز اشاره دارد: یکی راههایی است که خداوند متعال آن را برای هر انسانی مسخر فرموده، راههایی که آن را

1- . تفسیر بیضاوی: 119 و آیه در: مائده / 51
2- . مائده / 51

می پیمایند و به نفع بندگانش و آبادسازی شهرهایش است و با این سخن خود به آن اشاره کرده است: {و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر کرده کنند}(1) و دوم، امور دین است که بر انسان نهاده شده تا انسانها را در انتخاب آن آزاد گذارد، به خاطر اختلافی که شریعتها با هم دارند و بر آن نسخ وارد شده است و بر این آیه دلالت میکند: {سپس تو را بر شریعت و آیین حقّی قرار دادیم؛ از آن پیروی کن}(2)

به گفته ابن عباس، «شرعۀ» آن چیزی است که قرآن آورده و «منهاج» آن چیزی است که سنت آن را آورده است. و این آیه: «شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا»، به اصولی اشاره دارد که در همه ادیان مشترک است و نسخ نمیپذیرد؛ مانند شناخت خداوند و امثال آنکه این آیه بر آن دلالت میکند: «و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر»،(3)

برخی از مفسران گفته اند: که علت نامگذاری شریعۀ به این نام، به این دلیل بوده است که به شریعه آب تشبیه شده است. و وجه تشابه در آن این بوده که هر کس به قصد دستیابی به حقیقت تصدیق شده به آن وارد شود، سیراب میگردد و طاهر میشود. فرمود: و منظور من از سیراب شدن، چیزی است که برخی از حکیمان گفتهاند: هر چه مینوشیدم سیراب نمیشدم تا اینکه به شناخت خداوند رسیدم و بدون نوشیدن سیراب شدم. و مراد از طهارت، سخن خداوند است که میفرماید: «إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا.»(4)

شرعۀ و منهاج معنای نزدیک به هم دارند و دو لفظی که امام علیه السلام این دو کلمه را به آن تفسیر کرد، نیز نزدیک به هم هستند. و احتمال دارد که این دو کلمه هر دو تفسیر هر کدام از آن ها باشد یا صنعت لف و نشر در این سخن به کار رفته باشد. بر مبنای احتمال اول، بر اعمال دین و احکام شریعت اطلاق شده است؛ زیرا عمل کننده به آن را به حیات ابدی و طهارت از ناپاکیها میرساند. و منهاج به این

1- . زخرف / 32
2- . جاثیه / 18
3- . نساء / 136
4- . مفردات غریب القرآن: 258

دلیل که مانند یک راه روشن، انسان را به بهشت جاویدان و مراتب عالی میرساند. و بنا بر احتمال دوم، منظور از مورد اول واجبات است و منظور از مورد دوم، مستحبات است. و به همین دلیل امام علیه السلام از دو مورد دوم به سنت یاد کرده است یا مراد از اول عبادات بوده است و مراد از دوم، سایر احکام. و وجه اول با سخن او تطابق بیشتری دارد. و این از جمله راه و سنت بوده است. اگر چه ممکن است که مراد از آن هر دوی آن باشد یا یکی از آن دو.

به گفته طبرسی رحمه الله، «شرعهٔ و شریعهٔ» یک چیز است و به معنای راه روشن و آشکار است. و شریعهٔ به معنای راهی است که از طریق آن به آب که مایه حیات است، میرسند. و شریعه در دین به راهی گفته میشود که از طریق آن به زندگی و نعمت میرسند. و این اموری است که خداوند از ناحیه نقل به خاطر آن پرستیده میشود، اما اصل در آن ظهور است. و منهاج به معنای راه طولانی است. میگویند: «طریقٌ نَهِج و منهج»، یعنی روشن و آشکار. و مبرد گفته است: «شرعهٔ» به معنای آغاز راه است و «منهاج» راه راست است. گفت: و این الفاظ وقتی تکرار شود، برای فایده بیشتر است و همچنین به یک معنا نیز به کار رفته است. مانند سخن شاعر که به معنای وارد سرزمین خشک و بی آب و علف شد(1)

که هر دو به یک معنا است.(2)

سخن او که فرمود: «أن جعل علیهم السبت»، به گفته راغب سبت در اصل به معنای متوقف کردن کار است و «سبت السیر» هم به همین معنا است، یعنی سیر را متوقف کرد. و «سبت شعره» یعنی موی خود را حلقه کرد. و گفته شده علت نامگذاری روز شنبه به سبت، به این دلیل بوده است که خداوند متعال همانطور که خود فرمود، آفرینش آسمانها و زمین را در روز یکشنبه آغاز کرد و در شش روز آن را به پایان رساند و در روز شنبه عمل خود را قطع کرد و به این دلیل این روز سبت نام گرفت. و «سَبَّتَ فلان» یعنی در روز شنبه وارد شد. و سخن خداوند عز و

1- . بیت شعر: حییت من طلل تقادم عهده أقوی و أقفر بعد أم الهیثم: به ویرانههایی رسیدم که بسیار قدیمی است و پس از ام هیثم، خشک و بی آب و علف است.

2- . مجمع البيان 3 : 202

جل «یوم سبتهم» یعنی روزی که آن ها انجام کار خود را قطع کردند. «و یوم لا یسبتون» یعنی انجام عمل خود را قطع نمیکردند و گفته شده به معنای این است که در روزی که در شنبه نبودند. و هر دوی آن به یک حالت واحد اشاره دارد و سخن او «إنما جعل السبت» یعنی ترک عمل در آن. پایان.(1)

سخن امام علیه السلام که فرمود: «و لم یستحل»، ظاهر این است که مراد از استحلال، در اینجا جسارت در مقابل خداوند و انجام حرام است، به طوری که گویا بنده آن را حلال دانسته. زیرا پس از آن فرموده: و در چیزی از آنچه که موسی آورده شک نکنید. و نیز اینکه فرمود: دلیل بر آن است که مخالفت با احکام به دلیل حلال شمردن آن، کفر است و موجب ورود به آتش جهنم است. و ظاهر سخن این است که در این موضوع، بین امت پیامبر اختلاف نظری وجود ندارد و این مساله به این دلیل است که اقرار و عمل به آن، در ایمان داخل میشود و وقتی وضعیت بدین ترتیب باشد، کسی که انجام آن را ترک کند هر چند آن را حلال نشمرد، کافر است و گرفتار عذاب آتش میشود و وهن آن روشن است.

«حیث استحلّوا الحیتان» یعنی صید ماهی یا خوردن و یا نگه داشتن آن را در آن روز حلال شمردند. و «یوم السّبت»، ظرف است برای هر کسی که ماهی را نگه دارد و آن را بخورد و یا ظرف برای «استحلّوا» نیز باشد، یعنی اولا نگه داشتن آن را در روز شنبه حلال شمردند و پس از آن، صید آن و خوردن آن را. و گفته شده است که روز شنبه ظرف است برای کسانی که فقط نگه داشتن ماهی را حلال شمردند نه برای «لأکلوها»، یعنی در روز شنبه راه را بر ماهیان بستند و در روز یکشنبه آن را صید کردند و خوردند. این یک حیله بود که هیچ سودی به حال آنان نداشت. زیرا نگه داشتن ماهیها تجاوز از حرام خدا بود و آن ها با این کار از ایمان خارج شدند و کافر گشتند، بنابراین، بیآنکه به خدای رحمان مشرک گردند و در رسالت موسی و آیات او شک کنند، خداوند بر آنان خشم گرفت. به همین دلیل آن ها در روز شنبه صید نکردند. از این موضوع روشن میشود که ایمان تنها به تصدیق نیست، بلکه باید

1- . مفردات غریب القرآن: 220، و آیات سوره اعراف / 163، نحل / 124

با عمل همراه باشد. زیرا بر مومن خشم نمیگیرد و به جهنم وارد نمیشود. و در این سخن بحث است. زیرا اینکه آن ها ماهیان را حلال شمردند، ظاهرا منافات دارد با اینکه آن ها به آیات موسی شک نداشتند. و میتوان آن را اینگونه توجیه کرد که موسی به آن ها گفته بود که ماهی در روز شنبه حرام است و آن ها آن را در روز یکشنبه حلال شمردند. و به دلیل اینکه ماهیها را در روز شنبه نگه داشته بودند، گرفتار عذاب شدند. پایان.

و میگویم: معنای استحلال را دانستی و این معنا در مکالمههای روزانه رایج است و ایرادی که وارد نموده وارد نیست. و اما پاسخی که ذکر کرد نیز بی فایده است! زیرا اگر از نگه داشتن نهی نشده بودند، پس چرا به دلیل آن عذاب شدند. و اگر از آن نهی شده بودند، اشکال سابق دوباره مطرح میشود. با اینکه ظاهر اکثر روایات معتبر این است که اغلب آن ها بعد از آن حیله، در روز شنبه به صید و خوردن ماهی نیز پرداختند و گروهی از آنان از انجام این کار سرباز زدند که عذاب نشدند و گروه دیگر عذاب شدند زیرا نهی از منکر را ترک کردند. و مفسران در این باره اختلاف نظر دارند.

در مجمع البیان گفته است: اختلاف نظر پیدا شده که آنان چگونه صید می کرده اند؛ گفته شده است که آن ها در روز شنبه تور را در آب انداختند به طوری که ماهیها در آن گرفتار میشدند و تا روز یکشنبه آن را از آب خارج نمی کردند، و این کار بر ایشان ممنوع بوده است؛ در روایت ابن عباس چنین آمده است که آن ها حوضچههایی درست کردند و ماهیها را به سمت آن میراندند و ماهیان نمی توانستند از آن خارج شوند، سپس در روز یکشنبه آن ها را گرفتند و از حسن روایت شده است که آن ها در روز شنبه ماهیان را با دست می گرفتند و صید می کردند.(1)

1- . مجمع البیان 4 : 491

«و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت»(1)

به گفته بیضاوی، السبت مصدر «سبتت الیهود» بوده است، یعنی یهود روز شنبه را روز بزرگی دانستند و معنای آن در ریشه لغوی، قطع کردن است. به آن ها دستور داده شد که این روز را به عبادت اختصاص دهند، پس در زمان داود علیه السلام گروهی از آنان به حریم آن روز تجاوز کردند و به صید مشغول شدند. و ماجرا از این قرار بود که آن ها در روستایی به نام أیله در نزدیکی ساحل زندگی میکردند و در روز شنبه همه ماهیهای دریا به آنجا آمده بودند و دهان خود را از آب بیرون آورده بودند و پس از آن از آنجا رفتند. اهالی آنجا حوضچههایی حفر کردند و جدولهایی را به آن کشیدند و ماهیها در روز شنبه به این حوضها وارد شدند. و آن ها ماهیان را در روز یکشنبه صید کردند. «فقلنا لهم کونوا قرده خاسئین» آن ها در این آیه به چهرههایی جامع وصف میمون و طرد شدن وصف شدهاند، که به معنای کوچک و مطرود است. طبق گفته مجاهد، چهرههای آنان مسخ نشد و دلهایشان بود که مسخ شد. پس به میمون تشبیه شدند همانطور که در این آیه به الاغ تشبیه شدهاند: «کمثل الحمار یحمل أسفارا.»(2)

«کونوا» معنای امری ندارد زیرا آن ها قدرت این کار را نداشتند و منظور از آن، سرعت تبدیل شدن است و آن ها به خواست خداوند به این صورت در آمدند.

سخن امام علیه السلام «فهدمت»، یعنی شرعۀ. و منهاج هم به این دلیل که به معنای راه است، جایز التانیث است و میتواند به صورت مجهول خوانده شود به این صورت که کلمه ضمیر راجع به «سنت در شنبه» در آن مستتر باشد. «و أن یعظموه» بدل اشتمال برای ضمیر است و «عامه» عطف بر سبت است. و «سبیل عیسی» یعنی شریعت مخصوص او. سخن او علیه السلام «و إن کان الذی جاء به النبیّون» یعنی شریعت عیسی تمامی اموری را که بر طبق آن عمل میکردند را نابود کرد، اگرچه توحید و سایر اصولی را که انبیاء آورده بودند، باقی بود و تغییری نپذیرفته بود. یا

1- . بقره / 62، تفسیر بیضاوی: 32
2- . جمعه / 5

معنا بدین صورت است که خداوند او را به جهنم وارد کرد، اگرچه به آنچه پیامبران آورده بودند یعنی به توحید و نفی شرک اقرار کرده بود «و أن لا یشرکوا» عطف بیان یا بدل برای موصول است و بنا بر هر دو وجه، میتوان گفت که کان تامه یا ناقصه است و گفته شده که موصول، اسم کان است و «أن لا یشرکوا» خبر آن است و این نیز وجهی دارد اگرچه دور از ذهن است. «عشر سنین» میگویم: این با آنچه در تاریخ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده تطابق ندارد و همه میدانند که پیامبر صلوات الله علیه و آله، پس از بعثت سیزده سال در مکه اقامت کرد. گفته شده شاید عدد در این عبارت سرراست شده است و سه سال بین ده و سیزده از آن افتاده است، اما چنین چیزی در مثل چنین عددی بعید به نظر میرسد. و چیزی که به ذهنم می رسد این است که بنا بر اخبار وارده، هنگامی که این آیه نازل شد: «و أنذر عشیرتک الأقربین»(1) اوایل امر بعثت بود که پیامبر فرزندان عبدالمطلب را جمع کرد و رسالت خود را بر آنان آشکار کرد و آن ها را به بیعت خود و ایمان آوردن به خود دعوت کرد. در این هنگام فقط علی علیه السلام، خدیجه رضی الله عنها و جعفر رضی الله عنه به او ایمان آوردند و سه سال پس از این واقعه بود که این آیه نازل گشت: «فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشرکین.»(2) او مردم را به اسلام دعوت کرد. بنابراین حضرت این سه سال از دوران بعثت را به حساب نیاورده است، زیرا دوران دعوت عمومی نبوده است. و اخبار این موضوع در جلد سوم بحار آمده است و احتمال دارد که دلیل ذکر نکردن این سه سال، به شمار نیاوردن سالهای هجرت در شعب ابی طالب بوده است یا به شمار نیاوردن سه سال پس از وفات ابو طالب رضی الله عنه؛ زیرا او در این دو دوره امکان تبلیغ نداشته است. اما این نظر بعید است و احتمال اول شایستهتر است.

مراد از «یشهد أن لا إله إلا الله» در ظاهر فقط شهادت قلبی به توحید و رسالت و مستلزمات آن است، یا با اقرار به زبان یا عدم انکار ظاهری و نه فقط

1- . شعراء / 214
2- . حجر / 94

اقرار با زبان به قرینه سخن او که فرمود: «و هو ایمان التصدیق» و تو دانستی که ایمان ظاهری به تنهایی سودی در آخرت ندارد، اگرچه احتمال تعمیم می رود، و جمله «إلا من أشرک بالرحمن» یعنی قلبا شرک بورزد و این استثناء از ماقبل است مستثنی کنیم، به چیزی که اول ذکر کردیم ارجاع میشود و بر این مبنا، استثنای ما منقطع است و بنا بر این دو تقدیر، منظور از سخن او که فرمود: «هو ایمان التصدیق» این است که ایمان، فقط به معنای تصدیق است و اعمال چه شرط و چه جزء باشند، در آن داخل نمیشوند. اگرچه دلیل بر کمال آن باشد، بر خلاف ایمان پس از هجرت؛ زیرا اعمال بنا بر یکی از وجه، در آن داخل شده و این به آن دلیل است که آن ها پس از آن فقط به شهادتین مکلف شدند، و بلکه از باب رعایت ادب و موعظه و تخفیف از چیزهایی نهی شدند، سپس این موضوع با شدت به خرج دادن در مجازات گناهان کبیره و وعده آتش جهنم دادن بر آن نسخ شد و این شدت و تهدید، در آن زمان فقط در خصوص شرک بوده است، پس هنگامی که شدت و تهدید به آتش جهنم در گناهان کبیره آمد، کفر و عذاب به دلیل مخالفت با آن محقق شد.

«و تصدیق ذلک» یعنی دلیل اختلاف در تکالیف و تفاوت معنای ایمان پیش از هجرت و پس از آن، به گفته فاضل استرآبادی، توضیحی است برای اولین چیزی که بر مکلفان واجب شد. و اینکه تکالیف خداوند متعال به تدریج نازل میشود و در کتاب اطعمه از تهذیب الاحکام احادیث صریحی در مورد تدریج در تکالیف آمده است.

و باید تفسیر آیاتی را که به خاطر اختصار ذکر نشد یا از امام علیه السلام یا از راوی ذکر کنیم. خداوند متعال پیش از آن آیات(1)

فرمود: «لا تجعل مع الله إلها آخر فتقعد مذموما مخذولا» سپس فرمود: «و قضی ربک» گفته شده است یعنی دستور قاطعی داد که «ألا تعبدوا إلا إیاه» زیرا نهایت بزرگ داشتن محقق نمیشود مگر برای کسی که در نهایت بزرگی و نهایت بخشندگی است. «و بالوالدین إحسانا» یعنی به اینکه احسان کنید، یا امر به احسان کردنِ بسیار است، زیرا والدین سبب

1- . اسراء / 22 - 25

ظاهری به وجود آمدن و زندگی ما هستند «إما یبلغن» در «إما» «إن» شرطیه بوده که ما برای تاکید به آن اضافه شده است. «عندک الکبر» در حمایت و سرپرستی تو «أحدهما أو کلاهما فلا تقل لهما أف» اگر تو را ناراحت کردند «و لا تنهرهما» یعنی اگر تو را کتک زدند، بر سر آن ها نهیب مزن «و قل لهما قولا کریما» یعنی نیکو و زیبا «و اخفض لهما جناح الذل» یعنی در مقابل آن ها متواضع و افتاده باش «من الرحمه» یعنی از شدت دلسوزیات برای آنان «و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا» به پاداش مهربانی که بر من داشتند و مرا تربیت کردند و پرورش دادند و در کودکی راهنمای من بودند.

«ربکم أعلم بما فی نفوسکم إن تکونوا صالحین فإنه کان للأوابین غفورا» از امام صادق علیه السلام نقل شده که أوّابون، توبهکنندگان متعبّد هستند. (1)

«و آت ذا القربی حقه و المسکین و ابن السبیل و لا تبذر تبذیرا» تبذیر یعنی خرج کردن اموال در راهی که شایسته نیست و اسراف گونه انفاق کردن آن. «إن المبذرین کانوا إخوان الشیاطین» یعنی امثال آنان «و کان الشیطان لربه کفورا» یعنی بر کفر خود پافشاری میکرد «و إما تعرضن عنهم ابتغاء رحمه من ربک ترجوها فقل لهم قولا میسورا و لا تجعل یدک مغلوله إلی عنقک و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما» یعنی اسراف و سوء تدبیر تو در نزد خداوند و در نزد مردم پسندیده نیست. «محسورا» یعنی پشیمان یا بی چیز یا با دستان خالی از کار فرو مانی. «إن ربک یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر» یعنی به مشیت خود که بنا بر حکمت اوست، روزی را گسترش میدهد و تنگ میکند. «إنه کان بعباده خبیرا بصیرا» او از پیدا و پنهان آنان آگاه است.

عبارت «أدب و عظهٔ» یعنی به جز قسمت اول آن یعنی این سخن «و قضی ربک ألا تعبدوا إلا إیاه» هر آنچه که در آیات ذکر شد، برای موعظه و تادیب است. و این بنا بر این مبناست که «و بالوالدین» به تقدیر «و أحسنوا» عطف به جمله «قضی ربک» باشد؛ زیرا در آن إجمالا تاکید و تهدید به کار رفته است. و احتمال

1- . تفسیر عیاشی 2 : 286

دارد که منظور، همه آن باشد. اما در آیاتی که گذشت و آیاتی که خواهد آمد، مانند سخن او «لا تجعل مع الله إلها آخر» تهدید بر شرک واقع گشته است.

اگر گفته شود: آیه «و آت ذا القربی حقه» تا «کفورا» در آن تهدید و وعید به کار رفته است. ما در پاسخ می گوییم: اینکه آن ها امثال شیطان هستند تهدید و وعید صریح به جهنم نیست بلکه کلمه «کانوا» دلالت بر این دارد که در آخرین احکام شریعتهای سایر پیامبران اولوالعزم، وضعیت بدین شکل بوده است و این مساله دلالت صریح بر این ندارد که در آن شریعت هم وضعیت همین بوده است و «اجتراح» به معنای اکتساب است.

«و لا تقتلوا أولادکم خشیه إملاق» یعنی از ترس فقر. اینکه فرزندان خود را بکشند یعنی اینکه دختران خود را از ترس فقر زنده به گور کنند؛ پس خدا آنان را از این امر نهی نمود و روزی آنان را بر ایشان تضمین کرد و فرمود: «نحن نرزقهم و إیاکم إن قتلهم کان خطأ کبیرا» یعنی گناه بزرگی است زیرا قطع نسل و انقراض نوع بشر را در پی دارد و خطأ به معنای گناه است. میگویند: «خطأ خطأ» مانند «أثم إثما» و ابن عامر «خطأ» را با حرکت قرائت کرده است. «خطأ» اسمی از فعل «أخطأ» است که معنای آن متضاد صواب است و گفته شده که یک زبان دیگر در آن است مانند «مثل و مثل» یا «حذر و حذر». و ابن کثیر آن را با مد و کسر خوانده که یا لغت است و یا مصدر «خاطأ» است. و «خطاء» با فتح و مد خواند شده و «خطأ» به حذف همزه به دو صورت مفتوح و مکسور خوانده شده است. و تصریحی در آن نیست که نشان دهد این کلمه به معنای گناه است و مجازات در پی دارد.

«و لا تقربوا الزنا» از روی قصد و تعمد و فراهم کردن مقدمات آن و اقدام به آن، چه رسد به مباشرت به زنا که نهی دارد. «إنه کان فاحشه» یعنی عمل آشکار و بسیار زشتی است. «و ساء سبیلا» یعنی راه بد و ناپسندی است که غصب کردن حق دیگران است و به قطع نسل و رواج فتنه منتهی میشود. «و لا تقتلوا النفس التی حرم الله إلا بالحق» گفته شده یعنی مگر به یکی از این موارد: کفر پس از ایمان، زنای پس از ازدواج و قتل مومن معصوم از روی تعمد. «و من قتل مظلوما» یعنی کسی که نباید کشته شود. «فقد جعلنا لولیه» برای کسی که پس از مرگ او امور او را به

دست میگیرد و وارث اوست. «سلطانا» یعنی کسی که حق قصاص قاتل را دارد «فلا یسرف» یعنی قاتل «فی القتل» به اینکه کسانی را بکشد که نباید کشته شوند. انسان عاقل کاری نمیکند که موجب نابودی او گردد یا اینکه جسد قاتل را مثله کند یا کسی غیر از قاتل را قصاص کند. «إنه کان منصورا» این جمله علت نهی است که در ابتدای کلام آمده و ضمیر یا برای مقتول است که در دنیا با اجرای قصاص پیروز گشته است و در آخرت پاداش داده شده است و یا برای ولی دم او که خداوند او را پیروز گردانده چرا که قصاص را برای او واجب گردانیده و به مسئولان دستور داده از او حمایت کنند و یا برای کسی که ولی دم به خاطر وجوب قصاص و تعزیر از روی اسراف او را میکشد. و مسرف گناهکار است.

«و لا تقربوا مال الیتیم» چه رسد به اینکه در آن دخل و تصرف کنید. «إلا بالتی هی أحسن» یعنی مگر از راهی که بهترین است. «حتی یبلغ أشده» این غایت زمان جواز تصرف در مال یتیم است که استثنا دالّ بر آن است. «و أوفوا بالعهد» به تکالیفی که خداوند از شما پیمان گرفته وفادار باشید یا پیمانهایی که خود شما با دیگران بستهاید. و غیر آن. «إن العهد کان مسؤلا» یعنی مورد طلب است که طبق آن از شخصی که پیمان میبندد میخواهد آن را تضییع نکرده و به آن وفادار بماند یا از او پرسیده می شود، و از نقض کننده پیمان بازخواست می کند و او را مجازات میکند یا برای توبیخ ناقض عهد، از خود عهد میپرسد که برای چه نقض شدی؟ همانطور که از دختر زنده به گور شده پرسیده میشود: «بأی ذنب قتلت» و جایز است منظور این باشد که صاحب عهد مسئول است. «و أوفوا الکیل إذا کلتم» و کمفروشی نکنید «و زنوا بالقسطاس المستقیم» یعنی ترازوی عادلانه این کلمه رومی معرّب است و حمزه و کسائی و حفص آن را به کسر قاف (1)

خواندهاند. «ذلک خیر و أحسن تأویلا» یعنی و بهترین عاقبت. تأویل بر وزن تفعیل از «آل»، به معنای «رجع» می باشد.

«و لا تقف» یعنی پیروی نکن. «ما لیس لک به علم» از روی تقلید یا کورکورانه، از آنچه که به آن علم نداری این آیه استشهادی است برای نهی از پیروی

1- . یعنی سایر قرّاء آن را با ضم قرائت کرده‌اند.

از حدس و گمان و پاسخ آن این است که منظور از علم، اعتقاد راجح است که بر مبنای یک سند و دلیل قطعی، یا از روی ظن و گمان است. و به کار بردن آن در این معنا رایج است و گفته شده مختص عقاید است و گفته شده منظور شهادت دروغین و افترا است. «إن السمع و البصر و الفؤاد کل أولئک» یعنی همه این اعضا را به منزله عاقل گرفته است چون مسئول کارهای خود هستند و شاهد اعمال صاحب خود هستند. درست است که اسم اشاره «اولاء» بیشتر در عاقلان کاربرد دارد، اما از جهت آنکه اسم جمع است، غیر آن را هم در بر میگیرد مثل: «و العیش بعد أولئک الأیام»(1) «کان عنه مسؤلا» یعنی در هر یک از آن سه، ضمیر به کل بر می گردد یعنی مسئول اعمال خود است یعنی اعمالی که صاحبش با آن انجام میدهد. و جایز است ضمیر در «عنه» به مصدر برگردد «و لا تقف» یا برای صاحب چشم و گوش است و گفته شده «مسؤل» به «عنه» اسناد داده می شود، مانند آیه «غیر المغضوب علیهم» و معنا این است که صاحب آن از آن بازخواست میشود و این اشتباه است؛ زیرا فاعل و آنچه در معنای فاعل است، بر فعل مقدم نمیشود و گفته شده منظور از سوال کردن از اعضا، یا سوال کردن از خود اعضاست و یا از صاحبان آن. همانطور که از «أولئک» پیداست، یا اینکه اعضا به منزله افراد عاقل مخاطب قرار گرفتهاند یا اینکه آن ها با خداوند متعال، عاقل هستند.

«و لا تمش فی الأرض مرحا» یعنی با مرح که به معنای راه رفتن با تکبر است. و معنای «مرح» در فرهنگ لغت، شادی بسیار و سرخوشی است. «إنک لن تخرق الأرض» یعنی با سنگینی گامهای خود، نمیتوانی زمین را بشکافی «و لن تبلغ الجبال طولا» یعنی با گردنکشی خود، که با این جمله شخص متکبر را به سخره گرفته و این، علتِ نهی است که تکبر فقط یک حماقت است و نسبت به تواضع و فروتنی هیچ مزیتی ندارد «کل ذلک کان سیئه» گفته شده: یعنی از انجام آن نهی شده است؛ زیرا چیزی که در این آیات ذکر شده است، اوامر و نواهی است و قرّاء حجاز

1- . این پایان بیت شعری است که با این جمله شروع میشود: «ذم المنازل بعد منزله اللوی» رجوع کنید به صحاح 6 : 2544

و بصره، (1)

سیئه را به عنوان خبر کان، به شکل منصوب قرائت کردهاند و اسم کان ضمیری است که مرجع آن «کل» است و «ذلک» اشاره دارد به آنچه که از آن نهی اختصاصی شده است و بر این اساس جمله «عند ربک مکروها»، بدل از سیئه یا صفت آن است که بر همان معنا حمل می شود.

«ذلک» اشاره به احکامی است که سابقا ذکر شد. «مما أوحی إلیک ربک من الحکمه» که آن حکمت، شناخت خداوند برای ذات اوست و شناخت بهترین اعمال برای انجام دادن آن. «و لا تجعل مع الله إلها آخر» این جمله تکرار شد برای یادآوری اینکه توحید، مبدأ و مقصد همه امور و راس حکمت و معیار و ملاک آن است. «ملوما» خود را سرزنش میکنی. «مدحورا» دور افتاده از رحمت خداوند.

و میگویم: این آغاز بیان آیاتی است که در مکه نازل شده است و مشتمل بر تهدید مشرکان به آتش جهنم و مانند آن است، بر خلاف آنچه که سابقا در غیر آن ذکر شد که انجام آن، گناه بزرگ و فحشا است و شما نسبت به انجام آن مسئولید و اعمال بسیار ناپسندی است که تصریح به عذاب آخرت در هیچ یک نیامده است و احتیاج به این تکلف نیست که مواردی مثل «کان خطأ» و «کان فاحشه» و «کان مسؤلا» و «کان عنه مسؤلا» و «کان سیئه عند ربک مکروها»، در اواخر امتهای پیشین هم به همین منوال بوده است و پس از آن در این امت هم به همان صورت اجرا خواهد شد، که این نظر بسیار دور از ذهن است و در کلام خدای ستوده زائده بودن «کان» فراوان است. مانند «و کان ربک قدیرا» و «کان غفورا رحیما» بلکه وجه صحیح همان است که ذکر کردیم. پس زیرک و هشیار باش.

«نارا تلظی» یعنی شعله میکشد. «لا یصلاها» یعنی ملازم آن نمی شود که در برابر شدت آن مقاومت کند، «إلا الأشقی» گفته شده یعنی مگر کافر. زیرا فاسق اگر هم به آن وارد شود، اما همیشه در آن نمیماند. کسی به این آتش وارد میشود «أشقی» نامیده شد و با این سخن توصیف شد: «الذی کذب و تولی» یعنی حق را به

1- . قرّاء حجازی: عبد الله بن کثیر مکی، نافع بن عبد الرحمن مدنی، و بصریان: ابو عمرو بن علاء، که از هفت قاری مشهور است، و یعقوب که جزء آنها نیست.

دروغ آمیخت و از اطاعت خداوند رویگردان شد، بیضاوی این گونه گفته. (1) و پس از آن در مورد این آیه گفته: «و سیجنبها الأتقی» یعنی کسی که از شرک و انجام گناهان پرهیز کند، به این آتش در نمیآید چه رسد به آنکه داخل آن شود و همیشه در آن بماند. و مفهوم آیه این است که هر کس از شرک بپرهیزد و از انجام گناهان اجتناب نکند، از این آتش دور نمی شود و این با ملازمت با آتش منافاتی ندارد و به همین جهت این مساله با حصر سابق منافاتی ندارد.

و به گفته طبرسی رحمه الله، «لا یصلاها» یعنی به آن آتش وارد نمیشود و ملازم آن نمیگردد. «إلا الأشقی» که همان کافر به خداوند است. «الذی کذب» به آیات خداوند و پیامبران او «و تولی» یعنی از ایمان رویگردان شد «و سیجنبها» یعنی از آتش فاصله میگیرد. «الأتقی» مبالغه در تقواست. «الذی یؤتی ماله» یعنی مال خود را در راه خدا انفاق می کند. «یتزکی» یعنی در نزد خداوند زکیّ و پاکیزه است و این کار را برای ریا و کسب شهرت انجام نمیدهد.

به گفته قاضی، عبارت «لا یصلاها» که در آیه ذکر شده است، بر این دلالت ندارد که بنا به اعتقاد خوارج و برخی از مرجئه، خداوند متعال فقط کافر را به آتش وارد میکند و این به آن دلیل است که او آتش را نکره آورد و آن را معرفه نیاورد. و منظور از آن این بود که آتشی مثل سایر آتشهاست که فقط چنین افرادی به آن در میآیند. و طبق بیان خداوند متعال در سوره نساء که در مورد منافقان (2)

فرموده است، آتش، درکات و طبقاتی دارد پس از کجا دانسته می شود که گروهی دیگر به غیر این آتش در نمیآیند و گذشته از این، ظاهر آیه به ما میفهماند که فقط دروغگویان و اعراضکنندگان به آتش وارد میشوند و آیه این دو صفت را با هم آورده، پس باید آن گروه بر خلاف آن نظر بدهند، زیرا آن ها آتش را برای کسانی که از انجام بیشتر

1- . انوار التنزیل: 463، و آیه در سوره لیل / 14- 21
2- . گویا منظور او این آیه است: «إن المنافقین فی الدرک الأسفل من النار و لن تجد لهم نصیرا» (نساء / 144)

واجبات رویگردان شدند، هرچند تکذیب کننده نبودند واجب کردند. و گفته شده منظور از «أتقی و أشقی» «تقی و شقی» است.(1)

سپس بدان که امام علیه السلام به آیات اول استدلال کرده است که تهدید به آتش در مکه فقط برای کافران بوده است. زیرا خداوند سبحان وارد شدن و ملازمت آتش را فقط برای کسانی ذکر کرده است که اشقی هستند و اشقیا کسانی هستند که پیامبر اسلام را تکذیب کردند و از پذیرفتن سخنان او در مورد توحید یا اصول دیگر آن روی گرداندند. و هرکس که پیامبر را تکذیب کند و از آنچه آورده رویگردان باشد، کافر و مشرک است. پس پیداست که در آن زمان فقط کسانی مستحق ورود به آتش بودهاند که مشرک و کافر فاسق بودهاند. و امام علیه السلام با سخن خود که «او مشرک است» به این مساله اشاره کرده و این بهترین وجه و استدلالی موجه است، اما چگونه بر آیات بعدی منطبق میشود: که فرمود: «و سیجنبها الأتقی» تا آخر. این آیات دلالت دارد بر اینکه غیر اتقی از آتش فاصله نمیگیرد.

و میتوان پاسخ او را از چند راه داد:

اول اینکه فعل مضارع در این آیه «لا یصلاها» برای بیان حال است و «صلی» در سبب آن استعمال شده و بر سبیل مجاز آمده است. یعنی حکم در زمان قبل از هجرت این بوده که جز مشرک داخل آتش نمی شود و این حکم فقط شامل حال مشرکان میشود و در این جمله «سیجنبها» فعل برای آینده نزدیک است، تا تکالیف جدید مدینه ذکر شود بعد از داخل شدن اعمال در ایمان. پس هیچ منافاتی بین این دو نیست و همه آیلات دلالت صریح بر هر دو حکم دارند. دوم این است که بگوییم آیات بعدی در مدینه نازل شده است همانطور که در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که در مورد ابو دحداح در مدینه نازل شده است. اما ظاهر روایت این است که آیات نخستین هم در مدینه نازل شده است. و وجه سوم این است که بگوییم آیات پایانی هر چند دلالت بر عدم فاصله گرفتن فاسقان از آتش دارد، اما دلالت آن به سبب مفهومی ضعیف است. و آنچه صراحتا دلالت میکند بر اینکه وارد آتش

1- . مجمع البیان 10 : 502

می شوند، فقط مختص کفار است، و آنچه دلالت بر حکم فجار دارد، در آن وعده صریح و تهدید عظیمی نیست بلکه دلالت ضعیفی بر عدم حکم به اینکه آن ها به آتش وارد نمیشوند، دارد. به خصوص با حصری که در آغاز جمله آمده، این مفهوم آشکارتر میشود و شاید راز این مختصرگویی، عدم جسارت آنان در ارتکاب گناهان باشد.

«و أما من أوتی کتابه وراء ظهره»(1) یعنی نامه اعمالش از پشت سر به دست چپ او داده میشود. گفته شده که دست راست او به گردنش بسته شده است و دست چپش پشت سر اوست. «فسوف یدعوا ثبورا» یعنی فریاد واویلا سر میدهد و میگوید: «واویلا و وای از هلاکت». «و یصلی سعیرا» یعنی آتشی که شعلههای فروزان دارد. «إنه کان فی أهله» یعنی در دنیا «مسرورا» سرخوش از مال و جاه و مقام و فارغ از یاد آخرت بود. «إنه ظن أن لن یحور» یعنی پس از آنکه از دنیا رفت، باز نخواهد گشت. «بلی» بازمیگردد. «إن ربه کان به بصیرا» یعنی از اعمال او آگاه است و او را به حال خود رها نمیکند، بلکه او را باز میگرداند و جزای اعمالش را به او میدهد. «فهذا مشرک» چرا که بعث و معاد را انکار کرده است و این انکار او، کفر است. یا به این معناست که در آن زمان فقط مشرکان آن را انکار میکردهاند.

«کلما ألقی فیها فوج»(2)

یعنی گروهی از کافران. «سألهم خزنتها» یعنی خزانه داران جهنم. «أ لم یأتکم نذیر» که شما را از این عذاب بترساند و این یک جمله توبیخی است. «قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا» نذیر یعنی پیامبران و ما در تکذیب آنان زیادهروی کردیم، حتی نزول آیههای قرآن را منکر شدیم و به قدری در گمراه خواندن آنان مبالغه کردیم که پس از آن گفتند: «إن أنتم إلا فی ضلال کبیر» پس اینان مشرکند چون کتابهای آسمانی و پیامبران را تکذیب کردند. «و أما إن کان من المکذبین:(3) به بعث و پیامبران و آیات خداوند. «الضالین» از هدایت،

1- . انشقاق / 10
2- . ملک / 8
3- . واقعه / 92

منحرفین از راه حق. «فنزل من حمیم» یعنی آنان را بر خوردنی و آشامیدنی که برای آن ها آماده شده است، که از آب داغ جهنم است فرود می آورند. «و تصلیه جحیم» یعنی وارد شدن این مشرکان به آتشی بزرگ. که این مبالغه برای تصریح به این بوده است که آن ها مکذّب و گمراه بودهاند.

«و أما من أوتی کتابه بشماله فیقول» (1) هنگامی که زشتی عمل و عاقبت بد خود را میبیند، میگوید: «یا لیتنی لم أوت کتابیه و لم أدر ما حسابیه» هاء در این دو کلمه و کلمات بعد، هاء سکت است که در هنگام وقف میآید و در هنگام وصل حذف میشود. و گفته اند: بهتر است وقف صورت گیرد زیرا در مصحف عثمان که امام مصاحف است، (2) این هاء ثبت شده بنابراین هاء در هنگام وصل قرائت شده است. «یا لیتها» یعنی ای کاش مرگ من «کانت القاضیه» یعنی مرا کلا نابود میکرد و پس از آن برانگیخته نمیشدم. یا ای کاش این، حالتِ مرگی بود که بر من مقدر شده بود؛ یا ای کاش زندگی دنیا، مرگ بود و من زنده خلق نمیشدم. «ما أغنی عنی مالیه» ما یا موصول است و به معنای مال و دارایی است یا نافیه است و مفعول، محذوف است یا استفهام انکاری است و ما، مفعول به أغنی است و آیه بعد «هلک عنی سلطانیه» یعنی ملک و تسلط من بر مردم یا حجت من که در دنیا با آن احتجاج می کردم. «خذوه» خداوند به خزانهداران جهنم میگوید. «فغلوه ثم الجحیم صلوه» یعنی سپس او را به جحیم بیندازید، و «جحیم» به معنای آتش بزرگ است و سزای تکبری است که این شخص نسبت به دیگر مردم داشته است. «ثم فی سلسله ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه» یعنی او را به آن وارد کنید و آن را بر روی بدنش بیندازید. «إنه کان لا یؤمن بالله العظیم» دلالت بر این دارد که این تهدید به آتش، برای کافرانی است که به خداوند ایمان ندارند و مشرک هستند.

عبارت «فی طسم» یعنی سوره شعرا، «و برزت الجحیم للغاوین» (3) و آن را به صورت آشکار میبینند و بر اینکه به سوی آن سوق داده می شوند، حسرت

1- . الحاقه / 25
2- . یعنی مصحف عثمان، که به امام مصاحف ملقّب است.
3- . شعراء / 91

می خورند. «و قیل لهم أین ما کنتم تعبدون من دون الله» یعنی کجایند خدایان شما که گمان میکردید در این دنیا شفیع شما هستند؟ «هل ینصرونکم» به برطرف کردن عذاب از شما؟ «أو ینتصرون» به برطرف کردن عذاب آتش از خودشان؟ زیرا آن ها و خدایان آن ها به آتش وارد شدند. همانطور که فرمود: «فکبکبوا فیها هم و الغاوون» یعنی خدایان و بندگان آنها. «و الکبکبه» تکرار «کبّ» است و به خاطر تاکید در معنای آن آمده است، گویا کسی که در آتش انداخته میشود، بارها و بارها در آن میافتد تا در عمق آن جای گیرد. «و جنود إبلیس» یعنی پیروان او از سرکشان جن و انس یا شیاطین او. «أجمعون» تاکید لشکریان است و اگر مبتدا باشد، خبرش ما بعد آن است یا تأکید برای ضمیر و آنچه که به آن عطف شده می باشد؛ و همچنین ضمیر منفصل و مرجع آن در آیه: «قالوا و هم فیها یختصمون تالله إن کنا لفی ضلال مبین» است بنا بر این که خداوند با بتها سخن میگوید و بندگان آن با هم درگیر میشوند و این خطاب در این آیه تاکیدی بر این موضوع است: «إذ نسویکم برب العالمین» یعنی در استحقاق پرستش. و میتوان گفت که ضمایر به بندگان برمیگردد مثل ضمیر «قالوا»، و مخاطب قرار دادن آنان برای مبالغه در ابراز تحسّر و پشیمانی است و معنا این است که آن ها با درگیری و دشمنی خود برای یافتن دلیل گمراهیشان، اعتراف دارند که در گمراهی فرو رفتهاند و بر آن حسرت میخورند. بیضاوی در تفسیر این آیات این موضوع را ذکر کرده است.(1) این سخن امام علیه السلام که فرمود: «یعنی المشرکین» خبر است برای «قوله»، با حذف عائد که همان «یعنی به» است. و معنا این است که منظور از مجرمان، مشرکانی هستند که اینها که قائل به شرکشان هستند، از آنان پیروی کردند. و هر دوی این دو گروه، از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بودند. «و تصدیق ذلک» یعنی تصدیق اینکه منظور از آنان مشرکان امت است و خداوند متعال بعد از آن آیات، احوال مشرکان و بتپرستان هر امتی را ذکر میکند و یهودیان و مسیحیان جزو آنان نیستند. ظاهرا در اینجا منظور، یک گروه مخصوص است که شامل یهودیان و

1- . انوار التنزیل: 309

مسیحیان نمیشود. زیرا خداوند پیش از این فرموده بود: «فکبکبوا فیها هم و الغاوون» زیرا این آیه بر این دلالت دارد که خدایان آن ها در آتش هستند و هیچ احتمال دیگری نمیرود مگر آنکه از افراد این امت باشند. یا میتوان به وجه اول اکتفا کرد و گفت: از آنجایی که ظاهر آیات بعدی به بتپرستان اختصاص دارد، در اینجا نیز ظاهر این است که منظور از آن، همجنسان آنان باشد و خداوند نام همه امتهای مشهور را در قرآن برده است به جز این یک امت. پس منظورِ او این امت هستند.

و آیه «کذبت قبلهم قوم نوح»(1) گویا نقل به معنا صورت گرفته است. زیرا آن آیات در سوره شعرا آمده و عبارت «قبلهم» در آن ذکر نشده، بلکه در سوره ص و مومن(2) آمده است. و احتمال دارد در مصحف امامان علیهم السلام به همین ترتیب ذکر شده باشد. این چیزی است که به ذهن میرسد و گفته شده شاید منظور از آن این باشد که کسانی که قائل به این سخن هستند یعنی می گویند: «و ما أضلنا إلا المجرمون» مشرکان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند که از پدران خود که انبیاء را تکذیب کردند، پیروی کردند. به این دلیل که خداوند سبحان پس از آن، مفصلا و یک به یک از مکذبین پیامبران سخن گفت و هیچ یک از یهودیان و مسیحیان را که پیامبر خود را تصدیق کردند جزء آنان حساب نکرد و از جهت دیگری شرک ورزیدند، اگر چه هر دو گروه به آتش وارد میشوند. و آیه «سیدخل الله»، استدراک است برای دفع توهم عدم ورود آن ها به آتش و عدم ورود غیر آن ها از بدکاران. پایان.

اینکه فرمود: «لیس هم الیهود»، تاکیدی است برای این سخن او که فرمود: «لیس فیهم» یا میتوان گفت که منظور از اولی، این است که او در زمره معتقدان و مجرمان نیست و منظور از دوم این است که از مکذبین امتهای پیشین درنمیآید و گفته شده که اولی نفی شریک کردن است و دومی، نفی اختصاص است و نظر وسط

1- . شعراء / 105
2- . ص / 12، مومن / 5

ظاهرتر است و «قولهم» مبتدا است و «إذ دعونا إلی سبیلهم» از کلام معصوم علیه السلام است که در تفسیر آیه ذکر کرد. و «قول الله» خبرِ مبتداست و میتواند به عنوان مبتدای دوم در نظر گرفته شود و اشاره به «قولهم» باشد و «قول الله» خبر آن باشد و همه جمله خبر برای مبتدای اول باشد و نتیجه این است که هر دو قول محکی است و از یک ماجرای واحد سخن میگوید و گفته شده حین ظرف است برای قول الله، مجازاً، مجازی که در آن، دال به جای مدلول گذاشته میشود.

سپس بدان که آیات سوره اعراف هم همین است: «حتی إذا جاءتهم رسلنا یتوفونهم قالوا أین ما کنتم تدعون من دون الله قالوا ضلوا عنا و شهدوا علی أنفسهم أنهم کانوا کافرین قال ادخلوا فی أمم قد خلت من قبلکم من الجن و الإنس فی النار کلما دخلت أمه لعنت أختها حتی إذا ادارکوا فیها جمیعا قالت أخراهم لأولاهم ربنا هؤلاء أضلونا فآتهم عذابا ضعفا من النار قال لکل ضعف و لکن لا تعلمون و قالت أولاهم لأخراهم فما کان لکم علینا من فضل فذوقوا العذاب بما کنتم تکسبون.»(1) پس پیداست که سخن او که فرمود: «و قالت أولیهم لأخریهم» از سهلانگاری نسّاخ یا راویان است و این آیه «کلما دخلت» به ترتیب بر آیات پیشین مقدم شده است و واو در «و قوله»، به معنای «مع» است با اینکه بر ترتیب دلالت نمیکند.

«کلما دخلت أمه» یعنی به آتش جهنم. «لعنت أختها» که به خاطر پیروی از آن گمراه شد. «حتی إذا ادارکوا فیها» اصلِ «ادّارکوا»، «تدارکوا» بوده است که ادغام شده است و معنای آن به هم پیوستند است؛ یعنی آخرین آن ها به اولینشان در آتش ملحق شد. «قالت أخراهم» یعنی آخرین آن ها در ورود و از نظر جایگاه که همان مقلّدان هستند. «لأولاهم» یعنی به خاطر مقدم بودن آنان و مخاطب خداوند است نه آنان. «ربنا هؤلاء أضلونا» یعنی گمراهی را شیوه ما قرار دادند و ما نیز از آنان پیروی کردیم. «فآتهم عذابا ضعفا من النار» یعنی چند برابر، زیرا آنان گمراه شدند و گمراه کردند. «قال لکل ضعف» اما پیشوایان به خاطر کفر و گمراه کردنشان، و پیروان آن ها به خاطر کفر و تقلیدشان. «و لکن لا تعلمون» که چه بر سر شما یا بر

1- . اعراف / 37 - 39

سر هر کدام از شما دو گروه میآید «و قالت أولاهم لأخراهم فما کان لکم علینا من فضل» آن ها سخن خود را بر پاسخ خداوند به آخرین آن ها عطف کردند و آن را بر مبنای آن قرار دادند. یعنی اثبات شد که شما بر ما برتری ندارید و ما در گمراهی و استحقاق عذاب با هم مساوی هستیم. «فذوقوا العذاب» این از سخنان پیشوایان یا از سخنان هر دو گروه است.

«أن یحج بعضا» به ضمّ حاء، یعنی با ارائه حجت بر او غلبه کند. در قاموس آمده که معنای «حج»، غلبه کردن بر کسی با حجت است. و در مصباح آمده است که «حاجه محاجه فحجه بحجه» از باب «قتل»، یعنی با ارائه حجت بر او غلبه کرد و گفته شده «فلج فلوجا» از باب «قعد» و به معنای رسیدن به خواسته است و «فلج بحجته» یعنی آن را اثبات کرد و «أفلج الله حجته» یعنی آن را آشکار کرد. و «أفلت الطائر و غیره إفلاتا»، یعنی آزاد شد و فرار کرد. «و أفلتّه أنا» یعنی من آن را آزاد کردم. این فعل به دو صورت لازم و متعدی استعمال میشود. و فلت فلتا از باب ضرب لغت است و فلته به صورت لازم و متعدی استعمال میشود. «و انفلت» یعنی به سرعت خارج شد.

«و لیس بأوان بلوی و لا اختبار» یعنی این طمع آنان بیهوده است، چرا که حجت آوردن و دلیل خواستن تنها در دار تکلیف و اختیار، یعنی در دنیا سود دارد و در آخرت پس از آنکه همه چیز معلوم گشت و وقتی به آتش وارد شدید، احتجاج و طلب دلیل بی فایده است «و لا حین نجاه» یعنی اکنون دیگر وقت نجات یافتن نیست که بتوان با توبه و امثال آن از عذاب رهایی یافت.

و در بعضی نسخهها «و لات حین نجاه» گفته شده که از این آیه اقتباس شده است: «و لات حین مناص.»(1)

بیضاوی گفته: یعنی این زمان، زمان فرار نیست و «لا» لای مشبهه به لیس است که تاء تانیث برای تاکید به آن اضافه شده مثل تائی که به «ربّ» و «ثمّ» اضافه میشود. و این کلمه فقط برای زمان به کار میرود و یکی از دو معمول آن حذف

1- . ص / 3

شده است و گفته شده «لا» لای نفی جنس است، یعنی هیچ فرصتی برای آنان نیست. و گفته شده «حین» مفعولبه برای فعل أری است که در تقدیر گرفته میشود: «و لا أری حین مناص.» و در مصحف عثمان گفته شده است که در هنگام اتصال «حین» به «لا» «تاء» به آن اضافه شده است.

و «الآیات» یعنی آیات پیشین. «و لا یدخل الله» جمله حالیه است یعنی آن آیهها در حالتی نازل شد که حکمش این بود که خداوند، فقط مشرکان را به آتش در آورد. جمله «فلما أذن الله» به گفته محدّث استرآبادی، تصریح به این است که مصداق اسلام در مکه کمتر از مصداق آن در مدینه بود. پایان. و شهادتین را به خاطر همراهی همیشگی آن دو باهم، یکی به حساب آورد. و گویا ولایت هم در آن دو داخل است همانطور که دانستی. و عدم تصریح برای تقیه است، یا اینکه حضرت علیه السلام از این خبر مشهور به عنوان یک استدلال علیه عامه استفاده کرد تا آن ها را به آن ملزم کند. و گویا ذکر عبادات چهارگانه و اختصاص دادن آن، به این دلیل بوده است که مهمترین واجبات هستند، یا اینکه در قرآن کریم صراحتا ذکر شده و بر آن تاکید شده است یا اینکه آن ها را مبنا قرار داد و سپس سایر واجبات را به آن افزود.

«و من یقتل مؤمنا متعمدا»(1) کسانی که معتقد هستند صاحبان گناهان کبیره در آتش جاویدان هستند، به این استدلال میکنند و این آیه به چند وجه تاویل میشود.

وجه اول این است که مراد از متعمد کسی است که با اینکه از ایمان آن مؤمن اطمینان دارد او را میکشد، همانطور که در اخبار بسیاری وارد شده است و چنین شخصی کافر است. وجه دوم این است که منظور از خلود و جاودانگی، ماندن طولانی مدت است. وجه سوم این است که اگر خداوند او را مجازات کند، جزایش این است. اما همانطور که در برخی اخبار ما آمده است، خداوند او را مجازات نمیکند. در وجه چهارم، منظور از متعمد کسی است که قتل را حلال بشمرد. بنا بر وجه پنجم، او کاری را انجام میدهد که به موجب آن به جهنم وارد میشود. و

1- . نساء / 93

حضرت علیه السلام بر عدم ایمان او استدلال کرده است به اینکه خداوند او را لعن کرده در حالی که هیچ مومنی لعن نمیشود. زیرا خداوند فرمود: «إن الله لعن الکافرین» گویا حضرت به مفهوم وصف استدلال کرده پس این حدیث دالّ بر حجیت مفهوم وصف است و شاید سیاق آیه نیز مدخلیّتی در آن داشته باشد.

«و کیف یکون فی المشیّه» یعنی چگونه جزای قاتل در مشیت خداوند است در حالی که اگر خداوند بخواهد قاتل را عذاب میکند و اگر بخواهد او را میبخشد. و حال آنکه پس از آنکه جهنم را عذاب او قرار داد، خشم و لعنت مختص کافران را برای او فرستاد.

میگویم: بودن این امر در مشیت خداوند، میتواند مبنی بر عقایدی باشد که اغلب متکلمان ذکر کردهاند که گفتهاند خلف وعده امر ناپسندی است و سر زدن آن از خداوند محال است اما خلف وعید نیکوست و از خداوند سر میزند و دروغ نیست. طبق گفته طبرسی قدس سره و روایت عاصم بن ابی النجود از ابن عباس، در مورد این آیه: «فجزاؤه جهنم» گفته شده است که جزای او این است که اگر خواست او را عذاب میکند و اگر خواست او را میبخشد. و از ابو صالح و بکر بن عبد الله و غیره روایت شده است که همانطور که انسان به کسی که او را آزار میدهد میگوید: اگر فلان کار را انجام دهی کشته میشوی و کتک میخوری، اگر این مجازاتها را در مورد او انجام ندهد دروغ نگفته است.(1)

یا اشاره دارد به این آیه: «إن الله لا یغفر أن یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء»(2)

که دلالت بر این دارد که خداوند گناهان کمتر از شرک را میبخشد و قتل هم جزو آن است و داخل در مشیت خداوند است. همانطور که در مجمع البیان فرموده: جماعتی از تابعین گفته اند: آیه لیّن این آیه است که فرمود: «إن الله لا یغفر أن یشرک به» تا آخر آیه، پس از این آیه سخت نازل شد: «و من یقتل مؤمنا متعمدا.»(3)

تا آخر آیه. و بنا بر احتمال اول، پاسخ او مبنی بر این است که آیه قتل

1- . مجمع البيان 3 : 93
2- . نساء / 47
3- . مجمع البيان 3 : 93

فقط مشتمل بر وعید نیست، بلکه شامل کسانی میشود که خداوند بر آن ها خشم گرفته و آن ها را لعن کرده است. و اگر بدون توبه کردن یا چیزی که سبب آمرزش او میشود به بهشت وارد شود، این دروغ است. و نه بر او خشم میگیرد و نه لعن می شود و نه از رحمت خداوند دور میشود. و بنا بر احتمال دوم، پاسخ مبتنی بر دو وجه است: یکی اینکه قتل مذکور داخل در شرک و کفر است و خداوند عامل آن را لعن کرده است و تنها کافر در لسان خداوند لعن میشود. و دیگر اینکه این مساله به کسانی که مورد بخشش خداوند قرار میگیرند، مربوط نمیشود و ذکر کرده که او مورد خشم واقع شده و لعین است. و واضح است که چنین شخصی مورد آمرزش قرار نمیگیرد. و این دو وجه به هم نزدیک است. «و قد بیّن ذلک» مشار الیه آیه سوره احزاب است: «إن الله لعن الکافرین».

«و انزل» یعنی در سوره نساء هم چنین مضمونی وارد شده است. «من أکله» بدل اشتمال برای مال یتیم است. «إن الذین یأکلون أموال الیتامی ظلما» به گفته صاحب مجمع، یعنی از اموال یتیمان سود میبرند و ظالمانه و به ناحق در آن تصرف میکنند و مراد از آیه، حصر حکم بر خوردن نبوده است بلکه در آن منحصر شده است زیرا اغلب منافع اموال یتیمان از راه خوردن مورد تصرف قرار میگیرد. «إنما یأکلون فی بطونهم نارا» در این سخن دو وجه است: وجه اول: در روز قیامت آتش از دهان و گوش و بینی آنان شعله میکشد تا همه بدانند که آنان کسانی بودند که اموال یتیمان را میخوردند. از سدی و از امام باقر علیه السلام روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در روز قیامت مردم از قبرهای خود برانگیخته میشوند در حالی که آتش از دهانهای آنان شعله میکشد. گفته شد ای رسول خدا، آن ها چه کسانی هستند؟ و حضرت این آیه را تلاوت فرمود.

و وجه دیگر این است که این موضوع بر وجه تمثیل ذکر شود، از این جهت که هر کس این کار را انجام دهد، به جهنم میرود و شکمش با آتش پر میشود. و این مجازات کسانی است که مال یتیم را خوردهاند. «و سیصلون سعیرا» یعنی همیشه

در آتشی بزرگ و شعلهور میمانند و شکم برای تاکید ذکر شده است، مثل اینکه بگویی: «نظرت بعینی» و «قلت بلسانی» و «أخذت بیدی» و «مشیت برجلی.»(1)

و «أنزل فی الکیل» پس اگر گفته شود که سوره مطففین از سورههای مکی است و هدف در اینجا بیان تکالیف جدید در مدینه است، میگوییم: با آنکه مفسران در این سوره اختلاف نظر دارند اما از گفته های آنان نمیتوان سودی برد. طبق گفته صاحب مجمع البیان، این سوره مکی است و به روایت معدل از حسن و ضحاک و عکرمه، مدنی است و به گفته ابن عباس و قتاده هشت آیه از آن مدنی نیست. «إن الذین أجرموا» تا پایان سوره.(2)

پس خبر، سخن این گروه را تایید میکند. و مطالبی که در سبب نزول صدر سوره از عکرمه از ابن عباس در مجمع البیان روایت شده است، آن را تایید میکند: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه آمد، اهالی مدینه جزء کمفروشترین مردم بودند. پس خداوند عز و جل این آیه را نازل کرد: «ویل للمطففین» پس از آن، آن ها کمفروشی خود را کنار گذاشتند و رعایت انصاف و عدالت را کردند. و از سدی روایت است هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه آمد، مردی به نام ابو جهینه در مدینه زندگی میکرد که دو پیمانه داشت که یکی پیمانه فروش و دیگری پیمانه خرید او بود. و این آیات نازل شد.(3) و نیز اینکه طبرسی رحمه الله آن را در ترتیب نزول سورهها، آخرین سوره مکی ذکر کرد، سخن این گروه را به ذهن نزدیک می کند.(4) میتوان گفت که نزول آن پس از هجرت و قبل از نزول مدینه بوده است.

و معنای ویل در فرهنگ لغت، نزول شر است و «ویل» کلمه عذاب و نام وادی در جهنم یا چاهی در دوزخ یا دری از جهنم است. پایان. و استدلال حضرت این بوده است که ویل در قرآن کریم، تنها برای کافران استفاده شده است. مانند:

1- . مجمع البیان 3 : 12 - 13
2- . مجمع البیان 10 : 450
3- . مجمع البیان 10 : 452

4- . مجمع البيان 10 : 405

«فویل لهم مما کتبت أیدیهم و ویل لهم مما یکسبون.»(1) و «ویل للکافرین من عذاب شدید.»(2)

«فویل للذین ظلموا من عذاب یوم ألیم.»(3) «ویل لکل همزه لمزه» «یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا»(4) «یا ویلنا إنا کنا طاغین»(5) و در مجمع «ویل للمطففین» کسانی که کمفروشی میکنند و حقوق مردم را به طور کامل ادا نمیکنند. به گفته زجاج، به این دلیل به آن ها مطفف گفته شده که گویا از وزن پیمانه جز چیز کم و اندکی از آن برنمیداشتند.

«و انزل فی العهد» یعنی در سوره آل عمران که یک سوره مدنی است آمده: «إن الذین یشترون بعهد الله»(6)

شاید منظور از عهد در اینجا، آنطور که از ظاهر حدیث پیداست، آن چیزی باشد که با خدا بر آن عهد بستند و آن ها به آن وفا نکردند. «و بالیمین» سوگندهایی است که در آینده آن را بجا میآورند و سپس آن را میشکنند. و احتمال دارد که منظور قسمهای دروغ باشد. و احتمال دارد که عهد شامل بیعت هم باشد و آن عهدی که آن ها با رسول خدا بستند سپس آن را شکستند. و طبق گفته راغب، عهد به معنای حفظ چیزی و رعایت حال آن است. و شخص مطمئنی که وفای به عهد میکند نیز عهد نام دارد. خداوند عز و جل فرمود: «و أوفوا بالعهد إن العهد کان مسؤلا»(7) یعنی به حفظ سوگندهای خود پایبند باشید. و «عهد فلان إلی فلان»، یعنی عهد و پیمان را بر دوش او انداخت و او را به حفظ آن توصیه کرد. خداوند عز و جل فرمود: «و لقد عهدنا إلی آدم»(8)

و عهد خداوند گاهی به آن چیزی است که به عقلهای ما مینشاند و گاهی به آن چیزی است که در کتاب خود

1- . بقره / 79
2- . ابراهیم / 2
3- . زخرف / 65
4- . یس / 52
5- . قلم / 31
6- . آل عمران / 77

7- . اسراء / 34
8- . طه / 115

و در سنت رسول به آن دستور داده و گاهی به آنچه که ما پیوسته آن را انجام می دهیم، اما در اصل دین لازم نیست؛ مانند نذورات و امثال آن.(1)

و اما آنچه که مفسران در آن آیه ذکر کردهاند به گفته طبرسی قدس سره در مورد گروهی از کاهنان یهودی نازل شد که مطالبی راجع به محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در تورات، مخفی کردند و چیزی جز آن را جایگزین آن کردند و بنا به گفته عکرمه برای اینکه ریاست خود را بر دیگران از دست ندهند، سوگند خوردند که آن مطالب از جانب خداوند نازل شده است و گفته شده که در شأن اشعث بن قیس و یکی از دشمنان او که میخواست در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوگند یاد کند، بوده است و به روایت ابن جریح، هنگامی که این آیه نازل شد، اشعث مجازات شد و به حق اعتراف کرد و از مجاهد و شعبی روایت شده که در شأن مردی نازل شد که در تبلیغ کالای خود سوگند دروغی یاد کرد. سپس فرمود: «إن الذین یشترون بعهد الله» یعنی اوامر خداوند را به بهای آنچه آن ها را ملزم کرده به آن وفادار بمانند، میفروشند. و گفته شده معنای آن، کسانی است که پیمان خدا را میشکنند و آن را نقض میکنند. «و أیمانهم» یعنی و به قسمهای دروغ. «ثمنا قلیلا» یعنی بهای اندکی، زیرا در مقایسه با ثوابی که از دست میدهند و عذابی که آن را به جان میخرند بسیار اندک است. و گفته شده عهد، طاعاتی است که خداوند متعال آن را بر انسان واجب کرده و اعمال حرامی که انسان را از انجام آن نهی کرده است. و گفته شده به معنای تنفر از باطل و پیروی از حق در عقل انسان است. «أولئک لا خلاق لهم» یعنی بهره چندانی در نعمت های اخروی نمیبرند. «و لا یکلمهم الله» یعنی چیزی که سبب خشنودی آنان شود یا اینکه هیچ سخنی با آن ها نمیگوید. و اینکه محاسبه آنان توسط فرشتگان انجام میشود، موجب خواری آنان است. «و لا ینظر إلیهم یوم القیامه» یعنی بر آن ها دل نمیسوزاند و رحم نمیکند. همانطور که به کسی بگویی به من نگاه کن و منظور تو این باشد که به من رحم کن. «و لا یزکیهم» یعنی آن ها را تطهیر نمیکند و گفته شده آن ها را به جایگاه افراد زکیّ نمیرساند و یا

1- . مفردات غریب القرآن: 350

اینکه با مغفرت و آمرزش، آن ها را از آلودگی گناهان و معاصی پاک نمیکند بلکه آن ها را مجازات میکند و به زکیّ بودن آن ها حکم نمیدهد و این نام را بر ایشان نمینهد. بلکه به این حکم میکند که آن ها کافر و فاجر هستند. «و لهم عذاب أليم» یعنی دردناک و آزار دهنده.(1)

بیضاوی گفته: یعنی عهدی که بستهاند تا به خدا و پیامبر ایمان داشته باشند و به امانات و سوگندهای خود وفادار بمانند، و سوگندی که خوردند که ما به خدا ایمان داریم و او را یاری میکنیم، همه را به بهای اندکی فروختند. «ثمنا قليلا» متاع دنیا است. «و لا يكلمهم الله» در ظاهر این سخن کنایه از خشم خداوند بر آنان است که فرمود: «و لا ينظر إليهم يوم القيامه» زیرا هر کس بر دیگری خشم بگیرد، و او را خوار بداند، از او روی میگرداند و با او حرف نمیزند و به او توجه نمیکند. همان طور که اگر کسی به دیگری عنایت داشته باشد، با او سخن میگوید و بسیار به او نگاه میکند. «و لا یزکیهم» یعنی آن ها را نمیستاید.(2) پایان. و ظاهر خبر این است که ناقض عهد و شکننده قسم به هیچ وجه به بهشت وارد نمیشود. میتوان گفت به این دلیل است که او این کار راحلال شمرده یا اینکه ابتدا به بهشت وارد نمیشود که همان مشرکان و کافران هستند. اما ظاهر سخن مفسران، با سیاق این حدیث منافات دارد. و میتوان گفت که آن ها شایستگی ورود به بهشت را ندارند و چون خداوند این وعده را به آنان نداده است، پس انجام این کار بر او لازم نیست، مگر آنکه از فضل خود آن ها را به بهشت وارد کند.

«و انزل بالمدینه»، یعنی در سوره نور که یک سوره مدنی است چنین نازل شد: «و الزانی لا ینکح» به گفته صاحب مجمع البیان بنا بر چند وجه در تفسیر آن اختلاف نظر وجود دارد: یکی اینکه منظور از ازدواج عقد باشد و سبب نزول آیه این است که مرد مسلمانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه خواست که با ام مهزول ازدواج کند. ام مهزول زن بدکارهای بود و بر در خانه خود پرچمی به نشانه

1- . مجمع البیان 2 : 462 و 463
2- . انوار التنزیل: 70

این کار برافراشته بود. به روایت از ابن عباس و غیر او، این آیه در این هنگام نازل شد و منظور از آن نهی است اگرچه در ظاهر، یک جمله خبری است. و وجه دوم این است که نکاح در اینجا به معنای آمیزش جنسی است و معنا این است که آن دو در زنا با هم شریکند. و آن زن هم به اندازه مرد گناهکار است. مثل این آیه: «الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات.»(1) یعنی به شیوه اغلب اعم ذکر شده است. و وجه سوم که از سعید بن مسیب و گروهی دیگر است، این است که این حکم، در مورد همه مردان و زنان زناکار نازل شده و سپس با این آیه نسخ شده است: «و أنکحوا الأیامی منکم.»(2) و وجه چهارم این است که منظور از آن، عقد باشد و این حکم، در همه زناکاران ثابت است که هر کس با زنی زنا کند، نمیتواند با او ازدواج کند. این روایت از گروهی از صحابه نقل شده است و به این دلیل خداوند زناکار و مشرک را با هم ذکر کرده است تا زنا را گناهی بزرگ جلوه دهد و نمیتوان گفت که این آیه خبر است. زیرا ما میبینیم که مرد زناکار با زنی که زنا نکرده ازدواج میکند، اما در اینجا منظور، حکم هر مرد زناکار، یا نهی است؛ خواه منظور از آن ازدواج وطی باشد یا عقد باشد و حقیقت نکاح در لغت وطی است «و حرم ذلک علی المؤمنین» یعنی ازدواج با زنان زناکار را حرام گردانید، یا اینکه زنا را بر مومنان حرام کرد. و کسی جز زناکار یا مشرک نباید با آن ها ازدواج کند و یا آن ها را وطی کند. پایان.(3)

تقریبا همه صحابه این نظر را دارند که ازدواج با زنانی که به زنا شهره هستند، مکروه است و شیخ مفید و شیخ طوسی و گروهی دیگر، توبه را راه حل آن دانسته اند؛ خواه کسی که قصد ازدواج با او را دارد با او زنا کند یا غیر او. به دلیل آیه سابق و بعضی اخبار. و در پاسخ این آیه گفته شده که منظور از نکاح وطی بوده و یا اینکه حکم آن با این آیه نسخ شده است: «و أنکحوا الأیامی منکم»(4) و یا با این

1- . نور / 26
2- . نور / 32
3- . مجمع البیان 7 : 125
4- . نور / 32

آیه «فانکحوا ما طاب لکم»(1) یا با این آیه «و أحل لکم ما وراء ذلکم.»(2) و آیه اول بر خلاف ظاهر است و اگر مراد از آن وطی باشد، این سخن فایده ظاهری ندارد و آیه دوم، بر خلاف اصل است با اینکه معنای «طاب» در حلال شدن و «وراء ذلکم» سایر اصناف زنان ظهور دارد و این مساله با حرام شدن به خاطر عارض شدن زنا منافاتی ندارد.

و ظاهر این است که حضرت علیه السلام با این آیه بر این موضوع استدلال کرده است که خداوند متعال زنان و مردان زناکار را در این آیه از گروه مومنان خارج کرده زیرا بین آن ها و مومنان مقابله برقرار کرده است. و از ظاهر آیه پیداست که منظور این است که مرد زناکار فقط باید با زن زناکار یا مشرک ازدواج کند، و همینطور زن زناکار فقط باید با مرد زناکار یا مشرک ازدواج کند. و انجام این عمل شایسته مومن نیست و انجام آن بر او حرام است. و یا به معنای حرام بودن یا کراهیت شدید و یا محرومیت است، همانطور که خداوند سبحان فرمود: «و حرمنا علیه المراضع»(3)

و پیداست که او نام این دو را ایمان ننهاد، زیرا تضاد بین آن دو را میدانست با اینکه آن دو و مرد و زن مشرک را با هم آورده است. و در آن نیز اشارهای به عدم ایمان آن ها وجود دارد.

و این بهترین وجهی است که برای آیه و خبر به ذهن میرسد. اگر آیه را بر وجه دیگری تاویل کنیم، معنای آن ظاهرا درست نمیشود. اگر نکاح به معنای وطی گرفته شود، پس یا سخن در نهی موکد است یا بر مبنای معنای خبر دادن است، و بنا بر احتمال اول، معنای آن نهی از این است که مرد زناکار غیر از زن زناکار یا مشرکه را وطی کند و جایز است که او این دو قسم زن را وطی کند که اشکال این بیان پوشیده نیست؛ و همچنین عکس این صورت یعنی مرد مشرک و زانی از وطی زن مؤمنه نهی شده اند؛ و بر مبنای دوم، اگر منظور از وطی چیزی غیر از زنا یا اعم از آن باشد، این سخن دروغ است. و اگر منظور از آن زنا باشد، این سخن بیفایده

1- . نساء / 3
2- . نساء / 23
3- . قصص / 12

است. و اگر به معنای عقد گرفته شود، اگر در قوت نهی باشد مفاد آن نهی است از اینکه مرد زناکار با غیر زن زناکار یا مشرک ازدواج کند. و نهی از جواز ازدواج چنین مردی با این دو زن و نهی از جواز ازدواج زن زناکار نیز با مرد زناکار یا مشرک می باشد. البته کسی به این نظر قائل نیست. و اگر خبر بود، پس دروغ است. و به ناچار باید آیه را بر آنچه که گفتیم تاویل کنیم. پس استدلال امام در غایت وضوح و روشنی است و از آن پیداست که این استدلال به معنای حرام بودن ازدواج آن دو نیست. بلکه این جمله: «و حرم ذلک» بر این دلالت دارد که این ازدواج حرام است، اگر آن را بر معنای محرومیت حمل نکنیم و حمل آن بر معنای کراهت شدید با وجود معارض قوی در جواز، بعید نیست با اینکه محتمل است که «ذلک» اشاره به زنا باشد و این جمله، تعلیلیه و یا حالیه باشد.

در جمله «لیس یمتری»، امتراء به معنای شک است و این جمله تا عبارت «إنه قال» معترضه است و مرجع ضمیر «فیه»، پیامبر است. و «إنه قال» بدل اشتمال است برای ضمیر و عبارت «لا یزنی» اوّلاً مفعول قال است و جمله معترضه برای توضیح این است که خبر، معلوم متواتر بین هر دو گروه شیعه و سنی است و گویا منظور از «حین یزنی» و «حین یسرق» زمان اصرار بر این دو عمل باشد و توبه نکند و هیچ فسادی در جدا شدن ایمان به معنایی که آن را ذکر کردیم نیست؛ ایمانی که مشتمل است بر انجام واجبات و ترک گناهان کبیره و با این کار إجمالا مستحق عذاب می شود نه جاودانگی در آتش و کسانی که این نظر را ندارند، تاویلهای بعیدی را برای آن آوردهاند.

در نهایه در مورد این حدیث گفته است: «لا یزنی الزانی و هو مؤمن» گفته شده معنای حدیث نهی است اگر چه به شکل خبر آمده است و در اصل حذف یاء از «یزنی» صورت گرفته؛ یعنی«لا یزن المؤمن و لا یسرق و لا یشرب» بوده است چرا که این اعمال شایسته مومن نیست و گفته شده که این سخن تهدیدی است که مراد از آن نهی است. مانند: «لا إیمان لمن لا أمانه له» یعنی کسی که امانت دار نیست، ایمان ندارد و «المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده» یعنی مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او سالم باشند؛ و گفته شده معنای آن این است که

مؤمن در حال کمال ایمانش دست به زنا نمیزند. و گفته شده معنا این است که هوا و هوس، ایمان را می پوشاند و تنها چیزی که شخص هوسباز می بیند، هوای نفس اوست و او به ایمانش که او را از ارتکاب گناه بازمیدارد، هیچ توجهی نمیکند، گویا در آن حالت ایمان نابود شده است. و ابن عباس گفته: ایمان مایه تطهیر است و وقتی بنده مرتکب گناهی میشود ایمان او از بین میرود. حدیث دیگری هم از او هست که میگوید وقتی مردی زنا میکند، ایمان او مثل سایهای از بالای سرش بیرون میرود. و هنگامی که دست از این کار برداشت، ایمان او بازمیگردد و همه اینها بر سبیل مجاز و نفی کمال گفته شده است نه به این شکل که بر سبیل حقیقت، ایمان به شکل کامل از بین برود.

و گفته شده اگر کسی این کار را حلال بشمرد، مومن نیست و گفته شده از عذاب آن ایمن نیست. و گفته شده منظور، نفی مدح است. یعنی به او مومن گفته نمیشود بلکه زناکار یا دزد میگویند. و گفته شده برای نفی بصیرت است، یعنی چنین شخصی بصیرت ندارد. و به گفته ابن عباس، یعنی نوری ندارد و گفته شده یعنی ایمانی در دل او وجود ندارد. و گفته شده یعنی عاقل نیست، زیرا گناه با وجود عذاب مرجوح میشود و حکم به چنین امر مرجوحی بر خلاف عقل است. و گفته شده منظور از آن نفی حیا است و حیا شعبهای از ایمان است، یعنی از خداوند سبحان شرم نمیکند و دوری و ناپسندی همه این وجوه از ذهن آشکار است.

«و انزل بالمدینه» یعنی همچنین در سوره نور هم نازل فرمود: «و الذین یرمون المحصنات»(1)

یعنی زنان عفیف و پاکدامن را به زنا متهم میکنند. «ثم لم یأتوا بأربعه شهداء» یعنی با چهار شاهد عادل که شهادت دهند آن ها افراد متهم را در حال زنا دیدند. «فاجلدوهم ثمانین جلده» خبر «الذین» همراه با تاویل است؛ «و لا تقبلوا لهم شهاده» خبر دوم و نکره بودن «شهاده» برای افاده عمومیت است. یعنی در هر امری که بود. «أبدا» تاکید برای عمومیت است، یعنی مادامی که توبه نکرد. «و أولئک هم الفاسقون» یعنی در بالاترین مرتبه فسق. به طوریکه گویا هیچ فاسقی جز

1- . نور / 4

آنان وجود ندارد. خداوند با اسم اشاره از آن ها یاد کرده است و خبر را به شکل معرفه آورده و ضمیر فصل را برای مبالغه در ادعای حصر فسق در آن ها ذکر کرده و آن را بر ایشان بر سبیل انحصار آورده است. گفته شده می تواند جمله حالیه یا معترضه باشد که جاری مجرای تعلیل است برای عدم پذیرفتن شهادت. «إلا الذین تابوا» از تهمت زدن توبه کردند و پشیمان گشتند و در صدد جبران مافات برآمدند. «من بعد ذلک» یعنی پس از اجرای مجازات و گفته شده پس از تهمت زدن و «أصلحوا» درونشان را و اعمالشان را، پس به دلیل توبه به راه راست هدایت شدند یعنی به حد خوردن خود راضی شدند و از شخصی که به او تهمت زدند حلالیت طلبیدند و تصمیم گرفتند که دیگر این گناه و طبق قولی هیچ گناه دیگری را مرتکب نشوند. در مجمع آمده که از شروط توبه تهمتزننده این است که خود را در آنچه گفته تکذیب کند و اگر این کار را نکرد، شهادت او پذیرفته نیست.(1) «فإن الله غفور رحیم» علت برای استثناء است.

در مورد جمله «فبرأه الله» باید گفت که ظاهرا استدلال حضرت علیه السلام برای عدم وصف آنان به ایمان، وصف آن ها به فسق بوده است. زیرا فسق در قرآن کریم همیشه با کفر آمده است و فاسق در قرآن کریم تنها به کافر اطلاق میشود مانند: «أ فمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا.»(2)

حضرت ایمان و فسق را در مقابل هم آورده است و دلالت کرده بر اینکه فاسق مومن نیست. و فرمود: «إن المنافقین هم الفاسقون.»(3) او فسق را در نفاق حصر کرد و خداوند فاسق را منافق گرداند و از دوستان و همنشینان ابلیس قرار داد زیرا فسق را بر آن دو اطلاق کرد و وقتی در آیات تامل کنی و آن را بررسی کنی، میبینی که در همه آیات، فاسق فقط بر کافر اطلاق شده است. به گفته راغب، «فسق فلان» یعنی از حدود شرع خارج شد و این از «فسق الرطب» گرفته شده است، یعنی خرما از پوست خود خارج شد و فسق اعم از کفر است. فسق هم با گناه کم و هم با گناه بسیار محقق می شود. اما در عرف

1- . مجمع البیان 7 : 126
2- . سجده / 18
3- . برائت / 67

بیشتر به گناهان بسیار اطلاق میشود. و فاسق بیشتر به کسی گفته میشود که به احکام شرع پایبند است و به آن معتقد است، اما پس از مدتی همه آن یا تعدادی از آن را انجام نمیدهد. و دلیل اینکه به کافر فاسق گفته میشود این است که او حکمی را که عقل آن را الزامی دانسته و فطرت آن را اقتضا میکند، به زیر پا نهاده است. خداوند عز و جل فرمود: «ففسق عن أمر ربه»(1) «ففسقوا فیها فحق علیها القول»(2) «و أکثرهم الفاسقون»(3) «و أولئک هم الفاسقون»(4) «أ فمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون» و فرمود: «و من کفر بعد ذلک فأولئک هم الفاسقون»(5)

و خداوند متعال فرمود: «و أما الذین فسقوا فمأواهم النار»(6) «و الذین کذبوا بآیاتنا یمسهم العذاب بما کانوا یفسقون»(7) «و الله لا یهدی القوم الفاسقین»(8) «إن المنافقین هم الفاسقون»(9) «کذلک حقت کلمه ربک علی الذین فسقوا أنهم لا یؤمنون»(10) و «جعله» یعنی تهمتزنندگان را. «المحصنات» یعنی زنان پاکدامن. «الغافلات» از تهمتی که به آن ها زده شد. «المؤمنات» به خداوند و پیامبر او و آیاتی که آورد. «لعنوا فی الدنیا و الآخره» به خاطر تهمتی که به آن زنان زدند. «و لهم عذاب عظیم» به خاطر شدت گناهانشان. «یوم تشهد علیهم» ظرف است برای رساندن معنای استقراری که در«لهم» است و نه عذاب «ألسنتهم و أیدیهم»(11)

به آن اعتراف میکنند چون خداوند آن ها را به سخن گفتن وامیدارد بدون اینکه خودشان اختیاری در آن داشته باشند.

1- . کهف / 50
2- . اسراء / 16
3- . آل عمران / 110
4- . مائده / 47
5- . نور / 55
6- . سجده / 20
7- . انعام / 49
8- . توبه / 25
9- . توبه / 68
10- . یونس / 33 مراجعه شود به مفردات: 380

11- . يس / 65

یا اینکه نشانههای گناه را بر اعضا آشکار میکند. جمله «و لیست تشهد» دلالت بر آن دارد که شهادت اعضا و جوارح فقط برای کافران است، همانطور که گروهی از مفسران و شیخ بهایی رحمه الله در اربعین آن را ذکر کردهاند.

جمله «فیعطی کتابه بیمینه» یعنی آن را میخواند و هر کس که اعضایش به سخن آیند، بر دهانش مهر زده میشود. زیرا خداوند متعال فرمود: «الیوم نختم علی أفواههم و تکلمنا أیدیهم» یا به این دلیل که سیاق آیات شهادت اعضا، بر نهایت خشم دلالت میکند و آیات نازل شده در مورد مومنان بر نهایت لطف خداوند مشتمل است. مانند آیه «یوم ندعوا کل أناس بإمامهم فمن أوتی» یعنی از دعوت شدگان. «کتابه بیمینه» یعنی نامه عملش. «فأولئک یقرؤن کتابهم» از آنچه که در آن دیده اند شاد شدهاند. «و لا یظلمون فتیلا»(1)

یعنی حتی ذرهای از پاداش آن ها کم نمیشود و «فتیل» به معنای رشته پیچیده شده است و رشتههای درون هسته خرما نیز فتیل نام دارد، چون شبیه به آن است و یا به معنای نخ یا چرکی است که بین انگشتان تابانیده میشود و مثلی است برای چیزهای کوچک و کمارزش.

و بدان که این مضمون در مواضعی از قرآن کریم وارد شده است. اول در سوره بنیاسرائیل: «فمن أوتی کتابه بیمینه» تا پایان آنچه که در حدیث آمده است و دوم در سوره الحاقه: «فأما من أوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه»(2) و سوم در انشقاق: «فأما من أوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا»(3) و اگرچه مطالب حدیث با مورد اول همخوانی بیشتری دارد، اما به هیچ یک از اینها مربوط نمیشود. شاید این از اشتباه نساخ بوده است یا قرائت ائمه علیهم السلام بدین شکل بوده است یا به خاطر جمع بین آیات، آن ها را نقل به معنا کرده است.

«و سوره النور انزلت» گویا این پاسخی برای یک جمله معترضه مقدّر است که دو بار در سوره نساء ذکر شده است: «إن الله لا یغفر أن یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء» که بر عدم نزول عذاب بر غیر مشرک دلالت دارد. شاید این آیه

1- . اسراء / 71
2- . الحاقه / 19
3- . انشقاق / 8

آیات دالّ بر مجازاتهای گناهان کبیره و اینکه صاحبان آن مومن نیستند را نسخ کند.

حضرت پس از آنکه از عدم اختلاف بین این آیه و آن آیات تنزّل فرمود، به اینکه جایز باشد که خداوند هر کس را که بخواهد بیامرزد، با اینکه آن ها مستحق عذاب و عقاب باشند و به یکی از معانی ایمان از آن خارج شده باشند، و این منافاتی ندارد، این گونه پاسخ داد: بیشتر آیاتی که به آن استشهاد کردیم، متعلق به سوره نور بود که پس از سوره نساء نازل شد پس نمیتوان گفت که آیات سوره نساء، نسخ کننده آیات سوره نور است. اگر برای هماهنگ کردن آیات، قبول نسخ ضروری باشد، موضوع برعکس آنچه گفتید میشود. اما قائل به فصل در بین نیست سپس حضرت بر مطلب خود استدلال فرمود که خداوند متعال، در سوره نساء فرمود: «أو یجعل الله لهن سبیلا» و سبیل، مجازاتی است که در سوره نور ذکر شده است و غرض میتواند ارائه دلیلی باشد بر نزول تدریجی احکام و نسخ اضعف توسط اشدّ. اما نظر اول ارجح است.

«و اللاتی یأتین الفاحشه من نسائکم»(1) از نظر اغلب مفسران، منظور از فاحشه زنا است و یا شاید منظور از آن مساحقه است. «فاستشهدوا علیهن أربعه منکم» خطاب به رهبران و حکّام است که چهار مرد مسلمان را به عنوان شاهد بر آن زنان بگیرند و یا شاید خطاب به شوهران آنهاست. «فإن شهدوا» یعنی آن چهار نفر. «فأمسکوهن» یعنی آن ها را حبس کنید. «فی البیوت حتی یتوفاهن» تا اینکه بگیرد آنان را. «الموت» شاید به این دلیل که دیگر نتوانند چنین کاری را انجام دهند و نظر غالب این است که این کار برای قرار دادن مجازاتی برای زنا است.

میگویند در زمان صدر اسلام اگر زنی مرتکب زنا میشد و چهار نفر شاهد به گناه او شهادت میدادند، آن زن در خانه حبس میشد تا بمیرد. سپس این آیه با حکم سنگسار کردن زنان مزدوج زناکار و شلاق در پسر و دختر بدون همسر نسخ شد. «أو یجعل الله لهن سبیلا» یعنی به بیان حکم همانطورکه پیش از این گفتیم و یا

1- . نساء / 15

به وسیله توبه یا ازدواج که آن ها را از زنا بینیاز کند و میگویند وقتی این آیه نازل شد: «الزانیه و الزانی فاجلدوا»، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از من بپذیرید که خداوند برای آن ها راهی قرار داده است. (1)

«سوره» یعنی این سوره است. یا در آنچه که بر تو نازل کردیم سوره ای است. «أنزلناها» جمله وصفیه است. «و فرضناها» یعنی احکام موجود در آن را واجب گرداندیم. «لعلکم تذکرون» پس، از ارتکاب حرام بپرهیزید. «الزانیه و الزانی» یعنی در آنچه که واجب گرداندیم یا حکمش را نازل کردیم که همان شلاق است و جایز است که بنا بر مبتدا بودن یا خبر بودن مرفوع گردند. «فاجلدوا» تا آنجا که می فرماید: «رأفه» یعنی رحمت. «فی دین الله» یعنی به خاطر اطاعت از او و پایبند بودن به حدودش، با آنان تسامح نکنید و کیفر آن ها را رها نکنید. «إن کنتم تؤمنون» زیرا ایمان موجب جدیت در اطاعت از خداوند میشود.

و بدان که دلیل عدم ذکر ولایت در این خبر با آنکه غرض اصلی بود، نوعی تقیه است. زیرا حضرت علیه السلام به سبب انکار آن ها بر آنان الزام کرد که ولایت جزیی از ایمان باشد.

حاشیه ای که نفع آن بزرگ است.

بدان آنچه از مجموعه آیات و روایات فراوان و مشابه وارده درباره ایمان و اسلام و حقائق و شرایط آن دو برای ما روشن گشت، این است که در مورد هر یک عبارات بسیاری در کتاب و سنت وارد گشته و هر کدام فوائد و منافع خاص خود را دارند.

نخستین معنا از معانی ایمان عبارت است از مجموعه عقائد حقه و اصول پنج گانه و ثمره مترتب بر آن در دنیا امان از کشته شدن و غارت اموال و توهین است مگر اینکه فرد مرتکب قتل یا عمل زشتی شود که مستوجب کشته شدن یا جاری شدن حدّ یا تعزیر است؛ و سود ایمان در آخرت همانا درستی اعمال و استحقاق کلی ثواب بر این اعمال و عدم جاودانگی در آتش و شایستگی بخشش و شفاعت

1- . مجمع البيان 3 : 21

می باشد. و در مقابل این ایمان کفر است که فرقه های اسلامی به غیر از فرقه نجات یافته امامیه و نیز غیر مسلمانان در آن داخلند و اینها در آتش جاودانه اند به غیر از مستضعفین ایشان که در ادامه بیان خواهد شد.

دوم اعتقادات ذکر شده به همراه انجام فرائضی که وجوب آن از قرآن ظاهر می شود و ترک گناهان کبیره ای که خداوند بر آن ها وعده آتش داده است. و بر همین معناست که بر ترک کننده نماز و زکات و مانند آن لفظ کافر اطلاق شده و در روایات آمده است که زناکار در حالی که مؤمن است زنا نمی کند و سارق در حالی که مؤمن است دزدی نمی کند. و نتیجه این ایمان عدم استحقاق ذلت و خواری و حقارت و عذاب در دنیا وآخرت است.

سومین معنای ایمان عبارت است از عقائد ذکر شده به همراه انجام تمامی واجبات و دوری از همه محرّمات و نتیجه آن نیز پیوستن به مقربان و محشور شدن با صدّیقین و چند برابر شدن ثواب ها و بالا رفتن درجات است.

چهارمین معنای ایمان نیز عبارت است از موارد مذکور به همراه انجام مستحبات و ترک امور مکروه و حتی مباح، همان گونه که در روایات مربوط به صفات مؤمن آمده است. ایمان با این معنا مخصوص انبیاء و اوصیاء است همان گونه که کلمه مؤمنین در روایات بسیار به ائمه طاهرین علیهم السلام تفسیر شده است. و در تفسیر آیه شریفه «و ما یؤمن أكثرهم بالله إلا و هم مشركون»(1) {و بیشتر آن ها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند.} نیز آمده است که تمامی معصیت های خداوند و حتی توسل به غیر او داخل در شرک مذکور در این آیه شریفه هستند و نتیجه این

1- . یوسف / 106، و اما روایتی که در این باره رسیده است، قمی آن را به اسنادش از فضیل از امام باقر علیهالسلام و عیاشی در جلد 2 صفحه 300 از زراره از ایشان در ذیل این آیه شریفه روایت کردهاند که حضرت فرمود: این شرک، شرک در طاعت است نه شرک در عبادت، و معصیت هایی هم که مرتکب میشوند شرک طاعت است که در آن شیطان را اطاعت کرده و با اطاعت از غیر خدا به او مشرک شدند، و اینگونه نبود که

با عبادت غیر خدا، مرتکب شرک در عبادت شوند. و عیاشی از مالک بنعطیه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: این شرک همان است که انسان بگوید: اگر فلانی نبود هلاک می شدم و اگر فلانی نبود چنین و چنان می شدم و اگر فلانی نبود خانواده ام از بین می رفت.

ایمان این است که انسان به خداوند ایمان می آورد و خداوند امان او را اجازه می دهد و خداوند دعوتش را رد نمی کند و نیز سایر روایات وارد در درجات و منازلی که ائمه علیهم السلام نزد خدای متعال دارند.

و اما لفظ اسلام غالباً به اظهار شهادتین و اقرار ظاهری اطلاق میشود، هرچند همان گونه که قبلاً بیان شد، با اعتراف قلبی و اقرار به ولایت همراه نباشد. ثمره این نوع از ایمان مربوط به دنیاست که عبارت است از حرمت جان و مال و جایز بودن نکاح با وی و استحقاق میراث و سایر احکام ظاهری در مورد مسلمانان، اما در آخرت بهره ای برای او ندارد. اما لفظ اسلام بر تمامی معانی ایمان تا آخرین معنای آن نیز اطلاق می شود که عبارت است از تسلیم شدن و فرمانبرداری کامل.

مطلب دیگر اینکه آیات و روایات دالّ بر مدخلیت داشتن اعمال در حوزه ایمان چند وجه دارد: اول اینکه اینها حمل بر ظاهرشان شده و گفته شود که عمل بر اساس برخی معانی داخل در حقیقت ایمان است؛ دوم اینکه ایمان اساس اعتقادات است و نامگذاری آن به ایمان مشروط به اعمال است؛ سوم اینکه گفته شود با تقویت ایمان و تفاوت در شدت و ضعف آن اعمال بیشتر یا کمتر شده و به دستیابی انسان به هر یک از مراحل یاد شده ایمان می انجامد، چرا که شکی نیست که محکم تر بودن یقین در بیشتر شدن اعمال نیک و دوری از اعمال حرام تأثیر دارد و ما این بحث را در کتاب عین الحیات توضیح مختصری داده ایم که توضیح برخی از مطالب آن در روایات متعدد آتی روشن خواهد شد و برخی از سخنان علمایمان را درباره حقیقت و معانی و شرایط ایمان و اسلام در اینجا بیان می کنیم.

محقق طوسی (قدس سره) در قواعد العقائد گفته است: مسأله پنجم در آنچه استحقاق ثواب و عقاب بدان بستگی دارد، گفته اند که اسلام در حکم اعمّ از ایمان است و هر دو در حقیقت یک شیء واحدند؛ اما اینکه چرا اسلام اعم است بدین دلیل است که هر کس شهادتین را بر زبان جاری سازد، حکمش حکم مسلمانان است: «قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا أسلمنا» (1) {عرب های

بادیه نشین

1- . حجرات / 13

گفتند: «ایمان آورده ایم» بگو: «شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید اسلام آورده ایم}. و اما بر اساس آیه «إن الدين عند الله الإسلام»(1) {دین واقعی در نزد خدا اسلام است) } است که گفته می شود اسلام در حقیقت همان ایمان است. البته در معنای آن میان علماء اختلاف بوده است؛ برخی از گذشتگان گفته اند که ایمان اقرار به زبان است و تأیید به قلب و عمل صالح به اعضاء. و معتزله نیز گفته اند: اصول ایمان پنج تا می باشد: توحید، عدل، اقرار به نبوت و وعده پاداش وعذاب و قیام به امر به معروف و نهی از منکر. شیعه نیز گفته است: اصول ایمان سه تا است: شهادت به یگانگی در ذات خداوند متعال و عدالت در افعال او، تصدیق نبوت انبیاء و امامت امامان معصومین و تصدیق احکامی که یقین بدون ابهام و تردید داریم که پیامبر صلی الله علیه وآله بدانها حکم فرموده است، نه آن احکامی که در آن اختلاف نظر وجود دارد و حکم آن مستور است.

و کفر نیز در مقابل ایمان است و گناه در مقابل کردار نیک که به دو دسته گناهان کبیره و صغیره تقسیم می شود. اجماع بر این است که مؤمن شایسته جاودانگی در بهشت است و کافر شایسته جاودانگی در عذاب. خوارج اهل گناهان کبیره را کافر می دانند چرا که ایشان عمل صالح را جزئی از ایمان دانسته اند، اما صاحب کبیره در نظر غیر خوارج فاسق است و سرانجام از عذاب رهایی می یابد. معتزله و وعیدیه معتقدند مؤمن فاسق نمی شود و فاسقی را که کافر نباشد در مرتبه ای میان دو مرتبه ایمان و کفر می دانند که در نظر ایشان جاودانه در عذاب باقی خواهد ماند. و اما از نظر دیگران مؤمن گاهی فاسق می شود و گاهی نمی شود و در هر دو حالت سرانجامش جاودانگی در بهشت است.

محقق طوسی رحمه الله همچنین در تجرید بیان داشته است که ایمان تصدیق به قلب و زبان است و با توجه به آیه «و استيقنتها أنفسهم»(2)

{در حالی که در دل به

1- . آل عمران / 19
2- . نمل / 14

آن یقین داشتند} شرط اولی کفایت نمی کند و با توجه به آیه «قل لم تؤمنوا» {بگو: شما ایمان نیاورده اید} نیز شرط دومی به تنهایی کفایت نمی کند.

و اما کفر عدم ایمان است خواه با مخالفت با ایمان و خواه عاری بودن از ایمان. فسق نیز خروج از اطاعت خداوند متعال با وجود ایمان به اوست و نفاق اظهار ایمان به خدا و مخفی داشتن کفر؛ و فاسق هم چون تعریف مؤمن بر او جاری است، مؤمن به شمار می آید.

علامه حلی رضوان الله علیه نیز در شرح خود فرموده است: مردم در تعریف ایمان اختلاف فراوانی از هم دارند و اینجا برای بیان آن ها مناسب نیست. اما تعریفی که مصنف رضوان الله علیه آن را اختیار کرده است عبارت است از تصدیق همزمان به قلب و زبان که هیچ یک از آن دو به تنهایی کفایت نمی کند. تصدیق قلبی کفایت نمی کند چون خداوند فرموده است:«و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم» {و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند} و نیز فرموده است: «فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به»(1) {هنگامی که این کتاب، و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آن ها آمد، به او کافر شدند} و آگاهی به حقیقت و کفر را برایشان ثابت فرموده است؛ و اما تصدیق زبانی نیز کافی نیست، چون خداوند فرموده است: « قالت الأعراب آمنا» {اعراب گفتند: ایمان آوردیم.} تا آخر آیه و شکی نیست که این اعراب با زبانشان اسلام را تصدیق کرده بودند.

وی فرموده است: کفر در لغت به معنای پوشاندن است و در عرف شرعی نبود ایمان است خواه با مخالفت با ایمان که فرد به فساد آنچه که شرط ایمان است، معتقد باشد، یا بدون مخالفت با ایمان مانند اهل شکّی که خالی از اعتقاد صحیح یا باطل است.

و اما فسق در لغت به معنای مطلق خارج شدن است و در شرع عبارت است از خروج از اطاعت خداوند متعال بدون اینکه به کفر بینجامد. نفاق نیز در لغت

1- بقره:89

اظهار خلاف چیزی است که در درون است و در شرع به معنای اظهار ایمان و مخفی داشتن کفر در درون می باشد.

در مورد فاسق نیز میان مردم اختلاف است؛ معتزله معتقدند: فاسق نه مؤمن است و نه کافر، و منزلتی بین آن دو را برای او بیان کرده اند. حسن بصری می گوید: فاسق منافق است. زیدی ها نیز فاسق را کافر نعمت دانسته اند. خوارج نیز گفته اند: فاسق کافر است. اما کلام حق در این باره همان است که مصنف آن را قبول داشته است که اعتقاد مذاهب امامیه و مرجئه و اهل حدیث و اشعریون است که فاسق را مؤمن می دانند و دلیل آن هم این است که تعریف مؤمن بر او جاری است، یعنی با قلب و زبانش همه آنچه را که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آورده است، تصدیق می کند و در او موجود است، لذا مؤمن است.

شیخ مفید رحمه الله علیه نیز در کتاب مسائل گفته است: علمای مذهب امامیه بر این اتفاق نظر دارند که اگر کسی از اهل معرفت و اقرار به دین مرتکب کبائر شود، این گناه او را از اسلام خارج نمی سازد، هر چند با توجه به کبائر و گناهانش فاسق باشد، و تمامی علمای مرجئه و نیز اهل حدیث و عده ای از زیدی ها نیز با ایشان همرأی هستند اما معتزله بر خلاف این اجماع نظر دارند و این گونه پنداشته اند که اگر از میان کسانی که ذکر کردیم، فردی مرتکب کبائر شود، فاسق است و نه مؤمن و نه مسلمان به شمار نمی آید.

شیخ مفید همچنین فرموده است که علمای امامیه بر این اتفاق نظرند که اسلام غیر از ایمان است و هر مؤمنی مسلمان است اما هر مسلمانی مؤمن نیست و این دو مفهوم مانند اختلاف در تلفظی که دارند، در دین نیز از هم مختلفند، و علمای مرجئه و اهل حدیث نیز با امامی ها متفق القولند، اما اجماع معتزلی ها بر عدم فرق میان این دو مفهوم است.

شهید ثانی قدس سره نیز در رساله حقائق الإیمان خود گفته است: بدان که ایمان در لغت - همان گونه که اهل لغت تصریح کرده اند - به معنای تصدیق است و بر وزن إفعال از ریشه أمن است به معنای آرامش و اطمینان درون به علت فقدان چیزی که موجب ترسیدن شود، و در این صورت معنای حقیقی «به او ایمان آورد»

عبارت است از اینکه نفسش به دلیل قبول کلام او و امتثال فرمانش به آرامش و اطمینان رسید، لذا باء برای سببیت است، و احتمال دیگری هم که عده ای آن را ذکر کرده اند، وجود دارد که به معنای «او را از تکذیب و مخالفت خود امان داد باشد» که در این صورت این باء، زائده خواهد بود. البته همانطور که واضح است احتمال اول صحیح تر است و همخوانی بیشتری با معنای تصدیق دارد که با لام متعدی می شود همان گونه خداوند فرموده است: «و ما أنت بمؤمن لنا»(1) {تو به ما ایمان نداری} و «فآمن له لوط»(2) {لوط به او ایمان آورد} و یا با حرف باء متعدی می شود مانند کریمه: «آمنا بما أنزلت»(3) {به آنچه فرو فرستادی، ایمان آوردیم.}

و اما تصدیق - همان گونه که علمای لغت گفته اند - به معنای قبول و اعتراف به قلب است و ممکن است گفته شود که معنای آن قبول خبر است، اعم از اینکه این قبول با قلب یا زبان باشد، و دلیل این سخن فرمایش خداوند متعال است که «قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا»؛ اعراب که خود اهل زبان بودند از ایمان در درونشان خبر دادند در حالی که با توجه به نفی خداوند با عبارت «قل لم تؤمنوا» و اثبات اعتراف زبانی با عبارت «و لکن قولوا أسلمنا»(4)، واقعیت امر تنها اقرار ایشان به زبان بود نه داشتن یقین قلبی، چون صرفاً شهادتین را بر زبان جاری ساخته بودند و بر حسب عُرف خود آن را ایمان نامیدند، اما آنچه خداوند از ایشان نفی فرمود، ایمان در عرف شرعی بود.

و اما در بیان حقیقت ایمان شرعی، به سبب اختلاف در اعتبارات، عبارات مختلفی بیان شده است، یعنی ایمان در عرف شرعی یا تنها از کارهای قلبی است یا تنها از کارهای اعضای بدن یا از کارهای هر دو.

اگر حالت اول باشد، ایمان صرفاً تصدیق به قلب است که این مذهب اشاعره و جمعی از علمای گذشته امامیه از جمله محقق طوسی رحمه الله در کتاب فصول

ص: 173

1- . یوسف / 17
2- . عنکبوت / 26
3- . آل عمران / 53
4- حجرات / 13

است. البته در معنای تصدیق اختلافی میان ایشان وجود دارد که علمای شیعه گفته اند: آن علم است، و اشعری ها آن را تصدیق نفسانی دانسته و این گونه توضیح داده اند: عبارت است از پیوند دادن قلب به علمی که از خبر آوردن خبرآورنده حاصل شده است، لذا یک امر کسبی است که با اختیار تصدیق کننده ایجاد می شود و بر خلاف علم و معرفت مستوجب پاداش است چرا که این دو چه بسا بدون کسب حاصل می شود، همان گونه در علوم ضروری رخ می دهد. و برخی از محققان نتیجه آن را این گونه بیان کرده اند که تصدیق آن است که با اختیار خود، درستی را به خبر خبرآورنده نسبت دهی، تا جایی که اگر این تصدیق بی اختیار در قلب واقع گردد معنای تصدیق نخواهد داشت و لو حاوی معرفت باشد، و إن شاء الله تعالی نواقص این سخن را بیان خواهیم داشت.

و اگر حالت دوم باشد، یا عبارت است از صرفاً جاری ساختن شهادتین که اعتقاد کرّامیّه است یا تمامی اطاعت های واجب و مستحبی که از جوارح صادر می گردد که اعتقاد خوارج و گذشتگان معتزله و علاف و قاضی عبدالجبار است، یا انجام تمامی اعمال واجب و نه مستحبات و دوری از محرّمات است که این اعتقاد ابوعلی جبائی و فرزندش ابوهاشم و عمده معتزلی های بصره است.

و اگر حالت سوم باشد، یا عبارت است از افعال قلوب با تمامی طاعات صادره از اعضاء که نظر محدثان و جمعی از علمای سلف مانند ابن مجاهد و دیگران است. ایشان گفته اند که ایمان تصدیق به قلب است و اقرار به زبان و عمل به اعضاء. یا اینکه عبارت است از تصدیق به همراه شهادتین که نظر عده ای است که ابوحنیفه از جمله ایشان است. یا اینکه عبارت است از تصدیق به قلب و اقرار به زبان که نظر محقق نصیر الدین طوسی در تجرید وی است. این ها هفت مذهب است که در شرح جدید بر تجرید و جاهای دیگر ذکر شده است.

و بدان که مفهوم ایمان بر اساس مذهب نخست تخصیص معنای لغوی آن است ولی بر اساس مذاهب دیگر منقول است و تخصیص بهتر از نقل است. و در اینجا بحثی است و آن این است که افرادی مانند قدمای معتزله و علاف و خوارج که معتقدند ایمان عبارت است از انجام طاعات، لاجرم اعتقاد به مسائل اصول را واجب

می دانند و در این صورت چه فرقی میان ایشان و کسانی که ایمان را کارهای قلب و جوارح می شمارند، وجود دارد؟ و شاید جواب این باشد که اعتقاد به معارف برای دسته اول شرط ایمان است و برای دسته دوم بخشی از ایمان.

سپس گفته است: بدان که محقق طوسی رحمه الله در قواعد العقائد گفته است که اصول ایمان در نزد شیعه سه تاست، سپس مطالبی را که قبلاً نقل کردیم ذکر کرده و در ادامه گفته است: در شرح جدید تجرید آمده است که ایمان در شرع اشاعره تصدیق همه آن است که ضرورتاً توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورده شده است، تصدیق تفصیلی آنچه که به تفصیل بیان شده و تصدیق اجمالی آنچه که به اجمال آورده شده است. پس ایمان در شرع، تصدیق خاص است.

لذا این ها اتفاق نظر دارند که حقیقت ایمان فقط تصدیق است، هر چند در مقدار آن چیزی که باید تصدیق شود، اختلاف نظر دارند. و اما کلام در اینجا در دو مقام است: اول اینکه تصدیقی که ایمان محسوب می شود، مقصود از آن - همان گونه که از آراء منقوله سابق استفاده می شود - ایمان یقینی قطعی و ثابت است؛ دوم اینکه اعمال انسان جزئی از حقیقت ایمان حقیقی نیست، بلکه جزئی از ایمان کمالی است.

و اما دلیل بر اولی برخی آیات روشن است مانند: «إن الظن لا یغنی من الحق شیئا(1)»

{ظن و گمان چیزی از حق را کفایت نمی کند} و چون بر اساس نص و اجماع، ایمان حق محسوب می شود، فلذا گمان و ظن برای حصول و تحقق آن کفایت نمی کند. و یا آیات «إن یتبعون إلا الظن»(2)

{پیروی نمی کنند مگر از از گمان و ظن} و «إن هم إلا یظنون»(3) {آنها تنها می پندارند} و «إن بعض الظن إثم»(4)

{برخی از گمان ها گناه است.} بر اساس این آیات پیروی از ظن و گمان مشمول توبیخ است ولی اجماع بر این است که کسی به خاطر تحصیل ایمان توبیخ نمی شود، لذا ایمان ظن نیست. و در این باره می فرماید: «إنما المؤمنون الذین آمنوا بالله و

1- نجم / 28
2- نجم / 28
3- بقره / 78
4- حجرات / 12

رسوله ثم لم یرتابوا»(1) {مؤمنان کسانی هستند که به خداوند و رسول او ایمان آورده و چار شک و تردید نشدند} و شک و تردید را از اهل ایمان نفی فرموده است، لذا آنچه ثابت است یقین است و عاری از شک و تردید بودن در عرف به یقین اطلاق می شود و این سخن از سنت پاک پیامبر اکرم صلوات الله علیه وآله است که عرض می کرد: «یا مقلب القلوب و الأبصار ثبت قلبی علی دینک» یعنی ای گرداننده قلب ها و چشم ها! قلب مرا بر دینت ثابت گردان و ثبات عبارت است از پایداری و همراهی. و این اشکال ممنوع است که کسی بکند که چرا جایز نیست که این خواست و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد؟ چرا که ایشان فرد اکمل ثبات در دین را طلب می کنند.

از دلائل دیگر اجماع است چرا که برخی مدعی شده اند: اینکه برای معرفت خداوند متعال که ایمان جز به آن محقق نمی شود، باید دلیل داشت، مورد اجماع تمامی علماست و دلیل چیزی است که علم افاده می کند و ظنّ مفید دلیل نیست و در صحت ادعای اجماع میان علماء بحث است، چرا که - همان گونه که بیان خواهیم کرد إن شاءالله - جواز تقلید در معارف اصولی مورد اختلاف است.

و نیز بدان تمامی دلایلی که ذکر کردیم، هیچ یک مفید علم به این مطلب نیست که قطعیت و ثبات در تصدیقی که همان ایمان است، معتبر است و گمان تنها با اعتبار آن دو مفید است، چرا که آیات قابل تأویلند و دلایل دیگر نیز علاوه بر قابلیت تأویل، از جمله اخبار واحدند.

سپس شیخ طوسی رفع الله درجته می گوید: بدان که علماء بر وجوب معرفت نظری خداوند اتفاق نظر دارند که این معرفت با تقلید حاصل نمی شود، البته برخی از علماء مانند عبدالله بن حسن عنبری و حشویه و تعلیمیه از این اجماع استثناء هستند، چرا که تقلید در عقائد اصولی مانند وجود آفریننده و صفات سلبی و ایجابی او و نبوت و عدل و مانند آن را جایز دانسته اند و حتی برخی از ایشان این تقلید را واجب دانسته اند. اما قائلان به وجوب معرفت نیز در اینکه آیا این وجوب عقلی

1- حجرات / 15

است یا نقلی، اختلاف نظر دارند؛ علمای امامیه و معتزله اولی را و اشعری ها دومی را برگزیده اند. البته در اینجا قصد بیان آن ها را نداریم و هدفمان بیان اصل وجوب مورد اتفاق علماست.

وی سپس درباره وجوب شکر صاحب نعمت استدلال می کند و شکر او را به صورت شایسته کمال ذات وی، متوقف بر معرفت او می داند که این معرفت با حدس و گمان هایی مانند تقلید و غیره به خاطر احتمال کذب خبرآورنده و نادرستی نشانه ها قابل تحصیل نیست؛ لذا باید نگاه مفید علمی وجود داشته باشد. وی سپس گفته است: و این دلیل تنها بر قاعده حُسن و قبح درست در می آید که اشاعره منکر آن هستند. لکن همان گونه که با دلیل بر وجوب معرفت دلالت می کند، همچنین بر واجب بودن از نظر عقلی نیز دلالت می کند و همچنین اعتراض کرده بر اینکه این دلیل مبنی است بر وجوب آنچه واجب مطلق جز با آن تمام نمی شود و در آن نیز اشکالاتی از جانب اشاعره وارد شده است.

و از جمله آن این است که امت بر وجوب معرفت و تقلید و آنچه که حکم آن ها را دارد، اجماع کرده است که علم واجب نیست، چرا که وجوب علم در مثل تقلید کسی که معتقد به حدوث عالم است در حالی که معتقد به قدیم بودن آن نیز می باشد، مستلزم اجتماع ضدّین است.

ایشان با منع اجماع به این موضوع اعتراض کرده است و چنین چیزی غیر ممکن است چرا که همه میدانند مخالف آن صحیح است و اجماع نیز بر خلاف آن است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اغلب اصحاب او به ایمان خود اعتراف کردهاند و آن ها در هر عصری اکثریت غالب بودهاند و با وجود اینکه از دلایل وجود خداوند و صفات او آن آگاه نبودهاند، در پی دلایلی دالّ بر آن نبودند. بلکه با زبان خود به آن اقرار میکردند و در علوم و معارف راه تقلید را در پیش میگرفتند و اگر معرفت واجب بود، با وجود حکم دادن به ایمان آن ها اقرار آن ها بر این موضوع جایز نمیشد و پاسخ این مساله این است که آن ها این دلایل را به طور خلاصه میدانستند مانند دلیل یک عرب بادیهنشین که میگوید: مدفوع شتر بر شتر دلالت دارد و ردپا، بر گذشتن کسی دلالت میکند. پس آیا آسمانی که برجهایی در

خود دارد و زمینی که پر از شکاف است، بر آفریننده صاحب لطف آگاهی دلالت نمیکنند؟ پس آن ها به این دلیل اقرار کردند و کسی از اعتقادات آن ها چیزی نپرسید. یا اینکه اعمال آن ها پذیرفته میشد به این دلیل که آن را بسیار انجام میدادند. سپس مدتی بعد، معارف واجب را برای آن ها توضیح میدهد.

و از آن جمله است اجماع بر اینکه تقلید فقط از کسی جایز است که حق را میگوید و سایر افراد، محق را از این طریق میشناسند که در گفتههای او تفکر کنند تا ببینند که حق است یا باطل. و در این هنگام، تقلید برای او جایز نیست. مگر پس از تامل و استدلال و هنگامی که فرد خود اهل استدلال شود، مقلّد بودن او منتفی میگردد. تقلید در معارف الهی جایز نیست و این مساله با لزوم امثال آن در مسائل شرعی نقض میشود. تقلید از مفتی جایز نیست، مگر زمانی که فتوای او بر مبنای دلیل شرعی باشد پس اگر در فتوایش بر ظن خود اکتفا کرد، و اگر در همان مساله اشتباه میکرد، این حکم منتفی میگردد. پس چنین چیزی در اصول دین جایز است و با این تفاوت پاسخ داده میشود که وقوع خطا در مسائل مربوط به اصول دین سبب کفر است، بر خلاف فروع دین که در آن چیزهایی که در اصول جایز نیست، مجاز است.

کسانی که تقلید را در اصول دین واجب دانستهاند، به این احتجاج میکنند که علم به خداوند متعال، غیر ممکن است، زیرا مکلف به آن، اگر عالم به خداوند متعال نباشد، محال است که عالم به امر او باشد و حال که نمیتواند به امر او عالم باشد، پس نمیتواند از جانب او مامور باشد و گرنه تکلیف آنچه که توانایی انجامش را نداشت، بر او لازم میشد و اگر هم به آن عالم بود، محال بود که نسبت به او علم داشته باشد، زیرا تحصیل حاصل محال است. و پاسخ این مساله بر قواعد فقه امامیه و معتزله آشکار است. وجوب تامل و معرفت در نزد آن ها عقلی است و نقلی نیست. بله، به عقیده اشاعره این مساله لازم است، زیرا وجوب در نزد آن ها نقلی است.

میگویم: و پاسخ دیگری هم به این مساله از باب معارضه و نقض وجود دارد: و آن اینکه این دلیل همانطور که بر امتناع علم به معارف اصولی دلالت دارد، بر امتناع تقلید در آن نیز دلالت میکند و باب معرفت، به خداوند متعال منسدّ

می شود. و هر کس که با تقلید به سوی او برمیگردد، باید نسبت به اصول دین عالم باشد تا تقلید او صحیح گردد. سپس دلیل در آن جاری میشود و گفته میشود علم چنین شخصی به خداوند متعال، غیر ممکن است. زیرا وقتی به آن مکلف شد، اگر عالم به خداوند متعال نبود، محال بود که با مقدمات به امر او آگاه شود. و هر آنچه را که در پاسخ گفتند، همان پاسخ ماست و هیچ راه فراری برای آن ها نیست مگر آنکه به عقلی بودن وجوب معرفت اعتراف کنند. پس این مساله ادعای آن ها را که گفتند علم به خداوند متعال غیر ممکن است یا نقلی است، باطل میکند.

و اگر گفتند: چه بسا برای برخی از مردم علم با تزکیه نفس یا الهام آن به چیزهای دیگر به دست میآید و بقیه از او تقلید میکنند، میگوییم این مساله این سخن شما را باطل میکند که میگویید: علم به خداوند متعال غیر ممکن است. بله آنچه که ذکر کردند میتواند دلیلی باشد بر امتناع معرفت به آنچه که شنیده میشود و حجتی است بر اشاعره نه دلیلی بر وجوب تقلید.

و همچنین احتجاج کردهاند به اینکه نهی از تامل، در این آیه آمده است: «ما یجادل فی آیات الله إلا الذین کفروا.»(1) {تنها کافران در آیات خداوند مجادله می کنند} و تامل باب جدال را باز میکند پس حرام است. و به این دلیل که حضرت علیه السلام دید که صحابه در مورد مساله قضا و قدر با هم گفتگو میکنند و آن ها را از صحبت کردن پیرامون این موضوع نهی کرد و فرمود هر کس که پیش از شما در چنین مسائلی عمیق شد، هلاک شد. و فرمود: بر شما باد به دین پیرزنان و منظور، نهی از تامل است. و اگر این امر واجب بود، از آن نهی نمیشدند. و پاسخ مورد اول این چنین داده شده که مراد، جدال به باطل است همانطور که خداوند متعال فرمود: «و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق.»(2)

{و برای محو حق به مجادله باطل دست زدند} نه جدال در حق، زیرا خداوند فرمود: «و جادلهم بالتی هی أحسن.»(3) {با آن ها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن} و امر به این موضوع بر این

1- . غافر / 4
2- . غافر / 5
3- . نحل / 125

دلالت میکند که جدال به طور مطلق مورد نهی واقع نشده است و پاسخ مورد دوم این است که نهی آن ها از کلام در مساله قضا و قدر، بنا بر تقدیر تسلیم در مقابل آن، بر نهی از هر تاملی دلالت نمیکند، بلکه فقط بر تامل و اندیشه عمیق در مساله قضا و قدر دلالت دارد. چرا که انکار بر ترک نظر در این سخن خداوند متعال وارد شده است: «أ و لم یتفکروا فی أنفسهم ما خلق الله» (1) {آیا آن ها با خود نیندیشیدهاند که خداوند جز به حق نیافریده است} و در این آیه، فاعل چنین عملی ستوده شده است: «و یتفکرون فی خلق السماوات و الأرض.» (2)

{و در اسرار آسمانها و زمین میاندیشند} بر مبنای اینکه نهی آن ها از عمیق شدن در مساله قضا و قدر شاید به این دلیل باشد که این موضوع مربوط به غیب است و دریای ژرفی است، همانطور که علی علیه السلام با این سخن خود به آن اشاره کرده است: «بحر عمیق فلا تلجه.» یعنی دریای عمیقی است و از وارد شدن به آن بپرهیز. منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این بوده که چنین مسائلی باید به عهده خداوند گذارده شود، زیرا از اصولی نیست که اعتقاد به آن واجب باشد و بحث پیرامون آن بسیار مفصل است.

و پاسخ دیگری هم برای این دو مساله وجود دارد و آن این است که نهی در آیه و حدیث، با قطع نظر از آنچه که پیش از این گفتیم، بر نهی از جدالی که به دلیل اختلاف نظرهای متعدد پیش میآید، دلالت دارد، به خلاف نظر که از یک چیز ناشی میشود و این اقامه دلیل بر غیر مدعی است. و پاسخ مورد سوم، منع از صحت نسبت آن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. برخی از اهل فنّ گفتهاند که این، از ساختههای سفیان ثوری است. به روایت از او، عمر بن عبدالله معتزلی گفته است که بین کفر و ایمان جایگاهی است و پیرزنی به او پاسخ داد که خداوند متعال فرمود: «هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن،» (3)

{اوست کسی که شما را آفرید، گروهی از شما کافرید و گروهی مومن} یعنی خداوند متعال بندگان خود را یا کافر ساخته است یا مومن (و حد وسطی ندارد). سفیان سخن او را شنید و گفت:

1- . روم / 8 و متن کامل آيه: ما خلق الله السموات و الأرض و ما بينهما الا بالحق.
2- . آل عمران / 191
3- . تغابن / 2

بر شما باد به دین پیرزنان. حتی اگر این حدیث صحیح باشد، منظور از آن، واگذاردن امر به خداوند متعال در قضا و حکم و اطاعت از او در اوامر و نواهیاش است. و کسانی که تقلید را جایز دانستهاند، به این احتجاج کردهاند که اگر تامل در معارف الهی واجب بود، صحابه این کار را انجام میدادند؛ زیرا آن ها از دیگران به انجام این کار شایستهتر بودند. اما چنین چیزی وجود نداشت وگرنه نقل میشد، همانطور که تفکر و مناظره در مسائل فقهی از آن ها نقل شده است. پس حال که نقل نشده، وجود نداشته است پس واجب نیست.

و پاسخ داده شده که درست است که آن ها بدان شایستهترند. اما آن ها نیز تاملاتی داشتند، وگرنه جهل به معرفت خداوند متعال به آنان نسبت داده میشد و اینکه یکی از ما برتر از آن ها باشیم، و این به اجماع باطل است زیرا آن ها عالم بودند. نه اینکه ضرورتا عالم باشند، بلکه با تفکر و استدلال به این مرتبه رسیده بودند. و تفکر و مناظره از آن ها نقل نشده است، زیرا در عقاید حق توافق نظر داشتند و امر در نزد آن ها آشکار بود. آن ها عقاید خود را از کسی نقل میکردند که از روی هوا و هوس سخن نمیگفت و به بحث و تفکر بسیار احتیاجی نداشتند، بر خلاف جانشینان خود که به دلیل کثرت شبهههای گمراهان و اختلاف نظر جویندگان یقین به دلیل تفاوت ذهن هایشان، در شناخت حق به تفکر و مناظره نیاز داشتند تا به وسیله آن شبهههای گمراهان را دفع کنند و به یقین برسند. اما مسائل مربوط به فروع دین اموری ظنی و اجتهادی و مخفی بود؛ چرا که امارات فراوانی در آن با هم متعارض بودند، به همین جهت اختلاف بین آن ها واقع شد و با هم مناظره کردند و یکدیگر را تخطئه نمودند و به همین جهت این مناظرات فرعی نقل شد.

و همچنین به این احتجاج کردهاند که تأمل، سبب وقوع در شبهه و افتادن در گمراهی است، بر خلاف تقلید که انسان را از این مساله دور میکند و به نظر صحیح نزدیک میکند، پس شایستهتر است. و به این دلیل که اصول دین، دلایل پیچیدهتر و پنهان تری از فروع دارد، پس وقتی تقلید در مساله آسانتر جایز است، در مساله دشوارتر نیز به طریق اولی جایز است. و به این دلیل که آن دو در مکلف کردن به آن یکسانند و وقتی در فروع جایز باشد، در اصول نیز جایز است.

پاسخ مطلب اول این است که اعتقاد شخص معتقد اگر از روی تقلید باشد، لازمه آن تسلسل یا منتهی شدن به کسی است که اعتقادش از روی تفکر است. زیرا اعتقاد از سر بداهت و ضرورت منتفی است پس آنچه که شما از ممنوعات ذکر کردید، لازم میآید. به اضافه چیز دیگر که همان احتمال کذب خبر دهنده است، بر خلاف کسی که خود در چیزی تامل میکند و هیچگاه در نتیجه ای که با تأمل بدان رسیده، با خود لجبازی نمی کند. مضافا بر اینکه اگر بپذیریم که علم برای برخی بدون تأمل و با تصفیه باطن یا با الهام یا با خلق علم در او بالضروره ایجاد شود، این تنها برای افراد معدودی است؛ زیرا بر خلاف عادت است و برای همه رسیدن به آن به صورت مستقیم میسر نیست. بلکه واسطه هایی لازم است به خلاف شخص متأمل که با خود لجبازی ندارد و نزدیک تر است به رسیدن به صواب. اما جواب از تتمه اشکال که احتمال کذب مخبر در نقلیات باشد این است که وقتی تنها راه به سوی عمل به فروع، نقل است، پس تقلید در آن برای ما جایز است و احتمال کذب خبر دهنده مضر نیست. در غیر این صورت درِ علم و عمل به آن بسته میشود، برخلاف اعتقادات که پی بردن به آن با تفکر و تامل میسر است.

سپس ایشان رحمه الله پس از سخنی طولانی در پاسخ به حجت دشمنان، گفته است که مقام دوم یعنی اینکه اعمال جزیی از ایمان و یا خود ایمان نیستند، در قرآن کریم و سنت پیامبر و اجماع دلایلی بر این موضوع وجود دارد. دلیل قرآن کریم در این آیه آمده است: «إن الذين آمنوا و عملوا الصالحات»(1)

{کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند} عطف در اینجا مغایرت و عدم دخول معطوف در معطوف علیه را اقتضا میکند، پس اگر اعمال صالح جزیی از ایمان و یا خود ایمان بود، بیفایده بودن عطف لازم می آمد، زیرا تکرار است. و این جواب رد شده با این بیان که اعمال صالح یک کلمه جمع معرفه است که شامل واجبات و مستحبات می شود و کسی که معتقد است طاعات جزیی از ایمان است، منظورش انجام واجبات و ترک محرّمات است و با این منظور، عطف صحیح است زیرا مغایرتی که افاده

1- . بقره / 277

عمومیت معطوف می کند حاصل است. پس جمیع آن در معطوف علیه وارد نشده است. بله، این دلیل شایسته است بر باطل کردن مذهب کسانی که معتقد به این هستند که مندوب در حقیقت ایمان وارد میشود، مثل خوارج.

و از آن جمله است این آیه: «و من یعمل من الصالحات و هو مؤمن»(1)

{هر کس عمل صالحی انجام دهد در حالیکه مومن باشد} یعنی در حالت ایمان او و این مساله سبب مغایرت است و آیه دیگر: «و إن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا»(2)

{و اگر دو گروه از مومنان با یکدیگر درگیر شدند} این آیه ایمان را برای کسی که مرتکب بعضی گناهان میشود اثبات میکند و میگوید ترک چیزهایی که از آن نهی شده است، جزیی از ایمان نیست. و مانند این آیه: «یا أیها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین»(3)

{ای کسانی که ایمان آوردهاید، از خدا پروا کنید و با صداقتپیشگان باشید} دستور به تقوا که فقط با انجام دادن طاعات و بیزاری از منهیات به دست میآید، همراه با توصیف آنان به ایمان بر آن دلالت دارد که آن ها به تقوا دست نیافته بودند، وگرنه این دستور تحصیل به حاصل بود و آیاتی دالّ بر اینکه دل جایگاه ایمان است وجود دارد و چیز دیگری به آن ضمیمه نمیشود مانند این آیه: «أولئک کتب فی قلوبهم الإیمان»(4)

{آنان کسانی هستند که ایمان در دلهای آنان ثبت شده است} و اگر اقرار یا اعمال دیگر، خود ایمان یا جزیی از آن بود، دل جایگاه همه آن نبود و این آیه: «و لما یدخل الإیمان فی قلوبکم»(5) {و ایمان به دلهای آنان وارد نشده است} و این آیه «و قلبه مطمئن بالإیمان»(6)

{و دل او با ایمان آرام گرفته است} و همچنین آیات طبع و ختم، این معنا را میرساند که دل جایگاه ایمان است: «أولئک الذین طبع الله علی قلوبهم»(7)

{آنها کسانی هستند که خداوند بر دلهای

1- . طه / 112
2- . حجرات / 9
3- . توبه / 119
4- . مجادله / 22
5- . حجرات / 13
6- . نحل / 106
7- . نحل / 108

آنان مهر زده است } «و طبع الله علی قلوبهم فهم لا یؤمنون»(1)

{و خداوند بر دلهای ایشان مهر زده است و آن ها ایمان نمیآورند } «و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوه فمن یهدیه من بعد الله»(2)

{و خداوند بر گوش و بر دل او مهر زده است و بر چشمانش پردهای کشیده است و پس از خداوند هیچکس قادر به هدایت او نیست }.

و اما دلایل سنت مانند این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: یا مقلب القلوب و الأبصار ثبت قلبی علی دینک، یعنی ای گرداننده دلها و چشمها، قلب مرا بر دین خود ثابت گردان و روایت شده است که جبرئیل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راجع به ایمان پرسید و حضرت فرمود: ایمان یعنی باور خداوند و پیامبران او و روز معاد.

و اما اجماع، امت بر این اجماع کرده که ایمان شرط سایر عبادات است و یک شیء نمیتواند شرط خود باشد، فلذا ایمان همان عبادتها نیست.

و اما دسته دوم که کرامیه(3) هستند برای نظر خود این گونه استدلال کرده اند که صحابه پیامبر صلوات الله علیه و آله، در خروج فرد از کفر، به ذکر شهادتین بسنده میکردند، پس ایمان یعنی همین ذکر شهادتین، چرا که واسطهای میان کفر و ایمان وجود ندارد زیرا کفر عدم ایمان است و خداوند فرموده است: «فمنکم کافر و منکم مؤمن»(4) همچنانکه حضرت فرموده است: «أمرت أن أقاتل الناس حتی یقولوا لا إله إلا الله» یعنی مامورم تا زمانی با مردم بجنگم که لا إله إلا الله را بر زبان برانند و یا کلام حضرت خطاب به اسامه وقتی که فردی را کشت که شهادتین را بر زبان جاری ساخت: «هلا شققت قلبه» یا در برخی نسخهها «هل شققت قلبه» آمده که به این

1- . توبه / 93
2- . جاثیه / 23
3- . پیروان محمد بن کرام - مانند شداد- و از جمله اعتقادات او این است که معبود او بر عرش مستقر است و این جوهری است که خداوند متعال از آن بری است.

4- . تغابن / 2

معناست که آیا دلش را شکافتی [که عدم صداقتش را دیدی]؟ ! است، که در واقع بر او خُرده گرفت که چرا به ذکر شهادتین اکتفاء نکرده است.

و پاسخ مورد اول این است که خروج از کفر با گفتن شهادتین اگر منظور آن ها از آن، خروج از کفر در عالم واقع باشد، تا در نزد خداوند سبحان فقط با همین کار و بدون تصدیق مومن شود، ممنوع است. به چه دلیل جایز نیست که اکتفای آن ها به این مساله، برای ترغیب آن شخص در اسلام باشد نه حکم به ایمان او، و اگر مراد آن ها خروج به حسب ظاهر بوده باشد این مسلّم است. اما نفعی به حال آنان ندارد، چرا که کلام در آن چیزی است که اسلام در نزد خداوند متعال با آن محقق میشود، به طوری که متصف به این صفت در عالم واقع مومن است نه در آنچه که اسلام در ظاهر شرع با آن محقق میشود به طوریکه آگاه شدن از باطن امر ممکن نیست. آیا ندیدی که آن ها از هر که نفاق میدیدند، پس از حکم دادن به اسلامش او را به کفر متهم میکردند. و اگر که در عالم واقع مومن بود چنین چیزی جایز نبود. و اما نفی واسطه بین ایمان و کفر، قوام آن بر اخذ حکم در عالم واقع است؛ زیرا حال مکلف در واقع از یکی از این دو حالت خارج نیست و اما لا إله إلا الله را پایان جنگ قرار دادن، بر چیزی بیش از اینکه برای ترغیب در اسلام باشد دلالت نمیکند، تا با آن خونها محفوظ گردد؛ مضافا بر اینکه چه بسا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از باطن مردم آگاه نبود پس چگونه ممکن است که به جنگی مامور شود که نسبت به آن اطلاعی ندارد؟

و اما گروه سوم که همان قدمای معتزله هستند و معتقدند که ایمان همه طاعات واجب و مستحب است و از محکمترین دلایل آن ها این آیه است: «و ما أمروا إلا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء و یقیموا الصلاه و یؤتوا الزکاه و ذلک دین القیمه»(1)

{و به آن ها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را بپرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار} و مشار إلیه «ذلک»

1- . بینه / 5

همه چیزهایی است که با إلا حصر شده و آنچه که به آن عطف شده است و بنا بر این آیه دین، همان اسلام است: «إن الدين عند الله الإسلام»(1)

{همان دین در نزد خداوند، دین اسلام است} و اسلام همان ایمان است: «و من يبتغ غير الإسلام دينا فلن يقبل منه»(2) {و هر کس دینی غیر از اسلام را بپسندد از او پذیرفته نمیشود} و بیشک ایمان از طالبان آن مورد قبول واقع میشود به دلیل نصوص و اجماع. پس ایمان، اسلام است و دین است و طاعات در آن به شمار میروند همانطور که آیات بر آن دلالت میکند.

و پاسخ این است که دو دین در دو آیه معنای واحدی ندارند و در نتیجه وسط تکرار نمیشود حتی اگر وحدت آن دو پذیرفته شود، ما نمیپذیریم که ایمان همان اسلام است تا همان دین باشد و طاعات در آن معتبر شمرده شوند. چرا جایز نیست که ایمان شرط اسلام یا جزیی از آن باشد یا بالعکس و شرط چیزی و جزئی از آن، با اینکه چیز دیگری به غیر از آن باشد پذیرفته میشود. و لزومی ندارد که ایمان دین باشد، بلکه شرط یا جزء آن است و ما اگر از همه اینها قطع نظر کنیم، آیه شریفه تنها بر این دلالت دارد که هر کس دینی غیر از اسلام را بخواهد، آنچه طلب کرده از او پذیرفته نمیشود و دلالت ندارد بر اینکه کسی که آنچه را شارع بر او واجب گردانیده تصدیق کرد، اما از انجام بعضی طاعات دست کشید، ولی آن ترک را حلال ندانست، او طالب دینی به جز دین اسلام است؛ زیرا ترک عمل با طلب آن به دلیل عدم منافات بین آن دو جمع میشود؛ چه بسا که شخصی طالب طاعت و جویای آن است، اما از روی کوتاهی و غفلت آن را انجام نمیدهد، اما با این کار از طلب آن دو خارج نمی شود.

و همچنین به این آیه استدلال کردهاند: «و ما كان الله ليضيع إيمانكم»(3)

{و خداوند هرگز ایمان شما را ضایع نمیگرداند} یعنی نماز شما به سوی بیتالمقدس را و اعتراض کردهاند به آنکه چرا جایز نیست که منظور از آن تصدیق شما نسبت به

1- . آل عمران / 19
2- . آل عمران / 85

3- . بقره / 143

آن نماز باشد. ما این را پذیرفتیم اما هیچ دلالتی برای آن ها در آیه وجود ندارد و این به آن دلیل است که آن ها گمان کردند ایمان جمیع طاعات است و نماز تنها جزیی از طاعات است، و جزء چیزی، خود آن چیز نیست.

و اما دسته چهارم که معتقدند ایمان، عبارت از جمیع واجبات و محرّمات است و شامل مستحبات نمیشود. استدلال آن ها به این آیه است: «إنما یتقبل الله من المتقین»(1)

{خداوند تنها اعمال تقوا پیشگان را میپذیرد} و تقوا محقق نمیشود مگر با اعمالی که به آن دستور داده شده است و با ترک محرّمات و مادامی که تقوا به دست نیامده باشد، تصدیق پذیرفته نمیشود و نیز استدلال کرده اند به روایت «زانی در حال ایمان زنا نمی کند» و همچنین به روایت «شخصی که امانتدار نیست از ایمان بویی نبرده است.» و آیه «و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الکافرون»(2)

{و کسانی که بر طبق آنچه که خدا نازل کرده حکم نمیکنند کافرند} و گاهی حکم نمیکند به آنچه که خداوند نازل کرده است یا حکم میکند به آنچه خداوند نازل نکرده است در حال تصدیق؛ پس اگر ایمان با تصدیق محقق شود، اجتماع کفر و ایمان در یکجا لازم میشود، که محال است. زیرا تقابلشان از قبیل عدم و ملکه است.

و پاسخ مورد اول این است که جایز است مراد - و خداوند داناتر است - اعمال مستحبی باشد. بر این مبنا که میگوییم: ظاهر آیه متروک است و آیه ظاهرا بر این دلالت میکند که هر کس در همه کارهایش با خلوص رفتار کند و پیش از این یک معصیت مرتکب شده باشد، هیچ پاداشی بر آن دریافت نمیکند و همه طاعاتی که در آینده انجام نمیدهد غیر مقبول است و اعتقاد به این مساله که از حکمت خداوند متعال به دور است، از شدیدترین چیزهاست و نمیتواند مقصود اصلی باشد. بلکه مقصود اصلی، که خداوند نسبت به آن داناتر است، این است که هر کس عملی انجام دهد، اگر تقوا پیشه باشد و آن عمل را فقط برای خدا انجام دهد، از او پذیرفته

1- . مائده / 27
2- . مائده / 47

میشود و در این هنگام، دلالتی برای آن ها در آیه شریفه وجود ندارد که اگر ما از آن صرفنظر کنیم، و قائل به دلالت آیه بشویم بر اینکه تصدیق بدون تقوا هم مقبول نیست، باز هم این ادعای آن ها که میگویند ایمان یعنی همه واجبات تا آخر با این به دست نمیآید، و شاید کسی بپرسد چرا جایز نیست که ایمان عبارت از چیزی باشد که شما گفتید، همراه با تصدیق معارف اصولی دین و عدم قبول جزء، فقط به دلیل عدم قبول کل است.

و اما حدیث اول، بر تقدیر پذیرفتن آن، ممکن است بر مبالغه در زجر یا تخصیص دادن آن به کسی که آن را حلال میشمرد حمل شود. و دلیل تخصیص در احادیث دیگر است یا حمل شود بر نفی کمال در ایمان و همینطور حدیث دوم، اما استدلال به آیه با این آیه در تعارض است: «و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الفاسقون»(1)

{و کسانی که بر طبق آنچه که خدا نازل کرده حکم نمیکنند فاسقند} و بنا بر اعتقاد به مذهب حق، فاسق مومن است و بر مذهب غیر حق، فاسق منزله ای بین ایمان و کفر دارد میتوان گفت که فسق با کفر منافاتی ندارد، زیرا کافر از لحاظ لغوی فاسق است اگر چه در عرف با آن در تضاد است. اما مسلم نیست که منظور، عرف شارع است بلکه معلوم این است که برای اهل شرع و اصول است و در این هنگام هیچ تعارضی وجود ندارد.

می گویم: جواب حق این است که مراد - و خدا داناتر است - از آیه این است که هر که حکم نکرد به آنچه خداوند فرستاد یعنی علم قطعی داشت که خداوند سبحان آن را نازل کرده است، عدول از آن به چیز دیگر در حالی که حرام خدا را حلال می شمارد یا توقف در آن به همان صورت، در کافر بودن او شکی نیست چرا که چیزی را انکار کرده که ضرورتاً علم به ثبوت آن داشته است، لذا تصدیقی حاصل نشده است و در این صورت دلالتی در آیه بر این مطلب وجود ندارد که هر کس معصیتی مرتکب شود بی آنکه حرامی را حلال سازد یا حرامی را که ضروری دین نیست، حلال بداند، کافر است و علت این اضمار معنا در آیه، دلایلی از نص و

1- . مائده / 48

اجماع است مبنی بر اینکه اگر حاکم در حکمش خطا کند، کافر نمی شود هر چند این مطلب در مورد او صدق می کند که بر اساس حکم فرستاده شده از سوی خدا حکم نکرده است.

بدان که از این جواب وجه آخری روشن شد تا میان دو آیه جمع کند و تعارض موجود در ظاهرشان را مرتفع گرداند، بدین نحو که از یکی از آن دو آن چیزی اراده شود که در جواب گفتیم و از دیگری این گونه که هر کس با علم به تحریم بدون آنکه بخواهد حرام را حلال سازد حکمی صادر نکند او فاسق است و حاصل بحث اینکه به ایشان گفته می شود: اگر مقصود شما اطاعات و منهیاتی است که ضرورت آن توسط دین اثبات شده است، ما به لازمه آن قائل می شویم، لکن از آن لزوماً ادعای شما استفاده نمی شود، زیرا جایز است که حکم به کفر او یا به خاطر انکار او نسبت به آن چیزی است که ضروری دین دانسته می شود که در این حالت خللی در شرط ایمان وی یعنی عدم انکار - چنانچه قبلا گفتیم - حادث شده است یا اینکه بر اساس اعتقاد برخی از آنان، این مذکورات جزئی از ایمان است و اگر قصدتان اعم از این بود، همان طور که روشن است دلالتی در آن برای شما وجود ندارد.

و اما استدلالی که برای دسته پنجم یعنی معتقدان به اینکه ایمان تصدیق به قلب است و اقرار به زبان و عمل به اعضاء آورده می شود همان استدلالی است که برای اهل تصدیق آورده می شود به همراه استدلال ذکر شده برای اهل اعمال و کسانی که اقرار به زبان را به تصدیق به قلب اضافه نموده اند، لذا جعلی بودن همه آن ها به غیر از اولی برایت روشن شد و به زودی جعلی بودن کسانی که اقرار را اضافه نموده اند نیز خواهد آمد إن شاء الله تعالی و بدین ترتیب مذهبشان از قوام می افتد.

آری در روایات اهل بیت علیهم السلام مطالبی است که گفته های فوق را تأیید می کند که در الکافی و غیر آن مجموعه ای از این روایات آورده شده است. از جمله آن ها روایتی از عبدالرحیم قصیر است که روایت کرده که به همراه عبدالملک بن اعین نامه ای به امام صادق علیه السلام نوشتم و از ایمان پرسیدم که چیست تا

آخر خبر(1) و یا روایتی از عجلان ابی صالح است که می گوید: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم مرا با حد و مرز ایمان آشنا فرما تا آخر خبر(2) و یا روایتی از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام است که از ایشان درباره ایمان پرسیدم تا آخر خبر.(3)

سپس ایشان قدّس سرّه گفته است: و بدان برخی از این احادیث سند غیر سالم دارد، همانند حدیث اول که در سندش عبدالرحیم است که فردی مجهول است هر چند روایت یک مکاتبه است. و اما روایت دوم هر چند سندی خوب دارد لکن دلالتی غیر صریح دارد، چرا که محتوای ذکر شده در روایت در مورد حد و مرز ایمان مقتضای حقیقت ایمان نیست، چرا که حد شیء نهایت آن و چیزی است که خروج از آن جایز نیست، چرا که گذر از آن به خروج از شیء ختم می شود و ما می گوییم بر همین اساس هر کسی از حدود موارد مذکور در روایت بگذرد یعنی با انکار آن را پشت سر بگذارد، شکی در خروجش از ایمان نیست، لکن شاید این امر به خاطر این باشد که آن شرطی از ایمان است و نه خود ایمان. و اما در مورد روایت سوم با وجود اینکه خوب است لکن در سندش ارسال وجود دارد، زیرا علاء میان مقبول و مجهول مشترک است و به طور کلی این روایت با چیزی که از آن از حیث دلالت متین تر است، در تعارض است که قبلاً بیان آن گذشت و باید مراجعه شود. آری تردیدی نیست که این روایت مؤید سخنان ایشان است.

و اما دسته ششم یعنی کسانی که ایمان را تصدیق به همراه شهادتین می دانند، در احادیث مذکور مواردی هست که می تواند شاهدی برای ایشان باشد؛ همچنان که برای اعتقاد کرامیه و نیز اعتقاد اهل تصدیق نیز شاهدهایی در این روایات وجود دارد که در موارد گذشته بیان کردیم و نیاز به ذکر مجدد نیست.

و اما گروه ششم معتقدند ایمان تصدیق است با ذکر شهادتین؛ پس در احادیثی که گذشت چیزی که صلاحیت تأیید این عقیده را داشته باشد، وجود دارد و

1- . الکافی 2 : 27
2- . الکافی 2 : 18

3- .[3] الکافی 2 : 38

همچنین آنچه کرّامیّه گفته اند و آنچه اهل تصدیق ذکر کرده اند صلاحیت دارد که مؤیدی برای آنان باشد و تو اشکالات وارد بر دو تای اول را دانستی و ما آن را تکرار نمی کنیم.

و اما هفتم اعتقاد جماعتی از متأخرین از جمله محقق طوسی علیه الرحمه در تجرید است که حقیقت ایمان را تصدیق به همراه اقرار به زبان دانسته و گفته است که بر اساس این آیه تصدیق کفایت نمی کند: «و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم»(1) {یعنی با اینکه از درون به آن یقین داشتند، آن را انکار نمودند} این آیه استیقان نفسی را که همان تصدیق قلبی است برای کفار اثبات کرده است، پس اگر ایمان تنها تصدیق قلبی باشد، این ادعا مستلزم اجتماع کفر و ایمان است که به جهت تقابل عدم و ملکه باطل است. و دومی نیز یعنی اقرار به زبان کفایت نمی کند، چرا که خداوند می فرماید: «قالت الأعراب آمنّا» و نیز آیه «و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین»(2) که خداوند متعال در این دو آیه تصدیق به زبان را برایشان اثبات می فرماید و ایمان را از ایشان سلب می نماید.

می گویم: استدلال بر عدم اکتفا به دومی مسلم و موجّه است و همچنین عدم اکتفا به اولی البته بنا بر اعتبار اقرار که بحث دارد؛ زیرا دلیل اخص از مدعاست، چرا که مدعا عبارت از این است که ایمان جز با تصدیق به همراه اقرار محقق نمی شود و بدون اقرار کفر محقق می شود و آیه کریمه دلالت بر ثبوت کفر در کسانی دارد که آیات خداوند را با علم به حقانیت آن انکار کرده اند و میان این تصدیق و اقرار واسطه ای وجود دارد؛ زیرا هر کسی در ابتدای امر برایش تصدیق یقینی حاصل آید ولی ذکر کلمات ایمان را بر زبان نراند، به او منکر و جاحد اطلاق نمی شود و در این صورت لزوما کفر و ایمان جمع نمی شوند، با اینکه فرد اقرار نکرده و از روی انکار تارک اقرار نمی باشد، همان طور که مفروض است. این در صورتی است که از آیه

1- نمل / 14
2- حجرات / 13، بقره / 8

دلالت بر اعتبار اقرار نیز قصد شود وگرنه اعتبار اقرار ادعایی صرف است که لوازم آن بیان شد.

و اما دلالت آیه کریمه بر کفر وی در صورت انکار همراه با یقین را ما نیز به لوازمش قائلیم، لکن نه فقط به خاطر عدم اقرار او، بلکه چون او انکار را به یقین قرین ساخته و به صورت کلی این یکی از نشانه های حکم به کفر است، همان گونه که حقیر شمردن شارع یا شرع و پایمال نمودن قرآن نشانه ای برای صدور حکم کفر است هر چند فرد آن را تصدیق کرده باشد که قبلاً بدان اشاره شد. آری نهایت چیزی که لازم است این است که اقرار تصدیق کننده شرطی برای حکم ما به ایمان وی در ظاهر باشد، ولی قبل از آن و بعد از تصدیق او و در صورتی که ترک اقرارش از سر انکار نباشد، نزد خداوند متعال مؤمن است، مضافا بر اینکه بر محقق طوسی قدس سره لازم می آید که اگر تصدیق معارف الهی برای فردی حاصل آید و سپس قبل از اقرار زبانی با مرگ ناگهانی رو به رو شود، کافر از دنیا رفته و به رغم اعتقادش به توحید و حقانیت رسالت پیامبر صلوات الله علیه وآله مستحق عذاب همیشگی است و من گمان نمی کنم که مثل چنین محققی به این اعتقاد ملتزم باشد.

حاصل سخن اینکه همان گونه که از ظاهر کلام وی برمی آید، اگر او این نظر را دارد که مؤمن بودن انسان در نزد خداوند سبحان جز به اجتماع دو امر محقق نمی شود، پس واسطه و ملازمت برای این تحقق لازمند و اگر مقصود ایشان این است که مؤمن شدن فرد در ظاهر شرع جز با دو امر به صورت متلازم روی نمی دهد، پس این اختلاف تنها در لفظ است بدین معنی که آن کسی که در آن به تصدیق اکتفا کرده قصدش تحقق صرف مؤمن بودن در نزد خداوند متعال است ولی در میان مردم برای علم به آن باید اقرار و مانند آن حاصل شود.

این را نیز بدان که برخی بر این مذهب نیز استدلال کرده اند که ما به ضرورت می دانیم که ایمان در لغت همان تصدیق است و دلایل بسیاری بر این موجود است، حال خواه در شرع نیز بر همین معنا باشد یا اینکه از معنای لغوی آن منقول شده باشد که حالت دوم باطل است چرا که بیشترین تکرار الفاظ در قرآن و کلام پیامبر صلوات الله علیه وآله از آنِ لفظ ایمان است و اگر منقول از معنای لغوی آن بود،

ضرورت داشت که در وجوب علم به آن حالش حال سایر عبادات موجود باشد، و وقتی که این گونه نشده است متوجه می شویم که این لفظ بر همان وضع لغوی باقی مانده است.

بعد از اثبات این موضوع ابراز می داریم که آن تصدیق یا تصدیق قلبی است یا تصدیق لسانی یا مجموع آن دو، که حالت اول با توجه به آیه «فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به»(1)

باطل است، چون آیه با وجود اثبات معرفت ایشان حکم به کفرشان صادر کرده است و اگر معرفت تنها ایمان محسوب می شد این حکم درست نبود و همچنین این آیه شریفه که «فلما جاءتهم آیاتنا مبصره قالوا هذا سحر مبین و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم ظلما و علوا»(2)

و درست نیست که انکار ایشان نسبت به آیات با قلب هایشان باشد، چرا که یقین قلبی ایشان را اثبات کرده است، فلذا این انکار باید به زبان ایشان صورت گرفته باشد، چرا که بدان اقرار نکردند و اگر انکار به زبان موجب کفر شود، اقرار بدان به همراه تصدیق قلبی نیز موجب ایمان می شود فلذا اقرار از لوازم تحقق ایمان محسوب می شود. همچنین در حکایت کلام موسی علی نبینا و آله و علیه السلام به فرعون می فرماید: «لقد علمت ما أنزل هؤلاء إلا رب السماوات و الأرض»(3) که آیه اثبات می کند فرعون به اینکه خداوند متعال آیات همراه موسی را نازل فرموده است، علم داشته است؛ پس اگر مجرد آگاهی ایمان محسوب می شد فرعون یک مؤمن می بود که به نص شریف قرآن و اجماع انبیاء علیهم السلام از موسی تا محمد صلوات الله علیه وآله این حرف باطل است. و نیز آیه «فإنهم لا یکذبونک و لکن الظالمین بآیات الله یجحدون»(4)

که معنای آن این است که - و خدا داناتر است - به اینکه آن ها آن را با زبان انکار می کنند ولی با دل هایشان تو را تکذیب نمی کنند یعنی به نبوت تو آگاهی دارند، و اگر معنا این باشد که با زبانشان تو را تکذیب نمی کنند، به خاطر منافاتش با «یجحدون بالسنتهم» معنا

1- . بقره / 89
2- . نمل / 14

3- . اسراء / 102
4- . انعام / 33

درست در نمی آید، لذا لازم است که با زبان تکذیب کرده باشند و با قلب تکذیب نکرده نباشند. لذا بطلان این فرض ظاهر است و تنزیه قرآن از این کلام غلط واجب می باشد.

نیز تو می توانی بگویی: چرا جایز نیست معنا این گونه در نظر گرفته شود که تو را با زبانشان تکذیب نمی کنند بلکه نبوت تورا با دل هایشان انکار می کنند، همان طور که خداوند متعال در سوره منافقون درباره این جمله ایشان که «نشهد أنک لرسول الله»(1) خبر داده و کلامشان را تکذیب کرده و به دروغشان شهادت می دهد و می فرماید «والله یشهد إن المنافقین لکاذبون» که مقصود از کلام دروغ - همان گونه که جمعی از مفسرین ذکر کرده اند - همان شهادت ایشان بود که مدعی بودند از صمیم قلب و با اعتقاد خالص بر زبان جاری ساخته اند، چون موافق اعتقادشان نبود. از آیه روشن است که آن ها پیامبر را با زبان تکذیب نکردند بلکه به رسالت وی شهادت دادند لکن در دل هایشان او را انکار می کردند، به طوری که خداوند ایشان را در شهادتشان دروغگو خواند.

جواب این است که تکذیب ایشان بر خود همان شهادتی وارد شده که بر زبانشان جاری شده است نه بر اصل اعتقادشان؛ و به طور کلی این مورد نمی تواند شاهدی بر بحث ما باشد، مضافا بر اینکه معنای انکار همان گونه که بیان داشته اند انکار به زبان به همراه باور و تصدیق قلبی است و آن احتمالی که بیان شد عکس این معناست.

وی سپس فرموده است: و اما دومی باطل است چون اولاً علمای امامیه در آن متفق القولند و ثانیاً به خاطر آیه «قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا أسلمنا»(2) {یعنی

اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم؛ بگو شما ایمان نیاورده اید؛ بلکه بگویید ما اسلام آورده ایم} و شکی نیست که ایشان با زبان تصدیق کرده بودند و چون کافی نبود خداوند متعال آن را با وجود تحصّلش، نفی فرموده است. و نیز در

1- . منافقون / 1
2- .[2]حجرات / 13

کریمه «و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین»(1) {گروهی از مردم کسانی هستند که می گویند: «به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم.» در حالی که ایمان ندارند. } اقرار و تصدیق به زبان را برای اینها ثابت کرده اما ایمانشان را نفی فرموده است و از همین طریق اثبات می شود که ایمان عبارت است از تصدیق به همراه اقرار.

سپس فرموده است: نمی شود گفت که اگر اقرار به زبان جزئی از ایمان باشد، لزوماً کفر برای فرد ساکت اثبات می شود؛ زیرا جواب می دهیم اگر ایمان همان علم یعنی تصدیق باشد، فرد خوابیده مؤمن نخواهد بود؛ لکن از آنجایی که خواب بنا بر اجماع، فرد را از مؤمن بودن خارج نمی سازد، در حالی که اولی بود که فرد خوابیده از ایمان خارج شود، چرا که چیزی از معنای ایمان در او باقی نمی ماند، بر خلاف فرد ساکت که چیزی از ایمان یعنی علم در او باقی می ماند، لذا به طریق اولی سکوت فرد موجب خروجش از ایمان نمی شود. آری اگر خروج از تصدیق و اقرار یا یکی از آن دو از روی انکار باشد، فرد به واسطه آن از ایمان خارج می شود و از همین رو گفتیم ایمان تصدیق به قلب است و اقرار به زبان یا آنچه که در حکم این دو باشد. پایان ماحصل کلام محقق طوسی.

می گویم: درباره کلام ایشان که علم یعنی تصدیق را از فرد نائم نفی می کند، این کلام مسلّم نیست، و آنچه که نفی می شود درکش نسبت به آن علم است که خودِ علم نیست، پس تصدیق چون از کیفیات روحی است، در این حالت باقی است و خواب آن را زائل نمی سازد و در این صورت لزوماً نمی توان از عدم حکم به انتفاء ایمان از فرد خوابیده، عدم حکم به انتفاء ایمان از فرد ساکت را به طریق اولی استفاده کرد، بله حکم به عدم انتفای ایمان از ساکت بر اساس مذهب کسانی که اقرار را جزئی از ایمان دانسته اند یا بدین خاطر است که دوام اقرار در هر زمان مستلزم حرج عظیمی است و یا شاید مقصود از اینکه اقرار جزئی از ایمان است، اقرار کلی به آن یا اقرار در یک زمان واحد و باقی ماندن بر آن اقرار باشد که این با سکوت

1- .[1] بقره / 8

خالی منافاتی ندارد، بلکه منافاتش با انکار است چون در انکار، بقاء بر اقرار از بین می رود.

می گویم: دلیلی که ایشان بر عدم نقل ذکر کرده است به تنهایی دلالت نمی کند بر اینکه اقرار جزئی از ایمان است، و این امری روشن است بلکه مقصود وی دلالت آن بر بطلان تمامی مذاهب غیر مذهب اهل تصدیق است.

وی سپس برای بطلان مذهب تصدیق از آیاتی استفاده می کند که بر اعتبار اقرار در ایمان دلالت دارند، پس در نتیجه ایمان شرعی - همان گونه که اهل تصدیق معتقدند - تخصیصی بر ایمان لغوی دارد، که این خوب است لکن دلالت آیات بر اعتبار اقرار به عنوان جزئی از ایمان ممنوع است که این مطلب را پیشتر بیان کردیم که تکفیر ایشان از این جهت بود که اقرار را انکار کردند و این اخص از عدم اقرار است. لذا تکفیر ایشان به سبب انکارشان مستلزم تکفیر ایشان به سبب مطلق عدم اقرار نیست تا خود اقرار معتبر باشد. آری آنچه که از آیات لازم می آید، اعتبار عدم انکار به همراه تصدیق است که اعم از اقرار است و روشن است که اعتبار اعمّ مستلزم اعتبار اخص نیست.

و این جوابی است برای استدلال وی از تمامی آیات و بر جواب خود نسبت به استدلال به این آیه از زبان حضرت موسی علیه و علی نبینا و آله الصلاه والسلام نیز اضافه می کنیم که فرمود: «لقد علمت ما أنزل هؤلاء»(1)

تا آخر آیه، چرا که جایز است گفته شود چون موسی با توجه به آیه «فقولا له قولا لینا لعله یتذکر أو یخشی»(2) {با

او نرم سخن بگویید، شاید متذکر شود و بهراسد} مأمور به ملاطفت و نرمی با فرعون بود، این علم را از همان باب به فرعون نسبت داده باشد، همان گونه که این کار شیوع بسیاری در گفت وگوها دارد که گفته می شود شما نیک می دانی که کذا و کذا در حالی که چه بسا مخاطب اصلاً آگاه بدان معنا نیست و یا شاید اصلاً مخاطبی در کار نیست، همان گونه که زیاد در تألیفات اتفاق می افتد. بنابراین آیه بر

1- . اسراء / 102
2- . طه / 44

ثبوت علم در فرعون دلالت نمی کند و اگر این ثبوت درست باشد حکم به کفر فرعون به خاطر انکار وی است نه صرفاً عدم اقرار که پیشتر بیان گشت.

و بدان که محقق طوسی قدس سره در فصول خود تصدیق قلبی را در تحقق ایمان کافی دانسته است، گویی که آن مرحوم مطلب ما را ملاحظه کرده است و برخی از شارحان به این آیه «أولئک کتب فی قلوبهم الإیمان»(1) و آیه «و لما یدخل الإیمان فی قلوبکم»(2) استدلال کرده اند. که اطلاقش بر آن حقیقت است و چنانچه بر غیر آن اطلاق گردد اشتراک یا مجاز لازم خواهد آمد که هر دو خلاف اصل هستند و اقرار به زبان کاشف از ایمان است و اعمال نیک ثمرات آن.

می گویم: از سخنان بیان شده برمی آید که ایمان عبارت است از تصدیق وحدانیت خداوند و صفات و عدالت و حکمت او و نیز تصدیق نبوت و همه چیزهایی که به علم ضروری پیامبر صلی الله علیه وآله آن ها را آورده و اقرار به آن. و اکثر مسلمانان و بنابر ادعای برخی اجماع مسلمانان بر همین تعریف است، و تصدیق امامت دوازده امام علیهم السلام و اعتقاد به امام زمان نیز از اعتقادات امامیه است.

1- مجادله: 22
2- حجرات: 13

باب سی و یکم : در نیامیختن ایمان با ظلم

آیات:

- الذین آمنوا و لم یلبسوا إیمانهم بظلم أولئک لهم الأمن و هم مهتدون.(1)

{کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ظلم نیامیختند، ایشان کسانی هستند امنیت از آن ایشان است و اهل هدایتند. }

تفسیر:

طبرسی رحمه الله در ذیل آیه «الذین آمنوا و لم یلبسوا إیمانهم بظلم» {کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ظلم نیامیختند } در تفسیر «الذین آمنوا و لم یلبسوا إیمانهم بظلم» می فرماید: ایشان کسانی هستند خداوند را شناختند و او را و واجبات او را تصدیق کردند و آن را با ظلم نیامیختند و ابن عباس و ابن مسیب و بیشتر مفسران گفته اند که این ظلم شرک است و از ابی بن کعب روایت شده که گفته است: مگر نشنیده ای این سخن خداوند را که «إن الشرک لظلم عظیم»(2) {شرک البته ظلم عظیمی است } و این از سلمان و حذیفه روایت شده است.

و از ابن مسعود روایت شده است که وقتی این آیه نازل شد، بر مردم گران آمد و عرضه کردند: یا رسول الله کدام یک از ما بر خودش ستم نکرده است؟ حضرت فرمود: مقصود آن چیزی نیست که شما می پندارید، مگر نشنیده اید سخن بنده صالح خدا را که فرمود: «یا بنی لا تشرک بالله إن الشرک لظلم عظیم» {فرزندم به خدا شرک نورز که شرک گناه عظیمی است }

1- أنعام / 82
2- لقمان / 13

و جبایی و بلخی گفته اند: هر کبیره ای که ثواب طاعات را از بین ببرد داخل در ظلم است. بلخی گفته است: اگر شرک مختص به آن باشد که گفته اند واجب بود که مرتکب گناهان کبیره اگر مؤمن باشد در امان باشد که خلاف اعتقاد به إرجاء (و مذهب مرجئه) است که این لازم نیست چرا که کلامی با نشانه خطاب است و مرتکب گناه کبیره در امان نیست هرچند بنا بر دلیل دیگری معلوم باشد: «أولئک لهم الأمن» آنان در امنیت هستند از جانب خداوند با دستیابی به ثواب و امان از عذاب و «و هم مهتدون» آنان هدایت یافته اند یعنی در مورد ایشان حکم شده تا به سوی حق و دین یا به قولی به سوی بهشت هدایت گردند. سپس از امام علی علیه السلام روایت شده که این آیه اتمام سخن حضرت ابراهیم علیه السلام است. و نیز گفته شده که کلام خداوند است و هدفش فصل القضاء میان ابراهیم و قوم اوست. پایان.

و در الکافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ظلم در ایجا شک است (1) و نیز از ایشان روایت شده است که یعنی کسانی که به آورده های حضرت محمد صلوات الله علیه وآله مانند ولایت ایمان آورده و آن را با ولایت فلان و فلان آمیخته نکردند(2) و ممکن است گفته شود که امنیت مطلق و هدایت کامل از آن کسی است که ایمانش را با چیزی از ظلم و گناهان آمیخته نگرداند و امنیت از جاودانگی در آتش و هدایت کامل از آن کسی است که عقائدش صحیح شده باشد. همچنین بین این دو مراتب بسیاری است که اختلافی به میزان امنیت و هدایت دارد.

روایات:

1. احتجاج: امام باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر، پس از آنکه نام های علی علیه السلام و جانشینان او را بیان نمود نقل شده که فرمود: آگاه باشید دوستان آن ها کسانی هستند که خداوند وصف آن ها را نموده

1- . کافی 2 : 399
2- . کافی 1 : 413

است: آنان که ایمان آوردند و ایمان خود را با ستم آلوده نساختند، ایمنی از آن ایشان است و آن ها همان راه یافتگان هستند.(1)

2. احتجاج: امیر المؤمنین علیه السلام در پاسخ زندیقی که ادعای وجود تناقض در قرآن داشت(2)

فرمود: اما فرموده خداوند: {پس هر کس یکی از کارهای نیک را انجام دهد و ایمان داشته باشد، تلاش او ناسپاسی نخواهد شد}(3)

و آیه {به راستی هر کس که توبه کند و ایمان آورد و کار نیک انجام دهد، سپس هدایت شود، من برای او بسیار آمرزنده هستم}(4)

پس به درستی که همه این ها تنها با هدایت یافتن سودمند خواهند بود. و چنین نیست که هر کس به او مؤمن گفته شود از آنچه گمراهان به وسیله آن نابود شدند شایسته نجات یافتن باشد، چرا که در این صورت یهودیان با وجود اعتراف به یگانگی خداوند و اقرار به او بایستی نجات می یافتند و همچنین دیگرانی که به یکتایی خدا اقرار دارند، مانند ابلیس و دیگر کسانی که پس از او کافر شدند. و خداوند این مطلب را روشن کرده و فرموده است: {کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم نیالوده اند، ایمنی از آن ایشان است و آن ها

1- . احتجاج: 39، و آیه در انعام / 82
2- . یعنی: جایی که می گوید: و دیدم که فرمود: «پس هر کس کار شایسته ای انجام دهد در حالی که ایمان داشته باشد، تلاش او ناسپاسی نخواهد شد.» و فرموده: « و به راستی من برای کسی که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته انجام داده و سپس هدایت شود، بسیار آمرزنده هستم.» در آیه اول بیان شده که اعمال شایسته مورد ناسپاسی قرار نمی گیرند. و آیه دوم بیان می کند که ایمان و اعمال صالح، تنها پس از هدایت یافتن سودمند خواهند بود.] رجوع شود به احتجاج: 128 و به نظر می رسد این عبارت که ما آن را بین کروشه آوردیم، در نسخه اصلی متعلق به نویسنده قدس سره، به متن پیوسته بود. اما در حاشیه نوشته شده بود، پس کتاب آن را در غیر جایگاه خود و همراه با جا افتادگی آورد، چنان که بخشی از این عبارت در چاپ کمپانی پس از حدیث عیاشی دیده می شود،

ج 15 ص 257. و حدیث در ج 68 ص 264 و 265، باب فرق بین ایمان و اسلام تحت شماره 23 بیان شد،
3- . انبیاء / 94
4- . طه / 82

همان هدایت شدگان هستند، و با این آیه که {آنان که با زبان خود ایمان آوردند در حالی که دل هایشان ایمان نیاورده بود. }(1)

3. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام درباره آیه {کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم نیالوده اند} فرمود: از آن جمله چیزی است که زراره و یارانش انجام دادند.(2)

توضیح: «منه ما أحدث» یعنی از جمله ظلمی که در آیه به آن اشاره شده است، سخن باطلی است که زراره پدید آورد و بدعتی که ایجاد نمود، و گویا او عقیده ی باطلی داشته که سپس از آن توبه کرده است.

4. تفسیر عیاشی: ابوبصیر می گوید: به ایشان گفتم: شیطان گاهی به دلیل کهولت سن با اصرار مرا ناامید می کند، فرمود: بگو: ای کافر، ای مشرک، دروغ می گویی. من به پروردگارم ایمان دارم و برای او نماز می خوانم و روزه می گیرم و او را ثنا می گویم و ایمان خود را با ظلم آلوده نمی سازم.

5. تفسیر عیاشی: جابر جعفی از قول کسی که برای او نقل کرده است، گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در میان ما بود که سیاهی را از دور دید، پس فرمود: این سیاهی را پیش از این ندیده ام. پس هنگامی که نزدیک آمد، سلام کرد؛ پیامبر خدا فرمود: به کجا می روی؟ گفت: به یثرب. فرمود: در آنجا چه می خواهی؟ گفت: می خواهم محمد را ببینم. فرمود: همانا من محمد هستم. گفت: سوگند به خداوندی که تو را برگزید از هفت روز پیش هیچ انسانی را ندیده ام و جز آنچه چارپایم از آن خورده چیزی نخورده ام. گفت: پس اسلام را بر او عرضه فرمود و او مسلمان شد. گفت: پس مرکبش او را گزید و سپس از دنیا رفت. و پیامبر دستور داد او را غسل داده و کفن کردند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نماز خواندند، هنگامی که او را در لحد جای دادند، فرمودند: او از کسانی بود که ایمان آورده و ایمان خود را با ظلم آلوده نساخت.(3)

1- . احتجاج: 130 و آیه در سوره مائده / 41
2- . تفسیر عیاشی 1 : 365
3- . تفسیر عیاشی 1 : 366

6. تفسیر عیاشی: ابوبصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: این آیه که {کسانی که ایمان آوردند و ایمان خویش را با ظلم نیالودند، } آیا زنا نیز از آن جمله است؟ فرمود: پناه می برم به خدا از اینکه آنان چنین کنند، نه، بلکه آن گناهی است که چون از آن توبه کند، خداوند توبه اش را بپذیرد. و فرمود: کسی که پیوسته زنا و دزدی و شراب خواری کند، مانند بت پرست است.(1)

7. تفسیر عیاشی: یعقوب بن شعیب از ایشان درباره آیه شریفه: {و ایمان خویش را با ظلم نیالودند } نقل می کند که فرمود: گمراهی و آنچه فوق آن قرار دارد.(2)

8. تفسیر عیاشی: ابوبصیر از ایشان علیه السلام: «بظلم» فرمود: یعنی با شک.(3)

9. تفسیر عیاشی: از عبدالرحمن بن کثیر هاشمی از امام صادق علیه السلام درباره آیه: {کسانی که ایمان آوردند و ایمان خویش را با ظلم نیالودند } نقل می کند که حضرت فرمود: کسانی که به آنچه محمد صلی الله علیه و آله درباره ولایت آورده بود، ایمان آوردند و آن را با ولایت فلانی و فلانی نیامیختند. چرا که آن آلوده شدن به ظلم است. و فرمود: اما ایمان به یکباره نابود نمی شود؛ بلکه اندک اندک از آن کاسته می شود. گفتم: میان گمراهی و کفر فاصله است؟ فرمود: دستاویزهای ایمان چه فراوان است.(4)

توضیح: عبارت «امّا الایمان» شاید امام علیه السلام در ابتدا برخی از بخش های ظلم را نام برده است، سپس بیان فرموده که هر ظلمی ایمان را نقض می کند و از آن می کاهد، اما هر ظلمی همه آن را از بین نمی برد. چرا که میان کفر و ایمان کامل منازل بسیاری وجود دارد.

1- . تفسیر عیاشی 1 : 366
2- . تفسیر عیاشی 1 : 366
3- . تفسیر عیاشی 1 : 366
4- . تفسیر عیاشی 1 : 366

10. تفسیر عیاشی: ابوبصیر می گوید: از ایشان درباره فرموده خداوند متعال پرسیدم که فرمود: {کسانی که ایمان آوردند و ایمان خویش را با ظلم نیالودند، } فرمود: به خدا پناه می بریم از اینکه تو از کسانی باشی که ایمان خود را با ظلم آلوده کردند، سپس فرمود: آنان خوارج و یارانشان هستند (1).

11. الکافی: ابوبصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال کردم: {کسانی که ایمان آوردند و ایمان خویش را با ظلم نیالودند} حضرت فرمود: مقصود از ظلم در این آیه ، شک و تردید است.(2)

1- . تفسیر عیاشی 1 : 367
2- . الکافی، 2 : 399

باب سی و دوم : درجات ایمان و حقایق آن

آیات:

- هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِما یَعْمَلُونَ.(1)

{هر یک از آن ها جایگاه هایی نزد خداوند دارند و خداوند بر آنچه انجام می دهند بیناست. }

- نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ.(2)

{جایگاه هر کس را که بخواهیم بالا می بریم. }

- وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ ما رَبُّکَ بِغافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ.(3)

{و برای هر یک از آنچه انجام دادند درجاتی است و پروردگارت از آنچه انجام می دهند غافل نیست. }

- نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ وَ فَوْقَ کُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ.(4)

{جایگاه هر که را بخواهیم بالا می بریم و برتر از هر صاحب دانشی، دانای دیگری است. }

- انْظُرْ کَیْفَ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ لَلْآخِرَةُ أَکْبَرُ دَرَجاتٍ وَ أَکْبَرُ تَفْضِیلاً.(5)

{ببین که چگونه برخی را بر برخی دیگر برتری دادیم، و همانا درجات آخرت برتر و والاتر است. }

1- . آل عمران / 162
2- . انعام / 83
3- . انعام / 132
4- . یوسف / 76
5- . إسراء / 21

- وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِیُوَفِّیَهُمْ أَعْمالَهُمْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ.(1)

{و برای هر یک مطابق آنچه انجام می دادند جایگاه هایی است، تا خداوند پاداش اعمالشان را بی کم و کاست به آن ها بدهد و به آنان ستم نخواهد شد.}

- وَ کُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَهً فَأَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ ما أَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ ثُلَّهٌ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ قَلِیلٌ مِنَ الْآخِرِینَ - إلی قوله - لِأَصْحابِ الْیَمِینِ ثُلَّهٌ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ ثُلَّهٌ مِنَ الْآخِرِینَ.(2)

{و شما به گروه های سه گانه تقسیم خواهید شد، پس نخست سعادت مندان و خجستگان، چه سعادت مندان و خجستگانی. و سپس شقاوت پیشگان و شومان، چه شقاوت پیشگان و شوم مردمانی، و پیشتازان و سبقت گیرندگان. آنان همان مقربان هستند. در بهشت های پرنعمت، گروه زیادی از امت های نخستین، و گروه اندکی نیز از مردمان آخرین.}

- فَأَمَّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ فَرَوْحٌ وَ رَیْحانٌ وَ جَنَّهُ نَعِیمٍ وَ أَمَّا إِنْ کانَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمِینِ فَسَلامٌ لَکَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمِینِ وَ أَمَّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُکَذِّبِینَ الضَّالِّینَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِیمٍ وَ تَصْلِیَهُ جَحِیمٍ.(3)

{اما اگر از مقربان باشد، پس روح و ریحان و بهشت پرنعمت بر او باد، و اگر از اصحاب یمین باشد، درودی از جانب اصحاب یمین بر او باد، و اما اگر از گمراهان تکذیب کننده باشد، با آب جوشان جهنم از او پذیرایی می شود، و سرنوشت او ورود به آتش دوزخ است.}

- لا یَسْتَوِی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ.(4)

{کسانی از شما که پیش از پیروزی انفاق نموده و جنگیده اند برابر نیستند.}

- ی-َرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ.(5)

1- . احقاف / 19

2- . واقعه / 7 - 39
3- . واقعه / 88 - 94
4- . حدید / 10
5- . مجادله / 11

{خداوند به کسانی از شما که ایمان آوردند و به آنان دانش عطا شد، درجات والایی می بخشد. }

- لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِینَ إلی قوله إِنَّکَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ.(1)

{برای فقیرانی که هجرت نمودند (تا اینجای آیه:) همانا تو رئوف و مهربان هستی. }

تفسیر:

«هم درجات عند الله» آن ها را به دلیل تفاوتی که در پاداش و مجازات دارند، به درجات تشبیه نموده است، یا اینکه آنان دارای درجه ها هستند. «و الله بصیر بما یعملون» از کارهای ایشان و درجات آن ها آگاه است و بر اساس آن به ایشان پاداش می دهد. «نرفع درجات من نشاء» یعنی در علم و عمل، «و لکل» یعنی از مکلفان، «درجات» یعنی جایگاه هایی بر اساس کارهای آن ها، «و ما ربک بغافل عما یعملون» تا چیزی از کارها یا پاداش و مجازاتی که سزاوار آن هستند بر او پوشیده بماند، و به صورت خطاب خوانده شده است.

«نرفع درجات من نشاء» با علم و حکمت، چنانکه درجه یوسف را بالا بردیم، «و فوق کل ذی علم علیم» با جایگاهی برتر در دانش، و با این آیه استدلال نموده که علم خداوند متعال عین ذات اوست. «کیف فضلنا» یعنی در دنیا، «و للآخره أکبر درجات» یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است. و در مجمع روایت شده است: فاصله میان بالاترین و پایین ترین درجات بهشت مانند فاصله میان آسمان و زمین است.(2)

و عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: نگو بهشت یکی است، همانا خداوند می فرماید: {و پایین تر از آن ها، دو باغ بهشتی دیگر است }(3)

و

1- . حشر / 8 - 10

2- . مجمع البيان 6 : 407، آیه در سوره إسراء / 21
3- . الرحمن / 63

نگویید درجه آن یکی است، همانا خداوند می فرماید: {برخی جایگاه های آن برتر از برخی دیگر است.} مردم تنها در اعمال با یکدیگر تفاوت دارند. (1)

و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: بندگان در روز قیامت تنها در درجات بالا می روند و بر اساس میزان خردهایشان به خشنودی پروردگارشان می رسند.

و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده: پاداش به میزان خرد است.

«و لکل» یعنی از جنیان و انسان ها، «درجات مما عملوا» یعنی جایگاه هایی از کارهای نیک یا بدی که انجام داده اند، یا به خاطر کارهایی که انجام داده اند. گفته شده: و درجات برای پاداش بیشتر می آید، و در اینجا بر مبنای تغلیب آمده است. «و لیوفیهم أعمالهم» یعنی پاداش آن، «و هم لا یظلمون» با کم دادن پاداش یا زیاد نمودن عذاب.

«و کنتم أزواجا» یعنی گروه ها، «فأصحاب المیمنه» گفته شده یعنی دست راست، و آن ها کسانی هستند که نامه هایشان را به دست راستشان می دهند، یا از سمت راست به سوی بهشت برده می شوند، یا دارای یمن و برکت برای خویش هستند. «ما أصحاب المیمنه» یعنی آن ها چه کسانی هستند؟ برای ابراز شگفتی از حال آن ها، «و أصحاب المشئمه» و آنان کسانی هستند که نامه هایشان را با دست چپ می گیرند، یا از سمت چپ به سوی آتش برده می شوند، و یا به دلیل گناهانی که انجام داده اند برای خود شومی آورده اند. به همین خاطر خداوند سبحان برای بزرگ نشان دادن عذاب آن ها، از حالشان ابراز تعجب می کند و می فرماید: «ما أصحاب المشئمه» سپس گروه سوم را بیان فرموده و گفته است: «و السابقون السابقون» یعنی سبقت گیرندگان در پیروی از پیامبرانی که پیشوایان هدایت بوده اند، پس آنان در پاداش بزرگ نزد خداوند پیشتاز هستند، یا اینکه کسانی که در فرمانبرداری از خدا پیشتازند، به سوی رحمت او سبقت گرفته اند. یا اینکه دومی برای تأکید بر اولی و

1- . پس از آن در تفسیر عیاشی 1 : 388 آمده است، و طبرسی آن را در مجمع البیان 9 : 210 همراه با اضافاتی آورده، و این سخن که «درجات بعضها فوق بعض» برگرفته از قرآن است و نص آن نیست.

خبر می باشد. «أولئک المقربون» یعنی پیشتازان در اطاعت، در بالاترین جایگاه ها به سوی خداوند تقرب می جویند. و درباره سابقون گفته شده آن ها پیشتازان در ایمان هستند، و نیز گفته شده کسانی هستند که در هجرت سبقت گرفته اند، و گفته شده منظور سبقت در نمازهای پنج گانه است، و گفته شده درباره جهاد است، و گفته شده درباره توبه و نیکی هاست، و گفته شده درباره هر چیزی است که خداوند به آن دستور داده است، و این نظر درست تر به نظر می رسد.

و از ابوجعفر علیه السلام روایت شده که فرمود: سابقون چهار تن هستند: فرزند آدم که کشته شد، و سبقت گیرنده از امت موسی که مؤمن آل فرعون بود، و سبقت گیرنده در میان امت عیسی که حبیب نجار بود و سبقت گیرنده در میان امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله که علی بن أبی طالب علیه السلام بود.(1)

«ثله من الأولین» یعنی آن ها گروهی از امت های گذشته هستند که تعدادشان بسیار است. «و قلیل من الآخرین» از امت محمد صلی الله علیه و آله، چرا که پیشتازان در پاسخگویی به دعوت پیامبر ما اندکند، افزون بر کسانی از امت های گذشته که در پاسخ به دعوت پیامبران پیشی گرفته اند. و گفته شده معنای آن چنین است که گروهی از نخستین های این امت و گروه اندکی نیز از آخرین های آنان، از کسانی که حالشان به حال آن ها نزدیک بوده است. و گفته شده بنا بر معنای اول مخالف با این سخن ایشان نیست که فرمودند: همانا امت من بر دیگر امت ها فزونی گرفته اند، چرا که پیشتازان امت های دیگر می توانند بیش از این امت باشند و پیروان این امت بیش از پیروان سایر امت ها باشند. و نیز این سخن خداوند متعال این نظر را رد نمی کند که درباره اصحاب یمین فرمود: «ثله من الأولین و ثله من الآخرین» چرا که فراوان بودن دو گروه، نفی کننده بیشتر بودن یکی از آن دو نیست. پایان.(2)

1- . مجمع البیان 9 : 215

2- . أنوار التنزیل: 420

«لأصحاب الیمین» یعنی آنچه بیان شد پاداش اصحاب یمین است. «ثله من الأولین و ثله من الآخرین» یعنی گروهی از امت های پیشین و گروهی از مؤمنان این امت؛ و اینجا نیز گفته شده هر دو گروه از این امت هستند.

«فأما إن کان» یعنی شخص در حال جان دادن، «من المقربین» یعنی پیشتازان، «فروح» یعنی آسایش از آن او خواهد بود. و گفته شده هوایی است که روح از آن لذت می برد و اندوه را از او برطرف می کند. «و ریحان» گفته شده: یعنی روزی پاکیزه، و گفته شده: ریحان بوییده شده، از ریحان بهشتی است که به هنگام مرگ آورده و بوییده می شود. و گفته شده: روح به معنای رحمت، و ریحان به هر بزرگی و شرافت گفته می شود. و گفته شده: روح در قبر است و ریحان در بهشت می باشد. «و جنه نعیم» یعنی دارای نعمت، «فسلام لک من أصحاب الیمین» گفته شده: یعنی آنچه از بهبودی از ترس و سختی ها را که مورد پسند باشد برای آنان خواهی دید. و نیز گفته شده: یعنی ای انسانی که از جمله اصحاب یمین هستی، آسایش و امان از عذاب خداوند بر تو باد، و درود فرشتگان خدا نیز بر تو باد، و گفته شده: معنای آن چنین است که درود آن ها از بهشت بر تو باد، زیرا آن ها در بهشت با تو خواهند بود. بنابراین کلمه: «لک» به معنای برای تو خواهد بود.

«فنزل من حمیم» یعنی غذاها و نوشیدنی هایی که برایشان آماده می شود، آب سوزان جهنم است. «و تصلیه جحیم» یعنی ورود به آتشی بزرگ.

«لا یَسْتَوی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ أُولئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذینَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قاتَلُوا»(1)

خداوند سبحان بیان فرموده که انفاق پیش از فتح مکه هنگامی که با جهاد در راه خدا همراه شود، نزد خداوند پاداش بیشتری نسبت به انفاق و جهاد پس از آن دارد. زیرا جنگ پیش از پیروزی در مکه سخت تر بود و نیاز به انفاق و جهاد بیشتر و مهم تر بود. و قسیم «من أنفق» به دلیل روشن بودن آن و دلالت داشتن کلمه پس از آن، حذف شده است. و منظور از فتح، پیروزی در مکه است، چرا که اسلام با آن بزرگی یافت و پیروان آن فراوان شدند و نیاز به جنگ و

1- . حديد / 10

انفاق کاهش یافت. «من الذین أنفقوا من بعد و قاتلوا» یعنی پس از فتح، «و کلا وعد الله الحسنی» یعنی خداوند به هر یک از انفاق کنندگان وعده پاداش داده که آن هم بهشت است. «و الله بما تعملون خبیر» از ظاهر و باطن آن آگاه است، بنابراین بر اساس آن جزای شما را می دهد.

«یرفع الله الذین آمنوا منکم»(1) ابن عباس گفته: یعنی خداوند درجات مؤمنانی را که دارای علم هستند بر کسانی که عالم نیستند، برتری داده است. و گفته شده: معنای آن چنین است که تا خداوند کسانی را از شما که ایمان آوردند به وسیله اطاعت از پیامبر، یک درجه برتری بخشد، و کسانی را که دارای علم هستند به وسیله برتری دانش و پیشینه آن ها در بهشت درجه هایی عطا کند، و گفته شده: در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.

«لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرینَ الَّذینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ»(2)

چرا که کفار مکه آنان را بیرون کرده و اموالشان را گرفتند. «یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً» حال برای توصیف بیرون رانده شدن آن ها و بزرگ نشان دادن آن است، «وَ یَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» با جان ها و اموالشان، «أُولئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ» که راستی آن ها در ایمانشان آشکار شد، «وَ الَّذینَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِیمانَ» عطف بر مهاجران است و منظور انصار هستند. چرا که آنان در مدینه بودند و در آن ثروت و توانایی داشتند. و گفته شده: یعنی در سرای هجرت و سرای ایمان جای گرفتند، پس مضاف در دومی و مضاف الیه در اولی حذف شده است و لام به جای آن آمده است. یا اینکه در خانه جای گرفتند و ایمان خویش را خالص گرداندند. «من قبلهم» یعنی پیش از هجرت کردن مهاجران، و گفته شده معنای آن چنین است: و کسانی که پیش از آن ها در خانه ها جای گرفتند و ایمان آوردند.(3) «یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَیْهِمْ» و برایشان سخت و سنگین نیست. « وَ لا یَجِدُونَ فی صُدُورِهِمْ» یعنی در خودشان، «حاجَه» یعنی چیزی که به آن نیاز باشد، مانند درخواست و دشمنی و حسد و خشم، « ممّا أوتوا» یعنی از

1- . مجادله / 11
2- . حشر / 8
3- . أنوار التنزیل: 427

چیزهایی که به مهاجران و دیگران داده شد، « وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ» یعنی مهاجران را بر خود مقدم می دارند. «وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ» یعنی نیاز، «وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ» تا آنکه در علاقه به مال و ناپسند داشتن انفاق که بر او غالب می شود، با آن مخالفت کند «فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» که با ستایش زودهنگام و پاداش دیرهنگام گشته اند.

«وَ الَّذینَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ» گفته شده: آنان کسانی هستند که بعداً و پس از نیرومند شدن اسلام هجرت نمودند، یا پیروان آنان در نیکی و آنان مؤمنان پس ازاین دو گروه تا روز قیامت هستند. و به همین دلیل گفته شده این آیه همه مؤمنان را دربرمی گیرد. «یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذینَ سَبَقُونا بِالْإیمانِ» یعنی برای خودشان و کسانی که زودتر از آن ها ایمان آورده اند دعا و طلب بخشش می کنند. «وَ لا تَجْعَلْ فی قُلُوبِنا غِلاًّ لِلَّذینَ آمَنُوا» کینه و ناخالصی و دشمنی، «رَبَّنا إِنَّکَ رَؤُفٌ رَحیمٌ» یعنی نسبت به بندگانت مهربانی و به آن ها نعمت می دهی.

و می گویم: آن را به دلیل دلالت آن بر بیان برتری مهاجران صحابه بر انصار آوردیم، و نیز برتری آن دو دسته بر کسانی که با نیکی از ایشان پیروی نمودند.

روایات:

1. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل ایمان را بر هفت قسمت قرار داد: بر نیکی و راستگویی و یقین و خوشنودی و وفا و علم و بردباری. سپس آن را میان مردم قسمت نمود. پس هر کس که خداوند این هفت قسمت را در وجود او قرار داده است، کامل و در بردارنده ایمان است. و برای برخی مردم یک سهم قرار داده و برای برخی دیگر دو سهم و برای برخی دیگر سه سهم و همین طور تا هفت سهم. سپس حضرت فرمود: بر کسی که یک سهم ایمان را دارد، تکلیف صاحب دو سهم را تحمیل نکنید و بر کسی که دو سهم ایمان را دارد، تکلیف سه

سهم را تحمیل نکنید که بار آنان را گران می کنید. سپس فرمود: و همین طور تا برسد به صاحب هفت سهم.(1)

توضیح: «البر» نیکی به خود و دیگران است، و غالبا به نیکی به پدر و مادر و نزدیکان و برادران مؤمن گفته می شود. چنان که گفته شده: از نشانه های ایمان خالص، نیکی به برادران است. و «صدق» گفتار مطابق با واقعیت است، و نیز مطابقت داشتن عمل با گفتار و اعتقاد است، و به کارهای قلب و اعضای بدن که مطابق با قوانین شرعی و موازین عقلی باشد نیز گفته می شود. و «صدیق» از آن گرفته شده است و به کسی گفته می شود که ملکه صدق در همه این کارها در او پدید آمده باشد و کار ناپسندی از نظر عقل و روایت، از او سر نزند. چنان که محقق طوسی در اوصاف الاشراف آن را به روشنی بیان کرده است.

و «الیقین» یعنی اعتقاد محکم و مطابق با واقعیت، و در عرف احادیث به عنوان درجه ای از یقین است که باعث می شود آثار آن در جوارح آشکار گردد. و غالبا بر آنچه به امور آخرت و قضا و قدر مربوط باشد گفته می شود، چنان که خواهی دانست. و درجاتی دارد که در قرآن کریم به آن ها اشاره شده است و عبارت است از: علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین، چنان که خداوند متعال می فرماید: {اگر به علم یقینی آگاهی داشتید، آتش دوزخ را مشاهده می کردید، و سپس به تحقیق با دیده یقین به آن می نگریستید}(2) و نیز خداوند سبحان فرمود: {و ورود به آتش دوزخ، به راستی که این همان حق الیقین است}(3) و گفته اند: اولی جایگاه صاحبان استدلال است، مانند کسی که آتش را نمی بیند و با مشاهده دود به وجود آن پی می برد. و دومی درجه مشاهده کنندگان است؛ مانند کسی که خود آتش را با چشم خویش می بیند. و سومی درجه صاحبان یقین است. مانند کسی که در میان آتش است و صفات آن را به خود گرفته است، و مانند آهنی شده که آتش آن را گداخته است، چرا که گمان می کنی آتش است در حالی که آتش نیست. و این همان

1- . الکافی 2 : 42
2- . تکاثر / 5 - 7
3- . واقعه / 94

چیزی است که گام ها از رسیدن به آن ناتوان شده و عقل ها و رؤیاها سرگشته آن هستند. و در اینجا نمی توان آن را بررسی نمود.

و «الرضا» همان اطمینان روح به قضای خداوند متعال به هنگام بلا و آسایش و اعتراض نکردن به او در گفتار و رفتار و در هیچ کار است، و «الوفاء» همان عمل کردن به پیمان های الهی و تکالیف شرعی و چیزهایی است که خداوند آن را عهد نموده و برای خویش واجب نموده است، شامل دستورات و طاعات و وفاداری به بیعت با پیامبر و امامان صلوات الله علیهم، و وفاداری به پیمان های مردم تا زمانی که در آن نافرمانی از خداوند نباشد، و «العلم» همان شناخت خداوند و پیامبرش و حجت های پس از اوست و شناخت چیزهایی که به آن ها دستور داده یا از آن ها نهی فرموده و آگاهی از شریعت و احکام و حلال و حرام و اخلاق و مقدمات آن، و «الحلم» عبارت است از ملکه ای که برای روح پدید می آید و از انتقام جویی و قدرت طلبی و برتری جویی او را منع می کند.

«فهو کامل» یعنی در ایمان، «محتمل» دارنده شرایط و ارکان آن چنان که شایسته است، «لا تحملوا علی صاحب السهم سهمین» یعنی چون توانایی ها و استعدادها متفاوت هستند و خداوند به هر کس تنها به اندازه توانایی او تکلیف فرموده، پس شما نیز در علوم و اعمال و اخلاق هر کس را تنها به اندازه توانایی و وسعش مکلف گردانید. چنان که بیان شد، خداوند بندگان را به میزان عقلی که در دنیا به آنان عطا فرموده مورد بازپرسی قرار می دهد.(1) بله، آن کس که برتر است باید زیردستان خود را، اگر توانایی دارند، با آموزش اندک اندک و با مهربانی به جایگاهی که خود در آن قرار دارد برساند، چنان که ان شاءالله بیان خواهیم کرد. و فرودستان نیز باید تلاش نموده و به سوی خداوند اظهار فروتنی و خواری نمایند تا آنان را برای رسیدن به درجات نهایی یاری و مدد نماید. «فتبهضوهم» در برخی نسخه ها با ضاد و د برخی دیگر با ظاء آمده است. و آن ها هر دو نقطه دار هستند که معنایی نزدیک به هم دارند. در قاموس گفته شده: «بهضنی الأمر» مانند منع است، و

1- . الکافی 1 : 11

«أبهضنی» یعنی مرا مجبور کرد و بیشتر با ظاء می آید. و گفته است: «بهضه الأمر» مانند منع، یعنی بر او چیره شد و بار سنگینی بر او قرار داد و به او دشواری رساند. و «بهض الراحله» یعنی آن را سنگین کرده و او را خسته کرد.

2. الکافی: سراج که غلام امام صادق علیه السلام بود گوید: آن زمان که امام صادق علیه السلام در حیره بود، من و تعدادی از غلامان را به دنبال کاری فرستاد. او گوید: ما در پی آن کار به راه افتادیم وسپس غروب هنگام بازگشتیم. و بستر من در باغی بود که فرود آمده بودیم. من که ضعف داشتم، آمده و خود را انداختم. در همین حال بودم که امام صادق علیه السلام به سوی من آمد و فرمود: ما نزد تو آمدیم. من راست نشستم و حضرت بر بالای بسترم نشست و درباره کاری که مرا به دنبال آن فرستاده بود، پرسید و من نیز ماجرا را برایشان تعریف نمودم. و حضرت خداوند را سپاس گفت. سپس سخن از مردمی به میان آمد. و من گفتم: فدایت گردم، ما از آنان بیزاری می جوییم. زیرا آنان به عقاید ما اعتقادی ندارند. حضرت فرمود: با آنکه آنان ما را دوست می دارند، به خاطر اینکه به عقاید شما اعتقادی ندارند، از آنان بیزار هستید؟ گفتم: آری. فرمود: و در نزد ما چیزی است که در نزد شما نیست آیا شایسته است که از شما بیزاری بجوییم؟ گفتم: نه، فدایت گردم. فرمود: در نزد خداوند چیزی است که در نزد ما نیست، آیا خداوند ما را رها کرده است؟ گفتم: نه، به خدا سوگند. فدایت گردم، ما چه کنیم؟ فرمود: با آنان دوستی نمایید و از آنان بیزاری مجویید برخی از مسلمانان یک سهم [از ایمان] را دارند و برخی دیگر دو سهم و برخی هم سه سهم و برخی هم چهار سهم و عده ای هم پنج سهم و برخی هم شش سهم و برخی دیگر هفت سهم دارند. و شایسته نیست که بر صاحب یک سهم تکلیف دو صاحب دو سهم تحمیل شود. و بر صاحب دو سهم تکیلف صاحب سه سهم و نیز بر صاحب سه سهم تکلیفی که برای صاحب چهار سهم است و بر صاحب چهار سهم تکلیفی که برای صاحب پنج سهم است و بر صاحب پنج سهم تکیلف صاحب شش سهم و برای صاحب شش سهم تکلیف صاحب هفت سهم تحمیل گردد. برایت مثالی می زنم. مردی همسایه نصرانی داشت و او را به اسلام فراخواند و اسلام را برایش نیک جلوه داد و او پذیرفت. مرد

سحرگاه نزد همسایه رفت و در را کوبید. پرسید کیست؟ گفت: فلانی هستم. گفت: حاجتت چیست؟ گفت: وضو بگیر و لباس هایت را بپوش تا با هم برای نماز برویم. او لباس هایش را پوشید و همراه او بیرون شد. آن دو به نماز مشغول شدند و تا توانستند نماز خواندند و بعد هم نماز صبح را به جای آوردند. سپس اندکی درنگ کردند تا صبح شد. آن که نصرانی بود، برخاست تا به خانه اش رود. ولی آن مرد به او گفت: به کجا می روی؟ روز کوتاه است و چیزی تا ظهر نمانده است. پس آن شخص همراه او نشست تا اینکه نماز ظهر را نیز به جای آورد. سپس مرد گفت: فاصله ظهر و عصر کم است و او را نگه داشت تا اینکه نماز عصر را نیز به جای آورد. سپس آن شخص برخاست و آهنگ منزل نمود. ولی مرد گفت: اکنون پایان روز است و آنچه که مدتی کمتر از آغاز آن باقی مانده است. و او را نگه داشت تا اینکه نماز مغرب را نیز به جای آورد. سپس آن شخص خواست به منزل خود برود. ولی آن مرد گفت: تنها یک نماز باقی مانده است. و او صبر نمود تا نماز عشاء را که آخرین نماز بود، به جای آورد. و آن دو از هم جدا شدند. چون صبح شد، مرد نزد او رفت و در را کوبید. او گفت: کیست؟ گفت: من فلانی هستم. گفت: حاجتت چیست؟ گفت: وضو بگیر و لباس هایت را بپوش و همراه ما بیا و نماز بخوان. گفت: برای این دین کسی را بجوی که از من بیکارتر باشد. من انسان فقیر و عیالوار هستم. امام صادق علیه السلام فرمود: او را در اسلام وارد نمود و از آن خارج ساخت. و یا فرمود: او را در چنین اعمال طاقت فرسایی داخل نمود و از چنین دین راستین خارج ساخت.(1)

توضیح: «الحیره» با کسره شهری در نزدیکی کوفه بوده است، و «أنا» تأکید برای ضمیر منصوب در «بعثنی» می باشد و کاربرد مرفوع برای تأکید بر منصوب و مجرور جایز است. و «جماعه» عطف بر ضمیر یا واو به معنای همراه است، «معتمین» به نظر می رسد با عین و بدون نقطه، در باب افعال و تفعیل باشد، در قاموس آمده: «العتمه» بدون ساکن، به معنای یک سوم آغاز شب و پس از از بین

1- . الکافی 2 : 43 - 44

رفتن شفق است، یا هنگام نماز عشا می باشد. و «أعتم و عتم» یعنی در آن هنگام روانه شد، یا در آن وقت وارد شد و بیرون رفت، و به معنای تاریکی شب و بازگشت شتران از چراگاه پس از گذشتن شب است، پایان. (1) یعنی در حالی که شبانگاه فرارسیده بود، بازگشتیم. و در بیشتر نسخه ها با غین نقطه دار و از ریشه «الغم» آمده است. گویا غلط نوشته شده باشد. و شاید هم «مغتنمین» از ریشه الغنیمه خوانده شود که تحریف است.

و «الحائر» مکان آرامش دهنده و باغ و بوستان است، و «أنا بحال» یعنی از ناتوانی و خستگی بدحال شده بودم، «إنهم لا یقولون ما نقول» یعنی درباره برتری و کمالات امامان علیهم السلام و درجات شناخت خداوند متعال و نکته های مسائل قضا و قدر و مانند آن از اموری که تکلیف بندگان درباره آن ها براساس فهم و توانایی هایشان متفاوت می باشد، و درباره اصل مسائل اصولی نیست. یا منظور اختلاف آنان در مسائل مربوط به فروع دین است، و اولی درست تر به نظر می رسد. اما برداشت آن درباره دعاهای نماز و مستحبات دیگر، چنان که گفته شده، بسیار بعید است، هر چند مثالی که در پایان حدیث بیان شده آن را تأیید کند.

«یتولونا و لا یقولون» تا پایان آن استفهام انکاری است، «فهو ذا عندنا» یعنی آنچه از دانش ها و معارف و اخلاق و اعمال، «ما لیس عندکم فینبغی لنا» برای پرسش است، «اطرحنا» یعنی از ایمان و پاداش، یا از درجه اعتبار.

این سخن که: «ما نفعل» از آنچه از کلام امام علیه السلام نفی تبری را برداشت کرد، این شک برایش به وجود آمد که آیا باید تولی داشته باشد یا اینکه هیچ یک از دو کار را نباید انجام دهد، چرا که نفی یکی از آن دو ثابت بودن دیگری را نتیجه نمی دهد.

«أن یحمل صاحب السهم علی ما علیه صاحب السهمین» یعنی حال آن ها را با یکدیگر مقایسه کرد، و انتظاری را که در فهم و معرفت و عمل از دومی می رود از او نیز داشت، و «زینه له» یعنی اسلام را برایش زیبا جلوه داد، «فأتاه سحیرا» و آن

1- . قاموس 4 : 147

برای کوچک نشان دادن است، و به معنای یک ششم پایان شب یا آخرین ساعت از شب است. و گفته شده مانند صبح است، و برای نشان دادن اینکه به صبح نزدیک یا از آن دور است، کوچک شمرده شده است. و «مر بنا» یعنی همراه ما، و «خرج معه» یعنی به سوی مسجد، «ما شاء الله» یعنی بسیار زیاد، «حتی أصبحا» یعنی صبح نمودند، و منظور روشن شدن و پراکنده شدن روشنایی روز و آشکار شدن سرخی افق است. در مفردات آمده: «الصبح و الصباح» آغاز روز است و آن هنگامی است که افق کناره خورشید سرخ رنگ می شود. این سخن که «و أقل من أوله» یعنی پس از نماز صبح که منتظر رسیدن وقت نماز ظهر می شوی. «أدخله فی شی ء» یعنی از اسلام، باعث خارج شدن کامل او از اسلام شد، یا منظور از «شیء» کفر است، یعنی با نادانی خود او را دوباره به کفری برگرداند که پیش از این در آن قرار داشت، «أو قال أدخله فی مثل هذا» یعنی این کار سخت، «و أخرجه من مثل هذا» یعنی این دین استوار.

3. الکافی: شهاب گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: اگر مردم می دانستند که خداوند چگونه این مردم را آفریده است، هیچ کسی دیگری را ملامت نمی کرد. گفتم: خداوند شما را به اصلاح فرماید، آن چگونه است؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی اجزایی را آفرید که تا چهل و نه جزء رسید. و هر جزء را به ده قسمت تقسیم نمود. و سپس آن را میان آفریدگان قسمت کرد. پس در یکی یک دهم جزء و در دیگری دو دهم جزء قرار داد و همین طور تا برسد به یک جزء کامل. و در دیگری یک جزء و یک دهم جزء و در دیگری یک جزء و دو دهم جزء و در دیگری یک جزء و سه دهم جزء تا برسد به دو جزء کامل. و به همین ترتیب تا اینکه به والاترین آن ها چهل و نه جزء برسد. پس کسی که خداوند در وجود او یک دهم جزء قرار داده است، نمی تواند همچون کسی باشد که صاحب دو دهم جزء است. و همین طور صاحب دو دهم جزء نمی تواند همچون صاحب سه دهم جزء باشد. و همین طور کسی که صاحب دو جزء کامل است، نمی تمواند همچون صاحب

دو جزء کامل باشد. و اگر مردم می دانستند که خداوند بندگان را بر این منوال آفریده است، هیچ کس دیگری را سرزنش نمی کرد.(1)

توضیح: «لم یلم أحد أحدا» یعنی در نفهمیدن نکته ها، و کوتاهی از رسیدن به برخی معارف، یا در دست نیافتن به فضائل و اخلاق شایسته و ترک نافله ها و مستحبات، در غیر این صورت سرزنش نکردن برای ترک فرائض و واجبات و انجام گناهان کبیره و حرام چطور درست باشد؟ در حالی که پیش تر بیان شد که خداوند متعال مردم را به اندازه توانایی شان مکلف می گرداند و آن ها مجبور به انجام گناهان و ترک واجبات نیستند. اما ممکن است شناخت و آگاهی از نکته های موجود در مسائل و اسرار پیچیده در حد توانایی برخی از آن ها نباشد و به همین دلیل تکلیف انجام آن را ندارند. و رسیدن به برخی درجات اخلاص و یقین و شایستگی های مانند آن نیز چنین است. بنابراین برای ترک آن سرزنش نمی شوند. پس تکالیف نسبت به بندگان بر اساس اختلاف قابلیت ها و توانایی های آنان متفاوت است و کسی که یکی از این جایگاه های یادشده را ندارد، نباید سرزنش شود که چرا متوجه این معنا نمی شود. و برای مثال چرا نماز را آن گونه که امیرمؤمنان علیه السلام می خواندند نمی خواند و مانند آن.

سخن امام علیه السلام که: «بلغ بها» گویا ایشان هر یک از اجزای هفت گانه ای را که بیان فرمود، هفت جزء می داند. سخن امام علیه السلام که: «فجعل الجزء عشره أعشار » به نظر می رسد برای تأکید و توضیح آمده است، و برای برطرف نمودن این گمان که هر جزء را یک دهم از مرتبه پیشین آن قرار داده که مجموع آن ها چهارصد و نود عشر شود. «حتی بلغ به» باء برای تعدیه است، و ضمیر به ایمان بازمی گردد، یا به «رجل» مطلق که از رجل فهمیده می شود، نه به مردی که نام برده شد، و نه به هیچ شخص دیگر. چرا که معنای آن به هم می ریزد و این درست تر به نظر می رسد، چرا که پس از آن می فرماید: تا اینکه به بالاترین آنان

1- . الکافی 2 : 44

برسد. «إلا عشر جزء» یعنی در توانایی ها، یا توانایی ده جزء از ایمان، و در سایرین همچنین آمده است.

4. الکافی: عبدالعزیز قراطیسی گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای عبدالعزیز، ایمان دارای ده مرتبه است که همچون نردبانی پله پله از آن بالا می روند. پس نباید آن کس که در مرتبه دوم است به کسی که در مرتبه اول است بگوید که تو هیچ نداری. و همین طور تا برسد به دهمین. و کسی را که پایین تر از خودت است را ساقط نکن که آن کس که بالاتر از تو است، تو را ساقط می کند. و هرگاه کسی را که یک درجه از تو پایین تر است، دیدی، او را به آرامی به سوی خود بالا ببر. و فراتر از توانش بر او تحمیل نکن که او را می شکنی. زیرا هر کس مؤمنی را بشکند، باید او را التیام بخشد.(1)

5. خصال: از ابن ولید از احمد بن ادریس از اشعری از أبوعبد الله رازی از أبوعثمان مانند آن روایت شده است، جز اینکه در آن آمده: «و کسی که یک جزء دارد به آن کس که دو جزء دارد نگوید...» و در پایان آن نیز اضافه شده: «مقداد در مرتبه هشتم بود و ابوذر در جایگاه نهم و سلمان در دهمین درجه قرار داشت.»(2)

توضیح: «القراطیسی» یعنی فروشنده کاغذها، «عشر درجات» گویا امام علیه السلام همه چهل و نه جزء در روایت قبلی را یک درجه به شمار آورده، یا اینکه این درجات برای برخی از مراتب ایمان است نه برای همه آن. و گفته شده: می توان ایمان را در اینجا به معنای تصدیق دانست. یا چیز کامل تری که دربردارنده تصدیق و عمل است. «یصعد» در صیغه مجهول است، و «منه» جایگزین برای فاعل است. و گفته شده: «من» به معنای در می باشد. و ضمیر به «السلم» بازمی گردد. و «المرقاه» با فتحه و کسره اسم مکان یا آلت است و به معنای درجه می باشد. و در مصباح آمده: «المرقی و المرتقی» یعنی جایگاه بالارفتن، و «المرقاه» مانند آن است، و می توان میم آن را فتحه داد چرا که جایگاه بالا رفتن می باشد. و می توان برای

1- . کافی 2 : 44 - 45
2- . خصال 2 : 59

شباهت به اسم آلت، آن را با کسره خواند، مانند «المطهره» و ابوعبید کسره را نپسندیده است. پایان. و آن به دلیل ظرف مکان بودن، منصوب است.

«لست علی شی ء» یعنی از ایمان و کمال، و آنچه در الکافی آمده درست تر به نظر می رسد. و براساس آنچه در خصال است، به این معنی است که اگر از کسی که در مرتبه بالاتری از معرفت نسبت به او قرار دارد چیزی شنید که از درک آن عاجز بود، آن را بی اعتبار نداند و انکار نکند. «فلا تسقط» یعنی در ایمان، یا از درجه اعتبار، «من هو دونک» یعنی یک درجه یا بیشتر پایین تر از تو قرار دارد.

«فارفعه إلیک» پس اگر بگویی با وجود ناتوان بودن او چگونه او را بالا آورد، چنان که در حدیث قبل بیان شد، می گوییم: ممکن است درجاتی که در حدیث گذشته بیان شد، درجات قابلیت ها و استعدادها باشد، و به همین دلیل آن ها را به اصل آفرینش نسبت داده است، و درجاتی که در این حدیث بیان شد درجات فعلی و تحقق یافته باشد. بنابراین ممکن است دو نفر در درجه یکسانی از توانایی باشند اما یکی از آن دو تلاش کرده و به آنچه توانایی اش را داشته برسد و دیگری کوششی انجام نداده و در درجه پایین تر از او باقی بماند. و اگر به یکباره از او بخواهد که آنچه را خود او با گذشت زمان های طولانی درک کرده بفهمد، کار بر او دشوار شده و بلکه باعث گمراهی او می شود. پس باید با او مهربانی کند و اندک اندک او را کامل گرداند تا اینکه او را به آن درجه برساند. همچنان که اگر نویسنده خوش نویس هنگامی که برای فرد بی سوادی که تاکنون چیزی ننوشته تکلیف قرار می دهد که در یک روز یا یک ماه یا یک سال مانند او بنویسد، تکلیف به چیزی نموده که از توانایی او خارج است. بلکه بایستی به تدریج او را بالا ببرد تا اینکه او را به جایگاه خود برساند. و درباره مراتب عقلی نیز چنین است؛ کسی که به هیچ یک از آن ها نرسیده نمی تواند به یکباره همه مسائل پیچیده را بفهمد و اگر با آن ها رو به رو شود، سرگردان شده و نمی تواند آن را درک کند و گمراه می گردد. و آموزگار ورزیده و کامل، در آغاز او را از بدیهیات به ابتدای نظریات می رساند و سپس از آنجا به میانه آن و از آنجا نیز به مسائل پیچیده رهنمون می شود، به این ترتیب او ناامید نشده و سرگردان نمی شود.

و ممکن است قدرت یادشده در حدیث گذشته را به معنای وسع دانست، یعنی امکانی که به آسانی فراهم باشد. پس آنچه را در این حدیث آمده نفی نمی کند. اما اولی درست تر به نظر می رسد. و ممکن است این پاسخ داده شود که چون عدم توانایی کسی که در درجه پایین است برای آن کس که در درجه بالاتر است معلوم نیست، بلکه او گمان می کند توانایی پیشرفت را دارد، به خاطر این امید بایستی تلاش خود را برای بالا بردن او انجام دهد. و اشکال آن پوشیده نیست.

«فتکسره» یعنی ایمان او را شکسته و او را گمراه می نماید. چرا که از آنچه به آن اعتقاد داشته نیز دست برمی دارد و به درجه دیگری نیز نمی رسد. بنابراین در دین خود گمراه می شود. یا دستوراتی را که توانایی انجام آن را ندارد بر عهده اش قرار می دهد و او را نسبت به آنچه تاکنون انجام می داده بدگمان ساخته و همه آن را ترک می کند. چنانکه در باب گذشته بیان شد. «فعلیه جبره» یعنی باید او را جبران کند، و چه بسیار است که دیگر نمی توان او را بازگرداند. و لازم است آنچه را نابود کرده بازسازی کند، هرچند این بازسازی انجام نگردد.

6. الکافی: سدیر گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: مؤمنان درجات متفاوتی دارند. برخی یک درجه و برخی دیگر دو درجه و برخی هم سه درجه و برخی دیگر چهار درجه و برخی پنج درجه و برخی شش درجه و برخی هفت درجه دارند. اگر بر صاحب یک درجه، دو درجه را تحمیل کنی، توان آن ندارد. و صاحب سه درجه توان چهار درجه را ندارد. و صاحب چهار درجه توان پنج درجه را ندارد و صاحب پنج درجه توان شش درجه را ندارد. و صاحب شش درجه توان هفت درجه را ندارد. و همینطور درجات متفاوت است.(1)

توضیح: منظور از منازل، درجات است. سخن امام علیه السلام که: «علی هذه الدرجات» گویا به این معناست که: بر این اساس، درجاتی که این منازل به آن ها تقسیم می شود، همانا هر یک از آن ها به هفتاد درجه تقسیم می شود. چنان که در حدیث اول بیان شد. و گفته شده: یعنی بقیه درجات به ده تایی که در حدیث دوم

1- . الکافی 2 : 45

بیان شد. یا منظور از درجات، منازل است. یعنی درجات بر این اساس که بیان کردیم تقسیم می شود. پس برای تأکید می باشد. و اولی درست تر به نظر می رسد.

7. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: شما را با بیزاری جستن چکار است که برخی از شما از برخی دیگر بیزاری می جویند. برخی از مؤمنین از برخی دیگر برتر هستند و برخی از برخی دیگر بیشتر نماز می خوانند و برخی از برخی دیگر بیناتر هستند و این همان درجات است.(1)

8. امالی صدوق: امام صادق از پدرانش علیهم السلام نقل فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس وضوی خویش را نیکو گرداند و نماز خود را نیکو بخواند و زکات مال خود را بپردازد و زبان خود را نگاه دارد و خشم خود را فروخورد و از گناهان خود استغفار نماید و برای اهل بیت پیامبر خدا خیرخواهی را کامل به انجام رساند، به راستی حقیقت ایمان را کامل گردانیده و درهای بهشت به روی او باز است.(2)

9. خصال: عبد العزیز می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و یکی از امور شیعه و گفته های آنان را بیان کردم. امام فرمود: ای عبدالعزیز، ایمان دارای ده درجه است، مانند نردبانی که ده پله دارد. باید پله پله از آن بالا رفت. و کسی که دارای یک درجه است نباید به آنکه دو درجه دارد بگوید تو چیزی نداری، و نیز کسی که دارای دو درجه است نباید به آنکه درجه دوم است بگوید: تو چیزی نداری، تا اینکه به مرحله دهم رسید. سپس فرمود: و سلمان در درجه دهم بود، و ابوذر درجه نهم و مقداد در مرتبه هشتم قرار داشت. ای عبدالعزیز، آن کس را که پایین تر از تو قرار دارد پایین نینداز، چرا که آن کس که بالاتر از تو قرار دارد تو را به زیر می افکند. پس اگر کسی را دیدی که پایین تر از تو قرار دارد و می توانی با مهربانی او را تا درجه خودت بالا بیاوری، این کار را انجام بده و کاری را که بر انجام آن توانایی ندارد بر عهده اش قرار نده که شکست می خورد. پس همانا هر کس

1- . الکافی 2 : 45

2- . أمالی صدوق: 200

باعث شکست مؤمنی شود باید او را جبران کند. چرا که اگر بخواهی شتر نه ساله را بر دوش بچه شتری که تازه از مادرش جدا شده قرار دهی، پشت او را خواهی شکست.(1)

توضیح: «الفصیل» بچه شتر در هنگامی است که از مادرش جدا می شود، و «البازل» نام شتری است که دندان نیش او آشکار شده باشد و این در سن نه سالگی او می باشد. و «الفسخ» یعنی بریدن.

10. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمنان هفت درجه هستند. کسی که یک درجه از آن را دارد از سوی خداوند عز و جل دارای فزونی است و آن فزونی او را از درجه اش به درجه دیگری نمی رساند. در میان آن ها گواهان خداوند بر بندگان هستند، و برخی از آنان پاک سرشتان و برخی آزموده ها و برخی دیگر شجاعان و برخی اهل صبر و برخی از آنان اهل تقوا و کسانی نیز اهل آمرزش هستند.(2)

11. خصال: عمار بن ابی احوص می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در میان ما مردمانی هستند که درباره امیرمؤمنان علیه السلام چیزهایی می گویند و ایشان را بر همه مردم برتری داده و به آنچه را ما درباره برتری شما می گوییم اعتقاد ندارند. آیا با ایشان دوستی کنیم. فرمود: بله، آیا چنین نیست که خداوند چیزهایی دارد که پیامبرش آن ها را ندارد، و نیز نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نزد خداوند چیزهایی است که ما آن ها را نداریم و ما نیز چیزهایی داریم که شما ندارید و شا نیز چیزهایی دارید که دیگران ندارند؟ همانا خداوند تبارک و تعالی اسلام را هفت جزء قرار داده است، که عبارتند از: صبر و صدق و یقین و رضا و وفا و علم و حلم، سپس آن ها را میان مردم تقسیم نمود. پس هر کس که همه این هفت جزء به او داده شده باشد ایمان او کامل است. سپس به برخی از مردم یک سهم و به برخی دیگر دو سهم داد و به برخی سه سهم و برای برخی دیگر

1- . خصال 2 : 60
2- . خصال 2 : 7

چهار سهم و برای گروهی پنج سهم قرار داد و به برخی شش سهم عطا کرد و به برخی نیز هفت سهم را بخشید. پس بر دوش کسی که دارای یک سهم است دو سهم قرار ندهید و کسی را که دو سهم دارد مجبور به سه سهم نکنید و به کسی که سه سهم دارد چهار سهم محول نکنید و کسی که چهار سهم دارد مجبور به داشتن پنج سهم نکنید و نیز به کسی که پنج سهم دارد، شش سهم را اجبار نکنید و آن کس را که شش سهم دارد، هفت سهم بر عهده اش مگذارید که بارشان را سنگین کرده و آنان را دور می کنید. بلکه با آنان مهربانی کنید و راه را برایشان آسان و هموار سازید. برای شما مثالی می زنم که از آن پند بگیرید. مردی مسلمان همسایه کافری داشت که آن همسایه کافر به مرد مسلمان مهربانی می نمود و مسلمان دوست داشت او را از کفر به اسلام بیاورد. بنابراین همواره اسلام را برایش زیبا جلوه می داد و آن را برای مرد کافر دوست داشتنی می کرد تا اینکه او اسلام آورد. فردای آن روز مسلمان نزد همسایه تازه مسلمان خود رفت تا برای نماز صبح او را با خود به مسجد ببرد. هنگامی که نماز را به جا آوردند به او گفت: با من بنشین تا به هنگام طلوع خورشید، ذکر خداوند را بگوییم. تازه مسلمان همراه او نشست. سپس به او گفت: تا هنگام ظهر قرآن را بیاموز و روزه امروز نیز بسیار بافضیلت است، پس همراه او نشست و روزه گرفت تا اینکه نماز ظهر و عصر را نیز خواندند. سپس به او گفت: اگر صبر کنی تا نماز مغرب و عشا را نیز بخوانی بسیار نیکوست. پس همراه او نشست تا اینکه نماز مغرب و عشا را نیز خواندند و پس از آن برخاستند. در حالی که همه تلاش خود را کرده بود و کاری را که خارج از توانایی او بود بر دوشش قرار داده بود. فردای آن روز برای انجام کارهای روز گذشته به سراغ تازه مسلمان رفت و در خانه اش را زد و به او گفت: بیا تا به مسجد برویم. او پاسخ داد: از من دست بردار که توانایی این دین سخت را ندارم. پس بر آنان سخت گیری نکنید. آیا نمی دانی که حکومت بنی امیه با شمشیر و زور و ستم بود و امامت ما

همراه با نرمی و مهربانی وقار و تقیه و معاشرت نیکو و ورع و کوشش است. پس مردم را به آیین خود و آنچه در آن هستید تشویق کنید.(1)

توضیح: «الخرق» با ضمه و حرکت، مخالف رفق است، به این معنا که انسان کارها را نیکو انجام ندهد و در کارها دخالت کند. فیروزآبادی آن را بیان نموده است.

12. خصال: در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده: ای علی، هر کس هفت چیز را داشته باشد حقیقت ایمان را کامل نموده است و درهای بهشت برایش گشوده است: هر کس وضویش را نیکو سازد و نمازش را نیکو به جا آورد و زکات مالش را بپردازد و خشم خود را فروخورد و زبان خود را نگاه دارد و از گناهان خویش طلب آمرزش کند و برای اهل بیت پیامبر خدا خیرخواهی داشته باشد.(2)

13. تفسیر عیاشی: عمار بن مروان گفت: از امام صادق علیه السلام درباره این فرموده خداوند پرسیدم: {آیا آن کس که از خشنودی خداوند پیروی نموده است مانند کسی است که به خشم خدا بازگشته؟ و جایگاه او جهنم است و بدترین مکانی برای بازگشت است}(3) پس فرمود: منظور از «هم» امامان هستند، به خدا سوگند ای عمار، «درجات» برای مؤمنان «در نزد خداوند است» و با دوستی آن ها و شناخت آن ها از ما خداوند نیکی های مؤمنان را برایشان دو برابر می نماید و درجات بلندشان را بالاتر می برد. اما فرموده خداوند که {مانند کسی است که به خشم خداوند بازگشته} تا این جای آیه «المصیر» پس به خدا سوگند آنان کسانی هستند که حق علی بن أبی طالب علیه السلام و حق امامان ما اهل بیت را نادیده گرفته و انکار نمودند. پس به همین دلیل به سوی خشم خداوند بازمی گردند.

1- . خصال 2 : 8
2- . خصال 2 : 4
3- . آل عمران / 162

و از امام رضا علیه السلام روایت شده که آیه «هم درجات عند الله» را بیان کرده و فرمود: درجه ای به اندازه فاصله میان آسمان و زمین است.(1)

14. تفسیر عیاشی: ابوعمرو زبیری از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: درجات مؤمنان در نزد خداوند، با فزونی در ایمان تفاوت پیدا کرده است. پرسیدم: آیا ایمان درجات و جایگاه هایی دارد که مؤمنان را نزد خداوند متفاوت قرار می دهد؟ فرمود: بله، عرض کردم: خداوند شما را رحمت کند، آن را برایم بازگو کنید تا درک کنم. فرمود: آنچه خداوند برخی از دوستان خود را به وسیله آن بر برخی دیگر برتری داد و فرمود: {آن فرستادگان که برخی را بر برخی دیگر برتری دادیم، از میان آن ها کسانی هستند که خداوند با ایشان سخن گفت و برخی را بر بعضی دیگر درجاتی بالا برد }(2)

تا پایان آیه، و فرمود: {و همانا برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم }(3) و فرمود: {بنگر چگونه برخی را بر بعضی دیگر برتری بخشیدیم، و همانا درجات آخرت بزرگ تر است }(4)

و فرمود: {آن ها درجه هایی نزد خداوند هستند }(5) و این ها بیان درجات ایمان و جایگاه های آن نزد خداوند است.(6)

15. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام که فرمود: نگویید تنها یک درجه وجود دارد، به راستی که خداوند می فرماید: {درجاتی که بعضی از آن ها بالاتر از برخی دیگر هستند. } و مردم تنها با اعمال خود برتری میابند.(7)

16. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمودند: ای عبد الرحمن، به خدا سوگند فرصت گناه و خطا به شیعیان ما را داده نمی شود. آن ها برگزیدگان خدا

1- . تفسیر عیاشی 1 : 205
2- . بقره / 253
3- . إسراء / 55

4- . إسراء / 21
5- . آل عمران / 163
6- . تفسیر عیاشی 1 : 135
7- . تفسیر عیاشی 1 : 388

هستند که برای دینش انتخاب نموده و این معنای فرموده اوست که: {بر نیکوکاران راهی برای مؤاخذه نیست. }(1)

17. تفسیر عیاشی: داود بن حصین می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال کردم: {و در میان اعراب کسانی هستند که به خدا و روز قیامت ایمان دارند و آنچه را انفاق می کنند مایه نزدیک شدن به خدا می دانند }(2) آیا آن ها برای این کار به آن ها پاداش می دهند؟ فرمود: بله. و در روایت دیگری از ایشان پرسیده شد: آیا پاداش آن ها داده می شود؟ فرمود: بله.(3)

18. تفسیر عیاشی: زبیری می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند میان مؤمنان مسابقه قرار داده است، چنان که در روز مسابقه بین اسب ها مسابقه قرار داده است. پرسیدم: به من بگویید خداوند برای پیشی گرفتن مؤمن به سوی ایمان چه پاداشی قرار داده است؟ فرمود: سخن خداوند که می فرماید: {و به سوی آمرزشی از جانب پروردگارتان پیشی بگیرید، و به سوی بهشتی که پهنای آن مانند گستره آسمان ها و زمین است، برای کسانی آماده شده که به خدا و فرستادگان او ایمان آوردند }(4) و فرمود: {پیشتازانی که سبقت گرفتند، آنان همان مقربان هستند } و فرمود: {پیشتازانی از مهاجران و انصار که آغازکننده بودند، و کسانی که با نیکی از ایشان پیروی نمودند، خدا از آنان خشنود است و آن ها نیز از خداوند راضی هستند } پس به دلیل سابقه مهاجران، از ایشان شروع نموده و انصار را در مرتبه دوم قرار داد و پیروان آنان را در نیکی، در مرتبه سوم قرار داد. پس درجات و جایگاه آنان را نزد خود قرار داد.(5)

19. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام درباره آیه {عملی شایسته و کار بد دیگری را در هم آمیختند، شاید خداوند توبه آن ها را بپذیرد» } فرمود: و «عسی» از

1- . تفسیر عیاشی 2 : 105، و آیه در سوره ی توبه / 91
2- . توبه / 99
3- . تفسیر عیاشی 1 : 105
4- . آل عمران / 133
5- . تفسیر عیاشی 2 : 105

جانب خداوند به معنای واجب بودن است، و فقط درباره شیعیان مؤمن ما نازل شده است.(1)

20. تفسیر عیاشی: احمد بن محمد بن ابونصر که سند روایت را به شیخ رسانده است: درباره فرموده خداوند: {برخی کارهای نیک را با اعمال زشت دیگری آمیخته اند} گفت: کسانی که مرتکب گناهانی مانند کشتن حمزه و جعفر طیار شدند و سپس توبه نمودند. پس گفت: و هر کس مؤمنی را به قتل برساند خداوند توفیق توبه را به او نمی دهد جز اینکه خداوند طمع بندگان و امیدشان را از او قطع نمی کند، و او یا دیگران گفته اند: «عسی» درباره خداوند معنای واجب بودن می دهد.(2)

21. تفسیر عیاشی: از یکی از صادقین علیهما السلام نقل است که فرمود: کسی که به گناه خود اعتراف می کند، گروهی از مردم هستند که به گناهان خود اعتراف کردند {برخی اعمال شایسته را با کارهای ناپسند دیگری درآمیختند.}(3)

22. تفسیر عیاشی: ابوبکر حضرمی می گوید: محمد بن سعید گفت: از امام صادق علیه السلام سؤال کن، سخن مرا به او عرضه کن و به او بگو: من شما را دوست و سرپرست خود را می دانم و از دشمنان شما دوری می جویم و معتقد به قدر هستم، آیا اعتقاد من موافق با نظر شما است؟ گفت: پس سخن او را بر امام صادق علیه السلام عرضه کردم، پس دستش را (به نشان انکار) تکان داد و سپس فرمود: {برخی اعمال شایسته را با کارهای ناپسند دیگری درآمیختند، باشد که خداوند توبه آن ها را بپذیرد} گفت: سپس فرمود: او را از دوستان امیرمؤمنان علیه السلام نمی دانم، گفتم: او گمان می کند قدرت هشام از سوی خداوند نیست. فرمود: وای بر او، او را چه شده است؟ وای بر او، آیا نمی داند که خداوند برای آدم قدرتی قرار داده و برای ابلیس نیز قدرتی قرار داده است؟(4)

1- . تفسیر عیاشی 2 : 105، در مصدر، «شیعتنا المذنبین» دارد، و آیه در سوره توبه / 102
2- . تفسیر عیاشی 2 : 106
3- . تفسیر عیاشی 2 : 106
4- . تفسیر عیاشی 2 : 106

توضیح: گویا ابن سعید معتقد به تفویض بوده و اعتقادی به دخالت داشتن هدایت خداوند متعال و توفیق او و کوچک داشتن او در اعمال بندگان نداشته است. و منظور او از اعتقاد به قدر نیز همین است. به همین دلیل امام علیه السلام او را از جمله کسانی دانسته که {برخی اعمال شایسته را با کارهای ناپسند دیگری درآمیختند} و دست خویش را نیز برای اظهار تردید در پذیرش و رد او تکان داده و فرمود: {او را از دوستان امیر مؤمنان نمی دانم} به خاطر این سخن، و ممکن است اینکه او از دوستان امیر مؤمنان است، پرسشی از سؤال کننده باشد، پس ابوبکر گفت: او می پندارد که خداوند هیچ دخالتی در سلطنت و قدرت هشام بن عبد الملک ندارد، و او از خلفای بنی امیه بوده است. پس امام علیه السلام این سخن را نپسندیدند و فرمودند: همانا خداوند برای ابلیس قدرتی قرار داده است. و خوار نمودن خداوند و ترک الطاف او نسبت به بندگان، به خاطر شایسته نبودن آنان به سبب اعمال ناپسند آن ها، مدخلیتی در این امر وجود دارد. این چیزی بود که به ذهن من خطور کرد و خداوند به حقیقت سخن آگاه تر است.

23. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام: درباره فرموده خداوند: {و دیگرانی که به گناهان خود اعتراف نمودند، برخی اعمال شایسته را با کارهای ناپسند دیگری درآمیختند} فرمود: آنان گروهی گنهکار هستند که با گناهانی که مؤمنان آن ها را ناپسند می دانند، ایمان خود را شکستند، پس آنان کسانی هستند که شاید خداوند توبه شان را بپذیرد.(1)

24. تفسیر عیاشی: زراره می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردیم: هر کس با عقاید ما موافق باشد، چه علوی باشد یا نباشد، با او دوستی می کنیم و هر که اعتقادی خلاف آنچه ما بر آن هستیم داشته باشد، علوی باشد یا نباشد، از او دوری می کنیم. فرمود: ای زراره، سخن خداوند درست تر از گفته توست. کجایند کسانی که {برخی اعمال شایسته را با کارهای ناپسند دیگری درآمیختند}؟(2)

1- . تفسیر عیاشی 2 : 106

2- . تفسیر عیاشی 2 : 106

25. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: {و همانا ما بر پیشتازان شما و کسانی که پس از ایشان آمدند آگاه هستیم.} فرمود: آنان مؤمنان این امت هستند.(1)

26. رجال کشی: قاسم صیقل می گوید: ما نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودیم، سپس یکی از اصحاب خود را یاد کردیم، برخی از ما گفتند: او ضعیف است. امام علیه السلام فرمودند: اگر از زیردستان شما پذیرفته نشود که مانند شما باشد، از شما پذیرفته نخواهد شد که مانند ما شود.

27. امالی شیخ طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: یکی از اشراف عرب نزد علی علیه السلام آمد، امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: آیا در سرزمین تو مردمانی هستند که خویشتن را با نیکی شهره ساخته اند و جز با آن شناخته نمی شوند؟ گفت: بله. امام علیه السلام فرمود: آیا در سرزمین تو مردمانی هستند که خویشتن را با نیکی شهره ساخته اند و جز با آن شناخته نمی شوند؟ گفت: بله. فرمود: پس آیا در سرزمین تو کسانی هستند که گناهانی مرتکب می شوند و نیکی هایی نیز انجام می دهند؟ گفت: بله. امام فرمود: آنان برترین های امت محمد صلی الله علیه و آله هستند، میزان حد میانه هستند که کسان که پیش تر از آن ها در حرکتند باید به آن ها بازگردند و کسانی هم که بازمانده اند باید خود را به ایشان برسانند.(2)

توضیح: شاید منظور از گروه اول، گروهی از صاحبان بدعت ها و ریاکارانی هستند که خویشتن را با نیکی شهره ساخته اند. به همین دلیل گروه آخر از آنان برتر می باشند. یا به این معنا که آنان نیز از بندگان نیک هستند.

28. کنز الکراجکی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان در ده چیز است: شناخت و فرمان برداری و علم و عمل و ورع و اجتهاد و صبر و یقین و رضا و تسلیم. پس اگر صاحب آن یکی از آن ها را از دست دهد، نظام ایمان او از بین می رود.

1- . تفسیر عیاشی 2 : 106، و آیه در سوره حجر / 24
2- . امالی طوسی 2 : 262

باب سی و سوم : آرامش و روح ایمان و افزونی و کمبود آن

آیات:

- قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی.(1)

{گفت: آیا ایمان نداری؟ گفت: چرا، اما می خواهم قلبم اطمینان یابد.}

- وَ إِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ إِیماناً.(2)

{و هنگامی که آیات او برایشان تلاوت شود بر ایمان آن ها افزوده می شود.}

- وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَهٌ فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ أَیُّکُمْ زادَتْهُ هذِهِ إِیماناً فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِیماناً وَ هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ وَ أَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ کافِرُونَ.(3)

{و هنگامی که سوره ای نازل می شود برخی از آنان می گویند: این سوره ایمان کدام یک از شما را افزون می کند؟ اما کسانی که ایمان آورده اند بر ایمانشان افزوده می شود و آنان خشنود هستند. و اما کسانی که در دل هایشان بیماری وجود دارد پلیدی بر پلیدی هایشان افزوده شده و در حالی که کافر هستند از دنیا می روند.}

- إِنَّهُمْ فِتْیَهٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدیً وَ رَبَطْنا عَلی قُلُوبِهِمْ.(4)

{آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم. و دل هایشان را استوار ساختیم.}

1- . بقره / 260
2- . انفال / 2
3- . توبه / 124 - 125
4- . کهف / 13 - 14

- وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِيماناً وَ تَسْلِيماً.(1)

{و هنگامی که مؤمنان گروه ها را دیدند گفتند: این همان چیزی است که خداوند و پیامبرش به ما وعده دادند، و خدا و پیامبرش راست گفتند. و چیزی جز ایمان و تسلیم بر آنان افزوده نشد. }

- هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ.(2)

{او همان کسی است که آرامش را در دل های مؤمنان فروفرستاد تا ایمانی بر ایمانشان افزوده شود. }

- لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْه.(3)

{هیچ گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هرچند که آن ها پدران یا فرزندانشان یا برادرانشان و یا خاندان آن ها باشند. آنان کسانی هستند که خداوند ایمان را بر دل هایشان نوشته و ایشان را با روحی از جانب خود تقویت نموده است. }

تفسیر:

فرموده خداوند: گفت: «بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبی» می گویم: دلیل بر این است که ایمان و یقین قابل تقویت و تضعیف هستند. طبرسی رحمه الله گفته است: یعنی بله، ایمان دارم اما این درخواست را نمودم تا یقینی بر یقینم افزوده شود. و گفته شده: به این دلیل که با چشم خویش آن را ببینم و قلبم با علم از روی مشاهده، پس

-1 . احزاب / 22
-2 . فتح / 4
-3 . مجادله / 22

از علم استدلالی آرامش یابد. و نیز گفته شده: یعنی قلبم آرامش پیدا کند که درخواستم را پاسخ داده ای و چنان که به من وعده داده بودی، مرا خلیل قرار دادی.(1)

و درباره فرموده خداوند متعال که «وَ إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيمانا» فرمود: معنای آن چنین است که هنگامی که قرآن برای آن ها خوانده می شود، آیات آن باعث افزایش بینش و یقین بر یقین آن ها خواهد شد. و گفته شده: یعنی با آنچه پیش از آن بر ایشان نازل شده بود تصدیقی بر تصدیق آن ها افزوده خواهد شد که از ابن عباس است، و معنای آن چنین است که آن ها اولی و دومی و سومی و هر آنچه را که از جانب خداوند می آید تصدیق می کنند و بر باور آنان افزوده می شود.(2)

و قاضی گفته است: ایمان آنان به سبب افزونی چیزی که بدان ایمان دارند، افزوده می شود. و یا به سبب اطمینان روح و نفوذ یقین با آشکار شدن دلیل ها یا با عمل به لوازم آن. و این سخن کسانی است که معتقدند ایمان با فرمان برداری افزوده می شود و با نافرمانی کاسته می شود. بر این اساس که عمل در آن دخالت دارد.(3)

فرموده خداوند متعال که «فمنهم» طبرسی رحمه الله گفته است:(4) یعنی از منافقان، «من یقول» بر سبیل انکار، یعنی برخی از آنان به برخی دیگر می گویند: «أیکم زادته هذه» سوره «إیمانا» و گفته شده: معنای آن چنین است که منافقان به مؤمنانی که ایمانشان ضعیف است می گویند: این سوره بر ایمان کدامیک از شما افزوده است؟ یعنی بر یقین و بینش شما افزوده است؟ «فَأَمَّا الَّذينَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِيماناً» قاضی گفته است: با افزوده شدن بر علمی که از اندیشیدن در سوره پدید آمده و پیوستن ایمان به آن و آنچه در آن است بر ایمان گذشته ایشان، «و هم یستبشرون» از نازل شدن آن، چرا که باعث افزوده شدن کمال آن ها و بالا رفتن درجاتشان است. «فزادتهم رجسا الی رجسهم» یعنی کفری بر کفر گذشته آن ها

1- . مجمع البیان 2 : 373
2- . مجمع البیان 4 : 519
3- . أنوار التنزیل: 161

4- . مجمع البيان 5 : 84 و آیه در سوره توبه / 124

افزوده می شود. «و ماتوا و هم کافرون» یعنی کفرشان مستحکم می شود تا اینکه در آن حال از دنیا می روند.(1)

«و زدناهم هدیً» در مجمع آمده: یعنی بینش در دین و رغبت به پایداری در آن با الطافی که فراخواندن به ایمان را تقویت گرداند. «و ربطنا علی قلوبهم» یعنی آن ها را با الطاف و اندیشه های تقویت کننده ایمان محکم ساختیم تا اینکه نفس خود را بر اظهار حق مهیا کنند و در دین پایداری ورزند و بر سختی ها و دوری از وطن شکیبایی کنند.(2)

«و لمّا رأی المؤمنون الاحزاب»، یعنی هنگامی که تصدیق کنندگان خداوند و پیامبرش، کسانی را که برای جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله تشکیل گروه داده بودند، با فراوانی تعدادشان دیدند. «قالوا» تا پایان آن، دو نظر درباره آن وجود دارد: اول اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله به آنان خبر داده بود که احزاب علیه آنان قیام کرده و وارد جنگ می شوند و وعده پیروزی به آن ها داده بود. پس هنگامی که آنان را دیدند مصداق سخن او بر ایشان روشن شد، و این معجزه ای از ایشان بود. «و ما زادهم» مشاهده دشمنان آن ها، «الا ایمانا» یعنی تصدیق به خداوند و پیامبر او، «و تسلیما» برای دستور او. و نظر دوم اینکه خداوند به آنان وعده داده و فرموده است: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا یَأْتِکُمْ مَثَلُ الَّذینَ خَلَوْا» تا جایی که فرمود: «ان نصر الله قریب» آنچه از سختی هایی که از دشمنان به آن ها می رسد. پس هنگامی که احزاب را دیدند، این سخن را گفتند.(3)

«هو الذی انزل السکینه» و چنان است که خداوند با شناخت حق که برای آن ها حاصل شده، به آنان لطف نموده تا دل هایشان آرام بگیرد. و آن به وسیله دلایل فراوانی است که برای آن ها برپاداشته و به سوی او رهنمون می شوند. پس این نعمت کاملی برای مؤمنان خاص می باشد. اما دیگران با برخورد اولین شبهه ای که به آنان می رسد، دل هایشان ناآرام می گردد. چرا که نسیم یقین و روح طمأنینه را در دل های

1- . أنوار التنزیل: 182
2- . مجمع البیان 6 : 454 و آیه در سوره کهف / 13
3- . مجمع البیان 8 : 349 و آیه در سوره احزاب / 22

خود ندارند. و گفته شده: این یاری برای مؤمنان است تا دل هایشان با آن آرام گیرد و در جنگ ثابت قدم شوند. و گفته شده: این عبارت است از آرامشی که با بزرگداشت خدا و پیامبرش در دل های آنان به وجود آمده است. «لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم» یعنی یقینی بر یقینشان، با دیدن پیروزی ها و بلند مرتبه شدن اسلام، موافق با وعده ای که به آنان داده شده بود. و گفته شده: تا باورشان نسبت به شریعت اسلام افزوده گردد، چرا که هرگاه دستوری از شریعت به آن ها داده می شد، آن را می پذیرفتند و این خود به کمک آرامشی است که خداوند در دل هایشان قرار داده است. از ابن عباس نقل شده است. و معنای آن چنین است که معارفی بر شناختی که پیش از این برایشان حاصل شده بود، افزوده گردد.(1)

«اولئک کتب فی قلوبهم الایمان» یعنی با الطافی که نسبت به آن ها داشته، ایمان را در دل هایشان استوار گردانده است، بنابراین مانند نوشته ای شده است. و گفته شده: نشانه ایمان در دل هایشان نوشته شده است. و معنای آن چنین است که آن نشانه ای برای فرشتگانی است که آنان را مشاهده می کنند که نشان می دهد آن ها مؤمن می باشند. «و ایدهم بروح منه» یعنی با نور ایمان به آن ها نیرو بخشید، و گفته شده: با نور حجت و برهان آنان را نیرومند ساخته تا آنکه به سوی حق هدایت شدند و به آن عمل کردند. و گفته شده: آن ها را با قرآن که حیات دل ها از نادانی است، نیرومند گردانید. و گفته شده: در بسیاری جایگاه ها آنان را به وسیله جبرئیل تقویت کرد که او آنان را یاری نموده و از ایشان دفاع می کرد.(2)

می گویم: در احادیث خواهد آمد که آرامش همان ایمان است، و معنای روح ایمان است.

1- . مجمع البیان 9 : 111، و آیه در سوره فتح / 4

2- . مجمع البیان 9 : 254 و آیه در سوره مجادله / 22

روایات:

1. قرب الإسناد: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا قلب دو گوش دارد، روح ایمان که او را مخفیانه به سوی نیکی رهنمون می شود و شیطان که او را پنهانی به سوی بدی ها می کشاند. پس هر کدام از این دو که برای صاحب خویش آشکار گردد، بر او چیره خواهد شد. و امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که شخص مرتکب زنا می شود خداوند روح ایمان را از او خارج می کند، پس ما پرسیدیم: همان روحی که خداوند تبارک و تعالی درباره آن فرموده: {و آن ها را با روحی از سوی خود تقویت می کن}»؟ فرمود: بله. و امام صادق علیه السلام فرمود: زناکار در هنگامی که مرتکب این گناه می شود مؤمن نیست، و دزد به هنگام دزدی مؤمن نیست. و منظور من تنها این است که تا زمانی که در آن حالت است مؤمن نیست. اما اگر وضو گرفته و توبه کند حال او دیگرگونه خواهد بود.(1)

توضیح: «هنگامی که وضو بگیرد» یعنی خود را پاک کرده و غسل نماید.

2. تفسیر قمی: «وَ یَزیدُ اللَّهُ الَّذینَ اهْتَدَوْا هُدی» پاسخی است برای کسانی که می پندارند ایمان افزوده یا کاسته نمی شود.(2)

3. الکافی: اصبغ بن نباته گوید: مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، عده ای پنداشته اند که بنده در حال ایمان زنا نمی کند و دزدی نمی کند و شراب نمی خورد و ربا خواری نمی کند و خون حرام نمی ریزد. این عقیده بر من گران آمده و دلم از آن به تنگ می آید وقتی که فکر می کنم که بنده ای که همچون من نماز می خواند و همچون من دعا می کند و از من زن می گیرد و من از او زن می گیرم و از من ارث می برد و من از او ارث می برم، به خاطر یک گناه اندک از ایمان بیرون رفته است. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: راست می گویی. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم - و کتاب خدا هم دلیل بر آن است - که فرمود: خداوند عزوجل مردم را سه طبقه آفرید و در سه مرتبه قرارشان داد. و این

1- . قرب الإسناد: 17 چاپ سنگی، ص 25 چاپ نجف
2- . تفسیر قمی: 413، و آیه در سوره مریم: 76

همان است که خداوند عزوجل در کتاب خود فرمود: {یاران دست راست} و {یاران چپ} و {و سبقت گیرندگان}(1)

اما آنچه درباره سبقت گیرندگان بیان نموده این است که آنان انبیای مرسل و غیر مرسل هستند که خداوند در وجود آنان پنج روح قرار داد: روح القدس و روح ایمان و روح نیرو و روح شهوت و روح بدن. انبیای مرسل و غیر مرسل با روح القدس مبعوث شدند و در مورد چیزها آگاهی پیدا کردند. و با روح ایمان خداوند را پرستش نموده و چیزی را شریک او قرار ندادند. و با روح نیرو با دشمنانشان جهاد کردند و زندگی شان را اراده کردند. و با روح شهوت از غذای لذیذ بهره مند شدند و با زنان جوان حلال ازدواج کردند. و با روح بدن در روی زمین به حرکت درآمده و راه رفتند. پس اینان مورد بخشش خداوند هستند و گناهانشان آمرزیده شده است. خداوند عز و جل فرموده است: {برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم. از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد؛ و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم، و او را به وسیله روح القدس تقویت کردیم}(2)

سپس خداوند درباره همه آنان فرمود: {و آنان را با روحی از جانب خود تقویت نمود.} یعنی آنان را به وسیله این روح گرامی داشت و بر دیگران برتری داد. پس اینان مورد بخشش خداوند قرار گرفته و گناهانشان آمرزیده شده است. سپس از اصحاب {دست راست} سخن می گوید که آنان مؤمنان واقعی هستند و خداوند چهار روح در وجود آنان قرار داده است: روح ایمان و روح نیرو و روح شهوت و روح بدن. پس بنده تا زمانی که حالاتی بر او عارض نگشته همچنان این چهار روح را به طور کامل با خود دارد. آن مرد پرسید: ای امیرالمؤمنین، این حالات چیست؟ فرمود: اولین آن ها آن است که خداوند عز و جل درباره آن فرمود: {و برخی از شما به غایت پیری می رسد به گونه ای که پس از دانستن چیزی نمی داند}(3)

و این کسی است که همه روح ها از او کاسته می شود ولی از دین خداوند خارج نمی گردد زیرا خداوند او را به غایت پیری رسانده است که نه

1- . اشاره دارد به آیاتی که در سوره واقعه آمده است.

2- . بقره / 253
3- . نحل /70

وقت نماز را می شناسد و نه توان عبادت در شب و روز را دارد و نه می تواند در کنار مردم به صف [نماز جماعت] بایستد. این کاهش روح ایمان است ولی ضرری به حال او ندارد. و از برخی دیگر روح نیرو کاسته می شود که نمی تواند با دشمنش جهاد کرده و یا در پی روزی برود. و از برخی دیگر روح شهوت کاسته می شود که اگر زیباترین دختران آدم هم از کنارش بگذرد تمایلی به او نکرده و از جایش برنمی خیزد. و تنها روح بدن در وجود او باقی می ماند و تا رسیدن ملک الموت حرکت نموده و می جنبد. و این حالت برایش بهتر است زیرا خداوند عز و جل با او چنین کرده است. و گاهی در زمان توانایی و جوانی اش حالاتی برایش پیش می آید و او قصد گناه می کند و روح نیرو او را تشویق می کند و روح شهوت آن را برایش زیبا جلوه می دهد و روح بدن او را به پیش می راند تا اینکه او را در گناه اندازد. و چون مرتکب گناه شد، از ایمان کاسته شده و ایمان از او جدا می گردد و تا زمانی که توبه نکند باز نمی گردد. و هرگاه توبه کند خداوند توبه اش را می پذیرد. و اگر باز به گناه برگشت، خداوند او را به دوزخ وارد می کند. اما اصحاب {دست چپ} یهود و نصاری هستند که خداوند عز و جل درباره آنان می فرماید: {کسانی که به ایشان کتاب آسمانی داده ایم، همان گونه که پسران خود را می شناسند، او (محمد صلی الله علیه و آله) را می شناسند} یعنی همان گونه که فرزندان خود را در خانه های خود می شناسند، محمد صلی الله علیه و آله و ولایت را در تورات و انجیل می شناسند. {و یقینا گروهی از آنان حق را پنهان می دارند در حالی که می دانند حق از جانب پروردگار توست} که تو به سوی آنان فرستاده شدی {پس مبادا از تردیدکنندگان باشی}(1)

پس وقتی چیزی را که می دانستند انکار کردند، خداوند نیز آنان را به آن دچار ساخت و روح ایمان را از آنان بازگرفت و سه روح در وجود آنان باقی گذاشت: روح نیرو و روح شهوت و روح بدن سپس آنان به چهارپایان منتسب نمود و فرمود: {آنان چیزی جز چهارپایان نیستند}(2)

زیرا چهارپا با روح نیرو بار می برد

1- . بقره / 146 - 147
2- . فرقان / 44

و با روح شهوت علف می خورد و با روح بدن حرکت می کند. آنگاه پرسشگر به ایشان گفت: ای امیرالمؤمنین، به اذن خداوند قلب مرا زنده نمودی.(1)

در کتاب تحف العقول نیز آمده مردی به نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و به حضرت عرض کرد: مردمی می پندارند... و همانند این حدیث را ذکر کرد.(2)

در کتاب بصائر الدرجات نیز با سندی متفاوت این حدیث به همین شکل نقل شده است.(3)

توضیح: «و حرج منه» یعنی تنگ شد، »حین أزعم» یعنی اعتقاد دارم و ادعایی مانند با ادعای آن ها دارم، «یصلی صلاتی» گویا «صلاتی» مفعول مطلق برای نوع می باشد و «دعائی» نیز همین طور است. و منظور دعوت به سوی دین و یا خواندن پروردگار و درخواست حاجت از او در نماز یا غیر آن می باشد. و برداشت اول مناسب تر است. «و یناکحنی» یعنی همسری به من عطا کند، مانند دختر یا خواهرش، و گفته شده مفاعله در این فعل ها به معنای انجام است، و «یوارثنی» گویا در اسناد مجاز است، یعنی خداوند در میراث او برای من سهمی قرار داده و او نیز از از میراث من سهم خواهد برد.(4)

و گناه را نسبت به اشکال در عقائد کم اهمیت شمرده است، یا در مقابل گناهان بزرگ آن را کوچک دانسته است. و در بصائر چنین است: «یصلی إلی قبلتی و یدعو دعوتی» تا این جای کلام که: «أخرجه من الإیمان» و در آن چنین است: «فقال صدقک أخوک إنی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول خلق الله الخلق» سپس آیه را تا پایان بیان نمود تا آنجا که می فرماید: «أولئک المقربون» و بر اساس آنچه در الکافی است، می توان «صدقت» را به صیغه معلوم مخاطب خواند، یعنی سخنی که از آنان بیان کردی راست و درست است. یا به این معنی که: راست گفتی که آنان کاملا از ایمان خارج نمی شوند که ازدواج و ارث بردن و مانند آن ها، از ایشان از بین برود. یا در این مورد که آنان به محض انجام گناه و

1- . الکافی 2 : 281 - 282

2- . در نسخه کمپانی، به اشتباه قرب الاسناد ذکر شده است.
3- . بصائر الدرجات: 449 - 450
4- . و در تحف العقول چاپ اسلامیه آمده است: یوارینی و اواریه.

بلکه با تکرار آن، از ایمان خارج نمی شوند. و یا در صیغه معلوم غایب خوانده شود. و ضمیر با تأویلی به مردم بر می گردد، یا در صیغه مجهول مخاطب، یعنی در آنچه به تو خبر داده اند به تو راست گفته اند.

و استدلال به قرآن، یا به وسیله آیات یاد شده و یا آیات دیگری است که دلیل بر انحصار مؤمن به گروهی با صفات معین است و بر اساس نظر اول، چنان که به نظر می رسد، استدلال به این است که منظور از تقسیم و آنچه پس از آن می آید، یعنی تقسیم به گروه پیامبران و جانشینان و مؤمنان و کافران. و توصیف اصحاب یمین و پاداش هایی که توصیف شده است تنها برای کسانی است که شایسته عذاب نباشند و گناه بزرگی مرتکب نشده باشند که باعث عذاب آتش دوزخ گردد. پس کسانی که بر گناهان بزرگ اصرار داشته اند، چاره ای جز وارد شدن در اصحاب شمال ندارند. یا به این معنی که خداوند ویژگی های اصحاب شمال را بیان نموده که {کسانی هستند که بر گناه بزرگ اصرار می ورزند}(1)

بنابر این تکرار و اصرار بر گناه بزرگ، انسان را از ایمان خارج می کند.

سخن امام علیه السلام که: «جعل الله فیهم خمسه أرواح» می گویم: روح به نفس ناطقه و روح حیوانی که در بدن وجود دارد گفته می شود، و نیز به آفریدگان با عظمت نیز گفته می شود؛ چه از جنس فرشتگان باشد یا بزرگ تر از آنان. چنان که خدای متعال می فرماید: {روزی که فرشتگان و روح در صف هایی به پا خیزند}(2) و ارواحی که در اینجا بیان شده اند، ممکن است روح های متفاوتی باشند که برخی از آن ها در بدن و برخی دیگر در خارج از آن وجود دارند. یا به این معنی که منظور از همه آنان نفس ناطقه انسانی باشد که بر اساس اعمال و درجات و مراتب آن است. و یا به چگونگی و درجات آن گفته می شود؛ همان گونه که بر اساس درجات و مراتب آن در فرمان برداری و عقل بالقوه و عقل بالفعل و عقل مستفاد، به آن نفس اماره و لوامه و مطمئنه و ملهمه نیز گفته می شود. که بر اساس مراتب آن در

1- . واقعه / 46
2- . نبأ / 38

علم و معرفت می باشد. و ممکن است منظور از روح قدرت و شهوت و همه چیزهایی که از آن ها به دست می آید، روح حیوانی باشد و منظور از روح ایمان و روح القدس نفس ناطقه براساس کمالات آن باشد. یا اینکه منظور از چهار روح به جز روح القدس، مراتب نفس بوده و منظور از روح القدس آفریده باعظمت خداوند است. چرا که از ظاهر بیشتر احادیث چنین برمی آید که روح القدس و نفس از هم جدا هستند.

و ممکن است ارتباط روح القدس فرع بر ایجاد حالتی قدسی برای نفس باشد، بنابراین در هنگام پدید آمدن این حال برای نفس، به آن روح القدس گفته می شود، و نیز به این حالت و جوهر قدسی که در آن حالت ارتباط با نفس برای او به وجود می آید نیز گفته می شود. چنان که حکماء می گویند: نفس پس از خالی شدن از صفات ناپسند و آراسته شدن به صفات والا و برداشته شدن پرده های مادی و از بین رفتن دلبستگی های جسمانی، ارتباط ویژه ای با عقل فعال پیدا می کند که مانند ارتباط بدن با روح است. پس چیزها را با آن می بیند و در هر لحظه و هر ساعت معارفی از سوی آن برایش شناخته می شود. و به وسیله آن همه آنچه را در شب و روز پدید می آید تأویل می کنند. و اگر بر پایه های فاسدی به وجود آمده باشد آن را نمی پذیریم، بلکه تنها برای تشبیه و نمونه آوردیم و تنها خداوند از حقیقت آن آگاه است.

کلام امام علیه السلام که: «خلق الله الناس علی ثلاث طبقات» گفته شده «خلق» به معنای ایجاد یا مقدر کردن است. و معنای حصر این است که مردم یا مؤمن هستند و یا کافر، و مؤمن یا دارای نیرویی قدسی است که عصمت را به وجود می آورد و یا چنین نیست. اولین گروه اصحاب مشئمه هستند و دومین گروه سابقون هستند. و «ذلک قول الله» به آیه سوره واقعه اشاره دارد: {و شما سه گروه خواهید بود، پس اصحاب میمنه که تو چه می دانی آنان چه کسانی هستند، و اصحاب مشئمه که تو چه می دانی آن ها چه کسانی اند، و پیشتازان سبقت گیرنده که آن ها مقربان هستند و در بهشت های پر نعمت جای دارند. گروهی از امت های پیشین و عده ای اندکی از امت واپسین. } تا پایان آیات. و تفسیر این آیات در باب درجات ایمان

بیان شد. «فإنهم» با کسره همزه می باشد و با فتحه آن نیز خوانده می شود، یعنی: پس به این دلیل که آنان پیامبران هستند. گویا امام پیامبران را بر جانشینان غالب نموده، چرا که در امت های پیشین جانشینان، پیامبر نیز بودند، پس این امامان علیهم السلام را نیز دربرمی گیرد.

و در حدیث جابر از امام صادق علیه السلام آمده است: سابقون همان پیامبران و بندگان خاص خدا هستند.(1)

و در روایت دیگری پیامبران و جانشینان آن ها هستند، و می توان «غیر مرسلین» را عطف بر انبیاء دانست، اما بعید به نظر می رسد. و گویا در آن نوعی تقیه وجود دارد. و در بصائر آمده: «مرسلین و غیر مرسلین» و در قاموس گفته شده: «عالجه علاجا و معالجه» یعنی آن را برطرف نمود و مداوا کرد، و نیز گفته است: «الشباب» یعنی جوانان، مانند شبیبه، و جمع شاب است، مانند شبان. و گفته است: «دب یدب دبا و دبیبا» یعنی به آرامی راه رفت، و گفته است: «درج دروجا» یعنی راه رفت، و در صحاح گفته شده: «دب الشیخ» یعنی به آهستگی راه رفت، «فهؤلاء مغفور لهم» یعنی گناهانشان بخشیده شده است، و این دو فراز در بصائر در هیچ یک از دو روایتی که بیان کردیم نیامده است. و بر اساس آنچه در الکافی آمده است، گویا منظور از گناه ترک اولی است، چرا که بارها بیان کرده ایم یا کنایه از انجام ندادن آن توسط آن هاست.

«تلک الرسل» بیضاوی گفته است: اشاره به گروهی است که داستان هایشان در سوره آمده و یا رسولانی که نزد پیامبر معلومند یا همه پیامبران. و لام برای استغراق است. «فضّلنا بعضهم علی بعض» برخی از آن ها را با ویژگی هایی که دیگران ندارند، مخصوص گرداندیم. در میان آن ها کسانی هستند که خداوند با آن ها سخن گفته است، و او موسی است، و گفته شده: موسی و محمد صلی الله علیه وآله هستند که در لیله الحیره و در طور با موسی سخن گفت و در شب معراج نیز با حضرت محمد صلی الله علیه و آله سخن گفته است، هنگامی که فاصله او (با پیامبر)

1- . بصائر الدرجات: 447

به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود؛ و میان آن دو فاصله بسیاری بود. «و رفع بعضهم درجات» که او را از جنبه های متعدد و مراتب فراوانی بر دیگران برتری داد و او محمد صلی الله علیه و آله است که با دعوت همگانی و حجت های فراوان و معجزات پی در پی و نشانه هایی که با گذشت روزگار آشکار شده و گسترده می شوند مخصوص گردانده و برتری های علمی و عملی که از حد شمار خارج است، تا شأن او را بزرگ بدارد. گویا او تنها کسی است که این وصف درخور است و نیازی به تعیین ندارد. و گفته شده او ابراهیم است که با دوستی خداوند مخصوص شده است که آن از برترین درجات است. و گفته شده ادریس است که خداوند درباره او فرمود: {و ما او را به مقام والایی رساندیم.} و گفته شده پیامبران اولوالعزم هستند.(1)

«و آتینا عیسی ابن مریم البینات» معجزات آشکار مانند زنده کردن مردگان و شفا دادن کور مادرزاد و پیس و خبر دادن از نهان خانه ها، یا انجیل، «و أیدناه» و او را نیرومند ساختیم، «بروح القدس» با روح مقدس، مانند اینکه گفته می شود: «حاتم جود و مرد راستی»، منظور از آن جبرئیل یا روح عیسی است و به دلیل پاک ماندن آن از دسترسی شیطان یا به دلیل گرامی بودن آن نزد خداوند چنین وصف شده است. و به همین دلیل آن را مضاف برای اسم خود قرار داده است. یا به این دلیل که در صلب ها و رحم های آلوده قرار نگرفته است. یا انجیل است، و یا اسم اعظم الهی که با آن مرده ها را زنده می گرداند. و به دلیل زیاده روی یهودیان و نصرانیان در تحقیر عیسی علیه السلام، نام او را بیان فرمود تا او را بزرگ گرداند و معجزات را برای برتری بخشیدن به او قرار داد، چرا که آن ها نشانه های آشکاری بودند که هیچک از پیامبران جز او آن ها را یکجا نداشته است.

«ثم قال فی جماعتهم» به نظر می رسد منظور او چنین است که آن را درباره همه پیامبران و فرستادگان گفته است، و این مخالف ظاهر سیاق آیات است. و در میان مفسران مشهور است، و آیات این گونه هستند: {خداوند نوشته است که همانا

1- . أنوار التنزیل: 61

من و فرستادگانم پیروز خواهیم بود، به راستی که خداوند نیرومند شکست ناپذیر است، هیچ گروهی را نمی یابی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند در حالی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی می کنند، هرچند آنان پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آن ها باشند، آن ها کسانی هستند که ایمان در قلب هایشان جای گرفته و او را با روحی از جانب خود نیرومند ساخته است} و بیضاوی گفته است: «أولئک» یعنی کسانی که با آنان دوستی نمی کنند (1) و می گویم می توان به چند طریق آن را توجیه کرد:

اول اینکه منظور از «أولئک» اشاره به فرستادگان باشد در این آیه: «و رسلی» و این اگرچه از لحاظ لفظ بعید به نظر می رسد اما در معنا بعید نیست، و منافی آنچه که در بعضی احادیث بیان شده نیست، که آن روح همه مؤمنان است که به هنگام معصیت از آنان جدا می شود. چرا که آن ها کامل ترین مؤمنان هستند و این روح در وجود آنان به کامل ترین شکل وجود دارد، هرچند در سایر مؤمنان بخشی از آنان وجود داشته باشد، و این غیر از روح القدس می باشد، چنان که در مورد ارواح پنج گانه بیان شد.

دوم اینکه اشاره به مؤمنان باشد و امام علیه السلام برای بیان اینکه آنان نیز با این روح نیرومند شده اند، آن را بیان کرده است، چرا که همان گونه که می دانی آن ها کامل ترین مؤمنان هستند.

سوم اینکه منظور از «جماعتهم» گروهی از خواص امت های پیامبران و پیروان آن ها هستند که به وسیله آنان مخصوص شده اند، و ویژه بودن آن ها در میان امت های پیامبران، مستلزم همراه بودن آنان با پیامبران نیز می باشد. و در بصائر در حدیث جابر پس از فرموده «و روح البدن» گفته است: و آن را در کتاب خود روشن نموده، در آن جا که فرموده است: «تلک الرسل فضلنا» تا پایان آیه و آیه پس از آن، سپس درباره همه آن ها فرمود: «و أیدهم بروح منه» که باعث می شود این معنا را نپذیریم، بلکه معنای دوم را نیز فقط می توان به سختی پذیرفت.

1- . أنوار التنزيل: 426

«و هم المؤمنون حقا» یعنی ایمان آنان حقیقی بوده و باطن آن ها مخالف ظاهرشان نیست و آن ها براساس برداشت هایی که پیش از این بیان شد، منافق نیستند. یا منظور از آن ها مؤمنانی است که واجبات خویش را ترک نکرده و مرتکب گناهان بزرگ نمی شوند جز اینکه گناهان کوچک از آن ها سر می زند. پس کسانی که این کار را انجام دهند و از آن توبه نکنند، جزء اصحاب شمال هستند. اما از آنچه درباره اختصاص آن به اهل کتاب در ادامه خواهد آمد، إبا دارد. و «بأعیانهم» در حدیث جابر نیامده است، و گویا معنای آن اختصاص آن امر به خود آن ها و در برنداشتن پیروان ایشان است. «یستکمل هذه الأرواح» یعنی درخواست برای کامل شدن، یا اینکه همه این صفات در او پدید می آید. و در بصائر آمده: «بهذه الأرواح» و در روایت جابر «مستکملا بهذه الأرواح» گفته است. و این دو صحیح تر به نظر می رسند. و این دو در صیغه مفعول هستند. در قاموس گفته شده: «استکمله و کمّله» یعنی آن را به پایان رساند و نیکو کرد.

«إلی أرذل العمر» در مجمع البیان یعنی پست ترین و فرومایه ترین زندگی، یعنی او را زنده می دارد تا آنکه به حال سستی و پیری برسد، سپس نقص و کاستی در بدن و حواس و عقلش آشکار گردد. و از امام علی علیه السلام روایت شده که منظور از «أرذل العمر» هفتاد و پنج سالگی می باشد. و مانند این حدیث از پیامبر نیز روایت شده است. و از قتاده روایت شده که آن نود سالگی است. «لکی لا یعلم بعد علم شیئا» یعنی به دوران کودکی خویش بازگردد تا آنچه را با گذشت دوران زندگی آموخته فراموش کند؛ گویی هیچ یک از چیزهایی را که آموخته است نمی داند. و گفته شده: برای آنکه نادرست بودن عقایدی را که در جوانی داشته بازگو کند. پایان.(1) و بیضاوی گفته است: گفته شده آن نود و پنج سالگی می باشد.(2)

و می گویم در روضه کافی آمده که منظور از آن صد سالگی است. و گفته شده: «کاف» در

1- . مجمع البیان 6 : 372

2- . أنوار التنزیل: 230

سخن امام که: «کما قال الله» برای بیان این است که نزدیکی های دوره «أرذل العمر» نیز می تواند باشد و او کسی نیست که از دین خداوند خارج شود.

بعضی از محققان گفته اند اگر گفته شود: همانا ثابت شده که انسان تنها در همان حالی که از دنیا رفته برانگیخته می شود، پس اگر شخص بزرگسالی بدون معرفت از دنیا برود، چگونه عارف برانگیخته می شود؟ می گوییم: به این دلیل که تنها چیزی که مانع از توجه او به معارف بوده است، امری عارضی بوده که همان سرگرم شدن او به امور بدن خویش بوده است. پس هنگامی که این امر با مرگ از بین برود، معارفی که در ذات او نهان بوده است آشکار می شود و این برخلاف کسی است که هیچ معرفتی در او به وجود نیامده تا برایش آشکار شود.

«لأن الفاعل به رده» یعنی خداوندی که انجام دهنده و تدبیر کننده کارهای اوست، او را بازگردانده است. یا به این معنی که خداوندی که نیروهای چهارگانه را در او به انجام رسانده و آن ها را آفریده است، او را بازگردانده است. یا فاعل دیگری غیر از خود او، بازگردانده و او هیچ کوتاهی در این کار نداشته است. و اولی درست تر به نظر می رسد. و در بصائر گفته شده: زیرا خداوند انجام دهنده آن است. و این صحیح تر است. «و لا یستطیع التهجد باللیل و لا بالنهار» گویا شب زنده داری را در اینجا به معنای مطلق عبادت به کار گرفته است. یا اینکه توانایی انجام کار دیگری را دارند. مانند این سخن ایشان:

با کاه و آب

سرد چارپا را پروار گرداندم

و گفته شده: منظور از شب زنده داری در این جا، بیدار شدن از خواب غفلت است. و ریشه تهجد، پهلو به پهلو شدن در شب برای نماز است. و در قاموس گفته شده: «الهجود» یعنی خواب، مانند تهجد، و با فتحه یعنی کسی که در شب نماز می گزارد. و جمع آن با ضمه است، و «هجد و تهجد» یعنی در شب بیدار شد، مانند هجد و از اضداد می باشد. و در بصائر آمده: «و لا الصیام بالنهار» این درست تر است.

«و لا القیام فی الصف» یعنی برای نماز جماعت، و ممکن است به معنای جهاد باشد. «و لیس یضره شیئا» چرا که ترک انجام کارها با وجود توانایی

بر آن،

ص: 246

باعث نقص در ایمان می شود، نه با وجود عذر، و در این صورت باعث کاستن پاداش هم نخواهد شد. زیرا در احادیث آمده مانند همان پاداشی را که در حال جوانی و سلامتی برای او نوشته می شده، اکنون نیز دریافت خواهد نمود. «و فیهم» یعنی درباره اصحاب میمنه، یا برای کسانی که این حالات را دارند. «من ینتقص منه روح القوه» یعنی فقط همان است، یا به دلیلی جز کهولت سن می باشد. «و منهم» دو وجه پیشین برای آن ممکن است. و سوم اینکه ضمیر به کسانی بازمی گردد که روح قوت از آنان کاسته می شود. و براساس دو وجه اخیر، یعنی همراه با کاستن روح گذشته او، به دلیل کلام امام علیه السلام که «و یبقی روح البدن».

«لم یحنّ إلیها» یعنی اشتیاقی به آن ندارد. و «لم یقم» یعنی به سوی او برای درخواست و به دست آوردن او، و گفته شده: یعنی برای انجام گناه برنمی خیزد، و نادرستی آن واضح است. و در روایت جابر آمده است: و برای بنده زمان هایی پیش می آید که برخی از این چهار چیز از او کاسته می شود. این همان فرموده خداوند است که: {و برخی از شما به پست ترین روزگار زندگی خود بازگردانده می شوند تا پس از آنکه آگاهی داشته اند، هیچ چیز را ندانند.}(1) پس روح قوت از او گرفته می شود و توانایی جنگ با دشمن و بهبودی بخشیدن به زندگی خود را نخواهد داشت و روح شهوت از او گرفته می شود، تا اینکه اگر زیباترین دختران بشر بر او گذر کنند، اشتیاقی به آنان نخواهد داشت. و روح ایمان و روح بدن در او باقی می ماند. پس با روح ایمان خداوند را می پرستد و عبادت می کند، و با روح بدن گام برمی دارد تا اینکه فرشته مرگ به سراغ او بیاید. تا پایان حدیث. و این درست تر به نظر می رسد.

«فهذا بحال خیر» یعنی این کاستی ضرری برای او نخواهد داشت، و گفته شده معنای آن چنین است که برخی از تکالیف از عهده او برداشته می شود؛ مانند جماع در هر چهار ماه، و تقسیم کردن شب ها برای مضاجعت با زنان، و اشکال آن پوشیده نیست. «فی قوته» کلمه «فی» برای سببیت یا برای ظرفیت است، یعنی

1- . نحل: / 70

هنگام نیرومندی اش. «نقص» نقص می تواند لازم و متعدی باشد. و در اینجا هر دو احتمال وجود دارد. پس براساس احتمال اول، به معنای نقص بخشی از ایمان است، بنابراین «من» به معنای بخشی خواهد بود، یا نقص چیزی از آن، که در این صورت فاعل خواهد بود. و در احتمال دوم، مفعول می باشد. و «تفصی منه» با فاء یعنی از ایمان خارج شد، یا ایمان از وجود او بیرون رفت. و در قاموس آمده: «أفصی» یعنی از خوبی یا بدی رهانیده شد، مانند «تفصی». و در نهایه آمده است: گفته می شود: «تفصیت من الأمر تفصیا» هنگامی که از کاری خلاص شد یا خارج شد، و شاید با قاف هم خوانده شود، یعنی از آن دور شد. و این اشتباه در خواندن است.

«و إن عاد» یعنی بدون توبه، مانند اصرار بر انجام گناه، و گفته شده: از عادت می آید. «أدخله الله نار جهنم» یعنی سزاوار آن است. و اگر بخشیده نشود او را وارد آتش دوزخ می کند، اما پس از آن او را بیرون خواهد آورد. مگر اینکه ولایت اهل بیت علیهم السلام را نادیده گرفته یا آن را ترک کرده باشد. و در بصائر نیز چنین آمده و آن را تأیید می کند: پس اگر به او برسد، از ایمانش کاسته می شود و این کاستی در ایمان هرگز به او بازنخواهد گشت، مگر اینکه توبه کند. پس اگر توبه کرد و ولایت را نیز شناخت، خداوند توبه اش را می پذیرد و اگر دوباره تکرار کرد و ولایت را نیز ترک کرده باشد، خداوند او را وارد جهنم خواهد نمود.

و می گویم: گویا امام بازگشت را همراه با ولایت ذکر نکرده است. و آن را مبهم گردانده، یا به دلیل جرأت نداشتن شیعیان در انجام گناهان، یا به این دلیل که تکرار گناه در برخی مواقع یا غالب اوقات، باعث ترک ولایت می شود.

«فهم الیهود و النصاری» گویا نام بردن از آن ها برای آوردن مثال است. و منظور همه کافران و انکارکنندگان عقاید ایمانی هستند که حجت بر ایشان تمام شده باشد. و حدیث جابر نیز آن را تأیید می کند که فرموده است: و اما کسانی از اصحاب مشئمه که نام بردی، در میان آن ها اهل کتاب هستند که کسانی می باشند که به آن ها کتاب آسمانی بخشیدیم، بیضاوی گفته است: یعنی علماء آن ها، که او را می شناسند ضمیر برای رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد. هرچند به خاطر دلالت سخن امام بر آن، پیش از این نام برده نشد. و گفته شده برای علم یا قرآن یا تحویل است،

یعنی تحویل قبله. «کما یعرفون أبناءهم» گواهی برای اولی است، یعنی او را با ویژگی هایش چنان می شناختند که فرزندان خود را می شناسند، و آنان را با دیگری اشتباه نمی گیرند. و همان گروهی از آن ها که حقیقت را پنهان می کنند، در حالی که از آن آگاهی دارند. تخصیص کسانی است که دشمنی کردند، و استثنا برای کسانی است که ایمان آوردند، «الحق من ربک» سخن تازه ای است، و «الحق» یا مبتدأ است که خبر آن «من ربک» می باشد، و لام برای عهد و اشاره به چیزی است که پیامبر آن را داشته است، یا حقی است که آنان پنهان می کرده اند. یا برای جنس است و معنای آن چنین است که: حقیقت چیزی است که ثابت شده از جانب خداست، مانند آنچه برای تو آمده است، نه آنچه ثابت نشده، مانند آنچه اهل کتاب نزد خود دارند. و یا اینکه خبری است که مبتدای آن حذف شده است، یعنی آن حقیقت است. و «من ربک» حال یا خبر پس از خبر می باشد. و با نصب نیز خوانده شده، بر این اساس که بدل از اولی است، یا مفعول «یعلمون» می باشد. «فلا تکونن من الممترین» کسانی که تردید دارند آیا این کتاب از سوی خداوند است، یا در پنهان کردن حقیقت توسط آن ها در حالی که از وجود آن آگاه هستند. و منظور از آن، نهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از شک در آن نیست. چرا که از ایشان مورد انتظار نیست. و با قصد و اختیار نیز نمی باشد. بلکه یا به معنای تحقق بخشیدن به دستور است، به گونه ای که هیچ بیننده ای در آن تردید نکند. و یا دستور به امت برای به دست آوردن معارفی است که به شکلی رساتر تردید را از میان بردارد.(1)

کلمه «و الولایه» یعنی از پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امامت و ولایت جانشینان او نیز آگاه بودند، و تنها نام پیامبر را آورده است زیرا شناخت کامل نسبت به پیامبر، مستلزم شناخت جانشینان ایشان نیز هست. یا به این دلیل که ایشان اصل و مهم ترین هستند. «أنک الرسول إلیهم» بیانی از حقیقت است، و در بصائر آمده: «حقیقت از سوی پروردگار توست، پیامبری از جانب خداوند برای آنان آمده راستین است» و ظاهر آن چنین است که ائمه علیهم السلام آن را با

1- . أنوار التنزیل: 44 و آیه در سوره بقره / 136

نصب می خوانده اند. «ابتلاهم الله بذلک» یعنی به دلیل این مخالفت، و این سخن که «فسلبهم» بیان بلای آن هاست.

و می گویم: ممکن است هدف از بیان این آیه بیان گرفته شدن روح ایمان از این گروه باشد، چرا که خداوند متعال می فرماید: پس از گروه تردید کنندگان نباش. به این ترتیب، به نظر می رسد این تعریضی برای آن هاست که از شک کنندگان بوده اند، بر دو وجه: یکی اینکه هنگامی که آنان با آنچه می شناختند مخالفت نمودند، خداوند لطف و توفیق را از ایشان گرفت و بنابراین آن ها از شک کنندگان شدند. و ایمان همراه با شک باقی نمی ماند. به این ترتیب روح ایمان از آن ها گرفته شد، زیرا بدون ایمان آن هم وجود نخواهد داشت. یا اینکه در ابتدا روح تقویت کننده ایمان از بین خواهد رفت و آن ها تردید خواهند نمود. دوم اینکه چون آن ها چیزی را که به درستی آن یقین داشتند در ظاهر انکار نمودند، به آن ها نسبت تردید داده و آنان را در شمار شک کنندگان آورده است. زیرا یقین تنها ایمانی است که با انکار ظاهری همراه نشده باشد. و به همین دلیل روحی را که لازمه وجود ایمان است، از آن ها گرفت. و آنچه در بصائر آمده که خداوند آنان را به این سرزنش دچار کرده است، تأییدی برای این مطلب است. و این دو وجه چیزهایی بودند که در نهایت استواری به ذهن می رسند.

«و أسکن أبدانهم» تخصیص آن روح ها به بدن هاست. چرا که دو روح اخیر، در بدن ساکن نیستند؛ هرچند به آن مربوط می شوند.

و بدان که روح مذکر و مؤنث دارد، و ما تنها به این دلیل سخن را در شرح این حدیث بسط دادیم که هیچ کس متعرض روشن کردن نکات به دست آمده از آن نشده است.

4. ثواب الأعمال: صباح بن سیابه می گوید: نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم که کسی از ایشان پرسید: آیا شما زناکار را در هنگام انجام گناه مؤمن می دانید؟ فرمود: نه، اگر او به روی شکم خود افتاده باشد ایمان از او گرفته می شود، پس چون برخاست به او بازگردانده می شود. گفت: اگر او تصمیم به تکرار آن بگیرد

چگونه خواهد بود؟ فرمود: چه بسیار کسی که تصمیم به تکرار می گیرد اما تکرار نمی کند.(1)

5. ثواب الأعمال: ابن بکیر می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که: «هنگامی که کسی زنا می کند، روح ایمان از او جدا می شود» فرمود: این فرموده خداوند است که: {و آنان را با روحی از جانب خود نیرومند ساخته است، } این همان چیزی است که از او جدا شده است.(2)

کافی: از ابن فضال مانند آن را آورده است.(3)

توضیح: نتیجه آن چنین است که کمال ایمان و نور آن و هرچیزی که آثار آن را در برمی گیرد، از او جدا می شود. چرا که ایمان و تصدیق بدون تأثیرگذاری در انجام دستورات و ترک گناهان، مانند بدنی است که روح در آن وجود ندارد. و پیش از آن دانستی که آن به فرشته ای گفته می شود که قلب مؤمن را بر عهده دارد و برای مقابله با شیطان که او را گمراه می کند، او را هدایت می کند و برای یاری آن فرشته است. و شکی نیست هنگامی که مؤمن زنا می کند روح ایمان به این معانی از او جدا می شود، و هنگامی که از گناه فارغ شد، اگر توبه کرد همه آن روح به سویش بازمی گردد، در غیر این صورت بخشی از آن به او بازمی گردد. و ضمیر مجرور در این کلام که: «بروح منه» به الله یا به ایمان بازمی گردد، و اولی درست تر به نظر می رسد.

6. بصائر الدرجات: جابرمی گوید: از امام باقر علیه السلام درباره روح سؤال کردم، فرمود: ای جابر، همانا خداوند آفریدگان را در سه گروه آفرید و آن ها را در سه منزل جای داد و آن ها را در کتاب خود بیان فرموده آن جا که آمده است: {پس اصحاب میمنه، چه می دانی اصحاب میمنه چه کسانی هستند، و اصحاب مشئمه، که تو چه می دانی آن ها چه کسانی هستند. و پیشتازان سبقت گیرنده که آن ها مقربان

1- . ثواب الأعمال: 234 و مانند آن از الکافی نیز خواهد آمد: کافی 2 : 281
2- . ثواب الأعمال: 235 و آیه در سوره مجادله / 22

3- . كافى 2 : 280

هستند. }(1)

پس آنچه درباره پیشتازان نام برده، پیامبران فرستاده شده و پیامبرانی هستند که مبعوث نشدند. خداوند پنج روح را درون آن ها قرار داد: روح القدس و روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح بدن، و آن را نیز در کتاب خود بیان کرده و فرموده: {برخی از آن فرستادگان را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم، کسانی از آن ها هستند که خداوند با ایشان سخن گفته است، و بعضی دیگر را درجاتی بالا برد، و به عیسی بن مریم نشانه های آشکار دادیم و او را با روح القدس نیرومند گرداندیم. }(2) سپس درباره همه آن ها فرمود: {و آنان را با روحی از جانب خود مورد تأیید قرار دادیم. }(3) پس با روح القدس پیامبران فرستاده شده و غیر مرسل را برانگیخت، و با روح القدس همه چیز را آموختند، و با روح ایمان خداوند را عبادت نمودند و هیچ چیز را شریک او قرار ندادند، و با روح قوت با دشمن خویش جنگیدند و زندگی هایشان را تأمین کردند. و با روح شهوت از لذت خوراکی ها بهره مند شدند و زنان را به ازدواج حلال خویش درآوردند. و با روح بدن گام زده و راه می روند. اما آنچه درباره اصحاب میمنه بیان شده است، آنان مؤمنان راستین هستند که چهار روح در آن ها قرار داده شد: روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح بدن، و بنده همواره در حال کامل نمودن این روح ها است تا اینکه تصمیم به انجام گناهی می گیرد. در این حالت روح شهوت گناه را برای او آراسته می کند و روح قوت او را بر انجام آن دلیر می سازد و روح بدن رهبری اش می کند تا او را مرتکب گناه می نمایند. پس هنگامی که گناه را انجام داد، از ایمان جدا می شود و ایمان او نیز کاسته می شود. پس اگر توبه کند خداوند توبه اش را می پذیرد. و برای بنده زمان هایی پیش می آید که برخی از این روح های چهارگانه در او کاسته می شوند. و این فرموده خداوند است که {و بعضی از شما به پست ترین دوان زندگی بازگردانده می شود تا پس از دانستن، هیچ چیز نداند. }(4)

پس روح قوت از او کاسته

1- . واقعه / 8 - 11
2- . بقره / 253
3- . مجادله / 22

4- . نحل / 70

می شود و دیگر توانایی در مبارزه با دشمن و بهبود بخشیدن زندگی خود نخواهد داشت، و روح شهوت از او کاسته می شود و اگر زیباروترین دختران آدم بر او گذر کنند، میلی به آن ها نخواهد داشت. و روح ایمان و روح بدن در وجود او خواهد ماند، پس با روح ایمان خداوند را عبادت می کند و با روح بدن گام برداشته و راه می رود؛ تا آنکه فرشته مرگ به سراغ او برود. پس آنچه درباره اصحاب مشئمه بیان شده است، برخی از آنان اهل کتاب هستند که خداوند متعال درباره آن ها فرموده است: {کسانی که به آن ها کتاب عطا کردیم، و آن را چنان می شناسند که فرزندان خود را می شناسند. و همانا گروهی از آنان حقیقت را پنهان می کنند، در حالی که از آن آگاهی دارند. حقیقت از سوی پروردگار توست، پس از جمله کسانی نباش که تردید می کنند. }(1)

پیامبر خدا را می شناسند و نیز جانشین پس از او را نیز می شناسند. و از روی دشمنی و حسادت، حقیقتی را که از آن آگاه هستند پنهان می دارند. بنابراین روح ایمان از آن ها گرفته می شود. و خداوند برای آن ها سه روح قرار داده است: روح قوت و روح شهوت و روح بدن، سپس آن ها را به چارپایان نسبت داد و فرمود: {چنین است که آن ها مانند چارپایان و بلکه گمراه تر هستند. }(2)

زیرا چارپا تنها با روح قوت بار برمی دارد و با روح شهوت نیز می چرد و با روح بدن حرکت می کند.(3)

7. سرائر: زراره می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: نظر شما درباره فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرموده اند: «زناکار در حالی که مرتکب زنا می شود مؤمن نیست» چیست؟ آیا روح ایمان از او جدا می شود؟ امام فرمود: روح ایمان از او جدا می شود. گفت: گفتم: پس از روح ایمان برایم بگویید. فرمود: آن چیزی است، سپس فرمود: این سزاوارتر است که آن را درک کنی. آیا نمی بینی که انسان گاهی تصمیم بر انجام کاری می گیرد، و سپس چیزی در درونش عارض می شود که او را از آن بازمی دارد؟ گفتم: بله، فرمود: همان چیز روح ایمان است.

1- . بقره / 146 - 147
2- . فرقان / 44

3- . بصائر الدرجات: 447 - 449

8. مجالس مفید: محمد بن برید بانی می گوید: نزد جعفر بن محمد علیهما السلام نشسته بودم که عمر بن قیس ماصر و ابوحنیفه و عمر بن زر همراه با گروهی از یاران خود بر ایشان وارد شدند و درباره ایمان از ایشان پرسیدند. پس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «زناکار در حال انجام گناه مؤمن نیست، و دزد به هنگام دزدی مؤمن نیست، و شراب خوار به هنگام نوشیدن شراب مؤمن نیست.» پس برخی از آنان به یکدیگر نگاه می کردند. پس عمر بن زر پرسید: آنان را چه نام گذاریم؟ فرمود: همان نامی که خداوند بر آن ها و کارهایشان گذاشته است، خداوند عز و جل می فرماید: {و مردان و زنان دزد، باید دستانشان را قطع کنید}(1) و فرمود: {زن و مرد زناکار، هر یک را صد ضربه شلاق بزنید}(2) پس دو مرتبه برخی از آنان به یکدیگر نگریستند، پس محمد بن یزید گفت: بشر بن عمر بن زر که همراه آن ها بود، به من خبر داد که هنگامی که بیرون رفتیم، عمر بن زر به ابوحنیفه گفت: چرا نپرسیدی چه کسی از پیامبر خدا روایت کرده است؟ گفت: چه بگویم به مردی که می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود.(3)

توضیح: «بم نسمیهم» اساس این پرسش بر این است که واسطه ای میان ایمان و کفر نیست، پس هنگامی که آنان مؤمن نیستند پس کافر می باشند. و اساس پاسخ بر وجود واسطه است. چنان که دانستی. «من عن رسول الله» یعنی از او نپرسیدی چه کسی این حدیث را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای تو نقل کرده است؟ پس او پاسخ داد: وقتی او ادعای علم می کند و سخن را به ایشان نسبت می دهد، چگونه از او بپرسم چه کسی تو را آگاه کرد؟

9. اختصاص: ابان بن تغلب می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا روح ایمان یکتاست. از سوی یک تن می آید و در بدن های گوناگون پراکنده

1- . مائده / 38
2- . نور / 2
3- . مجالس مفید: 20

می شود. بر اساس آن دوستی ها و الفت میان انسان ها شکل می گیرد. سپس از نزد افراد گوناگون خارج می شود و به تنهایی به سوی یک تن بازمی گردد.(1)

توضیح: در آن اشاره ای به این است که روح ایمان همان نیروی ایمان و ملکه ای است که انسان را به سوی نیکی فرامی خواند. بنابراین معنای واحد و حقیقت یکتایی است که جان ها خود را به افراد آن متصف می کنند و هنگامی که انسان ها از دنیا بروند، به سوی خداوند و علم او باز می گردد. پس آن ها را بر اساس آن پاداش می دهد. و ممکن است خلق یکتایی باشد که فرمان برداری را برای همه انسان ها براساس ایمان و قابلیت و تواناییشان معین نموده است. چنان که حکماء درباره عقل فعال گفته اند و به آن اشاره نمودیم.

10. الکافی: ابوخدیجه می گوید: نزد امام موسی کاظم علیه السلام رفتم. حضرت به من فرمود: خداوند تبارک و تعالی مؤمن را با روحی از جانب خود تأیید نموده است که هر زمان بنده نیکی و پرهیزگاری کند، آن روح حاضر می گردد و هر زمان که گناه و نافرمانی کند، از او دور می شود. پس این روح همراه اوست که در هنگام نیکی کردنش از شادی به جنبش در می آید و هنگام ارتکاب گناه، در زمین فرو می رود. پس ای بندگان خدا، نعمت های او را با اصلاح نفس خود حفظ کنید تا به یقین شما افزوده گشته و سود ارزشمند و بسیاری نصیب شما گردد. رحمت خداوند بر انسانی که چون قصد کار نیک کند، آن را انجام دهد و چون قصد کار بد نماید، از آن خودداری نماید. سپس فرمود: ما به وسیله بندگی خداوند و عمل برای او، روح را تقویت می کنیم.(2)

توضیح: تفسیر روح بیان شد. و آنچه درست تر به نظر می رسد، این است که در اینجا نیز منظور فرشته است. و منظور از احسان، انجام طاعات و معنای اتقاء، ترک گناهان نهی شده است. و اعتداء یعنی تجاوز از حدودی که دین تعیین نموده و یا ستم به دیگران و بلکه ستم به خویش نیز می باشد. «تهتز» یعنی با شادمانی

1- . اختصاص: 249
2- . کافی 2 : 268

حرکت می کند، و در قاموس آمده: آن را تکان داد و به وسیله آن تکان داد، و آواز خوان برای شتران، آنان را با آواز خود به نشاط می آورد. و «الهزه» با کسره یعنی نشاط و شادمانی، و «تهزهز إلیه قلبی» یعنی با شادی برانگیخته شد، و «اهتز عرش الرحمن لموت سعد» یعنی رحمت و آسایش روح او را دربرگیرد و با بزرگداشت پروردگارش شادمان گردد.(1)

و فرمود: «ساخت قوائمه» یعنی فروتن گردید و فرونشست و زمین به وسیله آن ها درهم فرو رفت. و «الثری» گفته شده همان خاک نمناک است که زیر لایه اولیه زمین قرار دارد، و اگر نمناک نباشد به آن تراب گفته می شود. و می گویم: از احادیث می توان فهمید که آن پایین ترین مخلوقات زمینی است، و در این مورد علم دانشمندان به نتیجه ای نرسیده است. و فیروزآبادی گفته است: «ثری» نمناک است، و «التراب» نیز نمناک می باشد، یا خاکی است که هنگام مرطوب شدن به گل تبدیل نمی شود، و زمین نیز می باشد. و گفت: «تعهده و تعاهده» یعنی به او رسیدگی نمود و با او پیمان بست، و در مصباح آمده است: «عهدت الشی ء» یعنی به سوی آن رفتم و آن را نیکو گرداندم، و حقیقت آن تازه نمودن پیمان است. و «تعهدته» یعنی از آن نگهداری کردم، و ابن فارس گفته است: گفته نمی شود: «تعاهدته» زیرا باب تفاعل فقط برای دو نفر به کار برده می شود. و فارابی گفته است: گفتن «تعهدته» درست تر از «تعاهدته» می باشد. پایان.

و به نظر می رسد منظور در اینجا حفظ نعمت های خداوند و باقی گذاشتن آن ها و به کار گرفتن چیزهایی است که باعث پایداری و باقی ماندن آن ها شود. و منظور از نعمت ها در اینجا، نعمت های روحانی مانند ایمان و یقین و تایید روحی و توفیقات از جانب پروردگار است و پایداری بر آن ها تنها به وسیله ترک گناهان و نافرمانی و صفت های پست می باشد که باعث از بین رفتن یا کاستن این نعمت ها می گردد. همچنان که فرمود: «بإصلاحکم أنفسکم». و «یقینا» برجسته شدن و فزونی

1- . قاموس 2 : 196

یقین، به دلیل فرموده خداوند متعال: {اگر سپاس گزارید، همانا بر شما می افزایم. }(1)

و اصلاح نفس نیز باعث بالا رفتن ایمان و یقین و چیزهایی می شود که رستگاری در آخرت را نتیجه می دهند، همچنان که خداوند سبحان می فرماید: {به راستی هر کس که نفس خویش را پاکیزه دارد رستگار شده و آن کس که با گناه آن را آلوده نماید محروم و نومید گشته است. }(2)

و «النفیس» یعنی بزرگوار و شریفی که برای رسیدن به آن رقابت می کنند، و در مصباح گفته شده: «نفس الشی ء نفاسا» آن را گرامی داشت، و اسم آن «نفیس» می باشد. و «نفست به» از نظر وزن و معنا مانند «ضننت لنفاسته» می باشد. و «الثمین» یعنی گرانبها، و منظور از این دو در اینجا بهشت و درجات والای آن و نعمت های جاودان آن است. «همَّ بخیر» یعنی اراده و قصد او را نمود. «فارتدع عنه» یعنی از او کناره گرفت و او را ترک نمود. و «نحن نؤید الروح» یعنی آن را قوی می گردانیم. و در بعضی از نسخه ها «نزید» آمده است، پس آن هم به تأیید بازمی گردد، چرا که با اطاعت نیرو می گیرد و مانند این است که زیاد می شود.

11. الکافی: داود گوید: از امام صادق علیه السلام درباره این فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که فرموده است: « هرگاه مردی زنا کند، روح ایمان از او جدا می شود » حضرت فرمود: این همانند این سخن خداوند عز و جل است: {و در پی ناپاکِ آن نروید که [از آن] انفاق نمایید. }(3) و سپس فرمود: و آیه دیگری واضح تر از این بیان می کند، آنجا که فرموده است: {و آنان را با روحی از جانب خود تقویت نمود } این روح است که از او جدا می شود.(4)

توضیح: در بعضی از نسخه ها «من قول الله إلی قول الله» نیامده است، پس این براساس مقایسه سایر احادیث بوده است. و در این معنا، آیه بیان شده است: {ای کسانی که ایمان آوردید، از روزی های پاکیزه ای که به دست آورده اید انفاق

1- . ابراهیم / 7
2- . شمس: 9 - 10

3- . بقره / 268
4- . الکافی 2 : 284، و آیه در سوره مجادله / 22

کنید} یعنی از روزی حلال یا از بهترین های آن، «و ممّا اخرجنا لکم من الارض» یعنی از دانه ها و میوه ها و معادن پاکیزه ای که از زمین بیرون آوردیم، و مضاف را به دلیل آنکه پیش تر ذکر شده بود، حذف نموده است. «و لا تیمّموا الخبیث» یعنی قسمت های پست و بی ارزش را قصد نکنید، «منه» یعنی از مال، یا از چیزهایی که رویاندیم، و تخصیص آن به دلیل تفاوت بسیار آن هاست. «تنفقون» حال قرار داده شده برای فاعل «تیمموا» می باشد. و می توان «منه» را متعلق به آن دانست و ضمیر را برای «خبیث» دانست، و جمله حال برای آن باشد. و از ابن عباس روایت شده که آنان خرمای خشک و بدترین نوع آن را صدقه می دادند. به همین دلیل آن ها را از این کار نهی نمود. و وجه تشبیه این بوده است که اعمال شایسته، به منزله انفاق از نفس انسان می باشند. و هنگامی که به واسطه کارهای ناپسند، روح ایمان از او جدا شود، آلوده خواهد شد و انفاق از آن تنها پس از پاک شدن به وسیله توبه و کارهای نیک شایسته خواهد بود. یا اینکه گفته شود انفاق جزئی از ایمان است و ایمانی که با گناهان بزرگ آلوده شده باشد، ناپاک است؛ مانند مال بی ارزشی که آن ها به عنوان زکات خود خارج می ساختند و خداوند تنها مال پاکیزه را می پذیرد. همچنان که خداوند متعال می فرماید: همانا خداوند تنها از پرهیزکاران می پذیرد و گفته شده است: وجه شباهت در این است که ایمان زناکار ناقص است، نه اینکه همه آن از بین رفته باشد. همان گونه که انفاق از مال ناپاک ناقص می باشد، نه اینکه اصلا انفاق به شمار نمی آید.

12. نهج البلاغه: در حدیث امیرمؤمنان علیه السلام است: همانا ایمان نقطه ای نورانی در قلب پدید می آورد که هرچه ایمان افزون گردد، آن نقطه نورانی نیز بزرگ می شود.(1)

توضیح: سید رحمه الله پس از این کلام گفته است: «اللمظه» مانند نقطه سیاه یا سفید است، از همین رو گفته می شود: اسب ألمظ، هنگامی که در لب او نقطه سفیدی باشد. پایان.

1- . نهج البلاغه 2 : 204

و ابن ابی الحدید می گوید: ابوعبید گفته است: آن «لمظه» با ضمه لام می باشد و محدثان می گویند: «لمظه» با فتحه است، و آنچه در کلام عرب شناخته شده است همراه با ضمه می باشد. و گفت: این حدیث حجت برای کسانی است که افزوده یا کاسته شدن ایمان را انکار می کنند. و «جحفله» برای چارپایان، مانند لب برای انسان ها است.

13. الکافی: نعمان رازی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هر کس زنا کند، از ایمان خارج می شود و هر کس شراب بخورد از ایمان خارج می شود. و هر کس یک روز از ماه رمضان را از روی عمد روزه خواری کند از ایمان خارج می شود.(1)

14. الکافی: محمد بن عبده گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا زنا کار در حالی که زنا می کند مؤمن است؟ فرمود: نه، زمانی که روی شکم زن قرار می گیرد، ایمان از او گرفته می شود و وقتی که برخاست ایمان به او بازگردانده می شود. و هرگاه مجددا مشغول زنا شود، ایمان از او گرفته می شود. پرسیدم: اگر قصد برگشت به زنا نمود، چه؟ فرمود: چه بسیارند کسانی که قصد برگشت به زنا می کنند ولی هرگز به زنا بر نمی گردند.(2)

توضیح: «سلب الإیمان» ایمان یا به دلیل نائب فاعل بودن مرفوع است، و یا چون مفعول دوم «سلب» است منصوب می باشد. و مفعول اولی که جانشین فاعل است، ضمیری است که به زانی بازمی گردد، «فقال ما أکثر من یرید» نتیجه اینکه تصمیم بر تکرار گناه، حکمی مانند تکرار گناه ندارد. همچنان که تصمیم بر انجام گناه مانند خود انجام گناه نیست. چرا که آن گناه صغیره ای است که جبران شده است؛ هرچند پس از انجام گناه، به واسطه ترک توبه و تکرار گناه، جبران نشده باشد. و شکی نیست که اصل گناه سخت تر است.

1- . الکافی 2 : 278

2- . الکافی 2 : 278

15. الکافی: فضیل می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: تا زمانی که فرد زناکار بر روی شکم زن باشد، روح ایمان از او گرفته می شود، وقتی برخاست ایمانش باز می گردد. من پرسیدم: آیا اگر قصد زنا کند چه؟ فرمود: نه، آیا اگر قصد دزدی کند دستش را قطع می کنند؟(1)

توضیح: «عاد الإیمان» یعنی به سوی او، پس منظور از آن ایمان کاملی است، یا ایمانی که روح همراه آن باشد، پس لام برای پیمان است، و در آن اشاره ای است به اینکه ایمانی که روح از آن جدا شده دیگر ایمان نیست، همچنان که بدنی که روح از آن بیرون رفته باشد دیگر انسان نمی باشد. با وجود اینکه ممکن است اضافه شدن روح به ایمان بیانی باشد، و ممکن است منظور این باشد که ایمان به کمال خود و یا به حالتی که پیش از زنا داشته، بازگشته است. همان گونه که پیش از زنا، ایمان او دارای شدت و ضعف بوده است، به همان ترتیب پس از ارتکاب زنا نیز با توبه و یا ترک آن، می تواند دارای شدت و ضعف باشد. و این مخالف روایتی نیست که فرمود تنها پس از توبه به سوی او بازخواهد آمد.

و گفته شده شاید منظور این باشد که بخشی از ایمان از او گرفته می شود. و آن نیز ایمان می باشد. پس همانا مؤمن می داند که زنا باعث نابودی است و نور این علم در قلب او روشن است و او را وادار به خویشتن داری از انجام این گناه می کند. و هر یک از این دو، یعنی علم و خویشتن داری، بخشی از ایمان هستند. پس هنگامی که شهوت بر عقل پیروز شود و تاریکی آن قلب را فرابگیرد، نور آن علم از قلب دور می شود و فرد مرتکب گناه می شود. به این ترتیب دو بخش ایمان از او کاسته می شود. سپس هنگامی که شهوت به پایان رسد و عقل به جایگاه خود بازگردد و متوجه تباهی در آن شود و با پشیمانی برای زدودن غفلت اقدام کند، گناه از بین می رود و آن تاریکی از قلب برطرف می شود و نور آن علم به قلب او بازمی گردد. پس ایمان نیز بازگشته و پس از آنکه ناقص شده بود، کامل می شود. پایان.

1- . الکافی 2 : 281

این کلام که: «أرأیت إن هم» یعنی اگر تصمیم بر زنا گرفت، آیا روح ایمان از او جدا می شود یا یعنی اینکه اگر پس از زنا تصمیم به تکرار آن گرفت، آیا این مانع بازگشت ایمان می شود؟ «قال: لا» و معنای اول صحیح تر به نظر می رسد. «أرأیت إن هم» می گویم: معنای آن چنین است که همان گونه که تصمیم بر دزدی در مفاسد و مجازات مانند خود دزدی نیست، همین طور تصمیم بر زنا نیز در مفاسد مانند خود زنا نمی باشد. یا اینکه گفته شود: از آن جا که زنا را برای مثال آورده و حکم آن شامل دزدی و مانند آن نیز می باشد. پس هدف، توجه دادن به احکام ظاهری بر احکام باطنی می باشد.

پس اگر گفته شود: بنا بر هر دو وجه، این قیاسی فقهی است و برای امامیه حجت به شمار نمی آید، در جواب می گویم: هدف استدلال با قیاس نیست، چرا که امام علیه السلام نیازی به آن ندارد و سخن ایشان در نفس خود حجت است، بلکه توجه دادن به بیان نظیر آن برای توضیح و برطرف کردن استبعاد از پرسش کننده است. یا برای الزام مخالفین به این مطلب است؛ مضافا بر اینکه قیاس فقهی حجت به حساب نمی آید به دلیل استنباط علت و عدم علم به آن. اما با وجود آگاهی از علت به قیاس منطقی بازمی گردد. اما پاسخ آن این گونه داده می شود که چون علم به علت به وسیله سخن امام علیه السلام بوده است، بنابراین سخن ایشان برای ثابت کردن اصل حکم کافی است. به این ترتیب به دلیل اول بازگردانده می شود.

16. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: قلب دو گوش دارد. پس هرگاه بنده ای تصمیم گناه بگیرد، روح ایمان به او می گوید: نکن. و شیطان به او می گوید: بکن. و زمانی که [برای زنا کردن] بر روی شکم زن قرار گرفت، روح ایمان از وی جدا می شود.(1)

توضیح: «علی بطنها» یعنی روی شکم زنی که با او زنا می کند، همان گونه که در احادیث دیگر آمده است.

1- . الکافی 2 : 267

17. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: قلب هر مؤمنی در دورن دو گوش دارد. یک گوش که وسوسه گر نهان در آن می دمد و دیگر گوشی که فرشته در آن می دمد. و خداوند مؤمن را به وسیله فرشته یاری می کند. و این است سخن خداوند که فرمود: {و آن ها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است. }(1)

18. الکافی: ابوحمزه می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند عز و جل: {آرامش را در دل های مؤمنان فرو فرستاد. }(2) فرمود: آن ایمان است. او گوید: و از ایشان درباره این سخن خداوند عز و جل: {و به وسیله روحی از خودش آنان را یاری نمود. }(3) پرسیدم. فرمود: آن ایمان است (4).

توضیح: گویا منظور از «السکینه» ثبات و آرامش نفس و شدت یقین است، به گونه ای که هنگام آزمایش ها و پدید آمدن شبهه ها متزلزل نشود. و بلکه آن ایمانی موهبتی است که از کارهای شایسته و تلاش در راه دین به وجود می آید، جدا از ایمانی که با دلیل و برهان به دست آمده است. و به همین دلیل خداوند فرمود: تا ایمانی بر ایمانشان افزوده گردد، و نتیجه اینکه تفسیری که امام علیه السلام از سکینه به آرامش دارند، یا به خاطر برابر بودن این یقین با کمال ایمان است یا ایمانی موهبی است که به ایمان استدلالی افزوده شده است، و این از جمله چیزهایی است که دلالت بر شدت و ضعف یقین دارد. همان گونه که درستی آن إن شاء الله خواهد آمد. و گویا منظور از روح نیز ایمان موهبتی است، زیرا آن را پس از این آیه آورده است: {ایمان را در قلب هایشان نوشته است، } یا منظور از آن قوت ایمان و کمال آن است، و ممکن است منظور این باشد که سبب ایمان و قوت و کمال آن است، همچنان که در احادیث گذشته بیان شد.

ص: 262

1- . الکافی 2 : 267 و آیه در سوره مجادله / 22، و در نسخه کمپانی بعد از این حدیث، حدیث دیگری از کافی پس از شماره 10 آمده است، به همراه شرح آن از کتاب مرآه، و به همین دلیل آن را حذف نمودیم.
2- . فتح / 4
3- . مجادله / 22
4- . الکافی 2 : 15، و آیه پایانی در سوره مجادله / 22

19. الکافی: امام باقر علیه السلام فرمود: آرامش همان ایمان است.(1)

20. الکافی: امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عز و جل: {آرامش را در دل های مؤمنان فرو فرستاد}(2) فرمود: مقصود ایمان است.(3)

21. الکافی: امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عز و جل: {اوست که آرامش را در دل های مؤمنان فرو فرستاد} فرمود: آن ایمان است. و درباره این آیه: {و به وسیله روحی از خود آنان را یاری نمود.}(4) فرمود: آن ایمان است. و درباره این آیه: {و کلمه تقوا را ملازم آنان ساخت}(5) فرمود: آن ایمان است.(6)

توضیح: بیشتر مفسران معنای «کلمه التقوی» را کلمه توحید دانسته اند، چرا که به وسیله آن از عذاب خداوند بازداشته می شود. و آنچه امام در تفسیر آن فرموده اند آشکارتر است، چرا که با همه عقاید ایمانی و یکجا داشتن آن ها از عذاب خداوند نگاه داشته می شود. و در بسیاری از احادیث تفسیر به ولایت شده است؛ به دلیل لازم بودن آن برای سایر عقاید. و در برخی از آن ها تفسیر به امیرمؤمنان علیه السلام شده است، و در برخی از آن ها به همه امامان، یعنی ولایت آن ها و اقرار به امامت ایشان کلمه تقوا می باشد. یا اینکه آن ها تعبیر از خداوند متعال و آنچه از عذاب او بازمی دارد می کنند.

22. الکافی: فضیل می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: {آنان کسانی اند که ایمان در قلب هایشان نوشته شده است} آیا برای آنچه بر قلب هایشان حک شده آن ها نیز کاری انجام داده اند؟ فرمود: نه.(7)

1- . کافی 2 : 15
2- . فتح / 4
3- . کافی 2 : 15
4- . مجادله / 22
5- . فتح / 26
6- . کافی 2 : 15

7- . كافى 2 : 15

توضیح: دلیل بر این است که ایمان از جانب خداست و بندگان در آن اراده و کار و اختیاری ندارند، و آن ها تنها وظیفه دارند در ظاهر مخالفت نکنند، یا اینکه تعصب و هدف های باطل را از نفس خویش بیرون کنند. یا همراه با تلاش نیز می باشد. و می توان آن را به شناخت خداوند صانع متعال اختصاص داد، چنان که بیان شد،(1)

یا به کمال شناخت او، و همه سخن در این باره در کتاب عدل بیان شد. و در برخی نسخه ها «صبغ» با باء و غین است. یعنی آیا این کتاب رنگی دارد؟ و گویا این اشتباه در خواندن باشد.

شرح: بدان که متکلمان شیعه و سنی، در این امر اختلاف دارند که آیا ایمان مورد کم و زیاد قرار می گیرد یا خیر. و برخی از آنان این اختلاف را شاخه ای از اختلاف دیگر دانسته اند که آیا اعمال در ایمان دخالت دارند یا خیر. پیشوای آنان، رازی در محصل گفته است: به عقیده ما ایمان کاسته یا افزوده نمی شود، چرا که آن اسمی برای تصدیق پیامبر در همه چیزهایی بوده که آوردن آن ها توسط ایشان مسلم بوده است. و این تفاوت را نمی پذیرد. پس ایمان چیزی است که مورد کاستن یا اضافه شدن قرار نمی گیرد. و از نظر معتزله، ایمان اسمی است برای انجام عبادات و بنابراین دارای افزودن و کاستن است. و از نظر گذشتگان، اسمی برای اقرار و اعتقاد و عمل بوده و همان گونه می باشد. و بحث لغوی بوده و هر یک از گروه ها نصوصی دارند. و درست تر این است که گفته شود: اعمال نتیجه تصدیق هستند، پس هر چیزی که دلالت بر کم و زیاد شدن ایمان داشته باشد، برای بیان اصل ایمان است و هر چیزی که دلیل بر وجود قابلیت برای آن دو باشد، ایمان کامل را بیان می کند. پایان.

و شهید ثانی قدس سره در رساله عقائد گفته است: حقیقت ایمان پس از پیدا کردن ویژگی های آن، به گونه ای که کسی که این ویژگی ها را در خود ایجاد کند نزد خداوند متعال مؤمن به شمار آید، آیا قابل افزون شدن یاکاستن است؟ پس ایشان نیز

1- . شرح آن در الکافی بیان شد، رجوع شود به کتاب توحید باب بیان و لزوم حجه و باب هدایه این که از سوی خداوند عز و جل است.

نظر دوم را پذیرفته اند. چرا که بیان شد که تصدیق قلبی که باعث جزم و ثبات می شود، چیزی افزون بر آن قابل تصور نیست؛ چه با انجام واجبات و ترک گناهان یا بدون آن. همچنین کاسته شدن از آن نیز وجود نخواهد داشت، چرا که در این صورت ثابت نخواهد بود، در حالی که ما این فرض را نمودیم و این خلاف فرض می باشد. همچنین اگر حقیقت چیزی دچار کم و زیاد شود، حقایق متعددی خواهد بود در حالی که ما فرض کردیم یگانه است و این نیز خلاف فرض می باشد.

اگر بگویی: حقیقت ایمان از نظر شرع جزء امور اعتباری است و بنابراین شارع می تواند برای آن چندین حقیقت در نظر بگیرد که براساس درجات مکلفین در ادارک و ناتوانی از آن، در کم و زیاد با هم متفاوت هستند، پس ما نیز حکم به تفاوت مکلفین در علم و ادراک خواهیم داد، می گویم: اگر بتوان چنین گفت و این امر حقیقت داشته باشد، شارع بایستی حقیقت ایمان را بیان کند که هر گروه در قدرت درک آن متفاوت هستند، اما چنین نکرده است. و آنچه از سوی شارع دربار ه چیزهایی که ایمان را تحقق می بخشد بیان شده و حدیث جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله و احادیث دیگر، بیان آن ها گذشت و چیزی در آن ها نبود که دلالت داشته باشد ایمان بر اساس تفاوت توانایی مکلفین، حقایق متعددی است. اما آنچه در قرآن کریم و سنت پاک آمده که نگاهی به پذیرش کم یا زیاد شدن ایمان دارد، مانند فرموده خداوند: {و هنگامی که آیات بر آن ها خوانده می شود ایمانشان افزون می گردد}(1) و این فرموده خداوند: {تا ایمانی بر ایمانشان افزوده شود}(2)

و این آیه {برای کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند در چیزهایی که خوردند گناهی نیست، تا زمانی که تقوا پیشه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته انجام دهند، سپس تقوا پیشه کرده و ایمان آورند و باز هم تقوا در پیش گرفته و نیکی نمایند، به راستی که خداوند نیکوکاران را دوست دارد}(3) و همین طور چیزهای شبیه به آنکه در قرآن کریم آمده است، همه آن ها به معنای زیاد شدن کمال ایمان

1- . انفال / 2
2- . فتح / 4
3- . مائده / 93

خواهد بود و این چیزی است که خارج از اصل حقیقت ایمان بوده و محل اختلاف می باشد. و آیه دوم به روشنی این را بیان می کند، چرا که فرموده: «مع إیمانهم» دلیل بر این است که اصل ایمان ثابت است، یا برای کسانی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند چنین بوده است. چرا که آن ها هر واجبی را پس از واجب دیگر از خود ایشان می شنیدند و ایمانشان به وسیله آن افزوده می شد و تا پیش از شنیدن آن، آن ها را باور نداشته و تصدیق نمی کردند. و نتیجه آن این گونه است که حقیقت شرعی ایمان در آن زمان به تمامی به وجود نیامده بود و هر زمان که بخشی از آن به دست می آمد، آن را تصدیق می نمودند.

و این اعتراض وارد شده که کسانی که پس از پیامبر صلی الله علیه وآله بوده اند، می توانند آگاهی خود را از توضیحات واجباتی که برای ایمان لازم است، تازه نمایند. بنابراین باید اعتقاد اجمالی به آنچه اجمالا دانسته، داشته باشد و نیز اعتقاد تفصیلی به چیزی که تفصیلا از آن آگاه است نیز داشته باشد. و شکی نیست که اعتقاد به امور متعدد تفصیلی برای نفس، بیشتر و آشکارتر از امور اجمالی است. پس به این ترتیب افزوده شدن حقیقت ایمان دانسته می شود.

می گویم: در این باره هم بحثی وجود دارد، آن کسی که حقیقتی را به طور کامل پذیرفته است، هر یک از اجزای آن نیز به تنهایی مورد پذیرش اوست، هرچند آن ها را به چشم ندیده باشد. پس آیا پس از پذیرفتن راستگویی پیامبر صلی الله علیه و آله، از درستی هر آنچه ایشان خبر دهند آگاه نیستیم هرچند جزئیات آن را ندانیم؟ تا آنکه هریک از آن ها را جزء به جزء برای ما بیان کنند و بر یقین ما افزوده شود. بله، چیزی که بر یقین افزوده شده، درک صورت های متعدد از نظر تعدد و تشخص می باشد و باعث زیاد شدن تصدیق اجمالی قطعی نمی باشد. چرا که این صورت ها به شکل داخل شدن در شکلی اجمالی مورد پذیرش بوده است، و آنچه برای نفس اضافه شده است، درک ویژگی های آن بوده که آن هم امری خارج از تحقق حقیقتی است که مورد قبول بوده است. بله، درباره امکان کامل شدن آن شکی نیست و سخن درباره آن نمی باشد.

و برخی از مفسران پاسخ آیه سوم را چنین داده اند که تکرار ایمان در آیه، دلیل بر زیاد شدن آن نیست. بلکه یا به دلیل دوره های سه گانه است و یا براساس حالات سه گانه مؤمن می باشد؛ یعنی حالت او نزد نفس خود و حال او در میان مردم و حال او در برابر خداوند متعال، و به همین دلیل به جای ایمان، احسان را به کار برده است. همان گونه که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در تفسیر آن به این مطلب راهنمایی می کند: احسان یعنی خداوند را آن گونه عبادت کنی که گویی او را می بینی، چرا که هرچند تو او را نمی بینی اما او تو را می بیند. یا براساس مراتب سه گانه: آغاز و میانه و پایان است. یا براساس چیزی است که باید باشد، چرا که ترک گناهان برای ترس از مجازات است و ترک شبهات برای دوری از انجام گناهان می باشد و این مرتبه ورع است. و ترک برخی از کارهای مباحی که اجازه داده شده و در آن ها نقصی وجود دارد، برای نگهداری نفس از پلیدی و ناپاکی طبیعت است. یا اینکه تکرار موجود در آیه کنایه از این است که مؤمن همیشه باید ایمان خود را در قلب و با زبان و با انجام اعمال شایسته، تازه کند و به دلیل اشتیاق به پایداری و ثبات آن به هنگام فراموشی تعبیر از آن شده است. تا ایمان ملکه نفس شود و هیچ شبهه ای آن را متزلزل نسازد. پایان.

درباره پذیرش زیاد یا کم شدن ایمان گفته شده: همانا پایداری و دوام در ایمان امری اضافه بر آن در هر زمان است، و نتیجه آن به این مطلب بازمی گردد که ایمان عَرَض است، زیرا از جمله کیفیت های نفسانی است و عَرَض در دو زمان باقی نمی ماند و باقی ماندن آن تنها با تازه شدن صورت ها ممکن است.

می گویم: این با وجود اساس آن بر این مطلب است که چیزی که درست بودن یا نبودن آن ثابت نشده، چیز اضافه ای نیست. چرا که پس از از بین رفتن نقش چیزی، به آنچه از آن نتیجه شده زیاده گفته نمی شود. و این آشکار است.

و برای توجیه پذیرش زیاد شدن ایمان گفته شده: آن به معنای افزوده شدن نتیجه ایمان در طاعات و روشن شدن نور و روشنایی آن در قلب می باشد، چرا که با طاعات افزوده می شود و گناهان از آن می کاهد.

می گویم: این توجیه قابل قبول است، در صورتی که اختلاف تنها در مطلق زیاد شدن باشد، اما این طور نیست. بلکه در اصل حقیقت آن می باشد نه در کمال آن.

و بعضی از محققین به این استدلال کرده اند که حقیقت تصدیق که پایدار و ثابت است، این گونه کم یا زیاد می شود که همه ما می پذیریم که تصدیق ما، مانند تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله نیست.

می گویم: شکی نیست که همه ما پذیرفته ایم که تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله از تصدیق ما بالاتر و کامل تر است، اما این دلیل بر اختلاف اصل حقیقت ایمان نمی شود که شارع آن را به اعتقاد به امور مخصوصی با استواری و قاطعیت، تعیین کرده است. چرا که آن حقیقت، تنها از امور اعتباری شارع می باشد و اختلاف حقیقت ایمان براساس اختلاف مکلفان در نیروی درک، از سوی شارع بیان نشده است. به گونه ای که اگر ادراکی ضعیف از معارف الهی داشته باشد، حکم به کفر آن بدهد. بله، چیزی که مکلفان در آن متفاوت هستند، تنها مراتب کمال پس از پذیرش اصل حقیقتی است که هر مکلف باید آن را به دست آورد و به وسیله آن نزد خداوند متعال مؤمن شناخته می شود و به همراه آن شایسته پاداش همیشگی و بدون آن سزاوار مجازاتی همیشگی است.

و اما کمالاتی که زیاد می شوند، پس تنها به اعتبار نزدیکی مکلف به خداوند متعال وجود دارند، چرا که باعث درک عظمت و کبریا و فراگیر بودن قدرت و علم او می باشند و این برای نورانی شدن نفس و آگاهی از کارهای خداوند در استوار ساختن و حکم دادن و مصلحت هاست. پس همانا هنگامی که نفس، این تازگی های حیرت آور و بزرگ را مشاهده کند که از درک آن ناتوان شده است، با وجود اینکه می داند او نیز مانند آن ها در وجود و نیاز به پدیدآورنده ای نیازمند است که در ذات خود یگانه به ذات است، بزرگی و عظمت و شکوه این پدیدآورنده و احاطه او بر همه چیز برایش آشکار می شود و ترس و احترام و فروتنی اش برای او افزون می گردد، تا جایی که کسی را جز او نمی بیند و از هیچ کس جز او نمی ترسد و از همه به سوی او بریده می شود و افسار امور خود را به او می سپارد. چرا که می داند

پروردگاری جز او نیست و آغاز و پایان از اوست. پس همواره منتظر و چشم به راه فرمان اوست، و به این ترتیب از تنگی گمراهی به پهنه شناخت او رهنمون می شود و رحمت و لطفش را درک می کند، و برای رسیدن به این مرتبه سبقت گیرندگان باید از یکدیگر پیشی بگیرند.

و همین طور آنچه از سنت پاک رسیده که نگاهی به پذیرش زیاد و کم شدن ایمان دارد، می توان برداشتی را که گفتیم از آن ها نمود. مانند حدیث جوارح که در کافی به اسناد خود از ابوعمرو زبیری از امام صادق علیه السلام نقل کرده و گفته: گفتم: فدایت شوم، آن را، یعنی ایمان را برایم توصیف کن تا درکش کنم. فرمود: ایمان حالات و درجاتی دارد، تا جایی که فرمود: و با کاستن آن، گناهکاران وارد آتش دوزخ می شوند. پایان.

سپس فرمود: بدان که سند این حدیث ضعیف است؛ زیرا در میان آن ها بکر بن صالح رازی است که او بسیار ضعیف بوده و احادیث عجیب فراوانی را تنها او نقل کرده است. و ابوعمرو زبیری که او هم ناشناس است و استدلال به او نامعتبر است، و اگر هم سند را بپذیریم هیچ دلالتی بر اختلاف خود حقیقت ایمان درآن نیست، آیا نمی دانی که امام علیه السلام فرموده اند: اما با کامل شدن حقیقت ایمان، مؤمنان وارد بهشت می شوند. پس با این سخن به خود حقیقت ایمان اشاره فرموده که با وجود آن نجات به دست می آید و کسانی را که در آن نقصی دارند سزاوار ورود به آتش می داند. پس آن ها ایمانی نداشته اند، چرا که در آن صورت صاحب آن ها وارد آتش نمی شد. چرا که خداوند متعال می فرماید: {خداوند به مردان و زنان مؤمن وعده بهشت داده است}(1)

و زیاد شدن ایمان را موجب اختلاف درجات قرار داده است. و شکی نیست که این زیاد شدن اگر ترک شود و مکلف برای رسیدن به تمام آن کوتاهی کند، مجازاتی برای ترک این زیاده برای او وجود نخواهد داشت. و به این دلیل که امام علیه السلام تمام آن را موجب رسیدن به بهشت دانسته، پس چگونه ترک کردن زیادی آن باعث ورود به آتش خواهد شد در حالی که پایین تر از

1- . توبه / 72

آنکه تمام آن است باعث بهشت می شود؟ و براین اساس دستوری برای رسیدن به زیادی ایمان داده نشده، پس آن داخل در اصل ایمان نیست. چرا که اصل ایمان براساس نص و اجماع مسلمین تکلیف است پس باید از کمال باشد. به این ترتیب این حدیث دلیلی برای عدم پذیرش افزونی یا کاستی در حقیقت ایمان می باشد، و نه دلیل برای پذیرش آن ها.

و این بیانی است که پیش از ما کسی آن را نیاورده است. و این حدیث را اگر بدون آنچه بیان کردیم در نظر بگیریم، و آن را براساس ظاهرش برداشت کنیم، مخالف حدیث جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله به نظر می رسد که از او درباره ایمان پرسید و گفت: آن است که به خدا و فرستادگان او و روز قیامت ایمان داشته باشی یعنی آن ها را تصدیق کنی. و اگر چیزی جز آنچه بیان کرد، از حقیقت آن باقی مانده بود حتما آن را بیان می کرد. پس دلیل بر این است که حقیقت آن در مقایسه با هر انسان مکلف با همین چیزهایی که پاسخ داد کامل می شود. اما برای پیامبر صلی الله علیه و آله، به این دلیل که در پاسخ به پرسش ایشان این گونه جواب داده شده است، و برای دیگران نیز به جهت پیروی از ایشان می باشد. و جمع میان آن ها نیز حمل این حدیث به زیاده بودن ایمان در مرتبه کمال است. چنان که پیش تر نیز بیان کردیم.

و در اینجا بحثی وجود دارد و اینکه اگر حقیقت ایمان از امور اعتباری در نزد شارع بود، بایستی حدود آن تنها به وسیله شارع بیان و مشخص می شد. پس در این صورت مقدار و حقیقت آن تنها از جانب شارع دانسته می شد. و چون آنچه از فرموده های خداوند متعال به ما رسیده دلالت قاطعی در تعیین میزان مشخصی در انواع اعتقادات یا اعمال ندارد، به گونه ای که تکلیف مشترکی برای همه باشد، بدون در نظر گرفتن تفاوت در نیروی درک انسان ها، و بلکه این آیات در دلالت بر این مطلب متفاوت هستند، پس این را از آیات قرآن و سنت پاک دانستیم و بخشی از آن نیز بیان شد. و اختلاف در فرموده های خداوند ممکن نیست و نیز نمی توان گفت تکلیفی برای بندگان قرار داده باشد و آن را از بندگان بخواهد که برایشان روشن ننموده است. چون ممکن نیست تکلیف به چیزی قرار دهد که از توانایی بندگان

خارج است و لطف او نیز اجازه نمی دهد. و بیشتر آنچه در کتاب او آمده دستور به اعتقاد قلبی است، بدون تعیین میزان مشخصی که بتوان اعتبار قطعی آن را پذیرفت. همچنین می توان گفت منظور خداوند متعال، تنها اعتقاد علمی مطلق می باشد، خواه علم، طمأنینه باشد یا علم یقین یا حق الیقین یا عین الیقین. پس همه آن ها حقیقتی قلبی هستند که عبارتند از اذعان قلبی و اعتقاد علمی و تفاوت در کم و زیاد بودن آن تنها در مراتب آن حقیقت و مشخصات آن است و به همین دلیل داخل در حقیقت یاد شده نیست.

و آنچه وارد شده که ظاهر آن اختلاف در منظور شارع است، ممکن است به عنوان تفاوت بخش های یاد شده مانند علم طمأنینه و علم یقین و غیره باشد. پس هر یک از آن ها منظور بوده باشد و برای انجام دستور شارع کافی است. و این به دلیل آسان بودن تکلیف و اختلاف گروه های مختلف مکلفین در ادراک، مناسب است. چنان که پوشیده نیست.

و به این خاطر آسان است که حکم به ایمان بیشتر عوامی داده شود که امکان به دست آوردن علم در مقابل شبهه افکنی شک کنندگان ندارند. چرا که علم طمأنینه برای همه دست یافتنی است، و بر این اساس آنچه نفس از زیاد شدن در تصدیق و اطمینان در برخورد با برهان یا مشاهده می بیند، تنها در انتقال بخش های این حقیقت است و تبدیل یکی از آن ها به دیگری است و حقیقت همچنان یکی است.

گفته نمی شود: بخش های حقیقت یگانه، اجتماع در قوه ی عاقله را نفی نمی کند. چرا که حیوانات مختلف و انسان را می توان در قوه عاقله یکی دانست، و آنچه ما می بینیم این گونه نیست. زیرا دسترسی نفس به علم طمأنینه و علم یقین در حال واحد، به دلیل تضاد آن دو ممکن نیست. و به این ترتیب با دستابی به دومی، اولی از بین می رود. پس آنچه بیان شد بخش های مختلفی از یک حقیقت نیستند، بلکه چندین حقیقت می باشند.

در جواب می گوییم: ما نمی پذیریم که بخش های یک حقیقت را از نظر قوه عاقله می توان یکجا دانست. به دلیل تضادی که میان آن ها وجود دارد، مانند تضادی که بین سیاه و سفید است. چرا که آن ها شکل های متفاوتی از یک حقیقت واحد

هستند و آن هم رنگ است که نمی توان آن دو را چه در ذهن و چه بیرون از آن یک جا دانست.

در اینجا یک چیز باقی می ماند، اینکه در تحقق ایمان شرعی به وسیله تصدیق قطعی و ثابت، شکی نیست. اگرچه از نظر کسی که اذعان قلبی را برای حصول ایمان کافی می داند، کسی که ایمان دارد بعضی از واجبات را ترک کرده و مرتکب برخی از گناهان شود. پس اگر چنین باشد معنایی برای اختلاف میان آنان در این باره نیست که آیا حقیقت ایمان مورد کم و زیاد قرار می گیرد. اگر یکی از آن ها را بپذیرد، یکی نخواهد بود بلکه متعدد می باشد. چرا که پذیرنده چیزی جز پذیرفته شده است و عارض چیزی جز معروض می باشد. پس اگر چیزی اضافه بر مفهوم حقیقت وارد شود، به گونه ای که جزء ذات آن به شمار آید، تعدد و دگرگونی پیدا می کند و ناقص نیز همین گونه است، اگر چیزی از آن کاسته شود یکی نخواهد بود، در حالی که ما آن را یک چیز به حساب آوردیم و این خلاف فرض است. و اگر چیزی به آن اضافه نشده و از آن کاسته نگردد، یک چیز بدون کم یا زیاد خواهد بود. بلکه این دو به کمال و نبود آن بازمی گردند و بنابراین اختلاف در این باقی می ماند که آیا کمال آن می تواند افزوده یا کاسته گردد؟ و می دانید این چیزی است که در درستی آن اختلافی نیست.

و بعضی از علماء گفته اند: این اختلاف تنها بر اساس قولی پیش می آید که می گوید: طاعات نیز از جمله ایمان هستند. و می گویم: آنچه باید مورد توجه قرار گیرد این است که برپایه سخن آنان نیز درست نمی باشد؛ چرا که طاعاتی که آن ها جزئی از ایمان می دانند یا ایمان را تنها با وجود همه آن ها معتبر می دانند و یا بخشی از آن ها را لازم می دانند. با فرض اول، یگانه بودن این حقیقت ثابت می شود، چرا که اگر یکی از این واجبات را ترک کند از ایمان خارج خواهد شد. و بر اساس نظر دوم، باید طاعاتی را که برای وجود ایمان لازم می دانند، داخل در حقیقت آن به شمار آورند و آنچه را اضافه است از ایمان جدا بدانند. بنابراین در هر دو صورت، ایمان یک حقیقت خواهد بود، و براساس همه نظرها، کم یا زیاد بودن آن تنها در کمال ایمان ممکن می باشد. پایان کلام ایشان، رفع الله مقامه.

ص: 272

و شارح مقاصد گفته است: ظاهر کتاب و سنت که همان مذهب اشاعره و معتزله است و چیزهایی که از شافعی و بسیاری از علماء گفته شده، نشان می دهد ایمان کاسته یا افزوده نمی شود. زیرا ایمان اسمی برای تصدیقی است که به میزان قطعیت و اعتراف رسیده باشد. و اضافه شدن یا کم شدن از آن قابل تصور نیست. و تصدیق کننده اگر طاعات نیز به او افزوده شود یا مرتکب گناهانی شود، تصدیق او تغییری نمی کند و در همان حالت باقی می ماند. و تنها زمانی می تواند تفاوت داشته باشد که به عنوان طاعاتی باشد که در کم و زیادی متفاوت هستند. و به همین دلیل امام رازی و دیگران گفته اند: همانا این اختلاف فرع بر تفسیر ایمان است، پس اگر بگوییم تنها شامل تصدیق می باشد تفاوتی نخواهد داشت، و اگر بگوییم اعمال را نیز دربرمی گیرد، در این صورت متفاوت است. و امام الحرمین گفته است: اگر ایمان را به معنای تصدیق بدانیم هیچ تصدیقی بر تصدیق دیگر برتری ندارد، همان گونه که هیچ دانشی بر دانش دیگر برتری ندارد. و اگر آن را به معنای فرمان برداری در آشکار و نهان بدانیم، که قلانسی چنین نظری دارد، در این صورت می توان گفت با انجام دستورات، افزوده شده و گناهان از آن کم می کند. و ما این نظر را درست نمی دانیم.

سپس گفته است: ممکن است کسی بگوید: نمی پذیریم که تصدیق تفاوتی ندارد؛ بلکه می تواند در قوت و ضعف متفاوت باشد. همان گونه که تصدیق طلوع خورشید و تصدیق حدوث عالم چنین است. زیرا یا خود اعتقاد می تواند متفاوت باشد و یا براساس کم و زیاد بودن است، همچنان که در تصدیق اجمالی و تفصیلی است که طبق برخی تفاصیل و بیشتر آن لحاظ می گردد. پس چون تصدیق چیزی است که پیامبر آورده، جزئی از ایمان به حساب می آید. ایمان اجمالی برای چیزی که آگاهی اجمالی از آن داشته و ایمان با جزئیات در مورد چیزی که جزئیات آن را نیز می دانسته است.

نباید گفت: حد واجب، تصدیقی است که به میزان یقین رسیده باشد، و این تفاوتی نمی کند. چرا که تفاوت تنها با احتمال نقیض ممکن است؛ چون ما می گوییم یقین از باب علم و شناخت است، و در گذشته بیان شد که آن چیزی جز تصدیق

است. و اگر بپذیریم که یقین، تصدیق است و منظور از آن، چیزی است که به حد پذیرش و اذعان رسیده باشد، و معنای «گرویدن» را دربرداشته باشد تا تصدیق قطعی به حساب آید، اما نمی پذیریم که تفاوتی ندارد. چرا که یقین مراتبی دارد که از آشکارترین بدیهیات تا پنهان ترین نظریات را دربرمی گیرد. و تفاوتی که تنها به آشکار یا پنهان بودن بازگردد قطعی نیست. بلکه هنگام به دست آمدن آن و برطرف شدن شک، برای او متفاوت است. و سخن حضرت ابراهیم خلیل کافی است که {ولی برای آنکه قلبم اطمینان یابد}(1)،

و از امام علی علیه السلام است که: اگر پرده ها کنار رود، بر یقین من چیزی اضافه نمی شود. بر این اساس که حد مورد اعتبار همان یقین است. و در اینکه گمان غالبی که هیچ نقیضی همراه آن به ذهن نمی رسد یقین به حساب آید، باید دقت شود.

معتقدان به وجود زیاد یا کم شدن در ایمان، با عقل و نقل دلیل آورده اند. اما دلیل عقلی این است که اگر تفاوتی وجود نداشت، باید ایمان همه امت، بلکه ایمان کسی که غرق در گناه است با ایمان پیامبران یکی می بود. و لازمه این مطلب قطعا باطل است. اما دلیل نقلی، نصوص بسیاری است که برای این معنا وارد شده است. و خداوند متعال فرموده: {و هنگامی که آیات بر آن ها خوانده می شود ایمانشان افزوده می شود}(2)

{تا ایمانی بر ایمانشان افزوده شود}(3)

{و ایمان کسانی که ایمان آوردند، افزوده می شود}(4) {و چیزی جز ایمان و تسلیم به آن ها افزوده نشد.}(5)

{پس کسانی که ایمان آوردند، بر ایمانشان افزود.}(6) و از ابن عمر روایت شده که گفتیم: ای پیامبر خدا، آیا ایمان هم افزوده یا کاسته می شود؟ فرمود: بله، افزوده می شود تا اینکه

1- . بقره / 260
2- . انفال / 2
3- . فتح / 4

4- . مدثر / 31
5- . احزاب / 22
6- . توبه / 124

صاحب خویش را وارد بهشت می کند و کم می گردد تا اینکه صاحب خود را وارد جهنم می سازد.

و به چند شکل به این وجوه نقلی پاسخ داده می شود: اول اینکه منظور از زیاد شدن، براساس پایداری و دوام و بسیاری زمان آن است. و این چیزی است که امام الحرمین گفته است: وی می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیل استمرار تصدیق بر دیگران برتری دارد، و عصمتی که خداوند به او داده است از آمیختگی با تردیدهاست. و تصدیق عرَض است که پایدار نیست، پس برای پیامبر صلی الله علیه و آله همیشگی خواهد بود و برای دیگران برخی اوقات می باشد. بنابراین بخشی از ایمان برای پیامبر صلی الله علیه و آله وجود دارد که دیگران آن را ندارند مگر برخی از افراد، پس ایمان ایشان بیشتر است و زیاد بودن آن به این معنا، مورد اختلاف نیست. و آنچه گفته می شود که به دست آمدن مثل یک چیز پس از نابودی خود آن، زیاد شده به حساب نمی آید را این گونه پاسخ می دهیم که منظور زیادی در شمار است، و پایدار نبودن آن را نفی نمی کند.

دوم اینکه منظور از زیادی، براساس فراوانی مؤمنان است. و صحابه ایمان اجمالی آورده بودند و هرگاه واجبی از پس واجب دیگری نازل می شد، به هر یک از واجبات ایمان می آوردند و نتیجه این است که ایمان به چیزی که به طور اجمالی آگاهی از آن وجود دارد، واجب است و نیز چیزی که با جزئیات دانسته باید ایمان تفصیلی به آن بیاورد. و مردم در میزان توجه به جزئیات متفاوت هستند. بنابراین ایمان آن ها نیز در کم و زیاد تفاوت خواهد داشت. و این مخصوص به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، چنان که گمان می رود.

سوم اینکه منظور افزایش نتیجه و روشن شدن نور آن در قلب است، که با فرمان برداری افزوده می شود و با گناهان از آن کاسته می شود. و این چیزی است که پوشیده نیست. و اگر نپذیرفتن تفاوت در تصدیق برای آن ها روشن شود، این ها دلایلی مناسب برای تأویل می باشند.

و حقیقت این است که ایمان کم و زیاد می شود، صرف نظر از اینکه اعمال از اجزاء و شرایط ایمان باشد یا خیر، یا اینکه از آثاری که بر آن دلالت دارد باشد.

پس همانا تصدیق قلبی به هر معنایی که تفسیر شود، شکی نیست که افزوده می شود. و هرچه بیشتر شود، آثار آن نیز در اعضا و جوارح بدن بیشتر می شود. پس این زیادی و کمی، دلالت بر کم یا زیادی مراتب ایمان دارد. و هر یک از آن ها فرع بر دیگری می باشد. چرا که هر یک از مراتب ایمان، سبب میزانی از اعمال می شود که مناسب آن می باشد. پس اگر آن را انجام دهد ایمان قلبی اش قوی می شود و به درجه بالاتری می رسد که نیاز به عمل بیشتر دارد و همین گونه پیش می رود.

و خلاصه کلام این است که ایمان و هر یک از اعمال ایمانی، هم بخش های متعدد و هم حقیقت و نور و روح دارند. مانند نماز که روحی دارد که اخلاص است و اگر از نماز جدا شود، مانند جسدی بدون روح می شود که هیچ اثری ندارد و از فحشا و منکر بازنمی دارد. پس ایمان نیز مراتبی دارد که هر یک از آن ها نیز آثاری دارد. پس هنگامی که مؤمن گناه بزرگی انجام دهد، ایمان او کاسته شده و روح ایمان و حقیقت آن از او جدا می شود. و چگونه به خداوند و معاد و بهشت و جهنم ایمان خواهد داشت در حالی که مرتکب گناهی می شود که خداوند خبر داده انجام آن باعث ورود به آتش دوزخ است. پس این تنها به دلیل ضعف یقین می باشد. همان گونه که در احادیث بسیاری آمده است که امامان علیهم السلام هنگامی که کسی ادعای ایمان یا یقین داشت، از او می پرسیدند: حقیقت ایمان تو و حقیقت یقینت چیست؟ پس حقائق مختلفی برایشان آشکار می شود که با آثار آن پدید می آید.

و روح ایمان که در احادیث وارد شده است، می توان چنین برداشتی از آن کرد. پس همانا ایمان ناتوان شود تا جایی که شهوت های جسمانی برآن پیروز شود، مانند این است که روح ندارد و اثری از آن پدید نمی آید و بلکه باقی نیز نمی ماند. پس اگر شهوت بر آن پیروز شد و با توبه بازگشت، ایمان او نیرومند شده و روح به آن بازمی گردد و آثار آن نیز بازمی گردد و فرشته ای که او را تأیید می کرده نیز به سویش بازمی گردد. و به همین دلیل در برخی از احادیث به این فرشته نیز روح گفته می شود. و همانا پس از پایان شهوت و نیرو گرفتن عقل و ایمان و جایگزین شدن عقل در قلمرو او، به سوی او بازمی گردد. پس از آنکه از شهوت های پست و

فرومایه شکست خورده بود. پس زشتی عمل خویش را یادآوری می کند و فرشته مؤید یا چیزی از نور ایمان نیز به سوی او بازمی گردد. هرچند توبه اش را کامل نکند یا تصمیم کامل برای ترک آن نگیرد. همان گونه که بیان خواهد شد. و به همین دلیل در بعضی از احادیث آمده است که بدون توبه نیز روح ایمان به سوی او بازمی گردد. و برخی سخنان در این باره بیان شد و ان شاء الله در ادامه نیز خواهد آمد.

ص: 277

باب سی و چهارم : ایمان پایدار و ناپایدار است، و امکان از دست رفتن ایمان

آیات:

- وَ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَع.(1)

{و او کسی است که شما را از یک تن به وجود آورد، پس برخی پایدار و برخی دیگر ناپایدار هستید. }

تفسیر:

طبرسی رحمه الله گفته است: «و هو الذی أنشأکم» یعنی شما را به وجود آورد و آفرید. «من نفس واحده» یعنی از آدم علیه السلام، چرا که خداوند همه ما را از او آفرید و مادرمان حواء را از یکی از پهلوهای او آفرید. پایان.(2)

می گویم: در گذشته بیان شد که آفرینش آن ها از یک پدر، دخالت نداشتن مادر را نتیجه نمی دهد و مادر نیز از او آفریده نشده است، زیرا بیان شد که آنچه در احادیث آمده آن را نفی می کند. «فمستقر و مستودع» مفسران وجوهی را برای آن بیان کرده اند. اول اینکه یعنی در رحم قرار گرفت تا اینکه به دنیا آمد. و در قبر نهاده می شود تا آنکه برانگیخته می شود. و دوم اینکه در شکم مادران جای گرفته و در صلب پدران نهاده شده است. سوم اینکه در دنیا بر روی زمین قرار گرفته و در آخرت نزد خداوند نهاده می شود. چهارم اینکه در قبر جای داده می شود و در دنیا

1- . انعام / 98

2- . مجمع البیان 4 : 339

نهاده شده است. و گفته شده: محل قرار گیری او روزهای زندگی او و محل نهادن او نیز جایی است که از دنیا می رود.

و می گویم: ابن کثیر و ابوعمرو و یعقوب آن را با کسره قاف خوانده اند و بقیه آن را با فتحه خوانده اند. و چنان که بیان خواهد شد، هر دو قرائت درست می باشند. پس با فتحه یعنی: در ایمان برای شما استقرار و استیداع وجود دارد. یا به این معنا که برخی از شما محل استقرار ایمان و برخی از شما محل واگذاری آن هستند. پس در آن حذف و وصل وجود دارد. یعنی در آن جای گرفته. و با کسره، یعنی برخی از شما در ایمان استوار هستند و برخی آن را ترک می کنند. یا ایمان برخی از شما پایدار و برخی از شما از بین می رود. براساس هر دو قرائت.

روایات:

1. الکافی: حسین بن نعیم صحاف گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کسی که در نزد خداوند مؤمن است و ایمان او در نزد خداوند ثابت شده است، چرا خداوند او را بعد از ایمان به کفر برمی گرداند؟ حضرت فرمود: خداوند عز و جل عادل است و بندگان را به ایمان فراخوانده نه به کفر. و کسی را به کفر فرانخوانده است. و کسی که ایمان بیاورد و ایمان او در نزد خداوند ثابت گردد، خداوند عز و جل بعد از آن او را از ایمان به کفر باز نمی گرداند. پرسیدم: آیا ممکن است کسی که کافر است و در نزد خداوند کفر او ثابت گشته، خداوند بعد از آن او را به ایمان بازگرداند؟ حضرت فرمود: خداوند تمام بندگان را بر فطرت پاک آفریده است که نه ایمان به شریعتی را می دانند و نه کفر و انکاری را می دانند. سپس خداوند پیامبران را برانگیخت تا بندگان را به سوی ایمان به خداوند فراخوانند. و خداوند برخی از آنان را هدایت نموده و برخی دیگر را هدایت ننمود.(1)

توضیح: ممکن است اساس هر دو پاسخ بر یک چیز باشد، و آن این است که هدایت خداوند متعال و رها نمودن او که از آن تعبیر به گمراهی می شود، دو علت

1- . الکافی 2 : 416

مستقل برای انتقال از کفر به ایمان و از ایمان به کفر نیستند. بلکه هر یک از آن ها به اختیار بنده می باشد. و هدایات مخصوص برای برخی او را مجبور به ایمان نمی کند. و نبودن این هدایت ها به خاطر شایستگی نداشتن آن ها او را مجبور به کفر نمی کند. چنان که بیان آن گذشت.

و ممکن است اساس آن برپایه تفاوت میان آن دو جواب باشد. پس نتیجه پاسخ اول این است که مؤمن واقعی که ایمان او نزد خداوند ثابت شده باشد و منافق نباشد و ایمانش را ترک نکرده باشد، خداوند توفیق و هدایت خود را از او نمی گیرد و هرگز از ایمان بازنمی گردد. و اگر کسی از ایمان خود برگشت، مؤمن واقعی نبوده است، بلکه او کسی بوده که اظهار ایمان می کرده و ایمان در قلب او جای نداشته است. همان گونه که برخی از متکلمین این نظر را دارند. و نتیجه دومی این است که اگر کفر امری عدمی باشد، و مردم در آغاز آفرینش ایمان نداشته اند، اما براساس فطرت قابلیت ایمان و کفر را به معنای مخالفت و نه به معنای بی ایمانی دارند، پس او پیش از تصدیق و اذعان نیز مؤمن بوده است. و خداوند پیامبران را برای اتمام حجت بر آن ها فرستاد و سپس بعضی از آن ها با اختیار نیک و باطل نساختن فطرت اصلی، شایسته هدایت ها و الطاف خاص شدند. بنابراین همه آن الطاف او را دربرگرفته و او ایمان را اختیار می کند. و بعضی دیگر شایسته او نبودند و خداوند نیز آن ها را رها می کند تا کفر را به معنای مخالفت انتخاب کنند.

و گویا این در حدیث آشکارتر است، اما اشکالی که دارد این است که در آن آشکار نیست که آیا ممکن است خداوند او را از کفر و مخالفت به ایمان منتقل کند. و به نظر می رسد منظور پرسش کننده آگاهی یافتن از این مسئله بوده است. و می توان آن را به دو گونه پاسخ داد: اول اینکه سؤال دوم پرسش کننده را خبر دادن یا شگفتی بدانیم، نه برای فهمیدن، و چون سخن او گمان مجبور بودن آن را ایجاد می کرد، امام علیه السلام پاسخ دادند که هدایت خداوند سبحان یا رها کردن او، باعث گرفتن اختیار از بنده نمی شود. پس آن ها بر همان فطرتی هستند که توانایی آن دو را دارد. و دوم اینکه گفته شود: امام علیه السلام قاعده ای کلی را بیان فرمودند که

پاسخ این پرسش را آشکار می کند؛ اینکه می توان آن را به گونه ای که بیان شد دانست، نه توسط جبر.

پس هنگامی که آن را دانستی، بدان که متکلمان اختلاف دارند که آیا مؤمن پس از دستیابی به ایمان حقیقی، آیا می تواند کافر شود یا خیر. و اختلافی در این نیست که تا زمانی که در حالت ایمان است نمی تواند چنین باشد. و اختلاف تنها در این است که آیا با وجود ضد آن یا غیره، امکان آن وجود دارد. پس بیشتر آنان اعتقاد دارند که این امر ممکن است و بلکه اتفاق می افتد. و از این جهت است که از بین رفتن ضد با آمدن ضد آن یا مانند آن براساس نظریه عدم اجتماع امثال، ممکن است. چرا که فرض وقوع آن را محال نمی سازد. و ظاهر بسیاری از آیات کریمه بر این مطلب دلالت دارند، مانند سخن خداوند متعال: {همانا کسانی که ایمان آوردند و سپس کافر شدند و دوباره ایمان آورده و پس از آن کافر شدند و بر کفر خود افزودند}(1) و این فرموده خداوند متعال: {ای کسانی که ایمان آوردید، اگر از گروهی که به آن ها کتاب داده شد پیروی کنید شما را پس از ایمان به کفر بازمی گردانند}(2) و بعضی از آن ها این نظر را دارند که ایمان حقیقی نمی تواند با ضد خود یا مانند آن از بین برود. و شهید ثانی قدس الله روحه گفته و آن را به سید مرتضی رضی الله عنه نسبت داده است، با این استدلال که پاداش ایمان همیشگی است و مجازات کفر نیز همیشگی است و احباط و موافات نزد ایشان باطل است. اما احباط به این دلیل که کسی که نیکی و بدی را یکجا جمع کرده است، مانند کسی است که آن ها را با وجود برابری آن انجام نداده است. یا مانند کسی است که اگر بدی بیشتر شود نیکی نمی کند. و مانند کسی است که در صورت عکس، بدی نمی کند. و شرط لازم برای هر دو نوع آن باطل است. بنابراین ملزوم نیز مانند آن است. اما موافات، از نظر ما شرط استحقاق پاداش ایمان نیست. چرا که وجوه کارها و شروط آنکه با آن ها شایستگی پیدا می کند، نمی تواند از آن جدا باشد و یا اینکه از وقت ایجاد آن تأخیر

1- . نساء / 137 و تصحیح آیه از قرآن کریم است.
2- . آل عمران / 100

داشته باشد. و موافات از زمان ایجاد ایمان جدا می باشد و به این ترتیب وجه یا شرط استحقاق پاداش نخواهد بود.

نباید گفته شود که بنده تنها در صورت انجام کار، شایسته پاداش می شود. همان گونه که عدلیه نیز چنین اعتقادی دارند. و ایمان عملی برای عبد به شمار نمی آید. چرا که در این صورت سپاسگزاری برای آن باطل بود. اما نتیجه آن باطل است، چرا که امت در واجب بودن شکر خداوند برای نعمت ایمان، اجماع دارند. پس ایمان از کارهای خداوند متعال می باشد چرا که برای کار دیگری نمی توان او را سپاسگزاری کرد. و هنگامی که از کارهای بنده نباشد، به خاطر آن سزاوار پاداش نخواهد بود. پس دلیل این مطلب کامل نخواهد بود؛ چرا که کفر به دنبال او نمی رود. چرا که اساس آن بر سزاوار بودن پاداش برای ایمان است.

زیرا می گوییم: بلکه آن از کارهای بنده است و به درست نبودن سپاس گزاری برای آن پایبند هستیم و بطلان آن را نمی پذیریم. این سخن شما در اثبات آن «الأمه مجتمعه... تا پایان» می گوییم: سپاس تنها برای مقدمات ایمان می باشد و آن پذیرش بنده برای انجام آن و توانایی و توفیق در به دست آوردن اسباب آن است، نه برای خود ایمان که از کارهای بنده می باشد. پس اگر ادعای اجماع درباره آن شود، آن را می پذیریم و ضرری برای ما ندارد. و اگر ادعای اجماع در غیر آن شود آن را نمی پذیریم و سودی برای آن ها ندارد.

و اعتراض به کلام ایشان رحمه الله، از چند وجه است: یکی از آن ها این است که با توجه به منع به مقدمه ای که پذیرفته است، موافات شرطی برای شایستگی پاداش نیست. و آنچه در اثبات آن بیان شد که وجوه کارها و شروط آن ها که شایستگی را به وجود می آورد نمی تواند از آن جدا باشد و موافات، از زمان ایجاد آن جدا شده است. پس این وجهی نیست که دلالتی بر آن نداشته باشد. بلکه اگر دلالتی باشد، تنها بر این است که موافات از وجوه افعال نیست، اما نتیجه آن شرط بودن برای استحقاق پاداش نیست. پس چرا نمی توان گفت استحقاق پاداش، مشروط به وجوه افعال همراه با موافات نیز است؟ چاره ای نیست که آن را با دلیل نفی نمود.

ص: 282

دوم، آیات کریمه ای هستند که برخی از آن ها بیان شد. پس آن ها دلیل بر امکان پدید آمدن کفر پس از ایمان است، بلکه برخی از آن ها بر وقوع آن نیز دلالت دارند. و سید پاسخ را این گونه داده است که منظور از توصیف آنان از ایمان، ایمان زبانی است نه قلبی، و خداوند آگاه تر است. و بسیاری آیات دیگر مانند آن در قرآن کریم آمده است. مانند این سخن خداوند متعال: {با زبان های خود ایمان آوردند و دل هایشان هرگز ایمان نیاورد }(1)

و چون درستی این اطلاق ممکن است، هرچند مجازاً باشد استدلال به آن ساقط می شود.

سوم اینکه شرع برای مرتد احکامی قرار داده است که مخصوص او می باشد و کافر اصلی در آن ها مشترک نیست. چنان که در کتاب های فقهی آمده است، و این امر را نمی توان نادیده گرفت و هیچ راهی برای اشکال بر آن نیست. چرا که قرآن کریم و سنت پاک حکم به آن داده اند و اجماع نیز چنین حکم داده است. و شکی نیست که ارتداد کفری است که پس از ایمان به وجود می آید. همان گونه که فرموده خداوند متعال بر آن دلالت دارد: {ای کسانی که ایمان آوردید، هر یک از شما که از دین خویش برگردد }(2)

{و هر کس از شما که از دین خود برگردد و در حال کفر بمیرد }(3) تا پایان آیه، پس همانا دلیل بر چیزی است که بیان نمودیم که ممکن است مؤمن کافر شود. می گویم: سید رحمه الله بایستی چنین پاسخ داده باشد که آنچه بیان شد، تنها دلیل بر این است که هر کس در ظاهر شرع ویژگی های مرتد را داشته باشد، پس حکم او چنین و چنان است. و دلالت بر این ندارد که او به این وسیله در حقیقت امر مرتد شده است. پس شاید او در اصل کافر بوده باشد و ما به دلیل اقرار ظاهری او و به آنچه موجب ایمان می شود، حکم به ایمان او داده بودیم. با اینکه او در نزد خداوند متعال بر کفر خویش باقی بوده است، و به دلیل انجام کاری که باعث ارتداد ظاهری او می شود، حکم به ارتداد او داده می شود، هرچند که او در اصل مؤمن باشد. یا اینکه در اصل مؤمن بوده و در نز خداوند متعال بر ایمان خود باقی

1- . مائده / 41

2- . مائده / 54
3- . بقره / 217، و همانا این دو آیه را در هم آمیخته است.

بوده باشد. اما به دلیل بی باکی در شکستن حرمت های دین و گذشتن از این حدود بزرگ، شارع حکم ارتداد را برای او قرار داده است تا ریشه بی باکی و تعدی به حدود و حرمت های دین را قطع کند و بنابراین ساختار حرمت های الهی کامل داشته شود.

و می گویم: حقیقت این است که معلوماتی که با دانستن آن ها ایمان تحقق س، امور تحققافته و ثابتی است که دچار تغییر و دگرگونی نمی شود. چرا که پوشیده نیست که یگانگی خداوند متعال و وجود و ازلی و ابدی بودن او و علم و قدرت و حیات و دیگر صفات او، چیزهایی است که تغییر و دگرگونی آن ها غیر ممکن است. و نیز اینکه خداوند عدلی است که هیچ ناپسندی از او سر نمی زند و هیچ کار پسندیده و واجبی را ترک نمی کند. و همچنین نبوت و معاد نیز چنین هستند. پس هنگامی که شخص تا حد یقین و ثبات از آن ها آگاه باشد، آگاهی او از آن ها مانند علم او به وجود خودش خواهد بود. جز اینکه اولی علمی نظری است و دومی بدیهی می باشد. اما از آن جایی که علم نظری تنها با رسیدن به بدیهی یقینی خواهد بود، و تفاوتی میان دو علم نخواهد بود، تغییر و دگرگونی آن علم مورد پذیرش نیست، همان گونه که تغییر و دگرگونی در علم به وجود خودش دچار دگرگونی نخواهد شد.

و نتیجه این است که هنگامی که علم منطبق بر معلومی حقیقی شد که اصلا قابل دگرگونی نیست، پس دگرگونی آن نیز غیرممکن خواهد بود. در غیر این صورت منطبق بر آن نمی بود. پس معلوم می شود که تغییر عقیده ای که برای برخی از مردم پدید می آید نمی تواند پس از متصف شدن او به صفاتی از علم باشد که بیان نمودیم، بلکه چیزی که به آن دست یافته بودند، گمان غالبی به آن معلومات بوده است، نه علم به آن ها. و گمان می تواند دچار تغییر و دگرگونی شود، هرچند چیزی که مورد گمان واقع شده نمی تواند دچار دگرگونی شود. چرا که در این صورت انطباق از بین خواهد رفت، و در غیر این صورت علم خواهد بود.

اگر بگویید: از بین رفتن ایمان با انجام برخی کارهایی که باعث کفر می شود قابل تصور است، همان گونه که بیان شد، هرچند تصدیق یقینی به معارف یادشده

وجود داشته باشد، پس همانا این درست است که مؤمن می تواند پس از متصف شدن به ایمان، کافر شود.

می گوییم: امکان صدور کاری را که باعث کفر می شود، از سوی کسی که دارای علم یاد شده است نمی پذیریم. بلکه آن کار مانع چیز دیگری می شود که همان علم یقینی است؛ اگر چه در ذات ممکن باشد. و به این ترتیب صدور برخی از کارهای یاد شده، تنها به دلیل عدم دستایی به علم یاد شده می باشد. و به طور خلاصه، سخن علم الهدی رضی الله عنه و مذهب او در این باره، پس از دقیق شدن نظر، در نهایت قوت و متانت است. و آشکار شده است که آنچه از سخنان معتقدان به امکان از بین رفتن ایمان با پدید آمدن کفر نقل کردیم، تنها منظور آن ها امکان از بین رفتن علم با امور یاد شده بوده است. پس به نظر می رسد که آن در ذات خود غیر ممکن است، مانند دگرگون شدن حقایق. و اگرچه منظور از آن امکان از بین رفتن ایمان با پدید آمدن چیزی از افعال باشد، اگر چه علم باقی بماند. چرا که بیان کردیم که ممتنع به دیگری است، پس اگر منظور آن ها از امکان، بر این اساس امکان ذاتی باشد، پس هیچ کس در آن اختلافی ندارد. و اگر منظور از آن عدم امتناع حتی با دیگری باشد، ما منع آن و امتناع آن را بیان نمودیم.

و به طور خلاصه، ظواهر بسیاری از آیات کریمه و سنت پاک دلالت بر امکان جاری شدن کفر پس از ایمان دارند. و بر این اساس، احکام مرتدان صادر شده است. و این نظر بیشتر مسلمانان می باشد. بله، در اعتبار چیزی است که دلالت بر امکان ایجاد کفر پس از ایمان دارد، همان گونه که به آن اشاره نمودیم، اگر ایمان را عبارتی برای تصدیق همراه با اقرار بپذیریم، یا حکم آن را چنین بدانیم. اما اولی در نفس خود مورد قبول تر است. پایان.

و می گویم: هنگامی که برای ایمان به گمانی که نتیجه تقلید یا مانند آن است بسنده کنیم، پس شکی نیست که تبدیل ایمان به کفر ممکن خواهد بود. و اگر علم قطعی را شرط آن بدانیم، پس در جواز از بین رفتن آن اشکال وجود خواهد داشت. و تا زمانی که دلیل تامی بر عدم جواز آن وجود نداشته باشد، با وجود اینکه ظاهر احادیث و آیات دلالت بر جواز دارند، پس جواز صحیح تر است. با اینکه بسیاری از

چیزهایی که بر انسان عرضه می شود، چنان برای او قطعی است که احتمال خلاف آن را نیز نمی دهد. سپس به واسطه شبهه نیرومندی که بر او عرضه شده، متزلزل می شود. و این سخن که همانا گمانی قوی بوده که مورد توهم قرار گرفته، کاملا نادرست است. بله، اگر یقین را جزئی از ایمان بدانیم و چنین تفسیر کنیم که آن اعتقادی قطعی و استوار و مطابق با واقعیت است، از بین رفتن آن ممکن نخواهد بود. بنابراین پس از زوال آن روشن خواهد شد که او مؤمن نبوده است، اما اعتبار آن خود محل بحث است. و حدیث را در مرآه العقول شرح و از نگاهی دیگر آن را مورد بررسی قرار دادیم. پس اگر خواستی از آن آگاهی یابی، به آن جا مراجعه کن.

2. المحاسن: مفضل می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا اندوه و حسرت و پشیمانی کامل از آن کسی است که از آنچه می بیند سودی نمی برد و نمی داند آیا حالی که در آن به سر می برد به سود اوست یا برایش زیانبار است. گفت: عرض کردم: پس نجات یافتگان چگونه شناخته می شوند؟ فرمود: هر کس کردارش با گفتار او سازگار باشد، پس گواهی به رستگاری برایش پایدار است، و هرکس کردارش با سخنش یکسان نباشد، ایمان او موقتی است.(1)

در کافی از ابن سنان مانند آن را آورده تا آنجا که: فدایت شوم، پس رستگاران آن ها چگونه شناخته می شوند؟ تا آنجا که: پس گواهی به رستگاری برایش پایدار است.(2)

توضیح: «إن الحسره و الندامه و الویل» حسره اسم از ریشه «حسرت علی الشی ء حسرا» بر وزن «تعب» و به معنای افسوس و حسرت برای از دست رفتن چیز ارزشمندی است. و «الندامه» یعنی اندوه برای انجام کار ناپسند، و «الویل» یعنی عذاب، و نیز به معنای سرزمینی در جهنم است. یعنی همه این ها برای کسی است که از چیزهایی که آموخته و دیده است، از عقائد و احکام و اعمال و اخلاق و آداب، سودی نمی برد؛ و سودمند نبودن آن ها به معنای عمل نکردن براساس آگاهی

1- . المحاسن: 252
2- . الکافی 2 : 419

از این ها و ندانستن سود و زیان این عقائد و اعمال و اخلاق برای اوست، «أ نفع» در صیغه مصدر است، یعنی سودمند، و ممکن است فعل ماضی باشد، و همچنین «أو ضر» همین دو معنا را می تواند داشته باشد. و اولی برای آن دو درست تر به نظر می رسد. و در این سخن تشویق به مراقبت از نفس در همه حال و حسابرسی از آن در تمام حرکت ها و سکون ها وجود دارد. تا آنچه را سودمند است بشناسد و آن را در خود بیفزاید و از آنچه برایش زیانبار است دوری کند.

«فبما یعرف الناجی من هؤلاء» یعنی کسی که پایان کار او نجات از نابودی ها و مجازات آخرت است. پس فرمود: «من کان فعله لقوله موافقا» یعنی با گفتار حق او سازگار باشد، که عبارت است از دستور به نیکی ها و طاعات و دوری از گناهان که به مردم می کند. یا چیزهایی که درباره ایمان به خداوند و روز قیامت و پیامبران و پیشوایان ادعا می کند. چرا که لازمه آن، عمل به دستورات خداوند و چیزهایی است که پاداش الهی را به دنبال دارد و نجات بخش از مجازات است، و نیز پیروی از گفتار و کردار پیشوایان دین است. یا به معنای کمالات و برتری هایی است که در وجود خود می پندارد و یا همه این معانی را در بردارد.

«فأثبتت له الشهاده» در صیغه مجهول، یعنی خداوند متعال و فرشتگان و حجت های او علیهم السلام و مؤمنان کامل، گواهی می دهند که او به واسطه آراسته شدن به کمال حکمت نظری، با گفتار راستین خود، و کمال حکمت عملی به وسیله عمل به آن گفتار راستین، از جمله رستگاران خواهد بود و در بعضی نسخه ها «فأتت» آمده است. «و من لم یکن فعله لقوله موافقا» یعنی به این طریق که گفتار حق و کردار باطل داشته باشد. همچنان که بیشتر مردم این گونه هستند. «فإنما ذلک مستودع» یعنی ایمان او در وجودش ناپایدار است. پس ممکن است بر حق باقی بماند و ایمانش استوار گردد و رستگار شود، یا اینکه ایمانش از بین برود و به تیره بختی بازگردد و سزاوار اندوه و حسرت و پشیمانی گردد.

3. الکافی: عیسی شلقان گوید: من نشسته بودم که امام موسی کاظم علیه السلام که بره ای با خود داشت از کنارم گذشت. به ایشان عرض کردم: ای پسر، می بینی پدرت چه می کند؟ ابتدا ما را به چیزی دستور می دهد و سپس از آن باز

می دارد. به ما دستور داد که با ابوالخطاب دوستی نماییم و سپس دستور داد که او را نفرین نموده و از او بیزاری جوییم. امام موسی کاظم علیه السلام که در آن زمان خردسال بود، فرمود: خداوند بندگانی را برای ایمان آفرید که ایمانشان همیشگی است. و بندگانی را برای کفر آفرید که کفرشان همیشگی است و بندگانی را میان این دو آفرید و به ایشان ایمان عاریت داده و اینان عاریت داده شدگان نامیده می شوند. و هرگاه بخواهد ایمان را از آنان سلب می کند. و ابوالخطاب از جمله کسانی بود که ایمان به آن ها عاریت داده شده بود. او گوید: من نزد امام صادق علیه السلام رفته و گفتگوی خود را امام موسی کاظم علیه السلام را به عرض ایشان رساندم. امام صادق علیه السلام فرمود: این سخن از سرچشمه نبوت جوشیده است.(1)

توضیح: در مصباح آمده است: «البهمه» فرزند گوسفند است که برای نر و ماده به کار برده می شود. و جمع آن «بهم» است، مانند «تمره و تمر». و جمع بهم، بهام است مانند سهم و سهام. و بهام را برای بچه گوسفند و بز، هنگامی که یکجا باشند برای غلبه گفته می شود. اما اگر به تنهایی باشند به بچه های گوسفند «بهام» و به بچه های بز «سخال» گفته می شود. و ابن فارس گفته است: «بهم» به گوسفندان کوچک گفته می شود. و أبو زید گفته است: به فرزندان گوسفند در هنگام تولد، خواه نر باشند یا ماده، سخله گفته می شود، پس از آن بهمه می باشد و جمع آن بهم است. و گفت: «الغلام» یعنی پسر کوچک، و «أبو الخطاب» همان محمد بن مقلاص اسدی کوفی است که در ابتدا از یاران خاص امام صادق علیه السلام بود و سپس مرتد شد و مذاهب باطلی را پایه گذاری نمود وامام علیه السلام او را لعن کرده و از او دوری جست. و کشی روایات بسیاری درباره کفر و لعن او آورده است.(2) و اصحاب درباره روایاتی که او در حال ایمان آورده اختلاف نظر دارند. و بیشتر آنان براین باورند که می توان به آن ها عمل نمود. و گویا این مسئله فرع بر مسئله پیش است، بنابراین هرکس اعتقاد به امکان به وجود آمدن و از بین رفتن ایمان داشته باشد، می تواند به

1- . الکافی 2 : 418

2- . رجال کشی: 246 - 260

این روایات عمل کند. چرا که او را در ابتدا مؤمن به شمار می آورد. و هرکس معتقد باشد او هرگز ایمان نداشته است، نمی تواند به روایات او عمل کند.

«إنه نبعه نبوه» یعنی علم او از چشمه پیامبری است، یا اینکه او یکی از نتایج درخت نبوت و رسالت است، در قاموس آمده: «نبع الماء ینبع» با سه حرکت متوالی، «نبعا و نبوعا»، یعنی از چشمه بیرون آمد، و «النبع» درختی برای تیر و نیزه است که در قله کوه می روید.(1)

4. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند پیامبران را برای پیامبری خلق نموده و هیچ تغییری در هدفی که برایش خلق شده اند، در آنان رخ نمی دهد. و خداوند اوصیاء را برای وصایت خلق نموده که در این باره نیز هیچ تغییری رخ نخواهد داد. و برخی از مؤمنان را بر ایمانشان خلق نموده که اینان تا ابد مؤمن باقی می مانند اما عده ای هستند که ایمان به آن ها به عاریت داده می شود که اگر به درگاه خداوند دعا و اصرار ورزند، با ایمان از دنیا می روند.(2)

توضیح: در قاموس آمده است: «جبلهم الله یجبل و یجبل» یعنی آن ها را آفرید، و «جبل علی الشی ء» یعنی آن را آفرید، و او را مفطور ساخت، مانند «أجبله».(3) «فإذا هو دعا» در این بخش از کلام توصیه به دعا برای عاقبت به خیری و گمراه نشدن وجود دارد. همان گونه که انسان های شایسته پیش از ما نیز چنین می کرده اند. و همچنین در این سخن دلالت بر این مطلب وجود دارد که کامل شدن یا گرفته شدن، به وجود آورنده فعل انسان هستند. چرا که به وسیله آن سزاوار توفیق یا خذلان می شود.

و خلاصه کلام در این باره این است که هر یک از ایمان و کفر می توانند پایدار یا بدون پشتوانه باشند، که با ایجاد ضد خود از بین می رود. چرا که هنگامی که نورانیت قلب افزون شد و صفای آن فراوان گشت، ایمان و هر آن چه حقیقت است در آن جای می گیرد. و اگر هم تاریکی در آن فراوان شد و تیرگی آن را فراگرفت، کفر

1- . قاموس: 3 87
2- . الکافی 2 : 419

3- . قاموس 3 : 345

و همه باطل هایی که همراه آن است در آن جای می گیرد. و اگر هم با آمیختن نور و تاریکی در حالتی میان این دو قرار داشته باشد، همواره در آمد و شد باشد و میان ایمان و کفر مردد باشد، اگر اولی پیروز گردد ایمان در قلب او وارد می شود بدون آنکه کاملاً در آن جای گیرد. و اگر دومی چیره گشت، کفر نیز به همین صورت وارد قلبش می شود. و چه بسیار که آنکه پیروز شده بود شکست خورد و او از ایمان به سوی کفر و یا از کفر به ایمان خود بازگردد. بنابراین بنده ناگزیر است همواره قلب خویش را درنظر داشته باشد. اگر دید قلبش رو به سوی خداوند دارد، او را سپاس گوید و از او درخواست فزونی کند و تلاش بسیار نماید تا قلبش رویگردان نشود و بازنگردد و از حق منحرف نشود. همچنان که خداوند از زبان صالحان بیان فرموده است: {پروردگار ما، دل هایمان را پس از آنکه هدایت کردی منحرف نساز و از جانب خودت رحمتی بر ما فرست، به راستی تو بسیار بخشنده ای. }(1)

و اگر قلب خود را رویگردان دید که از حق منحرف گشته، توبه کند و آنچه را در آن زیاده روی نموده مهیا سازد و بر خدا توکل نماید و با دعا و زاری به سوی او توسل جوید تا آنکه عنایت الهی او را دربرگیرد و او را از تاریکی ها به سوی روشنایی رهنمون سازد. و اگر چنین نکند، بسیار است که دشمن او شیطان، بر او مسلط شود و سزاوار خذلان پروردگارش گردد و درحالی که ایمانش گرفته شده از دنیا برود. همان گونه که خداوند متعال می فرماید: {پس هنگامی که رویگردان شدند، خداوند بر دل هایشان زنگار قرار داد }(2)

خداوند ما را و همه مؤمنان را از آن پناه دهد.

5. رجال کشی: عیسی شلقان می گوید: زمانی که ابوالحسن علیه السلام جوانی نابالغ بودند به ایشان عرض کردم: فدایتان شوم، معنای این سخن از پدرتان چیست که ما را به دوستی با ابوالخطاب امر کرده و سپس دستور به دوری از او داده اند؟ گفت: ابوالحسن علیه السلام از نزد خود فرمودند: همانا خداوند پیامبران را برای پیامبری آفرید، بنابراین آن ها فقط پیامبر خواهند بود. و مؤمنان را براساس

1- . آل عمران / 8

2- . صف / 5

ایمان آفرید، بنابراین آنان فقط مؤمن خواهند بود. و ایمان را در وجود گروهی به امانت قرار داد، که اگر بخواهد آن را کامل می گرداند و اگر بخواهد آن را از ایشان بازپس می گیرد. و همانا ابوالخطاب از کسانی بود که ایمان در وجودش به عاریه نهاده شده بود، پس هنگامی که بر پدرم دروغ بست خداوند ایمانش را از او گرفت. گفت: پس این سخن را بر ابوعبدالله علیه السلام عرضه کردم، فرمودند: اگر این سؤال را از ما می پرسیدی پاسخی جز آنچه شنیده ای از ما دریافت نمی کردی.(1)

6. قرب الإسناد: امام رضا علیه السلام فرمود: همانا جعفر علیه السلام می فرمود: پس برخی پایدار و برخی ناپایدارند، آنچه پایدار است ایمانی است که استوار شده و آنچه به امانت نهاده شده، ایمان عاریه ای است. و خداوند شما را درباره مطلبی که مردم به آن آگاهی ندارند هدایت فرمود، پس او را برای منتی که بر شما نهاد سپاس گزارید.(2)

7. قرب الإسناد: امام رضا علیه السلام فرمود: همانا خداوند متعال شما را هدایت فرمود و راه را برایتان روشن قرار داد. و أبو عبد الله علیه السلام می فرمود: آن تنها پایدار و ناپایدار می باشد، پس پایدار ایمانی است که ثابت شده و ناپایدار ایمان عاریه ای است. آیا می توانی کسی را که خداوند گمراهش نموده هدایت کنی؟(3)

8. تفسیر عیاشی: ابو بصیر می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم، درباره آیه {اوست کسی که شما را از یک روح آفرید، پس برخی پایدار و برخی ناپایدار هستند.} چه می فرمایید؟ فرمود: مردم شهر تو درباره این آیه چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند: یعنی در رحم ها جای گرفته و در صلب ها قرار داده شده اند، پس فرمود: دروغ می گویند. منظور از مستقر ایمانی است که در قلب جای گرفته و هرگز از آن جدا نمی شود، و مستودع یعنی ایمانی که برای مدتی به او داده شده و پس از آن از او گرفته می شود، و زبیر از این دسته بوده است.(4)

1- . رجال کشی: 251
2- . قرب الإسناد: 203، و آیه در سوره انعام / 98
3- . قرب الإسناد: 225
4- . تفسیر عیاشی 1 : 371

9. تفسیر عیاشی: جعفر بن مروان می گوید: همانا روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، زبیر شمشیر خود را بیرون کشید و گفت: آن را غلاف نمی کنم تا اینکه برای علی علیه السلام بیعت بگیرم. اما پس از آن با امیرمؤمنان وارد جنگ شد. پس او از کسانی بود که ایمان عاریه داشت. در روشنایی نور آن گام برداشت و سپس خداوند ایمانش را از او گرفت.(1)

10. تفسیر عیاشی: سعید بن ابی اصبغ می گوید: شنیدم که شخصی از امام صادق علیه السلام درباره معنای مستقر و مستودع پرسید و ایشان فرمودند: در رحم جای گرفته و در صلب نهاده شد، و همانا ایمان به او امانت داده شده بود و سپس از او جدا شد. و زبیر زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت در نور ایمان گام برمی داشت، تا جایی که شمشیر کشیده و می گفت: با کسی جز علی بیعت نمی کنیم.(2)

11. تفسیر عیاشی: امام کاظم علیه السلام فرمود: {اوست کسی که شما را از یک روح آفرید، پس گروهی پایدار و برخی ناپایدار هستید. } فرمود: ایمانی که پایدار است و تا روز قیامت و یا تا همیشه باقی می ماند،(3) و آنچه به امانت قرار داده شده پیش از مرگ از او گرفته می شود.(4)

12. تفسیر عیاشی: صفوان می گوید: محمد بن خلف نزد أبو الحسن علیه السلام نشسته بود که ایشان از من پرسیدند: یحیی بن قاسم حذاء از دنیا رفت؟ گفتم: بله، و زرعه نیز از دنیا رفت. پس فرمود: جعفر علیه السلام می فرمود: پس گروهی پایدار و گروهی ناپایدار هستند. پس پایدار آن هایی هستند که ایمان به ایشان داده شده و در قلب هایشان جای گرفته است، و ناپایدار کسانی هستند که ایمان به آن ها داده شده و سپس از ایشان گرفته می شود.(5)

-1 . تفسیر عیاشی 1 : 371
-2 . تفسیر عیاشی 1 : 371
-3 . تردید از راوی است.
-4 . تفسیر عیاشی 1 : 371
-5 . تفسیر عیاشی 1 : 371

13. تفسیر عیاشی: امام کاظم علیه السلام فرمود: از ایشان درباره فرموده خداوند سؤال کردم که: {پس گروهی پایدار و برخی ناپایدار هستند. } فرمود: پایدار به معنای ایمان استوار و ناپایدار یعنی ایمانی عاریه ای.(1)

14. تفسیر عیاشی: أحمد بن محمد می گوید: امام رضا علیه السلام در میان بنی زریق رو به من کرده و با صدای بلند فرمودند: ای أحمد، گفتم: لبیک، فرمود: همانا هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت مردم برای خاموش کردن نور خداوند تلاش بسیار نمودند، پس خداوند اجازه نداد مگر اینکه نور خود را با امیرمؤمنان کامل کند، و هنگامی که امام کاظم علیه السلام از دنیا رفت علی بن أبی حمزه و یارانش برای خاموش کردن نور خداوند تلاش بسیار نمودند، و خداوند اجازه نداد مگر به اینکه نور خود را کامل گرداند. و همانا اهل حق این گونه اند که اگر کسی به آن ها بپیوندد شادمان می شوند و اگر کسی از آن ها جدا شود برای رفتن او بی تابی نمی کنند. چرا که به درستی راه خود یقین دارند. و اهل باطل این گونه اند که اگر کسی به آن ها بپیوندد شادمان شده و اگر کسی از ایشان جدا شود بی تابی می کنند. چرا که به درستی کار خود شک دارند. به راستی که خداوند می فرماید: {برخی پایدار و برخی ناپایدار هستند. } سپس أبوعبد الله علیه السلام فرمود: مستقر یعنی پایدار و مستودع یعنی عاریه ای.(2)

رجال کشی: با اسناد از أحمد مانند آن را آورده است.(3)

15. تفسیر عیاشی: محمد بن مسلم می گوید: شنیدم که حضرت می فرمود: همانا خداوند گروهی را برای ایمانی آفریده که هرگز از بین نمی رود. و گروهی را برای کفر آفریده که همواره پایدار است. و گروهی را برای بین این دو آفریده که ایمان را در وجود برخی از آن ها قرار داده و اگر بخواهد آن را کامل می گرداند و اگر بخواهد آن را از ایشان خواهد گرفت.(4)

1- . تفسیر عیاشی 1 : 372
2- . تفسیر عیاشی 1 : 372
3- . رجال کشی: 377

4- . تفسير عياشى 1 : 372

16: الکافی: از محمد بن مسلم از یکی از این دو امام مانند آن را آورده و در پایان آن گفته است: و در میان آن ها فلانی ایمان عاریه داشت.(1)

توضیح: «خلق خلقا للإیمان» گفته شده: لام در این جا لام عاقبت است، یعنی گروهی را آفرید که پایان کار ایشان در علم ازلی همراه با ایمان است که هرگز از بین نخواهد رفت، و آن ها پیامبران و جانشینان آن ها و پیروانشان هستند که در ایمان خود استوار هستند. و گروهی را آفرید که پایان کار آن ها در علم ازلی او کفر است. و گروهی را آفرید که میان این دو در رفت و آمد هستند، در علم او به عنوان گروه ضعیف داشته شده هستند. پس هر یک از آن ها که ایمان آورد، ایمانش امانتی است. پس اگر خداوند عز و جل بخواهد به سبب توانایی نیکو و روی آوردنش به خداوند، ایمانش را کامل گرداند، با فضل و توفیق خود آن را در وجودشان استوار می گرداند. و اگر بخواهد آن را به دلیل از بین رفتن توانایی فطری و تباه شدن توانایی های کسبی، آن را از ایشان گرفته و توفیق خود را از آن ها برمی دارد. و با مقایسه می توان به حال کسانی از آن ها که کافر شدند پی برد.

و می گویم: کسی که بداند آن ها با ایمان از دنیا می روند ممکن است بر این اساس آن ها را در گروه اول به شمار آورد. و کسی که بداند آن ها در حال کفر از دنیا رفته اند ایشان را در شمار گروه دوم می پندارد. بلکه نیکوتر آن است که گفته شود: از آنجا که خداوند از توانایی ها و قابلیت های آنان و پایان کارشان آگاه بوده، و مراتب ایمان و کفرشان را می دانسته، پس این آگاهی از استواری آن ها در ایمان و کمال ایمان در وجودشان به منزله آفرینش براساس ایمان کامل و استوار بوده است. و برای کفر و کسانی که میان ایمان و کفر در رفت و آمد هستند نیز چنین است، علم به آن به منزله آفرینش براساس کفر می باشد. پس آن ها قابلیت ایمان ضعیف را دارند. گروهی از آن ها با ایمان از دنیا می روند و پایان کار گروهی دیگر کفر است که ایمان آن ها عاریه ای بوده است.

ص: 294

1- . الکافی 2 : 417

و به نظر می رسد منظور از فلانی، ابوالخطاب باشد. و به دلیل مصلحت کنایه به فلانی شده است. چرا که گروه زیادی پیروان او بوده اند و احتمال بروز مفسده در نام بردن آشکار از او وجود داشته است. و ممکن است کنایه از ابن عباس بوده باشد. چرا که او نیز از امیرمؤمنان علیه السلام رویگردان شد و اموال بصره را به حجاز برد و میان او و امام علیه السلام نامه هایی رد و بدل شد که دلیل بر گمراهی و ارتداد او است، همان گونه که بیان شد. و تقیه در این سخن درست تر به نظر می رسد. اما نام بردن آشکار از ابوخطاب در حدیث شلقان خواهد آمد. و بر هر دو اساس «منهم» خبر «کان» و ضمیر جمع برای «خلق بین ذلک» است، و «معارا» خبر بعد از خبر می باشد. و گفته شده فلان کنایه از عثمان است. و ضمیر برای خلفاء سه گانه است، و ظرف حال برای فلانی است، و «معارا» خبر «کان» است. و اشکال لفظی و معنایی آن پوشیده نیست. چرا که آن سه نفر کافرانی بودند که هرگز ایمان نیاوردند.

17. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: ممکن است انسانی، در صبح مؤمن باشد و شب فرا رسد، در حالی که کافر شده است. و نیز ممکن است صبح، کافر باشد ولی تا شب، مؤمن شده باشد. و عده ای هستند که ایمانشان عاریتی است و ایمانشان از آنان سلب می گردد. و این ها کسانی هستند که ایمانشان عاریتی است. سپس حضرت فرمود: فلانی هم از این دسته افراد است.(1)

توضیح: «ثم یسلبونه» دلیل بر این است که «السلب» متعدی با دو مفعول است،(2)

برخلاف آنچه از کتاب های لغت برمی آید. و نیز دلیل دیگری که بر آن اشاره

1- . الکافی 2 : 417
2- . بلکه از مفهوم آن که به معنای به زور گرفتن و دزدیدن همراه با زور است، به نظر می رسد به یک مفعول نیاز دارد که همان مسلوب است. اما از آن جا که چیز گرفته شده به دیگری تعلق دارد، به گونه ای که اگر نزد او و در اختیارش نباشد، سلب به معنای به زورگرفتن تحقق نمی یابد که با استفاده از زور و پس از خودداری و دفاع کردن است، باید چیزی را که به

زور گرفته شده به عنوان مفعول بیان کند، در حالی که آن را به عنوان بدل آورده است. مانند آن که گفته می شود: «سلب فلانا ثوبه» هنگامی که آن را با زور بگیرد. و نیز این سخن که: «سلبه فؤاده و عقله»، و فرموده خداوند متعال: «و إن یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه» حتی اگر گفته شود: «سلب ثوب فلان» و مانند آن معنای به کارگیری زور از جانب گیرنده و خودداری از سوی کسی که از او گرفته شده را نفی می کند، و هم معنا با دزدی و گرفتن بدون زور می شود. و این سخن امام علیه السلام «یسلبونه» پس ضمیر جمع همان مفعول است که مبدل منه و به جای فاعل مرفوع است، و ضمیر مفرد به ایمان بازمی گردد و چیزی جز بدل اشتمال از مفعول نیست که در جای آن قرار گرفته است. «یتراءی» به نظر می رسد مفعول دوم باشد، هرچند استناد در آن به سخن امام علیه السلام «یسلبونه» وجود دارد، اما استناد به سخن خداوند متعال سزاوارتراست: « و إن یسلبهم الذباب شیئا».

دارد، مثال برای بدل اشتمال به این عبارت است که گفته می شود: «سلب زید ثوبه» چرا که اگر متعدی به دو مفعول می بود نیازی به بدل نداشت. اما با وجود بیان آن در سخن فصیح ترین فصیحان اعتباری به سخن آن ها نیست.

18. الکافی: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: همانا، خداوند پیامبران را بر سرشت پیامبری خلق نموده و آنان جز پیامبر نمی گردند. و مؤمنین را بر سرشت ایمان خلق نموده و آنان جز مؤمن نمی گردند. و به عده ای دیگر هم ایمان به عاریت داده است که اگر خواست برایشان کامل می گرداند و اگر خواست آن را از ایشان سلب می کند. حضرت فرمود: این آیه در مورد آن ها صدق می کند: {پس برای [ایمانِ برخی] قرارگاه و برای [ایمان برخی] محل امانتی قرار داد. } سپس حضرت به من فرمود: فلانی کسی بود که ایمانش امانتی بود و چون بر ما دروغ بست، آن ایمانش سلب گشت.(1)

توضیح: خداوند متعال فرمود: {و اوست کسی که شما را از یک روح آفرید، پس برخی پایدار و گروهی دیگر ناپایدار هستند. } بیضاوی گفته است: یعنی شما در صلب ها یا روی زمین جای گرفته اید، و در رحم ها و یا زیر زمین نهاده شده اید. و یا به معنای جایگاه قرار گرفتن و نهاده شدن است. و ابن کثیر و بصریان (2) آن را با کسره قاف خوانده اند، براساس اینکه اسم فاعل و مستودع اسم مفعول باشد. یعنی برخی از

1- . الکافی 2 : 418
2- . آن دو أبو عمرو بن علاء و یعقوب هستند.

شما ایمان مستقرّ دارند و برخی دیگر به امانت نهاده شده اند. چرا که استقرار نسبت به ما پایین تر از استیداع است، پایان.(1)

و شاید تأویل امام علیه السلام به قرائت اخیر نزدیک تر باشد، یعنی ایمان برخی از شما ثابت و پایدار و ایمان برخی دیگر به ودیعه نهاده شده است. یا اینکه برخی از شما در ایمان ثابت قدم و برخی دیگر ناپایدار هستید. و «مستودع» اسم مفعول یا اسم مکان است. و براساس قرائت اول اسم مکان است، یعنی برخی از شما جایگاه استقرار ایمان هستید. و برای مستودع نیز این دو معنا وجود دارد. فرموده: «سلب إیمانه» ممکن است در صیغه مفعول و فاعل باشد، که در صورت دوم اشاره به دروغ دارد.

19. نهج البلاغه: در یکی از خطبه های امام علیه السلام آمده است: ایمان بر دو نوع است: ایمانی که در دل ها ثابت و برقرار است و ایمانی که در میان سینه ها و دل ها ناپایدار است، تا زمانی معین فرارسد. پس اگر از کسی بیزارید او را به حال خود واگذارید تا زمان مرگش فرارسد، چرا که آن هنگام زمان بیزاری جستن است. و هجرت بر جایگاه ارزشمند نخستین خود پابرجاست. خداوند نیازی به ایمان اهل زمین ندارد، چه آشکارا ایمان بیاورد و چه در نهان ایمان بیاورد. نام مهاجر را تنها برای کسی می توان به کار برد که حجت خدا بر روی زمین را بشناسد. هرکس حجت خدا را شناخت و به امامت او اقرار کرد مهاجر است. و نام مستضعف در دین بر کسی که حجت بر او تمام شد و گوشش آن را شنید و قلبش آن را دریافت، صدق نمی کند. همانا کار ولایت ما اهل بیت پیامبر بسیار دشوار است. و تنها مؤمن دین دار که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است می تواند آن را تاب بیاورد. و گفتار ما تنها در سینه های امانت دار و خردهای بردبار جای می گیرد. ای مردم، پیش از آنکه مرا از دست دهید از من بپرسید. پس به راستی که من راه های آسمان را بهتر از راه های زمین می شناسم. بپرسید پیش از آنکه فتنه ها هم چون شتری بی صاحب به

1- . أنوار التنزیل : 137

حرکت درآید و مهار خود را پایمال کرده و مردم را بکوبد و بیازارد و عقل ها را سرگردان سازد.(1)

توضیح: «العواریّ» جمع «العاریّه» با تشدید در هر دو است، گویا از «عار» گرفته شده است، چرا که درخواست از آن ننگ و عیب است. ابن میثم رحمه الله گفته است: سخن امام علیه السلام: «فمن الإیمان» تا پایان آن، ایمان را بر دو نوع کرده است، یکی از آن دو ایمانی است که در قلب ها پایدار و استوار است که ملکه آن شده است. و دوم آنکه دستخوش دگرگونی و از بین رفتن باشد. و امام علیه السلام لفظ «عواری» را به کار برده است، زیرا در معرض بازگشت و رد شدن قرار دارد. و کنایه امام علیه السلام از بودن آن در میان سینه ها و قلب ها به معنای پایدار نبودن در قلب ها و جای نگرفتن در جوهر روح است.(2)

و ابن ابی الحدید گفته است: منظور امام علیه السلام چیزی است که همراه با اخلاص و یا انفاق باشد.(3)

و سخن امام علیه السلام: «إلی أجل معلوم» آماده سازی برای استعاره آوردن «العواری» است، و این تقسیم بندی بر دو بخش در نسخه رضی رضی الله عنه با خط او آمده است. و در بسیاری از نسخه های شارحان و نسخه های معتبر بسیاری، بر سه بخش آمده است. ایمانی که در قلب ها استوار و پابرجاست و ایمانی که در قلب ها ناپایدار است و ایمانی که میان سینه ها و قلب ها ناپایدار است، تا آنکه مدت زمان معینی فرارسد.

و ابن ابی الحدید در توضیح آن گفته است: ایمان یا به وسیله برهان استوار است، که همان ایمان راستین است. یا اینکه با برهان پایدار نیست، بلکه براساس دلیل جدلی بنا نهاده شده، مانند بسیاری از کسانی که علوم عقلی برایشان محقق نشده و این همان است که امام علیه السلام از آن تعبیر به «عواری فی القلوب» فرموده است. اگرچه در همان قلبی باشد که جایگاه ایمان راستین است. مگر اینکه حکم آن حکم چیز عاریه ای در خانه باشد. و یا اینکه بر اساس تقلید و خوش گمانی

1- . نهج البلاغه 1 : 386

2- . شرح نهج ابن میثم: 441

3- . شرح نهج ابن أبی الحدید 3 : 215

به پیشینیان باشد. و امام علیه السلام آن را میان دل ها و سینه ها در گردش می داند چرا که در مرتبه ای پایین تر از قبلی است. بنابراین آن را در قلب ندانسته است. و سخن امام علیه السلام «إلی أجل معلوم» پاسخی برای دو نوع اخیر است. چرا که کسی که به درجه برهان نرسیده باشد ممکن است تا مرتبه مقلد پایین کشیده شود. پس ایمان هریک از آن ها تا سرآمدی معین است، چرا که در معرض نابودی قرار دارد.

«فإذا کانت لکم براءه» تا پایان کلام، گفته شده: یعنی اگر می خواهید از کسی بیزاری جویید، آن را تا زمان مرگش به تأخیر اندازید و در بیزاری جستن از او شتاب نکنید. چرا که ممکن است توبه کند و بازگردد. و اگر بدون توبه و بازگشت از دنیا رفت می توان از او بیزاری جست. چرا که پس از مرگ هیچ فرصتی در انتظار او نیست. و می توان این بیزاری را در معنای مطلق دانست، به دلیل جایز بودن بیزاری از فاسق و کافر در زمان زنده بودن آن ها، اما به شرط دارا بودن یکی از دو ویژگی گفته شده، بر خلاف آنچه پس از مرگ خواهد بود.

و گفته شده: یعنی منتظر مرگ او باشید، چرا که ممکن است او اعتقاد حق داشته و برای هدفی دنیایی آن را پنهان می کرده است. و گفته شده: اشاره ای است به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز میت بر منافقان انجام می داده است. پس اگر چهار تکبیر می گفت مردم متوجه می شدند او از منافقان بوده و اگر پنج تکبیر می گفت می دانستد که او مؤمن بوده است. به این ترتیب امام اشاره به این دارند که هنگام مرگ بیزاری واقع می شود و با نشانه تکبیرها آشکار می گردد. و هر دو دلیل همان گونه اند که می بینی (و مبتلا به اشکال هستند).

و به نظر می رسد منظور از بیزاری، بریدن وابستگی های ایمانی است که با وجود آن ها طلب آمرزش جایز است، همان گونه که فرموده خداوند به آن اشاره دارد: {پیامبر و مؤمنان نباید برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هرچند آن ها خویشاوندانشان باشند.} تا آن جا که می فرماید: {پس هنگامی که دانست او دشمن

خداست از او دوری جست. }(1) و «الهجره قائمه» تا پایان، اصل هجرت که به آن دستور داده شده، بیرون رفتن از سرزمین کفر به سرزمین اسلامی است. و در نهایه در این باره آمده است: «پس از فتح مکه هجرتی وجود ندارد، اما جهاد و نیت آن همچنان وجود دارد» و در حدیث دیگری آمده است: تا زمانی که توبه وجود دارد، هجرت از بین نمی رود. «الهجره» در اصل اسم از ریشه «الهجر» ضد وصل است، و «قد هجره هجرا و هجرانا» سپس به بیرون رفتن از سرزمینی به سرزمین دیگر گفته شد و اولی را به واسطه دومی ترک کردند. گفته می شود: «هاجر مهاجره».

و هجرت بر دو نوع است، یکی آنکه خداوند پاداش آن را بهشت قرار داده و فرموده است: {همانا خداوند جان و مال مؤمنان را در ازای بهشت از آن ها خریداری می کند. }(2)

پس مردی نزد پیامبر خدا آمد و خانواده و اموالش را به ایشان سپرد بدون اینکه به سوی آنان بازگردد، و به تنهایی برای هجرت آماده شد. و پیامبر صلی الله علیه و آله مرگ در سرزمینی که از آن هجرت کرده اند را ناپسند می دانستند. به همین دلیل فرمودند: اما بیچاره سعد بن خوله، و به خاطر مرگ در مکه برایش اندوهگین شدند.(3) و هنگامی که به مکه رسیدند، گفتند: خداوندا مرگ ما را در آن قرار نده. پس هنگامی که مکه فتح شد مانند مدینه سرزمین اسلامی به شمار آمد و هجرت نیز از میان برداشته شد.

و هجرت دوم کسانی از اعراب هستند که هجرت نموده و همراه مسلمانان جنگیدند، و کار آن ها مانند کسانی که در هجرت اول بودند نیست، و آنان با کسانی که هجرت اول را انجام داده اند برابر نیستند. این همان منظور امام علیه السلام از پابرجا بودن هجرت تا زمانی که وجود توبه است، بنابراین وجه جمع میان دو

1- . توبه / 114
2- . توبه / 111
3- . یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله از این که سعد بن خوله در مکه و در حجه الوداع از دنیا رفت، اندوهگین شدند و برایش دلسوزی کردند، و

فرمودند: اما بیچاره سعد بن خوله که در زمینی که از دنیا رفت که از آن هجرت کرده بود. رجوع شود به ترجمه آن در استیعاب، ذیل اصابه 2 : 41

حدیث همین است. و هنگامی که در حدیث نام دو هجرت برده شود، منظور فقط هجرت حبشه و هجرت مدینه می باشد. پایان.

و ابن أبی الحدید گفته است: این سخن از اسرار وصیت است که اختصاص به علی علیه السلام دارد، چرا که مردم نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس از فتح مکه هجرتی نخواهد بود، پس عمویشان عباس درباره نعیم بن مسعود اشجعی میانجی گری کرد تا او را استثنا نماید و پیامبر پذیرفتند. و این هجرتی که أمیرمؤمنان علیه السلام به آن اشاره دارند، آن نیست، بلکه هجرت به سوی امام است. و برخی از اصحاب گفته اند: هجرت از سرزمین شرک برای کسی که با وجود امکان، از آشکار کردن شعائر اسلامی ناتوان است واجب می باشد. اما برای کسی که بر آن توانایی دارد، به دلیل دوری از فراوانی مشرکان، مستحب است. و منظور از آن چیزهایی است که مخصوص اسلام است، مانند اذان و اقامه و روزه ماه رمضان و مانند آن. و برخی از آنان سرزمین هایی را که مؤمن با وجود امکان، توانایی برپاداشتن شعارهای ایمان را ندارد نیز به سرزمین های شرک افزوده اند. و اگر به دلیل بیماری یا تنگدستی و مانند آن از هجرت معذور باشد اشکالی ندارد، چرا که خداوند می فرماید: {مگر مردان و زنان و فرزندان ضعیف نگاه داشته ای که هیچ چاره و راهی ندارند، باشد که خداوند آنان را مورد آمرزش قرار دهد و خداوند همواره بخشنده و آمرزنده است.} (1) و به نظر می رسد این سخن امام که: خداوند نیازی به ایمان اهل زمین ندارد، کنایه از پابرجا بودن تکلیف دارد. همان گونه که فرموده پیامبر دلیل بر آن است که فرمود: تا زمانی که توبه پابرجاست هجرت نیز وجود دارد، و برای مجازگویی مجال وسیعی وجود دارد. و در صحیفه سجادیه آمده است: «و مرا مانند کسی که هیچ خیری در او نیست و هیچ نیازی از تو به سویت ندارد، از نزد خویش مران» و گفته شده: کلمه «ما» در اینجا برای نفی است، و آن را با دلایل بی ارزشی توجیه کرده اند. و «السر» چیزی است که پوشیده می شود. و «استسر» یعنی آن را پوشاند و مخفی کرد، پس در این هنگام کسی که پنهان کرده

1- . نساء / 97

مانند آن کس است که آشکارا بیان نموده، چرا که برای دین خود یا غیر آن ترس و پروایی ندارد. و گفته شده یعنی از کسی که دین خود را پنهان داشته یا آن را آشکار کرده است. و «من» برای بیان جنس است، و گفته شده اضافی است که اگر حذف شود، «مستسر» به جای «أهل الأرض» مجرور می شود.

«لا تقع اسم الهجره» تا پایان، یعنی شرط معرفت امام و اقرار به آن برای صادق بودن هجرت لازم است. و منظور از این سخن که هر کس او را بشناسد، این است که فقط با شرط بیرون آمدن به سوی امام او مهاجر به شمار می رود. یا به این معنی که معرفت او برپایه مشاهده و عیان باشد، و ممکن است منظور این باشد که شناخت امام و اقرار به واجب بودن پیروی از او برای اطلاق نام هجرت کافی است، همان گونه که از ظاهر بخش اخیر سخن چنین برمی آید، و برخی از احادیث ما نیز بر آن دلالت دارند. بنابراین معرفت امام و اقرار به او در زمانش، جایگزین هجرت مورد پسند در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

و بعضی از اصحاب گفته اند: هجرت در زمان غیبت به معنای سکونت در شهرهاست، چرا که در مقابل بادیه که محل زندگی اعراب بوده قرار دارد. و شهرها برای به دست آوردن کمالات، از روستاها نزدیک تر هستند و در میان مردمان روستاها و بیابان ها درشتی و ستمگری و دوری از دانش و کمالات رایج است. همان گونه که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که ستمگری و درشتی در میان فدادون است.(1) و گفته شده: یعنی بیرون رفتن برای کسب دانش. که شامل بیرون رفتن از روستاها و بادیه هاست. و بیرون رفتن از شهر نمی تواند برای کسب دانش باشد.

و «لا یقع اسم الاستضعاف» تا پایان، استضعاف یعنی ضعیف شمردن چیزی یا ضعیف یافتن آن، و «استضعفه» یعنی درخواست ناتوانی او را نمود. و «الحجه» یعنی دلیل و برهان، و امام از آن تعبیر فرموده چرا که دلیل حق است. و منظور از آن در

1- . فدادون: شترداران، و چوپانان، و صاحبان چارپایان و خرهای بارکش، و کشاورزان، و خرگوش داران، و کسانی که در میان زمین ها و چارپایانشان

صدای خود را بلند می کنند، و کسانی که شترهای فراوان دارند.

اینجا یا دلیل الحق از اصول دین و یا أعم از آن است، و یا براساس مضاف، به معنای امام باشد، یعنی حجتی برای حجت ها..

قطب راوندی رحمه الله گفته است: ممکن است این سخن اشاره به یکی از این دو آیه داشته باشد: اول اینکه {همانا کسانی که فرشتگان روحشان را درحال که به خود ظلم کرده بودند، گرفتند. پرسیدند: در چه حال بودید؟ گفتند: ما در زمین ضعیف نگاه داشته بودیم. گویند: آیا زمین خداوند گسترده نبود تا در آن هجرت کنید؟ پس جایگاه آنان جهنم است که بد جایگاهی است.}(1) پس بر این اساس منظور امام این است که استضعاف برای کسی که امام را شناخته و دستوراتش را دریافت کرده و قلبش آن ها را فراگرفته، صدق نمی کند. هرچند رنج سفر به سوی امام را تحمل نکرده و در میان خانواده و فرزندان خود بماند. همان گونه که برای این گروه نام برده در آیه صدق کرده است. و دوم، سخن خداوند متعال پس از آن است که فرمود: {به جز مردان و زنانی که ضعیف نگاه داشته شدند. } تا پایان آیه، بنابراین منظور این است که هرکس امام را شناخت و سخن او را شنید و قلبش آن را در میان گرفت، نام مستضعف آن گونه که برای این گروه صادق است برای او صدق نمی کند. چرا که فرض بر مهاجرت جسمی برای افراد در زمان پیامبر بوده است و نه برای کسانی که پس از آن ها هستند، بلکه شناخت ایشان و عمل به گفته های ایشان از آن ها پذیرفته شده و نیازی به هجرت جسمانی نیست.

و ابن میثم رحمه الله پس از بیان این سخن گفته است: می گویم: ممکن است منظور از این سخن این باشد که برای کسی که دعوت حجت به او رسید و گوشش آن را شنید، با وجود توانایی در هجرت هیچ بهانه ای برای تأخیر در برخاستن و رفتن به سوی امام پذیرفته نیست. و نام مستضعف آن گونه که برای مردان و زنان و فرزندان مستضعف صادق است، برای او صدق نمی کند، تا بهانه ای برای او به شمار آید. بلکه به دلیل این تأخیر مورد سرزنش و سزاوار مجازات خواهد بود. مانند کسانی که گفتند: ما در زمین ناتوان نگاه داشته شدیم، و این مخصوص کسانی است

1- . نساء / 97 و آنچه پس از آن آمده است، نساء / 98

که توانایی برخاستن دارند، نه برای ناتوانان. چرا که استضعاف برای آن ها صادق است، پایان.(1)

و می گویم: شرح این کلام در احادیث بسیاری خواهد آمد، و اینکه منظور این است که کسی که در زمان آرامش مستضعف به شمار آمده و از شناخت امام معذور است، فقط کسی است که حجت و دلیل و اختلاف مردم درباره آن به او نرسیده باشد. یا اینکه رسیده ولی عقلی ندارد که با آن بتواند حق و باطل را از هم تشخیص دهد. چنان که اگر خداوند بخواهد جزئیات آن را خواهیم آورد.

«إن أمرنا صعب مستصعب» صعب یعنی دشوار، و «الأبیّ» چیزی است که به آسانی رام نشود، مخالف ذلول می باشد. و «استصعب الأمر» یعنی دشوار شد. و «استصعبت الأمر» یعنی آن را دشوار یافتم. و«حملته» و «احتملته» هر دو یک معنی دارند. و «حمّلته» با تشدید است، پس آن را بلند کرد. و «الامتحان» یعنی آزمون، و «امتحن الله قلبه» یعنی آن را گستراند و وسیع نمود.

ابن ابی الحدید گفته است: خداوند متعال فرمود: {آن ها کسانی هستند که خداوند قلبشان را برای تقوا آزمود. }(2) گفته می شود: فلانی را برای فلان کار آزمودم، یعنی توانایی اش را برای انجام کار آزمودم. پس او برای تحمل سختی های آن تواناست. و می تواند به معنای معرفت باشد. چرا که بررسی درستی هر چیز یا به وسیله آزمودن آن است، پس آن را در جایگاه آن قرار داده، و لام متعلق به محذوف خواهد بود، یعنی به وجود آورنده آن، و این همان لامی است که در این سخن به کار می رود: «أنت لهذا الأمر» یعنی مخصوص آن هستی، و با وجود اینکه معمولا منصوب در حال آورده می شود آمده است. و می تواند به این معنا باشد که خداوند دل هایشان را با اندوه های گوناگون برای تقوا آزموده است، یعنی تا تقوای آن ثابت و آشکار گردد و پرهیزکاری آنان دانسته شود. چرا که تنها با شکیبایی در سختی ها و اندوه ها می توان به وجود تقوا پی برد. یا اینکه دل هایشان را برای تقوا خالص

-1 . شرح نهج ابن میثم: 441
-2 . حجرات / 3

گرداند، یعنی آن را ذوب کرده و جلا دهد. و «وعیت الحدیث» یعنی آن را فرا گرفتم و درک کردم، و منظور نگهداری حدیث از منتشر شدن و نگهداشتن رازها از رسیدن به گوش نااهلان است. یا اعتراف کامل به آن ها و مردد نشدن به هنگام ناتوانی از درک معرفت تفصیلی از آن ها، بنابراین مانند تفسیر آنچه پیشتر آمده بود می باشد. و «الحلم» با کسره یعنی آرامش و عقل، و «رزانه» یعنی وقار.

و نتیجه سخن این است که جایگاه آنان و کمالات و قدرتی که در کارهای غیرمعمول دارند، دشوار است و برای دیگران ممکن نیست، درک آن برای مردم عادی دشوار است و یا درک علوم و اسرار آن ها از توانایی بیشتر مردم بیرون است، پس آن را چنان که شایسته است نمی پذیرند تا به گونه ای باشند که با غلو دچار افراط نشده و با تصدیق نکردن مبتلا به تفریط نشوند. و یا با گفتار ناصحیحی که به دلیل بد فهمی پیش آمده است. مگر بنده ای که خداوند قلبش را برای ایمان گسترانده و خالص کرده است. پس او هر دستوری را که به او می رسد اگر دلیل آن را بداند برهمان اساس اطاعت نموده، و هرآن چه را از درک آن ناتوان است به شکل اجمالی تصدیق می کند و علم آن را به امامان علیهم السلام واگذار می کند.

و منظور از راه های آسمان، راه هایی است که فرشتگان از آن بالا می روند و اعمال بندگان را از آن بالا می برند. یا جایگاه های ساکنان آسمان ها و مراتب آ ن هاست. و یا چیزهایی را که در آینده پیش خواهد آمد، و چیزهایی که از مردم پوشیده است، چیزهایی که تنها با آموزشی الهی درک می شوند. چرا که مکان فرود آمدن آن ها از آسمان است. یا به معنای احکام دین و قواعد شریعت است، چرا که برای هرچیزی که مقابل آن ها قرار دارد می تواند راه های زمین را به کار برد.

و «شغر البلد» مانند «منع» به معنای خالی شدن از نگهبان است، و «بلده شاغره برجلها» شهری است که هیچ چیز آن را از غارت و چپاول نگاه نمی دارد. و «شغرت المرأه» یعنی برای آمیزش پایش را بلند کرد، و «شغرتها» یعنی این کار را با او انجام دادم. هم متعدی و هم غیر متعدی می آید، و «شغر الکلب» هنگامی گفته می شود که یکی از پاهای خود را برای بول بلند کند. و گفته شده: «الشغر» یعنی دوری و گستردگی، و گفته شده: این کنایه به کار برده است تا بیان کند هیچ

اندیشمندی برای برطرف کردن این فتنه و سامان دادن به کارهای دین وجود ندارد. و ممکن است کنایه از فراگیر بودن آن در شهرها و میان بندگان باشد. از ریشه الشغر به معنی گستردگی، یا «شغر الکلب» و یا از «شغره المرأه» باشد که به معنای پرده افکندن و بی پروایی در آشکار شدن عیب ها و زشتی ها است. و «الوطء» یعنی گام برداشتن، و «الخطم» با فتحه برای چارپا، پیشاپیش بینی اوست، و بر وزن کتاب یعنی چیزی که در بینی شتر نهاده می شود تا رام گردد. و «الوطء فی الخطام» کنایه از نبود فرمانده است. چرا که شتر وقتی بی ساربان شود به بیراهه رفته و جست و خیز می کند و هرچه زیر پای اوست لگدمال و نابود می سازد.

و «تذهب بأحلام قومها» یعنی عقل های اهالی آن را تباه می سازد. پس اعمالشان بر خلاف آنچه عقل بدان دستور داده می باشد. پس منظور از اهل آن، تبهکاران است. یا به این معنی که اهل زمانه خود را سرگردان می سازد، بنابراین دیگر چاره ای برای رهایی از آن نمی یابند. پس اهل آن کسانی هستند که بلایی به آن ها رسیده است. یا به این معنی که اهل این زمان با ترس و امید به سوی آن می آیند و به دلیل غفلت از وجه حق در آن، متوجه فتنه بودن آن نمی شوند.

ص: 306

باب سی و پنجم : علت اینکه خداوند مومنان را از گناه باز نمی دارد

روایات:

1. مجالس مفید: عمرو بن جمیع می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: هر کس برای پرسش از فقه و قرآن و تفسیر نزد ما آمد به او اجازه دهید، و هرکس برای آشکار ساختن عیبی که خداوند آن را پوشانده آمد او را دور سازید. پس مردی از آن میان گفت: فدایتان شوم، حال خود را برایتان بازگو کنم؟ فرمود: اگر چنین می خواهی. گفت: به خدا سوگند من مدتی است گرفتار گناهی هستم و با اینکه می خواهم آن را دگرگون سازم نمی توانم. امام فرمود: و اسباب بازگشت از گناه را برایت فراهم نمی کند که پیوسته این خوف در دلت باشد و از وی در بیم و هراس باشی. (1)

2. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند دانست که گناه برای مؤمن از خودبینی بهتر است و اگر چنین نبود خداوند هرگز مؤمن را مبتلا به گناه نمی کرد. (2)

می گویم: إن شاء الله شرح و اخبار مانند آن در باب عجب خواهد آمد.

1- . أمالی مفید: 14

2- . الکافی 2 : 133

باب سی و ششم : دوستی و دشمنی به خاطر خداوند

روایات:

1. تفسیر امام علیه السلام، علل الشرائع، عیون اخبار الرضا، امالی شیخ صدوق: امام عسکری از پدران خود علیهم السلام نقل فرمود که فرمودند: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یکی از یاران خود فرمود: ای عبد الله، به خاطر خدا دوست بدار و به خاطر او کینه به دل بگیر، در راه خدا دوست بدار و در راه او دشمنی کن، که ولایت و محبت خداوند تنها از این طریق به تو میرسد. و هیچکس حتی با داشتن نماز و روزه بسیار، طعم ایمان را نمیچشد مگر اینکه اینچنین باشد. و دوستی و برادری با مردم در این روزگار، در اغلب موارد به خاطر دنیاست. به خاطر دنیا دوستی میکنند و به خاطر آن دشمنی میکنند. اما این آن ها را از خدا بینیاز نمیسازد. به او گفت: من چگونه بدانم که دوستی و دشمنیام در راه خداست؟ و چگونه بدانم چه کسی دوست خداست تا او را دوست داشته باشم؟ و چه کسی دشمن اوست تا او را دشمن بدارم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: آیا این را میبینی؟ گفت: بله. فرمود: دوست این شخص دوست خداست، پس او را دوست بدار و دشمن او دشمن خداست، پس با او دشمنی کن. با دوست او دوستی کن، حتی اگر قاتل پدر و فرزندت باشد و با دشمن او دشمنی کن حتی اگر پدر یا فرزند تو باشد.(1)

میگویم: بسیاری از اخبار این باب در باب صفات مومن و باب صفات برترین بندگان و باب جوامع المکارم و در ابواب کتاب حجت آمده است.

1- .[1] علل الشرایع 1 : 134، عیون اخبار الرضا 1 : 291، امالی صدوق : 8

2. ثواب الاعمال، امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از محکمترین دستاویزهای ایمان، این است که دوستی و دشمنی تو در راه خدا باشد و بخشندگی و محروم کردن تو نیز در راه او و برای خدای عز و جل باشد.(1)

المحاسن: از ابن محبوب مانند این روایت ذکر شده است.(2)

مجالس مفید از ابن عیسی مانند این روایت ذکر شده است.(3)

3. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس کافری را دوست بدارد نسبت به خدا دشمنی ورزیده است و هر کس با کافری دشمن باشد دوستدار خداست. سپس فرمود: دوست دشمن خدا، دشمن خداست.(4)

4. تفسیر قمی: {در آن روز دوستان همه با هم دشمند به جز متقیان، }(5) یعنی دوستان با یکدیگر دشمنی می کنند و امام صادق علیه السلام فرمود: هر دوستی که در دنیا برای غیر خدا باشد، در روز قیامت به دشمنی بدل میشود.

امیر مومنان علیه السلام فرمود: و ظالم، فردای قیامت، دست خود را گاز میگیرد و هنگامه کوچ نزدیک است و همه دوستان به جز پارسایان دچار پشیمانی میگردند.

5. الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: آیا دین چیزی به جز دوستی است؟ خداوند عز و جل میفرماید: {بگو ای پیغمبر اگر خدا را دوست میدارید، مرا پیروی کنید که خدا شما دوست بدارد. }(6)

6. الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: از نشانههای محبت انسان به دینش، محبت او نسبت به برادرانش است.(7)

ص: 309

1- . ثواب الاعمال : 152
2- . المحاسن: 263
3- . مجالس مفید: 97
4- . امالی صدوق: 360

5- . زخرف / 67
6- . الخصال: 5، آل عمران / 31
7- . الخصال: 13

7. تحف العقول: امام جواد علیه السلام فرمود: خداوند به یکی از پیامبران خود وحی کرد: زهد تو در دنیا سبب آسایش توست و بریدن از همه و آمدنت به سوی من، موجب عزت توست. اما آیا هیچگاه به خاطر من با دشمنی، دشمنی یا با دوستی، دوستی کردهای؟(1)

8. تحف العقول: امام عسکری علیه السلام فرمود: دوست داشتن خوبان خوبان باعث ثواب است و دوست داشتن بدان خوبان را باعث فضیلت است و کراهت داشتن بدان از خوبان مایه زینت است و کراهت داشتن خوبان از بدان خواری برای بدان است.(2)

المحاسن: از امام صادق علیه السلام مانند این روایت ذکر شده است،(3) با تغییر و افتادگی از متن.

9. المحاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: ای زیاد، وای بر تو، آیا دین چیزی به جز عشق است؟ آیا ندیدی که خداوند فرمود: {بگو ای پیغمبر اگر خدا را دوست میدارید، مرا پیروی کنید که خدا شما دوست بدارد وگناه شما را ببخشد. }(4)و آیا ندیدی که خداوند به محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: {خدا مقام ایمان را محبوب شما گردانید و و در دلهایتان نیکو بیاراست} و فرمود: {و مهاجرین را که به سوی آنان آمدند، دوست میدارند. } پس فرمود: که دین همان محبت و محبت همان دین است.(5)

10. المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به خاطر خدا دوست بدارد و به خاطر او دشمنی کند، و به خاطر او ببخشد و به خاطر او محروم کند، از جمله کسانی است که ایمانشان به کمال رسیده است.(6)

1- . تحف العقول: 479
2- . تحف العقول: 517
3- . المحاسن: 266
4- . آل عمران / 31، و آیات بعدی به ترتیب: حجرات / 7، حشر / 9
5- . المحاسن: 263
6- . المحاسن: 263

11. المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس خدا را دوست بدارد و با دشمن او دشمنی کند و دلیل دشمنیاش با او جنایتی که در دنیا مرتکب شده نباشد، سپس در روز قیامت گناهانی بیاورد همچون کف دریا، خداوند آن را برای او می بخشد.

توضیح:«وترته» یعنی از آن کاسته شد و «وتر» به کسر، یعنی جنایتی که انسان نسبت به دیگری انجام میدهد؛ مثل قتل، غارت یا به اسیری بردن.

12. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به خاطر خدا دوست بدارد و به خاطر او دشمنی کند و به خاطر او ببخشد، از جمله کسانی است که ایمانشان به کمال رسیده است.(1)

توضیح: «من أحبّ لله»، یعنی هر کس را که دوست می دارد از این جهت باشد که محبوب خداست، و خداوند دیگران را به دوست داشتن آنان دستور داده؛ یعنی کسانی مثل پیامبران، جانشینان آن ها و انسانهای صالح و مومن را نه برای اهداف دنیوی و طمعهای ناچیز و پست دوست بدارد. «و أبغض لله»، یعنی دشمنی کسی را که دشمن می دارد به این خاطر دارد که خداوند او را دشمن داشته و امر به دشمنی با او فرموده؛ مثل پیشوایان به سوی گمراهی، کفار، مشرکان، مخالفان با خدا و ظالمان و ستمکاران، به دلیل مخالفت آن ها با خداوند تعالی دشمنی کند، «و أعطی لله» یعنی به هر کس که خدا دستور داده به او بخشش کند، بخشش کند؛ به افرادی مثل امامان دین و فقرای مومن و صالح، خالصانه و نه برای ریا و پیچیدن آوازهاش. در بعضی نسخهها به جای «لله»، «فی الله» آمده است که به همان معناست. «فی» برای تعلیل آمده و یا برای رساندن این معنا که محبت باید در راه اطاعت خداوند باشد.«». زیرا دوست داشتن دوستان خدا و دشمنی با دشمنانش و عمل خالصانه برای او ستون ایمان و مهمترین رکن آن است.

1- . الکافی 2 : 124

13. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از محکمترین دستاویزهای ایمان، این است که دوستی و دشمنی تو در راه خدا باشد و بخشندگی و محروم کردن تو نیز در راه او و برای او باشد.(1)

توضیح: «عروه» قلاب یا دستگیره طناب است که برای بالا رفتن از آن استفاده میکنند. همچنین به معنای دستگیره کوزه و ظروف مانند آن است. اما معنای اول در اینجا مناسبتر است، گویا ایمان به طنابی تشبیه شده که به وسیله آن به سوی بهشت و مدارج عالی بالا رفته می شود و هر کس که بخواهد از اعمال و اخلاق برخاسته از ایمان بالا برود، به دستاویزهایی که در آن وجود دارد، چنگ میزند و در این مساله اشارهای هست به آیه مبارکه {پس هر کس که از راه کفر و سرکشی برگردد و به راه ایمان و پرستش خدا گراید، به رشته محکم و استواری چنگ زده که هرگز نخواهد گسست. (2)} و محروم کردن دیگران در راه خداوند، به معنای عدم بخشش به خاطر خداوند است. مانند مواردی که منجر به تبذیر مال است و یا بخشش به کافران فاسد و ستمکار و یاری کردن آن ها در راه ظلم و امثال آن.

14 .الکافی: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوستی مؤمن با مؤمن به خاطر خداوند، از بزرگ ترین شعبه های ایمان است. آگاه باشید که هر کس به خاطر خداوند دوست داشته باشد و به خاطر خداوند دشمن بدارد و به خاطر خداوند بخشش کند و به خاطر خداوند دریغ نماید، از برگزیدگان خداوند است.(3)

المحاسن: از ابن محبوب مانند این روایت ذکر شده است.(4)

توضیح: در قاموس«ود» و «وداد»به معنای محبت و دوستی است و این دو کلمه، مانند «وداده» و «موده»، مثلث الفاء هستند و در مصباح «الشعبه من الشجره» به معنای شاخهای از درخت است و جمع آن «شعب» است، مثل «غرفه» و «غرف»

1- . الکافی 2 : 125

2- . بقره / 256

3- . الکافی 2 : 125

4- . المحاسن: 263

و شعبه چیزی به معنای دسته و یا گروهی از آن چیز است. و «انشعبت أغصان الشجره» یعنی درخت شاخه شاخه شد. و میگویند: فلان مساله«کثیره الشعب» است. پایان. و شاخههای ایمان، عمل و داشتن اخلاقی است که ایمان آن را ایجاب میکند. و «صفی» به معنای دوست خالص و خالص از هر چیز است.

15. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: کسانی که به خاطر خداوند دوستی می کنند، در روز قیامت بر منبرهایی از نور هستند که نور صورت ها و بدن ها و منبرهایشان همه چیز را روشن می کند چنان که با آن شناخته می شوند و گفته می شود: اینان کسانی هستند که به خاطر خداوند دوستی نموده اند.(1)

توضیح: دوست دارندگان در راه خدا یعنی کسانی که یکدیگر را برای رضای خدا دوست دارند و اینکه از دوستان خدا هستند نه برای اهداف فانی و زودگذر و باطل است. و فعل «أضاء» یک فعل دو وجهی است که هم لازم و هم متعدی است. میگویند:«أضاء الشی ء» و «أضاءه غیره»، در مصباح ذکر کرده است.

16. الکافی: فضیل بن یسار گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون محبت و کینه پرسیدم که آیا از ایمان است؟ حضرت فرمود: آیا ایمان چیزی جز محبت و کینه است؟ سپس این آیه را تلاوت فرمود: {خدا مقام ایمان را محبوب شما گردانید و در دلهایتان نیکو بیاراست و کفر و فسق و معصیت را زشت و منفور در نظرتان ساخت و آنان ره یافتگان اند. }(2)

المحاسن: از حماد مانند این روایت ذکر شده است.(3)

توضیح: «حبّ و بغض» یعنی محبت امامان و دشمنی با دشمنان آن ها یا أعم از آن و محبت به مومنان و اطاعت و دشمنی با مخالفان و با گناهان. و هدف از این سوال یا این بوده است که دانسته شود آیا اعتقاد به امامت و محبت نسبت به آنان و بیزاری از دشمنانشان از اصول دین است مانند مذهب امامیه یا اینکه از فروع دین و واجبات خارج از حقیقت ایمان است، همانطور که مخالفان با آن ها عقیده دارند و

1- . الکافی 2 : 125
2- . حجرات / 7، مراجعه شود به کافی 2 : 125
3- . المحاسن: 262

یا برای این بوده است که مشخص شود محبت به دوستان خدا و دشمنی با دشمنانش آیا امور اختیاری است که به آن مکلف هستیم یا از افعال خداوند متعال است و بنده در آن هیچ اختیاری ندارد و نسبت به آن مکلف نیست، که مورد اول ارجح است.

و حضرت علیه السلام به صورت استفهام انکاری پاسخ داد که محور ایمان محبت و دشمنی است زیرا اعتقاد به چیزی، از محبت به آن جدا نیست و انکار چیزی از دشمنی با آن جدا نیست. پایه اصلی ایمان، محبت ائمه علیهم السلام و بیزاری از دشمنان آنهاست و همانطور که پیش از این به طور مفصل گفته شد، با این دو، ایمان کامل میگردد و بدون آن عقاید و اعمال انسان هیچ سودی ندارد. گویا ایمان در این دو چیز خلاصه میشود یا از آنجایی که این دو، اصل و پایه ایمان است، پس چگونه ممکن است که انسان به آن مکلف نباشد و انجام آن به اختیار صورت نگیرد.

و استشهاد به این آیه، بر مبنای اول ظاهر است و بر مبنای دوم به این دلیل است که خداوند متعال، هدایت و درستی را در این دو منحصر فرمود و اگر این دو امر به صورت اختیاری نبود، جبر و تکلیف به آنچه که از طاقت انسان خارج است، لازم میشد و این دو امر بنا بر دلایل عقلی و نقلی منتفی است.

و اما پیرامون آیه «و لکن الله حبب إلیکم الإیمان»، به گفته طبرسی رحمه الله، معنا بدین صورت است که آن دین را محبوبترین دینها در نزد شما قرار داد، چرا که ادلهای را مبنی بر صحت آن اقامه کرد و برای پاداش آن ثوابی را وعده داد. و «زینه فی قلوبکم»، به وسیله الطافی که به آن میخواند «و کره إلیکم الکفر» به خاطر عذاب و مجازاتی که در پی آن میآید و الطافی که به واسطه آن از بین می رود. «و الفسوق» به معنای خروج از اطاعت خداوند به سوی گناهان است «و العصیان»یعنی همه گناهان و از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فسوق همان دروغ است. «أولئک هم الراشدون»، یعنی کسانی که آن ها را به صفت ایمان آراسته است و آن را در دلهای آنان زینت داده است، آن ها به سوی امور عالی و

بلند هدایت گشتهاند و گفته شده است: آن ها همان کسانیاند که به هدایت رسیدهاند و به سوی بهشت هدایت شدهاند. پایان.(1)

و احتمال دارد که منظور از کفر، نقص در عقاید ایمانی و منظور از فسوق، گناهان کبیره و منظور از عصیان گناهان صغیره یا همه گناهان و منظور از کفر، ترک ایمان در ظاهر و باطن و منظور از فسوق، نفاق و منظور از عصیان، همه گناهان باشد.

و در اخبار بسیاری برخی از این موارد ذکر شده است که ایمان، امیر مومنان و ولایت اوست و کفر و فسوق و عصیان، اولی و دومی و سومی هستند. پس معنای اول که در صدر کلام ذکر کردیم تایید میگردد.

17. الکافی: امام صادق علیه السلام روایت نموده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمود: کدام دستگیره های ایمان محکم تر است؟ گفتند: خداوند و رسولش بهتر می داند. یکی از آن ها گفت: نماز. و دیگر گفت: زکات و فرد دیگری هم گفت: روزه و دیگری گفت: حج و عمره و دیگری گفت: جهاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر چیزی که شما گفتید، فضیلتی است، اما محکم ترین دستگیره ایمان نیست. محکم ترین دستگیره ایمان دوست داشتن به خاطر خداوند و دشمنی کردن به خاطر خداوند و دوستی با دوستان خداوند و بیزاری از دشمنان خداوند است.(2)

المحاسن: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانند این روایت ذکر شده است.(3)

توضیح: غرض از سوال، امتحان فهم و درک آن قوم و میزان اهمیت دادن آنان به دانستن حق و عمل به آن بوده است. و انتخاب هر کدام از اصحاب نسبت به آن موارد، و ذکر آن به صورت احتمال یا استفهام بوده است و این یک حکم نبوده است که چنین است که در این صورت یک قول بدون عمل و فتوای به باطل باشد

1- . مجمع البیان 9 : 133
2- . الکافی 2 : 125

3- . معانی الاخبار: 398

که این حرام است. اگر این گونه باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه آن ها را به این امر تثبیت و تشویق نموده است؟ در «و لیس به» ضمیر «لیس» برای فضل ذکر شده است. و ضمیر «به» برای «أوثق» است یا ضمیر «لیس» برای همه موارد ذکر شده است و ضمیر «به» برای چیزی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را اراده کرده باشد. «و توالی اولیاء الله» یعنی اعتقاد به امامت کسانی که خداوند آن ها را ولی مومنان قرار داد و آن ها را بر دیگر مردم برتری داد و دشمنان خدا، مخالفین با آن ها و کسانی هستند که خلافت را از آنان غصب کردهاند یا فراتر از آن، یعنی سایر مخالفان و کفار.

18. المحاسن: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسانی که محبت به خدا را دارند، در روز قیامت بر زمینی از زبرجد سبز در سایه عرش خداوند از سمت راست او حرکت میکنند و هر دو دست خداوند مبارک و میمون است. چهره آنان از برف سفیدتر و از خورشید تابان درخشانتر است و همه فرشتگان مقرب و پیامبران فرستاده شده به مکانت آنان غبطه میخورند. مردم می گویند: اینها کیستند؟ پاسخ میآید: اینها کسانی هستند که به خاطر خدا دوست می داشتند.(1)

الکافی: از عمر بن جبله مانند همین روایت ذکر شده است.(2)

توضیح: اضافه زمین به زبرجد، مانند اضافه انگشتر به آهن است. «فی ظلّ عرشه»، یعنی در سایه رحمت او، و نووی گفته: سایه، عبارت از آرامش و نعمت است؛ همانطور که گفته میشود: «هو فی عیش ظلیل» و منظور، سایه کرامت است و نه سایه خورشید. زیرا آن و همه جهان زیر عرش است و جناب آبی گفته: از پاسخ شیخ ما روشن است که احتمال دارد مراد این باشد که قسمتی از عرش، به عنوان یک حایل و یک دیوار در زیر خورشید قرار داده شده است و به گفته عیاض، این سخن حقیقت است و نه مجاز و ظاهر آن بدین معناست که خداوند سبحان آن ها را از حرارت خورشید و گرمای آنجا و دم و بازدم مخلوقات در امان

1- . المحاسن: 264
2- . الکافی 2 : 126

نگاه داشته است. این تاویل اغلب آنهاست. و به گفته برخی دیگر، این موضوع کنایه از این بوده است که خداوند آنان را تحت حمایت و پوشش خود قرار داده است و سخن آن ها که میگویند فلانی در ظل فلانی است، از همین جا آمده است و بدین معناست که تحت حمایت و عزت اوست. پایان.

و ظاهر اخبار و آیات این است که در روز قیامت، عرش در جایگاهی قرار داده میشود و سمت راست و چپی دارد و احتمال دارد که مقربین در سمت راست آن باشند و کسانی که پایینتر از آنان قرار دارند، در سمت چپ آن باشند. و هر دو سمت مبارک است و هر کس که در آن جا گیرد، امنیت مییابد و گفته شده است که احتمال دارد مراد از آن رحمت باشد که متوجه اشخاص متفاوتی میگردد. قویترین آنان در سمت راست و ضعیفترین آنان در سمت چپ قرار دارند و هر دو طرف مبارک است و انسان را از ترس روز قیامت در امان میدارد.

و در کتاب نهایه، گفته است که «کلتا یدیه یمین»، یعنی دو دست خداوند تبارک و تعالی، کامل است و هیچ نقصی در آن وجود ندارد. زیرا دست چپ از دست راست کوچکتر است و هر آیهای که در قرآن کریم و احادیث آمده است، که در آن «ید»، «أیدی» و «یمین» و دیگر اعضا و جوارح خداوند در آن به چیزی اضافه شده است، همه بر سبیل مجاز و استعاره است و خداوند متعال از تشبیه و تجسیم منزه است. پایان.

و در الکافی، «أشدّ بیاضا و أسوأ» آمده که گویا «من الثلج» از نسخه افتاده است. «یغبطهم» میگویی: «غبطهم، غبطا» بر وزن «ضرب» یعنی آرزو کرد که مانند او را داشته باشد، بدون اینکه آرزوی نابودی مال او را بکند. زیرا حسن آن، او را شگفتزده کرده و معنا این است که فرشتگان و پیامبر، با شأن و منزلت والای خود، و نعمتهای بسیاری که دارند، خواهان این شان و منزلت هستند و آن را بزرگ می شمارند. و این امر مستلزم آن نیست که منزلت او از منزلت آن دو پایینتر باشد و شاید «یغبطهم» بر وزن تفعیل خوانده شود، یعنی آن ها را صاحبان غبطه و حال خوش میدانند، یعنی مردم به آن ها غبطه میخورند.

ص: 317

19. الکافی: علی بن حسین علیهما السلام فرمود: هنگامی که خداوند عز و جل اولین و آخرین را جمع کند، منادی ندا میدهد و مردم صدای او را میشنوند، میگوید: کسانی که یکدیگر را به خاطر خدا دوست دارند کجا هستند؟ فرمود: پس گروهی از مردم برمیخیزند و به آنان میگویند: بدون حساب و کتاب به بهشت بروید، فرمود: پس فرشتگان به دیدار آنان میآیند و میگویند: به کجا میروید؟ آن ها میگویند بدون حساب و کتاب به بهشت میرویم. پس به آنان گفته میشود: شما چه گروهی از مردم هستید؟ آنان پاسخ میدهند: ما کسانی هستیم که یکدیگر را به خاطر خدا دوست داشتهایم. پس فرشتگان میگویند: اعمال شما چه بوده است؟ میگویند: دوستیها و دشمنیهای ما به خاطر خدا بوده است، پس میگویند: چه نیکوست پاداش عملکنندگان.(1)

المحاسن: از نضر مانند این روایت ذکر شده است.(2)

توضیح: «یسمع الناس» بر وزن افعال، حال است از فاعل فعل «فنادی». و در المحاسن، آمده است که با صدایی ندا میدهد که شنیده میشود. و «فتلقاهم» که به صورت مجرد یا بر وزن تفعل به کار رفته است و یک «تاء» از آن حذف شده است، به معنای این است که از آن ها استقبال میکنند. و در جمله «أی شیء کانت أعمالکم»، «أی» منصوب به خبریت است، یعنی دوست داشتن شما به چه مرحلهای رسیده است و چه عملی انجام دادید تا به این اسم نامیده شدید؟ و گفته شده به این دلیل بوده است که تصور نکنیم آن، تنها به دلیل دوست داشتن بوده است. در المحاسن آمده است که «قالوا و أی شیء» و در جمله «نعم أجر العاملین» مخصوص به مدح محذوف است، یعنی پاداش شما و آنچه که پروردگارتان به شما اعطا نموده است.

20. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز از نشانههای مومن است: شناخت او نسبت به خداوند و دوستان و دشمنان او.(3)

ص: 318

1- . الکافی 2 : 126

2- . المحاسن: 264

3- . الکافی 2 : 126

توضیح: «علمه بالله»، یعنی نسبت به ذات و صفات او به اندازه وسع و طاقت خود «و من یحبّ و من یبغض»، یعنی کسانی که خداوند آن ها را دوست دارد؛ مثل پیامبران و جانشینان آن ها و پیروانشان و دشمنان او مثل کافران و گمراهان و یا مرجع ضمیر در دو فعل مومن است؛ یعنی شناخت او نسبت به کسی که باید او را بشناسد و باید نسبت به او اکراه داشته باشد و گویا این احتمال آشکار تر است.

21. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی شما را دوست دارد و نمی داند که شما چه عقیده ای دارید، پس خداوند به واسطه دوستی شما او را وارد بهشت می سازد. و مردی شما را دشمن می دارد و نمی داند که شما چه عقیده ای دارید، پس خداوند او را به واسطه دشمنی با شما وارد دوزخ می نماید.(1)

توضیح: در سخن حضرت علیه السلام: «إن الرجل لیحبکم» چند احتمال وجود دارد: اول اینکه منظور از آن ها مستضعفان مخالف بوده است. آن ها شیعیان را میشناسند، اما از مذهب و مکتب آنان چیزی نمیدانند و احتمال ورود آنان به بهشت وجود دارد اگر احتمال دوم را در نظر بگیریم که منظور آن ها مستضعفان شیعه بودهاند، آن ها علمای شیعه و افراد صالح را از بین آنان را دوست دارند اما به آن عقاید بر حق و اعمال صالح خود نرسیدند تا به واسطه آن به بهشت وارد شوند و برخی از آنان نسبت به علما و افراد صالح کینه داشتند و در نتیجه به جهنم وارد شدند. و اگر کینه آنان به خاطر علم و درستکاری بود، پس آن ها کافرند و گرنه فاسق هستند. همانطور که آمده است: عالم یا متعلم باش یا دوستدار علما باش و در یکی از این سه حالت باش و چهارمین آن نباش که به هلاکت می رسی. احتمال سوم این است که منظور از «ما انتم علیه» صلاح و تقوایی باشد که شما بر آن هستید، نه مذهب تشیع شما، آنطور که برخی محققان ذکر کرده اند. احتمال چهارم این است که منظور از «ما انتم علیه» گناهانی باشد که شما دارید. همانطور که روایت شده که حفص شطرنج بازی میکرده است.

1- . کافی 2 : 126

پس مراد این است که هر کس شما را به خاطر ایمان ظاهری و تشیع شما دوست بدارد، و از گناهان شما آگاه نباشد، پس به بهشت وارد میشود و هر کس با شما دشمن باشد به این دلیل که شما مومن هستید و از فسق شما آگاه نباشد، تا به خاطر آن با شما دشمنی کند، او از جهنمیان است زیرا کینه نسبت به مومن به خاطر ایمان او، کفر است.

22. الکافی: امام باقر علیه السلام فرمود: هرگاه خواستی بدانی که آیا در وجود تو خیری هست، به قلب خود بنگر که اگر اهل طاعت خداوند را دوست دارد و اهل معصیت او را دشمن می شمارد، پس خیری در تو هست و خداوند تو را دوست می دارد. و اگر اهل طاعت خدا را دشمن می شمارد و اهل معصیت او را دوست می دارد، پس خیری در تو نیست و خداوند تو را دشمن می دارد. و انسان همراه با کسی است که دوستش دارد.(1)

المحاسن: از جابر مانند این روایت ذکر شده است.(2)

علل الشرائع: از ابن عرزمی مانند این روایت ذکر شده است.(3)

توضیح: «یحبّ اهل طاعه الله» یعنی خواه از آن ها ضرری به او برسد و خواه نرسد. و او با گنهکاران دشمن است چه از آن ها به او نفعی برسد و چه نرسد. و اگر به خاطر یک ضرر دنیوی با اطاعتکنندگان از پروردگار دشمنی کند و یا گنهکاران را به خاطر یک نفع دنیوی دوست بدارد گناه کرده است، و گفته شده که اصل محبت تمایل است که برای خداوند سبحان محال است. پس محبت خداوند متعال نسبت به بندهاش رحمت است و هدایت اوست به سوی قرب و رضای او. و خواست او این است که به او خیر برساند و عملش برای او عمل یک دوستدار است و خشم او سلب رحمت از او و طرد کردن از مقام قربش و وانهادن او به حال خودش است و بودن انسان با کسی که او را دوست دارد، مستلزم این نیست که در مراتب، مانند او باشد و ورود او با محبوب خود به بهشت یا جهنم، برای صدق این سخن کافی است.

1- . الکافی 2 : 126
2- . المحاسن: 263

3- . علل الشرائع 1 : 112

23. الکافی: امام باقر علیه السلام فرمود: اگر مردی به خاطر خداوند مردی را دوست داشته باشد، خداوند به خاطر این دوست داشتن به او پاداش می دهد هرچند که شخص محبوب، در علم خداوند از اهل آتش باشد. و اگر مردی به خاطر خداوند مردی را دشمن بدارد، خداوند به خاطر این دشمنی به او پاداش می دهد هرچند که آن دشمن در علم خداوند از اهل بهشت باشد.(1)

المحاسن: از ابو علی واسطی مانند این روایت ذکر شده است.(2)

امالی شیخ طوسی: از او علیه السلام مانند این روایت ذکر شده است، با دو اختلاف: اینکه، فقط عبارت «إن کان فی علم الله» در متن آمده و دو کلمه «محبوب» و «مبغض» ذکر نشده است.(3)

توضیح: سخن او علیه السلام که فرمود: خداوند به او پاداش میدهد، وقتی است که در انجام اعمالش کوتاهی نکند و ره به گمراهی و نادانی نسپرد، همانند کسانی که پیرو پیشوایان گمراهی هستند و گمان میبرند که این کار برای خداست. در صورتی که این امر فقط به خاطر کوتاهی آن ها از پیگیری دلایل است و اینکه آن ها فقط به پیروی از پدران خود و تقلید از بزرگانشان و نیکو شمردن هوی و هوس بسنده کردهاند. آن ها همانند کسانی هستند که منافق را دوست دارند، منافقی که به ظاهر مومن است و اعمال صالح انجام میدهد، اما در باطن منافق و فاسق است. او به خاطر ایمان و اعمال صالحش و به خاطر خدا دوستدار این شخص است و در باطن منافق و فاسق است و به خاطر ایمان و اعمال صالحش برای خدا او را دوست دارد و به این دلیل پاداش داده میشود. و همینطور مورد دوم که اغلب مخالفان با شیعه دشمنی دارند و گمان میکنند که این کار برای خداست و همانطور که دانستی، آن ها در این امر کوتاهی میکنند.

و هر کس شیعهای را دید که از مخالفان تقیه می کند، اما عقاید و اعمال آن ها را انجام میدهد و چیزی را که دلیل بر شیعه بودن او باشد از او ندید و نشنید، اگر با

1- . کافی 2 : 127
2- . المحاسن: 265

3- . امالی طوسی 2 : 234

او دشمنی کند و او را لعن کند، پاداش داده میشود و اجر میبرد اگرچه شخصی که با او دشمنی کرده، از بهشتیان باشد و به خاطر تقیه خود نزد خدا ماجور باشد یا همانند یکی از علمای شیعه، یکی از عقاید را کفر بداند و یا یکی از اعمال را فسق بداند و با کسی که به یکی از این چیزها متصف است دشمنی کند و یکی از آن دو در تلاش برای محقق کردن این مساله کوتاهی نکند، پس هر دوی آن ها پاداش داده میشوند و از بهشتیان هستند، اگر چه یکی از آن کارها برای دین ضروری نباشد.

24. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: گاهی دوستی به خاطر خداوند و رسول اوست و گاهی دوستی به خاطر دنیا است. پس آنچه برای خداوند و رسولش باشد، پاداشش بر عهده خداوند است و آنچه به خاطر دنیا باشد، ارزشی ندارد.(1)

المحاسن: از نضر مانند این روایت ذکر شده است.(2)

توضیح: «قد یکون حبّ فی الله و رسوله» یعنی محبت او به خدا و رسول مثل محبت به پیامبران و امامان صلوات الله علیهم و محبت به علما و سادات و صالحان و برادران مومن برای علم آن ها و بزرگی آن ها و درستکاری و ایمانشان و برای اینکه خداوند متعال و رسول او به محبت به آنان امر فرمودهاند، می باشد. «و حب فی الدنیا» مثل اینکه مردم را به خاطر مال و به دست آوردن آن یا رسیدن به مقامی و یا یک هدف دنیوی دوست داشته باشی، «فلیس بشیء» یعنی پایینترین درجات آن این است که در آخرت هیچ سودی ندارد و چه بسا زیانبخش هم باشد. اگر برای تحصیل مال حرام یا منصب باطل و غیر حق و فسق و عشق باطل و امثال آن باشد.

25. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: دو فرد مسلمان که با هم ملاقات می کنند، برترین آن ها کسی است که دیگری را بیشتر دوست داشته باشد.(3)

1- . الکافی 2 : 127
2- . المحاسن: 265
3- . الکافی 2 : 127

توضیح: «فأفضلهما» یعنی افضل آن دو نزد خدا و آنکه از بین آن دو نفر ثواب بیشتری می برد. «أشدّهما حبّا لصاحبه» یعنی در راه خدا همانطور که گفته شد.

26. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هرگز دو مؤمنی با هم ملاقات نمی کنند مگر اینکه برترین آن ها کسی است که برادرش را بیشتر دوست داشته باشد(1).

27. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس دوستی و دشمنی اش به خاطر دین نباشد، بی دین است.(2)

توضیح: «کل من لم یحب علی الدین» اگر منظور از این سخن این باشد که حتی ذرهای از محبت و کینه او در راه دین نیست، پس سخن «فلا دین له» حقیقت است و مجاز نیست. زیرا او پیامبر و امامان را نیز به خاطر خدا دوست نداشته است و به خاطر خدا با دشمنان آن ها دشمنی نکرده است و اگر منظور از این سخن این باشد که قسمت اعظم محبت و کینه او و یا همه محبت و کینهاش برای دین نبوده است، معنا این است که دین کاملی ندارد.

28. المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا مردی که دوستدار دوست خداست و میداند که چه میگوید، خداوند او را به بهشت وارد میکند و مردی که دشمن دوست خداست و نمیداند که چه میگوید میمیرد و به جهنم در میآید.(3)

29. کتاب الغایات: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی به یارانش فرمود: از محکمترین دستاویزهای ایمان چیست؟ پس گفتند: ای رسول خدا نماز است. فرمود: نماز نه. گفتند: یا رسول الله زکات است. فرمود زکات نه. گفتند: یا رسول الله جهاد است، فرمود: جهاد نه. گفتند: یا رسول الله، پس آن چیز چیست؟ فرمود: دوستی و دشمنی در راه خداوند.

1- . کافی 2 : 127
2- . کافی 2 : 127

3- . المحاسن: 265

توضیح: سخن او صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «إن الصلوه»، یعنی نماز نیست یا به این معناست که نماز دارای فضیلت است، اما مراد ما نیست. و احتمال دارد که «إن» نافیه باشد اما این احتمال ضعیف است.

30. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که در راه خدا دوست بدارد، دوستدار خداست و کسی که در راه خدا دوست داشته شود، محبوب خداست چرا که این دوستیها فقط به خاطر خداست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: انسان با کسی که دوست دارد [شناخته میشود]. هر کس که بنده ای را در راه خدا دوست بدارد، دوستدار خداست و هر کس که خدا را دوست بدارد، خدا نیز او را دوست دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برترین مردم پس از پیامبران، در دنیا و آخرت دوستداران خدا و کسانی هستند که یکدیگر را به خاطر او دوست دارند و هر دوستی که علتی داشته باشد پس از مدتی به دشمنی بدل میشود، مگر این دو. این دو از سرچشمهای واحد نشات میگیرند و تا به ابد رو به فزونی دارند و هیچگاه کاسته نمیشوند. خداوند عز و جل فرمود: {در آن روز دوستان با یکدیگر دشمنی میکنند مگر متقین. }(1)

زیرا اصل و ریشه دوستی، بیزاری جستن از هرچه جز محبوب است و امیر مومنان علیه السلام فرمود: نیکوترین چیز در بهشت و لذیذترین آن، محبت خداست و محبت به خاطر خدا و شکر خدا. خداوند عز و جل فرمود: {آخرین سخن آنان این است که میگویند: سپاس برای پروردگار جهانیان است. } و آن این است که آن ها وقتی نعمتهای بهشتی را دیدند، محبت در دلهایشان موج میزند و در آن هنگام ندا در میدهند که سپاس برای پروردگار جهانیان است.(2)

31. تفسیر امام علیه السلام: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای مردم، دوستداران ما را دوست بدارید و آل ما را نیز دوست بدارید، این زید بن حارثه و پسرش اسامه بن زید، از خاصترین دوستداران ما هستند، آن ها را دوست

1- . زخرف / 67
2- . مصباح الشریعه: 65، یونس / 10

بدارید. پس سوگند به کسی که محمد را به حق به پیامبری مبعوث فرمود، محبت این دو نفر به شما سود میبخشد. گفتند: محبت این دو چگونه به ما سود میبخشد؟ فرمود: این دو در روز قیامت مردم بسیاری راکه تعداد آن ها از تعداد ربیعه و مضر بیشتر است، به نزد علی علیه السلام میآورند و میگویند: ای برادر رسول خدا، اینان به محبت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به محبت تو، دوستداران ما هستند. پس ای علی، جواز گذر از صراط را برای آن ها بنویس تا از آن بگذرند و صحیح و سلامت به بهشت در آیند و این به آن دلیل است که هیچکس از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به بهشت وارد نمیشود، مگر آنکه جوازی از علی علیه السلام داشته باشد. پس اگر جواز گذر از صراط و ورود به بهشت را صحیح و سلامت خواستید، پس از محبت به محمد و آل او علیهم السلام، دوستداران او را نیز دوست بدارید. سپس اگر خواستید که محمد صلی الله علیه و آله و سلم قدر و منزلت شما را نزد خداوند متعال بالا ببرد، شیعه محمد و علی را دوست بدارید و در برآورده ساختن نیازهای برادران مومن خود کوشا باشید که ای شیعه ما و ای دوستداران ما، هر گاه خداوند متعال شما را به بهشت وارد کند، منادی او در بهشت ندا میدهد که ای بندگان من، با رحمت من به بهشت وارد شدید و شما از این رحمت به اندازه محبتتان نسبت به شیعه محمد و علی و ادا کردن حقوق برادران مومن خود سهم میبرید و هر کدام از شما که محبت بیشتری نسبت به شیعه و حقوق برادران مومن خود داشته باشد، مرتبه او در بهشت بالاتر میرود، تا جایی که گاهی در بهشت شخصی یافت میشود که به اندازه یک مسیر پانصد ساله از دیگری بهتر است و در کاخها و باغهای مربع شکل منزل دارد.

توضیح: گویا منظور از «ترابیع»، مربع باشد، زیرا مربع زیباترین شکلهاست.

32. جامع الاخبار: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پیرامون عرش خدا منبرهایی از نور وجود دارد که برآنها افرادی نشستهاند که لباس و چهره آن ها نورانی است. آن ها پیامبر نیستند و پیامبران و شهدا به آن ها غبطه میخورند. گفتند: ای رسول خدا، این مساله را برای ما باز کن. فرمود: آن ها کسانی هستند که محبت و همنشینی و دید و بازدیدشان به خاطر خداست و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

فرمود: اگر دو بنده که فاصله آن ها به اندازه مشرق تا مغرب است، به خاطر خدا با یکدیگر دوستی کنند، خداوند در روز قیامت، آن ها را با هم جمع میکند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برترین اعمال، محبت به خاطر خدا و دشمنی به خاطر اوست. و حضرت علیه السلام فرمود: نشانه محبت به خداوند، دویت داشتن یاد اوست. از انس روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: محبت و دشمنی به خاطر خدا عملی واجب است.(1)

توضیح: «حل لنا» از حل یا گشودن گره برای حل مسایل مشکل استعاره گرفته میشود و به صورت مجاز گفته میشود که فلانی «حلال العقد» است، یعنی گشاینده گرهها است و در مسایل مهم ما را کفایت میکند.

33. دعوات راوندی: روایت شده است که خداوند متعال به موسی علیه السلام فرمود: آیا عملی برای من انجام دادی؟ گفت: برایت نماز خواندم و روزه گرفتم، راستگویی کردم و یاد تو را به جا آوردم. خدای تبارک و تعالی فرمود: و اما نماز برای تو برهان بود و روزه، سپر بود و صدقه سایه و یاد تو نور بود. خداوند فرمود: کدام را به خاطر من انجام دادی؟ موسی گفت: مرا به عملی راهنمایی کن که برای توست. فرمود: ای موسی، آیا هیچگاه دوست مرا دوست داشتی و با دشمن من دشمنی کردی؟ پس موسی دانست که برترین اعمال، محبت و دشمنی به خاطر خداست و امام رضا علیه السلام به دست نوشته خود به آن اشاره کرد و فرمود: دوستدار آل محمد باش حتی اگر فاسق هستی و دوستدار دوستداران آن ها باش، حتی اگر فاسق باشند.

و در این حدیث شاخه هایی وجود دارد از جمله اینکه این دست نوشته، اکنون موجود است و در نزد فردی در روستای کرمند، از نواحی اصفهان نگهداری میشود. البته این منطقه جزو اصفهان محسوب نمیشود اما در اصفهان است. آن را بالا برده است. مردی از اهالی این روستا، وقتی مولای ما ابو الحسن علیه السلام به سوی خراسان میرفت، ساربان او بود. و هنگامی که قصد برگشت کرد، به او گفت:

1- . جامع الاخبار: 149

ای فرزند رسول خدا، مرا با دست نوشتهای از خودت مشرف کن تا به آن تبرک بجویم و آن مرد از اهل سنت و جماعت بود. حضرت آن دستنوشته را به او داد.

و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: محکمترین دستاویزهای ایمان، محبت و دشمنی به خاطر خداست.(1)

34. جامع الاخبار: خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد که آیا برای من عملی انجام دادهای؟ تا آنجا که میگوید: و دشمنی به خاطر خدا.(2)

توضیح: در قاموس آمده است که «شجن» به معنای شاخههای انبوه است و «حدیث ذو شجون» یعنی حدیثی که فنون و اغراض بسیار دارد و سخن او «ما هی» یعنی آن منطقه جزو اصفهان محسوب نمیشود، اما در اصفهان قرار دارد و در قاموس آمده که راوند از نواحی اصفهان است.

و میگویم: بسیاری از اخبار این باب در باب صفات مومن و صفات شیعه و کتب امامت آمده است و در سایر ابواب نیز خواهد آمد.

1- . دعوات راوندی: 28
2- . جامع الاخبار: 149

باب سی و هفتم : صفات بندگان برگزیده و دوستان خدا و ذکر برخی کرامات از افراد صالح

آیات:

- ألا إن أولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون.(1)

{آگاه باشید، که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند}

- الذین إن مکناهم فی الأرض أقاموا الصلاه و آتوا الزکاه و أمروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبه الامور.(2)

{همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می دارند و زکات می دهند و به کارهای پسندیده وامی دارند، و از کارهای ناپسند باز می دارند، و فرجام همه کارها از آنِ خداست.}

- إن الذین هم من خشیه ربهم مشفقون و الذین هم بآیات ربهم یؤمنون و الذین هم بربهم لا یشرکون و الذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجله أنهم إلی ربهم راجعون أولئک یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون.(3)

{در حقیقت، کسانی که از بیم پروردگارشان هراسانند و کسانی که به نشانه های پروردگارشان ایمان می آورند، و آنان که به پروردگارشان شرک نمی آورند، و کسانی که آنچه را دادند [در راه خدا] می دهند، در حالی که دل هایشان ترسان است [و می دانند] که به سوی پروردگارشان بازخواهند گشت، آنانند که در کارهای نیک شتاب می ورزند و آنانند که در انجام آن ها سبقت می جویند.

1- . یونس / 68

2- . حج / 41

3- . مؤمنون / 57 - 61

- فی بیوت أذن الله أن ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو و الآصال رجال لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر الله و إقام الصلاه و إیتاء الزکاه یخافون یوما تتقلب فیه القلوب و الأبصار لیجزیهم الله أحسن ما عملوا و یزیدهم من فضله و الله یرزق من یشاء بغیر حساب.(1)

{در خانه هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آن ها رفعت یابد و نامش در آن ها یاد شود. در آن [خانه]ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می کنند: مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی، آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات، به خود مشغول نمی دارد، و از روزی که دل ها و دیده ها در آن زیر و رو می شود می هراسند. تا خدا بهتر از آنچه انجام می دادند، به ایشان جزا دهد و از فضل خود بر آنان بیفزاید، و خدا [ست که] هر که را بخواهد بی حساب روزی می دهد.}

- و عباد الرحمن الذین یمشون علی الأرض هونا و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و الذین یبیتون لربهم سجدا و قیاما و الذین یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم إن عذابها کان غراما آن ها ساءت مستقرا و مقاما و الذین إذا أنفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما و الذین لا یدعون مع الله إلها آخر و لا یقتلون النفس التی حرم الله إلا بالحق و لا یزنون و من یفعل ذلک یلق أثاما یضاعف له العذاب یوم القیامه و یخلد فیه مهانا إلا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فأولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما و من تاب و عمل صالحا فإنه یتوب إلی الله متابا و الذین لا یشهدون الزور و إذا مروا باللغو مروا کراما و الذین إذا ذکروا بآیات ربهم لم یخروا علیها صما و عمیانا و الذین یقولون ربنا هب لنا من أزواجنا و ذریاتنا قره أعین و اجعلنا للمتقین إماما أولئک یجزون الغرفه بما صبروا و یلقون فیها تحیه و سلاما خالدین فیها حسنت مستقرا و مقاما.(2)

{و بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند؛ و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می دهند. و آنانند که

1- . نور / 36 - 38
2- . فرقان / 63 - 76

در حال سجده یا ایستاده، شب را به روز می آورند. و کسانی اند که می گویند: «پروردگارا، عذاب جهنم را از ما بازگردان که عذابش سخت و دایمی است. و در حقیقت، آن بد قرارگاه و جایگاهی است. و کسانی اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می کنند و نه تنگ می گیرند، و میان این دو [روش] حد وسط را برمی گزینند. و کسانی اند که با خدا معبودی دیگر نمی خوانند و کسی را که خدا [خونش را] حرام کرده است جز به حق نمی کُشند، و زنا نمی کنند، و هر کس این ها را انجام دهد سزایش را دریافت خواهد کرد. برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می شود و پیوسته در آن خوار می ماند. مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می کند، و خدا همواره آمرزنده مهربان است. و هر کس توبه کند و کار شایسته انجام دهد، در حقیقت به سوی خدا بازمی گردد. و کسانی اند که گواهی دروغ نمی دهند؛ و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری می گذرند. و کسانی اند که چون به آیات پروردگارشان تذکر داده شوند، کر و کور روی آن نمی افتند. و کسانی اند که می گویند: «پروردگارا، به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنیِ چشمان [ما] باشد، و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان.» ایناانند که به [پاس] آنکه صبر کردند، غرفه[های بهشت را] پاداش خواهند یافت و در آنجا با سلام و درود مواجه خواهند شد. در آنجا، جاودانه خواهند ماند. چه خوش قرارگاه و مقامی!}

- إن الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه ألا تخافوا و لا تحزنوا و أبشروا بالجنه التی کنتم توعدون نحن أولیاؤکم فی الحیاه الدنیا و فی الآخره و لکم فیها ما تشتهی أنفسکم و لکم فیها ما تدعون نزلا من غفور رحیم و من أحسن قولا ممن دعا إلی الله و عمل صالحا و قال إننی من المسلمین.(1)

{در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»؛ سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند:] «هان، بیم مدارید و غمین مباشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید. در زندگی دنیا و در آخرت

1- . فصلت / 29 - 33

دوستانتان ماییم، و هر چه دل هایتان بخواهد در [بهشت] برای شماست، و هر چه خواستار باشید در آنجا خواهید داشت؛ روزی آماده ای از سوی آمرزنده مهربان است.» و کیست خوش گفتارتر از آن کس که به سوی خدا دعوت نماید و کار نیک کند و گوید: «من [در برابر خدا] از تسلیم شدگانم». }

- إن الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون أولئک أصحاب الجنه خالدین فیها جزاء بما کانوا یعملون و وصینا الإنسان بوالدیه إحسانا حملته أمه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلاثون شهرا حتی إذا بلغ أشده و بلغ أربعین سنه قال رب أوزعنی أن أشکر نعمتک التی أنعمت علی و علی والدی و أن أعمل صالحا ترضاه و أصلح لی فی ذریتی إنی تبت إلیک و إنی من المسلمین أولئک الذین نتقبل عنهم أحسن ما عملوا و نتجاوز عن سیئاتهم فی أصحاب الجنه وعد الصدق الذی کانوا یوعدون. (1)

{محقّقاً کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس ایستادگی کردند، بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد. ایشان اهل بهشتند که به پاداش آنچه انجام می دادند جاودانه در آن می مانند. و انسان را [نسبت] به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم. مادرش با تحمّل رنج به او باردار شد و با تحمّل رنج او را به دنیا آورد. و بار برداشتن و از شیر گرفتنِ او سی ماه است، تا آنگاه که به رشد کامل خود برسد و به چهل سال برسد، می گوید: «پروردگارا، بر دلم بیفکن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته ای سپاس گویم و کار شایسته ای انجام دهم که آن را خوش داری، و فرزندانم را برایم شایسته گردان؛ در حقیقت، من به درگاه تو توبه آوردم و من از فرمان پذیرانم.» اینانند کسانی که بهترینِ آنچه را انجام داده اند از ایشان خواهیم پذیرفت و از بدیهایشان درخواهیم گذشت؛ در [زمره] بهشتیانند؛ [همان] وعده راستی که بدانان وعده داده می شده است. }

1- . أحقاف / 12 - 16

- إن المتقین فی جنات و عیون آخذین ما آتاهم ربهم إنهم کانوا قبل ذلک محسنین کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالأسحار هم یستغفرون و فی أموالهم حق للسائل و المحروم.(1)

{پرهیزگاران در باغ ها و چشمه سارانند. آنچه را پروردگارشان عطا فرموده می گیرند، زیرا که آن ها پیش از این نیکوکار بودند. و از شب اندکی را می غنودند. و در سحرگاهان [از خدا] طلب آمرزش می کردند. و در اموالشان برای سائل و محروم حقّی [معیّن] بود. }

- لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم أو أبناءهم أو إخوانهم أو عشیرتهم أولئک کتب فی قلوبهم الإیمان و أیدهم بروح منه و یدخلهم جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه أولئک حزب الله ألا إن حزب الله هم المفلحون.(2)

{قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند - هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند - دوست بدارند. در دل این هاست که [خدا] ایمان را نوشته و آن ها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است، و آنان را به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن جوی هایی روان است در می آورد؛ همیشه در آنجا ماندگارند؛ خدا از ایشان خشنود و آن ها از او خشنودند؛ اینانند حزب خدا. آری، حزب خداست که رستگارانند. }

- فأما من أوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه إنی ظننت أنی ملاق حسابیه فهو فی عیشه راضیه فی جنه عالیه قطوفها دانیه کلوا و اشربوا هنیئا بما أسلفتم فی الأیام الخالیه.(3)

{امّا کسی که کارنامه اش به دست راستش داده شود، گوید: «بیایید و کتابم را بخوانید. من یقین داشتم که به حساب خود می رسم.»پس او در یک زندگی خوش

1- . ذاریات / 15 - 19
2- . مجادله / 22

3- . الحاقه / 19 - 24

است: در بهشتی برین، [که] میوه هایش در دسترس است. بخورید و بنوشید، گواراتان باد، به [پاداش] آنچه در روزهای گذشته انجام دادید. }

- إلا المصلین الذین هم علی صلاتهم دائمون و الذین فی أموالهم حق معلوم للسائل و المحروم و الذین یصدقون بیوم الدین و الذین هم من عذاب ربهم مشفقون إن عذاب ربهم غیر مأمون و الذین هم لفروجهم حافظون إلا علی أزواجهم أو ما ملکت أیمانهم فإنهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلک فأولئک هم العادون و الذین هم لأماناتهم و عهدهم راعون و الذین هم بشهاداتهم قائمون و الذین هم علی صلاتهم یحافظون أولئک فی جنات مکرمون.(1)

{مگر نماز گزاران ، همان کسانی که بر نمازشان پایداری می کنند. و همانان که در اموالشان حقّی معلوم است، برای سائل و محروم. و کسانی که روز جزا را باور دارند. و آنان که از عذاب پروردگارشان بیمناکند. چرا که از عذاب پروردگارشان ایمن نمی توانند بود. و کسانی که دامن خود را حفظ می کنند، مگر بر همسران خود یا کنیزانشان که [در این صورت] مورد نکوهش نیستند. و هر کس پا از این [حدّ] فراتر نهد، آنان همان از حدّ درگذرندگانند. و کسانی که امانت ها و پیمان خود را مراعات می کنند. و آنان که بر شهادت های خود ایستاده اند. و کسانی که بر نمازشان مداومت می ورزند. آن ها هستند که در باغ هایی [از بهشت]، گرامی خواهند بود. }

- إن الأبرار یشربون من کأس کان مزاجها کافورا عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و أسیرا إنما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا إنا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا فوقاهم الله شر ذلک الیوم و لقاهم نضره و سرورا و جزاهم بما صبروا جنه و حریرا ...إن هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا.(2)

1- . معارج / 23 - 35
2- . دهر / 5 - 22

{همانا نیکان از جامی نوشند که آمیزه ای از کافور دارد، چشمه ای که بندگان خدا از آن می نوشند و [به دلخواه خویش] جاریش می کنند. [همان بندگانی که] به نذر خود وفا می کردند، و از روزی که گزندِ آن فراگیرنده است می ترسیدند. و به [پاس] دوستیِ [خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دادند. «ما برای خشنودی خداست که به شما می خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم. ما از پروردگارمان از روز عبوسی سخت، هراسناکیم.» پس خدا [هم] آنان را از آسیب آن روز نگاه داشت و شادابی و شادمانی به آنان ارزانی داشت. و به [پاس] آنکه صبر کردند، بهشت و پرنیان پاداششان داد. در آن [بهشت] بر تخت ها[ی خویش] تکیه زنند. در آنجا نه آفتابی بینند و نه سرمایی. و سایه ها[ی درختان] به آنان نزدیک است، و میوه هایش [برای چیدن] رام. و ظروف سیمین و جام های بلورین، پیرامون آنان گردانده می شود. جام هایی از سیم که درست به اندازه [و با کمال ظرافت] آن ها را از کار در آورده اند. و در آنجا از جامی که آمیزه زنجبیل دارد به آنان می نوشانند. از چشمه ای در آنجا که «سلسبیل» نامیده می شود. و بر گردِ آنان پسرانی جاودانی می گردند. چون آن ها را ببینی، گویی که مرواریدهایی پراکنده اند. و چون بدانجا نگری [سرزمینی از] نعمت و کشوری پهناور می بینی. [بهشتیان را] جامه های ابریشمی سبز و دیبای ستبر دربَر است و پیرایه آنان دستبندهای سیمین است و پروردگارشان باده ای پاک به آنان می نوشاند. این [پاداش] برای شماست و کوشش شما مقبول افتاده است. }

- و العصر إن الإنسان لفی خسر إلا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر.(1)

{سوگند به عصر، که واقعاً انسان دستخوشِ زیان است؛ مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حقّ سفارش و به شکیبایی توصیه کرده اند. }

1- . عصر / 1 - 3

تفسیر:

«ألا إن أولياء الله لا خوف عليهم» مفسران گويند يعنى در آخرت از عقاب خداوند هيچ بيمى بر آن ها نباشد. «و لا هم يحزنون» يعنى نمى هراسند.

مى گويم: ممكن است مقصود اعم از دنيا و آخرت باشد. زيرا آن ها به خاطر اينكه به قضاى خداوند راضى هستند، و به دنيا و مال و منال دنيوى دلبستگى ندارند، از اينكه ضررى به آن ها برسد و يا اينكه چيزى را از دست بدهند، هيچ بيم و هراسى ندارند.

و طبرسى رحمه الله عليه گفته: در مورد دوستان خدا اختلاف نظر وجود دارد. به عقيده برخى، آن ها افرادى هستند كه خداوند از آن ها با سيماى خير ياد كرده است و خاضع و خاشعند. از ابن عباس روايت شده است كه آن ها كسانى هستند كه دوستيشان به خاطر خداست. اين مساله در يک خبر مسند آمده است و گفته شده آن ها كسانى هستند كه خداوند فرموده: {كسانى كه ايمان آوردند و پارسايى ورزيدند}. و در آيه بعد مفصلا پيرامون آن ها سخن ميگويد. گفته شده كه آن ها همان كسانى هستند كه واجبات را به جا آوردهاند و به سنن رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم پايبند بودهاند و از حرام چشم پوشيدهاند و در دنيا زهد ورزيدهاند و به آنچه كه در نزد خدا بود رغبت داشتهاند و روزى حلال خدا را براى معاش خود كسب كردهاند و با آن فخرفروشى و مالاندوزى نميكنند و آن را در راه حقوق واجبى كه به گردن دارند، انفاق ميكنند. آن ها كسانى هستند كه خداوند به مال آن ها بركت ميدهد و براى هر گامى كه براى آخرت خود برميدارند، پاداش داده مى شوند. و اين از على بن حسين عليهما السلام روايت شده است و گفته شده كه آن ها همان كسانى هستند كه همه كارهايشان در راه حق است.(1)

و طبرسى رحمه الله در مورد سخن خداوند: {كسانى كه اگر در زمين به آن ها قدرت دهيم}، فرمود: اين سخن بدين معناست كه به آن ها آن چيزى را ميدهيم كه اعمال آنان را از فساد نجات ميدهد و آن ها را در زمين قوى ميگردانيم. آن ها نماز

1- . مجمع البيان 5 : 120

را به جا میآورند و همه حقوق آن را ادا میکنند و زکاتی را که خداوند بر آنان واجب کرده میپردازند «و أمروا بالمعروف» و این حق است، زیرا صحیح بودن آن دانسته می شود. «و نهوا عن المنکر» و این باطل است زیرا امکان شناخت صحت آن وجود ندارد و بر وجوب آن دو دلالت میکند و امام صادق علیه السلام فرمود: ما به خدا قسم آن افراد هستیم. «و لله عاقبه الأمور» یعنی فقط ملک اوست که باقی می ماند و همه امور بدون هیچ مانع و هیچ رقیبی به سوی او روانه میشود.(1)

و در مورد این سخن: {کسانی که از خدا میترسند}(2) فرمود: یعنی از عذاب پروردگار خود ترسانند و آنچه را که او امر میکند انجام میدهند و آنچه را که از انجام آن نهی فرموده انجام نمیدهند. {و کسانی که به آیات پروردگار خود ایمان دارند}، یعنی نشانههای خداوند و حجتهای او از قرآن کریم و غیره را تصدیق میکنند.

میگویم: و در اخبار آمده است که آیات و نشانهها همان ائمه علیهم السلام هستند.

«و الذین هم بربهم لا یشرکون»، یعنی شرک آشکارا و پنهان «و الذین یؤتون ما آتوا» یعنی آنچه را که به آن ها داده شده به صورت زکات و صدقه یا اعمال نیک میبخشند. همانطور که علی بن ابراهیم رحمه الله گفته: منظور از این آیه، عبادت و طاعت است و قرائت این آیه را به صورت«یأتون ما أتوا» تایید کرد که این مورد در شواذ هم ذکر شده است.(3)

«و قلوبهم وجله» یعنی ترسان است. گفت: مومن نیکوکار، احسان و رحم را با هم دارد و منافق، بدکاری و منت نهادن را با هم دارد. و امام صادق علیه السلام فرمود: ترسان از این است که مبادا عباداتش پذیرفته نگردد و در روایتی دیگر آمده است که آنچه را که به او داده شده، میبخشد، او ترسان است و امید دارد. و گفته شده است که در این سخن حذف و اضمار وجود دارد و تاویل آن

1- . مجمع البیان 7 : 88، سوره حج / 41

2- . مجمع البیان 7 : 110، تفسیر بیضاوی: 288

3- . در شواذ آمده است که قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، عایشه، ابن عباس، قتاده و اعمش به صورت «یأتون ما أتوا» بوده است، در مجمع نیز چنین آمده است.

این است که دل هایشان ترسان است که از آن ها پذیرفته نشود. زیرا آن ها میدانند که «أنهم إلی ربهم راجعون»، یعنی چون آن ها یقین دارند به اینکه به سوی خداوند متعال باز میگردند و میترسند که مبادا اعمال آنان پذیرفته نشود و از این میترسند، چون آن ها از تفریط ایمن نیستند یا میترسند که به سوی خدا بازگردند در حالی که او همه اسرار آنان را میداند.

و امام صادق علیه السلام فرمود: آن ها چه عملی را انجام میدهند؟ به خدا سوگند که عمل آنان اطاعت همراه با محبت و ولایت است و آن ها در این حالت ترسان هستند و ترس آن ها از روی شک و تردید نیست بلکه از این میترسند که مبادا در محبت و اطاعت ما کوتاهی کرده باشند.(1)

«أولئک یسارعون فی الخیرات» یعنی کسانی که همه این صفات را با هم دارند. آن ها کسانی هستند که به خاطر رغبتی که به خیرات دارند، به سوی انجام آن شتاب میکنند، و چون میدانند که با انجام آنچه پاداشی را دریافت میکنند، در انجام آن از یکدیگر پیشی میگیرند «و هم لها سابقون» یعنی آن ها به خاطر این اعمال خیر به سوی بهشت شتاب میکنند یا به سوی آن از هم سبقت میجویند. ابن عباس گفت: در راه آن از امثال خود که اهل نیکی و تقوا هستند، سبقت میجویند و علی بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام روایت کرد که آن شخص علی بن ابی طالب علیه السلام است که هیچکس از او سبقت نجست.(2)

«فی بیوت» یعنی مانند چراغی در بعضی خانهها یا در خانهها روشن می شود. «أذن الله» یعنی دستور داد یا چنین تقدیر کرد. «أن ترفع» به تعظیم«و یذکر فیها اسمه» به تلاوت و ذکر و دعا و نزول وحی و بیان احکام.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که منظور، خانههای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است.(3)

1- . الکافی 8 : 229
2- . تفسیر قمی: 447
3- . الکافی 8 : 331

و از امام باقر علیه السلام روایت است که منظور، خانههای پیامبران و فرستادهشدگان و حکیمان و امامان هدایتکننده است.

و علی بن ابراهیم از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که منظور، خانههای پیامبران است و خانه علی علیه السلام نیز از آن است.

«یسبح له فیها بالغدو و الآصال» در «من لا یحضره الفقیه»(1) در مورد این آیه از امام صادق علیه السلام روایت است که پیرامون این آیه فرمود: آن ها تاجر بودند و وقتی موقع نماز میشد، تجارت خود را رها میکردند و به سوی نماز میشتافتند و پاداش نماز از سود تجارت آنان بسیار بیشتر بود. و در مجمع از آن دو علیهما السلام مانند این روایت ذکر شده است.(2) «یخافون یوما» با همه ذکر و طاعتی که دارند. «تتقلب فیه القلوب و الأبصار» مضطرب است و از شدت ترس تغییر حالت میدهد. «لیجزیهم الله أحسن ما عملوا و یزیدهم من فضله»، چیزهایی که جزء اعمال آنان محسوب نمیشود و به ذهن آنان خطور نمیکند.

«و الله یرزق من یشاء بغیر حساب»، برای ایصال معنای فزونی و اعلام قدرت بسیار و نفوذ اراده و وسعت احسان اوست.

«و عباد الرحمن»، یعنی بندگان مخلص او که همه اعمال بندگی را به جا آوردند. «الذین یمشون علی الأرض هونا» یعنی با آرامش و تواضع و در مجمع از امام صادق علیه السلام آمده است که این، یعنی حالتی که مرد با سرشت طبیعی خود راه میرود و در راه رفتن خود، هیچ تکلف و تکبری ندارد.(3)

و علی بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امامان علیهم السلام از ترس دشمنانشان، به آرامی بر روی زمین راه میرفتند.(4)

و از امام کاظم علیه السلام پیرامون این آیه سوال شد، حضرت فرمود: آن ها امامان هستند که در راه رفتن خود تقوا دارند.(5)

1- . من لا یحضره الفقیه 3 : 119

2- . مجمع البيان 7 : 144
3- . مجمع البيان 7 : 179
4- . تفسير قمی: 467
5- . تفسير قمی: 467

و امام باقر علیه السلام فرمود: آنها جانشینان هستند که از ترس دشمن این گونه راه میروند.(1)

«و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما» گفته شده است که این کار را برای سالم ماندن از شر شما و ترک کردن شما انجام میدهیم. بین ما نه خیری هست و نه شری، یا برای اینکه از آزار و گناه در امان بمانند. «و الذین یبیتون لربهم سجدا و قیاما» یعنی در هنگام نماز و فقط از خواب شب صحبت کرده است. زیرا عبادت در شب سختتر و مشکلتراست و از ریا به دور است.

«و الذین یقولون» تا آنجا که میگوید«غراما» یعنی لازم و کلمه «غریم» از آن گرفته شده است و همخانواده آن است. و این مساله گویای این است که آن ها با همه مخالفتی که با خلق دارند و در عبادت خداوند سختکوشی میکنند، باز هم از عذاب خدا میترسند و خدا را نیایش میکنند تا از آن ها بگذرد، زیرا آن ها اعمال چندانی ندارند و به باقی ماندن خود بر این حال اطمینان ندارند. «إنها ساءت مستقرا و مقاما» این دو جمله یا محکی است و یا ابتدایی و قول خداوند است و علی بن ابراهیم پیرامون «الذین إذا أنفقوا» تا آخر، گفته: اسراف، زیادهروی در گناه و باطل است. «و لم یقتروا» در حق خداوند عز و جل بخل نورزیدند و عدالت ورزیدند و در آنچه که خداوند به آن امر فرموده است انفاق کردند و در مجمع از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که هر کس مالی را در راهی به جز راه حق ببخشد، اسراف کرده است و هر کس شخصی را از حقی محروم کند، خست به خرج داده است.

و از امام علی علیه السلام روایت است که در خوردنی و آشامیدنی اسراف نیست، حتی اگر زیاد مصرف گردد.(2)

و از امام صادق علیه السلام روایت است که اسراف فقط در چیزی صورت میگیرد که مال را تباه کند و به بدن آسیب برساند. گفته شد که «اقتار» چیست؟

1- . الکافی 1 : 427
2- . مجمع البیان 7 : 179

فرمود: خوردن نان و نمک، در حالیکه توانایی خوردن بیش از آن را داری. پرسید منظور چیست؟ فرمود: نان و گوشت و شیر و سرکه و چربی، گاهی این و گاهی آن.

و از حضرت علیه السلام روایت است که او این آیه را تلاوت فرمود و مشتی سنگریزه برداشت و آن را محکم در دست خود فشرد و فرمود: این اقتاری است که خداوند آن را در کتابش ذکر فرموده است. سپس مشتی دیگر از سنگریزه برداشت و همه دستش را باز کرد تا همه آن ریخت و فرمود: این اسراف است. سپس مشتی دیگر برداشت و قسمتی از آن را ریخت و قسمتی را نگاه داشت و فرمود این، قوام و تعادل است.

«حرم الله» یعنی آن را حرام کرده، بدین معنا که کشتن آن را حرام کرده است. «إلا بالحق»، «بالحق» متعلق به قتل محذوف، یا به «لا یقتلون» است. «یلق أثاما» یعنی پاداش. سپس«یضاعف» بدل از «یلق» است و علی بن ابراهیم گفته «أثام» وادی از جهنم است که در آن، روی مذاب ریخته شده است و بسیار داغ است. هر کس که غیر خدا را بپرستد و هر کس که نفسی را که خدا حرام کرده بکشد، به آنجا میرود و زناکاران در آنند و عذاب آن ها دوچندان میشود. «فأولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات».

و در عیون، رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: وقتی روز قیامت فرا برسد، خداوند عز و جل بر بنده مومن خود متجلی میشود و او را از تکتک گناهانش آگاه میکند و سپس او را میبخشد و هیچیک از فرشتگان مقرب و پیامبران فرستاده شده را از این امر آگاه نمیکند و آنچه را که نمیخواهد کسی بداند، میپوشاند. سپس به کارهای زشت او میگوید که به نیکیها بدل شوید.

و میگویم: اخبار در این باب بسیار زیاد است که آن را در بابهای پیشین ذکر کردم، به خصوص در باب گذشت از شیعیان.

«و من تاب» به ترک گناهان و پشیمانی از آن«و عمل صالحا» به جبران کوتاهیهای خود و ترک گناهان و انجام طاعات و عبادات «فإنه یتوب إلی الله» یعنی با آن به سوی او بازمی گردد «متابا» این در نزد خداوند محو کننده عذاب و به دست آورنده ثواب پسندیده است و علی بن ابراهیم گفته: با اخلاص و نیت صادقه

به چیزی از آن نمیرسد «و الذین لا یشهدون الزور»، آن ها شهادت باطل نمیدهند و از امام صادق علیه السلام روایت است که منظور از آن، لهو و لعب است(1) و علی بن ابراهیم گفت: منظور، غنا و مجالس لهو و لعب است «و إذا مروا باللغو مروا کراما» رویگردان از آن و مخالف با آن و بزرگ دانستن خود از آنکه آن را انجام دهند و در آن فرو روند و از آن جمله است: چشمپوشی از گناه و گذشتن از گناهان و کنایه از یک اسم مستهجن است که ذکر مستقیم آن پسندیده نیست. و در مجمع از امام باقر علیه السلام نقل است که کسانی که هر گاه میخواهند شرمگاه را نام ببرند، مستقیم از آن یاد نمیکنند.(2)

و در کافی از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود حضرت به عدهای از یاران خود فرمود: به کجا رفتید؟ گفتند: به نزد فلانی که بردهدار است. فرمود: بزرگوار باشید. سپس فرمود: آیا سخن خداوند عز و جل را در کتابش نشنیدید که فرمود: {هرگاه با امر لغو و بیهودهای مواجه گردند، کریمانه از آن می گذرند. }(3)

در عیون نقل شده که محمد بن ابی عباد که به گوش دادن طرب و مشروب خوردن شهره بود، می گوید: از امام رضا علیه السلام پیرامون گوش دادن به موسیقی پرسیدم فرمود: اهل حجاز در آن نظری دارند و در زمره کارهای باطل و لهو است. آیا نشنیدی که خداوند میفرماید: {هرگاه با امر لغو و بیهودهای مواجه گردند، کریمانه از آن میگذرند }.

«وَ الَّذینَ إِذا ذُکِّرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْها صُمًّا وَ عُمْیاناً» یعنی بدون بصیرت و بیآنکه معنا و مفهوم آن را بدانند، آن را انجام نمیدهند، مانند کسی که نه میشنود و نه میبیند، بلکه با گوشهایی شنوا و چشمهایی بینا، به آن مبادرت می ورزند. و در کافی از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: افراد دارای بصیرت هستند و شکاک نیستند.(4) «وَ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیَّاتِنا

1- . الکافی 6 : 431
2- . مجمع البیان 7 : 181
3- . الکافی 6 : 432
4- . الکافی 8 : 178

قُرَّةَ أَعْيُنٍ» به توفیقی که برای طاعت و به دست آوردن فضیلت پیدا میکنند. پس هنگامی که خانواده مومن با او در اطاعت از خدا مشارکت کنند،وقتی کمک آن ها را در راه دین میبیند و میبیند که آن ها هم میخواهند با او به بهشت بروند، دلش شاد و چشمش روشن میگردد.

«وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إِماماً» در جوامع از امام صادق علیه السلام آمده است که منظور، ما هستیم و در روایت دیگری آمده که این آیه در حق ما نازل شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: ما اهل بیت هستیم.

گفت: و روایت شده است که همسران ما خدیجه و نسل ما فاطمه و نور چشمان، حسن و حسین هستند، «وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إِماماً»، یعنی علی بن ابی طالب و امامان علیهم السلام. فرمود: و این آیه در نزد او علیه السلام تلاوت شد و حضرت فرمود: آن ها چیز بزرگی خواستند که آنان را امام پارسایان قرار دهد، پس به او گفته شد: چنین چیزی چطور ممکن است ای پسر رسول الله؟ فرمود: این آیه چنین نازل شده است: «و برای ما امامی از پارسایان قرار بده».(1)

«أولئک یجزون الغرفه» یعنی بالاترین جایگاههای بهشتی را به عنوان پاداش دریافت میکنند و این اسم جنس است که از آن صیغه جمع اراده شده است. «بما صبروا» یعنی به صبرشان بر سختیها و عبادات مشکل و سخت و دوری از شهوات و تحمل مجاهدتها «و یلقون فیها تحیه و سلاما» یعنی دعا به سلامت و اصلاح و یعنی فرشتگان به آن ها تحیت و سلام میگویند یا اینکه فرشتگان به یکدیگر تحیت و سلام میگویند و سلام دائم میگویند. و آن ها را از هر آسیبی سلامت میدارند. «خالدین فیها»، نه میمیرند و نه خارج میشوند.

«إن الذین قالوا ربنا الله» به ربوبیت او اعتراف میکنند و به یکتا بودن او اقرار میکنند. «ثم استقاموا» یعنی بر ربوبیت خدا استقامت کردند و در اخبار بسیاری آمده است که منظور از آن، پایداری در معتقد بودن به ولایت است و در نهج البلاغه است: و من از وعده خداوند و حجت او سخن میگویم. خداوند متعال فرمود: {کسانی که

1- . تفسير قمی: 468 - 469

گفتند پروردگار ما خداست و سپس استقامت کردند } تا آخر آیه. و گفتید که پروردگار ما خداست. پس به اعتقاد به کتاب او و عمل به دستورات او و رفتن به راه صلحا پایدار بمانید و هیچگاه از آن جدا نشوید و در آن بدعت ایجاد نکنید و با آن مخالفت نورزید، چرا که جداشدگان از آن، در روز قیامت از خدا جدا هستند.(1) و در اخبار بسیاری آمده است که منظور از پایداری، پایداری بر اعتقاد به ولایت امامان علیهمالسلام، یکی بعد از دیگری بوده است.

«تتنزل علیهم الملائکه» طبرسی رحمه الله گفت: یعنی در هنگام مرگ. و این از امام صادق علیه السلام روایت شده است و گفته شده است که وقتی آن ها از قبر خارج شوند، فرشتگان به استقبال آن ها میآیند و از خداوند متعال به آن ها بشارت میدهند و گفته شده است که بشارت در سه جایگاه صورت میگیرد: در هنگام مرگ، در قبر و در هنگام برانگیخته شدن از قبر. «ألا تخافوا» از عذاب خداوند «و لا تحزنوا» از از دست رفتن ثواب یا از آنچه که رو به روی شماست نترسید و به خاطر آنچه که پشت سر شما، از خانواده و فرزند است اندوهگین مباشید. و گفته شده است که به خاطر گناهانتان نترسید و اندوهگین مباشید، که من آن را میبخشم. «نحن أولیاؤکم» یعنی یاران و دوستداران شما. «فی الحیاه الدنیا» از جانب خداوند متعال به شما خیر میرسانیم. «و فی الآخره» در آخرت نیز انواع کرامات و ثوابها و از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در دنیا و در هنگام مرگ و در آخرت حافظ شما هستیم.

امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه یکی از دوستداران ما و دشمن دشمنان ما بمیرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مومنان و حسن و حسین علیهما السلام بر آن ها حاضر میشوند و او آن ها را میبیند و به او بشارت میدهند و اگر دوستدار ما نباشد، طوری آن ها را میبینند که گویا به آنان بدی کرده است.

و اخبار زیادی در این باره گذشت. «و لکم فیها» یعنی در آخرت. «ما تشتهی أنفسکم» از لذتها و بهرههایی که آرزوی آن را داشتید «و لکم فیها ما تدعون» آن

1- . نهج البلاغه، خطبه: 174

برای شماست. پس خداوند سبحان آن را بر شما حکم میکند و گفته شده: در آنجا لذتهایی است که نفس شما جویای آن است «و لکم فیها ما تدعون» یعنی آنچه که آرزو میکنید. از دعا به معنای طلب است و از خواست اولی کلیتر است. «نزلا من غفور رحیم» حال برای «تدعون» است برای رساندن این معنا که آنچه که آرزو می کنید، هرگز مانند چیزهایی که اکنون به شما داده شده است نیست و برای شما قابل تصور نیست. درست مثل پذیرایی از مهمان.(1)

و میگویم: اخبار بسیاری مبنی بر اینکه این آیات در شأن ائمه علیهم السلام نازل شده است وارد شده و گفته شده که فرشتگان در دنیا آن ها را مخاطب قرار میدهند و آن ها صدای آنان را میشنوند. و در بصائر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که به او گفته شد: به ما خبر رسیده که فرشتگان بر شما نازل میشوند، فرمود: بله به خدا سوگند که فرشتگان بر ما نازل میشوند و بر فرشهای ما پا می نهند. آیا در کتاب خدا نخواندهای که {کسانی که گفتند پروردگار ما الله است } تا آخر آیه؟(2)

«و من احسن قولا ممّن دعا الی الله» یعنی به سوی شناخت او و عبادت و دینی که برای بندگانش پسندیده است. «و عمل صالحا» در آنچه که بین او و پروردگارش است «و گفت که من از مسلمانان هستم» گفته شده که برای مباهات به آن و برای این است که اسلام دین و مذهب باشد.

میگویم: و شاید مراد از آن، مطیعان در برابر ائمه دین باشد.

«ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا»(3) گفته شده: بدین معناست که آن ها بین توحید که خلاصه علم است با استقامتی که پایان همه اعمال است جمع کردهاند و «ثمّ» برای دلالت بر تاخیر رتبه عمل است و اینکه معنای آن را فقط توحید بدانیم و علی بن ابراهیم گفته: سپس بر ولایت امیر مومنان استقامت ورزیدند.(4)

«فلا خوف

1- . مجمع البیان 9 : 12 - 13
2- . بصائر الدرجات: 90

3- . احقاف / 12
4- . تفسير قمی: 592

علیهم» از رسیدن هر چیز ناپسند «و لا هم یحزنون» به خاطر از دست رفتن محبوب و این مقام ولایت است.

«بوالدیه حسنا» و «إحسانا» نیز خوانده شده است و در مجمع از علی علیه السلام «حسنا» روایت شده به فتحه دو حرف.(1) «و حمله و فصاله» یعنی مدت این دو «ثلاثون شهرا» همه این برای زحمت و مشقتی است که مادر در تربیت فرزند متحمل میشود و به همین در سفارش به والدین مبالغه شده است. «حتی إذا بلغ أشده» یعنی نیرو و عقل او مستحکم گشت «و بلغ أربعین سنه قال رب أوزعنی» یعنی به من الهام کن و اصل آن، «أولعنی» بوده که از «أوزعته» به فلان گرفته شده است. «نعمت تو» یعنی نعمت دین و فراتر از آن و یا چیزی جز آن. «و أصلح لی فی ذریتی» یعنی صلاح را در نسل من جاری کن و در آن ها استوار بگردان «انی تبت الیک» از آنچه که آن را نمیپسندی یا آنچه که مرا از تو باز میدارد. «و انی من المسلمین» که برای تو مخلص هستند.

«احسن ما عملوا» گفته شده است یعنی طاعات آن ها مباح و نیکو است و برای آن پاداشی دریافت نمیکنند. «فی اصحاب الجنه» یعنی در شمار آن ها هستند یا پاداش داده شدهاند یا جزو آنهایند. «وعد الصدق» مصدر موکد لنفسه اگر بپذیریم و بگذریم از وعدهای که «الذی کانوا یوعدون» یعنی در دنیا و اخبار بسیاری گذشت مبنی بر اینکه این آیات در حق حسین صلوات الله علیه نازل شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که فاطمه، حسین علیه السلام را باردار بود، جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و عرض کرد: فاطمه پسری به دنیا میآورد که پس از تو، امتت او را میکشند و هنگامی که فاطمه حسین علیه السلام را باردار شد، از حمل او کراهت داشت و وقتی وضع حمل کرد، از این وضع حمل کراهت داشت. سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود: در دنیا دیده نشده است که مادری از متولد کردن پسر خود کراهت

1- . مجمع البیان 9 : 84

داشته باشد. اما تو از این امر کراهت داری زیرا میدانی که او کشته میشود. فرمود که این آیه در حق او نازل شده است.

و در روایتی دیگر آمده است که سپس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: ای محمد، همانا پروردگار تو، به تو سلام میگوید و به تو بشارت میدهد که امامت و ولایت و وصایت را در نسل تو قرار میدهد. محمد فرمود: من رضایت دارم. سپس فاطمه علیها السلام را به این امر بشارت داد و او نیز راضی گشت. گفت که اگر نفرموده بود: نسل مرا صالح قرار بده، همه نسل او امام بودند. فرمود: و هیچ فرزندی جز عیسی بن مریم و حسین علیهم السلام شش ماهه به دنیا نیامد.

«آخذین ما آتاهم ربهم» گفته شده است یعنی آنچه را که به آن ها اعطا می شود میپذیرند و از آن رضایت دارند. و معنا این است که هر آنچه که به آنان داده شده است، نیکو، پسندیده و مقبول است. «إنهم کانوا قبل ذلک محسنین» یعنی اعمال خود را به نیکویی به جا آوردند و این دلیل آن است که پاداش نیکویی دریافت کنند. «کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون» این تفسیری است برای احسان آن ها و از امام صادق علیه السلام روایت است که شبهای بسیار کمی بود که در آن برنمیخاستند(1) و از امام باقر علیه السلام روایت است که آن قوم میخوابیدند، اما هرگاه که پهلو به پهلو میشدند، ذکر «الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أکبر» را می گفتند. «و بالأسحار هم یستغفرون» از امام صادق علیه السلام نقل است که آن ها در نماز وتر در نیمههای شب، هفتاد مرتبه استغفار میکردند، «و فی اموالهم حقّ» یعنی سهمی که برای تقرب به خداوند و دلسوزی بر مردم آن را بر خود واجب کرده بودند، «للسّائل و المحروم» امام صادق علیه السلام فرمود: محروم سوداگر کسی است که نتیجه زحمت خود را در خرید و فروش حرام کرده است.

و در روایتی دیگر آمده است که عقل او مشکلی ندارد و رزق و روزیاش گشادگی نیست و او سوداگر است.

1- . الکافی 3 : 446

و گفته شده است:» محروم عفیف کسی است که بینیاز تصور میشود و از صدقه محروم میشود.(1)

«یوادون من حاد الله و رسوله» در مجمع آمده است که یعنی مخالفان خدا و رسول او را دوست دارند و معنا این است که دوستی با کفار، با ایمان جمع نمیشود و منظور از دوستی، دوستی در راه دین است. «و لو کانوا آباءهم» یعنی حتی اگر بسیار با آنان نزدیک باشند، اما اگر با دین مخالفت کنند، با آن ها دوستی نمیکنند «أولئک» یعنی کسانی که با آن ها دوستی نکردند «کتب فی قلوبهم الإیمان» یعنی به واسطه الطافی که به آنان شده است، ایمان در دلهای آنان ثبت گردیده و مانند یک سنگنوشته شده است و گفته شده است که علامت ایمان در دلهای آنان ثبت گردیده است و معنای این آن است که این، برای فرشتگانی که آن ها را میبینند نشانه مومن بودن آنهاست «و أیدهم بروح منه» یعنی با نور ایمان آن ها را یاری کرد.(2) و در کافی از آن صادقین علیهما السلام آمده که آن، ایمان است.

و از امام صادق علیه السلام روایت است که مؤمنی نیست مگر اینکه دل او دو گوش دارد که از یک گوش صدای وسوسه شیطان و از یک گوش دیگر صدای فرشته شنیده میشود و خداوند، مومن را به وسیله فرشته یاری میکند و این معنای سخن «و أیّدهم بروح منه» است.(3)

و در این باره اخباری ذکر شد. «رضی الله عنهم» به دلیل طاعات و عبادات خالصانه آن ها «و رضوا عنه» به ثواب بهشت و گفته شده به اینکه آن ها در دنیا هیچ اعتراضی به قضا و قدر خداوند نداشتند «اولئک حزب الله » یعنی سپاه خداوند و یاوران دینش و نگبانان خلقش «ألا إن حزب الله هم المفلحون» یعنی سپاه خداوند و دوستان او، پیروز و نجات یافته و به مراد رسیده هستند و این قول را برای اظهار شادمانی میگوید.

1- . الکافی 3 : 500

2- . مجمع البیان 10 : 255

3- . الکافی 2 : 267

«هاؤم اقرؤا کتابیه»، «هاؤم» اسم فعل است به معنای بگیرید و «هاء» در «کتابیه» و امثال آنکه در ادامه میآید، هاء سکت است که در هنگام وقف باقی می ماند و در وصل میافتد. «إنی ظننت» یعنی چنین یقین کردم. در توحید چنین نقل شده و در احتجاج امیر مومنان علیه السلام فرمود: ظن و گمان بر دو نوع است: گمان شک و گمان یقین. پس هر گمانی که در مورد امر معاد و آخرت بود، گمان یقین است و هر ظنی که مربوط به دنیا بود، گمان شک است.

«أنی ملاق حسابیه»، فرمود که من برانگیخته شده و محاسبه میشوم. و علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت کرد که محاسبه هر امتی بر عهده امام زمانش است و امامان، دوست و دشمن خود را از چهره آنان میشناسند.

و آن این سخن اوست: «و علی الأعراف رجال» و آن ها امامان هستند. «آن ها را با چهره شان می شناسند» آنها نامه عمل دوستان خود را به دست راست آن ها میدهند و بدون حساب و کتاب به بهشت وارد میشوند و نامه عمل دشمنان خود را به دست چپ آن ها میدهند و بدون حساب و کتاب به جهنم وارد میشوند. هنگامی که دوستان آن ها به نامه عمل خود مینگرند، به برادرانشان میگویند: «بیایید نامه عمل مرا بخوانید، من یقین دارم که برانگیخته شده و محاسبه میکنم، پس او در زندگی رضایتبخشی است.» علی بن ابراهیم گفت: یعنی مورد رضایت قرار گرفته است. در اینجا اسم فاعل در جای اسم مفعول به کار رفته است. و گفته شده که به معنای صاحب رضایت است، یا میتوان گفت که فعل در اینجا بر سبیل مجاز به کار رفته است. «فی جنه عالیه» گفته شده است که به معنای جای بلند و مرتفع است زیرا در آسمان قرار دارد. یا به معنای پلهها و ساختمانها و درختان است. «قطوفها» جمع قطف و آن چیزی است که به سرعت چیده شود. و قطف به فتح مصدر است. «دانیه» یعنی دست کسی که ایستاده و نشسته به آن میرسد. «کلوا و اشربوا» فعل «قول» در تقدیر است و ضمیر جمع آوردن از باب معنای جمعی است که دارد. «هنیئا» یعنی خوردن و آشامیدن گوارا و خوش یا اینکه خوش آمدید. «بما أسلفتم» یعنی به خاطر اعمال صالحی که از پیش فرستادید. «فی الأیام الخالیه» یعنی روزهای گذشته دنیا.

«الا المصلین» علی بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: سپس نمازگزاران را استثنا کرد و آن ها را به اعمال نیک توصیف کرد. و اعمال نیک، همان به جا آوردن کارهای معوقه شب در روز و بالعکس است. «و الذین فی اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم» در کافی از امام سجاد علیه السلام نقل است: حق معلوم، قسمتی است که او از مالش جدا میکند، منظور، زکات و صدقه واجب نیست. بلکه منظور، قسمت کم یا زیادی از مالش است که به اندازه وسع خود به وسیله آن، صله رحمی ایجاد میکند یا ضعیفی را نیرومند میگرداند و یا زحمتی را از دیگری بر دوش میکشد و یا به دیدار دوست ربانی میرود یا مصیبتی را که بر او وارد شده برطرف میکند.

و در مورد معنای آن، اخبار دیگری نیز آمده است.

و از امام صادق علیه السلام نقل است که محروم سوداگر کسی است که نتیجه زحمت خود را حرام کرده است، همانطور که ذکر شد.

«و الذین یصدّقون بیوم الدین» در کافی از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمود این آیه مرتبط با ظهور امام قائم علیه السلام است.(1) «مشفقون» یعنی بر خود میترسند.

«ان عذاب ربهم غیر مأمون» اعتراضی است که بر آن دلالت دارد که بر هیچکس شایسته نیست از عذاب خدا در امان باشد، حتی اگر طاعت و عبادت بسیار داشته باشد. «الا علی ازواجهم» که شامل متعه هم میشود، «أو ما ملکت ایمانهم» بر مبنای دو قول، تحلیل در یکی از این دو صورت وارد است. «فاولئک هم العادون» دشمنی را تمام کردهاند «راعون» یعنی حافظان «قائمون» نه پنهان میکنند و نه انکار میکنند. «یحافظون» یعنی شرایط و آداب و وقت آن را رعایت میکنند و در الکافی و مجمع از امام باقر علیه السلام آمده که آن واجب است و «و الذین هم علی صلواتهم دائمون»، منظور نمازهای نافله است و از امام کاظم علیه السلام آمده است

1- . الکافی 8 : 287

که آن ها شیعه ما هستند که صاحب پنجاه رکعت نمازند[1]«اولئک فی جنات مکرمون» یعنی به خاطر ثوابی که به آنان رسیده است، مورد تعظیم و اکرام قرار گرفتهاند.

«من کأس» گفته شده است که در آن شراب وجود دارد و در اصل، قدح بوده است. «کان مزاجها» یعنی آنچه که با آن آمیخته میشود. «کافورا» به خاطر سردی و شیرینی و معروف بودن به گوارایی «عینا یشرب بها» یعنی چشمهای که از آن می نوشند، «یفجرونها تفجیرا» یعنی به آسانی آن را به هر جا که بخواهند میکشند و در المجالس از امام باقر علیه السلام آمده است که آن چشمهای در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که به خانه دیگر پیامبران و مومنان روانه میشود «یوفون بالنذر» یعنی نذرهایی که اهل بیت علیهم السلام برای شفای حسنین علیهما السلام داشتهاند «و یخافون یوما کان شره مستطیرا» یعنی آوازه شداید و سختیهای آن همه جا پیچیده و از امام باقر علیه السلام آدم است که به معنای ترشرو و اخمو است. «علی حبه» یعنی محبت خداوند یا محبت به غذا و از امام باقر علیه السلام آمده است که به معنای میل آن ها به غذا و ترجیح دادن آن به چیزهای دیگر است. «مسکینا» فرمود: یعنی مسکینی از مسلمانان «و یتیما» یعنی یتیمی از مسلمانان «و أسیرا» یعنی اسیران مشرک «إنما نطعمکم لوجه الله» حضرت علیه السلام فرمود: هنگامی که به آن ها غذا میدهند، فرمود: به خدا سوگند این جمله را به آنان نمی گویند؛ و آن را در دلشان پنهان میکنند و خداوند متعال از این پنهانی خبر می دهد و آن ها میگویند: «لا نرید منکم جزاء» یعنی نمی خواهیم برای ما جبرانش کنید، «و لا شکورا» یعنی نمی خواهیم ما را بر این عمل مدح کنید. اما ما فقط به خاطر خدا و طلب ثواب آن به شما غذا میدهیم« یوما عبوسا» چهرهها در آن روز در هم کشیده میشود، «قمطریرا» ترشرویی خیلی شدید «شادی و سرور» امام باقر علیه السلام فرمود: شادابی در چهرهها و شادی در دلها است، «جنه و حریرا» حضرت علیه السلام فرمود: بهشتی که در آن زندگی میکنند و حریری که در زیر پا میاندازند و آن را بر تن میکنند.

1- . مجمع البیان 10 : 357، الکافی 3 : 270

و خاص و عام روایت کرده‌اند که آیات این سوره، از آنجا که می‌گوید: «نیکوکاران می‌نوشند» تا جایی که می‌گوید: «و تلاش شما مورد ثنای ماست»، در حق علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و کنیز آن ها به نام فضه نازل شده است و این ماجرا مفصل است و با اسانید کاملی که با تفسیر سایر آیات در باب فضایل آن ها علیهم السلام گذشت.

«و العصر إن الإنسان لفی خسر»، گفته شده است که به نماز عصر یا به عصر و دوران نبوت سوگند یاد میکنم که انسان با همه سعی و تلاش خود در راه خواسته‌هایش، در زیان است «إلا الذین آمنوا و عملوا الصالحات»، آنها آخرت را به بهای دنیا خریدند و به زندگی ابدی و سعادت دائمی نایل گشتند «و تواصوا بالحق»، یعنی به اعتقاد یا عمل اثبات‌شده‌ای که قابل انکار نیست، «و تواصوا بالصبر» از گناهان و طاعات و بر مصیبتها و این عطف خاص بر عام است و از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: عصر، عصر خروج قائم علیه السلام است، «إن الإنسان لفی خسر» یعنی دشمنان ما، «إلا الذین آمنوا» یعنی به آیات و نشانه‌های ما، «و عملوا الصالحات» یعنی به یاری دادن به برادران، «و تواصوا بالحق» یعنی امامت، «و تواصوا بالصبر» یعنی تحمل و استقامت. و اخبار در این باره، در تاویل آن به ولایت و قرائت اهل بیت علیهم السلام در آن وارد شد.

روایات:

1. رجال الکشی: عمرو بن شمر گفت: گروهی به نزد جابر جعفی آمده و از او خواستند که آن ها را در ساخت مسجد یاری کند. گفت: من به کسی در ساخت چیزی کمک نمیدهم، شاید در این بین سبب مرگ مرد مومنی شود. آن ها از نزد او خارج شدند و او را به بخلورزی و دروغگویی متهم کردند. وقتی فردای آن روز رسید، اموال خود را جمع کردند و ساخت و ساز را شروع کردند و در هنگام عصر، پایه ساختمان لرزید و بر مردی افتاد و آن مرد از دنیا رفت.(1)

1- . رجال الکشی: 171

2. رجال الکشی: عمرو بن شمر گفت: علاء بن شریک مردی از جعفی را آورد. گفت: با جابر! خارج شدم و برای برآوردن حاجت هشام به بیرون رفتیم تا به عراق رسیدیم. در جایی نشستیم و چوپانی در نزدیکی ما بود که ناگهان یکی از گوسفندانش وضع حمل میکرد. جابر خندید. به او گفتم: چرا میخندی ای ابا محمد؟ گفت: این میش، بره خود را خواند اما او به دنیا نیامد. میش به بره خود گفت که از این مکان دور شو چون یک سال پیش، گرگ برادر تو را از همین مکان برد. گفت که من باید حقیقت و دروغ این مساله را بدانم. به نزد چوپان رفتم و گفتم: ای چوپان، این بره را به من بفروش گفت نه. گفتم چرا نه؟ گفت: مادر این بره، چاق ترین گوسفند من و پرشیرترین آن است و سال پیش گرگ از همینجا یک بره از او را برده است و شیر او بازنگشت تا وقتی که دوباره باردار شد و شیر او برگشت. گفتم که جابر راست گفت. سپس آمدم و وقتی به پل کوفه رسیدم، به مردی که انگشتری یاقوتی با او بود نگاه کرد و به او گفت: ای فلانی، این انگشتری تو براق و درخشان است، آن را به من نشان بده. گفت که آن مرد انگشتری را درآورد و به او داد. وقتی انگشتری را در دستش کرد، آن را در فرات انداخت. شخص دیگری گفت: چه کردی؟ جابر پاسخ داد: آیا دوست داری که آن را بگیری؟ گفت بله. گفت او به سوی آب اشاره کرد و آب مواج شد و جلو آمد، تا جایی که نزدیک شد و انگشتری را گرفت.(1)

توضیح: «ثغت» مثلث الفاء و العین به معنای صدا داد است. «ثغاء» به ضم، صدای گوسفند است و این صحیحترین نسخههاست. و در یکی از نسخهها آمده است که وقتی گوسفند بازی میکند و در نسخه دیگر آمده است، وقتی که «نقت» با نون و قاف مشدد، یعنی فریاد زد. اما این کلمه غالبا برای صدای قورباغه و مرغ و گربه به کار میرود. و در نسخه دیگر «لفت» با لام و فاء مشدد است و همه به جز مورد اول، تصحیف است و «نعجه» به معنای میش است. «شاه» به معنای یک گوسفند است و جمع آن «شاء» است. و در برخی از نسخهها از «شائه» با همزه

1- . رجال الکشی: 172

گرفته شده است. و «حمل» به حرکت حاء و میم، به معنای بچه گوسفند است و «فراهه» به معنای مهارت است و «أفرهت الناقه» یعنی گوسفند چاق و فربه، باردار شد. و «أغزرها دره» یعنی پر شیر ترین آن هاست.

3. رجال الکشی: غسلدهنده فضیل بن یسار گفت: وقتی فضیل بن یسار را غسل میدادم، دست او زودتر از من به سوی عورتش رفت و این مساله را به اطلاع امام صادق علیه السلام رساندم و حضرت فرمود: خداوند فضیل بن یسار را رحمت کند که او از ما اهل بیت است.(1)

4. معانی الاخبار: امام موسی بن جعفر از پدران خود علیهم السلام نقل می کند که فرمودند: امیر مومنان صلوات الله علیه به پیرمردی که از شام به نزد او آمده بود فرمود: ای پیرمرد، خداوند عز و جل خلقی را آفرید که به آن ها نظر کرد و دنیا را بر آن ها تنگ کرد و از دنیا و ما فیها به آنان کم داد. آن ها هم به بهشتی که آنان را به آن خواند راغب گشتند و بر این زندگی تنگ و بر چیزهایی که آن را ناپسند میداشتند، صبر کردند و به کرامتی که در نزد خداوند بود مشتاق گشتند و برای رضای خداوند جان خود را بخشیدند و در نهایت به شهادت رسیدند؛ آنان به دیدار خداوند نایل گشتند و او از آن ها راضی بود و دانستند که مرگ، راه گذشتگان و باقیماندگان است، پس برای آخرت خود توشهای غیر از طلا و نقره برگرفتند و لباسهای خشن به تن کردند و به قوت ناچیز خود قانع شدند و در فضل و برتری از یکدیگر پیشی گرفتند و دوستی و دشمنیشان به خاطر خداوند عز و جل بود. آن ها روشنیاند و در آخرت از نعمت و سلامت بهره میبرند... تا پایان خبر.(2)

در کتاب الغایات، مانند آن ذکر شده است..

5. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: خوشا به حال بندهای که گمنام است؛ مردم را شناخت و با جسم خود با آن ها همنشینی کرد و و با دل خود

1- . رجال الکشی: 186
2- . معانی الاخبار: 197، امالی صدوق: 236

در اعمال آنان وارد نشد. پس آن ها او را در ظاهر شناختند و او باطن آن ها را شناخت.(1)

توضیح: در نهایه گفته است که در حدیث علی علیه السلام است که ذکر آخر الزمان و فتنههای آن نمود و سپس فرمود: بهترین اهالی آخر الزمان کسی است که مومن گمنام باشد و نومه بر وزن همزه، به معنای فرد خاموشی است که مورد اعتنا قرار نمیگیرد. و گفته شده است که به معنای فرد آرامی است که شر و اهل آن را نمیشناسد. و گفته شده است به حرکت نون و واو، به معنای کسی است که زیاد می خوابد. و اما وقتی با سکون خوانده شود، به معنای فرد خاموشی است که مورد اعتنا قرار نمیگیرد، و ابن عباس پیرامون اول حدیث گفته است که از علی علیه السلام پرسیده شد معنای نومه چیست؟ فرمود: کسی که در زمان فتنه ساکت میماند و هیچ عملی انجام نمیدهد. پایان.

و در نهج البلاغه آمده است که آخر الزمان، زمانی است که تنها مومنان نومه در آن نجات مییابند. اگر دیده شوند شناخته نمیشوند و اگر غایب باشند گمنام نمیگردند. آنان چراغهای هدایت و پرچمهای ارشادند. آوازه آن ها در جایی نپیچیده و سخنچینی نمیکنند و نادان و سفیه نیستند. آن ها کسانی هستند که خداوند درهای رحمت خود را برویشان گشوده است و سختی عذابش را از آن ها برداشته است.

و سید رضی الله عنه، قول او علیه السلام را روایت کرد: منظور از مومن نومه، کسی است که در جایی یاد نمیشود و شرش کم است و «مساییح» جمع مسیاح است و به معنای کسی است که بین مردم به فساد و بدنامی و سخنچینی شهره است. و «مذاییع» جمع مذیاع است و به معنای کسی است که هرگاه فسادی از کسی دید، خبر آن را در همهجا میپراکند. و «بُذُر» جمع بذور است و به معنای کسی است که بسیار نادان است. پایان.(2)

1- . معانی الاخبار: 380 - 381

2- . نهج البلاغه 1 : 213

و جوهری «نومه» را با همزه ذکر نکرده است و گفته است مرد «نومه» به ضم نون و سکون واو، یعنی کسی که مورد اعتنا قرار نمیگیرد. و مرد «نومه» به فتح واو یعنی کسی که زیاد میخوابد. و در قاموس آمده است که به معنای «نائم» و «نئوم» است و «نومه» مثل همزه است و او درست گفته است. سپس گفت: «نومه» مانند همزه است و به معنای امیر غافل است و مورد اول با همزه و بقیه با واو است.

و «افتقده» یعنی در وقتی که نبود، آن را طلب کرد. و ظاهرا این دو جمله در تفسیر «نومه» آمده است و منظور از آن، فرد غافل(1) است. و «السری» مانند هدایت است و به معنای نشانی است که در شب، راه را به مردم نشان میدهد. و در پایان، گفته شده که آن ها «مساییح بُذُر» نیستند، یعنی کسانی که شر و سخنچینی را پراکنده میکنند. و گفته شده است این کلمه از «تسییح» لباس گرفته شده است و بدین معناست که در لباس خطوط مختلفی وجود داشته باشد. و گفت که «مذاییع» جمع مذیاع است و از «أذاع الشی ء» گرفته شده و به معنای فاش کردن است و گفته شده است منظور از آن، کسانی هستند که فساد را رواج میدهند و آن مبالغه است و گفت که «بُذُر» جمع بذور است. میگویند «بذرت الکلام»، یعنی همانطور که دانهها پراکنده میشوند، سخنان را در بین مردم پراکنده کرد. تمام شد.

«یفتح الله لهم» یعنی به برکات آنها، خیرات نازل میشود و شرور و آفات و زیانها دفع میشود و «ضراء» حالتی است که زیان میرساند و متضاد «سراء» است.

6. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام سه مرتبه فرمود: همانا از برترین دوستان من، در نزد من بنده مومن صالحی است که بسیار نیکو پروردگارش را عبادت میکند و در اخلاق و رفتار خود بنده خداست و در بین مردم ناشناخته است و انگشتنما نیست و رزقش به اندازه کفاف زندگی اوست و بر این روزی کم صبر

1- . و صدوق در معانی الاخبار: 166 در باب معنی «النومه»، از ابو طفیل روایت کرده است که او از امیر مومنان علیه السلام شنید که میگفت: پس از من، فتنههای کوری وجود دارد که همه در آن شک دارند و فقط نومه در

آن باقی میمانند. گفته شد: ای امیر مومنان، نومه کیست؟ فرمود: کسی که مردم از دل او خبر ندارند.

میکند و زود مرگ او فرا میرسد و میراث کمی دارد و تعداد گریهکنندگانش بسیار کم است.(1)

توضیح: سه، یعنی سخن خود از «فقلّ» تا آخر خبر را سه مرتبه گفت و شاید به معنای سه بار تکرار تمام سخن باشد، اما این معنا بعید است.

7. خصال: امیر مومنان علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز دیگر پنهان کرد: رضایتش را در طاعتش، پس هیچ چیز از طاعت او را کوچک نشمرید، چه بسا رضایتش در آن باشد و تو نمیدانی. و خشم خود را در گناهش پس هیچ گناهی را کوچک نشمرید چه بسا موجب خشم او شود و تو نمیدانی. و اجابتش را در دعا، پس هیچ دعایی را کوچک نشمرید شاید موجب اجابتش گردد و تو نمیدانی، و دوستان خود را در بندگانش پنهان کرد، پس هیچ بندهای را کوچک نشمرید چه بسا دوست خدا باشد و تو نمیدانی.(2)

8. خصال: نوف گفت: شبی در نزد امیر مومنان علیه السلام خوابیدم. او تمام شب را نماز خواند و در هر ساعتی بیرون میرفت و به آسمان نگاه میکرد و قرآن را تلاوت میفرمود. گفت ساعتی که از شب گذشت، به نزد من آمد و فرمود: ای نوف، خواب هستی یا بیدار؟ گفتم: بیدارم و به تو نگاه میکنم ای امیر مومنان. فرمود: ای نوف، خوشا به حال زاهدان در دنیا و راغبین به آخرت. آن ها کسانی هستند که زمین و خاک آن را فرش خود و آب آن را نوشیدنی گوارا و قرآن را لباس رو و دعا را لباس زیرین خود قرار دادهاند. و آن ها از دنیا وام گرفتهاند، همچون عیسی بن مریم علیهما السلام. خداوند عز و جل به عیسی بن مریم علیه السلام وحی کرد که به گروهی از بنی اسرائیل بگو که فقط با دلهای پاک و چشم های فروافتاده و دستهای پاک به خانه من وارد شوند و به آن ها بگو که من تنها دعای کسانی از شما را مستجاب میکنم که بندگان دیگری از او راضی باشند. ای نوف، تو را بر حذر میدارم از اینکه جزو چند گروه از مردم باشی: مالیاتگیر یا

1- . قرب الاسناد: 28
2- . خصال 1 : 98

شاعر یا پاسبان یا سرپرست یا نوازنده طنبور و طبل. رسول خدا علیه السلام شبی خارج شد و به آسمان نگاه کرد و فرمود: این ساعت، وقتی است که همه دعاها در آن مستجاب میشود، مگر دعای سرپرست یا شاعر یا مالیاتگیر یا پاسبان یا نوازنده طنبور و طبل.(1)

توضیح: در قاموس «هدأ» مانند منع است و «هدءا» و «هدوءا» به معنای آرامش یافت است. و بعد از «هدء شب» و «هدء» و «هدأه» و «هدی ء» و «مهدإ» و «هدوء» به نزد ما آمد، یعنی وقتی که شب آرام گرفت و با آرامی به نزد ما آمد. در نهایه در این خصوص آمده است که شما را بر حذر میدارم از آنکه شبنشینی کنید پس از آنکه پاها آرام گرفت. «الهدأه» و «الهدء» یعنی باز ایستادن از حرکت و پس از آنکه مردم از راه رفتن و رفت و آمد در راهها باز ایستادند. آن ها زمین را فرش خود قرار دادند، یعنی بدون هیچ فرشی بر روی زمین نشستند و خاک زمین فرش آن ها بود یعنی بدون هیچ زیراندازی بر روی خاک میخوابیدند و آب نوشیدنی گوارای آن ها بود یعنی بدون استعمال رایحه خوش نوشیدنی دیگر، عطر آب برای آن ها کافی بود، زیرا توانایی بیشتر از آن را نداشتند و قرآن، لباس روی آن ها بود یعنی پیوسته با آن همراه بودند و دعا با قرآن همراه است، مثل همراهی لباس رو و لباس زیر. این مساله دلالت بر آن دارد که دعا بر قرآن برتری دارد. زیرا لباس زیر، مهمتر و خاصتر است و به بدن نزدیکتر است یا بر این معنا دلالت دارد که پیش از خواب، قرآن تلاوت میکنند و بدون لباس رو، همانطوری که سایر مردم در ابتدا لباس رو را تهیه میکنند و در نهجالبلاغه به صورت بالعکس آمده، یعنی گفته شده که قرآن لباس زیر است و دعا لباس رو است. این مساله به فضیلت قرآن بر دعا اشاره دارد و دستهای پاک یعنی دستانی که به حرام و شبهه آلوده نیست، و شاعر نیست یعنی سخن باطل نمیگوید. در مصباح «شرطه» بر وزن غرفه و به فتح راء بر وزن «رطبه» آمده است. کاربرد این لغت کم است و به معنای سپاه است و جمع آن، «شرط» است بر وزن «رطب» و این افراد، یاران سلطان هستند و اسم

1- . خصال 1 : 164

منسوب آن، «شرطی» است، به سکون. و عریف کسی است که مسوول انجام امور قبیله است و در نهایت، «عرطبه» عود است و همچنین گفته شده که به معنای طنبور است و گفته شده که «کوبه» نرد است و گفته شده که به معنای طبل و بربط است.

9. میگویم: این خبر در نهجالبلاغه چنین آمده: و از نوف بکالی روایت است: شبی امیر مومنان علیه السلام را دیدم که از بستر خود بیرون آمده بود و به ستارگان نگاه میکرد و فرمود: ای نوف، خواب هستی یا بیدار؟ گفتم: بیدارم ای امیر مومنان. فرمود: ای نوف، خوشا به حال زاهدان در دنیا و راغبین به آخرت. آن ها کسانی هستند که زمین و خاک آن را فرش خود و آب آن را نوشیدنی گوارا و قرآن را لباس زیر و دعا را لباس رویین خود قرار دادهاند و همچون مسیح علیه السلام، وامدار دنیا گشتهاند. ای نوف، داود علیه السلام در این ساعت از شب برمیخاست و این ساعت زمانی است که هر دعایی مستجاب میشود. مگر اینکه دعاکننده مالیات گیر یا سرپرست قبیله یا پاسبان یا نوازنده طنبور و طبل باشد و گفته شده است که عرطبه، طبل است و کوبه، طنبور. پایان.(1)

و به گفته جوهری، نوف بکالی پردهدار امیر مومنان علیه السلام بوده است و گفت که ابن میثم بکالی به کسر باء، منسوب به بکاله، روستایی در یمن است.

و می گویم در بعضی از نسخهها، بکالی به فتح باء و «رقد» به فتح و «الرقاد» و «الرقود» به ضم، به معنای خواب است و «الرقاد» مختص شب است و «رمقه» بر وزن نصره یعنی نگاه زیرچشمی به او انداخت و میگویم شرح بیشتر خبر در ابواب مناهی خواهد آمد، ان شاء الله.

10. تفسیر عیاشی: فقیهی گفت: امیر مومنان علیه السلام فرمود: دوستان خداوند نه ترسی دارند و نه اندوهگین میشوند.(2)سپس فرمود: آیا میدانید دوستان خدا کیستند؟ گفتند: آن ها چه کسانی هستند ای امیر مومنان؟ فرمود: آن ها ما و پیروان ما هستیم و هر کس که پس از ما، از ما پیروی کند. خوشا به حال ما و بیش

1- . نهج البلاغه، حکمت: 104

2- . يونس / 68

از ما خوشا به حال آنان. گفت: ای امیر مومنان خوشا به حال ما و بیش از ما خوشا به حال آنان یعنی چه؟ آیا حال ما با آنان یکسان نیست؟ فرمود خیر، زیرا آن ها چیزهایی را تحمل کردند که شما نکردید و چیزهایی را طاقت آوردند که شما نیاوردید.(1)

11. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: در نامه علی بن حسین علیهما السلام آمده است که دوستان خداوند نه ترسی دارند و نه اندوهگین میشوند. وقتی به واجبات عمل کنند و به سنتهای رسول الله پایبند باشند و از حرام پروا کنند و در دنیا زهد بورزند و به آنچه که نزد خداست رغبت نشان دهند و روزی حلال خدا را بری خدا و بدون قصد فخرفروشی و مالاندوزی کسب کنند، سپس حقوق واجبی را که بر گردن دارند از راه انفاق بپردازند. آن ها همان کسانی هستند که خداوند به کسب و کار آن ها برکت میدهد و برای آنچه که برای آخرت خود پیش فرستادهاند، پاداش داده میشوند.(2)

12. مجالس مفید: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا فرد دیندار تفکر کرد و آرامش یافت و عاجز گشت و متواضع شد و قناعت کرد و بینیاز شد و به آنچه که به او داده شد راضی گشت و تنها شد، غمها برای او کافی بود و از شهوات رویگردان شد و آزاده گشت و دنیا را رها کرد و از شرها در امان ماند و حسادت را به دور انداخت محبت ظاهر گشت و مردم از او نترسیدند پس او نیز از مردم ترسی به دل نداشت و به آن ها آسیبی نرساند و از شرشان ایمن ماند و خود را از هر چیزی دور نگاه داشت، پس رستگار گشت و فضل خود را به درجه کمال رساند و در زمان عافیت بصیر و هوشیار بود و هیچگاه پشیمان نگشت.(3)

توضیح: و «انفرد» یعنی از مردم عزلت اختیار کرد و « فصار حرّا»، یعنی از یوغ شهوات آزاد شد و در قاموس، «حر» به ضم، برگزیده هر چیز است. «فتحامی الشرور»، یعنی از شر اجتناب کرد و از آن خودداری کرد که همه شرها به دنبال

ص: 359

1- . تفسیر عیاشی 2 : 124
2- . تفسیر عیاشی 2 : 124
3- . امالی مفید: 40

عشق به دنیا میآید و در بعضی نسخهها، با سین آمده است. یعنی سرور و شادمانی از لذتهای دنیوی و اولی ارجح است. و در قاموس، «حمی المریض» یعنی او را از آنچه که برایش زیان داشت منع کرد و او نیز اجتناب کرد «تحمی»یعنی اجتناب کرد و «تحاماه الناس» یعنی مردم از او دوری گزیدند و «لم یخف الناس»بر وزن افعال، و یخفهم مجرد است. «من کل شیء»، یعنی به جای هر چیز. و «أبصر العافیه» یعنی عافیت را در هر چیزی شناخت و همیشه آن را برگزید پس هیچگاه پشیمان نگشت.

13. مجالس مفید: امام باقر علیه السلام فرمود: موسی بن عمران علیه السلام عرض کرد: پروردگارا، بندههای برگزیده تو چه کسانی هستند؟ فرمود: کسی که بسیار بخشنده است، گامهای پاک دارد، راستگوست و با آرامی گام برمیدارد. آن ها کسانی هستند که حتی از کوهها هم پابرجاترند. فرمود: پروردگارا، چه کسی در نزد تو به دار قدس در میآید؟ فرمود: کسانی که به دنیا چشم ندارند و اسرار خود را در راه دین افشا نمیکنند و هنگامی که در امر حکومتی هستند، رشوه نمیگیرند. حق در دل آن ها و راستی بر زبانشان است. آن ها کسانی هستند که در دنیا در پوشش من هستند و در آخرت، در نزد من، در دارالقبس هستند.(1)

توضیح: «الندی الکفین» یعنی بسیار بخشنده. جوهری گفت: گفته میشود که فلانی «ندی الکف» است. یعنی سخاوتمند و بخشنده است. و فیروزآبادی گفت «تندی» یعنی میبخشد. و «أفضل» مانند «أندی». «فهو ندی الکف» و «أندی» یعنی بخششهایش زیاد شد. پایان. و در بعضی نسخهها، «الندی القدمین»، کنایه از برکت آن و تلاش آن در راه سود مردم دارد. و در بعضی نسخهها، «البری القدمین» یعنی از خطا به دور است و «یحتمل الرسی» یعنی ثابت قدم در خیرات. در قاموس «رسا، رسوا» و «رسوا» یعنی ثابت شد. و به معنای ستون ثابت در وسط خیمه است و ثابت قدم در خیر وشر.

14. مجالس مفید: ابو اراکه گفت: پشت سر امیر مومنان علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در مسجد شما نماز صبح را میخواندم. آن حضرت به سمت راست

1- . امالی مفید: 59

متمایل شد - و قدری کسالت داشت - و مدتی همانطور ماند تا خورشید به اندازه نیزهای بر دیوار مسجد بالا آمد، و آن دیوار به این اندازه نبود، سپس رو به مردم کرد و فرمود: به خدا سوگند که یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمام مدت شب را به سختی بیداری سپری میکردند، گاهی به سجده میافتادند و گاهی ایستاده عبادت می کردند. گویا که صدای آتش جهنم را میشنیدند صبحهنگام، پریدهرنگ و زردروی بودند، پیشانی آنان مثل زانوی بز پینه بسته بود و هرگاه خداوند در جایی یاد می شد مانند درخت گرفتار در طوفان حرکت میکردند، و از چشمانشان چنان اشک می بارید که لباسهایشان تر می شد. سپس برخاست و فرمود: به خدا سوگند که این قوم شب را در غفلت و بیخبری به صبح رساندهاند، و از آن پس دیگر شادان و خندان دیده نشد تا آنکه کار ابن ملجم - لعنه اللّٰه - صورت گرفت.(1)

در کتاب حسین بن سعید و النوادر از محمد بن سنان مانند این روایت ذکر شده است.

توضیح: «قید رمح» به کسر خوانده میشود و «قاده» یعنی آن را اندازهگیری کرد. و «لیس هو» یعنی ارتفاع دیوار در این وقت به این میزان نبود و «مکابده الشی ء» یعنی تحمل مشقت و سختی در انجامش و «افترّ» یعنی خنده زیبایی کرد و در کتاب حسین بن سعید و النوادر دارد: تا اینکه آن مرد فاسق کار خودش را انجام داد.

15. رجال الکشی: عمرو بن شمر می گوید: مردی به نزد جابر بن یزید آمد و جابر به او گفت: آیا میخواهی امام باقر علیه السلام را ببینی؟ گفت: بله. گفت: پس دستی به چشمانم کشید و من به سرعتی تندتر از باد رفتم تا به مدینه رسیدم و وقتی با خود فکر کردم، از این امر متعجب بودم و با خود گفتم چقدر نیازمند میخی هستم که آن را بکوبم. وقتی سالی به حج رفته بودم، اینجا و آنجا را نگاه کردم تا آن را بیابم، ناگهان جابر را دیدم که در مقابل من است و میخی به من داد. من ترسیدم و جابر گفت این عمل بنده، به اذن خداست. پس وقتی به یک باره غیب شوم چه

ص: 361

1- . امالی مفید: 123

می گویی؟ و گفت که پس از آن دیگر او را ندیدم و رهسپار شدم تا به در خانه امام باقر علیه السلام رسیدم. او مرا صدا زد و فرمود: داخل شو. من وارد شدم و جابر را در نزد او دیدم. او به جابر گفت: ای نوح، اولا تو او را با آب غرق کردی و در آخر او را با علم غرقه ساختی، پس هرگاه چیزی از او شکست، تو آن را بند بزن. گفت که سپس فرمود: هر کس از خدا اطاعت کند، همه مطیع او میگردند. سپس فرمود: کدامیک از سرزمینها را بیشتر دوست داری؟ گفتم کوفه. گفت: پس در کوفه باش. پس صدای اخوالنون را در کوفه(1)

شنیدم. پس از سخن جابر متعجب شدم و آمدم و ناگهان او را در مکان خود دیدم که در آنجا نشسته بود. گفت: از آن قوم پرسیدم آیا آن را انجام داد یا خودداری کرد؟ گفتند: خیر، و اینکه سخن او را به الهیت در مورد امامان شنیدم سبب موحد شدن من شد.

این یک حدیث جعلی است که در دروغ بودن آن هیچ شکی نیست و همه راویان آن به دروغگویی و غلو کردن (2)

متهم هستند.

توضیح: «این یک حدیث جعلی است»، سخن کشی یا شیخ است. زیرا در گزیدههای او موجود است و هیچ شکی در جعلی بودن آن نیست. و بر سخن گفتن پیرامون تناسخ و الفاظ و معانی مضطرب مشتمل است. به همین دلیل به شرح آن نمیپردازیم.

16. رجال الکشی: عروه بن موسی گفت: با ابو مریم حناط نشسته بودم و جابر هم در نزد او نشسته بود. ابو مریم برخاست و ظرفی(3) از آب چاه مبارک بن

1- . در آن تحریف صورت گرفته است، و ظاهر این است که میگوید: پس هنگامی که گفت: «پس در کوفه باش». من به کوفه رفتم و صدای مردم و شترها و کفتارها را در آنجا میشنیدم.
2- . رجال الکشی: 173

3- . در قاموس رجال گفته است: و سخن او: «فجاء بدورق» تحریف شده و اصل آن «فجاء بدردق» بوده است. در صحاح آمده است: الدردق پیمانه شراب است و این کلمه فارسی معرب است. میگویم: نسخههای صحاح در ثبت این کلمه متفاوت عمل کرده است. در بعضی نسخهها- از جمله نسخهای که مولف قاموس رجال به آن مراجعه کرده است- «و الدردق پیمانه است» و عبارت قاموس همین است: «و الدردق بچهها، و بچهشتر و... و پیمانه شراب و الدورق کوزه دستهدار است، اما در اغلب نسخهها همانطور که در چاپ اخیر ص 1474آمده است، «و الدورق: پیمانه شراب است که فارسی معرب است». و شارح قاموس گفته است: مقتضای سیاق سخن قاموس«و مکیال للشراب» این بوده که آن، همان دردق است. این غلط است و درست این است که آن، دردق است، مثل جوهر، مثل عباب. و در اصل به این صورت بوده است: دورقی از شراب یا شیره آوردند، و این یک کلمه فارسی معرب است. میگویم: به همین دلیل در اقرب الموارد آمده است: الدورق پیمانه شراب است و به معنای کوزه دستهدار است، معرب دوره فارسی است و جمع آن، دوارق است.

عکرمه آورد. جابر به او گفت: وای بر تو، ای ابا مریم. من هیچ نیازی به آب این چاه ندارم و میتوانم از همینجا از فرات برای تو آب بیاورم. ابو مریم به او گفت: اگر مردم ما را دروغگو بخوانند، من هرگز آن ها را سرزنش نمیکنم. جعفر غلامی داشت که از او پرسید: چگونه آب فرات را به اینجا میآوری؟ گفت: وای بر تو، در اینجا رودی حفر میشود که اول آن برای مردم عذاب است و آخرش رحمت است و آب فرات در آن جاری میشود و زنان ضعیف و کودکان از آن آب میگیرند و درهایی در محل زندگی قبیلههای بنی رواس و بنی موهبه و بنی کنده و بنی فزاره(1) دارد تا کودکان در آن شنا کنند. علی علیه السلام فرمود: این اتفاق رخ داد و چیزی که در زمان خودش بود نیز به وقوع پیوست.(2) و چه بسا او این حدیث را قبل از این اتفاق شنیده باشد.(3)

توضیح: در قاموس «الدورق» به معنای کوزه دستهدار است. و «کان» جمله معترضه است و «کیف» تتمه سخن ابو مریم است. «قال علی» یعنی ابن حکم گفت و این سخن ابن عیسی است این سخن او که میگوید «قد کان ذلک»، یعنی زمانی بوده است که این رود در اینجا جاری نبوده است و بعد آن را جاری ساختند. و

1- . در نسخه کمپانی بنی زراره است، و آنچه در اصل متن آمده با منبع منطبق است و در قاموس رجال 2 : 329 نقل قول شده است.
2- . در بعضی نسخهها مثل متن کمپانی، به جای «و ان الذی حدث علی و عمره» [عهده خ ل]، «ان الذی حدث علی عروه» آمده است. در منبع هم آمده است: «علی علیه السلام فرمود: این مساله اتفاق افتاد و چیزی که برای عروه اتفاق افتاد این بود که او این حدیث را قبل از به وقوع پیوستن آن شنیده بود». و صحیح چیزی است که در اصل آمده است.
3- . رجال الکشی: 173 - 174

سخن او «و إن الذی» کلام ابن عیسی است یعنی از سیاق سخن پیداست که او این حدیث را شنیده است. و قبل از جاری شدن رود این مکان را میشناخته است. و در بعضی نسخهها مکان و دوره و عمر او نیز آمده است، که این غلط است.

17. رجال الکشی: ابو حمزه گفت: دختری داشتم که افتاد و دستش شکست. او را به نزد تیمی آوردم. دختر را گرفت و به دستش نگاه کرد و گفت که شکسته است. او شکستهبند آورد و من بیرون در ایستاده بودم و دلم به حال دخترک سوخت. او دست دختر را گرفت و در آن اثری از شکستگی ندید. سپس به دست دیگرش نگاه کرد و گفت: هیچ ایرادی ندارد. گفت که این موضوع را برای امام صادق علیه السلام تعریف کردم و فرمود: ای ابا حمزه، دعایت را همیشه با رضایت همراه کن که زودتر از چشم بر هم زدنی مستجاب می شود.(1)

18. رجال الکشی: علی بن حسن گفت: یونس بن یعقوب در مدینه جان سپرد. پس امام رضا علیه السلام کافور و کفن و همه چیزهایی را که نیاز داشت برایش فرستاد و به غلامان خود و غلامان پدرش و جدش دستور داد که در تشییع جنازه او شرکت کنند و به آن ها فرمود: این فرد، غلام امام صادق علیه السلام بوده است و در عراق زندگی میکرده است و در قبرستان بقیع برای او قبری بکنید و اگر اهالی مدینه گفتند که او عراقی است و ما او را در بقیع دفن نمیکنیم، پس به آن ها بگویید: او غلام امام صادق علیه السلام است و و در عراق زندگی میکرده است و اگر مانع از دفن کردن او شوید، ما هم اجازه نمیدهیم که شما دوستان خود را در بقیع دفن کنید. او در بقیع دفن شد و ابوالحسن علی بن موسی علیهما السلام به سوی دوست خود محمد بن ولید که مرد کوفی بود رهسپار شد. محمد بن ولید به بقیع رفت و گفت: صاحب قبرستان را به من نشان دهید و من پس از آن نزدیک قبر بودم. پس به من گفت: این مرد که صاحب مقبره است، کیست؟ ابوالحسن علی بن موسی علیه السلام مرا به آن سفارش کرد و به من دستور داد که چهل ماه یا چهل روز متوالی قبر او را آبپاشی کنم. ابو الحسن گفت: من به این مساله شک دارم و

1- . رجال الکشی: 177

صاحب مقبره به من گفت: تخت، یعنی تابوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نزد من است. هر گاه مردی از بنی هاشم بمیرد، با صدای بلند از تابوت میپرسم: چه کسی مرده است؟ و فردا از این امر آگاه میشوم. در شبی که این مرد از دنیا رفته بود، با صدای بلند از تابوت پرسیدم و میدانستم که هیچیک از آن ها مریض نبوده است که بمیرد. و پرسیدم چه کسی مرده است؟ فردای آن روز، آمدند و تابوت را از من گرفتند و گفتند: غلامی از غلامان امام صادق علیه السلام، که در عراق زندگی میکرده، از دنیا رفته است.(1)

توضیح: صاحب مقبره متولی آن است و کسی است که امور مربوط به مردگان مدفون در آنجا را انجام میدهد. و ابوالحسن کنیه علی بن الحسن است و در قاموس، «صر، یصر، صرا و صریرا» به معنای صدای بلند است.

19. رجال الکشی: علی بن مهزیارگفت: هنگامی که در سال 226 از کوفه بازمیگشتیم و در قرعاء(2)

بودیم، در آخر شب برای وضو گرفتن و مسواک زدن بیرون رفتم. از گروه خود جدا شدم و در پایین مسواک خود آتشی را دیدم که شعله میکشید و پرتوهایی مثل پرتو خورشید یا چیز دیگری داشت. من از آن نترسیدم و متعجبانه نگاه میکردم و آن را لمس کردم و دیدم که گرم نیست. و این آیه را تلاوت کردم: {او همان کسی است که از درخت سبز برایتان آتش آفرید و شما آن را می افروزید. }(3) در تفکر بودم و آتش همچنان روشن بود تا اینکه غیبتم طولانی گشت و به نزد خانواده بازگشتم. از آسمان نمنم بارانی میبارید و غلامان من، طلب آتش کردند و یک مرد بصری در قافله با من بود. هنگامی که آمدم، غلامان به من گفتند: ابوالحسن آمد و به همراه خود آتش داشت و مرد بصری همین را گفت. من نزدیک شدم و مرد بصری و غلامان من آتش را لمس کردند و دیدند که گرمایی ندارد. آتش پس از مدتی خاموش شد و دوباره شعله کشید و پس از مدتی دوباره

1- . رجال الکشی: 330
2- . القرعاء: منزلگاهی در راه مکه از کوفه، بعد از مغیثه و قبل از واقصه. بین آن و واقصه، هشت فرسخ راه است.
3- . یس / 80

خاموش شد و برای سومین بار نیز شعله کشید و خاموش شد. ما به مسواک نگاه کردیم و دیدیم که هیچ اثری از آتش و حرارت و دود و سیاهی و چیزی که نشان دهد سوخته است، در آن نیست. مسواک را گرفتم و آن را پنهان کردم. و در سال 226 پس از مرگ امام جواد علیه السلام، در سال آینده به امام هادی علیه السلام دادم. اما حدس میزدم که حضرت این سخن را باور نکند(1)

و پایین آن را به او نشان دادم و بقیه جاهایش پوشیده بود و ماجرا را برایش شرح دادم. حضرت مسواک را از دستم گرفت و همه آن را نمایان کرد و در آن تامل کرد و به آن نگاه کرد. سپس فرمود: این نور است. به او گفتم: نور، فدایت گردم. فرمود: به خاطر تمایل تو به اهل بیت و به دلیل اطاعتت از من و پدرانم و پدرم، و به خاطر پیروی تو از من و پدرانم خداوند آن را به تو نشان داد.(2)

رجال الکشی: از علی بن مهزیار مانند آن روایت شده است.(3)

توضیح: در قاموس آمده است که «قرعاء» آبشخوری است در راه مکه، بین قادسیه و عقبه و گفت که «رش» به معنای باران اندک است و «أرشت السماء» هم همان معنای «رشّت» را میدهد. و «عدت به» میگویم که در نسخههای مختلف

1- . ظاهر این است که آنچه را که ما بین گیومه گذاشتهایم، سخن الکشی و روایت او نیست، بلکه سخن برخی از حاشیه نویس ها است که با این جمله مرتبط بوده است. و به همین دلیل امر بر شارح نسخه مشتبه گشته وآن را به متن اصلی انتقال داده است؛ به این دلیل که ابن مهزیار اول حدیث گفته است: در سال 226، در قرعاء، در راه بازگشت از کوفه مسواک او آتش گرفت و نورانی شد. سپس در آخر حدیث گفت: «پس آن را پنهان کردم و به امام هادی علیهالسلام رساندم و این اتفاق در سال 226 پس از وفات امام جواد علیهالسلام در سال آینده رخ داد» یعنی چگونه ممکن است که سال آینده هم، سال 226 باشد. این یعنی در تاریخنگاری خطایی رخ داده است. لفظ تاریخ با لفظ تنازع تحریف شده است، وقوع این مساله در نسخه الکشی بعید نیست. و اما اعتراض آن فرد حاشیه نویس وارد است، سخن ابن مهزیار« قابلا» یعنی در سال آینده،

و احتمال دارد که او در همان سال دو بار مسافرت کرده باشد. اما این سخنش که میگوید «پس از مرگ امام جواد علیه السلام»، آن حضرت در سال 220 وفات یافت. از این سخن پیداست که سفر آن حضرت قبل از وفاتش بوده است. و شاید صحیح در آغاز حدیث این باشد: سال 220، بدون لفظ شش.

2- . رجال الکشی: 459

3- . رجال الکشی: 460

پیرامون آن اختلاف وجود دارد و ما نسخهای از نسخههای برگزیده کشی در اختیار داریم که در آن آمده است آن را در سال آینده به نزد امام رضا علیه السلام بردم و برایش نمایان ساختم. و در آن اضافهای وجود ندارد و در بعضی کتب رجال آمده است که در سال 226 یعنی در سال آینده، پس از وفات امام جواد علیه السلام، آن را به نزد امام هادی علیه السلام بردم و حدس میزدم که حضرت سخن مرا نپذیرد و آن را به او نشان دادم. و در بعضی دیگر آمده که در سال 226 پس از وفات امام جواد علیه السلام بود، و حدس میزدم که حضرت سخن مرا نپذیرد و در بعضی آمده است که حدس میزدم حضرت خشمگین شود. و در بعضی تاریخ آن، سال 220 است که سال وفات امام جواد علیه السلام است. و نتیجه این است که درگیری نزدیک بوده است یا حتمی بود یا در حقیقت نور مسواک و یا در چیز دیگری از امامت و ... و نسخه اول آشکارتر است.

20. أمان الأخطار: هرگاه مومن خود را برای خدا خالص گرداند، خداوند همه چیز را از او میترساند. این را از کتاب المحاسن با اسانید خود از برقی روایت کردیم. صفوان جمّال گفت که امام صادق علیه السلام فرمود: همه چیز برای مومن خاشع است و ابهت او بر همه چیز آشکار است. سپس فرمود: هرگاه مومن خود را برای خدا خالص گرداند، خداوند همه چیز حتی حیوانات و وحوش و پرندگان آسمان و ماهیهای دریا را از او میترساند. ما این را در کتاب رجال الکشی و کتاب کرامات روایت کردیم و لفظ آن عینا همین نبود. اکنون معنایش را ذکر میکنیم که یکی از خواص مولای ما، علی علیه السلام که شیعه او بود، در حال سجده بود که افعی بر گردن او حلقه زد. او سجده خود را ترک نکرد و همچنان با معبود خود در حال راز و نیاز بود تا اینکه بدون اینکه کاری انجام دهد و به فضل و رحمت خداوند عز و جل افعی از گردن او جدا شد و از این جمله است آنچه را که از حسن بن علی علیهما السلام روایت کردیم که او به نماز ایستاده بود که افعی از قله کوه پایین آمد و بر لباس او نشست و از یقه لباس وارد شد و از زیر پیراهنش خارج شد. او نماز و عبادت خود را با صاحب زندگیاش ترک نکرد و از این جمله است آنچه را که از او در کتاب سفر روایت کردیم و با همین لفظ در کتاب کرامات نقل کردیم. و در اینجا

ذکر میکنیم قسمتی از معنای آن این است که علی بن عاصم زاهد به زیارت امام حسین علیه السلام به کربلا رفت، پیش از آنکه برای حضرت ضریحی ساخته شود. حیوانی درنده به او حملهور شد اما او فرار نکرد و دید که سقف دهان حیوان باد کرده است و یک میله به دهان او وارد شده است. او میله را خارج کرد و دهان حیوان را فشرد و آن را با قسمتی از عمامهاش بست و هیچکدام از زائرین درآنجا باقی نماندند و از آن جمله است آنچه که آن را دانستیم و آن این است که بعضی از همسایهها و خانواده شبهنگام به نزد من آمدند و آزردهخاطر بودند. در آن هنگام من با خانوادهام، در جوار مولا علی علیه السلام بودیم. آن ها گفتند که حرارت گلخن حمام ما را آزار میدهد و بوی بد آن پراکنده میشود، اما ندیدیم که این کار را چه کسی انجام داد. من به در گلخن رفتم و سلام کرده و گفتم: از کار شما به من خبر رسیده است و ما همسایه مولا علی علیه السلام و فرزندانش و میهمانان او هستیم و مجاورت با شما هیچ زیانی برای ما نداشته است. پس اکنون نیز این همسایگی را به کام ما تلخ نکنید و هرگاه کاری انجام دادید ما به سوی او شکایت کردیم و پس از آن، هیچ تعرضی را از آن ها به گلخن حمام ندیدیم. و از آن جمله اینکه دختر من که حافظ قرآن کریم و کاتب آن است، و بسیار شریف است، و آرزو دارم که خداوند متعال الطاف خود را در حق اوتمام گرداند، به من گفت که او شنید که کسی به او سلام کرد و او صاحب صدا را نمیدید. او همانجا ایستاد و پاسخ سلام را داد و این نیکی بر ما سخت آمده و ما میترسیدیم که خانواده از آن بترسند و از شما میخواهیم که هیچگاه ما را آزرده نسازید و در همه حالات با ما همراه باشید. و از آن پس، هیچکس حرفی نزد و از آن جمله است که من در خانه خود در حله، مشغول خواندن نماز مغرب بودم که ماری آمد و به زیر عبای من رفت، من در حال سجده بودم و نماز خود را به پایان رساندم و آن مار هیچ آزاری به من نرساند تا اینکه پس از نماز، آن را کشتم. و این امری است معلوم که هر کس آن را دید یا آن را روایت کرد، از آن آگاه است.

توضیح: «زیق القمیص» به کسر، به معنای قسمتی از لباس است که دور گردن قرار دارد.

21. کتاب حسین بن سعید و النوادر: علی علیه السلام فرمود: خداوند بندگانی دارد که ترس از خدا، دلهای آنان را شکسته است و آن ها از گفتار باز ماندهاند. آن ها فصیح و عاقل و خردمند و شریف هستند و با اعمال نیک خود از یکدیگر سبقت میجویند و به سوی خداوند میروند. اعمال بسیار خود را برای او زیاد نمی بینند و عمل کم را برای او کافی نمیدانند. آن ها تصور میکنند که انسانهای بدی هستند، در حالی که بهترین بندگان خدا هستند.

22. دعوات الراوندی: امام صادق علیه السلام فرمود: ابراهیم خارج شد و گاو و گوسفندانش را در جایی که مخصوص فصل زمستان بود به چرا برد. شنید که کسی شهادت می داد که «لا إله إلا الله» صدا را دنبال کرد تا به نزد صاحب صدا رسید. پس گفت: ای بنده خدا، تو کیستی؟ مدتهاست که من در این سرزمین هستم و جز تو کسی را ندیدم که خدا را به یگانگی یاد کند. گفت: من مردی هستم که در کشتی بودم که غرق شد و من بر روی تکه چوبی نجات یافتم و اکنون من در جزیره هستم. گفت: زندگی خود را چگونه میگذرانی؟ پاسخ داد: در تابستان میوهها را برای زمستان جمع میکنم. گفت: راه بیفت و جای خود را به من نشان بده. گفت نمیتوانم این کار را انجام بدهم زیرا فاصله من تا آنجا، به اندازه یک دریاست. گفت پس چگونه به آنجا میروی؟ پاسخ داد: راه میروم تا به آنجا برسم. گفت: امیدوارم کسی که یاور توست، به من نیز کمک کند. گفت: راه بیفت. مرد شروع به راه کردن کرد و ابراهیم به دنبالش به راه افتاد. وقتی به آب رسیدند، مرد هر از گاهی به ابراهیم علیه السلام نگاه میکرد و از او متعجب بود تا اینکه از آب رد شدند و او را به غاری برد. گفت اینجا جای من است. گفت: چرا خدا را نمیخوانی و مومن نمی شوی؟ گفت: من از خدای خود شرم دارم. تو دعا کن و من مومن میشوم. گفت: دلیل شرم تو چیست؟ گفت: به جایی آمدم که مرا در آن دیدی و من غلامی را دیدم که زیباترین مردم بود. گویا گونههایش از جنس طلای مذاب بود و همراه او گاو و گوسفند بود، گویا بر روی آن ها چربی بود. به او گفتم: تو کیستی؟ گفت من اسماعیل بن ابراهیم، دوست خداوند رحمان هستم. سه ماه قبل از خدا خواستم که ابراهیم را به من نشان دهد و این بر من طول کشید. گفت که حضرت علیه السلام فرمود: من

ابراهیم هستم. پس یکدیگر را درآغوش گرفتند. امام صادق علیه السلام فرمود: آن دو نفر اولین کسانی بودند که بر روی زمین همدیگر را در آغوش گرفتند.

و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل است که او فرمود: سه نفر از پیشینیان شما، برای امرار معاش خانواده خود بیرون رفتند و باران گرفت. آن ها به کوهی پناه بردند و سنگی بر رویشان افتاد. یکی از آنان به دیگری گفت: ردپای ما پاک شد و سنگ افتاد و هیچکس جز خداوند جای ما را نمیداند. پس خدا را بخوان به محکمترین اعمالت. یکی از آن ها گفت: خداوندا، تو میدانی که زنی مرا شگفتزده کرد و من او را خواستم و او خودداری کرد اما من اصرار ورزیدم و او پاکی پیشه کرد. و وقتی در نزد او نشستم، از ترس تو به خود لرزید و من او را رها کردم. پس اگر میدانی که من آن کار را تنها برای به دست آوردن رحمت تو و از ترس عذاب تو انجام دادم، پس برای ما گشایشی حاصل کن. گفت: یک سوم کوه ریخت و دیگری گفت: خداوندا، تو میدانی که من دو فرزند دارم و برای آن ها شیر میدوشیدم. شبی به نزد آن دو آمدم و آن ها خوابیده بودند.(1) من ایستادم تا خورشید طلوع کرد و هنگامی که از خواب بیدار شدند، شیر را نوشیدند. خداوندا، اگر میدانی که من این کار را برای به دست آوردن ثواب تو و ترس از عذابت انجام دادم پس برای ما گشایشی حاصل کن. پس یک سوم سنگ ریخت. سومین نفر گفت: خداوندا، من روزی بندهای را به کار گرفتم او تا هنگام ظهر برایم کار کرد و مزدش را خواست. و من مزد همه روز را به اودادم.(2)

و اگر میخواستم، مزد نصف روز را به

1- . در المحاسن چنین آمده است: «مقداری شیر برایشان آوردم و ترسیدم که – آن را در آنجا قرار دهم – و صدایی ایجاد شود، و دوست نداشتم که آنها را از خواب بیدار کنم و آنها آزرده شوند، پس صبر کردم تا بیدار شدند و شیر را نوشیدند» تا پایان.

2- . در المحاسن آمده است: من قومی را به ازای نیم درهم برای هر نفر به کار گرفتم که برایم شخم بزنند. وقتی کار آنها به پایان رسید، مزدشان را دادم. یکی از آنها گفت: من به اندازه دو نفر کار کردم و به خدا سوگند که فقط یک درهم دریافت کردم. و مال خود را در نزد من گذاشت. من با

آن نیم درهم بذر خریدم و زمین را کاشتم. خداوند از آن کشت روزی فراوانی برایم فراهم کرد و صاحب آن نیم درهم آمد و مال خود را طلب کرد و من ده هزار درهم با او دادم. تا پایان. و متن آن در جلد 70 باب 17 باب اخلاص و معنای قرب خداوند متعال خواهد آمد.

او میدادم. اگر میدانی که من این کار را به امید رحمت تو و ترس از عذابت انجام دادم، پس برای ما گشایشی حاصل کن. پس یک سوم سنگ ریخت و آن ها نجات یافتند و رفتند.

23. الکافی: امام صادق علیه السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که خداوند را بشناسد و عظمت او را دریابد، زبان خود را از گفتار [اضافی] و شکم خود را از خوراک [اضافی] باز می دارد. و نفس خود را با روزه و نماز پاک می گرداند. گفتند: ای رسول خدا، پدر و مادرمان به فدایت، آیا اینان اولیای خداوند هستند؟ فرمود: اولیای خداوند، هرگاه خاموشی گزینند، خاموشی آن ها ذکر است و چون بنگرند، نگاهشان عبرت است و چون سخن گویند سخنشان حکمت است و چون راه روند، راه رفتن آن ها در بین مردم برکت است. و اگر نبود که اجل هایشان نوشته شده است، از ترس عذاب و از شوق ثواب روح آن ها در بدن هایشان نمی ماند (1).

در امالی صدوق مانند این روایت ذکر شده است (2) با این اختلاف که در آن آمده است: سکوت آنان تفکر و کلامشان یاد خدا بود.

در امالی صدوق محمد بن سنان مانند این روایت ذکر کرده است.(3)

توضیح: نجاشی گفت عیسی بن اعین جریری اسدی، که یکی از غلامان کوفی مورد اطمینان بود، و او را از یاران امام صادق علیه السلام برشمرد (4) در المجالس سند و متنی ندارد اما در بیشتر نسخههای المجالس، «نهرتیری»(5) باتاء آمده است. و در بعضی نسخههای کافی «نهربیری» با باء آمده است و در بعضی دیگر «نهری» به

1- . الکافی 2 : 237
2- . امالی صدوق: 182
3- . امالی صدوق: 330
4- . رجال النجاشی: 227، و ابن داود در قسمت اول ذیل شماره 1144 آن را اینگونه عنوان نهاده است و گفته است: عیسی بن اعین جریری به ضم جیم و فتح دو راء، منسوب به جریر بن عباد به ضم و تخفیف ابن ضبیه بن قیس بن ثعلبه اسدی است.

5- . و در نسخهای «النهزیزی» به کار رفته، همانطور که در نسخه چاپ شده بوده است.

کار رفته است. و آخرین سخن اینکه این کلمه میتواند منسوب به نهروان باشد.(1)

و ما این کلمه را در فرهنگ لغتهای قدیمیتر نیافتیم.(2) و شیخ بهائی قدس سره در حاشیه کتاب اربعین گفت که «جریری» به ضم جیم است و دو راء، بدون نقطه هستند. این کلمه منسوب به جریر بن عباد به ضم عین و تخفیف باء است.

شیخ بهایی رحمه الله در مورد «من عرف الله»گفته است که برخی از اعلام گفتهاند که هر گاه عدم و نیستی بین دو چیز باشد، شناخت غالبا بر ادراک دوم از یک چیز اطلاق میگردد، به اینکه اولا آن را درک کند سپس از یاد ببرد، سپس دوباره آن را درک کند و بر او ظاهر شود که او همان کسی است که برای اولین بار آن را درک کرده بود و اهل حقیقت از همینجا نام اصحاب عرفان گرفتهاند. زیرا خلق ارواح، پیش از اجسام، همانطور که در حدیث ذکر شده است و اینکه روح از برخی اشراقات شهودی آگاه است و به پروردگاری خداوند اقرار دارد، همانطور که خداوند سبحان فرمود: {آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند بله. }(3)

اما روح به دلیل الفتی که با جسم تاریک دارد، و در موارد بیهوده فرو رفته است، از مولا و سرور و آفریننده خود دور شده است هرگاه بنده با ریاضت از زنجیرهای دنیا آزاد شود و با مجاهدتها از توجه به دنیا رویگردان شود، دوران قدیمش به یادش میآید، دورانی که با گذشت روزگار، کهنه و قدیمی شده است و دوباره او به ادراک رسیده است و آن شناختی است که نور علی نور است.

«من الکلام» یعنی از اضافه کلام و غذا، که زیادهروی در آن، سبب کسالت در عبادت میگردد و احتمال دارد که این سخن کنایه از روزه باشد و در بقیه نسخهها با فاء آمده است. یعنی آن را خالص و زلال گرداند یا آن را کهنه و ذلیل و خاضع کرد یا کمالاتش را به حد نهایت رساند. در نهایه گفته که اصل عفو و بخشش، محو کردن و زدودن است و «عفت الریح الأثر» یعنی باد رد چیزی را پاک کرد. و حدیث ام سلمه هم از همین دست است که گفت: راهی را که رسول الله صلی الله علیه و آله و

1- . اسم منسوب نهروان، «نهروانی» است و نه چیز دیگر.
2- . فیروزآبادی: و نهرتیری مانند ضیزی به اهواز، و اسم منسوب آن در ظاهر«نهرتیری» است.
3- . اعراف / 171

سلم آن را پیمود و آن را روشن گردانید، پاک مکنید. و «عفا الشیء» یعنی زیاد شد. میگویند «أعفیته و عفیته و عفا الشی ء» یعنی کهنه شد و هیچ اثری از آن باقی نماند. و «عفا الشیء» یعنی خالص شد. تمام شد. و میگویم شاید برخی به اصطلاح خود، معنای فنای فی الله را از آن برداشت کنند. و آنچه که در مجالس و غیره آمده است واضحتر است. و بیشتر نسخههای کتاب، «عنا» را به کار بردهاند که به معنای خسته شد است و «العناء» به فتح و مد به معنای رنج است.

«بآبائنا و أمهاتنا» شیخ بهایی رحمه الله گفت: برخی از نحویون نام این باء را باء تفدیه میگذارند و فعل آن غالبا محذوف است. و تقدیر « نفدیک بآبائنا و أمهاتنا» است. اما در حقیقیت این باء، باء عوض است، مثل آنکه بگویم: «خذ هذا بهذا» و این آیه هم از همین قرار است: «ادخلوا الجنه بما کنتم تعملون»(1)

{به واسطه اعمال خود به بهشت وارد شوید.} اینان همان دوستان خدا هستند. این استفهامی است که ادات آن محذوف است و احتمال دارد که خبری باشد که حکم لازم با آن قصد شده است. و یا قصد از آن، تاکید سخن «إن أولیاء الله» تا پایان بوده است. یعنی در سخن اول خبر به مخاطب تردید کننده داده شده است و به دلیل اینکه مخاطب، حکم دوم را به کلی رد میکند و با آن مخالف است، قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «إن أولیاء الله»، پاسخ این سخن است که «هولاء أولیاء الله»، یعنی دوستان خدا مردمی دیگر هستند که صفاتی فوق این صفات دارند. و اگر تصدیق سخن آنان باشد، و توصیفی برای دوستان خدا به صفات دیگر جز این سه صفت سابق باشد، پس تاکید برای این است که خبر، برای انسانهای خالص راستین در ایمان اراده شده باشد که در نزد آن ها رایج و پذیرفته شده است و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده است. و او دوستان خدا را به صفات بزرگی توصیف کرده، گویا قصد تاکید در آن داشته است. صاحب کشاف در تفسیر آیه «و إذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا»(2) گفته است که سکوت آن ها یاد خدا بوده است یعنی در همان

1- . نحل / 32
2- . بقره / 14

سکوت، دلهای آنان مشغول به ذکر خدا و ذکر صفات کمال و نعمتهای او و کارهای خوب و حکمتش بوده است و در روایت مجالس، همانطور که اشاره کردیم آمده است که سکوت آنان تفکر بوده است.

و شیخ بهایی رحمه الله گفته است که سکوت آن ها تفکر نام گرفته است، زیرا از تفکر جدا نبوده است و همینطور نگاه آنان که عبرت بوده است و حکمت بر زبانشان بوده است و برکت در راه رفتن آن ها بوده است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کلام آنان را ذکر خدا معرفی کرده است، سپس آن را حکمت نام نهاده تا بگوید که کلام آنان از این دو مورد خارج نیست. مورد اول در خلوت و دوم در بین مردم است. و نطق را باید در معنای مصدری خود نگاه داری یعنی آنچه را که گفتند، بر مبنای حکمت و مصلحت بود. راه رفتن آنان در بین مردم، برکت بود زیرا قصد آنان، برآورده ساختن حوایج مردم و هدایت کردن آنان و به دست آوردن سودی برای آنان و دفع ضرر و زیان از آن ها بود با اینکه وجود آنها، سبب نزول رحمت و دفع بلا از آن ها بود و در المجالس آمده است که ارواح آنان از ترس عذاب و اشتیاق به ثواب آرام و قرار نداشت، که در آن اشارهای به تساوی خوف و رجا صورت گرفته است و اینکه هر دوی آنها، در غایتی دور از فرط عظمت هستند و در درجات عالیه قرا دارند، همانطور که پیش از این نیز گفتیم.

سپس بدان که اشتیاق به ثواب، سبب جدایی روح از آشیانه بدن و پرواز آن به سوی عالم قدس و جایگاه اصلی انسان و درجات بهشت است که نعمت آن آشکار است و اما ترس از عذاب، یا به خاطر شدت وحشت آن و تسلط ترس بر آنان است مثل ماجرای همام. زیرا آنان خود را مقصر میدانند و یا میخواهند به منزلگاه عالی خود برسند و میترسند حال کنونی آنان از دست برود و شهوات بر آنان مستولی شود و مستحق عذاب گردند، به همین دلیل به سوی آخرت شتاب می کنند.

سپس شیخ بهایی رحمه الله گفته: مراد از معرفت خدای متعال، شناخت و معرفت نسبت به صفات جلال و جمال به اندازه طاقت بشری است و اما شناخت ذات خداوند متعال، چیزی است که حتی فرشتگان مقرب و پیامبران نیز نباید در آن

طمع بورزند و در این باره سخن سرور بشر کافی است که فرمود: ما هیچگاه حقیقت تو را نشناختیم. و در حدیث آمده است که خداوند، از عقلها پنهان گشته است، همانطور که از دیدهها پنهان است و آسمانیان نیز او را میطلبند، همانطور که شما در طلب او هستید. پس توجهی نکن به کسی که گمان میکند به کنه معرفت خداوند رسیده است بلکه در دهانش خاک بپاش که او گمراه شده و دروغ و افترا بسته است، چرا که این امر بسیار والاتر و آشکارتر از آن است که با عقل بشر آلوده گردد و هر آنچه که انسان عالم از حرم کبریایی تصور کند، باز هم حقیقت آن از تصور بشری بسیار به دور است، این مساله بسیار دقیق است و در این باب چه نیکو گفته شده است:

آنچه پیش تو

غیر از او ره نیست

غایت فهم تو

است الله نیست

صفاتی که ما آن را برای خداوند سبحان اثبات می کنیم، بر حسب وهم و به قدر فهم ماست. ما معتقدیم که او به شریفترین صفات متناقض متصف است و این به اندازه عقلهای قاصر ماست و خداوند متعال برتر و والاتر از همه صفاتی است که به او نسبت میدهیم.

و در سخن امام باقر علیه السلام اشارهای به این معنا بوده است. حضرت فرمود: هر آنچه را با عقلهای خود در دقیق ترین معانی آن ممتاز گردانید، او نیز مانند شما مخلوق و مصنوعی چون شماست و به خودتان برگردانده می شود. و شاید مورچه کوچک، تصور کند که خداوند متعال، دو شاخک بر روی سرش دارد و این نشانه کمال اوست و اگر آن را نداشته باشد، نقص اوست و این حال عاقلان است، در صفاتی که به خداوند نسبت میدهند. سخن او صلوات الله علیه و سلامه به پایان رسید.

یکی از محققین گفته است که این یک سخن دقیق و زیبا و بسیار آراسته است که از منبع تحقیق آمده است و میتواند بسیار دقیق به آن نگریسته شود. و راز این مساله آن است که تکلیف تنها بر شناخت خداوند متعال به اندازه وسع و طاقت متوقف است و آن ها فقط مکلف شدند که او را به

صفاتی که به آن انس و الفت دارند، بشناسند و آن را در خود مشاهده کنند و گمان کنند که هر کس داری این

صفات نباشد، ناقص است و از آنجایی که انسان باید متصف به صفاتی چون علم، قدرت، اراده، زنده بودن، ناطق بودن و سمیع و بصیر بودن باشد، مکلف شده است که به این صفات برای خداوند متعال معتقد گردد و نقایص ناشی از انتساب آن را به انسان از او سلب کند و معتقد باشد که شناخت ذات خداوند تنها مختص خود اوست و او دانای همه چیز است و بر همه چیز تواناست و در باقی صفات نیز همینطور است و انسان مکلف نشده است که صفتی را برای خداوند متعال معتقد باشد که مانند آن در خودش یافت شود و مناسب خود او باشد و اگر به آن مکلف شود، عقل او این اجازه را به او نمیدهد که به حقیقت آن دست یابد. و این یکی از معانی سخن او علیه السلام است که فرمود: هرکس خود را بشناسد همانا خدای خود را شناخته است. سخن اوبه پایان رسید.

سپس قدس سره گفته: این حدیث بر مهمترین علامتهای عرفا و اولیای به کمال رسیده مشتمل است که اولین آن ها سکوت است و حفظ زبانی که درب نجات است. دوم گرسنگی است که کلید خیرات است و سوم خسته کردن تن در راه روزه و نماز شب است که شاید برخی تصور کنند عارف پس از آنکه به درجه کمال رسید، به این صفت نیازی ندارد؛ اما این تصور غلطی است، چرا که اگر اینگونه بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم از آن بینیاز میشد و حضرت علیه و آله السلام، به قدری به نماز میایستاد که پاهایش ورم میکرد و امام علی علیه السلام، که منتهای سلسله عرفا است، هر شب هزار رکعت نماز میخواند و همه اولیا و عرفا به همین منوال بودهاند، همانطور که در تاریخ آمده است و همه به آن قائلند.

و چهارمین مورد آن، تفکر است و در حدیث آمده است که یک ساعت تفکر برتر از شصت سال عبادت است. یکی از بزرگان گفته است که تفکر افضل است، زیرا از دل صادر میشود که برترین اعضای انسان است و عمل آن نیز برترین اعمال است. آیا ندیدی که خداوند متعال فرموده است: {نماز را برای یاد من به پا دار}(1) او نماز را وسیلهای برای یاد قلب قرار داده است و هدف، از وسیله شریفتر است.

1- . طه / 14

مورد پنجم، ذکر است و مراد از آن، ذکر زبانی است و برای آن کلمه توحید را برگزیده‌اند تا آن را به مزایایی اختصاص دهند که در اینجا ذکر نمیکنیم.

و مورد ششم، نگاه عبرت‌آمیز است که خداوند سبحان فرمود: {ای افراد دارای بصیرت، عبرت بگیرید. }(1)

مورد هفتم، سخنان حکیمانه است که منظور از آن، چیزی است که صلاح زندگی دنیا و آخرت و یا صلاح زندگی آخرت را تضمین میکند، که همان دانشها و معارف است. اما آنچه که تنها صلاح حال دنیا را تضمین کند، حکمت نیست.

و مورد هشتم، خیر رساندن به مردم است و نهم و دهم، خوف و رجاست و اگر به این ده صفت دقت کنی، خواهی دید که اینها، صفات سالکین به سوی خداست که خداوند، اتصاف به آن را به منّ و کرم خود برای آنان آسان میگرداند.

24. الکافی: امام حسن علیه السلام برای مردم خطبه خواند و فرمود: ای مردم، از برادری که در نظر من از بزرگ ترین مردمان است، برایتان می گویم: آنچه او را در نظرم بزرگ جلوه می داد، کوچکی دنیا در نظر او بود. او از سلطه حکومت شکمش خارج شده بود، آنچه نمی یافت اشتهایش را نداشت. و چون به دست می آورد، زیاده روی نمی کرد. از سلطه حکومت شرمگاهش خارج شده بود، پس عقل و اندیشه اش را برای آن سبک نمی کرد. از سلطه حکومت جهالت خارج شده بود، پس دستش را جز از روی یقین و برای منفعت دراز نمی کرد. پر اشتها و ناراضی و دلتنگ نبود. اکثر اوقات زندگی اش ساکت بود. اگر سخن می گفت بر گویندگان چیره می گشت. در جدل وارد نمی شد و در دعوایی مشارکت نمی کرد و دلیلی را ارائه نمی کرد مگر اینکه قاضی را ببیند. از برادرانش غافل نبود و هیچ چیزی را تنها از برای خود نمی خواست. ناتوان بود و مردم او را ناتوان می پنداشتند. اگر کاری جدی به میان می آمد همچون شیر بیشه می خروشید.

هیچ کس را نسبت به کارش در آنجا که امکان داشت عذری داشته باشد ملامت نمی کرد تا اینکه عذری حاصل شود. آنچه را که می گفت، خود انجام می داد

1- . حشر / 2

و آنچه را که نمی گفت نیز انجام می داد. چون میان دو کاری حیران می ماند و نمی دانست که کدامیک برتر است، نگاه می کرد که کدامیک به هوای نفس نزدیک تر است پس با آن مخالفت می نمود. از هیچ دردی جز نزد کسی که امید بهبودی می رفت، شکایت نمی کرد. و با هیچ کس جز کسی که از او امید خیرخواهی داشت، مشورت نمی کرد. دلتنگ و خشمگین و ناراضی و پر اشتها و اهل انتقام گرفتن نبود و از دشمن غفلت نمی کرد. بر شما باد به داشتن این اخلاق نیک. و اگر قدرت انجام همه آن ها را ندارید بدانید انجام کمی از آن بهتر از ترک بسیار است. هیچ نیرو و توانی جز به واسطه خداوند نیست.(1)

نهج البلاغه: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: در گذشته برادری دینی داشتم که کوچک بودن دنیا در نظرش او را در چشم من بزرگ می داشت، از شکمبارگی دور بود... تا آن جا که فرمود: بهتر از رها کردن همه است.(2)

تبیین: ابن ابی الحدید گفته است: مردم در معنای این سخن، و اینکه برادری که امام به او اشاره فرموده چه کسی است، اختلاف نظر دارند، گروهی گفته اند: او پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، اما برخی دیگر آن را بعید دانسته اند، چرا که پس از آن می فرماید: او ناتوان و ضعیف نگاه داشته بود. و در مورد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نمی توان چنین ویژگی هایی را به کار برد، هرچند بتوان آن را به معنای نرمی سخن گفتن و اخلاق نیکوی ایشان دانست، و این در شأن ایشان نیست. و گروهی گفته اند: او ابوذر غفاری بوده است، و دیگران آن را بعید دانسته اند؛ چرا که پس از آن می فرماید: هنگامی که کار سختی پیش می آمد، او همچون شیر بیشه و مار بیابان بود، چرا که ابوذر از کسانی نبود که به شجاعت و دلاوری شهره باشند. و برخی گفته اند منظور مقداد بن عمرو معروف به مقداد بن اسود است که از شیعیان علی علیه السلام بود و رزمنده شجاعی بود که کردار نیکی داشت و درباره فضل او حدیث مرفوعی روایت شده است. و گروهی نیز گفته اند منظور امام علیه السلام

1- . الکافی 2 : 237

2- . نهج البلاغه 2 : 214

اشاره به فرد معینی نیست، اما برای بیان مثال آورده شده است. مانند اینکه گفته می شود: «به دوستم گفتم»، و «ای دوستم»، و به نظر من این صحیح ترین معناست. پایان.(1)

و بعید نیست که گفته شود: این سخن امام علیه السلام: «در برخورد جدی مانند شیر بیشه بود» تا انتهای آن، معنای شجاعت و دلاوری در جنگ نداشته باشد؛ بلکه منظور جدی بودن درباره خداوند و دوری از سستی در امر دین و اظهار حق است. بلکه در کوتاه آمدن از معنای جنگ برای «جد»، جنبه توصیف به ناتوانی وجود دارد، در حالی که ابوذر معروف به آن بود. و بیان شیوای او درباره رسوایی های بنی امیه در زمان عثمان و استواری او در بیان حق، روشن تر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد.

و ابن میثم، شارح نهج البلاغه گفته است: ابن مقفع این فصل را در ادب و نسب او به حسن بن علی علیه السلام آورده است. و گفته شده کسی که امام علیه السلام به او اشاره فرموده أبوذر غفاری است، و گفته شده او عثمان بن مظعون است. پایان.(2)

و می گویم: بعید نیست منظور پدر ایشان بوده باشد که به دلیل مصلحت چنین تعبیری نموده اند.

و «کان رأس ما عظم به فی عینی» یعنی بیشترین و بزرگ ترین ویژگی هایی که باعث بزرگی او در نظر من بود. چرا که سر، عزیزترین عضو در بدن است، و در قاموس آمده است: سر والاترین چیزهاست، و «الصغر» هم وزن عنب و قفل و مخالف بزرگی است. به معنای خواری و ذلت است. و «هو» خبر«کان» می باشد و فاعل «عظم» ضمیر «اخ» است و ضمیر «به» به موصول بازمی گردد و باء برای سببیت است.

1- . شرح نهج ابن أبی الحدید 4 : 378

2- . شرح نهج ابن میثم :616

«کان خارجا من سلطان بطنه» یعنی از سلطه آن، کنایه از میل شدید در کمیت و کیفیت خوردن و آشامیدن است. سپس امام علیه السلام دو نشانه برای آن نام می برند و می فرمایند: «فلا یشتهی ما لا یجد» و در نهج چنین است: «فلا یتشهی». و گفته می شود: «تشهی فلان» هنگامی که میل او پیوسته افزوده شود. و این مناسب تر است، یعنی هنگام فراوانی در خوردن زیاده روی نمی کند. و «الإکثار» درباره هر چیز به معنای بسیار انجام دادن آن است. و این سخن یا به معنای اندک بودن خوراک تا حدی کمتر از سیر شدن است، و یا به معنای دوری از زیاده روی در خوردن یا اسراف نکردن در خوردنی و نوشیدنی های نیکو است.

«کان خارجا من سلطان فرجه» یعنی در سلطه شهوت خود نیست تا او را دچار حرام یا مکروه یا کار شبهه ناک گرداند. سپس برای آن نیز دو نشانه بیان فرموده است: «پس هیچ یک از عقل و نظرش برای او سبک شمرده نمی شوند». در قاموس گفته شده: «استخفه» مخالف «استثقله» است، و «فلانا عن رأیه» یعنی او را بر نادانی و سبکی وادار کرد و از کار درست باز داشت.(1)

و راغب گفته است: پس قوم خود را سبک شمرد (2) یعنی آن ها را واداشت که همراه او پنهان شوند، یا اینکه آن ها را از نظر جسم و اراده ناتوان دید. گفته شده به این معناست که آن ها را سبک مغز دانست. و فرموده خداوند عز و جل: «و لا یستخفنک الذین لا یوقنون»(3)

یعنی تو را خشمگین نکنند و با شبهه افکنی تو را از اعتقادت منحرف نسازند.(4)

و بیضاوی درباره سخن خداوند سبحان: «فاستخف قومه» می گوید: از آن ها خواست با خواری فرمانبرداری کنند، یا اینکه آرزوهای آنان را سبک شمرد. و درباره فرموده خداوند متعال: «و لا یستخفنک» می گوید: یعنی کسانی که ایمان ندارند، تو را با تکذیب و آزارهایشان وادار به خواری و نگرانی نکنند .

1- . قاموس 3 : 136
2- . زخرف / 54

3- . روم / 60
4- . مفردات غريب القرآن: 152

و می گویم: این فراز چند وجه دارد: اولی اینکه ضمیر مستتر در «فلا یستخف» به «فرج» بازمی گردد و ضمیر در «له» به «الأخ» بازمی گردد. و «عقله» و «رأیه» منصوب باشند. یعنی شهوت، عقل و تصمیمش را بی ارزش و فرمانبردار آن نمی سازد. دوم اینکه ضمیر در «یستخف» به «الأخ» و ضمیر «له» به «فرج» بازمی گردد. یعنی یعنی اندیشه و تصمیم خود را به وسیله شتاب در برآوردن نیاز جنسی بی ارزش نسازد. سوم اینکه «یستخف» را در صیغه مجهول خوانده شود و «عقله و رأیه» هر دو مرفوع باشند و ضمیر «له» یا به «اخ» و یا به «فرج» بازگردد. و اینکه گفته می شود «یستخف» در صیغه معلوم و «عقله و رأیه» هر دو مرفوع باشند و ضمیر «له» به «اخ» بازگردد، برای معانی استخفاف که پیش تر بیان شد مناسب نمی باشد.

«کان خارجا من سلطان الجهاله» با فتحه جیم و مخالف علم و عقل است. «فلا یمد یده» یعنی برای به دست آوردن چیزی، کنایه از انجام کارهاست. «إلا علی ثقه» و اعتماد به اینکه سود فراوانی در آخرت برای او داشته باشد، یا اگر برای آخرت زیانی ندارد در دنیا نیز سودمند باشد. «کان لا یتشهی» یعنی چنان که بیان شد میل فراوان به چیزها نداشته باشد، «و لا یتسخط» یعنی برای بازماندن از آرزوها بسیار خشمگین نشود. یا برای آزار به بندگان یا عطای اندک غضب نکند. در قاموس گفته شده: «السخط» با ضمه و مانند «عنق» و «جبل» مخالف رضایت مندی است. و «قد سخط» مانند «فرح» است، و «تسخط و أسخطه» یعنی او را خشمگین ساخت. و «تسخطه» یعنی آن را ناپسند داشت. و همراه با «عطاءه» یعنی آن را اندک شمرد و ارزشی برای آن قائل نشد.(1)

و «لا یتبرم» یعنی از نیازهای بندگان و درخواست های بسیار آنان و بدرفتاری های آن ها خسته و درمانده نمی شود. در قاموس آمده: «البرم» یعنی خستگی و آزردگی، و «أبرمه فبرم» مانند «فرح» و «تبرم» یعنی او را آزرد پس او خسته شد.

1- . قاموس 2 : 361

«کان أکثر دهره» یعنی عمرش، و «أکثر» به دلیل ظرف بودن منصوب است، «صمّاتا» با فتحه صاد و تشدید میم است و با ضمه صاد و بدون تشدید میم نیز خوانده می شود، مصدر است، بنابراین در معنای مبالغه می باشد. و در نهج «صامتا» آمده است. «فإن قال بذ القائلین و نقع غلیل السائلین» در نهایه در خصوص این حدیث آمده است: «بذ القائلین» یعنی از آنان پیشی گرفت و بر آن ها پیروز شد. «یبذهم بذا». پایان.

و «نقع الماء العطش» یعنی آن را آرام کرد. و «الغلیل» حرارت تشنگی است. و ممکن است «البذ» با فصاحت و «النقع» با علم و پاسخ رضایت بخش باشد.

«کان لا یدخل فی مراء» یعنی بحث علمی که برای غالب شدن و برتری جویی است. در مصباح گفته شده: «ماریته أماریه مماراه و مراء» یعنی با او بحث و مجادله کردم. و به هنگام ایراد گرفتن در سخن برای رد کردن آن و کوچک نمودن گوینده آن نیز گفته می شود: «ماریته» و مراء تنها برای اعتراض به کار می رود. «و لا یشارک فی دعوی» یعنی برای دیگری و به قصد کمک و جانشینی او.

«و لا یدلی بحجه حتی یری قاضیا» در مصباح آمده است: «أدلی بحجته» یعنی آن را ثابت کرد، پس به آن دست یافت. و در قاموس گفته شده: «أدلی بحجته» یعنی برهان آورد، و «إلیه بماله» یعنی مال خود را به او داد، مانند این فرموده: «و تدلوا بها إلی الحکام.(1)»

می گویم: و در نهج چنین است: «حتی یأتی قاضیا» و این فراز نیز چند وجه را محتمل است: اولین آن ها بیانی است که برخی شارحان نهج البلاغه آورده اند، یعنی دلیل خود را آشکار نمی کند تا اینکه قضاوت کننده ای را بیابد. و این برتری عدالت در قرار دادن هر چیز در جای خود است. پایان.

و می گویم: به این معنی است که از عادت های او نیست که اگر کسی به او ستم کرد، شکایت خود را نزد مردم ببرد. آن گونه که بسیاری از مردم چنین می کنند.

1- . بقره / 188

بلکه درنگ می کند تا حاکمی را بیابد که میان او و دشمنش حکم کند. و در حقیقت این به معنای خودداری از سخن بیجا و بی مورد است.

دوم اینکه منظور این است که بر ستم صبر می کند و دادخواهی را به روز قیامت وامی گذارد. بنابراین منظور از قاضی، حاکم مطلق است که همان خداوند سبحان می باشد. یا اینکه تنها به هنگام پایان تقیه با دشمنان می جنگد. پس منظور از قاضی پیشوای عادل است که حکم او مورد اجرا باشد.

سوم اینکه منظور نرفتن به سوی قاضی برای خودداری از نزاع و درگیری و شکیبایی در ظلم باشد. یعنی ادعایی نداشته و دلیل نمی آورد تا نیازی به آمدن قاضی نباشد.

چهارم چیزی است که برخی دانشمندان بیان کرده اند، و «یری» را در باب افعال دانسته اند و قاضی را تفسیر به برهان نموده اند که میان حق و باطل جدایی می افکند. یعنی تنها زمانی که دلیل روشنی داشته باشد شکایت خود را بیان می کند. و شاید آن را از سخن فیروزآبادی گرفته باشد که: قضاء یعنی کار حتمی و بیان، و سمّ قاضی را قاتل نامیده است. و بعید بودن آن به دلیل ناسازگاری با چیزی که در نهج آمده پوشیده نیست.

و «کان لا یغفل عن إخوانه» یعنی همواره احوال آنان را جویا می شد، مانند خانواده و فرزندان خود. و هیچ خیری را تنها برای خود و بدون آنان مخصوص نمی کرد. بلکه آن ها را در آنچه خداوند به او داده شریک خود قرار می داد و آنچه را برای خود دوست می داشت برای آنان نیز می پسندید و آنچه را برای خود ناپسند داشت برای آن ها نیز ناپسند می دانست.

«کان ضعیفا» یعنی نیازمندی که به چشم خواری و تنگدستی به او نگاه می شد، چنان که بیان شد. یا به این معنی که در خلقت نیروی بدنی ناتوان است و به دلیل نماز و روزه فراوان ضعیف شده است. «مستضعفا» یعنی به دلیل فقر و ناتوانی و اندک بودن یاران در نگاه مردم کوچک شمرده می شود. گفته می شود: «استضعفه» یعنی او را ناتوان به شمار آورد. و برخی شارحان نهج گفته اند: «استضعفه» یعنی او

را ناتوان شمرد، یا او را ناتوان دید. و این به دلیل فروتنی اوست، هرچند نیرومند باشد.

و «إذا جاء الجد کان لیثا غادیا» در بسیاری نسخه ها با عین بدون نقطه آمده است و در بعضی دیگر با غین نقطه دار آمده است. و در نهایه در این مورد آمده: «ذئبان عادیان». «العادی» یعنی ظالم، و «قد عدا یعدو علیه عدوانا» و اصل آن از گذشتن از حد در چیزی می باشد. و درنده عادی یعنی ستمگر، که مردم را لگدمال می کند. پایان.

و «الجد» با کسره مخالف هزل و بیهودگی و به معنای کوشش در کار است. و منظور از آن در اینجا مبارزه و جنگ است. و در نهج چنین است: «فإن جاء الجد فهو لیث عاد و صلّ واد» و در بیشتر نسخه ها «غاد» با غین نقطه دار از ریشه «غدا علیه» به معنای تکبر کردن است. و برخی شارحان آن گفته اند: وصف به «غادی» به این دلیل است که به هنگام گرسنگی قدرت او بیشتر است، پس مناسب این است که شیر باشد با تنوین. و در نسخه ها: «لیث غاد» به صورت اضافه است، پس گویا اضافه موصوف به صفت باشد. و در برخی نسخه ها بدون نقطه آمده است، چنان که بیان شد. و در بعضی ها «غاب» با باء تک نقطه، پس از عین بی نقطه است. و آن به معنای بیشه است که شیر در آن زندگی می کند. و بنابراین مناسب این است که اضافه شود. و جوهری گفته است: «الصل» با کسره، ماری است که هیچ افسونی از زهر او اثر نمی کند. اگر آن ناپسند باشد، مانند افعی گفته می شود: «إنها لصل صفا» و به کسی که زیرک و بدکردار باشد نیز گفته می شود: «إنه لصل أصلال» یعنی ماری از مارهاست، و اصل آن برای مارهاست که انسان را به آن تشبیه نموده است. پایان.(1)

و «الوادی» را به این دلیل بیان کرده است که به خاطر کم ارتفاع بودن گرمای آن بالا است و باعث می شود زهر مار افزایش یابد.

«کان لا یلوم احدا فیما یقع العذر فی مثله حتی یری اعتذارا». «فیما یقع العذر» یعنی در چیزی که ممکن است در آن معذور باشد، و کلمه «المثل» نشان از

1- . صحاح: 1745

آگاه نبودن از عذر انجام دهنده آن است. چرا که ممکن است انجام دهنده معذور نباشد، بنابراین بایستی او را باز داشت تا عذرخواهی نموده و حقیقت را آشکار گرداند. پس اگر عذر او قابل قبول نباشد سرزنش می شود. و ممکن است «حتی» برای تعلیل باشد، یعنی او را سرزنش نمی کرد، بلکه به دنبال عذری بود تا او را معذور دارد، حتی اگر احتمال آن وجود داشته باشد. و در نهج چنین است: و «کان لا یلوم أحدا علی ما یجد العذر فی مثله حتی یسمع اعتذاره» و در بعضی نسخه ها آمده: «علی ما لا یجد» با افزودن حرف نفی. پس معنای آن چنین است: برای کاری که فقط به دلیل نیافتن عذر، عذری برای آن وجود ندارد سرزنش نمی کند. چرا که ممکن است عذری وجود داشته باشد که به ذهن او نرسیده است.

و «کان یفعل ما یقول و یفعل ما لا یقول» یعنی آنچه دیگران را دستور به انجام آن می داده خود نیز انجام می دهد، اشاره به فرموده خداوند متعال: {ای کسانی که ایمان آوردید چرا آنچه را به آن عمل نمی کنید می گویید} (1)

و گفته شده به این معناست: چرا به چیزی که می گویید عمل نمی کنید؟ چرا که اگر بگوید و عمل نکند، عمل نکردن کاری ناپسند است نه گفتن، و کارهای نیک و عباداتی را انجام می دهد که برای مصلحت تقیه نمی تواند آن را بازگو کند، یا فرصتی به دست نیاورده و یا کسی را نیافته است، چنان که خداوند متعال می فرماید: پس یادآوری کن، اگر یادآوری سودی داشته باشد.(2)

بیشتر علما چنین برداشت کرده اند. و به ذهن چنین می رسد که او به دیگران نیکی می کند، چه به او وعده نیکی داده باشد یا خیر، همان گونه که آیه گذشته در بسیاری از احادیث به خلف وعده تفسیر شده است، و در نهج چنین آمده: «و کان یقول ما یفعل و لا یقول ما لا یفعل» و در بعضی نسخه ها در اولی آمده: «و کان یفعل ما یقول».

1- . صف / 2
2- . اعلی / 9

«کان إذ ابتزه أمران» در بیشتر نسخه ها چنین است، همراه باء و زاء در باب افتعال، یعنی آن را ربود و بر او پیروز شد و به زور از او گرفت، کنایه از میل شدید به هر دوی آن هاست. در قاموس آمده: «البز» یعنی چیره شدن و با زور و ستم چیزی را گرفتن، مانند ابتزاز، و «بزبز الشی ء» یعنی آن را گفت، مانند «ابتزه». و بعید نیست در اصل «انبراه» با نون و باء باشد، با یک نقطه، با حذف و وصل، یعنی به او اعتراض کرد. و در «نهج» چنین است: «و کان إذا بدهه أمران نظر أیهما أقرب إلی الهوی فخالفه» گفته می شود: «بدهه أمر» مانند «منعه» یعنی به صورت ناگهانی و یکباره.

و این سخن دو معنا می تواند داشته باشد، اول اینکه وقتی دو واجب بر او عرضه می شود، سخت ترین آن ها را برای نفسش انتخاب می کند، چون پاداش بیشتری دارد، مانند وضوء گرفتن با آب سرد و گرم در تابستان و زمستان، همان گونه که در فضائل امیرمؤمنان علیه السلام آمده است. و دوم اینکه معیاری برای نیکو یا ناپسند بودن چیزها باشد، مانند زمانی که کاری برایش پیش آید که نمی داند انجام آن بهتر است یا ترک آن، پس به خویشتن می نگرد و با هر چه میل انجام آن را داشت مخالفت می کند. همان گونه که آمده است: نفس را با خواسته های آن وامگذار که گرفتار خواسته های آن می شوی. و این چیزی است که بیشتر به کار رفته است. اما قرار دادن آن به عنوان قاعده ای کلی چنان که متصوفه به آن معتقد هستند دشوار است، به دلیل حدیثی که برخی از آن ها نقل کرده اند که روزی بر عذره ای می گذشت و آن را بر نفس خود عرضه کرد و از آن خودداری نمود، پس از آن خورد. و به نظر می رسد خوردن آن مطابق میل او بوده تا مردم فرودست (1)

او را مرد کاملی به شمار آورند، و هر عذره ای خورنده ای دارد.

«إلا عند من یرجو عنده البرء» یعنی پروردگار متعال، چرا که او شفابخش حقیقی است، یا منظور از او پزشک ماهری است که از مداوای او امید بهبودی

1- . رعاع با فتحه: مردم افتاده و فرودست و اوباش، مفرد آن رعاعه است، و گفته شده که این کلمه به صورت مفرد به کار نمی رود.

می رود. چرا که در این صورت شکایت نیست بلکه درخواست مداوا می باشد. بنابراین استثناء منقطع است، و در نهج چنین است: «و کان لا یشکو وجعا إلا عند برئه» یعنی پس از بهبودی آن را بازگو می کرد، تا از خداوند سپاسگزاری نموده و نعمت های او را به یاد آورد، پس استثناء منقطع است، یا اینکه به دلیل دشواری شکایت را بر آن اطلاق نموده است، و گفته شده: یعنی بیماری خود را از برادرانش پنهان می داشت تا برای دیدار او به رنج و سختی نیفتند.

و «لا یستشیر» در مصباح چنین است: «شاورته فی کذا و استشرته» به او مراجعه کردم تا نظر او را در این باره بدانم، پس او مرا راهنمایی کرد و مصلحتی را که در آن می دید به من نشان داد. پس راهنمایی او نیکو بود. و اسم آن مشورت است، و به دو گونه است: با سکون شین و فتحه واو و دوم با ضمه شین و سکون واو، هم آهنگ با «معونه»، و گفته می شود: «هی من شار الدابه» هنگامی که او را در آخور قرار دهد، و گفته می شود: «أشرت العسل» که در آن خیرخواهی را به خریداری عسل تشبیه نموده است، «إلا من یرجو عنده النصیحه» یعنی خلوص رأی و نداشتن فریب و نیرنگ، و کامل بودن فهم.

«کان لا یتبرم» گویا تکرار این ویژگی ها با وجود بیان آن در گذشته، برای تأکید و اهتمام جدی به ترک آن ها است. یا منظور از آن ها در اولی میل به دنیا و خشمگین شدن برای از دست دادن آن و اندوهگین شدن برای مصیبت ها و شکایت از سختی های آن است. و منظور در این جا، آزردگی از درخواست بسیار مردم و اخلاق بد آن ها و خشمگین شدن از رفتار آن ها با اوست، و میل داشتن به پناهگاه دنیا و شکایت از احوال روزگار یا از برادران خود است. و «الشکایه» و «التشکی» و «الاشتکاء» یک معنی دارند، و ممکن است در چیزهای دیگری متفاوت باشند که با اندیشه در آنچه بیان کردیم آشکار خواهد شد.

و «لا ینتقم» یعنی از دشمن خود انتقام نمی گیرد تا خداوند انتقام او را بگیرد، چنان که بیان شد. «و لا یغفل عن العدو» یعنی دشمنان ظاهری و باطنی، مانند شیطان و نفس و هوا.

ص: 387

«فعلیکم بمثل هذه الأخلاق»، در نهج چنین است: «فعلیکم بهذه الخلائق فالزموها و تنافسوا فیها فإن لم تستطیعوها فاعلموا أن أخذ القلیل خیر من ترک الکثیر».

می گویم: هدف ایشان از بیان ویژگی های برادرشان این بوده که شنوندگان در فضیلت های یاد شده از او پیروی کنند و آن ها را دستور به پایبندی به آن و سبقت گرفتن در رسیدن به همه یا بخشی از آن داده است، اگر چه همه آن ممکن نباشد.

این سخن امام علیه السلام «من ترک الکثیر» یعنی همه آن.

و می گویم: در روایت نهج برخی از این ویژگی ها را ترک کرده و چیزهایی را نیز افزوده است، در این سخن که «و کان إن غلب علی الکلام لم یغلب علی السکوت و کان علی ما یسمع أحرص منه علی أن یتکلم» و منظور از فراز اول این است که اگر کسی با جدل و خروج از حقیقت بر او چیره شد، سکوت کرده و بحث را ترک می کند. پس در حقیقت او پیروز شده چرا که از حقیقت خارج نشده است. یا منظور این است که سکوت او بیشتر از دیگران است. پس منظور از سخن، کلی تر از بحث و جدل است. و اما دوم به معنای میل شدید به شنیدن به منظور بهره مند شدن است. و گفته شده صیغه تفضیل در اینجا مانند سخن خداوند متعال است: {آیا آن بهتر است یا بهشت جاودان. }(1)

25. الکافی: امام باقر علیه السلام، فرمود: أمیرمؤمنان علیه السلام در عراق به همراه مردم نماز صبح گزارد، پس هنگامی که نماز را به پایان رساند آنان را موعظه کرد و گریست و آنان را نیز از ترس خدا گریاند، سپس فرمود: همانا به خدا سوگند در زمان محبوبم رسول خدا صلی الله علیه و آله مردمانی را می شناختم که صبح و شام بر آن ها می گذشت در حالی که ژولیده و غبارآلود و گرسنه بودند. میان دو چشمشان مانند زانوی شتران پینه بسته بود. شب را با نماز و سجده برای پروردگارشان به صبح می رساندند. میان گام ها و پیشانی هایشان در رفت و آمد

1- . فرقان / 15

بودند، با پروردگارشان نجوا کرده و از او درخواست آزادی از آتش دوزخ را داشتند. به خدا سوگند آنان را این گونه می دیدم و آن ها بیمناک و هراسان بودند (1)

در امالی شیخ طوسی از ابن محبوب مانند آن را آورده است.(2)

توضیح: عراق در اینجا یعنی کوفه، و «عراقان» کوفه و بصره است. «لقد عهدت» یعنی ملاقات کردم، یا اینکه در یاد و اندیشه ام بوده است، و در مصباح آمده است: «عهدته بمکان کذا» یعنی با او دیدار کردم، و «عهدی به قریب» یعنی دیدارم با او نزدیک است، و «عهدت الشی ء» یعنی به سوی او رفتم و آن را نیکو گرداندم، و حقیقت آن تجدید عهد است. و در قاموس آمده: «العهد» یعنی ملاقات و شناخت، مانند اینکه گفته می شود: «عهدی به بموضع کذا». و «شعث» با ضمه جمع اشعث است، مانند غبر با ضمه که جمع اغبر می باشد. و «الشعث» پریشانی مو و کوتاه نکردن و شانه نزدن و پاکیزه نداشتن آن است. و «الأغبر» یعنی غبارآلود، در مصباح گفته است: «شعث الشعر شعثا فهو شعث» از باب تعب، یعنی به دلیل کم بودن چربی، تغییر کرد و به هم چسبید. و «رجل أشعث و امرأه شعثاء» و «الشعث» به معنای چرک و آلودگی نیز می باشد، و «رجل شعث» یعنی با بدن آلوده، و «شعث الرأس» نیز گفته می شود، و اسم آن أشعث، به معنای غبارآلودی است که حلق و نظافت نمی کند. و «الشعث» نیز به معنای پریشانی و به هم چسبیدن موی است. پایان.

پس اگر گفته شود: شانه زدن و روغن مالیدن و نظافت همگی کارهای مستحبی است که دین به آن ها توصیه کرده است، پس چگونه امام علیه السلام کسی را برای ترک آن ها ستوده است؟ می گوییم: ممکن است این به دلیل فقر و تنگدستی آن ها باشد، بنابراین ستایش برای شکیبایی در فقر است. یا به این معنی که آنان به دلیل زیاده بودن و مستحبی بودن اهتمام به برطرف کردن آن نداشته اند. یا اینکه گفته شود: اگر به دلیل شدت تلاش در عبادت و ترس از آخرت باشد، پسندیده است.

-1 . کافی 2 : 236
-2 . أمالی طوسی 1 : 100

«خمصا» جمع اخمص است، و گفته شده خمیص یعنی شکم هایشان خالی است، با به دلیل روزه و یا از روی فقر و تنگدستی، و یا سیر نمی خورند تا برای عبادت کسل نباشند. و پیش تر بیان شد. «کرکب المعزی» یعنی به خاطر طولانی بودن و بسیاری سجده اثر آن برجای مانده است. و درقاموس آمده: «الرکبه» با ضمه، میان پایین ترین قسمت کناره ران و بلندی ساق است. یا جای خردگاه ساق و ذراع است، یا مکان بالارفتن هرچیزی است. و جمع آن «رکب» مانند «صرد» است. و گفته است: «المعز» با فتحه و حرکت، و بالتحریک و المعزی و با مد نیز خوانده می شود، برخلاف «الضأن» است. «الماعز» مفرد معز است که مذکر و مؤنث به کار می رود. و در مصباح آمده است: «المعز» اسم جنس است که مفرد ندارد. و به گوسفند مودار گفته می شود که مفرد آن شاه است، و «المعزی» الف آن برای الحاق است نه برای تأنیث، و به این دلیل در نکره تنوین می گیرد. و مذکر آن ماعز و برای مؤنث ماعزه است، پایان.

«یبیتون لربهم» تضمین فرموده ی خداوند متعال در سوره ی فرقان است: {و کسانی که شب را در حال سجود و قیام برای پروردگارشان به صبح می رسانند}(1)

بیضاوی گفته است: آوردن «قیام» پس از سجود برای اعتدال آهنگ کلام است، و آن جمع قائم یا مصدری است که به جای آن نشسته است، پایان. (2) و گفته شده: پیش تر آوردن «الأقدام» از «الجباه» با وجود تأخیر آن در آیه، اشاره به این است که آوردن سجود در ابتدا به دلیل قرب بیشتر آن و برای رعایت هماهنگی فاصله ها است. و در نهایه درباره آن گفته است: در حال ایستادن، بر روی این پا و آن پا می گردند، یعنی گاهی به این پا تکیه می دهد و گاهی بر دیگری، تا هر یک برای مدتی استراحت کند. و در این باره حدیث ابن مسعود است که مردی را دید که گام هایش یکسان بود. پس گفت: اگر بر یک پا تکیه می کرد بهتر بود. و نیز حدیث

1- . فرقان / 64
2- . أنوار التنزیل: 305

بکر بن عبد الله که ثابت در میان پیشانی و گام هایش در رفت وآمد بود، یعنی در حال سجده و ایستادن در نماز بود.

و می گویم: به نظر می رسد بیشتر اصحاب ما مستحب می دانند که تکیه بر هر یک از گام ها مساوی باشد. اما این احادیث با وجود درست بودن ممکن است مخصوص نوافل و یا حالت خستگی و دشواری باشد. «و هم خائفون» از پذیرفته نشدن اعمالشان به دلیل دارا نبودن برخی شرایط، «مشفقون» بیمناک از عذاب خداوند هستند. و نتیجه اینکه آن ها با وجود تلاش و عمل فراوان، خود را مقصر می دانستند و به وسیله اعمالشان دچار خودبینی نمی شدند.

26. الکافی: امام باقر علیه السلام فرمود: درباره بهترین بندگان از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد، فرمودند: کسانی که به هنگام نیکی کردن شادمان می شوند و چون بدی می کنند طلب آمرزش می نمایند. و چون به آن ها نعمتی داده می شود سپاسگزاری کرده و اگر آزمایش شوند شکیبایی می کنند و به هنگام خشم می بخشند.(1)

در خصال و امالی صدوق از محمد بن مسلم و دیگران از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند، و مانند آن را بیان کرد.(2)

توضیح: «الإحسان» یعنی انجام کار نیک، و ممکن است نیکی به دیگران باشد. و نیز «الإساءه» می تواند هر دو معنا را داشته باشد. و «الاستبشار» یعنی شادمانی و سرور.

27. الکافی: امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا برترین های شما صاحبان خرد هستند. پرسیدند: ای پیامبر خدا، آنان چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسانی که اخلاق نیکو و اندیشه های استوار دارند، با خویشان خود پیوند دارند و به پدران و مادران خود نیکی می کنند. نسبت به

1- . الکافی 2 : 240

2- . خصال 1 : 153، أمالی صدوق: 8

نیازمندان و همسایگان و یتیمان احساس مسئولیت می کنند و دیگران را اطعام می کنند. امنیت و آرامش را در جهان آشکار می کنند و در حالی که مردم در خواب غفلت هستند نماز می گزارند.(1)

توضیح: «أولو النهی» در قاموس آمده: «النهیه» با ضمه یعنی عقل، مانند «النهی» و آن جمع «نهیه» نیز می باشد. و راغب گفته است: «النهیه» یعنی عقلی که از کارهای ناپسند بازمی دارد. جمع آن «نهی» است. خداوند عز و جل می فرماید: «إن فی ذلک لآیات لأولی النهی» پایان (2).

و «الأحلام» جمع حلم با کسره به معنای عقل یا آرامش و شتاب نکردن در انتقام جویی است که در اینجا مناسب تر است. و در قاموس گفته است: «الرزین» یعنی سنگین، و «ترزن فی الشی ء» یعنی باوقار شد، و «صله الأرحام» عطف بر «الأحلام» است، و ممکن است واو جزء کلمه باشد و صاد مفتوحه باشد، که جمع «واصل» خواهد بود. و «المتعاهدین» در بیشتر نسخه ها با نصب است، بنابراین از باب ستایش منصوب می باشد، چنان که در کلام خداوند متعال در سوره نساء آمده است: «و المقیمین الصلاه و المؤتون الزکاه»(3)

و ممکن است بر اساس احتمال دوم در «وصله الأرحام» وصله از باب ستایش منصوب باشد.

و «الناس نیام غافلون»، نیام جمع نائم است، و غافلون خبر بعد از خبر است. یعنی برخی از آنان خواب و برخی دیگر غافل هستند. یا اینکه صفت کاشفه باشد، یعنی منظور خواب غفلت است، چنان که در حدیث آمده است: مردم خواب هستند، پس هنگامی که بمیرند بیدار می شوند.

28. الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا می خواهید شما را از شبیه ترین کس به من آگاه کنم؟ گفتند: بله ای پیامبر خدا، فرمود: خوش اخلاق ترین شما و خوش برخوردترین شما، و نیکوکارترین نسبت به نزدیکانش، و دوستدارترین شما نسبت به برادران دینی اش، و

1- . الکافی 2 : 240

2- . مفردات غريب القرآن: 507، و آيه در سوره طه / 128 و 45
3- . نساء / 162

شکیباترین شما در حق، و کسانی که بیشتر خشم خود را فروخورند، و کسانی که در خشنودی و خشم بیش از همه انصاف را درباره خود رعایت می کنند.(1)

توضیح: و «ألینکم کنفا» یعنی هیچ کس از همسایگی و همنشینی آن ها از جانب او آزار نمی بیند. در قاموس آمده: «أنت فی کنف الله» با حرکت متوالی، یعنی در امان و پناه او هستی. و به معنای سمت و سایه و ناحیه است. و درباره پرنده یعنی بال آن، و در نهایه چنین است: «ألا أخبرکم بأحبکم إلیّ و أقربکم منی مجلسا یوم القیامه أحاسنکم أخلاقا الموطئون أکنافا» واین مَثل است و حقیقت آن از توطئه و به معنای آمادگی و خواری است. و «فراش وطی ء» آن است که خفته را نیازارد. و «الأکناف» یعنی پهلوها، منظور کسانی است که ناحیه آن ها نرم است و همسایگانشان در آن راحتند و آزاری نمی بینند. پایان.

و می گویم: به نظر من چنین می رسد که در برخی احادیث «أکتافا» با تاء آمده، یعنی به خاطر فروتنی شدید آن ها، گویا مردم بر پشت هایشان سوار می شوند و آن ها آزرده نمی شوند. «لإخوانه فی دینه» یعنی برادری آن ها به واسطه دین است نه خویشاوندی، «علی الحق» یعنی در دشواری و آزارهایی که به خاطر پذیرش حقیقت یا سخن حق به او می رسد، «فی الرضا» یعنی خشنودی از کسی، و«الغضب» یعنی خشم بر کسی.

29. نهج البلاغه: أمیرمؤمنان علیه السلام در یکی از خطبه هایشان فرمودند: همانا من یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم، اما هیچ یک از شما را مانند آن ها نمی بینم. آن ها روز خود را آغاز می کردند در حالی که موهای ژولیده و چهره های غبارآلود داشتند. شب را تا صبح در حال سجده و قیام به عبادت می گذراندند و پیشانی و گونه ها را در برابر خدا به خاک می ساییدند. با یاد آخرت چنان بی تاب بودند که گویی بر آتش قرار گرفته اند، پیشانی هایشان از شدت سجده های طولانی همچون زانوان پینه بسته بزها بود. اگر نام خداوند برده می شد چشمانشان اشکبار

1- . الکافی 2 : 240

می شد تا جایی که گریبانشان تر می گشت، و چون درخت در مقابل تندباد به خود می لرزیدند، از کیفری که از آن بیم داشتند و یا پاداشی که امید به آن بسته بودند.(1)

توضیح: «شعثا غبرا» یا از روی تنگدستی، که بنابراین ستایش برای شکیبایی در تنگدستی است، و یا از روی ترک زیورها و خوشی های دنیا، چنان که بیشتر بیان شده است. پس بایستی با عدم توانایی آن را مقید می ساخت یا آن را به برخی افراد اختصاص می داد، یا به دلیل پرهیزکاری و زهد عبادت و نماز شب و روزه روز و دوری از سرزمین؛ پس غبره کنایه از رنگ پریدگی است. و «السجد» جمع ساجد مانند قیام است که جمع قائم می باشد. و یا اینکه قیام مصدر باشد که به جای آن قرار گرفته است. و اختصاص دادن به شب، به این دلیل است که عبادت در شب قوی تر و از خودنمایی به دور است، و گاه پیشانی و گاه صورت را بر زمین قرار می دهد تا آنکه دیگری را بلند کند، یا به گونه ای که او بیاساید ولی غرض او استراحت نیست. و این حالت برای سجده شکر می باشد. هر چند قرار دادن پیشانی در سجده نماز هم باشد. و «الجمر» با فتحه جمع جمره و به معنای آتش برافروخته است. و ایستادن آن ها بر آتش برافروخته، به معنای نگرانی و اضطراب آن ها از ترس معاد و عذاب آتش است. و منظور از «بین اعینهم» مجاز از پیشانی و یا جایگاه واقعی آن در به خاک افتادن هنگام سجده است. و اولی درست تر به نظر می رسد. و «هملت» مانند ضربت و نصرت یعنی سرازیر شد و جوشید. و «جیب القمیص» و مانند آن با فتحه، یعنی یقه آن، «مادوا» یعنی حرکت دادند و به جنبش آمدند. و «الریح العاصف و العاصفه» یعنی تندباد، و «خوفا» مفعول له در این سخن است: «مادوا». بنابراین سرازیر شدن آب چشم از روی محبت و شوق است، یا برای هر دو کار یا برای همه است. و دلیل بر این است که ترس از مجازات یا امید به پاداش با اخلاص منافات ندارد.

30. نهج البلاغه: امیر المؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه ها فرموده اند: کجایند مردمی که به اسلام دعوت شدند و آن را پذیرفتند، و قرآن را تلاوت کردند و

ص: 394

1- . نهج البلاغه 1 : 204

معانی آیات را شناختند، به سوی جهاد فرستاده شده و همچون شتری که به سوی فرزند خود روی می آورد شیفته آن گردیدند. شمشیرها را از نیام برآوردند و گرداگرد زمین را گروه گروه و صف در صف احاطه کردند، برخی شهید و گروهی نجات یافتند، هرگز از زنده ماندن کسی در میدان جنگ شادمان نمی شدند، و در مرگ شهیدان نیازی به تسلیت نداشتند. با گریه های طولانی از ترس خدا چشم هایشان آزرده و در اثر روزه داری فراوان شکم هایشان لاغر و به پشت چسبیده بود. لب هایشان از فراوانی دعا خشک شده و رنگ چهره هایشان به دلیل شب زنده داری ها زرد شده و غبار خشوع و فروتنی بر آن ها نشسته بود. آنان برادران من هستند که از میان ما رفته اند و سزاوار است تشنه دیدارشان باشیم و از اندوه فراقشان انگشت حسرت به دندان بگیریم.(1)

توضیح: گویا منظور از «أحکام القرآن» نگهداری کلمات آن از تحریف، و تدبر در معنای آن و عمل به مفاهیم آن باشد. و «أهاجه» یعنی برانگیخت و به حرکت درآورد، و منظور، تشویق و ترغیب آنان است، و «الوله» با دو حرکت متوالی یعنی سرگشتگی و از بین رفتن عقل در اثر شادی یا اندوه، و گفته شده به معنای محبت شدید است. گفته می شود: «وله» مانند فرح و نیز گاهی بر وزن وعد است. و «الوله إلی الشی ء» یعنی اشتیاق به سوی آن، و «اللقاح» بر وزن کتاب، یعنی شتر نر یا ماده شیردار، و «اللقوح» مفرد آن است، و نتیجه اینکه آنان پس از تشویق شدن، مانند اشتیاق شتر شیرده به فرزندش، به جنگ می روند. و در بعضی از نسخه ها چنین است: «فولهوا اللقاح أولادها» گفته شده یعنی شتران شیرده را به هنگام رفتن به جنگ، با راندن به سوی فرزندانشان، سرگشته آنان گرداند. و این سخن که: «أولادها» با برداشتن حرف جر منصوب شده است، چرا که فعل «وله» به تنهایی متعدی به دو مفعول نیست. و «الغمد» با کسره یعنی دسته شمشیر.

و «أخذوا بأطراف الأرض» یعنی گرداگرد زمین را در اختیار گرفتند، چنان که گفته شده است. یا اینکه مردم اطراف زمین را بازداشتند، یعنی آنان را در

1- . نهج البلاغه 1 : 251

محاصره خود درآوردند. به کسی که بر دیگری چیره شده است و کار را بر او تنگ گرفته است، گفته می شود: «قد أخذ علیه بأطراف الأرض». فرزدق گفته است: از گرداگرد آسمان بر شما چیره شدیم، دو ماه و اختران تابنده آن از آن ما هستند.

و گفته شده معنای آن «أخذوا أطراف الأرض» مانند به بند کشیدن و افسار زدن است. و ممکن است منظور این باشد که در اطراف زمین و سرزمین های دوردست جنگ را آغاز نمودند. و «الزحف» یعنی سپاه، «یزحفون إلی العدو» یعنی به سوی دشمن می تازند، و مصدر است، گفته می شود: «زحف إلیه» مانند منع، هنگامی گفته می شود که به سوی آن گام بردارد. و «الصف» مفرد صفوف است. و ممکن است مصدر باشد، و «زحفا زحفا» یعنی سپاهی از پس سپاه دیگر، که در اطراف پراکنده اند. و نیز «صفا صفا» چنین است، و نصب به دلیل حالیه بودن آن است، مانند اینکه «جاءونی رجلا رجلا». و گفته شده: زحفا به خاطر مصدر محذوف فعل و منصوب است، یعنی «یزحفون زحفا» و دومی برای تأکید بر اولی است، و نیز «صفا صفا» چنین است.

و این کلام امام علیه السلام: «بعض هلک و بعض نجا» اشاره به فرموده خداوند متعال است: «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا»(1)

{بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.} و «العزاء» صبر یا صبر نیکوست، و «عزیته تعزیه» یعنی به او گفتم: «أحسن الله عزاک» یعنی صبر نیکو را روزی تو گرداند، و آن اسم برای آن است، مانند «سلم سلاما» ابن میثم رحمه الله گفته است:(2)

معنای آن چنین است که چون آن ها از دلبستگی های دنیوی بریده اند، هنگامی که فرزندی برایشان به دنیا بیاید شادمان نمی شوند و اگر کسی از آن ها از دنیا برود برایش غمگین نمی شوند. و نسخه آن با آنچه ما بیان کردیم سازگار است. و در برخی نسخه ها چنین است: «لا یعزون عن القتلی» سازگار با

1- . احزاب / 23
2- . شرح نهج ابن میثم: 284

نسخه ابن أبی الحدید، گفته است: به دلیل اشتیاق بسیار به جهاد، از زنده ماندن خشنود نمی شدند تا بشارتی برایشان باشد، و از کشته شدن کشتگانشان اندوهگین نمی شوند تا برای آن تسلیت گفته شوند.(1)

«مره العیون» گفته می شود: «مرهت عینه» مانند فرح، یعنی به دلیل نکشیدن سرمه خراب شد، و منظور در اینجا خرابی و فساد مطلق است. و «خمص البطن» با سه حرکت میم است، یعنی تهی شد، و «خمص الرجل خمصا» مانند قرب، یعنی گرسنه شد، و «ذبل الشی ء ذبولا» مانند قعد، یعنی رطوبت آن از بین رفت و خشک شد، و «السهر» با حرکت های متوالی، یعنی بی خوابی در تمام شب یا بخشی از آن، و «الغبره» با حرکت متوالی یعنی غبار و تیرگی، «فحق لنا أن نفعل» در صیغه مجهول است، همان گونه که در بسیاری از نسخه ها آمده است. و «حققت أن تفعل کذا» مانند علمت است، و «هو حقیق به» یعنی سزاوار آن است، و در برخی نسخه ها در صیغه معلوم است. و «ظمئ» مانند فرح است. «ظمأ» با حرکت متوالی، یعنی تشنه شد، و گفته شده است: ظمأ شدیدترین حالت تشنگی است. و «ظمئ إلیه» یعنی مشتاق آن شد، و «عضضت علیه و عضضته» مانند سمع است. و در لغت، مانند منع است، یعنی آن را با دندان هایم گرفتم.

31. نهج البلاغه: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند کسی را که چون سخن حکیمانه شنید، آن را به خوبی فراگیرد، و چون هدایت شد بپذیرد، دست به دامن هدایت کننده زند و نجات یابد. در برابر پروردگار مراقب خویش باشد و از گناهان خود بیمناک باشد. خالصانه گام بردارد و کار نیک انجام دهد، ذخیره ای برای آخرت خود اندوزد و از گناه بپرهیزد. همواره اغراض دنیایی را از اندیشه خود دور کند و درجات آخرت را به دست آورد. با خواسته های دل مبارزه کند و آرزوهای دروغین را دور سازد و پایداری را مرکب نجات خود قرار دهد و تقوا را توشه روز مرگ خود سازد. در راه روشن هدایت قدم بردارد و از نشانه آشکار آن

1- . شرح نهج ابن أبی الحدید 2 : 260

فاصله نگیرد. چند روز زندگی دنیا را غنیمت شمارد و پیش از فرارسیدن مرگ خود را آماده سازد و از اعمال نیکو توشه برگیرد.(1)

توضیح: «سمع حکما» با ضمه، یعنی حکمت و علم سودمند، «فوعی» یعنی علم و عمل را فراگرفت، و «الرشاد» یعنی صلاح و مخالف لغزش و گمراهی است، و به معنای دستابی به درستی و رشد است، بر وزن «تعب» و «قتل». و اسم آن «الرشاد» است، در مصباح چنین آمده است. «فدنا» یعنی به گوینده یا حق، و «الحجزه» با ضمه به معنای جای بستن بند ازار است، و به دلیل همین نزدیکی، به ازار نیز حجزه گفته می شود. و «الأخذ بالحجزه» استعاره از پناه بردن و چنگ زدن به کسی است. «فنجا» یعنی از گمراهی و پایان آن رها شد، و «المراقبه» یعنی چشم دوختن و نگهداری، و «مراقبه الرب» یعنی منتظر فرمان او بودن و با قلب خود رو به سوی او آوردن.

«قدم خالصا» یعنی کار خالصی را برای خدا انجام داد که هیچ ریا و خود نمایی در آن نباشد، و کار خود را پیش از آنکه فرصتش به پایان رسد به سوی او فرستاد، و پیش از آنکه به سرای آخرت رود آن را از پیش فرستاد. و «الاکتساب» یعنی به دست آوردن، و «المذخور» یعنی چیز گرانبهایی که برای زمانی که نیاز به آن باشد نهاده شده، و عبارت است از کارهای نیک. و «المحذور» یعنی گناهان و کارها و اخلاق ناشایستی که باید از آن ها دوری شود. و «الغرض» یعنی هدف، و منظور این است که مانند کسی که تیر را در کمان پرتاب کند و در مسابقه پیروز شود، دستیابی به حقیقت آن را به یک سو افکنده است. و این همان معنای «إحراز العوض» است؛ یعنی به دست آوردن پاداش، و گفته شده منظور از آن در اینجا، داشتن نیتی درست از کار است.

32. نهج البلاغه: و از خطبه های آن حضرت علیه السلام است: و گواهی می دهم که او دادگر و جداکننده حق و باطل است، و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او و برترین مخلوقات است. هرگاه آفریدگان خود را دو دسته

1- . نهج البلاغه 1 : 136

کرد او را در بهترین آن ها قرار داد. در خاندان او نه زناکار و نه فرد بدکاری وجود ندارد. آگاه باشید، برای نیکی ها گروهی و برای حق ستون هایی استوار و برای اطاعت نگهدارنده ای قرار داد. هر گامی که برای اطاعت برمی دارید یاوری از سوی خداوند متعال وجود دارد که زبان ها به نیروی او سخن می گویند و دل ها به کمک آن استوارند. برای یاری طلبان یاور است و شفاجویان را مداواست. و بدانید بندگانی که نگاهدار علم خداوند هستند، آن را حفظ می کنند و چشمه های علم الهی را جوشان می سازند، با دوستی خدا به یکدیگر پیوند دارند و یکدیگر را دیدار می کنند. جام محبت او را به یکدیگر می نوشانند و از آبشخور علم او سیراب می شوند. شک و تردید در آن ها راه نمی یابد و از یکدیگر بدگویی نمی کنند. سرشت و اخلاقشان این گونه پدید آمده است و همه دوستی ها و پیوندهایشان بر این اساس استوار است. آنان همچون بذرهای پاکیزه ای هستند که در میان مردم گزینش شده و آن ها را برای کاشتن انتخاب می کنند و بقیه را رها می نمایند. با آزمون های مکرر برتری یافتند و با پاک شدن های پی در پی خالص گردیدند. پس آدمی باید اندرزها را بپذیرد و پیش از رسیدن رستاخیز پرهیزکار شود، و در کوتاهی روزگارش اندیشه کند و به ماندگاری کوتاه در دنیا نظر افکند تا آن را به جایگاهی برتر تبدیل کند. پس برای جایی که او را به آن می برند و شناسایی سرای دیگر تلاش کند. پس خوشا به حال کسی که قلبی سالم دارد، خداوند هدایتگر را اطاعت می کند و از شیطان گمراه کننده دوری می گزیند. با راهنمایی مردان الهی با آگاهی به راه سلامت رسیده و از هدایتگرش فرمانبرداری می کند. پیش از آنکه درها بسته شده و وسیله ها قطع گردند به سوی رستگاری بشتابد. در توبه را بگشاید و گناهان را نابود کند. پس به راستی که در راه راست ایستاده و به سوی حقیقت رهنمون شده است.(1)

توضیح: به نظر می رسد ضمیر در «أنه» به «الله» بازمی گردد. و گفته شده به «قضاء و قدر» برمی گردد که در ابتدای خطبه از آن یاد شده است. و «الحکم» با دو حرکت متوالی به معنای اجراکننده حکم است، و «الفصل» یعنی جداکننده بین حق و

1- . نهج البلاغه 1 : 456

باطل، و «النسخ» یعنی از بین رفتن و دگرگونی و نابود شدن، و ابن ابی الحدید گفته است: یعنی هرگاه خداوند دو فرزند را از پدری به وجود می آورد، بهترین و برترین آن دو را برای ولادت محمد صلی الله علیه و آله قرار می داد و این را نسخ نامیده چرا که فرزند اول از بین می رود و دومی جانشین آن می شود.(1)

«لم یسهم فیه عاهر»، سهم یعنی نصیب و بهره، و در نهایه آمده است: ریشه آن یکی از تیرهایی است که در قمار زده می شد، و آن قداح نام دارد. سپس به سودی که برنده به دست می آورد گفته شد، سپس استفاده ازآن زیاد شد تا اینکه به همه آن، سهم گفته شد. پایان. و «السهمه» با ضمه یعنی نزدیکی، و «المساهمه» یعنی قرعه کشی، و «أسهم بینهم» یعنی قرعه زدند، و آن ها به هنگام اختلاف برسر فرزند قرعه می زدند، و در برخی نسخه ها این کلمه را در صیغه مجرد آورده است، مانند «یمنع» و در برخی دیگر در باب افعال آورده است، و «العاهر» یعنی زناکار، گفته شده یعنی زناکار در آن بهره ای ندارد و بدکاران در اصل آن هیچ شرکتی نداشته اند.

و ابن ابی الحدید گفته است:(2) در این سخن اشاره رمزگونه به برخی از صحابه وجود دارد که در نسب آن ها تردیدهایی بوده است. سپس از جاحظ نقل کرده است که گفت: عمر بر منبر قرار گرفت و گفت: بپرهیزید از اینکه در نسب ها ایراد وارد کنید و برآن ها عیبجویی نمایید، سپس گفت: و مدائنی روایت کرده است که این حدیث در کتاب مادران خلفاء بیان شده است، و گفت: روزی در مدینه و نزد جعفر بن محمد علیه السلام روایت شد، فرمود: ای فرزند برادرم، او را سرزنش نکن، او ترسید که با داستان نفیل بن عبد العزی و صهاک کنیز زبیر بن عبد المطلب دچار تهمت شود، سپس گفت: خداوند عمر را رحمت کند که او از سنت تعدّی ننمود. و این آیه را تلاوت کرد: {همانا کسانی که دوست دارند زشتی ها در میان مؤمنان گسترش یابد، } تا پایان آیه.(3)

ص: 400

1- . شرح نهج ابن ابی الحدید 3 : 22
2- . شرح نهج ابن ابی الحدید 3 : 23
3- . نور / 19

می گویم: این داستان را در نسب عمر آورده ایم، و «الدعامه» با کسره یعنی ستون خانه که بر روی آن استوار است، و «العصم» مانند عنب جمع عصمه است که به معنای نگه داشتن و منع کردن است، و «کفاء» أصل آن کفایه است و همزه آن به دلیل همراهی و مشابهت در اسم است، مانند اینکه گفته می شود: «الغدایا و العشایا»، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: «مأزورات غیر مأجورات»، و اصل آن واو است. و ابن ابی الحدید گفته است: أهل خیر همان پرهیزکاران می باشند، و «دعائم الحق» دلایلی که به او پیوند می دهند و آن را در دل ها پایدار می گردانند. و «عصم الطاعه» به معنای عادت کردن به انجام کاری و معتاد شدن به آن است، چرا که کسی که به کاری عادت کند باعث ایجاد ملکه ای در انجام دهنده می شود که کار را بر او آسان می کند. و «العون» در اینجا همان لطفی است که به انجام دستورات نزدیک می گرداند و کارهای ناپسند را دور می گرداند. و چون یاری از جانب خداوند آشکارکننده سخن است، از باب گستردگی چنین گفته می شود که او بر زبان ها سخن می گوید. چرا که خداوند کسی است که پایدار می دارد، همان گونه که فرموده است: {خداوند کسانی را که ایمان آوردند با گفتار پایدار، استوار می دارد} (1) و پایدار گرداندن را به لطف نسبت داده است، چرا که از کارهای خداوند است.

و ابن میثم گفته است: (2) کلام امام علیه السلام که: «ألا و إن الله» تشویق شنوندگان به این است که از نیکان و ستون های راستی و نگهدارنده فرمان ها باشند. و گویا منظور ایشان از «عون» قرآن است، خداوند متعال فرموده است: {تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم} (3) و «فیه کفاء» یعنی در این یاری، کفایت برای جویندگان آن وجود دارد، از کمالات نفسانی، و «شفاء» برای کسی که به دنبال بهبودی از بیماری صفات ناپسند و هلاک کننده است، و ممکن است منظور از اهل خیر، پرهیزکاران باشد، و نیز منظور از «دعائم الحق» پیامبر و امامان صلوات الله علیهم باشد، و منظور از «عصم الطاعه» عباداتی است که باعث توفیق از سوی

1- . إبراهیم / 27
2- . شرح نهج ابن میثم بحرانی: 397
3- . فرقان / 32

خداوند سبحان می شود، و گناهانی که باعث گرفته شدن آن می شود، یا فرشتگانی که بندگان را از گناه و پیروی از شیطان بازمی دارند، و منظور از «عون» فرشتگانی هستند که به فرمان برداری از خداوند تشویق می کنند. همان گونه که در احادیث آمده است.

و «المستحفظين» در بیشتر نسخه ها در صیغه اسم مفعول و منصوب آمده است. و این درست تر به نظر می رسد. گفته می شود: «استحفظته إیاه» یعنی از او درخواست کردم نگهداری کند، و در برخی نسخه ها در صیغه اسم فاعل آمده است، یعنی درخواست نگهداری می کنند. و در برخی نسخه ها مرفوع آمده است، به این معنا که اسم محل باشد. و خبر بودن آن بعید به نظر می رسد. و منظور از آنان چنان که در احادیث و دعاها آمده است، امامان علیهم السلام هستند. و شارحان گفته اند: منظور از آنان عارفان یا صالحان هستند.

«يصونون مصونه» یعنی رازهای علم او را که باید پوشیده داشته شوند، از نااهلان پنهان دارند. و «يفجرون عيونه» یعنی آنچه را باید برای همه مردم سودمند باشد فراوان گردانند. یا هر دانشی را برای شایستگان آن ها افزون گردانند. یا اینکه در جایگاه تقیه، پروا می کنند و در نبود این شرایط حیقیت را آشکار می نمایند. و «الولايه» در نسخه ها با کسره است، سیبویه گفته است: «الولايه» با فتحه مصدر است، و با کسره اسم می باشد، و ابن ابی الحدید گفته است: «الولایه» با فتحه واو به معنای محبت و یاری است؛ یعنی با یکدیگر دوستی کرده و مراوده دارند، و مانند آن است که گفته می شود: «يتلاقون بالمحبه» همان گونه که گفته می شود: «خرجت بسلاحی» یعنی در حالی که مسلح بودم بیرون رفتم، یا به این معنی که به وسیله دل هایشان با یکدیگر رابطه دارند، نه با بدن هایشان. چنان که گفته می شود: «من تو را با قلبم می بینم و با ذهنم تو را دیدار می کنم و با درونم با تو ارتباط دارم»، پایان.

و می گویم: ممکن است منظور ولایت أهل بیت علیهم السلام باشد، یعنی به وسیله آن، یا با این ویژگی ها، و یا آشکارکننده آن. و «ماء روی» مانند غنی، یعنی بسیار جاری، و «روی» برای آب مانند رضی، مصدر آن «ریا» با فتحه و کسره، یعنی از نعمت ها بهره مند شد. و اسم آن «الری» با کسره و «الریه» در برخی نسخه ها

با فتحه و در برخی دیگر با کسره است. و شاید منظور، سیراب شدن از معارف و علوم باشد، و «الریبه» با کسره یعنی تهمت و شک، اسم از ریشه «الریب» با فتحه است، یعنی تردیدی در معارف و عقاید به آن ها نمی رسد، و یا هیچ شکی در دوستی آنان به یکدیگر پدید نمی آید. و شتاب نکردن در غیبت آنان به دلیل سزاوار نبودن آن در گفتار و کردارشان و پرهیز داشتن آنان از جایگاه های شک برانگیز است. یا به این معنی که آنان غیبت مردم را نمی کنند و به دنبال بدی های آنان نیستند.

و «الخلق» به معنای آفرینش و تعیین اندازه آن است، و به معنای سرشت، مانند «الخلیقه» است. و اخلاق جمع خلق با ضمه و نیز با دو ضمه است، که به معنای خلق و خو و سرشت و جوانمردی و دین است. و ممکن است منظور از «خلق» چیزی باشد که به عنوان اصل و مشخص کننده ذات است، و منظور از اخلاق، فروع و شاخه ها است. و ضمیر در «علیه» به آنچه اشاره به آن دارد بازمی گردد، و یا به عقد بازمی گردد.

«فکانوا کتفاضل البذر» یعنی برتری میان آن ها و مردم مانند برتری بذری است که برگزیده می شود، یعنی انتخاب می شود، و بین آن هایی که دور انداخته می شود. به این معنا که مانند تفاوت میان بذر نیکو و بذرهای دورریختنی است. و ممکن است منظور این باشد که تفاوت میان آن ها مانند تفاوت میان کسانی از یک نسل است که برگزیده می شوند. پس گویا چنین است که هیچ تفاوتی میان آن ها نیست که به شمار آید، همان گونه که میان آن ها چنین است.

و «خلص الشی ء» مانند نصر، یعنی خالص شد، و «خلصه» یعنی آن را خالص گرداند، و «خلصه» به معنای نجات دادن نیز است. و منظور از خالص کردن، گزینش یادشده است، یعنی خداوند به وسیله پاک کردن از بدی های نفس و شیطان، او را ویژه قرار داد. و در برخی نسخه ها «تلخیص» با مقدم داشتن لام آمده است، که به معنای بیان کردن است. و «التلخیص و التهذیب» به معنای برگزیدن و نیکو گرداندن است، و «التمحیص» به معنای آزمودن و امتحان کردن می باشد.

و «الکرامه» اسم از ریشه «تکریم و اکرام» است، و منظور از آن در اینجا، خیرخواهی خداوند و پند و یادآوری او و یا وعده ای است که برای پاداش کار نیک

و رستگاری داده است. و در حالت دوم، «قبول الكرامه» به وسيله کار نیکی است که باعث رستگاری می شود. و در معنای اول، براساس آن و پذیرش نیکوی آن به گونه ای شایسته است. و «قرعه» مانند «منعه» یعنی ناگهانی بر او وارد شد، و«قرع الباب» یعنی در را کوبید، و بسیاری گفته اند: منظور از «القارعه» مرگ است، و ممکن است به معنای قیامت باشد، چرا که یکی از نام های آن است که به دلیل هراس افکندن در دل ها به آن نامیده شده است، و عذابی که خداوند برای آن فراهم کرده است. یا مصیبتی که گناهکار سزاوار آن است. گفته می شود: «أصابه الله بقارعه» یعنی با مصیبتی که او را نابود سازد، و«حلولها» یعنی فرا رسیدن آن، و «استبدلت الشی ء بالشی ء» یعنی اولی را جایگزین دومی نمود. و منظور از «نظر» اندیشیدن و تفکر در آن است. و ظرف در فرموده امام علیه السلام: «فی منزل» متعلق به مقام است. و «حتی » برای پایان یافتن مقام است، یعنی پایداری و ایستادگی، یعنی برای آنکه انسان از این مدت کوتاه اقامتش در دنیای پایان یافتنی عبرت گیرد و برای آن به دنبال جایگزینی باشد.

و گفته شده ممکن است کلمه «فی» برای ایجاد ظرف زمان بوده باشد. و این سخن که: «فی منزل» متعلق به نظر باشد، و آنچه پس از «حتی» آمده، علت نهایی برای «نظر» باشد. یعنی تا با دیده عبرت گرفتن بنگرد و در مدت زندگانی اش در دنیا درباره جایگاه این سرای فانی درنگ کند، تا برای آن جایگزینی بیابد که شایسته جای گرفتن در آن باشد. بنابراین «استبدال» به معنای انتخاب جایگزینی است که شایستگی آن را داشته باشد، و یا تصمیم بر سفر و ترک این سرای فانی است.

«فلیصنع» یعنی باید این کار را انجام دهد، و «المتحول» با فتحه مکان دگرگونی است، و «المنتقل» نیز همین گونه می باشد. و «معارف المنتقل» گفته شده جایگاه هایی است که انتقال به سوی آن ها شناخته شده است. و ابن أبی الحدید گفته است: «معارف الدار» چیزی است که نشانه های آن را آشکار می کند، مفرد آن معرف است، مانند «معاهد الدار» و «معالمها». و از همین ریشه «معارف المرأه» آمده است، یعنی چیزهایی از او که آشکار است، مانند صورت و دو دست. و گفته شده: ممکن

است منظور از «معارف المنتقل» چیزهایی از احوال اوست که شناخته شده، و اموری که برای او پیش آمده است. پس ممکن است متحول و منتقل دو مصدر باشند.

«من یهدیه» یعنی خودش و امامانی را که از نسل او هستند، «من یردیه» یعنی او را با افکندن در پرتگاه های نادانی و گمراهی به نابودی می کشاند. و بصر به یکی از حواس گفته می شود. و در مجاز از آن به علم هم برداشت می شود. گفته می شود: «بصرت بالشی ء» یعنی از آن آگاه شدم. و ممکن است اضافه برای کمترین شباهت باشد، یعنی با دیده ای که در نتیجه روشن گری هدایت گر برای بنده فرمان بردار به وجود آمده است. و «السبب» در ریشه به معنای ریسمان است، و «إغلاق الأبواب» با مرگ است. و برخی چنین معنایی را درست دانسته اند که منظور از «ابواب و اسباب» عبارت از خود ایشان و امامان از نسل ایشان علیهم السلام است. چرا که آن ها درهای رستگاری و نجات هستند. و آن ها ریسمان های کشیده شده از آسمان به سوی زمین می باشند که به وسیله آن ها بنده به خداوند متعال می رسد. و «غلق و قطع» کنایه از نبود و غیبت ایشان است.

و «استفتح التوبه» یعنی درخواست گشایش آن را نمود. گویا آن در بسته ای است که باید برای وارد شدن از آن، درخواست گشایش نمود. و ممکن است از استفتاح به معنای استنصار باشد، یعنی درخواست کرد او را با توبه یاری کند، و «مطت» مانند «بعت» است. و «أمطت» یعنی او را دور کرد، و نیز «مطت غیری» و «أمطته» یعنی او را دور گردانیدم. و اصمعی گفته است: «مطت أنا و أمطت غیری»(1) و «الحوبه» با فتحه یعنی گناه، «فقد أقیم علی الطریق» یعنی با هدایت خداوند سبحان، و «النهج» با فتحه یعنی راه روشن.

33. مشکاه الأنوار: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: خداوند عز و جل فرمود: همانا خوشبخت ترین مردم در نزد من، کسی است که زندگی اش سبک باشد و در گمنامی به سر ببرد. در نهان عبادتی نیکو برای

1- . صحاح 3 : 1162

پروردگارش انجام دهد و در میان مردم پوشیده باشد. به روزی اش بسنده کند تا زمان مرگش فرارسد، پس مالی که بر جای می نهد اندک و گریه کنندگان بر او کم باشند.(1)

34. نهج البلاغه: از سخنان امام علیه السلام است: همانا عقل خود را زنده کرده و نفس خویش را کشته است. تا جایی که جسمش لاغر و خشونت اخلاقش به نرمی گرایید. برقی درخشان برای او روشن شد و راه را برایش آشکار کرد و او را به راه راست کشاند و از دری به در دیگر برد تا به آستان سلامت و سرای جاودانه رساند. که گام هایش در قرارگاه امن، با آسایش تن استوار شد. این پاداشی بود برای آنکه قلب خویش را به کار گرفت و پروردگارش را خشنود ساخت.(2)

توضیح: زنده کردن عقل با به دست آوردن معارف ربانی و چیره ساختن آن بر شیطان و نفس اماره، و از بین بردن نفس به وسیله حاکم ساختن عقل بر آن است. به گونه ای که تنها به فرمان او درآید. پس در نابودی شهوت های نفسانی مانند مرده باشد، همان گونه که گفته شده است: بمیرید پیش از آنکه شما را بمیرانند. و «دق الشی ء» یعنی نازک شد، و آن مخالف غلیظ است. و «الجلیل» یعنی بزرگ، و «لطف» مانند کرم، مصدر آن «لطفا و لطافه» با فتحه است، یعنی کوچک و نازک شد. و گویا منظور از «الجلیل» بدن و ناتوانی آن با روزه داری و نماز فراوان و شکیبایی بر سختی های وارد شده در شریعت مقدس باشد، و منظور از «الغلیظ» نفس اماره و نیروهای شهوانی باشد. و برعکس آن، یا تأکید بودن یکی نیز ممکن است.

و «برق» مانند نصر، یعنی درخشید یا نوری برآورد. و«برق النجم» یعنی طلوع کرد، و «لامع» هدایت خداوند با انوار الهی و نفحات قدسی و الطاف غیبی و برداشتن پرده ها از رازهای کتاب و سنت است.

و «تدافع الأبواب» می تواند بر چند وجه باشد:

1- . مشکاه الأنوار: 22

2- . نهج البلاغه 1 : 465

اول اینکه او همواره از یکی از جایگاه های قرب خداوند سبحان، به جایگاه بالاتری می رود تا اینکه به جایگاهی می رسد که با ورود به آن به رستگاری حتمی رسیده است و آن درجه یقین و جایگاه دوستان پرهیزکار خداوند است، که نه ترسی برای آن هاست و نه اندوهگین می شوند. دوم اینکه با دستابی به توفیقات روحانی، جستجوی حقیقت را آغاز می کند و در میان مذاهب گوناگون جستجو می کند. پس هرگاه که در یکی از مذاهب باطل اندیشه می کند، عنایت الهی او را از وارد شدن در آن بازمی دارد تا اینکه حقیقت را بیابد و در آن جای گیرد و آرامش یابد، همان گونه که از امام صادق علیه السلام روایت شده است: همانا قلب به طپش درمی آید در میان سینه و حقیقت را جستجو می کند، پس هرگاه آن را بیابد، با آن آرامش یافته و اطمینان می یابد. سپس ایشان این آیه را تلاوت نمودند: {پس هرکس که خداوند بخواهد او را هدایت کند، سینه اش را برای اسلام می گستراند. و هرکس را بخواهد گمراه سازد، سینه اش را تنگ و سخت می گرداند، گویی در آسمان بالا می رود }.(1)

و از ایشان روایت شده که فرمودند: همانا خداوند ایمان را در قلب های مؤمنان پنهان داشت، پس اگر بخواهد چیزی را که در آن است روشن سازد، آن را با حکمت آبیاری می کند و با دانش کشت می کند و سرپرست آن خداوند پروردگار عالمیان است.(2)

و از ایشان روایت شده که فرمودند: همانا قلب در میان سینه و حنجره در اضطراب است تا آنکه ایمان در آن پایدار می گردد. پس هنگامی که به وسیله ایمان پایدار شد آرام می گیرد. و این فرموده خداوند است که: {و هر کس به خدا ایمان آورد، او قلبش را هدایت می کند }.(3) فرمود: یعنی آرامش می گیرد، و مانند آن إن شاء الله در باب قلب خواهد آمد.

1- . انعام / 125، و حدیث در کافی 2 : 421

2- . کافی 2 : 421، و آیه در سوره تغابن / 11

3- . کافی 2 : 421، و آیه در سوره تغابن / 11

سوم اینکه منظور از ابواب، وسیله های قرب از طاعات و ترک لذت ها باشد. چرا که هر یک از آن ها دری از درهای بهشت هستند که از آن منتقل می شود تا اینکه به دروازه بهشت می رسد که همان جایگاه آرامش و راحتی است.

چهارم اینکه منظور از درها، لذت ها و درخواست ها نفسانی باشند که انسان براساس طبیعت خود می خواهد به آن ها دست یابد. پس عنایت الهی و عقل سلیم او را از وارد شدن به آن ها بازمی دارد، تا آنکه او را به درگاه سلامت که همان دروازه بهشت جاودان آخرت است می رساند. یا طاعت ها و عقاید درستی که بایستی در دنیا داشته باشد.

پنجم اینکه منظور از ابواب، روش های صاحبان بدعت ها و علمای بدی است که توفیق الهی او را از اعتقاد به گمراهی ها و نادانی های آنان بازمی دارد، تا اینکه به درگاه سلامت می رسد، که همان پیروی از امامان راستین است. چرا که آنان درهای خداوند هستند، یا به وسیله رسیدن به محضر ایشان و یا برای پویندگان راه و نگهبانان آثار و روایت کنندگان احادیثشان. پس گام های او در دین و راه مستقیم استوار گردد و با شبهه ها فریفته نشود که بر آن ها خشم گرفته شده، و نه گمراهان و این به چیزهایی که پیش تر بیان شد نزدیک است، و درست ترین معانی به نظر می رسد.

و «ثبات الرجلین» مخالف لغزیدن است. یا عبارتی برای آرامش و اطمینان می باشد. با ضمه طاء بی نقطه و فتحه میم و سکون همزه، به معنای ساکن بودن است. گفته می شود: «اطمأن اطمئنانا و طمأنینه» شیخ رضی رضی الله عنه گفته است: مصدرهایی که در آن بر چهار حرف اصلی افزوده شده است، مانند تدحرج و احرنجام و اقشعرار، و اما «اقشعر قشعریره» و «اطمأن طمأنینه» پس این دو اسم هایی هستند که به جای مصدر قرار گرفته اند، مانند آنچه در «أنبت نباتا» و «أعطی عطاء» است. و «القرار» با فتحه، چیزی است که در آن جای گرفته و آرام گیرد. و مصدر می باشد، و «قرار» یعنی امنیت و آسایش بهشت، یا چیزی که باعث آن می شود، چنان که دانستی.

35. مجالس مفید: ابن عباس رحمه الله می گوید: از أمیرمؤمنان علی بن أبی طالب صلوات الله علیه درباره فرموده خداوند متعال پرسیده شد: {آگاه باشید که دوستان خدا نه ترسی برایشان است و نه اندوهگین می شوند}.(1) پس به ایشان گفته شد: آنان چه کسانی هستند؟ أمیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: آنان کسانی هستند که عبادت خود را برای خداوند خالص ساختند و آن گاه که مردم به ظاهر دنیا نگریستند، آنان باطن دنیا را دیدند، پس زودگذر بودن آن را دریافتند، در حالی که مردمان دیگر فریب خوشی های آن را خوردند. پس چیزهایی را که می دانستند از آن ها گرفته خواهد شد، ترک کردند و چیزهایی را که می دانستند باعث مرگ آنان خواهد شد میراندند. سپس فرمود: ای کسی که خود را به دنیا مشغول ساخته ای و به ریسمان های آن آویخته ای، برای ساختن بنایی تلاش می کنی که فروخواهد ریخت. آیا محل مرگ پدرانت را در خرابه ها و قتلگاه فرزندانت را در زیر سنگ ها و خاک نمی بینی؟ چه بسیار بیماری ها که با دست خودت ایجاد کردی که علاج آن را از پزشکان جویا شدی و برای دوستانت آرزوی دوری از آن ها کردی. اما بی نیازی تو سودی نداشت و داروی تو بهبودی نبخشید.(2)

36. نهج البلاغه: امام علیه السلام فرمود: همانا دوستان خدا کسانی هستند که هنگامی که مردم به ظاهر دنیا چشم دوخته بودند، آنان به باطن آن نگریستند. و چون مردم به خوشی های سریع آن مشغول شدند، آن ها سرگرم آینده آن شدند. پس هواهای نفس را که آن ها را از پای درمی آورد کشتند، و از آنچه می دانستند به زودی آن ها را ترک خواهد کرد دوری کردند. بهره مندی دیگران را از دنیا خوار شمردند و دستابی آنان را به دنیا زودگذر دانستند. با آنچه مردم آشتی کردند دشمنی نمودند و با آنچه دنیاپرستان دشمن شمردند آشتی کردند. قرآن به وسیله آنان شناخته می شود و آنان به کتاب خدا آگاهند. قرآن به وسیله آنان پابرجاست و آنان به کتاب خدا

1- . یونس / 62
2- . مجالس المفید: 60

استوارند. به بالاتر از آنچه امیدوارند چشم نمی دوزند و از چیزی جز آنچه از آن می ترسند هراسی ندارند.(1)

توضیح: با وجود اینکه به نظر می رسد دو روایت یکی باشند، اما تفاوت زیادی میان آن دو وجود دارد. و برخی فرازهای روایت دوم در خطبه دیگری بیان شده که به آن اشاره خواهیم کرد. و معنای اخلاص در گذشته بیان شد. و باطن دنیا چیزی است که از دیدگان مردم پنهان باشد، نظیر زیان های آن و پایان بد برای آرزومندان آن. پس منظور از نگریستن به آن، اندیشه کردن و غافل نشدن از آن یا از به دست آوردن معارف و نیکی هایی است که مردم به آن توجهی ندارند. پس منظور از نگریستن به آن، میل داشتن و چشم دوختن به آن است. و آن را باطن نامیده چرا که بیشتر مردم از آن غافل هستند و نیز به این دلیل که راز و حقیقت دنیا در آن است و هدفی است که برای آن آفریده شده است. و منظور از ظاهر آن، شهوت هایی است بیشتر مردم را از توجه به باطن آن بازمی دارد. و منظور از آینده آن، نعمت های آخرت است که پس از دنیا قرار دارد و به خاطر گونه ای همراهی به آن اضافه شده است. یا منظور از آن، نتیجه ای باشد که در آینده آشکار می شود، از معارف و طاعاتی که انجام داده است. و مجازاً به آن آجل گفته شده است.

و «ما علموا أنه سيتركهم» یعنی اموال و فرزندان و پناهگاه دنیوی، و «الإماته» یعنی نابودی معنوی و دور شدن از پاداش و فرارسیدن مجازاتی که به هنگام مرگ خواهد بود. و «ما یمیتهم» پیروی از شهوت های نفس و برخورداری از صفات ناپسند و پست، و در روایت دوم نسبت ترس به مردن و نسبت دانستن به ترک کردن داده شده، زیرا ترک کردن معلوم است و گریزی از آن نیست، بر خلاف مردن که ممکن است رحمت خداوند آن ها را فرا بگیرد و به رستگاران برساند. یا برای مبالغه در دوری از کارها و اخلاق نهی شده باشد، به این معنا که آنان چیزی را که بیم آن می رود باعث نابودی شود ترک می کنند؛ پس چه رسد به چیزی که به یقین می دانند. و «الاستکثار» یعنی زیاد شمردن چیزی، یا گرد آوردن مقدار فراوانی

ص: 410

1- . نهج البلاغه 2 : 246

از آن، و مقابل آن «الاستقلال» است که هر دو معنا را دارد. و «الدرک» با دو حرکت متوالی، پیوستن و رسیدن به چیزی است، گفته می شود: «أدرکته إدراکا و درکا» و ضمیر در «درکهم» به «غیرهم» بازمی گردد. و ممکن است به آن ها نیز بازگردد.

و «السلم» با فتحه و کسره یعنی صلح، هم مذکر و هم مؤنث آورده می شود. و در نسخه های نهج با کسره است. و «سالمه» یعنی با او آشتی کرد، و «ما سالم الناس» یعنی چیزهایی که مردم به آن گرایش پیدا کردند، از کالاهای دنیا و زیورها و پناه گاه های آن. و «ما عادی الناس» یعنی چیزهایی که آن ها را ترک کردند، از علوم و عبادات و میل به آخرت و پاداش آن، و «بهم علم الکتاب» چرا که اگر آن ها نبودند تفسیر آیات و تأویل امور مشتبه در آن ها دانسته نمی شد. و این از ویژگی های امامان مقدس ما صلوات الله علیهم أجمعین است. و ممکن است شامل کسانی نیز باشد که احادیث آنان را حفظ کرده اند و از نور آنان بهره مد شده اند. و «به علموا» به خاطر دلالت آیات کتاب بر برتری و و شرف منزلت ایشان، مانند آیه مودت و تطهیر و ولایت و مانند آن، هرچند کلام را کلی گردانده تا علماء ربانی را نیز در برگرفته باشد. پس منظور این است که از طریق آیات بیانگر برتری دانشمندان، برتری آن ها دانسته می شود. مانند این فرموده خداوند متعال: {همانا تنها بندگان دانشمند از خداوند بیمناک هستند }(1)

و فرموده خداوند عزوجل که: {آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند برابرند؟ }(2)

و این آیه {و هر کس به او حکمت داده شود، خیر فراوانی به او داده شده است }(3)

و آیات دیگر، و گفته شده: «به علموا» به دلیل شناخته شده بودن به قرآن در نزد مردم است، و «بهم قام الکتاب» یعنی دستورات آن به وسیله آن ها در میان مردم پابرجاست. و «به قاموا» یعنی منزلت ایشان بلند گشته و با عمل به آن رستگار شده اند، یا از برکت آن کارهای زندگی آن ها سامان گرفته است. و برخی از شارحان گفته اند: یعنی دستورات و نواهی او را رعایت کنند.

1- . فاطر / 28
2- . زمر / 9
3- . بقره / 269

و برخی از آنان گفته اند: «بهم قام الکتاب» زیرا آنان برهان های درستی و راستی آن را تعیین کرده اند، و «به قاموا» یعنی با پیروی از دستورات قرآن، چرا که اگر پایبندی آنان به قرآن و انجام دستورات آن نبود، دانستن قرآن آن ها را از چیزی بی نیاز نمی کرد. و «دون ما یخافون» یعنی جز آنچه از عذاب آخرت و دوری از رحمت خداوند می ترسند. و در برخی نسخه ها چنین است:«فوق ما یخافون».

سخن امام علیه السلام که: «أیها المعلل نفسه»، می گویم: برخی از این فرازها در سخنی از ایشان آمده که به هنگام برخورد با مردی که بدگویی دنیا را می نمودند، بیان فرمود. چنان که خواهد آمد. و جوهری گفته است: «علله بالشی ء» یعنی با آن سرگرم شد، همان گونه که کودک با غذایی سرگرم می شود که او را از شیر بازمی دارد. گفته می شود: «فلان یعلل نفسه بتعله و تعلل به» یعنی به آن سرگرم شد و به آن راضی شد. و گفته است: «الرکض» یعنی تکان دادن پا، و «رکضت الفرس برجلی» هنگامی که او را به تاختن وادار کردم. پس به دلیل استفاده زیاد گفته می شود: «رکض الفرس»، هنگامی که بتازد. و «الحبائل» جمع حباله و به معنای چیزی است که به وسیله آن صید می شود، یعنی برای گرفتن آنچه در دام های دنیا برای اوست، با شتاب تاخت. کنایه از شدت اشتیاق در به دست آوردن آرزوهای اوست، یا به این معنی که شیطان برای تو دام هایی گسترانده که تو را با آن به دام افکند، و تو به سوی آن پیش می روی تا آنکه از روی نادانی و غرور به درون آن بیفتی.

«المجتهد فی عماره ما سیخرب منها» یعنی با تمام تلاشت برای آبادانی خانه ای می کوشی که می دانی برای نابودی آفریده شده و از آن سودی نخواهی برد. سپس امام علیه السلام دلیلی را که می توان برای نابودی و ناپایداری آن استدلال نمود با این سخن بیان می فرمایند که: «ألم تر إلی مصارع آبائک» گفته می شود: «صرع فلان من دابته» در صیغه مجهول، یعنی افتاد، و «صرعه» یعنی او را بر زمین انداخت، و مکان آن «مصرع» است. و «الثری» با فتحه، گل یا خاک مرطوب است. و در مصباح آمده: «بلی الثوب یبلی» از باب تعب است. «بلی» با کسره و الف مقصوره، و بلاء با فتحه و مد، یعنی مندرس شد و پوسید. و «بلی المیت» یعنی زمین

آن را نابود کرد. و فرموده امام که: «فی البلی» گویا حال برای «آبائک» است، در نهج چنین است: «متی استهوتک أم متی غرتک أ بمصارع آبائک من البلی أم بمضاجع أمهاتک تحت الثری».(1)

و جنادل جمع جندل، مانند جعفر و به معنای سنگ است. و جوهری گفته است: «مرضته تمریضا» هنگامی که در بیماری اش نزد او بروم و «العله» یعنی بیماری، و «علله» یعنی در بیماری اش نزد او رفت و به دنبال بهبودی او بود و کارهای او را برعهده گرفت. و جوهری گفته است: «استوصفت الطبیب لدائی» یعنی هنگامی که از او درخواست چیزی برای بهبودی اش کند. پایان. و استعتاب به معنای درخواست خشنودی، کنایه از درخواست دعا یا خشنودی آنان اگر برایشان وجود داشته باشد. و در برخی نسخه ها «تستغیث» آمده که درست تر به نظر می رسد. و در قاموس آمده: «أغنی عنه غناء فلان و مغناه» یعنی جایگزین آن شد، و به جای آن برعهده گرفت (2) و راغب گفته است: «أغنی عنه کذا» هنگامی است که آن را برعهده گیرد، خداوند متعال فرموده است: {مالش و آنچه به دست آورده بود او را بی نیاز نساخت،} و{ و مالم مرا بی نیاز نکرد} و فرمود: {نه مال و نه فرزندانشان آنان را از آنچه انجام داده اند بی نیاز نمی سازد.} و فرمود: {از شراره های آتش بی نیاز نمی سازد}(3) و در قاموس آمده است: «نجع الطعام» مانند منع، نجوعا، یعنی غذا برای خورنده گوارا شد، و علف برای چارپا گوارا شد، و پندو اندرز در او اثر کرد، مانند: أنجع و نجع.(4)

37. نهج البلاغه: خوشا به حال آن کس که خود را کوچک شمرده و کسب و کار او پاکیزه تر باشد. و جانش پاک و اخلاقش نیکوست و مازاد مالش را در راه

1- . نهج البلاغه 2 : 173
2- . قاموس 4 : 371
3- . مفردات غریب القرآن: 366، و آیات به ترتیب در سوره های مسد / 2، الحاقه / 28، آل عمران / 10 و 116، الشعراء / 207، المرسلات / 31
4- . قاموس 3 : 87

خدا می بخشد و زبان را از زیاده گویی بازمی دارد. آزار او به مردم نمی رسد و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله او را کفایت کرده و بدعتی در دین خدا نمی گذارد.(1)

سید رضی الله عنه گفته است: برخی از مردم این سخن را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده اند.

توضیح: خواری نفس، فروتنی آن و مخالف خودبینی و برتری جویی است. و طیب کسب این است که درآمد او از راه های حرام و مکروه و شبهه ناک نباشد. و «صلحت» مانند منعت یا مانند حسنت با اختلاف نسخه ها است. و «سریره الرجل و سره» باطن اوست. و صلاح آن به معنای دوری از نفاق و بدی و خالی شدن از حسد و مانند آن است. و «الخلیقه» یعنی سرشت، و «إنفاق الفضل من المال» به اینکه تنها به اندازه نیاز برای خود نگه دارد، و «إمساک الفضل من الکلام» کوتاه سخن گفتن در چیزی که به او مربوط می شود، و «عزله» مانند نصره، یعنی او را از خود دور کرد. و «وسعته السنه» یعنی بر او سخت نگرفت تا دچار بدعت شود، و این خروج یا در اعتقاد به خشنود نبودن از سنت است و یا متضاد ایمان است، همان گونه که خداوند متعال می فرماید: {پس سوگند به پروردگارت که آنان ایمان نمی آورند، مگر اینکه تو را به داوری بطلبند}(2)

تا پایان آیه، و یا اینکه در عمل به خواسته های نفس اماره و شهوت ها باشد که گناه است و مانع کمال یافتن ایمان می شود.

38. عده الداعی: شعیب انصاری و هارون بن خارجه روایت کرده اند که امام صادق علیه السلام فرمود: همانا موسی صلوات الله علیه به راه افتاد و بندگان و کارهای آنان را می نگریست. پس به مردی برخورد کرد که از پرهیزکارترین مردم بود، با فرارسیدن شب، آن مرد درختی را که نزدیک او بود تکان داد و در آن دو انار یافت. پس او به موسی علیه السلام گفت: ای بنده خدا، تو کیستی؟ همانا تو مردی نیکوکار هستی. چرا که من مدت زمان بسیاری است که اینجا زندگی می کنم و

1- . نهج البلاغه 2 : 170
2- . نساء: / 65

همیشه تنها یک انار درآن می یافتم. و اگر تو انسان شایسته ای نبودی من این دو انار را در آن نمی یافتم. ایشان فرمودند: من کسی هستم که در سرزمین موسی بن عمران زندگی می کنم. پس هنگامی که صبح فرارسید، از او پرسید: آیا کسی را می شناسی که از تو پرهیزکارتر باشد؟ گفت: بله، فلانی. گفت: پس به سوی او رفت و دید او بسیار پرهیزکارتر از او بوده است. هنگامی که شب فرا رسید دو قرص نان و آب آوردند. پس گفت: ای بنده خدا، تو کیستی؟ همانا تو مردی نیکوکار هستی. چرا که من مدت زمان بسیاری است که اینجا زندگی می کنم و همیشه تنها یک قرص نان برایم می آمد. و اگر تو انسان نیکوکاری نبودی دو قرص نان نمی آوردند. پس تو کیستی؟ ایشان فرمودند: من کسی هستم که در سرزمین موسی بن عمران زندگی می کنم. سپس موسی فرمود: آیا کسی را می شناسی که از تو عابدتر باشد؟ گفت: بله، فلان آهنگر که در فلان شهر است. پس به سوی او رفت و مردی را دید که دارای عبادت فراوان نیست؛ بلکه تنها به یاد خداوند متعال است، هنگامی که وقت نماز فرامی رسید برمی خاست و نماز می گزارد. پس چون شب هنگام فرارسید به حبوباتش نگاه کرد و دید که دو برابر شده است. گفت: تو کیستی ای بنده خدا؟ من مدت زمانی بسیاری است که در اینجا هستم و همیشه حبوباتم کما بیش یک اندازه بوده است و اکنون می بینم دو برابر شده است. ایشان فرمودند: من کسی هستم که در سرزمین موسی بن عمران زندگی می کنم. گفت: پس او یک سوم حبوبات خود را برداشت و آن را صدقه داد و یک سوم آن را به بنده اش داد را و با یک سوم دیگر آن برای خودش و موسی غذایی خرید و خوردند. پس موسی علیه السلام لبخند زد. او پرسید: چه چیز باعث خنده ات شده است؟ فرمود: پیامبر بنی اسرائیل مرا به سوی فلان شخص راهنمایی کرد که گمان می کردم از عابدترین مردم است، پس او نیز مرا به سوی مرد دیگری راهنمایی کرد و گمان کرد او از خودش پارساتر است، و او نیز تو را به من نشان داد و گمان می کرد تو از او پارساتری. اما تو شبیه آنان نیستی. گفت: من یک برده هستم. آیا نمی بینی به یاد خدا هستم و نماز را در وقت آن بپا می دارم و چون زمان نماز فرارسید، حبوبات برده ام را دادم و سهم مردم را نیز دادم. آیا می خواهی به سرزمینت بازگردی؟ فرمود: بله، گفت: پس ابری بر او گذشت،

آهنگر گفت: ای ابر پیش بیا، گفت: پس ابر نزدیک آمد. گفت: به کجا می روی؟ گفت: به فلان سرزمین، گفت: بازگرد، سپس ابر دیگری بر او گذشت، گفت: ای ابر پیش بیا، گفت: پس ابر نزدیک آمد. گفت: به کجا می روی؟ گفت: به سرزمین موسی بن عمران، گفت: پس این مرد را نیز همراه خود ببر که بار آسانی است، و او را با مهربانی در سرزمین موسی پیاده کن. پس چون موسی به سرزمین خود رسید گفت: پروردگارا، آنچه را دیدم به چه واسطه به او داده ای؟ خداوند فرمود: همانا این بند ه ام در بلای من شکیباست و به قضاء من خشنود است و نعمت هایم را سپاس می گزارد.

39. نهج البلاغه: از سخنان امام علیه السلام هنگامی که این آیه را تلاوت می کردند: {مردانی که هیچ تجارت و معامله ای آنان را از یاد خدا باز نمی دارد }.(1)

فرمود: همانا خدای سبحان، یاد خود را روشنی بخش دل ها قرار داد، تا گوش، پس از ناشنوایی بشنود، و چشم پس از کم نوری بنگرد، و انسان پس از دشمنی رام گردد. خداوند که نعمت های او گران قدر است، در دوره های مختلف روزگار و در دوران جدایی از رسالت، بندگانی داشته که با آنان در گوش جانشان زمزمه می کرد، و در درون عقلشان با آنان سخن می گفت. آنان چراغ هدایت را با نور بیداری در گوش ها و دل ها و دیده ها برمی افروختند. روزهای خداوند را به یاد می آوردند و مردم را از بزرگی و شکوه خداوند بیم می دادند. آنان نشانه های روشن خداوند در بیابان ها هستند. آن را که راه میانه در پیش می گرفت می ستودند و به رستگاری بشارت می دادند، و راه آن کس را که به بیراهه کشانده می شد ناپسند به شمار می آوردند، و از نابودی هشدار می دادند. اینچنین چراغی در تاریکی ها و راهنمایی در پرتگاه ها بودند. همانا مردمی هستند که یاد خدا را به جای دنیا برگزیدند، که هیچ تجارت یا خرید و فروشی آن ها را از یاد خدا بازنمی دارد. با یاد خدا روزگار خود را می گذرانند و غافلان را با هشدارهای خود از کیفرهای الهی می ترسانند، به عدالت فرمان می دهند و خود عدالت گسترند. از بدی ها نهی می کنند و خود از آن ها دوری می کنند. با اینکه در دنیا زندگی می کنند گویا آن را رها کرده و به آخرت پیوسته اند.

1- . نور / 37

سرای دیگر را مشاهده می کنند، گویا از مسائل پنهان برزخیان و مدت طولانی اقامتشان آگاهی دارند، و گویا قیامت وعده های خود را برای آنان تحقق بخشیده است. آنان پرده ها را از مقابل چشمان مردم دنیا برداشته اند، آنچه را مردم نمی بینند مشاهده می کنند و آنچه را مردم نمی شنوند با گوش خود درمی یابند. اگر اهل ذکر را در اندیشه خود آوری و مقامات ستوده آنان و مجالس آشکارشان را بنگری، می بینی که آنان نامه اعمال خود را گشوده و برای حسابرسی آماده اند تا همه را جبران کنند. و در اندیشه اند در کدامک از اعمال کوچک و بزرگی که به آنان دستور داده شده کوتاهی کرده اند. یا چه اعمالی را که از آن نهی شده بودند مرتکب گردیده اند. بار سنگین گناهان خویش را بر دوش نهاده و و در برداشتن آن ناتوان شده اند.گریه راه گلویشان را بسته و با ناله و فریاد با یکدیگر سخن می گویند و در پیشگاه پروردگار خویش به پشیمانی اعتراف دارند.

آنان نشانه های هدایت و چراغ های روشنگر تاریکی ها هستند. فرشتگان آن ها را در میان گرفته و آرامش بر ایشان می بارند. درهای آسمان به رویشان گشوده و جایگاه والایی برایشان آمده شده است. جایگاهی که خداوند با دیده رحمت به آن ها عنایت دارد و از تلاش آن ها خشنود است و منزلت آنا ن را می ستاید. دست به دعا بلند کرده و آمرزش می طلبند. در گرو نیاز به فضل خدا، و اسیران بزرگی او هستند. اندوه طولانی دل هایشان را مجروح و گریه های پیاپی چشمانشان را آزرده است. دستانشان به سوی درهای امیدواری خداوند دراز شده است. از کسی درخواست می کنند که بخشش او کم نگردد و درخواست کنندگان او هرگز نومید نمی شوند. پس اکنون، به خاطر خودت به حساب خویش رسیدگی کن، زیرا دیگران حسابرسی غیر از تو دارند.(1)

توضیح: لهو یعنی سرگرمی، و «ألهانی الشی ء» یعنی مرا مشغول کرد، و ذکر به «لسانی و قلبی» بازمی گردد، و شاید منظور از ادامه سخن این باشد که منظور از آنچه زبان دربرمی گیرد، ترساندن از عذاب خداوند و بشارت به پاداش او و امر به

1- . نهج البلاغه 1 : 473

فرمان برداری از او و نهی از نافرمانی است، و آنچه در قلب است محاسبه نفس در اطاعت از او یا نافرمانی اش و انجام طاعت با یادآوری مهربانی او و دوری از گناهان با یادآوری خشم او و اعتراف به گناه و پشیمانی از مخالفت با اوست. چرا که همه آنچه از یاد خداوند سبحان در قلب برمی خیزد، با عظمت و شکوه و هیبت و انعام و اکرام است.

و «جلا فلان السیف و المرآه جلوا» با فتحه، و جلاء مانند کساء یعنی آن را صیقل داد، و «الوقر» یعنی سنگینی گوش و ناشنوا شدن آن، و«العشوه» با فتحه و کوتاه یعنی تاریکی آغاز شب، و با کسره یعنی کم بینایی در روز یا شب یا نابینایی، و گفته شده یعنی در شب نبیند و روز بتواند ببیند. و «برح فلان مکانه» مانند فرح، یعنی از آنجا برخاست و رفت. و «ما برح» یعنی همیشگی، و «عزت آلاؤه» یعنی نعمت ها و بخشش های او بزرگ و باعظمت شد، و «البرهه» با ضمه، همان گونه که در نسخه ها آمده و نیز با فتحه به معنای مدت یا زمان طولانی است. و «الفتره» با فتحه زمانی است که میان آمدن پیامبران بوده است، و گفته شده به معنای انقطاع وحی است. و«المناجاه» یعنی سخن گفتن پنهانی، «فی الفکر» یعنی الهام و «کلمهم فی ذات عقولهم» یعنی در باطن پنهانشان، همان گونه که در فرموده خداوند متعال گفته شده است: {و خداوند از آنچه در سینه هاست آگاه است}.(1) یعنی از روح، و از پنهانی های آن و رازهای پوشیده آن، و «المصباح» یعنی چراغ، و «استصبح» یعنی نورانی شد، و نور بیداری در گوش ها به معنای شنیدن پندها و فرمان ها و هر سخن سودمندی برای دین و دنیاست. و به معنای عبرت گرفتن از احوال گذشتگان و دوری از گوش دادن به سرگرم کننده ها و سخنان باطل، و در مورد دیدگان به معنای نگریستن با دیده عبرت و رهنمون شدن به علم و قدرت از پدیده های آفرینش است، نه نگاه کردن با دیده لذت جویی و کام طلبی از محرمات و آرزومندی به زیورهای دنیا، و در مورد دل ها به معنای اندیشه در آیات قدرت و سخن خداوند عز و جل و دستورات او و دستورات و مسائل دین و تفکر در اتفاقاتی که برای گذشتگان رخ

1- . آل عمران / 154

داده و پایان کار نیکوکاران و بدکاران و دوری از سرگرم شدن به اندیشه های نادرست و چیزهایی است که از یاد خداوند بازمی دارند.

«یذکرون بأیام الله» اشاره به این سخن خداوند است که و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن (1)

و گفته شده معنای آن پیشامدهایی است که خداوند برای امت های گذشته پدید آورده است، و نابودی کسانی از آن ها که نابود شدند. و روزهای عرب و جنگ های آن، و گفته شده یعنی به نعمت ها و بخشش های او. و از امام صادق علیه السلام روایت شده که منظور از ایام خداوند، سنت ها و کارهای او برای بندگان است، از جمله نعمت ها و بلاهایی که برای آنان قرار داده است. و این گفتار جامعی است. و«مقام الله» کنایه از عظمت و شکوه اوست که به وجود آورنده هیبت و بیم است. و درباره سخن خداوند متعال {و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ وجود دارد}، (2) گفته شده یعنی در مقابل پروردگارش و برای حساب روز قیامت.

و «الفلاه» دشت بی آب و علفی است که آب در آن نباشد، یا صحرای وسیع. و «القصد» یعنی رشد و پایداری، که مخالف افراط و تفریط است. و «حمدوا إلیه» یعنی با بازداشتن یا توجه دادن به سوی خداوند، و مانند این است که در آغاز کتاب ها گفته می شود: «أحمد إلیک الله الذی لا إله إلا هو» و «ذموا إلیه» نیز همین گونه است، و «الهلکه» با حرکت های متوالی، و «الهلکاء» یعنی نابودی و «هلکه هلکاء» برای تأکید است.

و «التجاره» مانند کتابه اسم از ریشه «تجر فلان» مانند نصر است. و «اتجر» یعنی خرید و فروش کرد. و گفته شده تجارت به معنای معامله همراه با سود است. و آوردن بیع پس از تجارت برای مبالغه ی تعمیم پس از تخصیص است، اگر منظور از آن فقط معاوضه باشد یا اینکه بخش های متفاوتی را که گونه های مختلف تجارت را دربرمی گیرد باشد. چرا که سود با فروش پدید می آید و با خرید محقق می شود. و

1- . إبراهیم / 5
2- . الرحمن / 46

براین اساس که هر یک از دو کار نوعی از آن باشد نه جزئی از آن. و گفته شده منظور از تجارت، فروختن است. چرا که ریشه و آغاز آن است. و «هتفت الحمامه» مانند ضربت یعنی بانگ زد، و «هتف به هتافا» با ضمه یعنی به او بانگ زد و او را فراخواند. و«هتف به هاتف» یعنی صدای او را شنید و خود او را ندید. و در بعضی نسخه ها «یهتفون» بدون حرف عطف است. و «القسط» با کسره به معنای عدل است، گفته می شود: «قسط» مانند ضرب و نصر، و «أقسط» و گفته می شود «قسط قسطا» مانند ضرب ضربا یعنی ستم کرد و از حق بازگشت، و این از اضداد است، و «تناهی عن الأمر و انتهی عنه» یعنی خودداری کرد.

کلام امام علیه السلام که: «إلی الآخره» یعنی به انتها می رسند یا به آن می رسند. و در برخی نسخه ها چنین است: «و کأنما» با واو در هر دو مکان، و «غیوب أهل البرزخ» چیزی که از مردم درباره احوال آن ها پوشیده مانده است. و «الوعد» برای نیکی و بدی استفاده می شود. گفته می شود: «وعدته خیرا و وعدته شرا». پس اگر خیر و شر را حذف کنند، برای نیکی «وعد» گفته می شود و برای بدی «الإیعاد» به کار می رود. و برداشته شدن پرده ها از وعده ها، آشکار شدن آن ها به روشن ترین شکل ممکن برای آن هاست. و «المقاوم» جمع مقام است، و «شهده» مانند سمعه یعنی آن را مشاهده کرد، و «الدیوان» با کسره و نیز گاهی با فتحه، محل گردآوری نوشته ها و کتاب هایی است که سپاهیان و بخشندگان در آن می نویسند. و گفته شده: کاغذ حساب است، و به جایگاه حساب نیز گفته می شود و معرب است.

و «فرغوا لمحاسبه أنفسهم» یعنی کارهای دیگر را رها کرده اند تا به حساب خویش رسیدگی کنند.«و حملوا ثقل أوزارهم ظهورهم» یعنی در سنگینی بار گناه و معصیت و توانایی برداشتن آن ها اندیشیدند، و اعتراف کردند که برداشتن آن ها از توانایی شان بیرون است و نمی توانند عذاب آن را تاب بیاورند. و «الاستقلال بالشی ء» یعنی انجام دادن به تنهایی، و «استقل القوم» یعنی کوچ کردند و رفتند، و «استقله» یعنی آن را برداشت و بلند کرد.

و «نشج الباکی» مانند ضرب، «نشیجا» یعنی گریه در گلویش گرفت بدون فریاد زدن، و «تجاوبوا» یعنی برخی از آن ها پاسخ برخی دیگر را دادند، و

«النحیب» بلندترین گریه است، و آنچه از معنای تجاوب به نظر می رسد، این است که گشودن نامه ها و حسابرسی آنان در حضور آن هاست، همان گونه که از لفظ آغاز کلام به نظر می رسد. نه به این معنی که هر یک از آن ها به تنهایی خود را حسابرسی کند. و ممکن است در لفظ تجاوب مجاز وجود داشته باشد. و«عج» مانند ضر، همان گونه در نسخه ها آمده است، و مانند عض «عجا و عجیجا» یعنی فریاد زد و صدایش را بلند کرد. «لرأیت» این جمله جزاء شرط سابق است. و «الدجی» جمع دجیه با ضمه به معنای تاریکی است.

و «حفت بهم» یعنی آن ها را احاطه کرد و پیرامون آن ها گردش کرد. و «السکینه» یعنی آرامش و هیبت و و وقار، و شاید منظور از آن یقینی باشد که جان هایشان با آن آرامش یافته و دل هایشان اطمینان پیدا کرده است، از همین رو با شبهه ها نمی لرزد و مصیبت ها آن را از جای برنمی کند. همان گونه که خداوند عز و جل می فرماید: {و برخی از مردم هستند که خداوند را تنها با زبان می پرستند. پس اگر خیری به او برسد به وسیله آن اطمینان یافته و اگر مصیبتی برای آزمایش به او برسد دگرگون می شود} (1)

و «أبواب السماء» یعنی درهایی که از آن ها رحمت فرو فرستاده می شود، یا اعمال شایسته از آن بالا می رود. و «أعده إعدادا» یعنی آن را آماده و مهیا کرد. و«النسم» با حرکت های متوالی، وزش باد ضعیف است، مانند نسیم و «تنسم» یعنی نفس کشید، و «تنسم النسیم» یعنی آن را بویید، و «الروح» با فتحه یعنی آسایش و رحمت و باد آرام، و به این معناست که با دعا، درخواست گذشت از گناهان خود را دارند. و «الرهینه و المرتهنه» یعنی گرو، و «الأسی» یعنی اندوه، و «أبواب الرغبه» هرچیزی که با آن به سوی خداوند نزدیک گردند. و دست کوبنده این درها را با نزدیکی به خداوند می کوبد. و «الندح» با فتحه و ضمه یعنی زمین پهناور، و «المنادح» یعنی دشت، و«علیه» متعلق به «یخیب» برای تضمین معنای «قدوم و الوفود» و مانند آن است، و «الحسیب» یعنی حسابگر، و منظور از آن یا

1- . حج / 11

سریع ترین حسابگران است، و یا به این معنا که هر یک از مکلفین وظیفه دارد خویشتن را پیش از آنکه در جایگاه حساب بازخواست شود، حسابرسی کند.

40. نهج البلاغه: و در دعایی از امام علیه السلام آمده است: پروردگارا، تو با دوستانت از همه انس گیرنده تری، و برآورده کننده نیاز توکل کنندگانی، بر اسرار پنهانشان آگاهی و به آنچه در دل دارند آشنایی. از دیدگاه های آنان باخبر هستی و رازشان نزد تو آشکار و دل هایشان در حسرت دیدار تو داغدار است. اگر تنهایی و غربت آنان را به وحشت اندازد یاد تو آرامشان می کند. اگر مصیبت ها بر آنان فرود آید به تو پناه می برند و روی به درگاه تو دارند، زیرا می دانند که سررشته کارها به دست توست، و همه کارها از خواست تو نشأت می گیرد. بارالها، اگر در درخواست خود درمانده شوم، یا راه پرسیدن ندانم، تو مرا به اصلاح کارم رهنمون گردان، و جانم را به آنچه مایه رستگاری من است هدایت فرما. که چنین بخششی از هدایت های تو به دور نیست و در کفایت های تو بی سابقه نیست. پروردگارا، مرا با بخشش خود بپذیر و با عدل خود با من رفتار نکن.(1)

توضیح: این دعا را تنها به این دلیل آوردیم که از جمله مناجات های اولیاء خداست و بسیاری از ویژگی های آنان را دربردارد که مخصوص آن هاست. خداوند رسیدن به درجه آن ها را روزی ما قرار دهد. کلام امام علیه السلام «بأولیائک» در برخی نسخه ها «لأولیائک» آمده است. و برخی گفته اند: باء مناسب تر است. یعنی تو بیشترین انس را با دوستان خود داری و از همه به آنان مهربان تر و دلسوزتری. «و أحضرهم بالکفایه» حضور مخالف غیبت است، و «الحضر» با ضمه و «الإحضار» به معنای دویدن اسب در برابر دشمن است. گفته شده: یعنی برای برآورده کردن نیاز توکل کنندگان حاضرترین و پایدارترین هستی. و گفته شده یعنی برای کمالی که برای آنان مهیا نموده ای شتابان ترین هستی. و آنچه درست تر به نظر می رسد این است که در برآوردن نیاز آنان بیشترین و بهترین آمادگی را داری. چرا که او هرگز از

1- . نهج البلاغه 1 : 484

برآوردن نیاز آنان غایب نمی شود و هیچ چیز از علم او پنهان نمی ماند. و گفته شده: «کفایت» بیانی از حضور است.

و «کافی» کسی است که برای انجام کاری اقدام می کند و به وسیله او می توان از دیگران بی نیاز شد. و «توکل علی الله» یعنی به او اعتماد کرد و به او تکیه کرد. و «البصیره» یعنی شناخت و عقیده قلبی و فهم درونی. و گفته شده: «البصائر» یعنی اراده ها، و «ملهوف» یعنی اندوهگین و ستم دیده پناه جوینده، یعنی دل هایشان به هنگام اندوه و نیاز به سوی تو کشیده می شوند و از تو پناه می جویند. و «مستجیر» کسی است که درخواست پناه یا نگهداری دارد. و «فهه» مانند فرح یعنی درمانده شد، و «عمه» نیز مانند فرح یعنی دچار گمراهی شد، یا در نزاع یا راهی سرگشته شد، یا اینکه نتوانست حجت و راهنما را بیابد. «مقاصد الطریق» یعنی چیزی که در آن پایداری و رسیدن به مقصد وجود دارد، و«خذ بقلبی إلی مراشدی» یعنی به سوی آن راهنمایی کن، و «النکر» یعنی عجیب، و «البدع» با کسره کاری نو است که پیش از این کسی انجام نشده است. و «احملنی علی عفوک» یعنی روز قیامت با گذشتت با من رفتار کن.

ص: 423

باب های اخلاق نیکو : می گویم: برخی از مطالبی که با این ابواب مرتبط هستند، در کتاب همنشینی و در کتاب آداب و سنن نیز خواهد آمد ان شاء الله.

باب سی و هشتم : اخلاق نیکو و آفات آن و آنچه موجب رستگاری و هدایت می شود

آیات:

- الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلاه و مما رزقناهم ینفقون و الذین یؤمنون بما أنزل إلیک و ما أنزل من قبلک و بالآخره هم یوقنون أولئک علی هدی من ربهم و أولئک هم المفلحون.(1)

{الف، لام، میم. این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست؛ [و] مایه هدایت تقواپیشگان است: آنان که به غیب ایمان می آورند، و نماز را بر پا می دارند، و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند؛ و آنان که بدانچه به سوی تو فرود آمده، و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان می آورند؛ و به آخرت یقین دارند. آن هایند که از هدایتی از جانب پروردگارشان برخوردارند و آن ها همان رستگارانند. }

- یا بنی إسرائیل اذکروا نعمتی التی أنعمت علیکم و أوفوا بعهدی أوف بعهدکم و إیای فارهبون و آمنوا بما أنزلت مصدقا لما معکم و لا تکونوا أول کافر به و لا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا و إیای فاتقون و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و أنتم تعلمون و أقیموا الصلاه و آتوا الزکاه و ارکعوا مع الراکعین أ تأمرون الناس بالبر و

1- . بقره / 1 - 5

تنسون أنفسكم و أنتم تتلون الكتاب أ فلا تعقلون و استعینوا بالصبر و الصلاه و آن ها لكبیره إلا علی الخاشعین الذین یظنون أنهم ملاقوا ربهم و أنهم إلیه راجعون.(1)

{ای فرزندان اسرائیل، نعمت هایم را كه بر شما ارزانی داشتم به یاد آرید، و به پیمانم وفا كنید، تا به پیمانتان وفا كنم، و تنها از من بترسید. و بدانچه نازل كرده ام - كه مؤید همان چیزی است كه با شماست - ایمان آرید؛ و نخستین منكر آن نباشید، و آیات مرا به بهایی ناچیز نفروشید، و تنها از من پروا كنید. و حق را به باطل درنیامیزید، و حقیقت را - با آنكه خود می دانید - كتمان نكنید. و نماز را بر پا دارید، و زكات را بدهید، و با ركوع كنندگان ركوع كنید. آیا مردم را به نیكی فرمان می دهید و خود را فراموش می كنید، با اینكه شما كتاب [خدا] را می خوانید؟ آیا [هیچ] نمی اندیشید؟ از شكیبایی و نماز یاری جویید. و به راستی این [كار] گران است، مگر بر فروتنان: همان كسانی كه می دانند با پروردگار خود دیدار خواهند كرد؛ و به سوی او باز خواهند گشت. }

- و إذ أخذنا میثاق بنی إسرائیل لا تعبدون إلا الله و بالوالدین إحسانا و ذی القربی و الیتامی و المساكین و قولوا للناس حسنا و أقیموا الصلاه و آتوا الزكاه ثم تولیتم إلا قلیلا منكم و أنتم معرضون.(2)

{و چون از فرزندان اسرائیل پیمان محكم گرفتیم كه: «جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر، و خویشان و یتیمان و مستمندان احسان كنید، و با مردم [به زبانِ] خوش سخن بگویید، و نماز را به پا دارید، و زكات را بدهید»؛ آنگاه، جز اندكی از شما، [همگی] به حالت اعراض روی برتافتید. }

- لیس البر أن تولوا وجوهكم قبل المشرق و المغرب و لكن البر من آمن بالله و الیوم الآخر ... و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساكین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و أقام الصلاه و آتی الزكاه و الموفون بعهدهم إذا

ص: 425

1- . بقره / 40 - 45
2- . بقره / 83

عاهدوا و الصابرین فی البأساء و الضراء و حین البأس أولئک الذین صدقوا و أولئک هم المتقون.(1)

{نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آوَرَد، و مال [خود] را با وجودِ دوست داشتنش، به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و گدایان و در [راهِ آزاد کردن] بندگان بدهد، و نماز را برپای دارد، و زکات را بدهد، و آنان که چون عهد بندند، به عهد خود وفادارانند؛ و در سختی و زیان، و به هنگام جنگ شکیبایانند؛ آنانند کسانی که راست گفته اند، و آنان همان پرهیزگارانند. }

- إن الذین آمنوا و الذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله أولئک یرجون رحمت الله و الله غفور رحیم.(2)

{آنان که ایمان آورده، و کسانی که هجرت کرده و راه خدا جهاد نموده اند، آنان به رحمت خدا امیدوارند، خداوند آمرزنده مهربان است. }

- إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات و أقاموا الصلاه و آتوا الزکاه لهم أجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون.(3)

{کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و نماز بر پا داشته و زکات داده اند، پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود؛ و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند. }

- الذین یقولون ربنا إننا آمنا فاغفر لنا ذنوبنا و قنا عذاب النار الصابرین و الصادقین و القانتین و المنفقین و المستغفرین بالأسحار.(4)

1- . بقره / 177
2- . بقره / 218
3- . بقره / 277
4- . آل عمران / 16 و 17

{همان کسانی که می گویند: پروردگارا، ما ایمان آوردیم؛ پس گناهان ما را بر ما ببخش، و ما را از عذاب آتش نگاه دار. [اینانند] شکیبایان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و آمرزش خواهان در سحرگاهان.}

- من أهل الکتاب أمه قائمه یتلون آیات الله آناء اللیل و هم یسجدون یؤمنون بالله و الیوم الآخر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یسارعون فی الخیرات و أولئک من الصالحین و ما یفعلوا من خیر فلن یکفروه و الله علیم بالمتقین.(1)

{از میان اهل کتاب، گروهی درست کردارند که آیات الهی را در دل شب می خوانند و سر به سجده می نهند. به خدا و روز قیامت ایمان دارند؛ و به کار پسندیده فرمان می دهند و از کار ناپسند بازمی دارند؛ و در کارهای نیک شتاب می کنند، و آنان از شایستگانند. و هر کار نیکی انجام دهند، هرگز درباره آن ناسپاسی نبینند، و خداوند به [حال] تقواپیشگان داناست.}

- و سارعوا إلی مغفره من ربکم و جنه عرضها السماوات و الأرض أعدت للمتقین الذین ینفقون فی السراء و الضراء و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین و الذین إذا فعلوا فاحشه أو ظلموا أنفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم و من یغفر الذنوب إلا الله و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون أولئک جزاؤهم مغفره من ربهم و جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها و نعم أجر العاملین.(2)

{و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمان ها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید. همانان که در فراخی و تنگی انفاق می کنند؛ و خشم خود را فرو می برند؛ و از مردم در می گذرند؛ و خداوند نکوکاران را دوست دارد. و آنان که چون کار زشتی کنند، یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند - و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند [که

1- . آل عمران / 113- 115

2- . آل عمران / 133 - 136

گناه است]، پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان، و بوستان هایی است که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند، و پاداش اهل عمل چه نیکوست. }

- إن فی خلق السماوات و الأرض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لأولی الألباب الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السماوات و الأرض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار ربنا إنک من تدخل النار فقد أخزیته و ما للظالمین من أنصار ربنا إننا سمعنا منادیا ینادی للإیمان أن آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا مع الأبرار ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک و لا تخزنا یوم القیامه إنک لا تخلف المیعاد فاستجاب لهم ربهم أنی لا أضیع عمل عامل منکم من ذکر أو أنثی بعضکم من بعض فالذین هاجروا و أخرجوا من دیارهم و أوذوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لأکفرن عنهم سیئاتهم و لأدخلنهم جنات تجری من تحتها الأنهار ثوابا من عند الله و الله عنده حسن الثواب.(1)

{مسلماً در آفرینش آسمان ها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه هایی [قانع کننده] است. همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می کنند، و در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند [که:] پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده ای؛ منزهی تو! پس ما را از عذابِ آتش دوزخ در امان بدار. پروردگارا، هر که را تو در آتش درآوری، یقیناً رسوایش کرده ای، و برای ستمکاران یاورانی نیست. پروردگارا، ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می خواند که: «به پروردگار خود ایمان آورید»، پس ایمان آوردیم. پروردگارا، گناهان ما را بیامرز، و بدی های ما را بزدای و ما را در زمره نیکان بمیران. پروردگارا، و آنچه را که به وسیله فرستادگانت به ما وعده داده ای به ما عطا کن، و ما را روز رستاخیز رسوا مگردان، زیرا تو وعده ات را خلاف نمی کنی. پس، پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود که:] من عملِ هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن، که همه از یکدیگرید، تباه نمی کنم؛ پس، کسانی که

1- . آل عمران / 190 - 195

هجرت کرده و از خانه های خود رانده شده و در راه من آزار دیده و جنگیده و کشته شده اند، بدی هایشان را از آنان می زدایم، و آنان را در باغ هایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است درمی آورم؛ [این] پاداشی است از جانب خدا و پاداش نیکو نزد خداست. }

- إن تبدوا خیرا أو تخفوه أو تعفوا عن سوء فإن الله کان عفوا قدیرا.(1)

{اگر خیری را آشکار کنید یا پنهانش دارید، یا از بدیی درگذرید، پس خدا درگذرنده تواناست. }

- لکن الراسخون فی العلم منهم و المؤمنون یؤمنون بما أنزل إلیک و ما أنزل من قبلک و المقیمین الصلاه و المؤتون الزکاه و المؤمنون بالله و الیوم الآخر أولئک سنؤتیهم أجرا عظیما.(2)

{لیکن راسخان آنان در دانش، و مؤمنان، به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل گردیده ایمان دارند و خوشا بر نمازگزاران، و زکات دهندگان و ایمان آورندگان به خدا و روز بازپسین که به زودی به آنان پاداشی بزرگ خواهیم داد. }

- و اذکروا نعمه الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به إذ قلتم سمعنا و أطعنا و اتقوا الله إن الله خبیر بما تعملون .... یا أیها الذین آمنوا اذکروا نعمت الله علیکم إذ هم قوم أن یبسطوا إلیکم أیدیهم فکف أیدیهم عنکم و اتقوا الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون و لقد أخذ الله میثاق بنی إسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و قال الله إنی معکم لئن أقمتم الصلاه و آتیتم الزکاه و آمنتم برسلی و عزرتموهم و أقرضتم الله قرضا حسنا لأکفرن عنکم سیئاتکم و لأدخلنکم جنات تجری من تحتها الأنهار فمن کفر بعد ذلک منکم فقد ضل سواء السبیل.(3)

{و نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته و [نیز] پیمانی را که شما را به [انجام] آن متعهد گردانیده، به یاد آورید، آنگاه که گفتید: «شنیدیم و اطاعت کردیم.»

1- . نساء / 149

2- . نساء / 162
3- . مائده / 7 - 12

و از خدا پروا دارید که خدا به راز دل ها آگاه است. (تا اینکه فرمود:) ای کسانی که ایمان آورده اید، نعمت خدا را بر خود، یاد کنید: آنگاه که قومی آهنگ آن داشتند که بر شما دست یازند، و [خدا] دستشان را از شما کوتاه داشت. و از خدا پروا دارید، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند. در حقیقت، خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت. و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم. و خدا فرمود: «من با شما هستم.» اگر نماز برپا دارید و زکات بدهید و به فرستادگانم ایمان بیاورید و یاریشان کنید و وام نیکویی به خدا بدهید، قطعاً گناهانتان را از شما می زدایم، و شما را به باغ هایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است در می آورم. پس هر کس از شما بعد از این کفر ورزد، در حقیقت از راه راست گمراه شده است. }

- یا أیها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه أذله علی المؤمنین أعزه علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومه لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله واسع علیم إنما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون.(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می دهد، و خدا گشایشگر داناست. ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. }

- لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا إذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا ثم اتقوا و أحسنوا و الله یحب المحسنین.(2)

{بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، گناهی در آنچه [قبلاً] خورده اند نیست، در صورتی که تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته

1- . مائده / 54 - 55
2- . مائده / 93

کنند؛ سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند؛ آنگاه تقوا پیشه کنند و احسان نمایند، و خدا نیکوکاران را دوست می دارد. }

- قال موسی لقومه استعینوا بالله و اصبروا إن الأرض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبه للمتقین.(1)

{موسی به قوم خود گفت: «از خدا یاری جویید و پایداری ورزید، که زمین از آنِ خداست؛ آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می دهد؛ و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است. }

- و رحمتی وسعت کل شی ء فسأکتبها للذین یتقون و یؤتون الزکاه و الذین هم بآیاتنا یؤمنون إلی قوله سبحانه و من قوم موسی أمه یهدون بالحق و به یعدلون.(2)

{و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است؛ و به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می کنند و زکات می دهند و آنان که به آیات ما ایمان می آورند، مقرر می دارم. (تا جایی که می فرماید:) و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حقّ راهنمایی می کنند و به حق داوری می نمایند. }

- و الدار الآخره خیر للذین یتقون أ فلا تعقلون و الذین یمسکون بالکتاب و أقاموا الصلاه إنا لا نضیع أجر المصلحین.(3)

{و سرای آخرت برای کسانی که پروا پیشه می کنند بهتر است. آیا باز تعقّل نمی کنید؟ و کسانی که به کتاب [آسمانی] چنگ درمی زنند و نماز برپا داشته اند [بدانند که] ما اجر درستکاران را تباه نخواهیم کرد. }

- فاتقوا الله و أصلحوا ذات بینکم و أطیعوا الله و رسوله إن کنتم مؤمنین.(4)

{پس از خدا پروا دارید و با یکدیگر سازش نمایید، و اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید. }

1- . أعراف / 128
2- . أعراف / 156 - 159

3- . أعراف / 169
4- . أنفال / 1

- إنما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر و أقام الصلاه و آتی الزکاه و لم یخش إلا الله فعسی أولئک أن یکونوا من المهتدین إلی قوله تعالی الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله بأموالهم و أنفسهم أعظم درجه عند الله و أولئک هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمه منه و رضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها أبدا إن الله عنده أجر عظیم.(1)

{مساجد خدا را تنها کسانی آباد می کنند که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و نماز برپا داشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده اند، پس امید است که اینان از راه یافتگان باشند. (تا اینکه فرمود:) کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با مال و جانشان به جهاد پرداخته اند نزد خدا مقامی هر چه والاتر دارند و اینان همان رستگارانند. پروردگارشان آنان را از جانب خود، به رحمت و خشنودی و باغ هایی [در بهشت] که در آن ها نعمت هایی پایدار دارند، مژده می دهد. جاودانه در آن ها خواهند بود، در حقیقت، خداست که نزد او پاداشی بزرگ است. }

- التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الآمرون بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله و بشر المؤمنین.(2)

{[آن مؤمنان،] همان توبه کنندگان، پرستندگان، سپاسگزاران، روزه داران، رکوع کنندگان، سجده کنندگان، وادارندگان به کارهای پسندیده، بازدارندگان از کارهای ناپسند و پاسداران مقرّرات خدایند. و مؤمنان را بشارت ده. }

- إلا الذین صبروا و عملوا الصالحات أولئک لهم مغفره و أجر کبیر.(3)

{ مگر کسانی که شکیبایی ورزیده و کارهای شایسته کرده اند [که] برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ خواهد بود. }

- إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات و أخبتوا إلی ربهم أولئک أصحاب الجنه هم فیها خالدون مثل الفریقین کالأعمی و الأصم و البصیر و السمیع هل یستویان مثلا أ فلا تذکرون.(4)

1- . توبه / 18 - 22
2- . توبه / 112
3- . هود / 11
4- . هود / 23 - 24

{بی گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و [با فروتنی] به سوی پروردگارشان آرام یافتند، آنان اهل بهشتند و در آن جاودانه خواهند بود. مَثَل این دو گروه، چون نابینا و کر [در مقایسه] با بینا و شنواست. آیا در مَثَل یکسانند؟ پس آیا پند نمی گیرید؟ }

- الذین یوفون بعهد الله و لا ینقضون المیثاق و الذین یصلون ما أمر الله به أن یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب و الذین صبروا ابتغاء وجه ربهم و أقاموا الصلاه و أنفقوا مما رزقناهم سرا و علانیه و یدرؤن بالحسنه السیئه أولئک لهم عقبی الدار جنات عدن یدخلونها و من صلح من آبائهم و أزواجهم و ذریاتهم و الملائکه یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار.(1)

{ همانان که به پیمان خدا وفادارند و عهد [او] را نمی شکنند. و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می پیوندند و از پروردگارشان می ترسند و از سختی حساب بیم دارند. و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند و نماز برپا داشتند و از آنچه روزیشان دادیم، نهان و آشکارا انفاق کردند، و بدی را با نیکی می زدایند، ایشان راست فرجام خوش سرای باقی. [همان] بهشت های عدن که آنان با پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان که درستکارند در آن داخل می شوند، و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی آیند. [و به آنان می گویند:] «درود بر شما به [پاداش] آنچه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای. }

- و یهدی إلیه من أناب الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله ألا بذکر الله تطمئن القلوب الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب.(2)

{و هر کس را که [به سوی او] بازگردد، به سوی خود راه می نماید.» همان کسانی که ایمان آورده اند و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد. کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، خوشا به حالشان، و خوش سرانجامی دارند. و هر کس را که [به سوی او] بازگردد، به

1- . رعد / 18 - 22
2- . رعد / 27 - 29

سوی خود راه می نماید.» همان کسانی که ایمان آورده اند و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد. کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، خوشا به حالشان، و خوش سرانجامی دارند. }

- إن إبراهیم کان أمه قانتا لله حنیفا و لم یک من المشرکین شاکرا لأنعمه اجتباه و هداه إلی صراط مستقیم.(1)

{به راستی ابراهیم، پیشوایی مطیع خدا [و] حق گرای بود و از مشرکان نبود. [و] نعمت های او را شکرگزار بود. [خدا] او را برگزید و به راهی راست هدایتش کرد. }

- إلا من تاب و آمن و عمل صالحا فأولئک یدخلون الجنه و لا یظلمون شیئا.(2)

{ مگر آنان که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته انجام دادند، که آنان به بهشت درمی آیند و ستمی بر ایشان نخواهد رفت. }

- و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم أئمه یهدون بأمرنا و أوحینا إلیهم فعل الخیرات و إقام الصلاه و إیتاء الزکاه و کانوا لنا عابدین.(3)

{و همه را از شایستگان قرار دادیم. و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند، و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند. }

- إنهم کانوا یسارعون فی الخیرات و یدعوننا رغبا و رهبا و کانوا لنا خاشعین.(4)

{آنان در کارهای نیک شتاب می نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می خواندند و در برابر ما فروتن بودند. }

1- . نحل / 121 - 122
2- . طه / 82
3- . أنبیاء / 72 - 73

4- . أنبياء / 90

- و بشر المخبتين الذين إذا ذكر الله وجلت قلوبهم و الصابرين على ما أصابهم و المقيمى الصلاه و مما رزقناهم ينفقون.(1)

{و فروتنان را بشارت ده. همانان كه چون [نام] خدا ياد شود، دل هايشان خشيت يابد و [آنان كه] بر هر چه بر سرشان آيد صبر پيشه گانند و برپا دارندگان نمازند، و از آنچه روزيشان داده ايم انفاق مى كنند. }

- يا أيها الذين آمنوا اركعوا و اسجدوا و اعبدوا ربكم و افعلوا الخير لعلكم تفلحون و جاهدوا فى الله حق جهاده هو اجتباكم و ما جعل عليكم فى الدين من حرج مله أبيكم إبراهيم هو سماكم المسلمين من قبل و فى هذا ليكون الرسول شهيدا عليكم و تكونوا شهداء على الناس فأقيموا الصلاه و آتوا الزكاه و اعتصموا بالله هو مولاكم فنعم المولى و نعم النصير.(2)

{اى كسانى كه ايمان آورده ايد، ركوع و سجود كنيد و پروردگارتان را بپرستيد و كار خوب انجام دهيد، باشد كه رستگار شويد. و در راه خدا چنانكه حق جهاد [در راه] اوست جهاد كنيد، اوست كه شما را [براى خود] برگزيده و در دين بر شما سختى قرار نداده است. آيين پدرتان ابراهيم [نيز چنين بوده است] او بود كه قبلاً شما را مسلمان ناميد، و در اين [قرآن نيز همين مطلب آمده است] تا اين پيامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشيد. پس نماز را برپا داريد و زكات بدهيد و به پناه خدا رويد. او مولاى شماست؛ چه نيكو مولايى و چه نيكو ياورى. }

- و من يطع الله و رسوله و يخش الله و يتقه فأولئک هم الفائزون.(3)

{و كسى كه خدا و فرستاده او را فرمان بَرَد، و از خدا بترسد و از او پروا كند؛ آنانند كه خود كاميابند. }

- إلا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فأولئک يبدل الله سيئاتهم حسنات و كان الله غفورا رحيما و من تاب و عمل صالحا فإنه يتوب إلى الله متابا.(4)

1- . حج / 34 - 35
2- . حج / 77 - 78
3- . نور / 52

4- . فرقان / 71 - 72

{مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می کند، و خدا همواره آمرزنده مهربان است. و هر کس توبه کند و کار شایسته انجام دهد، در حقیقت به سوی خدا بازمی گردد. }

- إلا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و ذکروا الله کثیرا و انتصروا من بعد ما ظلموا.(1)

{ مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آنکه مورد ستم قرار گرفته اند یاری خواسته اند. }

- هدی و بشری للمؤمنین الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم بالآخره هم یوقنون.(2)

{ که [مایه] هدایت و بشارت برای مؤمنان است. همانان که نماز برپا می دارند و زکات می دهند و خود به آخرت یقین دارند. }

- إنما أمرت أن أعبد رب هذه البلده الذی حرمها و له کل شی ء و أمرت أن أکون من المسلمین و أن أتلوا القرآن.(3)

{من مأمورم که تنها پروردگار این شهر را که آن را مقدّس شمرده و هر چیزی از آنِ اوست پرستش کنم، و مأمورم که از مسلمانان باشم، و اینکه قرآن را بخوانم. }

- و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لنبوئنهم من الجنه غرفا تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها نعم أجر العاملین الذین صبروا و علی ربهم یتوکلون.(4)

{و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، قطعاً آنان را در غرفه هایی از بهشت جای می دهیم که از زیر آن ها جوی ها روان است، جاودان در آنجا خواهند بود؛ چه نیکوست پاداش عمل کنندگان! همان کسانی که شکیبایی ورزیده و بر پروردگارشان توکّل نموده اند. }

1- . شعراء / 227
2- . نمل / 2

3- . نمل / 91
4- . عنكبوت / 58 - 59

- هدی و رحمه للمحسنین الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم بالآخره هم یوقنون أولئک علی هدی من ربهم و أولئک هم المفلحون.(1)

{[که] برای نیکوکاران رهنمود و رحمتی است، [همان] کسانی که نماز برپا می دارند و زکات می دهند، و [هم] ایشانند که به آخرت یقین دارند. آنانند که از جانب پروردگارشان از هدایت برخوردارند، و ایشانند که رستگارانند. }

- یا بنی أقم الصلاه و أمر بالمعروف و انه عن المنکر و اصبر علی ما أصابک إن ذلک من عزم الأمور و لا تصعر خدک للناس و لا تمش فی الأرض مرحا إن الله لا یحب کل مختال فخور و اقصد فی مشیک و اغضض من صوتک إن أنکر الأصوات لصوت الحمیر.(2)

{ای پسرک من، نماز را برپا دار و به کار پسندیده وادار و از کار ناپسند باز دار، و بر آسیبی که بر تو وارد آمده است شکیبا باش. این [حاکی] از عزم [و اراده تو در] امور است. و از مردم [به نِخوت] رُخ برمتاب، و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسندِ لافزن را دوست نمی دارد. و در راه رفتنِ خود میانه رو باش، و صدایت را آهسته ساز، که بدترین آوازها بانگ خران است. }

- و من یسلم وجهه إلی الله و هو محسن فقد استمسک بالعروه الوثقی و إلی الله عاقبه الأمور.(3)

{و هر کس خود را - در حالی که نیکوکار باشد - تسلیم خدا کند، قطعاً در ریسمان استوارتری چنگ درزده، و فرجام کارها به سوی خداست. }

- إن المسلمین و المسلمات و المؤمنین و المؤمنات و القانتین و القانتات و الصادقین و الصادقات و الصابرین و الصابرات و الخاشعین و الخاشعات و المتصدقین و المتصدقات و الصائمین و الصائمات و الحافظین فروجهم و الحافظات و الذاکرین الله کثیرا و الذاکرات أعد الله لهم مغفره و أجرا عظیما.(4)

1- . لقمان / 3 - 5

2- . لقمان / 17 - 19
3- . لقمان / 22
4- . أحزاب / 35

{مردان و زنان مسلمان، و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو، و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان پاکدامن، و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند، خدا برای [همه] آنان آمرزشی و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است. }

- إن الذین یتلون کتاب الله و أقاموا الصلاه و أنفقوا مما رزقناهم سرا و علانیه یرجون تجاره لن تبور لیوفیهم أجورهم و یزیدهم من فضله إنه غفور شکور.(1)

{در حقیقت، کسانی که کتاب خدا را می خوانند و نماز برپا می دارند و از آنچه بدیشان روزی داده ایم، نهان و آشکارا انفاق می کنند، امید به تجارتی بسته اند که هرگز زوال نمی پذیرد.تا پاداششان را تمام بدیشان عطا کند و از فزون بخششِ خود در حقّ آنان بیفزاید که او آمرزنده حق شناس است. }

- قل یا عباد الذین آمنوا اتقوا ربکم للذین أحسنوا فی هذه الدنیا حسنه و أرض الله واسعه إنما یوفی الصابرون أجرهم بغیر حساب.(2)

{بگو ای بندگان من که ایمان آورده اید، از پروردگارتان پروا بدارید. برای کسانی که در این دنیا خوبی کرده اند، نیکی خواهد بود، و زمین خدا فراخ است. بی تردید، شکیبایان پاداش خود را بی حساب [و] به تمام خواهند یافت. }

- و أزلفت الجنه للمتقین غیر بعید هذا ما توعدون لکل أواب حفیظ من خشی الرحمن بالغیب و جاء بقلب منیب.(3)

{و بهشت را برای پرهیزگاران نزدیک گردانند، بی آنکه دور باشد. [و به آنان گویند:] این همان است که وعده یافته اید [و] برای هر توبه کار نگهبانِ [حدود خدا] خواهد بود: آنکه در نهان از خدای بخشنده بترسد و با دلی توبه کار [باز] آید. }

- فلا اقتحم العقبه و ما أدراک ما العقبه فک رقبه أو إطعام فی یوم ذی مسغبه یتیما ذا مقربه أو مسکینا ذا متربه ثم کان من الذین آمنوا و تواصوا بالصبر و تواصوا

1- . فاطر / 29 - 30
2- . زمر / 10
3- . ق / 31 - 33

بالمرحمه أولئک أصحاب المیمنه و الذین کفروا بآیاتنا هم أصحاب المشأمه علیهم نار مؤصده.(1)

{و[لی] نخواست از گردنه [عاقبت نگری] بالا رَوَد! و تو چه دانی که آن گردنه [سخت] چیست؟ بنده ای را آزادکردن، یا در روز گرسنگی، طعام دادن: به یتیمی خویشاوند، یا بینوایی خاک نشین. علاوه بر این از زمره کسانی باشد که گرویده و یکدیگر را به شکیبایی و مهربانی سفارش کرده اند؛ اینانند خجستگان. و کسانی که به انکارِ نشانه های ما پرداخته اند، آنانند ناخجستگان شوم. بر آنان آتشی سرپوشیده احاطه دارد.}

تفسیر:

«هدی للمتقین» تفسیر این آیات در باب اول همین کتاب ایمان و کفر بیان شد. «یا بنیاسرائیل» یعنی ای فرزندان یعقوب، نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آورید. در تفسیر امام علیه السلام آمده است که منظور از نعمت این است که محمد را به پیامبری مبعوث کردم و او را در شهر شما جای دادم و سفر به سوی او برای شما سخت نیست و نشانههای روشن و واضحی دارد و صدق دعوتش آشکار است؛ تا به او شک نکنید و به عهد من وفا کنید، عهدی که آن را با پیامبران اقوام پیش از شما با آن ها بستند و به آن ها دستور دادند که آن را به دیگران نیز برسانند تا به محمد عربی هاشمی که در آیات روشن و آشکار بود و با معجزهها تایید شده بود، ایمان آورند. از نشانههای او، برادرش علی بن ابی طالب است که دوست او بود و عقلش از عقل او بود و علمش از علم او بود و بردباریاش از بردباری او بود. او دین پیامبر را با شمشیر خود تایید میکرد. به عهد خود وفا کنید. عهدی که به واسطه آن، نعمتهای ابدی را در دار کرامت برایتان واجب کردم. و هرگاه مخالفتی با محمد صورت گرفت، به سوی من بیایید. من قادر هستم که بلای کسانی را که در مخالفت

1- . بلد: 11- 20

با من با شما دشمنی میکنند، از شما دفع کنم و هرگاه که مخالفت با من را برگزیدید، آن ها میتوانند انتقام مرا از شما دفع کنند.

و عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از او در مورد این آیه سوال شد، پس فرمود: به ولایت علی وفا کنید که خدا آن را واجب گردانیده است تا من هم بهشت را برای شما تضمین کنم.(1)

میگویم: این آیه در هر عهد و پیمانی در مورد هر کسی به کار میرود و علی بن ابراهیم گفت: مردی به امام صادق علیه السلام گفت: خداوند میفرماید: {بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را. } و ما او را میخوانیم و دعای ما را مستجاب نمیکند. پس فرمود: شما به عهد خود وفا نمیکنید. خداوند متعال میفرماید: {به عهد خود وفا کنید تا من نیز به عهدم وفادار باشم و به خدا سوگند که اگر به عهد خود با خدا وفا کنید، او نیز به شما وفادار است. }

«و آمنوا بما انزلت» بر محمد از ذکر پیامبریاش و امامت برادرش و خاندان او نازل کردم ایمان بیاورید، تا آنچه را که با شماست تصدیق کند. چرا که مانند این ذکر در کتاب شما آمده است «و لا تکونوا اول کافر به» گفته شده است که این سخن کنایهای است به اینکه واجب این است که به آن مومن باشید، زیرا آن ها در معجزاتش نظر میکردند و به او علم داشتند و از او طلب گشایش میکردند و به زمانه او بشارت میدادند.

و در تفسیر امام علیه السلام آمده است که این افراد همان یهودیان مدینه هستند که نبوت محمد را انکار کردند و به او خیانت کردند و گفتند که ما میدانیم که محمد پیامبر است و علی جانشین اوست، اما تو آن فرد نیستی و این هم علی نیست و آن ها پانصد سال بعد از دوره ما میآیند. «و لا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا» در مجمع از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه روایت شده است که حیی بن اخطب و کعب بن اشرف آخرین یهودیانی بودند که در هر سال آذوقهای را از قوم یهود برای خود میگرفتند و وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به باطل کردن آن دستور داد،

1- . تفسیر عیاشی 1 : 42

آن ها از این کار ناراضی بودند. در نتیجه آیاتی از تورات را که در آن صفت و ذکر پیامبر آمده بود، تحریف کردند. این همان بهای اندکی است که در این آیه ذکر شده است.(1) «و إیای فاتقون» در پنهان کردن دستور محمد و دستور جانشین او. «و لا تلبسوا الحق بالباطل»، به این صورت که گاهی به حقانیت او اقرار کنید و از جهت دیگر او را انکار کنید و «و تکتموا الحق» از نبوت و امامت اینان پنهان نکنید، و علم و عقل خود را بزرگ مپندارید «و انتم تعلمون» که آن را کتمان می کنید و با علم و عقلتان لجبازی نکنید «و أقیموا الصلاه» نماز مکتوبی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن را آورد و همچنین درود فرستادن بر محمد و آل پاک او را به جای آورید.

«و آتوا الزکوه» از اموالتان چرا که واجب است و زکات اجسام خود را در هنگام لزوم بدهید و هرگاه کسی از شما کمک خواست، او را یاری کنید. و در اخبار بسیاری آمده است که این امر شامل زکات فطره است، بلکه در مورد آن نازل شده است زیرا هنگامی که این آیه نازل شد، مردم اموالی نداشتند و تنها زکات فطره مطرح بود. «و ارکعوا مع الراکعین» یعنی در پیروی از دوستان خدا، برای عظمت خداوند با متواضعین تواضع کنید و گفته شده است که منظور نماز جماعت است و گفته شده است که نماز جماعت یکی از مصداقهای این آیه است. «أ تأمرون الناس بالبرّ» یعنی به صدقه دادن و ادای امانت «و تنسون انفسکم» آن را ترک میکنید. «و انتم تتلون الکتاب» یعنی توراتی که خیرات را به شما دستور میدهد و از کارهای زشت نهی میکند. «افلا تعقلون» که به موجب این کارها چه عذابی در انتظار شماست؟

«و استعینوا بالصبر» امام فرمود: یعنی از حرام در ادای امانت و از داوریهای باطل در اعتراف به حق و دارا بودن حق آمرزش و رضایت و نعمتهای بهشتی و گفته شده است از سایر گناهان و بر سایر طاعات و انواع مصیبتها تا به بهشت نزدیک شوید و در اخبار بسیاری آمده است که صبر همان روزه است و نماز. امام

1- . مجمع البیان 1 : 95

علیه السلام فرمود: نمازهای پنجگانه و صلوات بر پیامبر و آل اطهر او است. و ظاهر آیه هر نماز واجب و مستحبی را شامل میشود.(1)

و در مجمع و عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: چه چیز مانع شماست که هر گاه بر یکی از شما اندوهی از غمهای دنیا وارد شد، وضو بگیرد و به مسجد داخل شود و دو رکعت نماز بگزارد و در آن، خدا را بخواند؟ آیا نشنیدی که خداوند می فرماید: {و از صبر ونماز یاری بجویید. } (2)

و «إنها» علی بن ابراهیم گفته است که منظور از آن نماز بوده است و گفته شده است که یاری گرفتن از آن دو است. و امام علیه السلام فرمود: منظور، نمازهای پنجگانه و صلوات بر محمد و آل اوست، با پیروی از دستورات آن ها و ایمان به پیدا و پنهان آنان و ترک مخالفت به وسیله چرا و چگونه. «لکبیره» یعنی بزرگ و گفته شده: یعنی سخت و دشوار. مانند سخن خدای عز و جل که فرمود: {آنچه که مشرکان را به سوی آن میخوانید، بر آن ها بزرگ میآید، } «الّا علی الخاشعین» امام فرمود: یعنی کسانی که به خاطر مخالفت با خداوند در کارهای واجب بزرگ، از عذاب او میترسند. «الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم»در توحید و احتجاج و عیاشی از امیرمومنان علیه السلام نقل است که فرمود: آن ها یقین دارند که برانگیخته میشوند و گمان آن ها همان یقین است و حضرت علیه السلام فرمود: دیدار، برانگیخته شدن است و گمان در اینجا به معنای یقین است(3)

و در تفسیر امام علیه السلام آمده است که میتوانند و انتظار دارند که پروردگار خود را ببینند، دیداری که بزرگ ترین کرامت برای بنده است. «و انهم الیه راجعون» به سوی کرامت او و نعمتهای بهشتیاش. خداوند فرمود گمان میکنند، زیرا آن ها نمیدانند عاقبت کارشان چیست؛ چرا که این امر بر آنان پوشیده است و به آن یقین ندارند. زیرا ایمان ندارند یعنی تغییر میکنند یا متحول میشوند.

1- . تفسیر امام عسکری: 91
2- . مجمع البیان 1 : 100، تفسیر عیاشی 1 : 43
3- . احتجاج: 128 و 132، تفسیر عیاشی 1 : 44

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مومن همواره از بدعاقبتی خود در هراس است و به رضایت خدا از خود یقین ندارد تا اینکه هنگام جان دادنش فرا میرسد و ملکالموت بر او ظهور میکند.

«و اذ اخذنا» امام فرمود یعنی به یاد آورید هنگامی که «میثاق بنیاسراییل» پیمانی را که موکدا از آن ها گرفتیم که «لا تعبدون الا الله» و او را به مخلوقاتش تشبیه نکنید و در احکامش ظلم را به او نسبت ندهید و آنچه که برای او و به خاطر اوست، به خاطر دیگری انجام ندهید.

گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس که عبادت خدا او را از خواستن از خدا باز دارد، خداوند برتر از آنچه را که به حاجتمندان می دهد به او اعطا میکند.

و امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند نعمتی بزرگتر از این به کسی نمی دهد که در قلبش با خدا کس دیگری نباشد.

«و بالوالدین إحسانا» و اگر به آن ها نیکی میکنید، در جبران نیکیهایی است که آن ها به شما کردهاند و برای بزرگداشت آنها، چیزهای سخت و ناپسند را در مورد آن ها تحمل کنید.

امام علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برترین والدین شما و مستحقترین افراد به سپاس شما، محمد و علی هستند.

علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و علی پدران این امت هستیم و حق ما بر آنها، از حق والدین حقیقی آن ها بزرگ تر است. اگر آن ها از ما اطاعت کنند، ما آن ها را از آتش جهنم نجات میدهیم و به دار قرار داخل میکنیم و آن ها را از مقام بندگی به برترین آزادگان میرسانیم.

میگویم: و این یکی از معانی برادر بودن مومنان با یکدیگر است.

«و ذی القربی» یعنی و نیکی کنید به دلیل نزدیکی آن دو به خود و به دلیل کرامت آنان و همچنین گفته شده است آنان از پدر و مادر تو به تو نزدیکتر هستند. به تو گفته شد که نسبت به آن ها حقشناس باش، همانطور که این پیمان از بنی

اسراییل گرفته شد و ای امت محمد، از شما نیز این عهد را گرفت که نسبت به نزدیکان محمد که همان امامان پس از او و دینداران واقعی پس از او هستند، حق شناس باشید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس که حق نزدیکان والدینش را به جا بیاورد، در بهشت هزاران هزار رتبه به او داده میشود.

سپس رتبهها را تفسیر کرد و فرمود: و هر کس که حق نزدیکان محمد و علی را به جا بیاورد، برترین مراتب به او داده میشود و پاداشهای او به اندازه فزونی فضل محمد و علی بر ابوین نسبی، فزونی میگیرد.

«و الیتامی» کسانی که پدر و مادر خود را که مسؤول امور آنان بودند و خوراک و معاش آنان را تامین میکردند از دست دادهاند و فرمود: یتیمتر از او کسی است که از امام خود یتیم است و نمیتواند به او برسد و نمیداند حکم او در احکام شرعی دین چیست. آگاه باشید که هر کس از شیعه ما باشد و به علوم ما عالم باشد و این جاهلی را که از مشاهده ما محروم است مانند یتیمی در آغوش خود پرورش دهد، آگاه باشید که هر کس او را هدایت کند و راهنمایی کند و دین ما را به او آموزش دهد، در برترین مراتب با ماست. پدرم از پدرانم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این خبر را نقل کرد.

«و المساکین» امام علیه السلام فرمود: منظور کسانی هستند که گزند و فقر، حرکت آنان را ساکن نموده. فرمود: هان! کسی که با فضل مال خود به این افراد کمک میکند خداوند بهشت گسترده خود را به او بدهد و او را به آمرزش و رضایت خود برساند. سپس حضرت علیه السلام فرمود: از بین دوستداران محمد فقرایی هستند که کمک به آنان از کمک به دیگر فقرا افضل است و آن ها کسانی هستند که اعضای بدن آن ها ضعیف شده است و نیرویشان از دست رفته است و یارای رویارویی با دشمنان خدا را ندارند؛ دشمنانی که به واسطه دین، آن ها را سرزنش میکنند و خرد آنان را باطل کردهاند. هان که کسی که با علم و فقه خود آن ها را یاری میدهد تا مسکنت آنان برطرف شود و بر دشمنان قدرتمند پیروز گردند، دشمنان ظاهری و دشمنان باطنی مثل شیطان و زیردستانش، تا آن ها را شکست

دهند و آن ها را از اطراف دوستان عترت نبی دفع کنند، خداوند آن مسکنت را به شیاطین آن ها بازگرداند و آن ها را از گمراه کردنشان عاجز کند و خداوند بر زبان رسول الله این امر را حتما محقق گرداند.

«و قولوا للناس» به کسانی که آزاری به شما نرساندهاند، «حسنا». با آن ها با اخلاق شایسته و نیکو رفتار کنید. میگویم و کلام در تفسیر آن خواهد آمد، ان شاء الله. «و اقیموا الصلاه» امام علیه السلام فرمود: به تمام کردن رکوع و سجود و حفظ وقت آن و ادای حقوق آن، که اگر این حقوق ادا نشود، پروردگار مخلوقات آن را نمیپذیرد. آیا میدانید آن حقوق چیست؟ به دنبال نماز صلوات بر محمد و علی و آل آنها، صلواتی که از روی اعتقاد به آنهاست چرا که آن ها بهترین مخلوقات خداوند هستند و حقوق او را به جا آوردهاند و یاوران دین خدا هستند. حضرت علیه السلام فرمود: «و اقیموا الصلاه» بر محمد و آل او در هنگام خشم و رضایت و شدت و آسایش و اندوهی که بر دل شماست و «و آتوا الزکاه» از مال و جاه و نیروی بدن بپردازید. «ثم تولیتم» سپس ای یهودیان، از وفای به عهدی که پیشینیانتان آن را با شما بستند «الا قلیلا منکم و انتم معرضون» و آن را ترک کرده اید و از آن غافل هستید.

«لیس البرّ» امام علیه السلام فرمود: یعنی ای محمد، بگو نیکی این نیست. یعنی طاعتی که به واسطه آن به بهشت میرسید و شایستگی آمرزش و رضایت خداوند را پیدا میکنید. «ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب» ای مسیحیان، نیکی این نیست که با نماز روی خود را به سمت مشرق کنید و ای یهودیان نیکی این است که در نماز روی خود را به سمت مغرب بگردانید. و شما با دستور خداوند مخالفید و بر ولی خدا خشم میگیرید و اما نیکی از آن کسی است که ایمان آورده است گفته شده است که یعنی نیکی که شایسته است مورد اهتمام قرار گیرد، نیکی کسی است که به خدا ایمان آورده است. تا آنجا که میگوید و مال خود را با همه عشقی که به آن دارد میبخشد، یعنی مال خود را با اینکه آن را بسیار دوست دارد و به شدت به آن نیاز دارد در راه خداوند متعال به مستمندان مومن میبخشد. او در زندگی تامل میکند و از فقر میترسد زیرا خست به خرج میدهد. به نزدیکان فقیر

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هدیهای ببخشد و نیکی کند، نه اینکه صدقه بدهد. زیرا خداوند عز و جل مقام آن ها را از دریافت صدقه فراتر قرار داده است و به نزدیکان خود صدقه بدهد و نیکی کند. و به یتیمان فقیر بنیهاشمی نیکی کند و صدقه ندهد و به دیگر یتیمان صدقه و هدیه بدهد و بینوایان. بینوایان از بین مردم و در راه ماندگان. کسی که راهی را پیموده است و اکنون هزینه پیمودن باقی مانده راه را ندارد و نیازمندان، کسانی که اهل کفاف و قناعت هستند. «و فی الرقاب» و در آزاد کردن بردگان، یعنی حقوق آن ها را به صاحبانشان بپردازند تا آزاد گردند و نماز را بر پا دارد با همه شرایط آن و زکات را بپردازد، زکاتی را که واجب است و باید به برادران مومن خود بپردازد «و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا» گفته شده است که این جمله، عطف به جمله «من آمن» بوده است که مشتمل بر پیمان خداوند و مردم است. و «صابرین» که نصب آن بر مدح است، برای فضل صبر بر سایر اعمال. در سختیها، یعنی در جنگ با دشمنان و هیچ دشمنی سرسختتر از شیطان و همدستان او نیست که او را می خواند و او شیطان و همدستانش را با صلوات بر محمد و آل او دفع می کند. و در دشواریها یعنی در فقر و تنگدستی و در هنگام شدت، یعنی در وقت شدت جنگ، خدا را یاد کند و بر پیامبر خدا و بر علی ولی خدا، درود و سلام بفرستد و با دل و زبان خود دوستان خدا را دوست داشته باشد و با دشمنان او دشمن باشد. آن ها راستگویان هستند، در ایمان خود. و گفتههای آن ها راست و اعمالشان درست است و آنان همان پرهیزگاران هستند زیرا به آن ها دستور داده شده است که پرهیزگار باشند.

گفته شده است که این آیه، همانطور که مشاهده میشود، همه کلمات انسانی را در خود دارد، که یا به صورت صریح و یا به صورت کنایی بیان شده است. همه این کلمات با کثرت خود و با شعبههای بسیار خود، در سه چیز خلاصه میشود: صحت اعتقاد، حسن معاشرت و تهذیب نفس و با سخن «من آمن» تا «نبیین»، به مورد اول اشاره شده است و با سخن «و آتی المال» تا «و فی الرقاب» به مورد دوم و با سخن «و أقام الصلاه» به مورد سوم اشاره شده، تا پایان. و به این دلیل، همه اینها را در صدق خلاصه کرده است نظر به ایمان و اعتقاد و تقوا و معاشرتی که با

مردم دارد و اعمالی که برای خداوند انجام میدهد. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با سخن خود که فرموده هر کس به این آیه عمل کند، ایمان خود را به مرتبه کمال رسانده است، به آن اشاره کرده است.

و میگویم: آنچه که به تفسیر خاصی نسبت داده نشده است و با «قیل» آغاز نشده است، از تفسیر امام علیه السلام است.

«ان الذین آمنوا و الذین هاجروا» گفته شده است که در مورد قصه ابن جحش و یاران او نازل شده است و ابن حضرمی در ماه رجب آن ها را به قتل رساند وقتی قومی گمان کردند که آن ها مردمی هستند که اگر مرتکب گناه نشوند، پاداشی دریافت نمیکنند.

«و اقاموا الصلاه و آتَوا الزکاه» گفته شده است که عطف این دو بر چیزی اعم از خود آن است، نه اینکه بر دیگر اعمال صالح عطف شود «و لا خوف علیهم» بر آنچه می آید. «و لا هم یحزنون» از هیچ از دست رفتهای.

«الذین یقولون - تا سخنش - بالاسحار» گفته شده است که منحصر کردن مقامات سالک الی الله به ترتیب احسن، این است که به خداوند توسل میجوید و از او طلب دارد. و توسل یا به نفس است که همان منع آن از کارهای پست است و اینکه آن را فقط مشغول فضایل کنی و صبر شامل هر دو میشود. و یا با جسم است که یا به وسیله سخن است که صدق و راست است و یا عمل است که همان قنوتی است که با هر اطاعتی همراه است، یا با مال است که همان انفاق در راه خیر است. و طلب که استغفار است، زیرا آمرزش و غفران، بزرگ ترین خواستههاست. بلکه همه خواستهها در آن جمع است. و واو که بین آن ها آمده است، برای دلالت بر جدا کردن این دو مورد و کمال آن ها در آن است و یا برای متفاوت بودن توصیف شدگان به آن آمده است. و اینکه از بین زمانها، وقت سحر به این امر اختصاص داده شده است، دعا در این وقت، به اجابت نزدیکتر است زیرا عبادت در آن زمان سختتر است و جان انسان زلالتر و خالصتر است و حال دعا برای او فراهم است به ویژه برای شب زندهداران که گفته شده است آن ها تا سحر نماز میخوانند سپس استغفار میکنند و دعا میکنند و در مجمع از امام صادق علیه السلام آمده است که آن ها در

وقت سحر نماز میخوانند و فرمود: هر کس هفتاد مرتبه در سحر استغفار کند، از اهل این آیه است(1)

و اخبار این باب در مکان خود ذکر خواهد شد، ان شاء الله.

«أمه قائمه» یعنی بر حق، و آن ها کسانی هستند که از بین آنان اسلام آوردند. «یتلون»، تا پایان، یعنی آن را در شب بیداری خود تلاوت میکنند، «یؤمنون بالله» آن ها را به صفاتی توصیف کرده است که در یهودیان وجود ندارد، آنان از حق منحرف گشتهاند و در شب عبادت نمیکنند و به خدای خود مشرک گشتهاند و صفات او را انکار میکنند. آن ها روز قیامت را به صفات واقعی خود توصیف نمی کنند و حساب و کتاب را با توصیفات غیر حقیقی جلوه میدهند. آن ها در انجام خیرات کندی به خرج میدهند. «فلن تکفروه» یعنی ثواب کارهای آنان به هیچ وجه از دست نمیرود. و این مساله هیچ منافاتی ندارد با آنچه که در خبر آمده است که مومن، پاداش داده نمیشود و منظور از آن این است که مردم از او تشکر نمیکنند. «و الله علیم بالمتقین» گفته شده است که این مژدهای برای آنان است و اعلام این حقیقت است که تقوا، مبدا و منشا خیرات و اعمال نیک است.

«وَ سارِعُوا» یعنی سرعت به خرج دهید «الی مغفره» به سوی اسباب آمرزش. و در مجمع از امیر مومنان علیه السلام نقل است که فرمود: به سوی انجام واجبات. «وَ جَنَّهٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ» از امام صادق علیه السلام روایت است که وقتی اینگونه قرارشان می دهند، و دستهایش را باز کرد و کشید. «أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقینَ» در خصال از امیرمومنان علیه السلام نقل است که شما تنها با تقوا به این مرتبه دست مییابید. «الذین ینفقون فی السراء و الضراء» یعنی هم در حالت فراوانی رزق و روزی و هم در حالت تنگدستی، هر آنچه را که در توان داشته باشند، از کم یا زیاد، میبخشند. «و الکاظمین الغیظ» و آن را حفظ میکنند و در هنگام قدرت عفو میکنند. «العافین عن الناس» و کسانی که مستحق مجازات هستند میبخشند «و الله یحبّ المحسنین» گفته شده است که «ال» جنسیه است و این افراد زیر مجموعه آن هستند و یا عهدیه است که اشاره به آنهاست. در مجمع روایت شده است که

1- . مجمع البیان 2 : 419

کنیز علی بن حسین علیه السلام شروع به ریختن آب بر روی دستان حضرت کرد تا حضرت برای نماز آماده شود. کوزه از دستش افتاد و سر حضرت را شکست. حضرت سر خود را بالا گرفت و کنیز به او گفت: خداوند میفرماید: {و کسانی که خشم خود را فرو میبرند، } پس به کنیز فرمود: من خشمم را فرو خوردم. کنیز گفت: {و کسانی که از مردم میگذرند} فرمود: و خداوند از تو بگذرد. کنیز گفت: {و خداوند نیکوکاران را دوست دارد. } فرمود: برو که تو در راه خدا آزاد شدهای.(1)

«و الذین اذا فعلوا فاحشه» یعنی کار خیلی بدی مثل زنا را انجام دهند، «او ظلموا انفسهم» گفته شده است: هر گناهی که انجام دهند، و گفته شده که فاحشه، گناه کبیره و ظلم به خود، گناه صغیره است و گفته شده که فاحشه، آن چیزی است که از حد تجاوز میکند و ظلم به خود، چیزی است که اینگونه نیست و گفته شده «او ظلموا» یعنی مرتکب گناهی بزرگتر از زنا شوند، «فاستغفروا لذنوبهم» با پشیمانی و توبه. «و من یغفر الذنوب الا الله» این استفهام، به معنای نفی است که به صورت یک جمله معترضه، بین دو معطوف آمده است و منظور از آن، توصیف خداوند متعال به گسترده بودن رحمت و عام بودن آمرزش و تشویق به استغفار و وعده دادن به پذیرفتن توبه است. «و لم یصرّوا علی ما فعلوا» یعنی بر گناهان خود پایدار نبودند در حال عدم استغفار. و معنای اصرار در باب خود خواهد آمد، ان شاء الله. «و هم یعلمون» یعنی بر گناهان خود اصراری ندارند و به این مساله عالمند. «و نعم اجر العاملین »یعنی آمرزش و بهشت، و در مجالس از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود هنگامی که این آیه نازل شد، شیطان از کوهی بالا رفت و با صدای بلند زیردستان خود را صدا زد، آن ها جمع شده و به سوی او آمدند و گفتند: ای سرور ما، برای چه ما را خواندی؟ گفت: این آیه نازل شده است. پس چه کسی مسوول گمراه کردن اهل این آیه میگردد؟ یکی از آن ها برخاست و گفت: من، این طور و آنطور آن را انجام خواهم داد. شیطان گفت تو شایسته نیستی. دیگری برخاست و همین را گفت و شیطان گفت تو هم مناسب نیستی. سپس وسواس

1- . مجمع البیان 2 : 505

خناس گفت: من بر عهده می گیرم. شیطان گفت چگونه؟ پاسخ داد: به آن ها وعده میدهم و در دلشان آرزو ایجاد میکنم تا در گناه بیفتند، سپس استغفار را از یاد آن ها میبرم. گفت که تو شایسته آن هستی و او را تا روز قیامت مسوول این کار قرار داد.(1)

و در ادامه قصه بهلول گورکن در ضمن قصه خائفین میآید که در این موضوع است.(2)

«لآیات لاولی الالباب» یعنی دلایل روشن و واضحی بر توحید و کمال علم خداوند سبحان و حکمت و قدرت بسیار و اراده نافذ او، برای خردمندانی که عقلهای آنان از آلودگیهای حس و وهم خالص گشته است، وجود دارد. «الذین یذکرون الله» در همه احوال و بر جمیع هیأت ها و از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هر کس خدا را بسیار یاد کند، خداوند او را دوست خواهد داشت.(3)

و از امام باقر علیه السلام روایت است «قیاما»، یعنی شخص سالمی که به نماز ایستاده. «و قعودا» یعنی مریض که نماز را در حالت نشسته میخواند. «و علی جنوبهم»(4)

یعنی کسی که از حالت مریضی که نشسته نماز میخواند هم ضعیفتر است و از او علیه السلام نقل است که مومن پیوسته در نماز است، هر گاه که به صورت ایستاده، نشسته و یا آرمیده مشغول ذکر خدا باشد. خداوند میفرماید: {کسانی که خدا را در حالت ایستاده، نشسته و آرمیده یاد میکنند. }

«و یتفکرون فی خلق السماوات و الارض» و از آن عبرت میگیرند و اخبار در باب فضل تفکر خواهد آمد. «ربنا ما خلقت هذا باطلا» یعنی آفرینش این خلق عبث و بیهوده و غیر حکیمانه نیست. «سبحانک»یعنی این را برای تنزیه خداوند سبحان از عبث و بیهودگی و آفرینش باطل میگویند و این یک جمله معترضه است. «فقنا عذاب النار» یعنی برای اخلال در تفکر در آن و انجام ندادن آنچه که سبب این آتش میشود. «و ما للظالمین من انصار» در اینجا برای دلالت بر اینکه ظلم

1- . امالی صدوق: 278
2- . امالی صدوق: 27 - 29
3- . الکافی 2 : 500
4- . تفسیر عیاشی 1 : 211

آن ها، سبب ورودشان به آتش و نداشتن یار و یاور در رها ساختن آنان بوده است، اسم ظاهر به جای ضمیر آمده است. و عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن ها امامانی ندارند که آن ها را به نامهای آنان بخوانند.(1) «ربنا اننا سمعنا منادیا» همان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود و گفته شده است که قرآن کریم است. «فاغفر لنا ذنوبنا» گفته شده: یعنی گناهان کبیره ما را که به دنبال خود گناهان دیگری نیز دارد. «و کفر عنا سیّئاتنا» که بد و ناپسند است اما جرم آن به خاطر اجتناب گناهان کبیره بخشیده شده است. «و توفنا مع الابرار» ما را همنشین آنان بگردان و در زمره آنان در آور. «علی رسلک» یعنی بر زبان آن ها و آن ها خواستند که خداوند وعدهای را که داده عملی کند، در حالیکه خداوند هیچگاه خلف وعده نمیکند. اما آن ها این سوال را از روی تعبد و اظهار عجز پرسیدند و از ترس اینکه مبادا در انجام اعمال خود کوتاهی کرده باشند. «و لا تخزنا یوم القیامه» به اینکه ما را از آنچه که موجب خواری ماست، حفظ کن. «انک لا تخلف المیعاد» پاداش مومنان را میدهی و دعای دعاکنندگان را مستجاب میکنی و تکرار «ربنا» برای مبالغه در نیایش و دلالت بر کم شمردن خواستهها و علو شان و منزلت خداوند است و در مجمع از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل است که هنگامی که این آیه نازل شد، فرمود وای بر کسی که زبان در دهانش به این آیات بچرخد اما نداند که چه میگوید.(2)

«فاستجاب لهم ربهم» طلب آنان را «انی لا اضیع عمل عامل - تا سخنش - بعضکم من بعض» زیرا مذکر از مونث و مونث از مذکر است، یا اینکه هر دوی آن ها از یک اصل واحد هستند و یا به دلیل ارتباط بسیار محکم آنان و توافقشان در دین و اطاعت است و جمله معترضه است. «فالذین هاجروا» پس کسانی که در راه دین از وطن و قوم خود مهاجرت کردند «و أخرجوا من دیارهم» و از سرزمین خود خارج شدند و «و اوذوا فی سبیلی» به دلیل ایمانی که به خدا دارند و برای او، راه

1- . تفسیر عیاشی 1 : 211
2- . مجمع البیان 2 : 554

من آزار و اذیت دیدند و «قاتلوا الکفار» با کفار جنگیدند و «قتلوا» در راه جهاد کشته شدند.

در مجالس صدوق آمده است هنگامی که امیرمومنان علیه السلام از مکه به مدینه مهاجرت کرد تا به پیامبر ملحق شود و با سوارکاران قریش جنگید و فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه بنت زبیر با او بودند، حضرت پیروزمندانه رهسپار شد تا به ضجنان رسید و یک روز و شب را در آنجا ماند. و تعدادی از ضعفای مومن به او ملحق شدند و ام ایمن، کنیز رسول الله در بین آن ها بود. و امیر مؤمنان و سه فاطمه در آن شب مشغول نماز خواندن بودند و در حالت ایستاده و نشسته و آرمیده خدا را ذکر میکردند. آن ها به این کار ادامه دادند تا سپیده دم سر زد و نماز صبح را به حضرت اقامه کرده و خواندند، سپس رهسپار جای دیگر شدند و او و آن زنها در هر منزلگاهی که میرسیدند، همین کار را انجام میدادند و خدا را عبادت میکردند و به سوی او مشتاق بودند تا به مدینه رسیدند و قبل از رسیدن آنان، به دلیل کارهایی که انجام داده بودند، وحی نازل شد. «الذین یذکرون الله» تا آخر آیات. کسانی که خدا را یاد میکنند «من ذکر او انثی» از مذکر ومونث که منظور، علی و سه فاطمه هستند. «بعضکم من بعض» شما از یکدیگرید، یعنی علی از فاطمه است، یا فرمود: فاطمهها مراد است و آنان از علی هستند.

و میگویم: ظاهر این آیه، شامل کلیه کسانی است که به این صفات توصیف شدهاند.

«ان تبدوا خیرا» اگر خیری را آشکار کنید(1) و آن را نشان دهید «او تعفو» یا گذشت داشته باشید، از کار بدی که در حق شما انجام شده است، با اینکه قدرت انتقامجویی دارید، مقصود، ذکر انتقام است و آنچه که قبل از آن آمده، مقدمهچینی برای آن است و به همین دلیل پس از آن گفته است: «فإن الله کان عفوا قدیرا» همانا

1- . نساء / 149

خداوند بخشنده و تواناست و همواره با کمال قدرت خود بر انتقام، از عاصیان و سرکشان میگذرد.

«لکن الراسخون فی العلم منهم» گفتند: یعنی یهودیانی مثل عبد الله بن سلام و یارانش «و المؤمنون» یعنیو مومنان از بین آنان یا مهاجرین و انصار. «یؤمنون» ایمان میآورند، خبر برای مبتداست. «و المقیمین الصلاه» و بر پا دارندگان نماز، گفته شده است که نصب آن بر مدح است یا عطف بر «ما انزل الیک» و منظور از آنان، پیامبران هستند و با رفع هم خوانده شده است که عطف به «راسخون» است یا عطف به ضمیر «یومنون» است. یا به این دلیل که مبداست و خبر آن «اولئک سنؤتیهم» میباشد. « اولئک سنؤتیهم اجرا عظیما» آن ها کسانی هستند که پاداش بزرگی از ما دریافت میکنند. زیرا آنان ایمان صحیح و عمل صالح را با هم جمع کردهاند.

«و اذکروا نعمه الله علیکم» به اسلام، تا نعمتدهنده را به یاد شما آورد و شما را به شکر خود مشتاق گرداند «و میثاقکم الذی واثقکم به» و پیمانی را که از شما گرفت، یعنی در هنگام اسلام آوردنتان که خدا را اطاعت کنید در آنچه که بر شما واجب گردانیده چه مورد رضایت شماست و چه نیست.

و در مجمع از امام باقر علیه السلام روایت است که منظور از پیمان، خطبه حجهٔ الوداع است که در آن کارهای حرام ذکر شد و کیفیت طهارت بیان شد و ولایت واجب گردید و غیر آن.(1)

میگویم: و این در آن داخل است: «اذ قلتم سمعنا و اطعنا» هنگامی که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم. علی بن ابراهیم گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنان برای ولایت پیمان گرفت، گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم. سپس پیمان خود را شکستند. «و اتقوا الله» و از خدا پروا کنید در فراموش کردن نعماتش و شکستن پیمانش. «ان الله علیم بذات الصدور» همانا خداوند علاوه بر آنکه اعمال آشکار شما را میداند، از راز دلها آگاه است و از امور پنهان در آن مطلع است.

1- . مجمع البیان 3 : 168

«قوّامین» بر پا دارندگان حق. «لله» برای خداوند خالصانه. «شهداء بالقسط» به عدل و داد شهادت میدهند. «و لا یجرمنّکم» یعنی و شما را وادار نمیکند «شنآن قوم» یعنی شدت دشمنی و کینه آنان «علی ان لا تعدلوا» و سبب شود که عدالت نورزید و در حق آنان کارهای حرامی را انجام دهید، مانند مثله کردن جسد، تیراندازی، کشتن زنان و دختران و شکستن پیمان برای راحت شدن از آنچه که در دلهای خود دارید. «اعدلوا» در مورد دوستان و دشمنان خود با عدالت رفتار کنید. «ان الله خبیر بما تعملون» که خداوند از آنچه که انجام میدهید آگاه است و جزای شما را می دهد.

«ان یبسطوا الیکم ایدیهم» اگر دستان خود را به قتل و نابودی به سوی شما دراز کنند، «فکفّ ایدیهم عنکم» پس خداوند دستهای آنان را از شما باز داشت و زیان آنان را از شما دفع کرد. علی بن ابراهیم گفت: یعنی اهل مکه قبل از فتح آن، در روز حدیبیه با صلح، دستان خود را از جنگ بازداشتند. «و علی الله فلیتوکل المؤمنون» و مومنان بر خدا توکل میکنند، او برای رساندن خیر به آنان و دفع شر از آنان، کفایتکننده آنهاست. «اثنی عشر نقیبا» دوازده نفر مسوول از هر قبیلهای که جویای احوال قوم خود باشند و آن را پیگیری کنند و صفات آنان را بدانند. «انی معکم» من با شما هستم و شما را یاری میکنم. «آمنتم برسلی» و شما به پیامبران من ایمان آوردید، یعنی آن ها را تصدیق کردید «و عزّرتموهم» و آن ها را یاری کردید و قوی گرداندید «و اقرضتم الله» و با انفاق در راه خداوند، به او وام دادید «لأکفّرنّ عنکم سیّئاتکم» و من گناهان شما را میبخشم و میپوشانم.

«فمن یرتد منکم عن دینه» جواب آن محذوف است. یعنی هیچ زیانی به دین خدا نمیرساند. همانا خداوند هیچگاه دین خود را از یاورانی که حمایتگر آن باشند خالی نمیکند و علی بن ابراهیم گفت: مخاطب این سخن یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند، کسانی که حق آل محمد را غصب کردند و از دین خدا برگشتند «یحبّهم و یحبّونه» خداوند دوستدار آنهاست و آن ها نیز خدا را دوست دارند. «اذله علی المؤمنین» در نزد مومنان متواضع هستند و بر آن ها رحم میکنند. مأخوذ از «ذل» به کسر، به معنای لین و نرمی است و به معنای «ذل» به ضم نیست، که به

معنای خواری است. «اعزّه علی الکافرین» اما در مقابل کافران با خشونت برخورد میکنند. «عزه» یعنی بر او غالب شد. «یجاهدون فی سبیل الله» با جنگ برای بالا بردن کلمه خداوند و یاری دین او، در راه خداوند مجاهدت میکنند «و لا یخافون لومه لائم» و از هیچ سرزنشی نمیهراسند. در جهاد و طاعت خود. در مجمع، از امام باقر و امام صادق علیه السلام نقل است که آن ها امیر مومنان علیه السلام و یاران او هستند، هنگامی که ناکثین و قاسطین و مارقین با اوجنگیدند.(1) «ذلک فضل الله» این فضل خداست، یعنی محبتی که آن ها نسبت به خداوند سبحان دارند و با مومنان به نرمی و با کافرین به شدت و غلظت برخورد میکنند. این فضلی از جانب خداست و لطف و توفیق و منتی از اوست که «یؤتیه من یشاء» به هر کس بخواهد عطا میکند، به هر کس که بداند شایسته آن است. «و الله واسع» و خداوند دستانی گشوده دارد و بخشنده است و از تمام شدن مال خود نمیترسد. «علیم» او داناست که به چه کسی ببخشد و هیچ شکی در نزول آیه «انما ولیّکم الله» که این آیه در شان علی علیه السلام نازل شده است و در مجلد نهم اخبار این آیه آمد.

«فیما طعموا» در آنچه که چشیدند یعنی از لذایذ خوردنی و آشامیدنی که چشیدن، هر دوی آن را در بر میگیرد. و در مجمع در تفسیر اهل بیت علیهم السلام آمده است که در آنچه که از حلال چشیدند. «اذا ما اتقوا - تا - المحسنین» هنگامی که تقوا پیشه کردند تا آنجا که میگویند نیکوکاران. علی بن ابراهیم گفت: هنگامی که آیات مبنی بر حرام بودن شراب و قمار نازل شد و به آن تاکید بسیار شد، مهاجران و انصار گفتند: ای رسول الله، یاران ما کشته شدند در حالی که آن ها شراب مینوشیدند و خداوند این اعمال را ناپاکی خوانده است و عمل شیطان دانسته و شما آنچه را که فرمودی، فرمودی! آیا یاران ما زیانی میبینند پس از آنکه مردند و خداوند این آیه را نازل کرد. پس این برای کسی است که قبل از حرام شدن شراب مرده یا کشته شده است و جناح، همان گناه است که برای کسی است که پس از حرام شدن، آن را بنوشد. و گفته شده در آنچه که چشیدند، یعنی از آنچه که بر آن ها

1- . مجمع البیان 3 : 208

حرام نشده است، «اذا ما اتقوا» هنگامی که تقوا پیشه کردند، یعنی آنچه که بعد بر آن ها حرام شد، مثل شراب. «و آمنوا» و به حرام شدن آن ایمان آوردند. «ثم اتقوا» سپس تقوا ورزیدند یعنی ادامه دادند و بر پرهیز از گناهان ثابتقدم ماندند. «و أحسنوا» و نیکی کردند یعنی پیوسته مشغول طلب و انجام اعمال شایسته و زیبا بودند.

گفته شده از آنجایی که ایمان و تقوا درجات و مراتب مختلفی دارند، همان طور که از ایشان علیهم السلام روایت شده است، بعید نیست که تکرار آن دو در آیه اشاره به آن مراتب و منازل باشد. همانا اولین درجه ایمان، تصدیقی است که آمیخته به شک و شبهه باشد، با توجه به اختلاف درجات آن، و با این دو امکان شرک نیز وجود دارد. همانطور که خداوند سبحان فرمود: {و اغلب آن ها به خداوند ایمان نمیآورند مگر اینکه مشرکند.} (1)

و از آن به اسلام تعبیر کرده است، همانطور که خداوند عز و جل فروده است: {اعراب گفتند ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاوردید. بلکه بگویید اسلام آوردیم و ایمان هنوز به دلهای شما وارد نشده است.} (2) و تقوای مقدم شده بر آن تقوای عام است و میانه آن ایمان تصدیقی است که هیچ شک و شبههای با آن همراه نیست، همانطور که خداوند عز و جل فرمود: {کسانی که به خدا و رسول او ایمان آوردند، سپس هیچ شکی را به دل راه ندادند} (3)

و ایمان، اغلب به آن اطلاق میشود. همانطور که فرمود: {همانا مومنان کسانی هستند که هر گاه خدا یاد شود، دلهایشان لرزان میگردد و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود، ایمان آنان فزونی میگیرد و بر خدای خود توکل دارند.} (4)

و تقوای مقدم بر آن، تقوای خاص است و آخرین مرتبه آن، تصدیقی است که با شهود همراه است و محبت کامل برای خدای عز و جل است. همانطور که فرمود: {خدا دوستدار آنان

1- . یوسف / 106
2- . حجرات / 13
3- . حجرات / 19

4- . انفال / 2

است و آن ها نیز خدا را دوست دارند.} (1) و یک بار از آن با احسان و نیکی یاد کرده است، همانطور که در حدیث نبوی آمده است احسان این است که طوری خدا را عبادت کنی که گویا او را میبینی و بار دیگر با یقین از آن یاد کرده است، همانطور که فرمود: {و آن ها به آخرت یقین دارند.} (2)

و تقوای مقدم شده بر آن، تقوای خاص الخاص است و تنها به این دلیل تقوا بر ایمان مقدم شده است که ایمان تنها با تقوا به دست میآید و تقویت میگردد و به هر اندازه تقوا بیشتر باشد، ایمان هم بیشتر می شود. و این مساله با اصل تقدم ایمان بر تقوا منافات ندارد، بلکه زیاد شدن تقوا هم بر حسب زیاد شدن ایمان است، زیرا درجه تقدم یافته برای هر کدام، چیزی جز درجه تاخر یافته است. و مثل آن، مثل کسی است که با چراغی در شب تاریک راه میرود و هر اندازه که این چراغ راه را برای او روشن کند و او قسمتی از راه را بپیماید، این راه رفتن سبب میشود که قسمت دیگری از راه روشن شود و به همین ترتیب.

«و اصبروا» و صبر پیشه کنید،(3) یعنی بر آزار و اذیت فرعون و تهدید او. «ان الارض لله» تا آخر آیه همانا زمین از آن خداست. این عبارت به آن ها وعده پیروزی میدهد و به یاد آن ها میآورد آنچه را که وعده داده بود، از هلاک شدن قبطیان و اینکه سرزمینشان به آن ها به ارث میرسد و در اخبار آمده است که آیه در شأن امامان علیهم السلام نازل شده است که خداوند زمین را برای آن ها به ارث می گذارد، در زمان حضرت قائم علیه السلام و آن ها همان پارسایان هستند و عاقبت برای آنان است(4) و آیه بر فضل و برتری کمک جستن از خداوند و صبر و تقوا دلالت میکند. آیه همه چیز را در بر گرفته است، گفته شده است یعنی در دنیا مومن و کافر و مکلف و غیر مکلف وجود دارد یا در دنیا و آخرت وجود دارد. مگر آنکه قومی به خاطر گمراهی خود وارد آن نشدند.

1- . مائده / 54
2- . بقره / 4
3- . اعراف / 128
4- . تفسیر عیاشی 2 : 25

«فسأكتبها» من آن را خواهم نوشت(1) و ثبت و ضبط میکنم و در آخرت واجب میگردانم، «للذین یتقون» برای کسانی که تقوا دارند. و از شرک و گناهان میپرهیزند «و الذین هم بآیاتنا یؤمنون» و کسانی که به آیات ما ایمان دارند، پس به هیچ چیزی از آن کفر نمیورزند «و یهدون بالحق» یعنی به کلمه حق و «به»، یعنی به حق. «یعدلون» عدالت میورزند در احکامی که بین آنان وجود داشته است.

«خیر للذین یتقون» این برای کسانی که پرهیز میکنند بهتر است(2)

از حرامی که اینان انجام میدهند. «افلا یعقلون» آیا تعقل نمیکنند و آن را میدانند. «و الذین یمسکون بالکتاب» و کسانی که به کتاب عمل میکنند تا آنجا که میگوید: «اجر المصلحین» پاداش افراد صالح یا عطف به «الذین یتقون» است و بین دو جمله، یک جمله معترضه آمده است و یا جمله استینافیه است و اسم ظاهر به جای ضمیر آمده است، زیرا به همان معناست و برای این است که ما را از اینکه اصلاح مانع از ضایع شدن عمل است آگاه کند و از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود این آیه در شأن آل محمد و شیعه آن ها نازل شده است.(3)

«فاتقوا الله» پس ازخدا بترسید.(4) گفته شده است: در اختلاف و مشاجره. «و اصلحوا ذات بینکم» و بین خود صلح و آشتی برقرار کنید، یعنی حالتی که بین شما دوستی وجود دارد و به وسیله آنچه که خداوند روزی شما گردانیده است، یکدیگر را یاریکنید. «و اطیعوا الله و رسوله» تسلیم فرمانهای خدا و رسول او و در این زمینه شوید «ان کنتم مؤمنین» اگر مومن هستید در آن از خدا و رسولش پیروی کنید، که اقتضای ایمان این است.

«انما یعمر مساجدا الله» همانا مسجدهای خدا را آباد میکند(5)

گفته شده است: که ساختمان آن را بنا میکند برای کسانی که جامع کمالات علمی و عملی هستند.

ص: 458

1- . اعراف / 156
2- . اعراف / 169

3- . تفسیر قمی: 229
4- . انفال / 1
5- . توبه / 18- 22

«و لم یخش الا الله» و تنها از خدا میترسند، یعنی در درهای دین که در اعمالی که انجام میدهد، رضایت هیچ کس را بر رضایت خداوند ارجح نمیداند. «فعسی» پس امید است ذکر این کلمه در صیغه امید و آرزو، برای طمع مشرکین در هدایت شدن و سود بردن از اعمال خود بوده است. «اعظم درجه» بالاترین درجه یعنی از کسانی که این صفات را در خود جمع نکرده است. «و اولئک هم الفائزون» و آن ها همان افراد پیروز هستند که پیروزی و رسیدن به حسنه در نزد خداوند به آنان اختصاص یافته است، «مقیم» یعنی دائم.

«التائبون» توبهکنندگان.(1)

رفع آن به دلیل مدح است و در قرائت اهلبیت، «تائبین» خوانده شده است. تا کلمه «الحافظین» و در الکافی از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: هنگامی که این آیه نازل شد: {خداوند از مومنان می خرد، } مردی به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و گفت: ای پیامبر خدا، آیا دیدی مردی را که شمشیر بر گرفت و جنگید تا کشته شد اما او مرتکب حرام شده بود، آیا او شهید است؟ پس خداوند این آیه را بر رسول خود نازل فرمود: {توبهکنندگان پرستشکننده } تا آخر آیه. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مجاهدان مومنی که این صفات و زینت آنان بود، به شهادت و بهشت بشارت داد و فرمود: «التائبون» توبهکنندگان از گناهان. «العابدون» پرستشکنندگان یعنی کسانی که فقط خدا را میپرستند و هیچچیز را با او شریک نمیکنند. «الحامدون» حمدگویان. کسانی که خدا را در سختی و راحتی ستایش میکنند. «السائحون» یعنی روزه داران. «الراکعون الساجدون» یعنی و بر نمازهای پنجگانه خود مواظبت میکنند و با رکوع و سجود و خشوع در آن و در وقت آن، آن را حفظ میکنند. «الآمرون بالمعروف» امر کنندگان به معروف پس از آن و عملکنندگان به آن. «و الناهون عن المنکر» و نهیکنندگان از منکر که خود نیز آن را انجام نمیدهند. فرمود: پس هر

1- . توبه / 112

کس را که کشته شد و این صفات را در خود دارد، به شهادت و بهشت بشارت بده. تا آخر خبر.(1)

و میگویم: سیاحت و گردش، به روزه تفسیر شده است. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیاحت و گردش امت من روزه است. و روزه به گردش و سیاحت تشبیه شده است، زیرا انسان را از شهوات باز میدارد یا به این دلیل که یک ورزش روحی است که به وسیله آن میتوان به سیر در خفایای ملکوت رفت و گفته شده است: سائحون یعنی کسانی که برای جهاد یا طلب علم در راه خدا مسافرت میکنند و در مورد عبارت «و الناهون» و نهیکنندگان گفته شده است: واو عاطفه در آن، برای دلالت بر این است که این کلمه با کلمهای که به آن عطف شده است، در حکم یک خصلت واحد است، گویا فرموده: کسانی که بین این دو صفت را جمع کردهاند. و در سخن او «و الحافظون لحدود الله» و کسانی که حدود خدا را رعایت میکنند، یعنی در آنچه که از حقایق و شریعت بین او و مردم بوده برای اعلام کردن چیزی که پیش از آن بوده که آن شرح مفصل فضایل بوده است و این خلاصه آن است. و گفته شده است: برای آگاهی دادن این موضوع است که تعداد آن با هفت تمام میشود. از آن جهت که هفت، عدد کامل است و هشت ابتدای مجموعه اعداد دیگری است که به آن عطف میشود و به همین دلیل، واو هشت نامگذاری شده است.

«و بشّر المؤمنین» و به مومنان بشارت بده. گفته شده است یعنی به آن کسانی که به آن فضایل توصیف شدهاند و مومنان را در جایگاه ضمیر آن ها قرار داده است تا بگوید که ایمان آنها، آنان را به این امر دعوت کرده است و مومن کامل، کسی است که این صفات را داشته باشد. و مبشر به را برای تعظیم حذف کرده است، گویا گفته شده است و آن ها را به آنچه که از فهم و گنجیدن در کلام والاتر است، بشارت بده.

1- . کافی 5 : 15

«الا الذین صبروا» مگر کسانی که صبر پیشه کردند.[(1)] یعنی به واسطه ایمانی که به خدا داشتند و به قضا و قدر او تسلیم بودند، «و عملوا الصالحات» در هنگام سختی بر مصیبتها صبر کردند «و اخبتوا الی ربهم» و در هنگام گشایش و آسانی به خاطر نعمتهای پیشین و نعمتهای آتی اعمال صالح انجام دادند. «مثل الفریقین» و مثل دو گروه یعنی کافران و مومنان، «کالاعمی و الاصم و السمیع البصیر» مانند کور و کر و بینا و شنوا. گفته شده: جایز است که مراد از آن، تشبیه کافر به کور باشد به دلیل اینکه آیات خداوند را نمیبیند و به کر به این دلیل که از شنیدن سخن خداوند ناشنواست و از تدبر در معانی آن اجتناب میکند و مومن را به بینا و شنوا تشبیه کرده است، زیرا متضاد آن معنا را آورده و هر کدام از آن دو، به اعتبار دو صفت یا تشبیه کافر به جمع کننده بین نابینایی و ناشنوایی و مومن به بالعکس آن به دو چیز تشبیه شدهاند، و حرف عطف برای عطف صفت بر صفت به کار رفته است. «مثلا» یعنی برسبیل تمثیل یا توصیف یا بیان کیفیت آن. «افلا تذکرون» آیا پند نمیگیرید با بیان ضربالمثل و تفکر در آن.

«بعهد الله» یعنی به پیمان خداوند، یعنی به آنچه که برای خداوند بر خود وظیفه قرار دادهاند. «و لا ینقضون المیثاق» و پیمان خود را نمیشکنند، پیمانهایی که بین خود و خدای خود و بندگان دارند و از امام کاظم علیه السلام نقل شده است که فرمود منظور، پیمان ولایت در عالم ذر است. «ما امر الله به ان یوصل» آنچه که خداوند دستور داده که وصل شود از رحم و به ویژه رحم آل نبی، همانطور که در اخبار آمده است. «و یخافون سوء الحساب» و از سختی محاسبه میترسند، به ویژه آن ها قبل از آنکه مورد محاسبه قرار گیرند، به حساب خود رسیدگی میکنند و از امام صادق علیه السلام روایت است که به معنای استقصاء و دقت است و حضرت فرمود: استقصاء این است که با اینکه اعمال نیک دارند، اما فقط اعمال بد خود را محاسبه میکنند.[(2)]

1- . هود / 11
2- . تفسیر قمی: 340

«و الذین صبروا» و کسانی که صبر پیشه کردند در انجام دستورات خداوند و تکالیف سخت و از مصیبتهایی که به جان و مال آنان وارد شده بود و از گناهان. «ابتغاء وجه ربهم» در برابر خدا برای طلب رضایت خداوند. «و یدرؤن بالحسنه السیّئه» و سیئات را با حسنات دفع میکنند و بدی را با نیکی جزا می دهند و پس از بدی نیکی می کنند و نیکی آن را محو میکند.

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: ای علی، در هر خانهای، شادی با اندوه همراه است و هر مصیبتی گشایشی دارد، مگر اندوه اهل آتش. وقتی کار زشتی انجام دادی، پس از آن کار نیکی انجام ده که آن را به سرعت محو میکند و بر تو باد به انجام عمل خیر، که زمین خوردن بد را دفع میکند.(1)

میگویم: و مخاطب قرار دادن علی علیه السلام، برای این است که به دیگری آموزش داده شود. «عقبی الدار» یعنی عاقبت دنیا و آنچه شایسته است که جایگاه اهل آن باشد یعنی بهشت و «عدن» به معنای اقامت است یعنی بهشت هایی که در آن اقامت میگزینند. «و من صلح» و هر کس عمل صالح انجام داد، به آنان ملحق میشود و هر کس که به درجه فضل آنان نرسید، برای پیروی از آنان و بزرگداشت مقام آن ها و برای اینکه به واسطه آنان شاد باشند و به همنشینی آن ها انس بگیرند نیز به آنان ملحق میشود. «من کل باب» از هر دری از درهای خانهها و قصرهایشان. «بما صبرتم» یعنی این به دلیل صبر شماست و علی بن ابراهیم گفت: این آیه در شأن ائمه علیهم السلام و شیعه آن ها که صبور بودند، نازل شده است.(2)

«من اناب» یعنی به حق روی بیاورد و از فساد رویگردان شود. «و تطمئن قلوبهم بذکر الله» و دلهای آنان با یاد خدا آرام میگیرد. یعنی با انس و اعتماد و امید به آن آرامش میگیرد و عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که به محمد مطمئن میگردد که او ذکر خدا و حجاب اوست.(3) و علی بن ابراهیم گفت:

1- . تفسیر قمی: 341
2- . تفسیر قمی: 341
3- . تفسیر عیاشی 2 : 221

کسانی که ایمان آوردند شیعیان هستند و خداوند امیرمومنان و ائمه علیهم السلام را ذکر کرد و گفته شده است: «طوبی» مانند «بشری» و «زلفی» مصدر است و از «طیب» گرفته شده است و در اخبار آمده که نام درختی در بهشت است، همانطور که گفته شد و در ادامه نیز خواهد آمد.(1)

و «مآب» به معنای بازگشت است. «قانتا» در حال قنوت، از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «قانت» یعنی مطیع و فرمانبر و یکتاپرست مسلمان. «شاکرا لانعمه» شکرگزار نعمتهای او، یعنی شکرگزار نعمتهای خداوند و معترف به آن است. روایت شده است که او فقط با مهمان خود غذا میخورد. «و لا یظلمون شیئا» و هیچ ظلمی به آن ها نمیشود یعنی پاداش اعمال خود را به صورت کامل و بدون هیچ نقصی دریافت میکنند و جایز است که «شیئا» به دلیل مفعول مطلق بودن منصوب گردد. «لمن تاب» برای کسی که توبه کرد یعنی از شرک توبه کرد. «و آمن» و به آنچه که باید به آن ایمان آورد، ایمان آورد. «ثم اهتدی» سپس به سوی ولایت اهل بیت علیهم السلام هدایت شد، همانطور که در اخبار بسیاری وارد شده است.

«و جعلناهم ائمه» و آن ها را امامانی قرار دادیم که دیگران از آنان پیروی میکنند. «یهدون بامرنا» و به دستور ما، مردم را به سوی حق هدایت میکنند. «و إقام الصلوه» و بر پاداشتن نماز، از عطف خاص بر عام است. «و کانوا لنا عابدین» و ما را میپرستیدند یکتاپرست بودند و در عبادت خالص بودند و بنابراین صله را مقدم کرده است. «انهم کانوا یسارعون فی الخیرات» آن ها در انجام خیرات شتاب میکردند، یعنی با عجله به سوی درهای خیر میرفتند. «و یدعوننا رغبا و رهبا» و ما را با خوف و رجا میخواندند. علی بن ابراهیم گفت: با اشتیاق و ترس. و گفته شده است شاید منظور از آن، اشتیاق در عبادت و نه در ثواب باشد و ترس از گناه، و نه از عذاب. زیرا مقام و مرتبه پیامبران والاتر از این است و گفته شده است: دوستان خدا، برخی اعمال را برای رسیدن به بهشت و دوری از آتش جهنم انجام

1- . تفسیر قمی: 342

میدهند، زیرا محبوب آن ها این را دوست دارد و گفته شده است: بهشت دوستان خدا، دیدار او و نزدیکی به اوست و آتش آن ها دوری از اوست.

و در الکافی از امام صادق علیه السلام آمده است که اشتیاق آن است که دو دست خود را رو به سوی آسمان بلند کنی و ترس این است که پشت دستانت را رو به آسمان بگیری.(1)

«و کانوا لنا خاشعین» و برای ما خشوع داشتند، یعنی خاشع بودند یا دائما ترسان بودند.

«و بشّر المخبتین» و به خشوعکنندگان بشارت بده. علی بن ابراهیم گفت: یعنی به پرستشکنندگان. «وجلت قلوبهم» که از هراس او به خاطر تابیدن پرتو جلالش بر دلهای آنان ترسان هستند، «علی ما اصابهم» بر آنچه که از مصیبتها و بلایا دچار آن گشتهاند. «و المقیمی الصلاه» و برپادارندگان نماز در وقت آن. «ینفقون» که در راه خیر انفاق میکنند. «و اعبدوا ربکم» و پروردگارتان را با سایر اموری که شما را بدان متعبد ساخته بپرستید و هیچ معبودی را شریک او و قرار ندهید «وافعلوا الخیر» و عمل خیر انجام دهید، یعنی از بین سایر چیزها که می آورید و خیرات و اعمال صالح را برگزینید. مانند اعمال مستحبی و صله رحم و اخلاق پسندیده. «و جاهدوا فی الله» و در راه خدا با دشمنان آشکارا و پنهان او مجاهدت کنید. «هو اجتباکم» او شما را برگزید، یعنی شما را برای دینش و یاریاش انتخاب کرد و از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: منظور ما هستیم و ما همان برگزیدگانیم.(2) «من قبل» یعنی در کتابهایی که گذشت «و فی هذا» و در این، یعنی قرآن «و اعتصموا بالله» و به خدا چنگ بزنید یعنی در همه امور به او اطمینان کنید. «هو مولیکم» او سرور شماست، یعنی یاور شماست و امور شما را بر عهده دارد. «فنعم المولی و نعم النصیر» پس چه نیکو سرور و چه نیکو یاوری است. او کسی

1- . الکافی 2 : 479
2- . الکافی 1 : 191

است که در سروری و یاریگری هیچ نظیری ندارد و در حقیقت هیچ مولا و یاوری جز او نیست.

«و من یطع الله و رسوله» و هر کس که از خدا و رسولش پیروی کند، در آنچه که او را به آن امر کردهاند، یا در واجبات و سنن، «و یخش الله» و از خدا بترسد در گناهانی که مرتکب شده است «و یتقه» و از او پروا کند در بقیه عمرش و حفص این کلمه را به سکون قاف قرائت کرد و «تقه» را به «کتف» تشبیه شد و آن مخفف گشت. «فاولئک هم الفائزون» آنان همان رستگاران هستند با نعمتهای دائمی. «فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات» خداوند رفتارهای زشت آنان را به نیکی بدل میکند در اخبار بسیاری که قسمتی از آن ذکر شد و در ادامه نیز میآید آمده است که تبدیل بدیها به نیکی، در روز قیامت در دیوان اعمال آنهاست و امام باقر علیه السلام فرمود: این آیه فقط در مورد شیعیان گناهکار ما نازل شده است. «فانه یتوب الی الله» او به سوی خدا توبه میکند یعنی به سوی خدا باز میگردد. «و انتصروا من بعد ما ظلموا» و یاری شدند پس از آنکه ظلم کردند. گفته شده است که این، استثنا شعرای مومن صالح هستند که ذکر خدا را بسیار میگویند و اغلب اشعار آن ها در باب توحید و حمد و ستایش خداوند متعال و تشویق به طاعت او است و اگر هجو گفتند، منظور آن ها پیروزی بر کفاری بوده است که آن ها را هجو کردهاند و جبران هجوگویان مسلمان مثل حسان و امثال او بوده است و کلام در این باب خواهد آمد، ان شاء الله.

«هذه البلده» این شهر. علی بن ابراهیم گفت: منظور مکه است که خداوند آن را مشرف گرداند. «و له کل شیء» و همه چیز برای اوست یعنی از نظر مخلوقات و دارایی. « من المسلمین» یعنی از اطاعتکنندگان. «و ان اتلو القرآن» گفته شده است: یعنی بر تلاوت آن مواظبت داشته باشم، تا هنگام تلاوتش به تدریج حقایقش بر من آشکار گردد. «لنبوئنهم» یعنی آن ها را فرود می آوریم. «الذین صبروا» کسانی که صبور بودند بر سختیها و شداید و فقط بر خدا توکل کردند. «الذین یقیمون الصلوه» کسانی که نماز را بر پا میدارند این بیان نیکی و احسان آنهاست یا اینکه این سه، از گروه اختصاص داده شوند تا به آنان مباهات گردد. «و اولئک هم المفلحون» آنان

همان رستگاران هستند زیرا عقاید راستین را با عمل صالح دارند. «اقم الصلاه» نماز را به پا دار برای اینکه به کمال برسی. «و أمر بالمعروف و انه عن المنکر» و به معروف امر کن و از کارهای ناپسند بازدار تا دیگران هم به کمال برسند «و اصبر علی ما اصابک» و بر بلایا صبر کن و در مجمع از علی علیه السلام روایت شده است که بر سختی و شدت در امر به معروف و نهی از منکر صبر کن(1) «ان ذلک» اشاره دارد به صبر یا به هر چیزی که خداوند متعال به انجام آن، دستور قاطعانه داده است. «من عزم الامور» یعنی از اموری که نزد خدا قطعی و ایجابی و الزامی است و از همین باب است حدیثی هست که میگوید: خداوند دوست دارد امور مباح او نیز انجام شود، همان طور که دوست دارد امور الزامی او انجام گیرد. «و لا تصعر خدک للناس» و نسبت به مردم تکبر نداشته باش یعنی گونه خود را بر آن ها کج نکن و روی خود را مانند متکبران از آن ها برمگردان. و علی بن ابراهیم گفت: یعنی در طمع به مال مردم، خود را در نزد آنان خوار و ذلیل نکن. «و لا تمش فی الارض مرحا» و در زمین سرخوشانه راه مرو. «مرح» مصدر و به معنای فرح است. مصدری است که به جای حال آمده است یا «تمرح مرحا» بوده است یا مفعول له بوده است، یعنی برای مرح که همان «بطر» است، که به معنای سرخوشی بیش از حد است. و از امام باقر علیه السلام روایت است که یعنی با عظمت راه مرو. «ان الله لا یحب کل مختال فخور» خداوند متکبران به خود مغرور را دوست ندارد. طبرسی گفته: یعنی کسی که نسبت به مردم خودبینی دارد و میگویم که «اختیال» غالبا بر تکبر در حال راه رفتن اطلاق میشود.

در کتاب فقیه است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نهی فرمود که انسان در هنگام راه رفتن تکبرورزی کند و فرمود: هر کس لباسی بپوشد و در آن تکبر بورزد، خداوند او را در درهای از درههای جهنم جای میدهد و همنشین قارون

1- . مجمع البیان 8 : 319

می گردد زیرا او اولین کسی بود که تکبر ورزید و خود و خانهاش به قعر زمین رفتند و هرکس تکبر بورزد، با خدا در جبروتش جنگیده است.(1)

«و اقصد فی مشیک» و در راه رفتن اعتدال داشته باش. یعنی با سرعتی بین تندی و کندی راه برو و علی بن ابراهیم گفته: یعنی عجله نکن. «و اغضض من صوتک» و صدای خود را بالا نبر یعنی آهسته سخن بگو و علی بن ابراهیم گفته: یعنی صدایت را بالا نبر. «ان انکر الاصوات» همانا زشتترین صداها، یعنی وحشیانهترین و در الکافی از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: از او در مورد این آیه سوال شد و حضرت فرمود: به معنای عطسه بلند و زشت است.(2) و در مجمع از او روایت شده است که فرمود: به معنای عطسه بلند است و زشت و بالا بردن صدا در هنگام سخن گفتن بسیار زشت است مگر آنکه دعا و یا تلاوت قرآن باشد.(3)

«و من یسلم وجهه الی الله» و هر کس خود را تسلیم امر خداوند گرداند، به این صورت که کارهای خود را به او واگذار کند، و با تمام وجود به سوی او روی بیاورد، «و هو محسن» و در اعمالش نیکوکار باشد، «فقد استمسک بالعروه الوثقی» همانا محکمترین چیزی را که میتوان به آن چنگ زد چنگ زده است یعنی گرفته است و علی بن ابراهیم گفته: منظور ولایت است. «و الی الله عاقبه الامور» و عاقبت همه کارها به سوی خداوند باز میگردد، چرا که همه به سوی او در حرکتند.

«ان المسلمین» همانا مسلمانان یعنی کسانی که به سلم و صلح در آمدهاند، و مطیع امر خدا هستند، «المؤمنین» و مومنان یعنی کسانی که چیزی را که باید تصدیق شود تصدیق میکنند و «قانتین» کسانی که دائما خداوند را اطاعت میکنند و «الصادقین» راستگویان در سخن و عمل «الصابرین» و صبر کنندگان بر اطاعت و گناهان و بلایا و «الخاشعین» خشوعکنندگان یعنی کسانی که با دلها و اعضای خود در برابر خدا خاشعند و «المتصدقین» صدقهدهندگان از اموال خود برای طلب

1- . الفقیه 4 : 7
2- . الکافی 2 : 656
3- . مجمع البیان 8 : 320

رضایت خداوند و «الصائمین» روزهگیرندگان برای خداوند با نیت راستین و «الحافظین لفروجهم» کسانی که عفیف و پاکدامن هستند و دامان خود را از حرام حفظ میکنند و «الذاکرین الله کثیرا» کسانی که با دلها و زبانهای خود ذکر خدا را بسیار میگویند. «مغفره» برای آمرزش گناهانشان و «اجرا عظیما» پاداش بزرگی برای این طاعات خود دریافت میکنند.

«ان الذین یتلون کتاب الله» کسانی که کتاب خدا را تلاوت میکنند گفته شده است: یعنی بر قرائت آن تداوم دارند. و «سرّا و علانیه» هر طور که بشود، بدون آنکه قصد آن را داشته باشند. و گفته شده است: پنهان در سنن و پیدا در فرایض است. «یرجون تجاره» آن ها امید تجارت دارند که با اطاعت از خداوند، به ثواب برسند و این خبر «إن» است. «لن تبور» یعنی کساد نمیگردد و با زیان نابود نمیشود. این صفت تجارت است. «لیوفیهم اجورهم» تا پاداش خود را دریافت کنند این علت مدلول خود است یا مدلول امتثال آنهاست یا عاقبت امیدشان است. «و یزیدهم من فضله» و خداوند در مقابل اعمالشان از فضل خود به آن ها بسیار میدهد. «انه غفور» او برای کاستیهای آنان آمرزنده است و «شکور» طاعات آن ها را سپاس میگوید و به واسطه آن به ایشان پاداش میدهد و این علت فزونی و زیادت است یا خبر «إن» است و «یرجون» حال از واو است در «و انفقوا».

«اتقوا ربکم» از خدا بترسید. یعنی به لزوم طاعت او. «للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنه» برای کسانی که در این دنیا اعمال نیک انجام دادند ظرف یا متعلق به «أحسنوا» است یا «حسنه» و اگر متعلق به مورد اول باشد، شامل حسنه هم میشود که حسنه دنیا و آخرت است و اگر متعلق به مورد دوم باشد، منافاتی با رسیدن به حسنه آخرت نیز ندارد و حسنه دنیا مانند سلامتی و عافیت است.

و در مجالس صدوق از علی علیه السلام روایت است که فرمود: مومن اعمالش را برای سه ثواب انجام میدهد: برای خیر، که خداوند پاداش عمل او را در دنیا میدهد. سپس این آیه را تلاوت فرمود و فرمود: هر کس که خدا در دنیا به او ببخشد، در آخرت او را محاسبه نمیکند. «و ارض الله واسعه» و زمین خدا گسترده است. پس هر کس که نتوانست در وطن خود احسان کند، باید به هر جا که این

امکان برای او فراهم است، مهاجرت کند. «انما یوفی الصابرون» فقط صابران بر طاعات سختی که انجام دادهاند اجر داده میشوند و بر تحمل بلایا و مهاجرت از وطن خود. «و اجرهم بغیر حساب» و بدون محاسبه پاداش داده میشوند.

و در الکافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در روز قیامت، گروهی از مردم برمیخیزند و به نزدیک در بهشت میآیند و آن را میکوبند و به آن ها گفته میشود: شما کیستید؟ آن ها میگویند ما اهل صبر هستیم به آن ها می گویند بر چه چیزی صبر کردید؟ میگویند: ما بر اطاعت خداوند و بر عدم انجام گناهان صبر کردیم. پس خداوند عز و جل میفرماید: راست گفتند آن ها را به بهشت وارد کنید و این سخن خداوند عز و جل است که فرمود: {تنها صابران هستند که پاداش خود را بدون حساب دریافت میکنند. }(1)

و «أزلفت» یعنی نزدیک شد. «غیر بعید» یعنی جایی که دور نیست و علی بن ابراهیم گفته: «أزلفت» یعنی زینت داده شد. «غیر بعید» گفته: به سرعت و تندی این آن چیزی است که بر اضمار سخن به شما وعده داده شد. «لکل أواب» یعنی بازگشتکنندگان به سوی خدا که بدل از متقین به تکرار جار است. «حفیظ» یعنی نگهدارنده حدها. «مَنْ خَشِیَ الرَّحْمنَ بِالْغَیْبِ وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنیبٍ» کسی که در خفایا از خداوند رحمان بترسد و با قلب توبهکننده بازگردد. گفته شده که بدل پس از بدل است یا بدل از موصوف «أواب» است یا مبتدایی است که خبر آن «أدخلوها» است. «أدخلوها» به تاویل این است که به آن ها گفته میشود: «أدخلوها» زیرا «من» به معنای جمع است و «بالغیب» حال از فاعل یا مفعول یا صفت برای مصدر است، یعنی ترسی که در غیاب او هم وجود دارد یعنی از عذاب او بترسد در حالیکه او غایب است یا اینکه عذاب پس از غیب باشد یا او از دیدهها پنهان باشد و هیچکس او را نبیند و اینکه صفت رحمان به او اختصاص داده شده است، برای اعلام این است که آن ها به رحمت او امید دارند و از عذاب او میترسند یا به این دلیل که آن ها به این دلیل که به گستردگی رحمت او ایمان دارند میترسند و وصف قلب به

1- . الکافی 2 : 75

انابه به این دلیل است که به سوی خداوند باز میگردد. «فلا اقتحم العقبه» از آن گردنه سخت رد نشد. یعنی با گذشتن از آن محل دشوار، شکرگزار مسبب آن نبود که به معنای وارد شدن در امری دشوار است. گفته شده است که «عقبه» به معنای راهی در کوه است که در اینجا برای معانی همچون آزاد کردن اسیر و غذا دادن به دیگران استعاره گرفته شده است «ذی مسبغه» یعنی گرسنه، «ذا مقربه» یعنی نزدیک و خویشاوند و «ذا متربه» یعنی فقیر و علی بن ابراهیم گفت: هیچچیز آن را از خاک نگه نمیدارد.

و در الکافی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که هرگاه چیزی می خورد، بشقابی میآوردند و آن را نزدیک سفره او قرار میدادند او از نیکوترین غذاهایی که برایش میآوردند تکهای برمیداشت و در آن بشقاب میگذاشت و سپس دستور میداد آن را برای فقرا ببرند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «فلا اقتحم.» سپس فرمود: خداوند دانست که هر انسانی قادر نیست که بندهای را آزاد کند به همین دلیل راه بهشت را برای آنان باز کرد.(1)

و اخبار پیرامون این موضوع، ذکر خواهد شد.

و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: هر کس که خداوند او را به ولایت ما کرامت ببخشد، از این گردنه خواهد گذشت و آن گردنه ما هستیم که هر کس از آن بگذرد، نجات مییابد. سپس فرمود: همه مردم به جز تو و یارانت بنده آتش هستند، همانا خداوند به ولایت ما اهل بیت، شما را از آتش رهانیده است و حضرت علیه السلام فرمود: جانها به وسیله ما و شناخت ما آزاد میگردند و ما هستیم که در وقت گرسنگی به بقیه غذا میدهیم و «مسغبه» همان گرسنگی است.(2)

و «تواصوا» یعنی به یکدیگر توصیه کردند «بالصبر» به صبر بر اطاعت از خداوند. «بالمرحمه» به مرحمت یعنی به رحمت بر بندگان یا به چیزهایی که سبب این رحمت میشود. «اولئک اصحاب المیمنه» آن ها یاران میمنه هستند. یعنی سمت

1- . الکافی 4 : 52

2- . الكافى 1 : 430

راست یا یمن و مبارکی. «و الذین کفروا بآیاتنا» و کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند. گفته شده است که یعنی به دلایل حقانیتی که در کتاب خود یا حجت و قرآن آوردیم کافر شدند، «هم اصحاب المشئمه» یعنی سمت چپ یا شومی و بدیمنی. «علیهم نار مؤصده» یعنی بر آن ها آتشی طبقه بر طبقه روشن است. این کلمه از «أوصدت الباب» گرفته شده است یعنی بستن در و علی بن ابراهیم گفت: اصحاب میمنه یاران امیر مومنان علیه السلام هستند و «الذین کفروا بآیاتنا» فرمود: کسانی که با امیر مومنان علیه السلام مخالفت میکنند یاران مشأمه هستند. و مشأمه، دشمنان آل محمد علیهمالسلام هستند. «مؤصده» فرمود: یعنی طبقه بر طبقه.(1)

روایات:

1. الکافی: علی علیه السلام فرمود: دینداران نشانههایی دارند که با آن شناخته میشوند، راستگویی و امانتداری و وفای به عهد و صله رحم و رحم کردن بر ضعیفان و همنشینی کم با زنان و یا وارد شدن کم بر زنان و انجام کارهای نیک و حسن خلق و خوشاخلاقی و پیروی از علم و هر آنچه که انسان را به خداوند عز و جل نزدیک میکند. خوشا به حال آنان و چه بازگشت نیکویی دارند. و چه نیکوست درختی که در بهشت است و ریشه آن در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و همه مومنان در خانه خود شاخهای از آن را دارند و میل هیچ چیزی به دل او راه نمییابد مگر اینکه به او داده میشود و اگر شخصی به فاصله صد سال در زیر سایه آن راه برود، از آن خارج نمیشود. و اگر کلاغی از پایین آن پرواز کند، به بالای آن نمیرسد تا پیر شود و بر زمین بیفتد، پس در رسیدن به آن مشتاق باشید. مومن از دست خود ناراضی است و همه از او در راحت هستند. وقتی شب فرا می رسد، صورت خود را بر زمین میساید و برای خدای عز و جل به سجده میافتد

1- . تفسیر قمی: 726

با اعضای کریم بدن خود مناجات میکند با کسی که او را آفرید که او را آزاد گرداند. پس اینگونه باشید.(1)

توضیح: «انّ لاهل الدین» یعنی کسانی که دین ایمان را برگزیدند و به شرایط آن عمل کردند، و «قلّه المراقبه للنساء» و به آنان میل و اعتماد و توجه کمی داشتند، و از مخالفت با آنان نترسیدند، و گفته شده به این معناست که به آنان و به پشت آنان زیاد نگاه نکردند، که این احتمال ضعیف است. «او قال» یعنی یا امام صادق علیه السلام فرمود و در این مورد تردید از ابوبصیر است. «مواتاه» یعنی موافقت و همراهی. و در مصباح آمده است که «رقبته أرقبه»، بر وزن قتل به معنای حفظ کردن است. «فأنا رقیب و رقبته و ترقبته و ارتقبته» یعنی انتظار آن را کشیدم. و راقبت الله» یعنی از عذاب خداوند ترسیدم و «آتیته علی الأمر» یعنی با او موافقت کردم و در زبان مردم یمنی همزه به واو تبدیل میشود و به «واتیته» تبدیل میشود که کلمه پر کاربردی در زبان مردم است. و در پایان حدیث آمده است که بهترین زنان زنی است که مطیع همسر خود باشد. و مواتاه حسن اطاعت و موافقت است و اصل آن همزه بوده است که به واو بدل شده است.

و «بذل المعروف» یعنی خیر و آن این است که اضافه مال به صورت انفاق به دیگران پرداخت شود و ظاهر این است که منظور در اینجا، مال است هرچند معروف از نظر لغوی، معنای عامتری دارد و «حسن الخلق و و سعه الخلق» در هر دو مورد به ضم است و منظور آن است که اخلاق نیک او عام است و همه را در هر حالی در بر میگیرد. برخی از مردم با حسن خلقی که دارند، باز هم کارهای غیر عاقلانه انجام میدهند. همانطور که میگویند: پناه میبریم به خدا از خشم خدای بردبار و شاید اولی به فتح خوانده شود که معنای مخلوق میدهد. اما این یک حکم کلی نیست چرا که حسن خلق، در غیر دینداران نیز وجود دارد همانطور که خداوند عز و جل در توصیف منافقان فرموده است: {و هنگامی که آن ها را ببینی، بدنهای آنان

1- . الکافی 2 : 239

تو را به تعجب وامیدارد }.(1) و گفته شده است که منظور، زیبایی اعضای ظاهری بدن با اعمال نیک بوده است که از نشانههای دینداران است و پیروی از علم، یعنی عمل به آن و گفته شده است یعنی عدم پیروی از حدس و گمان.

«و ما یقربهم الی الله زلفی» زلفی یعنی نزدیکی و مفعول مطلق است از غیر لفظ فعل. جوهری گفته است که «زلفه» و زلفی به معنای نزدیکی و منزلت است و این آیه هم در همین مضمون است: {اموال و فرزندان شما چیزی نیست که باعث نزدیکی شما به ما گردد. }(2)

و این اسم مصدر است همانطور که مصدر «ازدلافا» نیز از این باب است.

«طوبی لهم و حسن مآب» اشاره دارد به این سخن خداوند سبحان که می فرماید: «الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب»(3) یعنی خوشا به حال کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و چه نیکوست بازگشت آنان. و بیضاوی گفته است «طوبی» بر وزن فعلی از طیب گرفته شده و یاء آن به خاطر همزه ماقبل قلب به واو شده است و رفع و نصب در آن جایز است و «حسن مآب» به این دلیل به نصب خوانده شده که معنای محل بازگشت نیکو را بدهد که همان بهشت است.(4)

و در پایان گفته است طوبی اسم بهشت است و گفته شده نام درختی در بهشت است و اصل آن، بر وزن فعلی از ریشه طیب است و به دلیل ضمه طاء، یاء قلب به واو شده است و در حدیث تکرار میشود و در آن آمده است که خوشا به حال شام، زیرا فرشتگان بالهای خود را بر آن گشودهاند و منظور از آن در اینجا، وزن فعلی از ریشه طیب است و نه به معنای بهشت است و نه معنای درخت میدهد.

و راغب در مورد این آیه گفته است که طوبی اسم درختی است در بهشت و گفته شده است: بلکه اشاره به هر چیز نیکویی در بهشت است مثل بقای بدون نابودی و عزت بیذلت و ثروت بدون فقر و طوبی نام درختی است. این از سخنان

1- . منافقون / 4

2- . سبأ / 37
3- . رعد / 29
4- . انوار التنزيل: 213

امام صادق علیه السلام است یا از سخن امیر مومنان علیه السلام. «و لیس من مؤمن» گویا مثال درخت ولایت امیرمومنان است که شاخههای آن در دلهای مومنان کشیده شده است. و هر مومن مانند درختی است که همان درخت ولایت امیرمومنان است که شاخههای آن در دل مومنان کشیده شده است. و مومن به وسیله آن به خواستههای خود نزدیک میشود و میوه آن تلاش و کوشش است. «فی ظلها» یعنی چون در بهشت سایهای وجود ندارد، منظور از سایه درخت، چیزی است که از در کنار هم قرار گرفتن شاخههای آن حاصل می شود.

و در نهایه گفته شده است که سایه کنایه از حمایت است و در حدیث آمده است که میگوید در بهشت درختی است که فردی به مدت صد سال در سایه آن راه میرود یعنی در اطراف آن. پایان. و مسلم در صحیح خود از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود: در بهشت درختی هست که اسب لاغر اندام تندرو به مدت صد سال نمیتواند مسافت آن را طی کند و در حدیث دیگر آمده است که فرد صد سال در سایه آن راه میرود. عیاض گفت: منظور از سایه حمایت است، یعنی قسمتی که شاخههای درخت آن را پوشش میدهد. و شاید منظور از سایه، نعمت و آسایش بهشتی باشد و از همین جاست که میگویند: «عیش ظلیل»، یعنی زندگی همراه با آسایش. و در اینجا ما به تاویل سایه نیاز داریم به آنچه ذکر شد؛ به خاطر فرار از سایه در عرف. چرا که انسان را از حرارت خورشید در امان نگاه میدارد در بهشت گرما و سرمایی وجود ندارد و فقط نوری است که می درخشد. پایان.

و مازری گفته است که که «مضمر» به فتح ضاد و تشدید میم به معنای سوارکاری است که مرکب خود را لاغر کرده است. و بعضی آن را به کسر میم دوم روایت کردهاند.

«حتی یسقط هرما» در اینجا کلاغ ذکر شده است زیرا عمر کلاغ، از همه پرندهها بیشتر است. «ففی هذا فارغبوا» فاء دوم تاکید فاء اول است. «من نفسه فی شغل» من به کسر میم و گاهی نیز به فتح خوانده شده است که اسم موصول است یعنی مشغول به اصلاح خود که به عیوب دیگران توجهی ندارد و متعرض زیانی به

هیچکس نمیرساند. بنابراین هرگاه سیاهی شب فرا برسد، مردم از او در آرامش هستند. در مجمع البیان آمده است «فلما جن علیه اللیل» یعنی وقتی که شب سیاه شد و با سیاهی خود هر روشنایی را پوشاند. «جن علیه اللیل و جنه اللیل و أجنه اللیل»، یعنی شب با سیاهی خود آن را پوشاند. پایان.(1)

و مکارم، جمع مکرمت است یعنی اعضای کریم و شریف مانند صورت و پیشانی و گونهها و دستها و زانوها و دو انگشت اشاره. در «فی فکاک» فی برای تعلیل آمده است.

2. الکافی: یحیی بن عمران حلبی می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: چه صفاتی برای انسان نیکوتر است؟ فرمود: وقار بدون اینکه کسی از او بترسد، بخشش بدون طلب جبران و مشغول شدن به غیر دنیا.(2)

توضیح: «وقار بلا مهابه» وقار یعنی سنگینی و مهابت یعنی اینکه مردم از تسلط و ظلم او نترسند. و گفته شده است: یعنی بدون تکبر؛ و هیبت در قاموس، به معنای ترس و مخافت است و «سمح سماحا و سماحه و سماحا بر وزن کتاب» به معنای کرم و بخشش است. بخشید بدون طلب جبران یا عوض یا حمد و شکر و اصل آن مهموز است و گاهی قلب به الف میشود. «بغیر متاع الدنیا» یعنی یاد خدا و هر چه که بنده را به خداوند متعال نزدیک میکند.

3. شهاب: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علم دوست مؤمن است و بردباری وزیر اوست و عقل راهنمای اوست و عمل راهبر اوست و رفق و شفقت پدر او و نیکی برادر او و صبر امیر سپاهیانش است.(3)

ص: 475

1- . مجمع البیان 4 : 323

2- . الکافی 2 : 240

3- . در نسخهای که به خط مولف قدس سره وجودارد اضافهای هست: [الضوء: یعنی علم ادراک چیزی به حقیقت آن، که بر دو نوع است: یکی از آن دو ادراک ذات است و دوم، حکم بر ذات به وجود چیزی برای آن یا نفی چیزی از آن است، و فعل اول یک مفعولی است همانطور که خداوند

میفرماید: «خداوند با آنان یاد میدهد» و بعد از این مطلب، چهار صفحه سفید میآید.

4. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به واجبات خدا عمل کن که پرهیزگارترین مردم باشی و به تقدیر خداوند راضی باش تا بی نیازترین مردم شوی و از حرام اجتناب کن تا باتقواترین مردم باشی و حسن همسایگی و همجواری را به جا آور تا مومن باشی و همنشین نیک باش تا مسلمان شوی.(1)

در مجالس مفید و امالی شیخ طوسی مثل این روایت نقل شده است.

5. معانی الأخبار، خصال، امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی پیامبر خود را به خلق و خوی شایسته اختصاص داد، پس خود را بیازمایید و اگر دیدید که اخلاق او در شما هست، خدای عز و جل را شکر گویید و از او بخواهید که این اخلاق را در شما زیاد کند و صفات او را در ده اخلاق برشمرد: یقین، قناعت، صبر، شکر، بردباری، اخلاق نیکو، بخشندگی، غیرت، شجاعت و جوانمردی.(2)

6. معانی الأخبار، امالی شیخ صدوق: حماد بن عثمان گفت: مردی به نزد امام صادق علیه السلام آمد و به او گفت: ای فرزند رسول خدا، اخلاق نیکو را به من بگو. حضرت فرمود: هر کس به تو ظلم کرد او را ببخش و هر کس از تو برید صله رحمت را با او قطع نکن و به هر کس تو را از بخشش خود محروم میکند ببخش و همیشه سخن حق را بگو، حتی اگر به زیان تو باشد.(3)

7. امالی شیخ صدوق: احمد بن عمر حلبی گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم که کدام صفات برای انسان نیکوتر است؟ فرمود: وقار بدون تکبر، بخشش بدون طلب و در بند دنیا نبودن.(4)

در خصال همانند همین روایت نقل شده است.(5)

1- . امالی صدوق: 121
2- . معانی الأخبار: 191، الخصال 2 : 51، امالی صدوق: 133
3- . معانی الأخبار: 191، امالی صدوق: 165
4- . امالی صدوق: 174
5- . الخصال 1 : 46

التمحیص از امام صادق علیه السلام مثل این روایت آورده شده است.(1)

فقه الرضا علیه السلام از عالم علیه السلام مانند این روایت ذکر گردیده است.

8. امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: پنج صفت است که در هر کس نباشد، خیلی چیزها را از دست داده است. شنوندهای این موضوع را شنید و پرسید: ای رسول خدا، آن چیزها چیست؟ فرمود: دین، عقل، حیا، اخلاق نیکو و ادب. و پنج چیز است که هر کس از آن محروم باشد، از زندگی هیچ بهرهای نمیبرد: سلامتی، امنیت، بینیازی، قناعت و یار همراه.(2)

9. معانی الأخبار، امالی شیخ صدوق: امام صادق از پدران خود علیهم السلام از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در بهشت اتاقهایی وجود دارد که از درون آن بیرونش دیده میشود و از بیرون آن درونش. افرادی از امت من در آن زندگی میکنند که خوش قول و نیکو سخن بودهاند و بینوایان را غذا دادهاند و در سلام گفتن پیشقدم بودهاند و در شب که همه در خواب بودهاند نماز میخواندهاند. علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا، چه کسی از افراد امت تو توان انجام چنین کارهایی را دارد؟ حضرت فرمود: ای علی، آیا نمیدانی که خوش سخنی و طیب بودن کلام چیست؟ این است که در هر صبح و شام ذکر «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله» را ده مرتبه بگویی. و غذا دادن به بینوایان این است که مرد نفقه خانوادهاش را بپردازد. و اما نماز خواندن در شب در حالی که همه خوابیدهاند، هر کس که نماز مغرب و عشاء و نماز صبح خود را در مسجد و به جماعت بخواند، گویا تمام شب را به احیا گذرانده است. و پیشی گرفتن در سلام این است که در سلام گفتن به هیچ مومنی بخل نورزی و اولین نفر تو باشی.(3)

1- . التمحیص: 69

2- . امالی صدوق: 175

3- . معانی الأخبار :250، امالی صدوق: 198

10. امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: سه کس هستند که نزدیکترین بندگان به خدای عز و جل در روز قیامت هستند، تا وقتی که محاسبه اعمال آنان به پایان برسد: کسی که قدرت او در حال عصبانیت باعث نشد بر ضعیفتر از خود ظلم کند و کسی که وقتی که با دو نفر همراه است، حتی به قدر دانه جوی هم به یکی از آن ها بیشتر متمایل نباشد و کسی که در گفتن سخن حق، سود و زیان خود را در نظر نمیگیرد.(1)

11. امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: به شما توصیه میکنم که اخلاق نیکو داشته باشید که همانا خداوند عز و جل این صفات را دوست دارد. و شما را بر حذر میدارم از صفات و اخلاق زشت، که خداوند عز و جل آن را ناپسند میداند. و بر شما باد به تلاوت قرآن کریم، که مراتب بهشت به تعداد آیات قرآن کریم است. در روز قیامت به قاری قرآن میگویند بخوان و بالا برو، پس به ازای هر آیهای که میخواند، پلهای به سمت بالا میرود. و بر شما باد اخلاق نیکو که همانا پاداش آن به اندازه روزه دار و نمازگزار است و بر شما باد به نکوداشت همسایگان، که خداوند عز و جل شما را به این کار فرمان داده و بر شما باد به تمیز کردن دندان ها که موجب پاکی شماست و از اخلاق نیکوست و بر شما باد به ادای واجبات و ترک محرمات.(2)

12. امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس که بخواهد خداوند او را در رحمت خود وارد کند و او را در بهشت خود جای دهد، اخلاق خود را نیکو گرداند و نسبت به همه انصاف به خرج دهد و به یتیمان رحم کند و به ضعفا کمک کند و نسبت به خالق خود تواضع داشته باشد.(3)

در امالی شیخ طوسی مانند همین روایت را آورده است.(4)

1- . امالی صدوق: 215
2- . امالی صدوق: 216
3- . امالی صدوق: 234
4- .4 امالی طوسی 2 : 46

13. الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام چنین آمده بود که: ای علی، تو را از سه صفت بسیار بد نهی میکنم: حسدورزی، حرص و دروغ.

ای علی، بهترین اعمال سه چیز است: انصاف داشتن نسبت به مردم، کمک دادن به دیگران در راه خداوند و ذکر و یاد خداوند عز و جل در همه حال. ای علی، سه چیز در دنیا مایه شادی مومن است: دیدار دوستان، باز کردن روزه و عبادت در نیمه شب. ای علی، سه چیز است که اگر در کسی نباشد، هیچ یک از اعمال او به حساب نمیآید: تقوایی که او را از گناه بازدارد و خلق و خویی که مردم با آن مدارا کنند و سازش داشته باشند و حلم و بردباری که با آن، جهل جاهل را به خودش بازگرداند. ای علی، سه چیز از نشانه ایمان حقیقی و راستین است: انفاق از مال خود، انصاف و عدل نسبت به مردم و نشر دادن علم و دانش خود به دیگران. ای علی، سه چیز از اخلاق نیکو است: بخشش به کسی که تو را محروم ساخته است، صله رحم با کسی که به دیدار تو نمیآید و بخشیدن کسی که به تو ظلم روا داشته است.(1)

14. الخصال: نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چهار چیز است که در هر کس یافت شود، آن شخص در نور اعظم خدا قرار دارد: کسی که دلیل پاکی و عصمت امر او گواهی دادن به یگانگی خدا و نبوت من باشد، کسی که هرگاه مصیبتی به او رسید، بگوید همه از خداییم و به سوی خدا بازمیگردیم و کسی که هرگاه خیر و نیکی به او رسید، سپاس و حمد پروردگار جهانیان را بگوید و هر کس که هرگاه خطایی انجام دهد، بگوید از خدا طلب استغفار میکنم و به سوی او توبه میکنم.(2)

در محاسن عمرو بن جمیع مانند آن را روایت کرده است.(3)

در ثواب الاعمال از پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم همانند همین روایت نقل شده است.(4)

ص: 479

1- . الخصال 1 : 62
2- . الخصال 1 : 105
3- [3]. المحاسن: 8

4- . ثواب الاعمال: 151

15. الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: بین بندگان خدا، کمتر از پنج صفت تقسیم نشده است: یقین، قناعت، صبر، شکر و چیزی که مایه تکامل همه این هاست، یعنی عقل.(1)

16. امالی شیخ صدوق، خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: با شش خصلت به سوی من بیایید تا شما را در بهشت خدا جای دهم: هیچگاه دروغ نگویید، هیچگاه خلف وعده نکنید، هرگز در حق کسی خیانت نکنید، چشمان خود را فرو بندید و عفت خود را حفظ کنید و مردم را از دست و زبان خود در امان نگاه دارید.(2)

17. الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: حسن خلق در ده چیز است، اگر میتوانی این ده صفت را در خود داشته باشی، پس داشته باش. این صفات در مرد هست و در فرزندش نیست و در فرزند هست و در پدر نیست. در بنده هست و در انسان آزاد نیست. گفتند یا رسول الله، آن صفات چیست؟ حضرت فرمود: شجاعت و دلیری، راستگویی در گفتار، امانتداری، صله رحم، مهماننوازی، غذا دادن به فقیر، جبران نیکیهای دیگران، همسایهداری و مراعات حال دوست و در رأس همه اینها، حیا قرار دارد.(3)

در مجالس مفید همانند همین روایت را ذکر کرده است.(4)

18. معانی الاخبار: جراح مدائنی گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: آیا میخواهی که با تو از اخلاق نیکو سخن بگویم؟ گذشتن از مردم، شریک کردن دوست و برادر در مال خود و بسیار یاد خدا کردن.(5)

1- . الخصال 1 : 137
2- . امالی صدوق: 55، الخصال 1 : 156
3- . الخصال 2 : 91
4- . امالی مفید: 140، امالی طوسی 1 : 9
5- . معانی الاخبار: 191

19. معانی الاخبار: پدر برقی این روایت را به نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسانده است: جبرئیل به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای نبی خدا، خداوند تبارک و تعالی مرا با هدیهای به سوی تو فرستاده که تا پیش از تو، آن را به هیچ کس نداده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آن هدیه چیست؟ جبرئیل گفت: آن هدیه صبر است و چیزی بهتر از آن نیز برایت فرستاده است. پرسیدم: آن چیست؟ گفت: رضایت است و بهتر از آن نیز هست. گفتم: آن چیست؟ گفت: زهد و قناعت است و بهتر از آن نیز هست، گفتم: آن چیست؟ گفت: اخلاص است و بهتر از آن نیز هست، گفتم: آن چیست؟ گفت: یقین است و بهتر از آن نیز هست، گفتم: ای جبرئیل آن چیست؟ گفت: نردبان آن توکل بر خداوند عز و جل است. پرسیدم: توکل بر خدای عز و جل چیست؟ گفت: دانستن اینکه بنده خدا، توان زیان رساندن و نفع رساندن و بخشیدن و محروم ساختن و گرفتن نومیدی از مردم را ندارد و هنگامی که بنده این چنین بود، برای هیچکس جز خداوند کاری انجام نمیدهد و به هیچکس جز خدا امیدی ندارد و از کسی جز خدا نمیترسد و در کسی جز خدا طمع نمیورزد، این همان توکل است. پیامبر فرمود: به جبرئیل گفتم: معنای صبر چیست؟ پاسخ داد: بنده باید همانطور که در خوشیها صبر میکند، در شداید و سختیها نیز صبور باشد و همانگونه که در هنگام بینیازی آرام است، در هنگام فقر و تنگدستی نیز صبور باشد و همانطورکه در هنگام سلامتی و عافیت صبور است، به وقت بلایا و گرفتاریها نیز صبور باشد و از حال و روز خود در نزد بندگان دیگر شکایت نکند. سپس پرسیدم: معنای قناعت چیست؟ جبرئیل گفت: بنده باید به نصیب خود از دنیا قانع باشد، باید به کم راضی بوده و شکرگزار باشد. پرسیدم: معنای رضایت چیست؟ گفت: کسی که راضی باشد، چه دارایی داشته باشد و چه نداشته باشد، هیچگاه بر مولای خود خشمگین نمیشود و هیچگاه به عمل کم راضی نمیگردد. گفتم ای جبرئیل، معنای زهد چیست؟ گفت: زاهد کسی است که هر آنچه را که خالقش دوست دارد، دوست بدارد و از هر آنچه که خالقش مکروه میدارد کراهت داشته باشد و در بهرهمندی از حلال دنیا احتیاط کند و از حرام دنیا به کلی اجتناب ورزد؛ چرا که برای حلال دنیا مورد حساب و

کتاب قرار میگیرد و استفاده از حرام دنیا عذاب و عقاب را برای او به همراه دارد. و همانطور که به خود رحم میکند، به همه مسلمانان رحم کند و همانطور که از مردار متعفن و بدبو میپرهیزد، از سخن گفتن بپرهیزد و همان طور که آتش میترسد و خود را از آن دور نگه میدارد، از زر و زیور دنیا نیز بپرهیزد و آرزوی خود را کوتاه گرداند و همیشه منتظر مرگ خود باشد. گفتم: ای جبرئیل، معنای اخلاص چیست؟ گفت: شخص مخلص کسی است که از هیچکس چیزی نخواهد تا اینکه خود آن را بیابد و هنگامی که آن را یافت، راضی باشد و اگر چیزی داشت، آن را در راه رضای خدا ببخشد. هر کس که از بنده خدا چیزی نخواهد، به بندگی خداوند عز و جل اقرار کرده است و هنگامی که چیزی یافت و راضی بود، این به معنای رضایت او از خداوند است و خداوند تبارک و تعالی نیز از او راضی است. و هنگامی که مالی را در راه خدا بخشید، یعنی به خدای خود اطمینان دارد. گفتم ای جبرئیل، معنای یقین چیست؟ گفت: انسان مومن طوری برای خدا کار میکند که گویا او را میبیند و اگر او خدا را نمیبیند، اما خدا او را میبیند. و اینکه بداند هر چه که به او رسیده، باید به او میرسیده و هر آنچه که به او نرسیده است، نباید به او میرسیده است و اینها همه شاخههای توکل و مدارج زهد هستند.(1)

20. امالی شیخ طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شش عمل هست که اگر یکی از آن ها هم در کسی یافت شود، در روز قیامت به واسطه آن، صاحب آن عمل را در نزد خدا شفاعت میکنم تا او را به بهشت وارد کنم. آن شش عمل در دنیا، نماز، زکات، حج، روزه، امانت داری و صله رحم است.(2)

در مجالس مفید مانند این روایت را ذکر کرده است.(3)

21. امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: از خدا پروا کنید، از خدا پروا کنید، از خدا پروا کنید. بر شما باد به تقوا، راستگویی، امانتداری، حفظ عفت و پاکدامنی، تا در اعلی علیین با ما باشید.(4)

1- . معانی الاخبار: 260 - 261
2- . امالی طوسی 1 : 9
3- . مجالس مفید: 141

4- . امالی طوسی 1 : 226

22. امالی شیخ طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فردای قیامت نزدیکترین شما به من راستگوترین شما، امانتدارترین شما، وفادارترین شما، خوش اخلاقترین شما و نزدیکترینتان به مردم است.(1)

در مجالس مفید از پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم مانند همین روایت آورده شده است.

23. امالی شیخ طوسی: ابو قتاده گفت: امام صادق علیه السلام به داوود بن سرحان فرمود که ای داوود، برخی از صفات نیک به دیگری وابسته است که خداوند هرگونه که بخواهد آن را تقسیم میکند. در مرد هست و در فرزندش نیست، در بنده هست و در مولایش نیست. آن صفات، راستگویی، شجاعت و دلیری، بخشش به محرومین، جبران نیکیها، امانت داری، صله رحم، نیکی به دوست و همسایه و مهماننوازی است و در رأس همه اینها، حیا قرار دارد.(2)

24. امالی شیخ طوسی: امام رضا از پدران خود علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل نمود که حضرت فرمود: بر شما باد به اخلاق نیکو که همانا خداوند عز و جل مرا به این اخلاق مبعوث نمود. و از جمله اخلاق نیکو این است که از کسی که به شما ظلم کرده در گذرید و به کسی که شما را محروم ساخته ببخشید و با هر کس که ارتباطش را با شما قطع کرده صله رحم کنید و به دیدار کسی بروید که به دیدار شما نمیآید.(3)

25. قرب الإسناد: امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام به مردی نصیحت میکرد و فرمود: پنج توصیه را از من بگیر: هیچ کس از شما به کسی جز خدای خود امید نداشته باشد و از هیچ چیز به جز گناه خود نترسد و از آموختن آنچه که نمیداند خجالت نکشد، و هنگامی که چیزی را که نمیداند از او میپرسند،

1- . امالی طوسی 2 : 233
2- . امالی طوسی 1 : 308
3- . امالی طوسی 2 : 92

از گفتن نمیدانم شرم نکند و بدانید که صبر و شکیبایی برای ایمان، مثل سر است برای بدن.(1)

26. الخصال: امام باقر علیه السلام فرمود: سلیمان بن داوود علیه السلام فرمود: آنچه که به مردم داده شده و آنچه که به آن ها داده نشده است، به ما داده شده و ما آنچه را که مردم میدانند و نمیدانند میدانیم. ما هیچ چیزی را برتر از ترس از خدا در حضور و غیبت و قصد کمک در فقر و غنا و بیان سخن حق در حالت خشم و خشنودی و تضرع به درگاه خدای عز و جل در همه حال نیافتیم.(2)

در روضه الواعظین از امام باقر علیه السلام مانند این روایت آورده شده است.

27. عیون اخبار الرضا علیه السلام از پدران خود علیهم السلام از علی علیه السلام نقل نمود که حضرت فرمود: پنج چیز است که اگر در راه آن ها سفر کنید، نمیتوانید مانند آن را به دست بیاورید. اینکه بنده از چیزی جز گناهش نترسد و فقط به پروردگارش امید داشته باشد و از آموختن آنچه که نمیداند خجالت نکشد و هنگامی که چیزی را که نمیداند از او میپرسند، از گفتن نمیدانم شرم نکند و بدانید که صبر و شکیبایی برای ایمان مثل سر است برای بدن و کسی که صبر ندارد، ایمان هم ندارد.(3)

در خصال از علی علیه السلام مانند همین روایت آورده شده است.(4)

28. الخصال: علی علیه السلام فرمود: توصیههایی را از من بپذیرید که اگر سوار بر مراکب خود شوید و آن ها را در پیمودن راه لاغر کنید، مثل آن را نخواهید یافت: امید شما فقط به خدا باشد و فقط از گناهانتان بترسید و هیچکس از آموختن آنچه که نمیداند خجالت نکشد و هنگامی که چیزی را که نمیداند از او میپرسند،

1- . قرب الاسناد: 95
2- . الخصال 1 : 114
3- . عیون اخبار الرضا 2 : 44
4- . الخصال 1 : 152

از گفتن نمیدانم شرم نکند و بدانید که صبر و شکیبایی برای ایمان مثل سر است برای بدن و هیچ خیری در بدن بی سر نیست.(1)

29. الخصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هفت کس هستند که خداوند عز و جل آن ها را تحت سایه خود در میآورد، در روزی که هیچ سایه ای جز سایه او نیست: پیشوای عادل، جوانی که در راه عبادت خداوند عز و جل رشد یافت، مردی که وقتی از مسجد خارج میشود، تا بازگشت دوباره به مسجد دلش همانجاست، دو مردی که با هم بودن و جدا شدنشان در راه خدا و برای خداست، مردی که در خلوت خدای عز و جل را یاد کرد و اشک چشمانش جاری گشت، مردی که زن اصیل و زیبایی او را به خود خواند و او در جواب گفت که من از خدا میترسم و مردی که صدقه پنهانی میدهد به طوری که دست چپش نمیداند دست راستش چه چیزی را میبخشد.(2)

30. الخصال: نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هفت کس هستند که در سایه عرش خداوند هستند، در روزی که هیچ سایهای جز سایه او نیست: پیشوای عادل، جوانی که در راه عبادت خداوند عز و جل رشد یافت، مردی که با دست راستش صدقه میدهد و آن را از دست چپش مخفی میکند، مردی که در خلوت خدا را یاد میکند و از ترس خدا اشک چشمانش جاری میگردد، مردی که برادر مومن خود را میبیند و به او میگوید که من تو را به خاطر خداوند عز و جل دوست دارم، مردی که از مسجد خارج شد در حالی که قصد داشت دوباره به مسجد برگردد و مردی که زن زیبایی او را به خود خواند و او گفت که من از پروردگار جهانیان میترسم.(3)

31. المحاسن: علی بن حسین علیه السلام فرمود: دو گام است که در نزد خداوند عز و جل جایگاه ویژهای دارد: اول گامی است که شخص به وسیله آن در راه خدا صفی را میبندد و دوم گامی است که به سوی کسی که ارتباطش را با تو

1- . الخصال 1 : 152
2- . الخصال 2 : 2
3- . الخصال 2 : 2

قطع کرده است برداری. و دو جرعه هست که در نزد خداوند، منزلت ویژهای دارد: جرعه خشمی که مومن آن را با بردباری پاسخ دهد و جرعه مصیبتی که مومن آن را با صبر بازگرداند. و دو قطره هست که در نزد خداوند جایگاه والایی دارد: اول قطره خونی که در راه خدا ریخته شود ودوم قطره اشکی که در سیاهی شب فقط به خاطر خدای عز و جل بریزد.(1)

در کتاب الغایات از ابو حمزه ثمالی همانند این روایت ذکر شده است.

در کتاب حسین بن سعید و نوادر از امام باقر علیه السلام مانند این روایت ذکر شده است.

32. الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: ابلیس گفت پنج کس هستند که من برای فریفتن آنان هیچ راهی ندارم و به جز آنان همه مردم دیگر در چنگ من هستند: هر کس که با نیت راستین خود به خدا متوسل شود و در همه کارها بر او توکل کند و هر کس که در روز و شب بسیار تسبیح خدا را بگوید و هر آنچه را که برای خود میپسندد برای برادر مومنش نیز بپسندد و هر کس که تا پیش از وارد شدن مصیبتی اندوه آن را در دل راه ندهد و هر کس که به روزی که خداوند برای او مقدر فرموده راضی باشد و غصه رزق و روزی خود را نخورد.(2)

33. الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: صبر، نیکی کردن به دیگران، بردباری و اخلاق نیکو از سیرت پیامبران است.(3)

34. الخصال: علی بن حسین علیهما السلام می فرمود: کمال دین مسلمان در ترک سخنان بیهوده و کمی جدال و نزاع، و بردباری و صبر و حسن خلق اوست.(4)

35. الخصال: امیر مومنان علی علیه السلام می فرمود: راستگویی، امانت و دروغ خیانت است و ادب ریاست است ودوراندیشی زیرکی است و اسراف موجب فقر و میانهروی مایه ثروت است و حرص و طمع مایه فقر است و دنائت و پستی

1- . المحاسن: 292
2- . الخصال 1 : 137
3- . الخصال 1 : 121
4- . الخصال 1 : 139

خوار کننده انسان است و بخشندگی و سخاوت موجب قرب است و سرزنش دیگران سبب غریبی است و نرمی بیش از حد موجب عجز و ناتوانی خواری است و هوی و هوس موجب انحراف انسان است و وفاداری موجب بالا رفتن قدر و منزلت و خودپسندی موجب هلاکت است و صبر مایه قدرت و توانایی است.(1)

36. الخصال: امام باقر علیه السلام فرمود: سه چیز است که بهترین اعمال انسان است: انصاف نسبت به دیگران و کمک به برادران و یاد خدا در همه حال و آن این است که وقتی گناهی بر سر راه او قرار میگیرد، یاد خدا مانع از انجام آن گناه شود و خداوند عز و جل میفرماید: «إن الذین اتقوا إذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فإذا هم مبصرون»:(2) {چون اهل تقوا را از شیطان وسوسه و خیالی به دل رسد، همانا خدا را به یاد آرند و همان لحظه بصیرت و بینایی پیدا کنند. }

37. امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: ایمان انسان کامل نمیگردد مگر وقتی که چهار صفت در او وجود داشته باشد: اخلاق نیکو، تواضع، سخنان نیک گفتن و انفاق مال.(3)

میگویم: برخی از اخبار این باب در باب صفات مومن گذشت.

در محاسن از ابو سعید قماط مانند این روایت ذکر شده است.(4)

38. مجالس مفید، امالی شیخ طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: چهار صفت است که در هر کس باشد، اسلام او کامل است و تقویت کننده ایمان اوست و از بین برنده گناهان و موجب دیدار پروردگار و مایه رضایت اوست و حتی اگر از سر تا نوک پا پر از گناه باشد، گناهان او را محو میکند و آن چهار صفت این است: ادای حق الله که به گردن گرفته، راستگویی با مردم، و شرم از معصیت در مقابل خدا و مردم و خوش خلقی با خانواده و مردم.

1- . الخصال 2 : 94

2- . الخصال 1 : 65، اعراف / 201

3- . امالی طوسی 1 : 125

4- . المحاسن: 8

و چهار صفت است که در هر مومنی وجود داشته باشد، خداوند او را در اعلی علیین، در اتاقهایی بالای اتاقها که مشرف بر یکدیگر هستند جای میدهد: هر کس که یتیم را پناه باشد و طوری با او رفتار کند گویا صاحب پدری است، هر کس که به ضعیف رحم کند و به او کمک کند و او را کفایت کند و به پدر و مادرش انفاق کند و با آن ها مدارا کند و به آن ها نیکی کند و آن ها را اندوهگین نکند و به زیردست خود سخت نگیرد و در انجام وظایفش به او کمک کند و آنچه را که در توانش نیست از او نخواهد.(1)

در مجالس مفید مانند این روایت ذکر شده است.(2)

39. امالی شیخ صدوق: امام صادق از پدران خود علیهم السلام نقل نمود که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یارانش فرمود: آیا میخواهید به شما از چیزی خبر دهم که اگر آن را انجام دهید، شیطان از شما دور میشود، به همان اندازه که مشرق از مغرب به دور است؟ گفتند: بله، گفت: روزه رویش را سیاه میکند و صدقه کمرش را میشکند و محبت به خدا و همکاری شما در انجام عمل صالح، نسل او را ریشهکن میکند. طلب استغفار شاهرگ او را قطع میکند و هر چیز زکاتی دارد و زکات بدن روزه است.(3)

40. تفسیر القمی: امیر مومنان علی علیه السلام فرمود: ای مردم، خوشا به حال کسی که عیبهایش او را از پرداختن به عیوب دیگران بازدارد و بدون اینکه خود را خوار و حقیر کند تواضع دارد و با اهل علم و دانش و رحمت و با ذاکران خدا و بینوایان همنشین است و مالی را که از راه حلال جمعآوری کرده انفاق می کند. ای مردم خوشا به حال کسی که در نزد خود حقیر است و کسب و کار حلال دارد و اعمال صالح و اخلاق نیکو دارد و اضافه مال خود را انفاق میکند و سخنان بیهوده نمیگوید و شر خود را از مردم باز میدارد و به سنت عمل میکند و در آن هیچ بدعتی روا نمیدارد. ای مردم، خوشا به حال کسی که در خانه خود ماند و به

1- . امالی مفید: 107، امالی طوسی 1 : 192
2- . مجالس المفید: 184
3- . امالی صدوق: 37

قوت خود قناعت کرد و بر گناهان خود گریست و از دست خود در عذاب است و مردم از شر او راحت هستند.

41. امالی شیخ صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نزدیکترین شما به من در روز قیامت و سزاوارترینتان به شفاعت من، راستگوترین شما و امانتدارترین شما، خوش اخلاقترین شما و نزدیکترین شما به مردم است.(1)

42. الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: بهترین اعمال سه چیز است: انصاف داشتن نسبت به مردم و اینکه هر چه را که برای خود میخواهی برای آنان نیز بخواهی، شریک کردن برادرت در مال خودت و ذکر خدا در همه حال و ذکر خدا فقط گفتن «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله» نیست، بلکه این است که هرگاه دستور خدا را دیدی اجابت کنی و هرگاه چیزی را که خدا تو را از آن نهی کرده دیدی آن را ترک کنی.(2)

در امالی شیخ طوسی از حسن بن فضال مانند این روایت آورده شده است.(3)

در مجالس مفید، از علی بن عقبه مانند این روایت ذکر شده است.(4)

43. الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز است که هیچ کس طاقت انجام آن را ندارد: درگذشتن از مردم، کمک دادن به برادر خود و یاد بسیار خدا.(5)

در کتاب حسین بن سعید و نوادر مانند این روایت ذکر شده است.

44. امالی شیخ طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس که آنچه را که موجب رضایت خداست پنهان کند، خداوند عز و جل آنچه را که پنهان کرده آشکار میسازد و هر کس آنچه را که موجب خشم خداست پنهان سازد، خداوند عز و جل آنچه که او را خوار میکند آشکار میسازد و هر کس مال غیر

1- . امالی صدوق: 304
2- . الخصال 1 : 65

3- . امالی طوسی 2 : 293
4- . مجالس مفید: 121
5- . الخصال 1 : 66

حلال کسب کند، خداوند عز و جل او را فقیر و تهیدست میگرداند و هر کس برای خدا تواضع کند، خداوند او را بالا میبرد و هر کس در راه رضایت خدا تلاش کند، خداوند او را راضی میگرداند و هر کس مومنی را خوار و ذلیل کند، خداوند او را خوار میگرداند و هر کس به عیادت مریضی برود، در رحمت خدا فرو رفته است و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پهلوهای خود اشاره کرد هنگامی که در نزد مریض نشسته است، رحمت خدا او را در برگرفته است و هر کس به قصد طلب علم از خانهاش خارج شود، هفتاد هزار فرشته او را همراهی میکنند و برای او طلب استغفار میکنند و هر کس خشم خود را فرو برد، خداوند دل او را سرشار از ایمان میگرداند و هر کس از حرام خدا روی گرداند، خداوند آن حرام را با عبادتی که مایه شادی اوست جایگزین میکند و هر کس از ظلمی که به او شده در گذرد، خداوند آن را با عزتی در دنیا و آخرت جایگزین میکند و هر کس مسجدی بنا کند، حتی اگر به اندازه جای تخمگذاری پرندهای باشد، خداوند برای او خانهای در بهشت بنا میکند و هر کس بندهای را آزاد کند، از آتش جهنم رهایی مییابد و هر عضوی از بدن او فدای عضو دیگری میگردد و هر کس یک درهم در راه خدا ببخشد، خداوند برای او هفتصد حسنه مینویسد و هر کس آنچه را که موجب آزار مسلمانان است، از سر راه آنان بردارد، خداوند برای او پاداش تلاوت چهارصد آیه از قرآن کریم را مینویسد که هر حرف از آن ده حسنه دارد و هر کس به دیدار ده نفر از مسلمانان برود و به آنان سلام گوید، خداوند پاداش آزاد کردن بنده را برای او مینویسد و هر کس به مومنی لقمهای غذا بدهد، خداوند از میوههای بهشتی به او میخوراند و هر کس جرعهای آب به مومنی بدهد، خداوند از شراب بهشتی به او مینوشاند و هر کس بر تن مومنی لباسی بپوشاند، خداوند بر تن او حریر و استبرق میپوشاند و تا زمانی که تار و پودی از آن لباس باقی مانده باشد، فرشتگان بر او درود میفرستند.(1)

1- . امالی طوسی 1 : 185

45. امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: اسیرانی را به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم آوردند و پیامبر دستور قتل همه آنان، به جز یک نفر را صادر کرد. آن مرد به پیامبر گفت: پدر و مادرم به فدایت ای محمد، چرا از بین همه مرا آزاد کردی؟ پیامبر فرمود: جبرئیل از سوی خدای عز و جل به من خبر داد که پنج صفت در تو هست که خداوند عز و جل و پیامبرش آن را دوست دارند: غیرت شدید بر ناموس، بخشندگی، اخلاق نیکو، راستگویی و شجاعت. وقتی مرد اینها را شنید، مسلمان شد و همه مناسک اسلام را به خوبی به جای آورد و همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگید تا شهید شد.(1)

در خصال از برقی مانند همین روایت ذکر شده است.(2)

در قصص الانبیا علیهم السلام از برقی همانند این روایت آورده شده است.(3)

46. امالی شیخ صدوق: امام هادی علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند عز و جل با موسی بن عمران علیه السلام سخن گفت، موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که به رسالت و نبوت من و اینکه تو با من سخن گفتی گواهی دهد چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی، فرشتگان من به سویش میآیند و او را به بهشت من بشارت میدهند. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در مقابل تو نماز بخواند چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی، فرشتگانم وقتی او در حال رکوع و سجود و ایستاده و نشسته است به او مباهات میکنند و هر کس که فرشتگان من به او مباهات کنند، او را عذاب نمیکنم. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در راه رضای تو به مسکینی غذا دهد چیست؟ فرمود: ای موسی، به منادی دستور میدهم که در روز قیامت در بین همه مخلوقات ندا در دهد که فلان بن فلان از کسانی است که خداوند آتش جهنم را بر او حرام کرده است. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که صله رحم میکند چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی، او را با ملک الموت مأنوس میگردانم و سختیهای مرگ را بر او آسان میکنم و خزانهداران بهشت او را

1- . امالی صدوق: 163
2- . الخصال 1 : 135

3- . قصص الانبياء: 307

صدا میزنند که به سوی ما بیا و از هر دری که خواستی وارد شو. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که با زبان و دل خود ذکر تو را میگوید چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی، در روز قیامت سایه عرش خود را بر او میاندازم و او را تحت حمایت خود در میآورم. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در نهان و آشکار قرآن تو را تلاوت کند چیست؟ فرمود: ای موسی، او به سرعت برق از پل صراط میگذرد. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در راه تو بر آزار و دشنام مردم صبر کند چیست؟ فرمود: در سختیها و ترسهای روز قیامت او را یاری میکنم. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که چشمانش از ترس تو اشکبار شود چیست؟ فرمود: ای موسی روی او را از حرارت آتش حفظ میکنم و در روز فزع اکبر او را در پناه خود ایمن میدارم. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که از شرم تو، ترک خیانت کند چیست؟ فرمود: ای موسی، درروز قیامت به او امان میدهم. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که عبادت کنندگان تو را دوست بدارد چیست؟ فرمود: ای موسی، آتش خود را بر او حرام میکنم. گفت: پروردگارا: مجازات کسی که مومنی را از روی عمد به قتل برساند چیست؟ فرمود: در روز قیامت به او نگاه نمیکنم و از لغزش هایش در نمیگذرم. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که کافری را به اسلام دعوت کند چیست؟ فرمود: ای موسی، روز قیامت به او اذن شفاعت خواهم داد تا هر کس را که بخواهد مورد شفاعت قرار دهد. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که نمازش را به موقع بخواند چیست؟ فرمود: حاجتش را برآورده میسازم و بهشتم را بر او حلال میکنم. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که از ترس تو وضویش را تمام گرداند چیست؟ فرمود: روز قیامت در حالی او را برمیانگیزم که میان چشمانش نوری میدرخشد. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در ماه رمضان تمام روزههای خود را به خاطر تو بگیرد چیست؟ فرمود: ای موسی، در روز قیامت به او جایگاهی میدهم که هیچ ترسی در آن نیست. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در ماه رمضان

برای ریا روزه بگیرد چیست؟ فرمود: ای موسی، پاداش او مانند پاداش کسی است که هیچ روزهای نگرفته باشد.(1)

46. امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: محبوبترین بندگان در نزد خدای عز و جل کسی است که راستگو باشد و بر نمازهای خود و بر واجباتش مواظبت کند و امانتدار باشد سپس فرمود: کسی که امانتدار باشد و امانت را به صاحب آن بازگرداند، گویا هزار گره از گرههای آتش را از گردن خود باز کرده است. پس امانتدار باشید که همانا هر کس امانتداری کند، شیطان صد نفر از قویترین یاران خود را مامور میکند تا او را گمراه کنند و او را وسوسه کنند تا او را هلاک گردانند، مگر اینکه خداوند عز و جل او را از این گمراهی نجات دهد.(2)

47. الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس راستگو باشد، عملش پاکیزه میگردد و هر کس نیت پاکی داشته باشد خداوند رزق و روزی او را زیاد میگرداند و هر کس نسبت به خانوادهاش خوش اخلاق باشد، خداوند به او طول عمر میدهد.(3)

48. امالی شیخ طوسی: از امام صادق علیه السلام مانند همین روایت ذکر شده، با این اختلاف که در آنجا به جای «اهل»، «اهل بیت» آمده است.(4)

48. الخصال: علی بن حسین علیهما السلام فرمود: چهار صفت هست که در هر کس باشد، اسلامش کامل و گناهانش پاک میگردد و به دیدار خدای عز و جل نائل میشود و خدا از او راضی است: هر کس حقوقی را که از مردم بر گردن دارد، به خاطر وفای به خدا ادا کند و هر کس به مردم راست بگوید و هر کس که از زشتیها در برابر خدا و در برابر مردم شرم کند و اخلاق خود را با خانوادهاش نیکو گرداند.(5)

1- . امالی صدوق: 125
2- . امالی صدوق: 177
3- . الخصال 1 : 44
4- . امالی طوسی 1 : 250
5- . الخصال 1 : 106

در محاسن از ابن محبوب مانند همین روایت ذکر شده است.(1)

در امالی شیخ طوسی از ابن محبوب مانند این روایت ذکر شده است.(2)

49. الخصال: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سه چیز است که در هر کس نباشد، او از من و از خدای عز و جل نیست. گفته شد: ای رسول الله، آن ها چیست؟ فرمود: بردباری که جهل نادان را به خودش بازگرداند و اخلاق نیکویی که با آن در بین مردم زندگی کند و تقوایی که او را از گناه در پیشگاه خدای عز و جل باز دارد.(3)

50. الخصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چهار صفت است که در هر کس باشد خداوند حمایت خود را از او بسیار میکند و او را به بهشت و به رحمت خود وارد میکند: اخلاق نیکویی که با آن در میان مردم زندگی کند، محبت به مصیبت دیده، رحم و دلسوزی بر پدر و مادر و احسان و نیکی به زیردست.(4)

51. امالی شیخ طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: بهترین چیزی که مردم میتوانند به آن توسل بجویند، ایمان به خداوند و پیامبر او و جهاد در راه خدا است و اخلاص داشتن نشانه فطرت پاک است و بر پا داشتن نماز نشانه دین است و دادن زکات از واجبات است و روزه گرفتن در ماه رمضان سپری در مقابل عذاب خداست و رفتن به حج جای عمل به دین و از بین برنده گناهان است و صله رحم زیاد کننده مال و دور کننده اجل است و صدقه پنهانی پوشاننده خطاها و از بین برنده خشم پروردگار است و اعمال نیک و صالح مرگ بد را از بین میبرد و انسان را از خوار شدن حفظ میکند. صدقه بدهید که خدا با صدقهدهندگان است و ازدروغ دوری بجویید که دروغ دور کننده ایمان است. همانا راستگفتار نجات یافته است و به بزرگواری رسیده است و دروغگو خوار و خفیف است و هلاک میگردد. سخن خیر بگویید تا به آن شناخته شوید و به آن عمل کنید تا از اهل آن باشید و امانتها را به

1- . المحاسن: 8
2- . امالی طوسی 1 : 71
3- . الخصال 1 : 71

4- . الخصال 1 : 107

صاحب آن بازگردانید و به دیدار کسانی که به دیدار شما نمی‌آیند بروید و فضل خود را به آن ها برسانید.(1)

در علل الشرائع از ابراهیم بن عمر که این روایت را به علی بن ابی طالب علیه السلام رسانده، همانند همین روایت ذکر شده است.

در محاسن مانند این روایت ذکر شده است.(2) و در باب مواعظ خواهد آمد.

52. الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: پنج خصلت است که هر یک از آن ها در کسی نباشد، از خیلی چیزها بی‌بهره است. اولین آن ها وفا است و دوم تدبیر است، سوم حیا است و چهارم اخلاق نیکو است و پنجم که جمع کننده همه این خصلتهاست، آزادی است.(3)

53. الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: پنج خصلت است که اگر در کسی نباشد، از خیلی چیزها بی‌بهره است: دین، عقل، ادب، آزادی و اخلاق نیک.(4)

54. الخصال: امام صادق علیه السلام پس از یاد ائمه علیهم السلام فرمود: و دین آن ها تقوا، پاکدامنی، راستگویی، درستکاری، کوشا بودن، امانتداری نسبت به نیکوکار و بدکار، سجده‌های طولانی و نماز خواندن در شب، دوری از حرام خدا، انتظار فرج با صبر و شکیبایی، همجواری شایسته و همسایه‌داری از صفات نیکوست.(5)

55. الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: سه خصلت است که در هر کس باشد، خداوند حوریان بهشتی را هر طور که بخواهد به ازدواج او در می‌آورد: فرو بردن خشم، صبر در راه جهاد برای خدای عز و جل و مردی که مال حرامی بر سر راهش قرار بگیرد، اما به خاطر خدای عز و جل آن را رها کند.(6)

1- . امالی طوسی 1 : 220
2- . المحاسن: 289
3- . الخصال 1 : 137

4- . الخصال 1 : 143
5- . الخصال 2 : 79
6- . الخصال 1 : 43

56. الخصال: ابوذر رحمه الله علیه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به هفت چیز سفارش کرد: همیشه به پایینتر از خود نگاه کنم و به بالاتر از خود نظر نداشته باشم و مرا به دوست داشتن بینوایان و نزدیک شدن به آنان سفارش کرد و به من توصیه کرد که سخن حق را بگویم حتی اگر تلخ باشد و صله رحم داشته باشم حتی اگر راهم دور باشد و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامت کنندهای نترسم و ذکر «لا حول و لا قوه إلا بالله العلی العظیم» را بسیار بگویم که از گنجهای بهشتی است.(1)

میگویم: این روایت با اسانیدش در باب مواعظ خواهد آمد.

57. الخصال: امیر مومنان علی علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام گفت: خوشا به حال کسی که سکوت او تفکر است و نگاهش عبرت اندوز است و خانهاش برای او کافی است بر گناهان خود میگرید و مردم از دست و زبان او در امان هستند.(2)

58. امالی شیخ طوسی: امام صادق از پدران خود علیهم السلام از امیر مؤمنان علیه السلام نقل نمود که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وقتی به معراج رفتم، به بهشت وارد شدم و در آنجا کاخی از یاقوت سرخ دیدم که بسیار شفاف و درخشان بود و در آن دو گنبد از جنس مروارید و زبرجد وجود داشت. پس گفتم: ای جبرئیل، این قصر برای کیست؟ جبرئیل گفت: برای کسی که سخن نیکو بگوید و دائما روزه بگیرد و به بینوایان غذا بدهد و شب را به بیداری، در حالی که مردم خوابیدهاند بگذراند. علی علیه السلام فرمود: گفتم ای رسول الله، آیا در امت تو کسی هست که توان انجام این کارها را داشته باشد؟ فرمود: آیا میدانی سخن نیک چیست؟ گفتم: خداوند و پیامبرش به آن داناترند. فرمود: ذکر «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أکبر» است. آیا میدانی که روزه دائم چیست؟ گفتم: خداوند و پیامبرش به آن داناترند. فرمود: هر کس که همه

1- . الخصال 2 : 3

2- . الخصال 1 : 142

روزهای ماه صبر، یعنی ماه رمضان را روزه بگیرد. پرسید: آیا میدانی که غذا دادن به بینوایان چیست؟ گفتم: خداوند و پیامبرش به آن داناترند. فرمود: کسی که آبروی خانوادهاش را حفظ کند. پرسید: آیا میدانی که بیدار ماندن در شب در حالی که همه خوابیدهاند چیست؟ گفتم: خداوند و پیامبرش به آن داناترند. فرمود: کسی که تا نماز عشای خود را نخواند، نخوابد در حالی که مردمی که به دینهای دیگر مثل یهودیت و مسیحیت هستند و همچنین مشرکین دیگر در میان آن ها خوابیدهاند.(1)

59. الخصال: امام صادق از پدران خود علیهم السلام نقل نمود که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آفت سخن دروغ است و آفت علم فراموشی است و آفت بردباری بیخردی است و آفت عبادت تنبلی است و آفت زیرکی یاوهگویی است و آفت شجاعت ظلم است و آفت بخشش منت است و آفت زیبایی تکبر و آفت اصل و نسب، فخرفروشی است.(2)

60. المحاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سه چیز است که اگر در کسی جمع باشد و یا اینکه یکی از آن ها در کسی وجود داشته باشد، در روزی که هیچ سایهای جز سایه خدا وجود ندارد، در سایه خدا خواهد بود: مردی که هر چه را که از مردم برای خود میخواهد، از مال خود به آن ها ببخشد، مردی که هیچ قدمی برندارد تا اینکه بداند خدا از او راضی است و مردی که هیچ عیبی از برادر مسلمان خود نگیرد تا اینکه پیش از آن، آن عیب را از خود دور کند. و با دور کردن هر عیبی از خود، عیب دیگری برایش نمایان میگردد و عیوب خود انسان برای او کافی است تا به عیبهای کسی نپردازد.(3)

61. المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس چهار چیز را برای من ضمانت کند، من برای او چهار خانه در بهشت ضمانت میکنم: بدون ترس از فقر

1- . امالی طوسی 2 : 73
2- . الخصال 2 : 43
3- . المحاسن: 5

انفاق کند، نسبت به مردم انصاف به خرج دهد، سلام را در همه جا رواج دهد و جدال را ترک کند حتی اگر حق با او باشد. (1)

62. کتاب حسین بن سعید: امام صادق علیه السلام: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر کس چهار چیز را برای من ضمانت کند، چهار خانه برای او ضمانت میکنم....

63. المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: پنج چیز است که هر کس آن را نداشته باشد، زندگی برای او شیرین نمیگردد: سلامتی، امنیت، بینیازی، قناعت و یار همراه.(2)

64. المحاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: امیر مومنان علیه السلام به یاران خود فرمود: آیا میخواهید به شما از پنج چیز خبردهم که اگر در راه آن سوار بر مراکب خود شوید و در راه آن مرکبهای خود را لاغر و نحیف گردانید، باز هم مثل آن را نخواهید یافت: فقط از خدا و عمل خود بترسید، فقط به خدای خود امید داشته باشید، و انسان عالم هنگامی که چیزی را که نمیداند از او میپرسند، از گفتن نمیدانم شرم نکند و جاهل از آموختن آنچه که نمیداند خجالت نکشد و صبر و شکیبایی در کارها به منزله سر برای بدن است و هنگامی که سر از بدن جدا شود، بدن تباه میگردد و هنگامی که صبر در کارها نباشد، کارها دچار فساد میشود.(3)

65. المحاسن: حسن بصری گفت: با امام باقر علیه السلام در منا بودم که مردی از قریش وفات یافت. امام علیه السلام فرمود: ای ابا سعید، برخیز و به تشییع جنازه او برو. هنگامی که به گورستان وارد شدیم، فرمود: میخواهید به شما از پنج صفت خبر دهم که از نیکوکاری است و نیکوکاری به بهشت میخواند. گفتم: بله. فرمود: پنهان کردن بلا و مصیبت و صدقه، به طوریکه دست راستت ببخشد و دست چپت مطلع نگردد و نیکی به پدر و مادر که نیکی به آنها، خدا را از شما راضی

1- . المحاسن: 8
2- . المحاسن: 9
3- . المحاسن: 9

میکند و تکرار کردن ذکر « لا حول و لا قوه إلا بالله العلی العظیم» که از گنجهای بهشتی است و محبت به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم.(1)

66. المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرمود: نماز تنها از کسی مقبول است که نسبت به عظمت من تواضع داشته باشد و به خاطر من خود را از شهوات باز دارد و روزش را با یاد من بگذراند و بر خلق من بزرگی نکند و گرسنگان را غذا دهد و برهنگان را لباس بپوشاند و به مصیبت دیدگان رحم کند و به غریبان پناه دهد که نور این کارها، همچون پرتو خورشیدی است که در تاریکیها نور است و در نادانیها علم است. من چنین انسانی را با عزت خود یاری میکنم و به وسیله فرشتگانم از او محافظت میکنم. هر گاه مرا بخواند، پاسخش را میدهم و هر چه که از من بخواهد، به او عطا میکنم. مثل این کار در نزد من، مثل بهشتی است که میوههایش خشک نمیشود و تغییر حالت نمیدهد.(2)

67. المحاسن: علی بن حسین علیهما السلام فرمود: موسی بن عمران علیه السلام گفت: پروردگارا، اهل تو کیستند؟ کسانی که در روزی که هیچ سایهای جز سایهگاه تو وجود ندارد، آنان را تحت سایه عرش خود در میآوری؟ خداوند به او وحی کرد: کسانی که دلهای پاک دارند و فقیر هستند، کسانی که وقتی از پروردگار خود یاد میکنند، به یاد جلال و جبروت او میافتند، کسانی که مثل بچه شیرخواره که فقط به شیر مادر خود اکتفا میکند، از کارها به عبادت من بسنده میکنند. کسانی که همچون عقاب که به لانه خود پناه میبرد، به مساجد من پناه ببرند و کسانی که چشم از حرام من بپوشند، وقتی حلال شمرده شود، مثل پلنگی که خشمگین می شود.(3)

68. المحاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی، تو را در مورد خودت به صفاتی سفارش میکنم که همیشه آن ها را حفظ کنی. خدایا تو یاور او باش. اولین آن ها راستگویی است، هیچگاه دروغی از دهانت خارج نشود و

1- . المحاسن: 9
2- . المحاسن: 16 و 294
3- . المحاسن: 16 و 293

دوم این است که پرهیزگار باشی و هیچگاه جرات خیانت کردن را به خود ندهی و سوم ترس از خداوند است، چونان که گویا تو او را میبینی و چهارم گریه برای خداست که خداوند با هر قطره اشکی خانهای در بهشت برای تو میسازد و پنجم بخشش مال و جان در راه دینت است و ششم اجرای سنت من در نماز و روزه و صدقه است. و اما نماز در شب و روز، و سه روز روزه گرفتن در ماه یعنی پنج شنبه اول هر ماه، چهارشنبه وسط ماه و پنج شنبه آخر ماه و صدقه دادن از دسترنج خودت به حدی که گویا به اسراف رسیده است. و بر تو باد به نماز در شب هنگام، که چهار بار آن را تکرار کنی و بر تو باد به بر پا داشتن نماز عصر و بر تو باد به بالا بردن دستت به سوی پروردگار و بسیار چرخاندن آن و بر تو باد به تلاوت قرآن کریم در همه حال و بر تو باد به مسواک زدن قبل از هر وضو. و بر تو باد به اخلاق نیکو، آن را انجام بده و بر تو باد به اخلاق زشت که از آن اجتناب کن که اگر اینها را انجام ندهی، تنها باید خود را سرزنش کنی.(1)

69. المحاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: هر گاه خداوند بخواهد زمینیان را عذاب کند، میفرماید اگر کسانی که به واسطه جلال و جبروت من با یکدیگر دوستی میکنند و مساجد مرا آباد میکنند و در سحرگاهان استغفار میکنند نبودند، عذاب خود را نازل میکردم.(2)

70. المحاسن: سلیمان بن خالد می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: آیا میخواهی که به تو از اسلام و فرع آن و قله و اوجش خبر دهم؟ گفتم: بله فدایت شوم. فرمود: اصل آن نماز است و فرعش زکات و قله و اوجش جهاد است و فرمود: اگر بخواهی به تو از درهای خیر خبر میدهم. گفتم: بله فدایت شوم. فرمود: روزه سپر است و صدقه گناهان را پاک میکند و برخاستن مرد در دل شب ذکر خداست. سپس آیه «تتجافی جنوبهم عن المضاجع»(3) {شبها پهلو از بستر خواب حرکت دهند،} را تلاوت فرمود.

1- . المحاسن: 17

2- . المحاسن: 53

3- . المحاسن: 289، سجده / 16

71. المحاسن: منصور بن حازم گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: کدام عمل افضل است؟ فرمود: به جا آوردن نماز در وقت آن و نیکی کردن به والدین و جهاد در راه خدا.(1)

72. المحاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: برترین عبادات، نخوردن مال حرام و پاکدامنی است و هیچ چیز نزد خدا دوست داشتنیتر از این نیست که بنده از او درخواست کند و اگر در شر عجله کند برای مجازات ستمکار باشد و اگر در کار خیر عجله کند، برای رسیدن به ثواب آن باشد و برای انسان همین عیب بس است که عیوبی را که در خود نمیبیند، در دیگران ببیند و یا اینکه مردم را از آنچه که نمیتواند در آن تغییری ایجاد کند نهی کند و اینکه با مسائلی که به او مربوط نیست همنشین خود را آزار دهد.(2)

در اختصاص از امام سجاد علیه السلام مانند این روایت ذکر شده است.(3)

73. المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ مالی در خشکی و دریا از بین نمیرود مگر اینکه زکات آن پرداخت نشده باشد، پس اموال خود را با زکات حفظ کنید و امراض خود را با صدقه شفا دهید و بلایای سخت را با استغفار از خود دور کنید، صاعقه هیچگاه به کسی که ذکر خود را میگوید نمیرسد و تنها پرندگانی شکار میشوند که تسبیح خود را فراموش کردهاند.(4)

74. المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان عبد المطلب را جمع کرد و فرمود: ای فرزندان عبد المطلب، سلام را در همهجا رواج دهید و صله رحم را به جا بیاورید و شب را به بیداری بگذرانید، در حالی که همه مردم خوابیدهاند و به گرسنگان غذا دهید و سخن نیکو بگویید تا در سلامتی و امنیت به بهشت وارد شوید.(5)

1- . المحاسن: 292
2- . المحاسن: 292
3- . الاختصاص: 228
4- . المحاسن: 294

5- . المحاسن: 387

75. صحیفه الرضا علیه السلام: امام رضا از پدران خود علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرمود که حضرت فرمود: برترین اعمال در نزد خداوند ایمانی است که در آن شکی نباشد و جنگی که در آن سوزش تشنگی وجود نداشته باشد و حج مقبول است و اولین کسی که به بهشت وارد میشود، شهید است و بردهای که عبادت پروردگار را نیکو به جا آورده است و خیرخواه مولای خود است و مرد عفیف و پاکدامنی که عابد است. و اولین کسی که به جهنم وارد میشود، امیر زورگویی است که عدالت نورزیده و ثروتمندی است که حق دیگران را از اموال خود نپرداخته و فقیری است که کبر داشته باشد.(1)

در مجالس از پدران امام رضا علیهم السلام مانند همین روایت آمده است تا آنجا که می فرماید: ذو عباده.(2)

76. صحیفه الرضا علیه السلام: امام رضا از پدران خود علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرمود که حضرت فرمود: تا زمانی که در امت من محبت به یکدیگر و امانتداری و اجتناب از حرام و مهماننوازی و بر پا داشتن نماز و دادن زکات وجود دارد، قحطی نیست و اگر اینها را انجام ندهند، گرفتار قحطی و خشکسالی میشوند.(3)

77. فقه الرضا علیه السلام: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به اخلاق پسندیده برانگیخته شدم.

از عالم علیه السلام روایت شده است که خداوند عز و جل به پیامبرانش اخلاق نیکویی داد. پس خود را بیازمایید، اگر آن اخلاق در شما وجود داشت، خدا را سپاس کنید، در غیر این صورت آن را از او بخواهید و به آن مشتاق باشید. و آن صفات را ده عدد ذکر کرد: یقین، قناعت، بصیرت، شکر، بردباری، اخلاق نیکو، بخشندگی، غیرت، شجاعت و جوانمردی و در روایتی دیگر، حیا، راستگویی و امانتداری نیز به آن اضافه شده است.

1- . صحیفه الرضا علیه السلام: 3
2- . مجالس مفید: 67
3- . صحیفه الرضا علیه السلام: 4

و از عالم علیه السلام روایت شده است که از آسمان بزرگتر و عزیزتر از سه چیز نازل نشده است: تسلیم و نیکوکاری و یقین.

و از عالم علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند عز و جل به آدم علیه السلام وحی کرد که من کل کلام را در چهار کلمه جمع کردهام. فرمود: آن را برای من بازگو کن. خداوند فرمود: یکی از آن ها را برای خودم و یکی را برای تو و یکی را برای اینکه بین من و تو باشد و یکی را برای اینکه بین تو و مردم باشد، به تو وحی میکنم. آنچه که برای من است، این است که به من ایمان بیاوری و هیچ کس و هیچ چیز را با من شریک نسازی، آنچه که برای تو است این است که من تو را به خاطر چیزی مجازات میکنم که نیاز مبرم به مجازات کردن داشته باشد. آنچه که بین من و توست این است که تو مرا بخوانی و من تو را اجابت کنم و آنچه که بین تو و مردم است، این است که آنچه را که برای خود میپسندی، برای آنان نیز بپسندی و آنچه که برای خود زشت میدانی برای آنان نیز زشت و ناپسند بدانی.

و روایت شده است که از عالم علیه السلام پرسیدند: برترین بندگان چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که وقتی نیکی میکنند خوشحال هستند و وقتی بدی میکنند استغفار میکنند. هنگامی که موهبتی به آنان داده شود، شکرگزارند و هنگامی که گرفتار بلا و مصیبتی شوند صبورند و هنگامی که خشمگین میشوند گذشت میکنند.

78. علل الشرائع: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند با چیزی همچون عقل ستایش نشد و عقل کسی کامل نگردید مگر اینکه ده صفت در او بود که با آن صفات از او امید خیر میرفت و همه از شرش ایمن بودند: کسی که خوبیهای بسیار خود را کم میبیند و خوبیهای کم دیگران را بسیار میبیند و در طلب حاجاتش پافشاری نمیکند و از طلب علم در تمام عمر خسته نمیشود و فقر در نزد او دوستداشتنیتر از بینیازی است و ذلت در نزد او محبوبتر از عزت است. از دنیا به اندازه قوتی نصیب برده است و صفت دهم که چه میدانی آن چیست، این است که چگونه با کسی که از او بهتر و پرهیزگارتر است و با کسی که از او بدتر و پایینتر است برخورد کند. پس هنگامی که کسی را دید که از او بهتر و

پرهیزگارتر است، نسبت به او تواضع داشته باشد تا به او ملحق شود و هنگامی که با کسی که از او بدتر است برخورد کرد، بگوید امید است که باطن او خیر باشد و شر فقط در ظاهرش باشد و امید است که عاقبت به خیر شود. پس هرگاه این را انجام دهد، بزرگواری او بیشتر میشود و سرور اهل زمانه خود میگردد.(1)

79. السرائر: سعد بن ابی خلف گفت: ابو الحسن موسی علیه السلام به یکی از فرزندان خود فرمود: ای پسرم تو را بر حذر میدارم از اینکه خداوند تو را در حال ارتکاب گناهی ببیند که تو را از آن نهی فرموده است. و تو را بر حذر میدارم از اینکه خداوند اطاعت از چیزی که به آن امر فرموده است را در تو نبیند. و بر تو باد به سعی و تلاش و هیچگاه گمان مبر که در عبادت خداوند کوتاهی نکردهای، چرا که خداوند هیچگاه آنگونه شایسته اوست پرستیده نشده است. و به دور باش از مزاح که نور ایمان تو را از بین میبرد و تو را از جوانمردی میاندازد و به دور باش از دلتنگی کردن و تنبلی که بهره دنیا و آخرت را از تو میگیرند.

80. تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابا محمد، بر تو باد به تقوا و کوشش و امانتداری و راستگویی و خوشرویی با دوستان و برادران و سجده های طولانی که اینها از سیرت اوّابین است. و به گفته ابو بصیر، «اوّابین» همان توبهکنندگان هستند.(2)

81. مجالس مفید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای انس، بسیار با طهارت باش تا خداوند به تو طول عمر بدهد و اگر بتوانی که در شب و روز طاهر باشی، این کار را انجام بده که اگر در حال طهارت از دنیا بروی، شهید هستی و نماز عصر را به جا بیاور که نماز توبهکنندگان است و فرمابردار خدا باش تا فرشتگان نگهبان او تو را دوست بدارند و به هر کسی که دیدی سلام کن تا خداوند بر حسنات تو بیفزاید و به اهل خانه خود سلام کن تا خداوند به برکت تو بیفزاید و

1- . علل الشرائع 1 : 110
2- . تفسیر العیاشی 2 : 286

بزرگان مسلمانان را اکرام کن و به کوچک آن ها رحم کن تا در روز قیامت من و تو مثل این دو باشیم. سپس انگشت وسط و انگشت شهادت را در کنار هم قرار داد.(1)

82. مجالس مفید: امام کاظم از پدران خود علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرمود که حضرت فرمود: چهار چیز است که در هر کس باشد، خداوند او را به بهشت میبرد: کسی که موجب عصمت و حفظ او گواهی به وحدانیت خدا و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد و کسی که وقتی خداوند به او نعمتی عطا فرمود، بگوید سپاس برای خداست و کسی که هرگاه مرتکب گناهی شد، طلب استغفار کند و کسی که هر گاه مصیبتی به او رسید، بگوید همه از خداییم و به سوی خدا باز میگردیم.(2)

83. مجالس مفید: ابو الحسن موسی علیه السلام فرمود: خیر بسیار خود را زیاد به حساب نیاورید و گناهان کم خود را کم ندانید که گناهان کوچک رفته رفته زیاد میشود و از خداوند عز و جل در خفا بترسید تا بتوانید نسبت به همه منصف باشید. به طاعت و عبادت خداوند بشتابید و راستگو و امانتدار باشید که همه اینها به سود شماست و کار غیر حلال را انجام ندهید که به زیان شماست.(3)

در کتاب حسین بن سعید مانند این روایت ذکر شده است.

84. مجالس المفید: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبهای فرمود: آیا به شما از بهترین خصلتها در دنیا و آخرت خبر دهم؟ گذشتن از کسی که به تو ظلم کرده است و ارتباط با کسی که رابطهاش را با تو قطع کرده است، و نیکی به کسی که به تو بدی کرده است و بخشش به کسی که تو را محروم کرده است و دشمنی کردن موجب کوتاه شدن و کم شدن است، منظور کم شدن مو نیست بلکه کاسته شدن از دین است.(4)

1- . مجالس المفید: 46
2- . مجالس المفید: 54
3- . مجالس المفید: 102

4- . مجالس المفيد: 115

در کتاب حسین بن سعید و نوادر از ابن ابی عمیر مانند این روایت ذکر شده است.

85. مجالس المفید: امام صادق علیه السلام فرمود: نسبت به مردم در خودت انصاف داشته باش و آن ها را در مال خود شریک گردان و هرچه را که برای خود میپسندی، برای آنان نیز بپسند و بسیار خدا را یاد کن و از تنبلی و بی تابی کردن به دور باش که پدرم مرا به اینها توصیه میکرد و پدرش اینها را به او توصیه می کرد و همچنین در نماز شب که هرگاه در آن تنبلی کنی، حق خدا را به جای نیاوردهای و اگر بیقراری کنی و ملول باشی، حق هیچ کس را به جا نیاوردهای و بر تو باد به راستگویی و تقوا و امانتداری و به جا آوردن وعده.(1)

86. مجالس المفید: ابو عبد الله جعفر بن محمد صلوات الله علیهما فرمود: ما از شیعیان خود کسی را دوست داریم که عاقل، فهیم، فقیه، بردبار، مدارا کننده، صبور، راستگو و وفادار باشد. سپس فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی پیامبران را به اخلاق نیکویی اختصاص داد که در هر کس یافت شود، باید شکرگزار خدا باشد و در هر کس نباشد، باید به سوی خدا زاری و تضرع کند و آن ها را از او بخواهد. بکیر گفت: به او گفتم: فدایت شوم، آن اخلاق چیست؟ فرمود: تقوا، قناعت، صبر، شکر، بردباری، حیا، بخشندگی، شجاعت، غیرت، نیکوکاری، راستگویی و امانت داری.(2)

در تمحیص از بکیر مانند این روایت ذکر شده است.

87. مجالس المفید: عمر بن سعید بن هلال گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: به من وصیتی کن، فرمود: تو را به تقوای خداوند و پرهیزگاری و کوشش سفارش میکنم. بدان که تلاش بدون پرهیزگاری هیچ سودی ندارد و به هر کس پایینتر از توست نظر کن و به کسی که از تو بالاتر از است نگاه نکن. چه بسیار که خداوند تعالی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فلا تعجبک أموالهم و لا

1- . مجالس المفید: 116
2- . مجالس المفید: 121

أولادهم»:(1)

{مبادا کثرت اموال و اولاد آن ها تو را در شگفت آورد}. و فرمود: «لا تمدن عینیک إلی ما متعنا به أزواجا منهم زهره الحیاه الدنیا»(2) {و ای رسول ما، هرگز به متاع ناچیز از خوشی زندگانی دنیا که به قومی (کافر و جاهل) در حیات دنیای فانی دادهایم، چشم مدوز.} و اگر نفست تو را به سوی یکی از این امور کشاند، بدان که قوت غالب رسول الله جو و شیرینیاش خرما بود، اگر آن را می یافت؛ و هیزم تنورش شاخه خرمای خشک شده بود. هرگاه گرفتار مصیبتی شدی، به یاد مصیبتهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیفت که هیچ کس هرگز به مانند او گرفتار مصیبت نشد.(3)

88. مجالس المفید: امیر مومنان علی علیه السلام فرمود: هیچ گاه گرفتار شک و تردید نشوید که کافر میگردید و خود را ارزان نفروشید که از بین میروید و حق را به باطل نیامیزید که دچار زیان میشوید. دوراندیشی در این است که فقیه باشید و فقه این است که به خود غره نگردید و خیرخواهترین شما نسبت به خود، کسی است که بیش از همه پروردگار خود را اطاعت میکند و حیلهگرترین شما کسی است که بیش از همه از پروردگارش نافرمانی میکند. هر کس که از خدای خود اطاعت کند، در امان است و راه مییابد و هرکس از فرمان او سرپیچی کند، زیان میبیند و پشیمان میگردد و از خداوند طلب یقین کنید و به آن مشتاق باشید تا عاقبت به خیر شوید و بهترین چیزی که در دل انسان میگذرد، یقین است. ای مردم، از دروغ بر حذر باشید که هر امیدواری جوینده است و هر ترسندهای گریزان است.(4)

89. مجالس المفید: امام صادق علیه السلام فرمود: آگاه باشید که از آنچه که خداوند بر بندگان خود واجب کرده است به شما خبر میدهم: انصاف داشتن نسبت به مردم و نیکی کردن به برادران در راه خداوند عز و جل و یاد خدا در همه حال،

1- . توبه / 55
2- . طه / 131
3- . مجالس مفید: 122

4- . مجالس مفید: 128

که اگر اطاعت خدا بر سر راه او قرار گرفت آن را انجام دهد و اگر معصیتی بر او عارض شد از آن روی گرداند.(1)

90. روضه الواعظین: سلمان الفارسی رحمه الله علیه گفت: دوست من، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به هفت خصلت سفارش فرمود که در هیچ حالی آن ها را رها نمیکنم. به من توصیه کرد که به پایینتر از خود نظر بیفکنم و به بالاتر از خود نگاه نکنم و فقرا را دوست داشته باشم و به آنان نزدیک شوم و سخن حق را بگویم، حتی اگر تلخ باشد و صله رحم را به جا بیاورم حتی اگر خویشاوندان ارتباط خود را با من قطع کرده باشند و از هیچکس چیزی نخواهم. و به من توصیه کرد که ذکر «لا حول و لا قوه إلا بالله» را بگویم که از گنجهای بهشتی است.

91. جامع الأخبار: امیر مومنان علی علیه السلام فرمود: من جویای شأن و منزلت بودم و آن را تنها در علم یافتم، علم بیاموزید تا قدر و منزلت شما در دنیا و آخرت بالا رود و جویای کرامت بودم و آن را تنها در تقوا یافتم، تقوا پیشه کنید تا کرامت یابید و جویای بینیازی بودم و آن را فقط در قناعت یافتم. و بر شما باد به قناعت تا به بینیازی برسید و جویای آرامش بودم و آن را تنها در ترک آمیزش با مردم یافتم. ترک دنیا کنید تا زندگی دنیا قوام یابد و از آمیزش با مردم بپرهیزید تا هم در دنیا و هم در آخرت به آرامش برسید و از عذاب در امان باشید و جویای سلامتی بودم و آن را فقط در اطاعت از خداوند یافتم، از او اطاعت کنید تا سالم بمانید و جویای خضوع بودم و آن را فقط در پذیرفتن حق یافتم. حق را بپذیرید که پذیرفتن حق، شما را از کبر و خودپسندی دور میکند و جویای زندگی بودم و آن را فقط در ترک هوی و هوس یافتم. هوس را ترک کنید تا زندگی شما شیرین گردد و جویای مدح بودم و آن را فقط در بخشندگی یافتم، بخشنده باشید تا ستوده شوید و جویای نعمت دنیا و آخرت بودم و آن را فقط در خصلتهایی که ذکر کردیم یافتم.(2)

1- . مجالس مفید: 195
2- . جامع الاخبار: 144

92. بشاره المصطفی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به ریسمان خدای عز و جل چنگ زند، هدایت میگردد و هر کس به خدای عز و جل توکل کند، همین برای او کافی است و هر کس به روزی که خدای عز و جل به او داده قناعت کند، بینیاز میگردد و هر کس تقوای الهی پیشه کند، نجات مییابد. پس ای بندگان خدا، تا جایی که میتوانید از او پروا کنید و از او اطاعت کنید و تسلیم امر او باشید تا رستگار شوید و صبور باشید که خدا با صابرین است و همانند کسانی که خدا را از یاد بردند و خدا هم آن ها را از یاد خود برد نباشید «لایستوی أصحاب النار و أصحاب الجنه أصحاب الجنه هم الفائزون»(1)

{هرگز برابر نیستند اهل جهنم و اهل بهشت، اهل بهشت به حقیقت سعادتمندان عالمند}.

93. الإختصاص: هشام بن سالم گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام به حمران بن اعین فرمود: ای حمران، در هنگام قدرتمندی به پایینتر از خود نظر کن و به بالاتر از خودت نگاه نکن که سبب میشود به قسمت خود قانع شوی. شایستهتر این است که زیادت در آن را از خدای خود بخواهی و بدان که عمل کم همیشگی از روی یقین در نزد خدای عز و جل شایستهتر است از اینکه عمل تو زیاد باشد و از روی یقین نباشد و بدان که هیچ تقوایی سودمندتر از ترک حرام و دست برداشتن از آزار مومنان و غیبت آنان نیست و هیچ زندگی گواراتر از حسن خلق نیست و هیچ مالی سودمندتر از قناعت به کم نیست و هیچ جهلی زیانبارتر از خودپسندی نیست.(2)

94. الاختصاص: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آل و سلم وقتی خطبه می خواند، در آخر خطبه میفرمود: خوشا به حال کسی که اخلاق نیکو داشته باشد و طاهر و زکی باشد و رفتار شایسته داشته باشد و در نزد مردم خوشخو باشد و زیادی مال خود را انفاق کند و سخن بیهوده نگوید و نسبت به دیگران انصاف داشته باشد.(3)

1- . بشاره المصطفی: 116، و حشر / 19 - 20
2- . الاختصاص: 227
3- . الاختصاص: 228

95. الإمامه و التبصره: مانند همین روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذکر شده است با این اختلاف که در آن آمده است: و سخن بیهوده مگوید و از او با همین اسانید آمده است که خوشا به حال کسی که طول عمر یابد و اعمال نیک داشته باشد تا مرگش راحت گردد و پروردگارش از او راضی باشد و وای بر کسی که طول عمر یابد و اعمال زشت داشته باشد و مرگ او نیز به بدی باشد چرا که پروردگارش بر او خشمگین است.

96. الإختصاص: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس وضو و نماز خود را به نکویی به جای آورد و زکات مالش را بپردازد و خشم خود را فرو برد و زبان خود را نگاه دارد و از گناهان خود توبه کند و خیرخواه خانواده خود باشد، حق ایمان را به جای آورده است و درهای بهشت به روی او گشوده است.(1)

در مشکاه الأنوار به نقل از المحاسن مانند این روایت ذکر شده است.(2)

98. الإختصاص: امیر مومنان علی علیه السلام فرمود: هیچ خیری در سخن بدون عمل و در و ظاهر زیبا بدون باطن نیک و در مال بدون بخشش و در راستگویی بدون وفا و در فقه بدون پرهیزگاری و در صدقه بدون نیت و در زندگی بدون سلامتی و در وطن بدون امنیت و شادی نیست.(3)

99. صفات الشیعه: سعد این روایت را به امام صادق علیه السلام رسانده است: گفتم: فدایت شوم شیعیان خود را برای من توصیف کن. فرمود: شیعه ما کسی است که صدای او از گوشش فراتر نرود و دشمنی نورزد و زحمت خود را بر دوش دیگری نیندازد و جز از دوستان خود از کسی چیزی نخواهد، حتی اگر از گرسنگی بمیرد. شیعه ما کسی است که مانند سگ پارس نمیکند و مثل کلاغ حرص و طمع ندارد و زندگی سادهای دارد و دائم به فکر مرگ است. شیعه ما کسی است که در اموالش حق معلومی برای دیگران وجود دارد و ایثار به خرج میدهد و در هنگام مرگ جزع و فزع نمیکند و به دیدار اهل قبور میرود. گفتم: فدایت شوم چنین

1- . الاختصاص: 233
2- . مشکاه الأنوار: 39

3- . الاختصاص: 243 - 244

کسانی را کجا بجویم؟ فرمود: در زمین و بین بازارها، همانگونه که خداوند عز و جل در کتاب خود فرمود: «أذله علی المؤمنین أعزه علی الکافرین»: (1) {و نسبت به مومنان سرافکنده و فروتن و به کافران سرافراز و مقتدرند.}

100. کتاب حسین بن سعید و نوادر: علی بن یعقوب می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: مردم تو را از خودت به خود مشغول نسازند که جزای کارهایت تنها به خود تو میرسد و روز خود را به این و آن مگذران. زیرا کسی با تو هست که از تو محافظت میکند و خیر اندک را کم ندان، چه بسا همان خیر اندک فردا باعث شادی تو شود و شر اندک را کم ندان چه بسا که فردا باعث آزار تو شود. و نیکی کن که من چیزی را ندیدم که به اندازه نیکی طلب شود و زود به دست بیاید. نیکی که جدید است و در مقابل گناهی کهنه میآید. خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «إن الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین»(2)

{البته خوبی و نیکوکاریهای شما زشتی و بدکاریهایتان را نابود میسازد و این یادآوری است برای اهل ذکر}.

در اختصاص از امام صادق علیه السلام مانند این روایت ذکر شده است. (3)

101. کتاب حسین بن سعید و نوادر: علی بن حسین علیه السلام فرمود: کسی که به چیزهایی که خداوند واجب گردانیده است عمل کند، از بهترین مردم است و هر کس از چیزهایی که خدا آن را حرام گردانیده اجتناب کند، از عابدترین مردم است و هرکس به آنچه که خدا نصیب او کرده راضی باشد، از بینیازترین مردم است.

102. کتاب حسین بن سعید و نوادر: یکی از صادقین علیهما السلام فرمود: وای بر کسی که با امر به معروف و نهی از منکر خدا را اطاعت نکند و هر کس ذکر «لا إله إلا الله» را بگوید، هنوز سخنش به پایان نرسیده، با اعمال صالح خود به ملکوت آسمان وارد میشود و کسی که پیرو امام غیر عادل است دین ندارد و کسی

1- . صفات الشيعه: 169، مائده / 54.
2- . هود / 114
3- . اختصاص: 231

که پیرو پیشوای ظالم است دین ندارد و هر قومی که به غفلت انداخت آن ها را مبالغت در فزونی، تا آنکه زیارت نمودند مقبرهها را. فرمود: کسی که نیکی کند و پس از آن بدی نکند، بهتر از کسی است که نیکی کند و بدی کند و کسی که نیکی کند و بعد از آن بدی کند، بهتر از کسی است که بدی کند و نیکی نکند و فرمود: درنگ در هنگام شبههناک بودن چیزی، از به هلاکت افتادن بهتر است.

103. کتاب حسین بن سعید و نوادر: مردی از بنی هاشم نقل می کند که شنیدم ایشان فرمود: چهار چیز است که در هر کس باشد اسلامش کامل است، حتی اگر از سر تا پا غرق گناه باشد. آن چیزها راستگویی، حیا، اخلاق نیک و شکرگزاری است.

104. التمحیص: اسدی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا شیعه ما کسی است که صدایش به حدی آرام باشد که از گوش و نرمی گوش خودش فراتر نرود و آشکارا مدح ما را نمیگوید و با دشمن ما مراوده نمیکند و با دوست ما دشمنی نمیکند و هیچگاه عیب ما را نمیگوید. گفتم: با این شیعیان چه رفتاری داشته باشم؟ فرمود: در آن ها نقص و کاستی و جدایی و دگرگونی اتفاق میافتد. بر آن ها دورانی میگذرد که در آن نابود میشوند و طاعون آن ها را میکشد و اختلافاتی پیدا میشود که آن ها را پراکنده میکند. شیعه ما کسی است که مثل سگ پارس نمیکند و مثل کلاغ حرص و طمع ندارد و اگر از گرسنگی بمیرد از کسی چیزی طلب نمیکند. گفتم: فدایت شوم چنین کسانی را کجا بجویم؟ فرمود: در زمین پی آن ها بگرد. آن ها زندگی سادهای دارند و برای مرگ آمادهاند، کسانی هستند که وقتی حضور دارند معروف و شناخته شده نیستند و وقتی غایبند، گمنام نمیگردند. اگر بیمار شوند کسی به عیادت آنان نمیرود و اگر از آن ها طلب ازدواج شود، ازدواج نمیکنند و اگر عمل ناپسندی ببینند از آن نهی میکنند و اگر جاهلی با آنان سخن بگوید، سلام میگویند و اگر نیازمندی به آن ها پناه ببرد، به او رحم میکنند و

در هنگام مرگ اندوهگین نمیشوند و به دیدار اهل قبور میروند دلهای آنان هیچ گاه منحرف نمیگردد و اگر آن ها را ببینی، شهرها از آن ها لبریزند.(1)

105. نوادر الراوندی: امام کاظم از پدران خود علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرمود که حضرت فرمود: حتی اگر لازم باشد دو سال راه برو تا به پدر و مادرت نیکی کنی، یک سال راه برو تا صله رحم را به جا بیاوری، یک میل برو تا مریضی را عیادت کنی، دو میل برو تا در تشییع جنازه شرکت کنی و سه میل برو تا به داد درماندهای برسی و بر تو باد به استغفار که مایه نجات توست.(2)

و به همین اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خوشا به حال کسانی که برای رسیدن به عرش خدا از یکدیگر سبقت میجویند، گفتند: یا رسول الله آن ها چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که هرگاه سخن حق را بشنوند آن را میپذیرند و اگر چیزی از آن ها خواسته شود بخشش میکنند و همانطور که بر خود حکم میکنند، بر مردم نیز حکم میکنند. آن ها همان پیشیگیرندگان به سوی سایه عرش خدا هستند.(3)

و به همین اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به ما اهل بیت هفت چیز داده شده است که نه پیش از ما به کسی داده شده است و نه بعد از ما به کسی داده خواهد شد: سحرخیزی و فصاحت کلام و بخشندگی و شجاعت و علم و عمل و محبت به زنان.(4)

و به همین اسناد از علی علیه السلام روایت شده است: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد: چیست که شیطان را از ما دور میکند؟ فرمود: روزه برای خدا روی او را سیاه میگرداند و صدقه کمرش را میشکند و محبت به خداوند

1- . التمحیص: 70
2- . نوادر الراوندی: 5
3- . نوادر الراوندی: 15
4- . نوادر الراوندی: 15

تعالی و مواظبت بر اعمال صالح او را مقطوع النسل میگرداند و استغفار شاهرگ او را قطع میکند.(1)

و به همین اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: امتم را به پنج چیز سفارش میکنم: به شنیدن و اطاعت کردن و هجرت و جهاد و به داشتن نماز جماعت و هر کس که مردم را به انجام سنتهای جاهلی دعوت کند، تپهای از تپههای جهنم برای اوست.(2)

106. امالی شیخ طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس در دنیا چهار صفت داشته باشد، خیر دنیا و آخرت را دارد و از دنیا و آخرت بهرهمند میگردد. تقوایی که او را از ارتکاب حرام بازدارد، حسن خلقی که با آن در میان مردم زندگی کند، بردباری که با آن جهل نادان را به خودش بازگرداند و همسر صالحی که در امور دنیا و آخرت یار و یاور او باشد.(3)

107. امالی شیخ طوسی: امام صادق از پدران خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل نمود که فرمود: برترین اعمال سه چیز است: انصاف داشتن نسبت به مردم و یاری به دوستان در راه خدا و یاد خدا در همه حال.(4)

108. امالی شیخ طوسی: امام رضا از پدران خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل نمود که فرمود: هیچ حسب و نسبی نیست مگر به تواضع و هیچ کرمی نیست مگر به تقوا و هیچ عملی نیست مگر به نیت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اصل و نسب مرد، مال اوست و جوانمردی او عقلش است و بردباری او شرفش است و کرمش تقوای اوست.(5)

109. امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: گوینده سخن راست از خود آن بهتر است و عامل به خیر از عمل خیر بهتر است. سپس فرمود: رسول

1- . نوادر الراوندی: 19
2- . نوادر راوندی: 21

3- . امالی طوسی 2 : 189
4- . امالی طوسی 2 : 190
5- . امالی طوسی 2 : 203

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به اخلاق نیکو و پسندیده مبعوث شدم و از حضرت شنیدم که می فرمود: تمام کردن کار نیک از آغاز کردن آن بهتر است.(1)

110. امالی شیخ طوسی: امام کاظم از پدران خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل نمود که فرمود: امت من همواره در خیر هستند تا وقتی که به دوست داشتن یکدیگر و بر پا داشتن نماز و دادن زکات و مهماننوازی ملزم باشند، که اگر اینها را انجام ندهند، گرفتار قحطی و خشکسالی میگردند.(2)

111. امالی شیخ طوسی: ابو عبیده حذاء می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: به من گفت که آیا میخواهی به تو از سختترین چیزهایی که خداوند بر بندگان خود واجب کرده است خبر دهم؟ گفتم بله. گفت: سختترین چیزهایی که خداوند بر بندگان خود واجب کرده است، انصاف داشتن نسبت به مردم و شریک کردن برادر مسلمان در مال و ذکر بسیار خداوند است. اما منظور من تنها ذکر «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله» نیست، هر چند که این ذکر هم جزیی از آن است؛ بلکه منظور من این است که خدا در هنگام برخورد با هر حلال و حرامی، یاد گردد و اگر طاعت خدا بود به آن عمل شود و اگر معصیت باشد ترک گردد.(3)

112. امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: کمال مومن در سه خصلت است: تفقه در دین و صبر بر مصیبتها و قناعت به زندگی ساده.(4)

113. امالی شیخ طوسی: ابی کهمس می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: کدامین عمل بعد از معرفت بهتر است؟ فرمود: پس از معرفت هیچ چیزی با نماز برابری نمیکند و پس از معرفت و نماز هیچ چیز با زکات برابری نمیکند و بعد از اینها هیچ چیز با روزه برابر نیست و پس از آن هیچ چیز با حج برابر نیست و سرآغاز و خاتمه همه اینها معرفت نسبت به ماست و پس از آن هیچ عملی مثل بزرگداشت برادران و ایثار به بخشیدن مال و نیست که این دو، همچون دو سنگ

1- . امالی طوسی 2 : 209

2- . امالی طوسی 2 : 260
3- . امالی طوسی 2 : 278
4- . امالی طوسی 2: 279

زشتروی هستند که خداوند مخلوقاتش را با آن امتحان میکند پس از چیزهایی که برای خود آماده کردی و هیچ چیز را همچون عادت کردن به حج در به دست آوردن بینیازی و از بین بردن فقر موثر ندیدم. به جا آوردن نماز واجب برای خدا حکم هزار حج و هزار عمره موجه و مقبول را دارد و ثواب حج در نزد او، برابر با خانهای پر از طلا و بلکه برابر با دنیایی از طلاست و به خدایی که محمد را به حق، بشیر و نذیر مبعوث کرد، نقرهای که در راه خدای عز و جل برای برآوردن حاجات مسلمانان و برطرف کردن رنج آنان انفاق شود، از ده بار حج و طواف برتر است. سپس دست خود را خالی کرد و فرمود: از خدا بترسید و از خیر رویگردان نباشید و تنبلی نکنید که خدای عز و جل و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم از شما و اعمالتان بینیاز هستند و شما به خدای عز و جل نیازمند هستید و هرگاه خدا بخواهد به لطف خود سببی میسازد که شما را به بهشت وارد میکند.(1)

و به سند دیگر از حضرت صادق علیه السلام مانند این روایت ذکر شده است.

114. امالی شیخ طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس که خداوند او را از ذلت و خواری گناهان رها سازد و او را به سوی عزت تقوا ببرد، خداوند بدون مال و مکنت او را بینیاز میکند و بدون داشتن طایفه و عشیره او را عزیز میگرداند و بدون نیاز به هیچ انسان دیگری، او را مانوس و مالوف میسازد و هر کس از خدا بترسد، خداوند همه چیز را از او میترساند و هر کس از خدا نترسد، خداوند او را از همه چیز میترساند و هر کس به مال کم و زندگی ساده قانع باشد، و از طلب حلال شرم نکند، بار زحمت او کم میشود و خانوادهاش زندگی گوارایی دارند و هر کس در دنیا زهد بورزد، خداوند حکمت را به دل او وارد میکند و بر زبان و چشم او جاری میسازد و عیوب دنیوی هم درد و هم درمان اوست و خداوند او را صحیح و سالم، از دنیا به سوی بهشت خارج میکند.(2)

1- . امالی طوسی 2 : 305
2- . امالی طوسی 2 : 332

115. الدره الباهره، أبو محمد العسکری علیه السلام فرمود: بخشندگی و سخاوت میزانی دارد و اگر از حد خود بگذرد اسراف است. و دوراندیشی میزانی دارد و اگر از حد بگذرد ترس است و میانهروی میزانی دارد و اگر از حد بگذرد بخل است و شجاعت میزانی دارد و اگر از حد بگذرد دیوانگی است و حضرت علیه السلام فرمود: از ادب تو همین بس که از آنچه برای دیگران ناپسند میداری دور شوی و حضرت فرمود: هر کس تقوا و ورع را خلق خود سازد، و کرم را زیور خویش گیرد، با ستایشهایی که از او میشود، بر دشمنانش پیروز میگردد و با ذکر زیبا و جمیل از رسیدن کاستی به او جلوگیری میشود.

116. و به خط شهید رحمه الله علیه روایت شده است: نصر بن کثیر می گوید: من و سفیان ثوری، حدود شصت یا هفتاد سال قبل به نزد امام صادق علیه السلام رفتیم و به او گفتم: من قصد بیت الله الحرام دارم. او به من ذکر دعایی یاد داد. فرمود: هر گاه که به بیت الله الحرام رسیدی، دستت را بر دیوار کعبه بگذار، سپس بگو: ای پیشی گیرنده بر مرگ و ای شنونده صداها و ای پوشاننده استخوانها پس از مرگ... سپس بعد از آن هر چه خواستی بگو. سپس سفیان به او چیزی گفت که معنای آن را نمیدانم: گفت ای سفیان، یا ای ابا عبد الله، هر گاه آنچه که دوست داری به نزد تو آمد، پس بسیار خدا را سپاس کن و هر گاه چیزی که دوست نداری بر تو وارد شد، ذکر «لا حول و لا قوه إلا بالله» را بسیار بگو و هر گاه روزی تو کم و اندک گردید، بسیار استغفار کن. معافا به نقل از ابو جعفر طبری روایت کرد که او نیز این دعا را از امام صادق علیه السلام روایت کرد، او نیز کاغذ و دوات خواست و یک ساعت قبل از مرگش این دعا را نوشت. به او گفتند: در این حال که هستی چرا دعا مینویسی؟ گفت: شایسته است که انسان تا هنگام مرگ علمآموزی را فراموش نکند.

117. دعوات الراوندی، ربیعه بن کعب می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی به من فرمود: ای ربیعه، تو هفت سال به من خدمت کردی، آیا چیزی از من نمیخواهی؟ گفتم: ای رسول الله، به من مهلت بده تا فکر کنم. وقتی صبح شد و به نزد او رفتم، به من گفت: ای ربیعه، خواستهات را بگو. به او گفتم: از

خدا بخواه که مرا با تو به بهشت وارد کند. حضرت به من فرمود: چه کسی این را به تو یاد داد؟ گفتم: ای رسول الله، هیچ کس به من یاد نداد، من تفکر کردم و با خود گفتم: اگر از او مالی بخواهم، تمام میشود و اگر از او عمر طولانی و فرزند بخواهم، عاقبت هر دو مرگ است. ربیعه گفت: حضرت لحظهای سر خود را پایین انداخت و سپس فرمود: این کار را انجام خواهم داد، پس مرا بر سجدههای طولانی یاری کن. ربیعه گفت: از او شنیدم که می فرمود: هر بندهای که در هر روز هفت بار بگوید از خدا بهشت میخواهم و از آتش به او پناه میبرم، آتش میگوید: پروردگارا، او را از من در امان بدار. و از او شنیدم که می فرمود: هر کس پنج چیز به او داده شود، دیگر هیچ عذری در ترک اعمال آخرت ندارد: همسر صالحی که در امور دنیوی و اخروی یار و یاور او باشد، فرزندان صالح، زندگی در وطن خود، حسن خلقی که با آن با مردم مدارا کند و محبت به اهل بیت من. و از او شنیدم که می فرمود: بر تو باد به نومیدی از آنچه که در دست مردم است که آن بینیازی موقت و زودگذر است و تو را بر حذر میدارم از طمع ورزیدن به مال مردم که در واقع همان فقر است و هنگامی که نماز میخوانی، چنان نماز بخوان که گویا آخرین نماز توست و بر حذر باش از چیزی که موجب عذرخواهی تو گردد و شنیدم که می فرمود: پس از من فتنهای بر پا خواهد شد و در هنگام فتنه به علی بن ابی طالب علیه السلام بپیوندید. این روایت به طور کامل ذکر شده است و امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس راستگو باشد عملش پاکیزه میگردد و هر کس نیت خیر داشته باشد، عمر طولانی مییابد و هر کس اخلاقش با خانوادهاش نیکو گردد، رزق و روزیاش فزونی گیرد.(1)

118. کنز الکراجکی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مومنان علیه السلام بیست و چهار سخن ارزشمند گفت که ارزش هر کدام از آن ها به اندازه ارزش آسمانها و زمین بود. فرمود: خداوند رحم میکند بر کسی که حکمی را شنید و آن را فرا گرفت و به ارشاد رهنمون ساخت و نزدیک شد و شکاف هدایت را مسدود کرد و نجات یافت و از پروردگارش ترسید و از گناهانش ترسید و خالصانه گام

1- . دعوات الراوندی: 127

برداشت و عمل صالح انجام داد و برای خود توشه برگرفت و از حرام اجتناب کرد. او تیری انداخت و جبرانش را دریافت کرد او با هوای نفس خود مبارزه کرد و از آرزوها پرهیز کرد و از اعمالش برای خود توشه ساخت صبر را اشتیاق زندگیاش قرار داد. او توشه مرگش را فراهم کرد و هیچ چیز را مخفی نساخت و به کمترین چیزی که میدانست اکتفا کرد. راه روشن و مستقیم را پیمود فرصتها را غنیمت شمرد و به سوی مرگ شتافت و از اعمالش توشهای بر گرفت.(1)

119. مشكاه الأنوار: محاسن امام باقر علیه السلام: هیچ چیزی اندکتر و عزیزتر از سه چیز از آسمان نازل نشد: تسلیم و نیکوکاری و یقین.(2)

120. نهج البلاغه: امیر مومنان علی علیه السلام فرمود: در هنگام فتنه همچون بچه شترانی باش که نه میشود بر پشت آنان سوار شد و نه از آن ها شیر دوشید. و حضرت علیه السلام فرمود: صبر شجاعت است و زهد ثروت است و ورع سپر است و بهترین همنشین رضایت است و علم میراثی کریم است و ادب زیور مضاعفی است و تفکر آینه زلالی است و سینه عاقل صندوقچه اسرار اوست. خوشرویی ریسمان دوستی است و تحمل، گور عیوب است و در روایتی دیگر آمده است که و صلح و آشتی با مردم گورستان عیبهاست و صدقه دادن داروی نجات بخشی است و اعمال بندگان در دنیا در آخرت در پیش چشمانشان حاضر می گردد.(3)

121. نهج البلاغه: از امام علیه السلام پرسیده شد: خیر چیست؟ فرمود: خیر آن نیست که مال و فرزندانت را زیاد کنی، بلکه خیر آن است که علم و عملت را زیاد کنی و بسیار بردبار باشی و بر مردم مباهات کنی به عبادت پروردگارت. اگر نیکی کردی، خدا را شکر گویی و اگر بدی کردی استغفار کنی و هیچ خیری در دنیا نیست مگر برای دو کس: کسی که مرتکب گناهی شد و با توبه آن را جبران کرد و

1- . كنز الفوائد 1 : 349

2- . مشكاه الأنوار: 27

3- . نهج البلاغه حكمت: 1 - 6

کسی که در کار خیر عجله کرد و هیچ عملی با تقوا اندک نیست و چگونه کم است چیزی که پذیرفته شده است.(1)

122. و حضرت علیه السلام فرمود: هیچ مالی مثل عقل به انسان باز نمی گردد و هیچ تنهایی وحشتزاتر از خودپسندی نیست و هیچ عقلی چون تدبیر نیست و هیچ کرم و بزرگی چون تقوا نیست و هیچ همنشینی چون اخلاق نیکو نیست و هیچ میراثی چون ادب نیست و هیچ رهبری چون موفقیت نیست و هیچ سودایی چون عمل صالح نیست و هیچ سودی چون ثواب و هیچ ورعی چون خودداری کردن در هنگام برخورد با شبهه و هیچ زهدی مثل زهد در مقابل حرام و هیچ علمی چون تفکر و هیچ عبادتی چون عمل به واجبات و هیچ ایمانی چون حیا و صبر و هیچ حسب و نسبی چون تواضع و هیچ شرفی چون علم و هیچ پشتیبانی محکمتر از مشورت نیست.(2)

123. نهج البلاغه علی علیه السلام فرمود: خوشا به حال کسی که در مقابل خود ذلیل است و کسب حلال دارد و رفتار شایسته دارد و اخلاق خوش و زیادی مالش را میبخشد و سخن بیهوده نمیگوید و شر خود را از مردم باز میدارد، سنت برای او کافی است و هیچ بدعتگذاری نمیکند.(3)

124. نهج البلاغه علی علیه السلام: هر کس چهار چیز داشته باشد، از چهار چیز دیگر محروم نمیشود: هر کس دعا را داشته باشد از اجابت محروم نمیگردد، هر کس توبه داشته باشد، از مغفرت و آمرزش محروم نمی شود و هر کس شکر داشته باشد از زیادت و فزونی محروم نیست و تایید این نکته در کتاب خداوند سبحان آمده است. خداوند عز و جل در مورد دعا فرمود: «أدعونی أستجب لکم»(4) {مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم} و در باب استغفار فرمود: «و من یعمل سوءا أو

1- . نهج البلاغه، حکمت: 94
2- . نهج البلاغه، حکمت: 113
3- . نهج البلاغه، حکمت 123
4- . غافر / 60

یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما»(1) {کسی که کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.} و در باب شکر فرمود: «لئن شکرتم لأزیدنکم»(2) {اگر شکر کنید نعمت را بر شما می افزایم}و در مورد توبه فرمود: «إنما التوبه علی الله للذین یعملون السوء بجهاله ثم یتوبون من قریب فأولئک یتوب الله علیهم و کان الله علیما حکیما». {پذیرش توبه از سوی خدا، تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می دهند، سپس زود توبه می کنند. خداوند، توبه چنین اشخاصی را می پذیرد؛ و خدا دانا و حکیم است.}(3)

125. و حضرت علیه السلام فرمود: بخشندگی پاسبان آبروست و بردباری صافی نادان و ابله است و عفو و بخشش زکات پیروزی است و گذشت، جبران کار کسی است که نسبت به تو حیله ورزید و مشورت عین راهیابی است و کسی که تنها به نظر خود اکتفا کرد، مخاطره کرد و صبر با مصیبتها مبارزه میکند و جزع و فزع از یاران روزگار است و برترین بینیازی ترک آرزوهاست و چه بسا که عقل بزرگان، اسیر هوا و هوس آن ها شود و حفظ تجربه مایه موفقیت است و دوستی نزدیکی مفیدی است و خود را از هیچ خسته ای ایمن ندان.(4)

126. حضرت علیه السلام فرمود: کثرت سکوت سبب ایجاد ابهت و انصاف سبب زیادت دوستان میشود و با بخشش، قدر و منزلت بالا میرود و با تواضع نعمتها تمام میگردد و تحمل سختیها موجب سروری میگردد و عدالت ورزیدن موجب غلبه بر آرزوها و بردباری در مقابل نادان موجب فراوان شدن یاران می گردد.(5)

1- . نساء / 110
2- . ابراهیم / 7
3- . نساء / 16، نهج البلاغه حکمت: 135
4- . نهج البلاغه، حکمت: 211
5- . نهج البلاغه، حکمت: 224

127. و حضرت علیه السلام فرمود: شادی مومن در چهره و اندوهش در دلش است. گشادهترین چیز او سینهاش و خوارترین چیز در نزد او نفسش است. او از بلندی بیزار است و از اینکه آوازهاش بپیچد خوشحال نیست. غصهاش بسیار، همتش بلند و سکوتش طولانی است. دائما مشغول است و شکرگزار و صبور و در اندیشه است. به دوستی او بخل ورزیده می شود، اخلاق خوشی دارد، نرم خوست نفس او از سنگ صاف بدون خاک محکمتر است و از برده ذلیلتر است.(1)

128. و حضرت علیه السلام فرمود: هیچ شرفی بالاتر از اسلام نیست و هیچ عزتی چون تقوا نیست و هیچ دژی مستحکمتر از پرهیزگاری و هیچ شفیعی نجات دهندهتر از توبه و هیچ گنجی بینیاز کنندهتر از قناعت و هیچ مالی مثل رضایت به قسمت خود از بین برنده فقر نیست و هر کس که به حد کفایت خود بسنده کند، راحتی و آرامش را به دست آورده و در پایینی سکون و آرامش جای گرفته و میل کلید رنج و مرکب خستگی است. طمع و خودپسندی و حسادت انسان را در ورطه گناهان میاندازد و شر جامع همه عیوب ناپسند است.(2)

129. و حضرت علیه السلام فرمود: هر گاه در کسی صفت پسندیدهای باشد، پس منتظر امثال آن نیز باش.(3)

130. در خطبه قاصعه: به صفات پسندیده مثل همسایه داری و وفای به عهد و اطاعت از نیکیها و نافرمانی تکبر و دنبال کردن فضیلتها و خود داری از تجاوز و بزرگ داشتن قتل و انصاف داشتن نسبت به مردم و فرو بردن خشم و دوری از فساد بر روی زمین و از بلا های عبرت آموزی که بر امتهای قبل از شما به سبب افعال بد و اعمال ناپسند رسید، بپرهیزید و در خیر و شر احوال آنان را به یاد آورید و بپرهیزید از اینکه مثل آنان باشید و هر گاه در تفاوت احوالات آن ها تفکر کردید پس به اموری پایبند باشید که به واسطه آن عزت یافتند و دشمنان از آنان دور شدند و عافیت بر آنان وارد گشت و نعمتها بر آنان به خاطر آن سرازیر گشت و کرامت

1- . نهج البلاغه، حکمت: 333
2- . نهج البلاغه، حکمت: 371
3- . نهج البلاغه، حکمت: 445

به سبب آن بر ریسمان ایشان رسید کارهایی چون دوری از تفرقه و ملازمه با الفت و تشویق هم به آن و وصیت در مورد آن و از هر امری که ستون فقرات آنان را شکست و نعماتشان را سست کرد اجتناب نمودند؛ از قبیل کینه در دل ها و دشمنی در سینه ها و تدبیر علیه هم و خوار نمودن دستان، تا آخر حدیث که در جلد پنجم گذشت.

131. کتاب فضائل الأشهر الثلاثه، امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند عز و جل با موسی بن عمران علیه السلام سخن گفت، موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که به رسالت و نبوت من و اینکه تو با من سخن گفتی، گواهی دهد چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی فرشتگان من به سویش میآیند و او را به بهشت من بشارت میدهند. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در مقابل تو نماز بخواند چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی، فرشتگانم وقتی او در حال رکوع و سجود و ایستاده و نشسته است، به او مباهات میکنند و هر کس که فرشتگان من به او مباهات کنند، از عذاب من به دور است. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در راه رضای تو به مسکینی غذا دهد چیست؟ فرمود: ای موسی به منادی دستور میدهم که در روز قیامت در بین همه مخلوقات ندا در دهد که فلان بن فلان از کسانی است که خداوند آتش جهنم را بر او حرام کرده است. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که صله رحم میکند چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی، او را با ملک الموت مانوس میگردانم و سختیهای مرگ را بر او آسان میکنم و خزانهداران بهشت او را صدا میزنند که به سوی ما بیا و از هر دری که خواستی وارد شو. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که آزار خود را از مردم دور کرد و به آن ها نیکی کرد چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی، در روز قیامت آتش با او سخن میگوید و به او میگوید که من به سوی تو هیچ راهی ندارم. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که با زبان و دل خود تو را یاد کند چیست؟ فرمود: ای موسی در روز قیامت سایه عرش خود را بر او میاندازم و او را تحت حمایت خود در میآورم. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در نهان و آشکار حکمت تو را تلاوت کند چیست؟ فرمود: ای موسی، به سرعت برق از پل صراط میگذرد. گفت:

پروردگارا، پاداش کسی که بر آزار و دشنام مردم صبر کند چیست؟ فرمود: در سختیها و ترسهای روز قیامت او را یاری میکنم. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که چشمانش از ترس تو اشکبار شود چیست؟ فرمود: ای موسی، روی او را از حرارت آتش حفظ میکنم و در روز فزع اکبر او را در پناه خود ایمن میدارم. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در هنگام مصیبت صبر کند و امر تو را به جا آورد چیست؟ فرمود: ای موسی، با هر دم و بازدمش مرتبهای او را در بهشت بالا میبرم و این مراتب بهشتی از دنیا و هر چیزی که در آن است برتر است. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که بر انجام واجبات تو صبر کند چیست؟ فرمود: ای موسی، با هر واجبی که ادا میکند، درجهای از درجات بزرگی به او اعطا میگردد. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در تاریکی شب به سوی اطاعت تو برود چیست؟ فرمود: ای موسی، در روز قیامت نور دائمی را بر او واجب میگردانم و به تعداد دفعاتی که تاریکی شب و نور ماه و نور ستارهها بر او گذشته است، برایش حسنه نوشته میشود. موسی گفت: پروردگارا، مجازات کسی که از انجام گناهان اجتناب نکند چیست؟ فرمود: ای موسی، نامه اعمال او را از پشت سر به دست چپش می دهم. موسی گفت: پروردگارا، جزای کسی که زنا کند چیست؟ فرمود: در روز قیامت گرفتار دودی میگردد که بوی آن از بوی مردار بدتر است و بالای سر مردم قرار میگیرد و همه او را میبینند. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که از شدت عشق به تو عبادت کنندگان تو را دوست بدارد چیست؟ فرمود: ای موسی، آتش خود را بر او حرام میکنم. موسی گفت: پروردگارا، جزای کسی که در دنیا زبان خود را از یاد تو و تضرع به درگاه تو و زاری و عجز برای تو باز نداشت چیست؟ فرمود: ای موسی، در سختیهای آخرت یاور او هستم. گفت: پروردگارا، مجازات کسی که مومنی را از روی عمد به قتل برساند چیست؟ فرمود: در روز قیامت به او نگاه نمی کنم و از لغزشهایش در نمیگذرم. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که کافری را به اسلام دعوت کند چیست؟ فرمود: ای موسی، در روز قیامت به او اذن شفاعت خواهم داد تا هر کس را که بخواهد مورد شفاعت قرار دهد. موسی گفت: پروردگارا، جزای کسی که مسلمانی را به اطاعت تو دعوت کند و از معصیت تو باز دارد

چیست؟ فرمود: ای موسی، روز قیامت او را در بین پارسایان محشور میکنم. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که نمازش را به موقع بخواند و دنیا او را از این کار باز ندارد چیست؟ فرمود: حاجتش را برآورده میسازم و بهشتم را بر او حلال میکنم. موسی گفت: پرودگارا، پاداش کسی که سرپرستی یتیمی را به عهده بگیرد چیست؟ فرمود: در روز قیامت او را تحت سایه عرش خود در میآورم. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که از ترس تو وضویش را تمام گرداند چیست؟ فرمود: روز قیامت در حالی او را برمیانگیزم که میان چشمانش نوری میدرخشد. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در ماه رمضان برای ریا روزه بگیرد چیست؟ فرمود: ای موسی، پاداش او مانند پاداش کسی است که هیچ روزهای نگرفته باشد. موسی گفت: پرودگارا، پاداش کسی که برای رضایت تو در روشنی روز روزه گرفت چیست؟ فرمود: ای موسی، بهشتم برای اوست و او از هر ترسی ایمن است و از آتش رهاست.

132. کتاب الإمامه و التبصره: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: نرمی با مردم بزرگواری است و بردباری زینت است و صبوری بهترین مرکب است.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
1.JAVA
2.ANDROID
3.EPUB
4.CHM
5.PDF
6.HTML
7.CHM
8.GHB
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
1.ANDROID
2.IOS

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109